[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	
[illegible]	مکتوب [illegible]		[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]		۱۲	مکتوب [illegible]	
[illegible]	[illegible]			[illegible]	
[illegible]	[illegible]			[illegible]	۱۸
[illegible]	[illegible]			[illegible]	
[illegible]	مکتوب [illegible]	۲۱	۲۱	[illegible]	
[illegible]	[illegible]			مکتوب [illegible]	
[illegible]	مکتوب [illegible]	۲۳	۲۳	[illegible]	
[illegible]	[illegible]			[illegible]	
[illegible]	مکتوب [illegible]			مکتوب [illegible]	۲۳
[illegible]	مکتوب [illegible]	۲۴	۲۴	[illegible]	

بعون صانع بیچگون و مکان فضا

تسمع کات سرا راست عرفان منطلۂ آئینہ صافی در دل

(۱۹۰۰ء)

ملفوظات

مطبع نامی گرامی منشی نولکشور واقع کانپور

تمت

دفتر دوم

اما بعد مکتوب اول بشیخ عبد العزیز جونپوری صدور یافته در بیان تحریر مذهب شیخ محی الدین بن العربی در مسئله وحدت وجود و آنچه مختار حضرت ایشان است سلمه الله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعل الامکان مرآة لاظهار کمالات الوجوب وصیّر العدم مجالی لابراز المکنونات الوجوبیة ودلائل التامات الالهیة سبحانه وتعالی وراء جمیع الاسماء والصفات ووراء جمیع الشیون والاعتبارات ووراء الظهور والبطون ووراء البروز والکمون ووراء التجلیات والظهورات ووراء المشاهدات والمکاشفات ووراء کل محسوس ومعقول ووراء کل موهوم ومتخیل فهو سبحانه وراء الوراء ثم وراء الوراء ثم وراء الوراء ثم وراء الوراء

هیچ یا تو از هر عینی نشانه * که با مقابله هم آینه همه رنگها ، تا نامی نهیم هر دم هر زمن بود نام هم گم * فلا یصل احمد حامد الی مدائحه جل سلطانه قبل نزول المائدة من طرف محامده تعالی الذی اثنی علی نفسه وحمد ذاته بذاته فهو سبحانه الحامد والمحمود وما هو الا عاجز عن اداء المقصود وقد عجز عن حمده سبحانه من هو حامل لواء الحمد یوم القیامة آدم ومن دونه وهو افضل البرایا واکملهم ظهورا واقربهم منزلة واتمهم کمالا واشملهم جمالا واکثرهم مددا وارفعهم قدرا واعلاهم اسما واتمهم فخرا واقومهم دینا واعدلهم ملة واکرمهم نسبا واشرفهم حسبا واعرفهم نسبا والا لما خلق الله سبحانه الخلق ولما اظهر الربوبیة وکان نبیا وآدم بین الماء والطین واذا کان ویوم القیامة کان هو امام النبیین وخطیبهم وصاحب شفاعتهم الذی قال نحن الآخرون ونحن السابقون یوم القیامة وانی قائل قولا غیر فخر انا حبیب الله وانا خاتم النبیین ولا فخر وانا اول الناس خروجا اذا بعثوا وانا قائدهم اذا وفدوا وانا خطیبهم اذا انصتوا وانا شفیعهم اذا حبسوا وانا مبشرهم اذا ایسوا والمفاتیح یومئذ بیدی سید است که در قافله گه اوست که دانم برسم این سکه زدند نام کسهم الصلوات من الله سبحانه والتسلیمات تعالی وتحیة غیر متناهیة وبرکاته جل برهانه علیه وعلی جمیع اخوانه من النبیین والمرسلین والملائکة المقربین وعلی اهل الطاعة اجمعین صلاة وسلاما وتحیة وبرکة بموله اهله کلما ذکره الذاکرون وکلما غفل عن ذکره الغافلون وبعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات ارسال التحیات نموده می آید صحیفه شریفه که نامزد این فقیر ساخته بودند واخوی اعزی شیخ محمد طاهر رسانیدند وخوشوقت ساختند چون متضمن حقائق ومعارف ارباب کشف وشهود بود فرحت بر فرحت افزود وجزاکم الله سبحانه فقیر نیز بموافقت صحیفه ایشان نموده از اذواق ومذاق این طائفه علیه سخنی درمیان آورده بچند کلمه مصدع گشت مخدوما معلوم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه وعلیه کما یحب ربنا ویرضی والصلاة والسلام الأتمان الأکملان
علی حبیبه محمد وآله وأصحابه وأهل بیته وکمل ورثته وسائر من اتبع الهدی وعلی جمیع الأنبیاء
والمرسلین والملائکة المقربین کما یلیق بعلو شأنهم ویجری أما بعد فهذه مکاتیب
شریفة مشتملة [illegible] معارف حقیقیة وأسرار لطیفة ودقائق شریفة تکلم بها أحسن
المتأخرین [illegible] ما اختاره [illegible] من الأولیاء [illegible] من مشکاة أنوار النبوة اللامع [illegible]
[illegible] المشرقة بتشریفات المرسلین صاحب الولایة الأصلیة مخزن الأسرار الإلهیة
[illegible] التشابهات القرآنیة الآیة الحاجبیة من الآیات الرحمانیة مجدد الألف الثانی شیخنا
وإمامنا [illegible] أحمد [illegible] سلمه الله تعالی سبحانه علی رؤس العالمین چون جلد اول مکتوبات
[illegible] مکتوب [illegible] حضرت ایشان سلمهم الله تعالی فرمودند که بهمین عدد ختم
کنند که عدد [illegible] عدد پیغامبران مرسل است صلوات الله تعالی علی نبینا وعلیهم ونیز موافق عدد اهل
بدر است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین تبرکا وتیمنا بر آن عدد ختم نموده ۱۰۲۵ ه بعد از آن بمکتوبات
قدسی آیات دیگر صدور یافتند معارف آگاهی حقایق [illegible] تا [illegible]
علوم ظاهره وباطنه حضرت مخدوم زادگی [illegible] الدین خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی وأبقاه
ووصله الی غایة ما یتمناه باعث گشتند که این مکاتیب جمع شوند بحسب اشاره شریفه ایشان کمینه
جاروب کشان این درگاه اضعف عباد الله الباری عبد الحی چاکر حصاری غفر الله تعالی ذنوبه و
ستر الله سبحانه عیوبه واحسن الله تعالی خاتمته متصدی جمع این مکاتیب گشت بعون الله الموفق والمعین

علم و قدرت چنانچه عین ذات اند تعالی عین یکدیگر اند نیز پس در آن موطن در هیچ اسم و رسم تعدد و تکثر نباشد
و تمایز و تباین نبود و نهایت ما فی الباب آن اسما و صفات شیون و اعتبارات در حضرت علم تمایز و تباین پیدا کرده
اند اجمالاً و تفصیلاً اگر تمیز اجمالی است معبر بتعین اول است و اگر تفصیلی است مسمّی بتعین ثانی تعین اول را وحدت
می نامند و آنرا حقیقت محمدی میدانند و تعین ثانی را واحدیت میگویند و حقایق سائر ممکنات می انگارند و
این حقایق ممکنات را اعیان ثابته می دانند این دو تعین علمی که وحدت و واحدیت اند در مرتبهٔ وجوب
اثبات مینمایند این اعیان بوئی از وجود خارجی نیافته اند و در خارج غیر از احدیت مجرده هیچ موجودی
نیست و این کثرت که در خارج مینماید عکس آن اعیان ثابته است که در مرآت ظاهر وجود که غیر او در خارج
موجودی نیست منعکس گشته است و وجودی تخیلی پیدا کرده در رنگ آنکه در مرآت صورت شخص منعکس گردد
و وجودی تخیلی در مرآت پیدا کند این عکس را وجودی جز در تخیل ثابت نیست و در مرآت رنگ حلول
نکرده است و در روی آن مرآت چیزی منقش نگشته اگر انتقاش است در تخیل است که در روی
مرآت متوهم شده این متخیل و متوهم چون صنع خداوندیست جل سلطانه که اتقان تمام دارد برفع وهم
و تخیل مرتفع نگردد و ثواب و عذاب ابدی بر آن مترتب باشد این کثرتی که در خارج نمودی پیدا
کرده است بسه قسم منقسم است قسم اول تعین روحی است و قسم دوم تعین مثالی و قسم سوم تعین جسدی
که بشهادت تعلق دارد این سه تعین را تعینات خارجیه میگویند و در مرتبهٔ امکان اثبات می نمایند
تنزلات خمسه عبارت ازین تعینات پنجگانه است و این تنزلات خمسه را حضرات خمس نیز گویند چون علم
خارج غیر از ذات واجب است تعالی و غیر انها اسماء و صفات واجبی جل سلطانها که عین ذات اند تعالی و تقدس
نزد ایشان ثابت نشده است و صورت علمیه را عین این صورت دانسته اند نه شبح و مثال آن
و همچنین صورت منعکسهٔ اعیان ثابته را که در مرآت ظاهر وجود نمودی پیدا کرده است عین آن
اعیان تصور کرده اند نه شبه آن ناچار حکم باتحاد نموده اند و همه اوست گفته اینست بیان
مذهب شیخ محی الدین ابن العربیؒ در مسئله وحدت وجود بر وجه اجمال همین علوم و امثال این
علوم که شیخ آنها را مخصوص بخاتم الولایت می داند و می گوید که خاتم النبوة این علوم
را از خاتم الولایت اخذ می نماید و شراح خصوص در توجیه آن تکلفات می نماید
بالجمله پیش از شیخ هیچ یکی ازین طائفه باین علوم و اسرار زبان نکشاده است

شر نفیست که وجود مبدأ هر خیر و کمال ست و عدم منشأ هر نقص و شرارت پس وجود مر واجب را ثابت باشد
جل سلطانه و عدم نصیب ممکن بود تا همه خیر و کمال عائد باو باشد و همه شر و نقص راجع باین ممکن را وجود
ثابت کردن و خیر و کمال راجع باو داشتن فی الحقیقة شریک کردنست او را در ملک او که حق جل سلطانه
و همچنین ممکن را عین واجب گفتن تعالی شانه و صفات و افعال او را عین صفات و افعال او تعالی ساختن
سوء ادبست و الحادست در اسما و صفات او تعالی کناس خسیس که نقص و خبث ذاتی قسم اوست چه مجال
که خود را عین سلطان ایشان که منشأ خیرات و کمالاتست تصور نماید و صفات و افعال ذمیمهٔ خود را
عین صفات و افعال جمیلهٔ او توهم کند غایة ما فی الباب بنابر قضیهٔ تشکیک علمای ظواهر ممکن را وجود ثابت کرده
و وجود واجب تعالی و وجود ممکن را از افراد مطلق وجود داشته و وجود واجب تعالی اولی و اقدم گفته اند نفی
موجب تشریک ممکن ست با واجب تعالی در کمالات و فضائل که از وجود ناشی گشته اند عن ذلک علوا کبیرا
در حدیث قدسی آمده الکبریاء ردائی والعظمة ازاری اگر علمای ظواهر ازین دقیقه آگاه می گشتند هرگز
ممکن را وجود ثابت نمیکردند و خیر و کمال که مخصوص بآن حضرت ست جل و علا باعتبار اختصاص وجود
ممکن را اثبات نمی نمودند ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا اکثر صوفی علی الخصوص متأخران ایشان
ممکن را عین واجب تعالی دانسته اند و صفات و افعال آنرا عین صفات و افعال او تعالی انگاشته میگویند
ع همسایه و همنشین و همره همه اوست * در دلق گدا و اطلس شه همه اوست * در انجمن فرق و نهانخانه
جمع * بالله همه اوست ثم بالله همه اوست * این بزرگواران هر چند از تشریک وجود تنزه نموده
اند و از اثنینیت گریخته اند غیر وجود را وجود یافته اند و نقائص را کمالات گفته می گویند در هیچ
چیز شرارت و نقص ذاتی نیست اگر هست نسبی و اضافی ست سم قاتل نسبت بانسان شرارت دارد
که مزیل حیات اوست و نسبت بحیوانی که دران سم مخلوق ست آب حیات است و تریاق نافع حقیقت
ایشان درین امر کشف و شهود ست هر قدر که ظاهر ساخته اند دریافته اند اللهم ارنا حقائق
الاشیاء کما هی درین باب آنچه بر فقیر ظاهر ساخته اند تفصیل فیما یاید قبل ازین مذهب شیخ محی الدین ابن العربی
و مقتدای متأخرین صوفیه ست درین مسئله بیان میکند بعد ازان آنچه مکشوف گشته است در تحریر می آرد تا فرق
در میان دو مذهب بر وجه اتم حاصل گردد و از وقت یکدیگر خلط نشود شیخ محی الدین عربی و تابعان او
که اسماء و صفات او سبحانه جل و علا عین ذات واجب اند تعالی و تقدس و همچنین عین یکدیگر اند مثلا

از حضرت وجود و از کمالات تابعهٔ او، مثل علم ممکن که پرتویست از علم واجب تعالی و تقدس، ظلی است از آن که در مقابل خود منعکس گشته است، و قدرت ممکن نیز ظلی ست که در نحو و مقابل اوست منعکس شده و علی هٰذا القیاس، وجود ممکن ظلی است از حضرت وجود که در مرآت عدم که مقابل اوست منعکس گشته است. شعر: نیاورده‌ام از خانه چیزی نخست ٭ تو دادی همه چیز من چیز تست ٭ لیکن نزد فقیر ظل شی عین شی نیست بلکه شبحی است و مثال آن شی، و حمل یکی بر دیگری ممتنع ست. پس نزد فقیر ممکن عین واجب تعالی نبود چه حقیقت ممکن عدم است و عکسی که از اسما و صفات در آن منعکس گشته است شبح و مثال آن اسما و صفات است نه عین آنها. پس همه اوست درست نباشد بلکه همه از وست. چه آنچه ذاتی ممکن ست عدم ست که سراسر نقص و خبث را اقتضاء است، و هرچه از حسن و کمالات در ممکن پیداست از وجود و توابع آن همه مستفاد از آن حضرت است جل سلطانه، نهایت پرتوی است از کمالات ذاتیهٔ او سبحانه. پس ناچار او تعالی نور آسمانها و زمین باشد، و ماورای او سبحانه همه ظلمت بود کیف و العدم فوق جمیع الظلمات. تحقیق این بحث کما ینبغی در مکتوبی که بنام فرزندی اعظمی مرحومی در بیان حقیقت وجود و تحقیق ماهیات ممکنات نوشته است طلب فرمایند. پس عالم نزد ایشان و شیخ محی الدین عبارت از اسما و صفات ست که در خانهٔ علم تمیز پیدا کرده در مرآت ظاهر وجود در خارج نمودی حاصل کرده است. نزد فقیر عالم عبارت از عدمات ست که اسما و صفات واجبی جل سلطانه در خانهٔ علم با آنها منعکس گشته اند و در خارج بایجاد حق سبحانه آن عدمات با آن عکوس بوجود ظلی موجود شده‌اند. پس در عالم خبث ذاتی پیدا شد و شرارت اصلی ظاهر گشت، و خیر و کمال همه عائد بجناب قدس اوست جل و علا. کریمهٔ ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن نفسک موید این معرفت ست والله سبحانه الملهم. پس ازین تحقیق معلوم گشت که عالم در خارج موجودست بوجود ظلی، چنانچه حضرت حق سبحانه در خارج موجودست بوجود اصلی، بل نهایة ما فی الباب آنست که این خارج نیز ظل آن خارج ست در رنگ وجود و صفات. پس عالم را عین حق جل و علا سلطانه نتوان گفت، و حمل یکی بر دیگری جائز نباشد. ظل شخص را عین شخص نتوان گفت بوجود التغایر بینهما فی الخارج لان الاثنین متغایران. و اگر کسی ظل شخص را عین شخص گوید بر سبیل تسامح و تجوز خواهد بود که خارج از مبحث ست. اگر گویند که شیخ محی الدین و تابعان او نیز عالم را ظل حق می دانند تعالی، پس فرق چه بود؟ گوییم ایشان وجود

و این جماعت را درین نهج بیان نموده هر چند سخنان توحید و اتحاد در غلبات سکر از ایشان بظهور آمده اند و انا الحق
و سبحانی گفته اند اما وجه اتحاد را معلوم نساخته اند و منشاء توحید را در نیافته پس شیخ برهان متقدمان این
طائفه آمده و حجت متاخرین ایشان گشته مع ذلک دقائق کثیره درین مسئله مخفی مانده است و اسرار ما نحن فیه
درینباب بر منصه ظهور نیامده که فقیر باظهار آن توفیق یافته است و بتحریر آن مستسعد گشته والله یحق الحق و هو
یهدی السبیل مخدوما صفات ثمانیه واجب الوجود تعالی و تقدس که نزد اهل حق شکر الله تعالی سعیهم خارج
موجود اند در خارج از ذات تعالی و تقدس متمیز باشند بتمیز مجهول از قسم بیچونی و بیچگونی و همچنین
این صفات از یکدیگر متمیز اند بتمیز بیچونی بلکه تمیز بیچون در مرتبه حضرت ذات تعالی و تقدس نیز
ثابت است لانه الواسع ما الواسع المجهول الکیفیة و تمیزی که فراخور فهم و ادراک ما باشد از آن
جناب قدس مسلوب است چه تبعض و تجزی در آنجا متصور نیست تحلیل و ترکیب را در آن حضرت جل سلطانه
بار نه و حالیت و محلیت را گنجایش نه بالجمله آنچه از صفات و اعراض ممکن است از آن جناب قدس مسلوب است
لیس کمثله شیٔ لا فی الذات و لا فی الصفات و لا فی الافعال با وجود این تمیز بیچونی دوست میکنی اسما و
صفات واجبی جل سلطانها در خانه علم نیز تفصیل و تمیز پیدا کرده اند و منعکس گشته و هر اسم و صفت متمیز را
مقابلی است در مرتبه عدم تفصیلیت در آن موطن مثلا صفت علم را در مرتبه عدم مقابلی است و نقیضی
که عدم علم باشد که معبر به جهل است و صفت قدرت را مقابلی است عجز که عدم قدرت باشد
علی هذا القیاس و آن عدمات متقابله نیز در علم واجبی جل شانه تفصیل و تمیز پیدا کرده اند و مرایای
اسما و صفات متقابله خود گشته و مجالی ظهور عکوس آنها شده نیز فقیر آن عدمات با آن عکوس اسما و صفات
حقائق ممکنات اند غایة ما فی الباب آن عدمات در رنگ اصول و مواد آن ماهیات اند و آن عکوس
همچون صور حاله در آن مواد پس حقائق ممکنات نزد شیخ محی الدین همان اسما و صفات متمیزه اند
در مرتبه علم و نزد فقیر حقائق ممکنات عدمات اند که نقائض اسما و صفات اند با عکوس اسما و صفات
که در مرایای آن عدمات در خانه علم ظاهر گشته اند و با یکدیگر ممتزج شده و قادر مختار جل سلطانه
هرگاه خواست که ماهیتی را از آن ماهیات ممتزجه بوجود ظلی که پرتوی است از حضرت وجود برین منصبغ
گردانیده موجود خارجی ساخت بالجمله پرتوی از حضرت وجود باین ماهیت ممتزجه انداخته
مبداء آثار خارجیه گردانید پس وجود ممکن در علم و در خارج در رنگ سائر صفات او پرتوی است ۱۰

ربک رب العزت عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین السلام علیکم و علی من لدیکم
مکتوب ۲ دوم بمیر شمس الدین خلخالی تحریر یافت در بیان آنکه مرتبه ذات او تعالی و مرتبه صفات
او سبحانه فوق از اعتبار وجود و وجوب است الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مساوده شریفه که از روی
محبت و اخلاص صادر فرموده بودند رسید فراوان رسانید کثرت اخوان دین سبب امیدواری است
در آخرت اللهم اکثر اخواننا فی الدین و ثبتنا و ایاهم علی متابعة سید المرسلین علیه و علیهم من الصلوات
افضلها و من التسلیمات اکملها . از هر چه بنویسد سخن دوست خوشتر است . محبت آثار صفات سبع یا ثمانی
واجب الوجود تعالی و تقدس اختلاف الاراء که صفات حقیقیه اند در خارج موجود اند و غیر از اهل حق
شکر الله تعالی سعیهم از فرق مخالفه هیچ یکی بوجود صفات واجبی جل سلطانه قائل گشته است حتی که متاخر
صوفیه از ایشان نیز انکار وجود صفات نموده اند و زیادتی صفات را بعلم راجع داشته اند
از روی تعقل همه غیر اند صفات . با ذات تو از روی تحقق همه عین . والحق که سخن اهل حق حق
است و مقتبس است از مشکات نبوت و مؤید است بنور کشف و فراست غایة ما فی الباب اشکالی
که مخالفان در وجود صفات دارند قوی است چه صفات اگر موجود باشند خالی نیستند ممکن باشند یا
واجب امکان مستلزم حدوث است لان کل ممکن حادث عندهم و قول تعدد واجب منافی توحید است
وایضا بر تقدیر امکان جواز انفکاک صفات از ذات تعالی و تقدس لازم است و این معنی موجب جواز
جهل و عجز است مر واجب تعالی و تقدس حل این اشکال آنچه برین فقیر ظاهر ساخته اند آن است که
حضرت حق تعالی بذات خود موجود است نه بوجود که عین باشد آن وجود یا زاید صفات واجب تعالی
بذات تعالی موجود اند نه بوجود دیگر که وجود را در آن موطن گنجایش نیست شیخ علاء الدوله اشارتی
باین مقام فرموده است که گفته فوق عالم الوجود عالم الملک الودود و چون نسبت امکان و وجوب
نیز در آن موطن متصور نباشد چه امکان و وجوب نسبتی است میان ماهیت و وجود بحیث لا
وجود لا امکان و لا وجوب این معرفت وراء طور نظر و فکر است محبوسان عقیله عقل ازین معرفت
چه دریابند و غیر از انکار نصیب شان چه بود الا من عصمه الله سبحانه دیگر سیادت پناه میر
محب الله چند گاه اینجا بودند الحال چون متوجه آن حدود شدند صحبت و خدمت ایشان را
مغتنم دانند والسلام علیکم و علی من لدیکم مکتوب ۳ سوم مجد دوم زادگی حقایق و معارف آگاهی

آن ظل را بے خبر در وہم می انگارند و بوی از وجود خارجی در حق آن تجویز نمیفرمایند بالجملہ کثرت و ہو موہومہ را ظل وحدت
موجودہ تعبیر مینماید و در خارج موجود واحد را میداند تعالی و تقدس ما یتبعها پس منشأ حمل را اصل
حمل اثبات وجود خارجی گشت مر ظل را و عدم اثبات آن وجود ایشان را و چون ظل وجود را وجود خارجی
اثبات نمی نمایند ناچار بر اصل محمول میسازند و این فقیر چون ظل را در خارج موجود میداند بحمل مسامحت نمی
در نفی وجود اصلی از ظل فقیر با ایشان شریک اند و در اثبات وجود ظل نیز متفق لیکن این فقیر وجود ظلی در خارج اثبات
مینماید و ایشان آن وجود ظلی را در وہم و تخیل می انگارند و در خارج جز احدیث مجردہ را موجود نمیدانند و صفات
ثمانیہ را کہ آرای اہل سنت و جماعت رضی اللہ تعالی عنہم وجود اینها در خارج ثابت شدہ است نیز در علم اثبات
می کنند علماء ظواہر ایشان رضی اللہ تعالی عنہم دو طرف اقتصار را اختیار فرمودہ اند و حق متوسط
نصیب این فقیر بودہ کہ با آن موافق گشتہ اگر ایشان را نیز این خارج را ظل آن خارج می یافتند از وجود
خارجی عالم انکار نمی نمودند و در وہم و تخیل اقتصار نمی فرمودند و انکار از وجود خارجی از صفات اجلہ وجود
نیز نمی کردند و اگر علماء نیز آگاہ می گشتند ہرگز ممکن را وجود اصلی ثابت نمی کردند و بر وجود ظلی اکتفا
می نمودند و آنچہ فقیر در بعضے مکتوبات نوشتہ است کہ اطلاق وجود بر ممکن بطریق حقیقت است نہ بطریق
مجاز منافی این تحقیق نیست زیرا کہ ممکن در خارج بوجود ظلی بطریق حقیقت موجود است نہ بر سبیل توہم
و تخیل کما زعموا سوال صاحب فتوحات مکیہ اعیان ثابتہ را برزخ گفتہ است بین الوجود و العدم
پس عدم بطور او نیز داخل حقائق و ممکنات گشت پس فرق درمیان تحقیق و آن قول چہ بود
جواب برزخ باین اعتبار گفتہ است کہ صور علمیہ را دو رو است روی است کہ بوجود دارد بواسطہ
ثبوت علمی و روی است کہ بعدم دارد بواسطہ خارجی لان الاعیان ما شمت رائحۃ من الوجود الخارجی
عندہ و عدمی کہ درین تحقیق اندراج یافتہ است حقیقت دیگر دارد و ہمچنین آنچہ در
عبارات بعضے اعزہ کہ اطلاق عدم بر ممکن رفتہ است مراد از آن معدوم خارجی است
نہ عدمی کہ بالا تحقیق یافتہ و او تعالی از آن اسما و صفات کہ در علم تفصیل و تمیز یافتہ اند و در مرا
یای عدمات منعکس گشتہ حقائق ممکنات شدہ اند وراء الوراء است پس با عالم او را سبحانہ ہیچ
وجہ مناسبت نباشد ان اللہ لغنی عن العالمین او را سبحانہ با عالم عین و متحد ساختن بلکہ نسبت
دادن برین فقیر بسیار گران است آن ایشانند و من چنینم یا رب سبحان ربک

باید دانست سیری که بعد از سیر آفاق و انفس میسر گردد سیر در اقربیت حق است سبحانه تعالی زیراکه فعل او تعالی نیز از ما بما نزدیک تر است و همچنین صفت او تعالی از ما و از فعل او تعالی نیز بما نزدیکتر است و ذات او تعالی هم از ما و هم از فعل و صفت او سبحانه بما نزدیکتر است سیر درین مراتب سیر در اقربیت است حقیقت تجلی فعل و تجلی صفت و تجلی ذات درین موطن متحقق میشود و از سلطنت وهم و دائره خیال اینجا خلاصی حاصل میگردد زیراکه سلطنت وهم و خیال را هم بیرون دائره آفاق و انفس سلطنت میسر نیست نهایت وهم تا نهایت ظل است سیر حاصل نمود و وهم خود درین جا بار ند ولایت ظلی خلاصی از قید وهم بعد مدت میسر شود که وهم او بعدم آرد و در ولایت اصلی که ولایت کبری است خلاصی از قید وهم و خیال درین نشاء میسر است با وجود وهم از قید وهم آزادی است آنچه طائفه اولی را در آخرت است طائفه آخری را اینجا میسر است در ولایت ظلی درین نشاء حصول مطلوب غیر از نحوت وهم و خیال نیست و در ولایت اصلی مطلوب از علت تراش وهم منزه و مبرا است ما را که حضرت ملا ادام از حیطه وهم و قید خیال هم تنگ آمدی آرزوی موت مینماید تا بود که مطلوب را عریان از لباس وهم و خیال در کنار کشند و در سماع موت شیخ عافاک الله نموده میفرماید سه من شوم عریان ز تن او از خیال تا خرامم در نهایات الوصال بشنو آنکه گفتیم در آفاق و انفس تجلیات ظلال افعال و صفات است نه تجلیات نفس افعال و صفات بیانش آنست که تکوین از صفات حقیقیه است چنانچه مذهب علماء ماتریدیه است شکر الله تعالی سعیهم نه از صفات اضافیه کما زعمه الاشعریه درین صفت چون رنگ اضافت غالب است نظر بصفات دیگر آن را از صفات اضافیه گمان برده اند نه این چنین است بلکه آن صفتی از صفات حقیقیه است که رنگ اضافت آن ممتزج گشته است و این صفت تکوین پایان ترجمیع صفات است رنگ صفات عالیه دارد مثل نصیبی از علم و حیوة دارد و حظی از قدرت و ارادت نیز دارد و این صفت تکوین را جزئیات است که فی الحقیقت ظلال او اند همچون تخلیق و ترزیق و احیا و اماتت و انعام و ایلام و این جزئیات داخل افعال اند که فی الحقیقت ظلال آن صفت اند و از دائره صفات حقیقیه خارج و این فعل را دو وجه است وجهیست بفاعل و وجهیست دیگر بمفعول و این دو وجه در نظر کشفی متمائز اند وجه اولی عالیست و وجه ثانیه سافل و ایضا وجه اولی در نظر همچو اصل می در آید و وجه ثانیه در رنگ ظل آن اصل و ایضا وجه اول رنگی از وجوب دارد و وجه ثانی رنگی از امکان و وجه ثانی مبادی تعینات غیر انبیا است علیهم الصلوات والتسلیمات و از اولیاء کرام و سائر انام و

مظهر فیض الٰهی خواجه محمد سعید سلمه الله تعالی صدور یافته در بیان آنکه معامله آفاق و انفس داخل ظلال
است و در بیان ولایت صغری و کبری و کمالات نبوت و تحقیق حقیقت تجلی افعال که بعضی صوفیه را
داده اند که آن ظل فعل حق است نه عین فعل و صفات و ذات الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
هرچه در مرایای آفاق و انفس ظاهر شود بداغ ظلیت متسم است پس سزاوار نفی بود تا اثبات نموده
آید و چون معامله از آفاق و انفس گذشت از قید ظلیت رست و شروعی در تجلی فعل و صفت میسر گشت
و معلوم شد که قبل ازین هر تجلی که رو داده بود در سیر آفاقی و انفسی اگرچه آنرا تجلی ذات دانسته همه تعلق
بظلال فعل و صفت داشت نه بنفس فعل و صفت بذات خود چه رسد تعالی و تقدس زیرا که دائره ظلیت
بنهایت انفس منتهی میگردد پس هرچه در آفاق و انفس ظهور کند داخل آن دائره است فعل و صفت نیز
هرچند فی الحقیقة ظلال حضرت ذات اند تعالی و تقدس اما داخل دائره اصل اند و ولایت این مرتبه ولایت
اصلی است بخلاف ولایت مرتبه سابق که با آفاق و انفس تعلق دارد که ولایت ظلی است منتهیان دائره
ظل را با تجلی برقی که ناشی از مرتبه اصل است میسر است که یکساعت از قید آفاق و انفس وا رهانند و جمیعکه از
دائره آفاق و انفس در گذشتند و از ظل باصل پیوستند ضیاء تجلی برقی در حق ایشان دائمی است چه مسکن و ماوای
این بزرگواران دائره اصل است که تجلی برقی ناشی از آن است بلکه معامله این بزرگواران از تجلیات و
ظهورات فوق است زیرا که هر تجلی و ظهور بهر مرتبه که تعلق کند از شائبه ظلیت بیرون نیست و گرفتاران اصل
الاصل ایشانرا از ظل فارغ ساخته است و از زیغ البصر خلاص کرده نهایت مآل در ولایت ظلی
که ولایت صغری است به تجلی برقی حصول می پیوندد و این تجلی برقی قدم اول است در ولایت کبری
که ولایت انبیاست علیهم الصلوات و التسلیمات و ولایت صغری ولایت اولیاست قدس الله
تعالی اسرارهم ازینجا تفاوت ولایت اولیا و ولایت انبیا باید دریافت صلوات الله تعالی و تسلیماته
سبحانه علیهم که نهایت آن ولایت بدایت این ولایت است از کمالات نبوت انبیا علیهم الصلوات و التحیات
چه گوید که بدایت نبوت نهایت این ولایت است مگر حضرت خواجه نقشبند قدس سره نصیبی از ولایت
انبیا علیهم الصلوات و التحیات بتبعیت و وراثت فراگرفته اند که گفته ما نهایت را در بدایت درج میکنیم
این فقیر اینقدر میداند که نسبت و حضور نقشبندیه چون بکمال برسد بولایت کبری می پیوندد و از کمالات
آن ولایت حظ وافر می گیرد بخلاف طرق دیگران که نهایت کمال شان تا تجلی برقی است

و امتناع از آن حضرت تعالیٰ مسلوب است پس رابع پیدا شد سوای وجوب و امکان و امتناع و محال
آنکه انحصار عقلی ثابت شده است درین اشیاء ثلثه گوئیم که این انحصار مر ماهیته را است نسبت بوجود
آن فحیث المنتسبة الماهیة الی الوجود لا انحصار کما فی ذات الواجب تعالیٰ و صفاته سبحانه فان ذاته تعالیٰ موجود بذاته
لا بالوجود حینئذ کان او زائد و صفاته تعالیٰ موجودت بذاته سبحانه من غیر ان تخلل فیهما وجود بذاته تعالیٰ و صفاته سبحانه
فوق الوجوب و الامکان و الامتناع المنحصرة غایة ما فی الباب اذا تصور ذاته تعالیٰ و تعقلت صفاته سبحانه بالوجوه و الاعتبارات ولا سبیل الیٰ
الکنه عرض لذاته سبحانه فی الوجود التصوری الظلی الوجوب لما هو المناسب للائق بعنایته تعالیٰ و عرض لصفاته سبحانه
فی الوجود الذهنی الامکان لما هو المناسب لها بالقیاس الی الذات فذاته تعالیٰ و صفاته سبحانه فی حد نفسهما فوق
قربة الوجوب و الامکان بل فوق قربة الوجود ایضا و باعتبار الوجود التصوری الظلی الوجوب یناسب الذات
تعالیٰ و الامکان یناسب الصفات تعالت و تقدست فالصفات تعالت من حیث الوجود الخارجی لا واجبة و لا ممکن
بل فی فوق الوجوب و الامکان و باعتبار الوجود الذهنی ممکن و لا یلزم من هذا الامکان الحدوث لانه لیس لها وجود الا
کما للممکنات بل لوجودها الظلیة و یناسب هذه المعرفة ما قاله ارباب المعقول من ان الکلیة و الجزئیة تعرضان للماهیة
باعتبار حصولها بالوجود الذهنی فلا یوصف بهما الماهیة حال الوجود الخارجی فزید الموجود فی الخارج مثلا قبل التعقل لیس
بجزئی کما انه لیس بکلی بل عرض له الجزئیة بعد الوجود الذهنی الظلی بل نقول جمیع النسب و الاضافات و الاحکام
و الاعتبارات التی تحمل علیه تعالیٰ کالالوهیة و الازلیة غیر الصفات الثمانیة الموجودات انما یصدق علیه سبحانه
باعتبار التصور و التعقل و الا فالذات من حیث هو غیر متصف بصفة و لا مسمی باسم و لا محکوم بحکم و صاحب
الشرع تعالیٰ انما اطلق علی ذاته اسما و احکاما باعتبار التناسب و التشابه لتکون قریبة
الی افهام المخلوقات و یکون التکلم معهم علی قدر عقولهم کما یقال لزید الموجود فی الخارج
بدون ملاحظة وجوده الذهنی انه جزئی علی سبیل التشبیه و التنظیر و یکون حکمهم بالجزئیة
لزید انسب و اشبه من حکمهم بانه کلی فکذلک الحکم بالوجوب و الوجود علی الذات الغنی العلی
الاعلی اولیٰ و انسب من الحکم بالامکان و الامتناع و الا فلا سبیل الیٰ جناب قدسه تعالیٰ
وجوب و لا وجود کما یلیق لجناب تنزیهه تعالیٰ امکان و امتناع فافهم هذه المعرفة الشریفة
المقدسة فانها اساس الدین و خلاصة علم الصفات و الذات تعالت و تقدست و ما تکلم بها احد من
العلماء و الواحد من الکبراء استاتر الله سبحانه بها بعد عبده للمعرفة و السلام علی من اتبع الهدیٰ

این فعل حق جل سلطانہ چون باعتبار جهتین رنگی از وجوب دارد و از امکان ناچار ممکن باشد زیرا که
مرکب از واجب و ممکن ممکن است و ایضاً این فعل چون باعتبار جهت فوقانی رنگی بقدم دارد و باعتبار
جهت تحتانی قدمی در حدوث ناچار حادث باشد زیرا که مرکب از قدیم و حادث حادث است و جمعی که فعل
حق را جل سلطانہ قدیم گفته اند نظر بجهت اولی است و جمعی دیگر حادث دانسته اند منظور ایشان هم جهت اخری است نظر طایفه
اولی بلند است و نظر طایفه ثانیه پست هرچند هر دو فریق از حق دو طرف مانده است و حق متوسط است نسبت آن
که این فقیر بآن امتیاز یافته است ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم مثل این تحقیق در صفات
حقیقیه نیز در بعضی از مکاتیب تحقیق یافته است طلب نمایند باید دانست که وجه ثانیه در فعل عبارت از خلق
خاص است که تعلق بزید گرفته است و این خلق زید گویا جزئی است از جزئیات مطلق خلق مثلاً و این خلق
خاص که تعلق بزید گرفته است نیز جزئیات دارد در رنگ خلق ذات زید و خلق صفات زید و خلق افعال
زید و این جزئیات خلق زید در رنگ ظلال اند مر آن خلق زید را که همچون کلیت و خلق فعل زید را نیز ظلی
است و مظهری دارد آن کسب زید است که تعلق بفعل نموده است این کسب را زید از جانب خود نیاورده است بلکه
کسب او نیز ظلی است از خلق حق جل و علا پس از این معارف معلوم گشت که فعل ظل تکوین است و وجه ثانیه از فعل
ظلی است مر وجه اولی را چنانچه تحقیق یافته است و وجه ثانیه نیز ظلی است که خلق زید بود مثلاً و خلق فعل زید را نیز ظلی است
که خلق فعل زید بود و این ظل را نیز ظلی است که کسب زید باشد چون این علوم دانستی بدانکه در نظر سالکان در
وقت سلوک مثلاً چون نسبت کسب زید از زید منتفی گردد و اضافه آن بزید مرتفع شود ناچار فاعل آن فعل
حق را بیابند تعالی وتقدس بلکه افعال متکثره و متباینه خلائق را فعل یک فاعل می یابند و ظهور این معنی
تجلی افعال می انگارند انصاف می باید داد که این تجلی تجلی فعل حق است سبحانه یا تجلی ظلی از ظلال آن
فعل است که بمراتب تنزل نموده اسم ظلیت یافته است بر تجلی فعلی تجلیات دیگر را قیاس باید کرد که بعضی
از ظلال کفایت نموده اصل الاصل انگاشته اند و بجوز و مویز آرام یافته باید دانست که وجوب وجود چونکه
نسبت و اضافت است ناچار در مرتبه فعل یافته شود و چون نسبت بعالم مناسبت نمود بمرتبه فعل که مخصوص
بصانع عالم است تعالی وتقدس پس بوجه اولی از فعل که بالا ذکر یافته است مناسب باشد اگر گویند از این
بیان لازم می آید که وجوب در مرتبه ذات و صفات تعالی وتقدس ثابت نباشد و ذات او و صفات او
تعالی وتقدس واجب گفته نشود پس وجوب از حضرت ذات و صفات مسلوب بود چنانچه امکان

وبدانند که بر سر هر مائة مجددی گذشته است اما مجدد مائة دیگر است و مجدد الف دیگر چنانچه در میان مائة
والف فرق ست در مجددین اینها نیز همان قدر فرق ست بلکه زیاده از ان و مجدد آنست که هر چه ازین
مدت از فیوض بامتان برسد بتوسط او برسد اگرچه اقطاب و اوتاد وقت بوند و بدلا و نجبا باشند سه
خاص کند بنده مصلحت عام را ، والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات
والتسلیمات العلی وعلی جمیع اخوانه من الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین وعباد
الله الصالحین اجمعین

مکتوب پنجم

بمیر شمس الدین علی خلخالی صدور یافته در بیان
آنکه صفات او تعالی دو اعتبار دارند اول اعتبار حصول آنها است فی انفسها و اعتبار دوم
قیام آنها است بذات هر دو اعتبار متمیز در خارج اند + الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مخدوما صفات واجبی جل
سلطانه که موجود اند و قیام بذات دارند تعالی و تقدس دو اعتبار دارند اعتبار اول آنکه فی حد وجود ذاتها
ثابت اند و اعتبار دوم آنکه قیام بذات واجبی اند تعالی و تقدس باعتبار اول مناسبه بعالم دارند و مبادی
تعینات اند باعتبار دوم از عالم مستغنی اند هیچ توجهی بعالم و عالمیان ندارند و ایضا در نظر کشفی باعتبار اول
از ذات تعالی و تقدس منفک می نماید و اثبات ذات تعالی و تقدس ماورای آنها نموده می آید و باعتبار
ثانی چنین اند وانفکاک متصور نه و ایضا باعتبار اول حجاب اند تعالی و تقدس باعتبار ثانی حجاب نیستند
در رنگ آنکه بیاضی که قائم بجامه باشد حجاب جامه نیست غایة ما فی الباب بیاض هر دو اعتبار حصول نفسی
حصول قیامی حجاب ذات نیست هر چند محسوس همان بیاض ست اما حجابیت مرفوع است بخلاف صفات
واجبی تعالی و تقدس باعتبار اول حاجب اند و اعتبار ثانی غیر حاجب فرق در میان این دو اعتبار
اندک خیال نکنی این فقیر با وجود جذب قوی و سرعت سیر مابین این دو اعتبار را از دیک به پانزده سال
قطع کرده است علماء متقدمین بفرق این دو اعتبار معتقد نگشته اند که حصول عرض فی نفسه همان حصول
قیام اوست در جوهر و از علماء متاخرین بعضی بفرق این دو اعتبار راه یافته اند و تحقیق نموده
اند که حصول نفسی عرض دیگر ست و حصول قیامی دیگر لان العرض یقال ان حقیقته ان وجوده
فقیام نفی الوجود غیر القیام این تحقیق متاخران که در عرض نموده اند گویا زینه بود از برای
عروج مستمندی و وسیله بود از برای حاجتمندی بسا رسی از تحقیقات کلامی و فلسفی
درین سیر و سلوک مدد نموده است و وسیله معارف الهی جلشانه گشته والسلام

مکتوب چهارم بسیادت مآب میر محمد نعمان صدور یافته در بیان آنکه علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین که بعضی صوفیه قرار داده اند فی الحقیقة ده شطر اند از سه شطر علم الیقین و یک شطر علم الیقین در پیش است تا بعین الیقین چه رسد و بیان آنکه صاحب این علوم مجدد این الف ست

والحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مدتیست که از احوال خیر مآل خود اطلاع نبخشیده اند المسئول من الله سبحانه سلامتکم و استقامتکم بدانند که علم الیقین عبارت از شهود آیات ست که افادهٔ یقین علی نماید این شهود فی الحقیقة استدلال ست از اثر بمؤثر پس آنچه از تجلیات و ظهورات در مرایای آفاق و انفس دیده شود همه از قبیل استدلال اثر بمؤثر است اگرچه آن تجلیات را تجلیات ذاتیه نامند و آن ظهورات را بی کیف خوانند چه ظهور شیء در مرآت حصول آن شیء نیست آثار آن شیء است نه عین آن شیء پس سیر آفاقی و انفسی بتمامه قدم از دائرهٔ علم الیقین بیرون نگذارند و غیر استدلال از اثر بمؤثر نصیب آن نباشد قال الله تبارک و تعالی سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق دیگران سیر آفاقی را از علم الیقین دانسته اند و عین الیقین و حق الیقین در سیر انفسی اثبات نموده اند و بیرون انفس سیر نگفته ع آنجا که ایشان [illegible] چینیم یارب میدانند که حضرت حق سبحانه به بنده از بنده نزدیکتر ست پس از بنده تا حق جل و علا در جانب اقربیت سیر دیگر متخیل ست که وصول منقطع آن منوط است این سیر ثالث نیز فی الحقیقة تحت علم الیقین است هر چند دائرهٔ ظلیت بیرون ست اما از شائبهٔ ظلیت پاک و مبرا نیست زیرا که اسما و صفات و شیونات که مطالب اند فی الحقیقة ظلال حضرت ذات اند تعالی و تقدس هر جا شوب ظلیت است داخل آثار و آیات است پس ایشان از سه سیر علم الیقین یک سیر اول را مخصوص بعلم الیقین ساخته اند و سیر دوم را محصل عین الیقین و حق الیقین گمان برده اند و به سیر ثالث لب نکشاده تا دائرهٔ علم الیقین تمام شود و عین الیقین هنوز در پیش است ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا از عین الیقین و حق الیقین چه گوید و اگر گوید که فهم کند که دریابد این معارف از حیطهٔ ولایت ارباب ولایت در رنگ علماء ظواهر در ادراک آن عاجزند و در ادراک آن قاصر این علوم مقتبس از مشکوٰة انوار نبوت اند علی اربابها الصلوة والسلام والتحیة که بعد از تجدید الف ثانی به تبعیت و وراثت تازه گشته اند و بطراوت ظهور یافته صاحب این علوم و معارف مجدد الف است کما لا یخفی علی الناظرین فی علومه و معارفه التی تتعلق بالذات والصفات والافعال و تتعلق بالاحوال والمواجید و تجلیات و ظهورات فیعلمون ان هؤلاء المعارف والعلوم وراء علوم العلماء و وراء معارف اولیاء بل علوم هؤلاء بالنسبة الی تلک العلوم قشر و تلک المعارف لب ذلک القشر والله سبحانه تعالی

علی اصحابها الصلوٰة والسلام والتحیة موطن و مسکن ز مقام ملاحت دارد بواسطهٔ غلبهٔ محبت و ولایت محمدیه علی اصحابها الصلوٰة والسلام والتحیة نسبت محبوبیت غالب است و نسبت محبیت مغلوب و تو را ای فرزند با وجود همها که بتکلف من مربوط بوده است کارخانهٔ عظیم دیگر همین حواله فرموده اند و برای پیری و مریدی مرا اینجا ورده اند و مقصود از خلقت من تکمیل و ارشاد خلق نیست معامله دیگر است و کارخانهٔ دیگر درین ضمن هر که مناسبت دارد فیض خواهد گرفت والا معاملهٔ تکمیل و ارشاد نسبت بآن کارخانه امریست مهجور مطروح فی الطریق دعوت انبیا علیهم الصلوٰة والتسلیمات نسبت بمعاملات باطنیهٔ ایشان همین حکم دارد و هرچند منصب نبوت ختم یافته است اما از کمالات نبوت و خصائص آن بطریق تبعیت و وراثت کمل تابعان انبیا را نصیب است علیهم الصلوات والتحیات

مکتوب هشتم بفقیر حقیر عبدالحی که جامع این مکتوبات شریفه است صدور یافته در بیان مراتب سه گانه محبوبیت و محبیت و محبت و حب و رضا و مرتبه فوق آنها و خصوصیت هر کدام آنها به پیغمبری و ما یناسب ذلک

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی حمد الحمد لله الذی انعم علینا و هدانا الی الاسلام و جعلنا من امة حبیبه محمد المصطفی علیه و علی آله الصلوٰة والسلام بدان ارشدک الله تعالی که محبت ذاتیه که حضرت ذات تعالی و تقدس خود را دوست دارد بسه اعتبار محبوبیت محبیت محبت ظهور کمالات محبوبیت ذاتیه بخاتم الرسل علیه و علی آله و علیهم الصلوٰة والتسلیمات مسلم است نهایة ما فی الباب جانب محبوبیت دو کمال است فعلی و انفعالی فعلی اصل است و انفعال تابع آن لیکن انفعال علت فعالی است مر فعل را هرچند در وجود متاخر است اما در تصور متقدم و ظهور کمالات محبیت نصیب حضرت کلیم الله است علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام و اعتبار سوم که نفس محبت است ابو البشر حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام اولاً درینجا مشهود گشت ثانیاً حضرت ابراهیم نیز علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام درینجا مشهود شد و ثالثاً حضرت نوح نیز درین اعتبار بنظر در آمد والامر الی الله سبحانه حضرت ذات تعالی و تقدس چنانچه خود را دوست میدارد کمالات اسمائی و صفاتی و فعالی خود را دوست میدارد و ظهور این محبت حضرت تعالی و تقدس مر اسما و صفات خود را در حضرت خلیل اتم است علی نبینا و علیهم الصلوٰة والسلام و ظهور محبوبیت اسمائی و صفاتی و فعالی در انبیاء دیگر متحقق است علی نبینا و علیهم الصلوٰة والسلام والتحیات در رنگ ظهور محبیت اینها چون اسما و صفات و افعال با ظلال است ظهور محبوبیت آن ظلال بتوسط اصول اینها نصیب اولیای مرادان محبوبان است در رنگ محبیت آن ظلال که نصیب اولیای مریدان و محبان است و فوق مقام محبت ذاتیه مقام حب است که جامع اعتبارات ثلثه است و اجمال آنها و مقام رضا فوق مقام محبت و حب است اگرچه مرتبه رضا فوق مرتبه محبت است زیرا که

علی من اتبع الہدی و التزم متابعۃ المصطفیٰ و علی آلہ و اصحابہ من الصلوات اتمہا و من التسلیمات اکملہا

مکتوب ششم بمخدوم زادگی جامع علوم عقلیہ و نقلیہ مجد الدین خواجہ محمد معصوم سلمہ اللہ تعالیٰ صدور یافتہ در بیان بعضی از اسرار که مخصوص است بآنجا و سر امر اتباع پیغمبر ما مر ملت حضرت ابراہیم را علیہما الصلوۃ والسلام مفہوم میگردد

الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ اکنون معلوم شد کہ مقصود از آفرینش من آنست کہ ولایت محمدی بولایت ابراہیمی علیہما الصلوۃ و التحیات منصبغ گردد و حسن ملاحت این ولایت با جمال صباحت آن ولایت ممتزج شود و فی الحدیث اخی یوسف اصبح و انا املح و از این انصباغ و امتزاج مقام محبوبیت محمدیہ بدرجہ علیا میرسد کہ مقصود از امر باتباع ملت ابراہیم علی نبینا و علیہ الصلوۃ و السلام حصول این دولت عظمیٰ بودہ است و طلب صلوات و برکات مماثل صلوات و برکات حضرت ابراہیم علی نبینا و علیہ الصلوۃ و السلام برای این غرض بودہ ملاحت و صباحت ہر دو منبعث از حسن ذات اند تعالیٰ بمزج صفات لیکن حسن صفات و افعال و آثار ہمہ مستفاد از حسن صباحت است کہ کثیر البرکۃ است حسن ملاحت بحضرت اجمال مناسب است گویا ملاحت مرکزی است مر حسن را و صباحت دائرہ آن مرکز و در حضرت ذات تعالیٰ و تقدس چنانچہ بساطت حقیقی و وسعت است نیز نہ آن بساطت و وسعت کہ در فہم ما در آید نہ آن اجمال و تفصیل کہ مدرک ما گردد و لا تدرکہ الابصار و ہو یدرک الابصار و ہو اللطیف الخبیر بساطت و وسعت ذات تعالیٰ اثبات میکنیم از یکدیگر جدا اند نہ آنکہ عین یکدیگر اند چنانچہ بعضے گمان بردہ اند اما تمیزی کہ در میان اینہا در آن مرتبہ ثابت است خارج از حیطہ ادراک ماست و بیرون از دائرہ فہم ما پس ملاحت و صباحت نیز در آن مرتبہ متمیز باشند و احکام یکدیگر از ہم جدا بودند و کمالاتی کہ باینہا متعلق شوند از ہم جدا باشند و آنچہ مقصود از آفرینش خود دیدہ ام معلوم کرد کہ بحصول پیوست و مسئول ہزار سالہ باجابت قرین گشت

الحمد للہ الذی جعلنی صلۃ بین البحرین و مصلحا بین الفئتین اہل الحمد علی کل حال و الصلوۃ و السلام علی خیر الانام و علی اخوانہ الکرام من الانبیاء و الملائکۃ العظام چون صباحت بنیز رنگ ملاحت ملون گشتہ است بمرتبہ لاجرم بمقام خلت ابراہیمی نیز وسعتے پیدا کردہ است و محیط حکم مرکزیت یافتہ باید دانست کہ مقام محبت بمرتبہ ملاحت مناسبت دارد و در مقام خلت بمرتبہ صباحت در محبت محبوبیت صرف نصیب خاتم الرسل است علیہ و علیہم الصلوۃ و السلام و محبت خالص مخصوص بحضرت کلیم علی نبینا و علیہ الصلوۃ و السلام و حضرت خلیل علی نبینا و علیہ الصلوۃ و السلام نسبت یاری و ندیمی دارد و محبت دیگر است یاری و ندیمی دیگر ہر کدام نسبت علیحدہ است و این فقیر چون مربّای ولایت محمدیہ و ولایت موسویہ است

حاصل کرده اند و بعضی همه را غیب الغیب یافته اند پس پرده های ظلال جمال و جلال و ورای سیر اوقات تجلیات و ظهورات
مطالعه نموده ایمان بغیب حاصل نموده اند و متوسطان ظلال را اصل انگاشته و تجلیات را عین متجلی دانسته بایمان شهودی خرسند اند
و در حق ایشان ایمان بغیب نصیب اعدای است کل حزب بما لدیهم فرحون باعث بر تسوید آنکه مولانا عبد الغفور و مولانا
حاجی محمد از یاران مخصوص اند هر چه قسم احسان در باب ایشان مبذول فرموده آید موجب امتنان فقیر است [illegible]
نیست والسلام مکتوب سیوم بملا عارف ختنی صدور یافته در بیان فضائل کلمه طیبه لا اله الا الله و تحقیق مقام تنزیه و بیان
آنکه ایمان بغیب وقتی متحقق شود که معامله باقربیت رسد چه آن معامله از ضبط وهم و خیال بیرون است الحمد لله و سلام
علی عباده الذین اصطفی مولانا محمد عارف ختنی نخست نفی آلهه باطله نموده اثبات معبود بحق جل سلطانه نماید هر چه بداغ
چونی و چندی متسم است آنرا تحت لا داخل ساخته ایمان بخدای بیچون جل شانه حاصل کند تمامترین چیزی در نفی و اثبات
کلمه طیبه لا اله الا الله است قال علیه و علی آله الصلوة والسلام افضل الذکر لا اله الا الله و قال علیه و علی آله الصلوة والسلام
حاکیا عن الله سبحانه لو ان السموات السبع و من فیهن غیری والارضین السبع فی کفة و لا اله الا الله فی کفة لمالت بهن
لا اله الا الله چرا افضل نباشد و راجح نیاید که یک کلمه آن نفی جمیع ماسوی مینماید چه سموات چه ارضین چه عرش چه
کرسی و چه لوح و چه قلم و چه عالم و چه آدم و کلمه دیگر آن اثبات معبود بحق میفرماید جل برهانه که خالق سموات و ارضین
است و ماسوای حق جل و علا هر چه هست از آفاق و انفس همه بداغ چونی و چندی متسم است پس ناچار در مرایای آفاق و انفس متجلی شود
بطریق اولی چند و چون خواهد بود که شایان نفی است پس معلوم و موهوم و مشهود و محسوس ما همه بیچون چگونه متصف او بحدیث
و امکان محجوب زیرا که معلوم و محسوس ما منحوت ماست و مجعول تر یعنی که در علم ما بآن متعلق شود عین شایسته و کمالی که بادراک
فهم ما بود عین نقص پس هر چه بر ما متجلی و مکشوف و مشهود گردد همه غیر حق است سبحانه و تعالی و او وراء الوراء است حضرت خلیل علی
نبینا و علیه الصلوة والسلام فرماید اتعبدون ما تنحتون والله خلقکم و ما تعملون منحوت ما خواه بتیشه تراشیده باشیم و خواه بتیشه عقل
و وهم همه مخلوق حق است سبحانه و شایان عبادت نه شایان عبادت آن فرد است که بیچون و بیچگونه است که دست وهم ما از دامن ادراک او تعالی
کوتاه است و دیده کشف و شهود ما از شهود عظمت و جلال او سبحانه خیره و تباه چه پیش کمال آنچنین خدای بیچون و بیچگون جل شانه شهود میسر
مگر بطریق غیب چه ایمان بشهود ایمان باو نیست تعالی بلکه ایمان است بمنحوت خود و از مخلوقات اوست تعالی و تشریک است ایمان غیر او
او تعالی بلکه ایمان بغیر است و بس اعاذنا الله سبحانه عن ذلک ایمان بغیب وقتی میسر میشود که وهم سریع السیر آنجا جولانگاه ندارد
و هیچ چیز از آنجا در متخیله منتقش نگردد و این معنی در اقربیت حق سبحانه و تعالی متحقق است که از حیطه وهم و خیال بیرون است چه هر چند دورتر
بود جولانگاه وهم آنجا بیشتر باشد و در سلطنت خیال نزدیکتر داخل شود و این دولت مخصوص بانبیاست علیهم الصلوات و التسلیمات

در محبت وجود نسبت ست اجمالاً و تفصیلاً و در مقام رضا حدوث نسبت که مناسب حضرت ذات است تعالی و تقدس
فوق مقام رضا قدمی نیست مگر خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوٰة والتسلیمات ازان مقام خبر داده که فرموده علیه و علی آله
الصلوٰة والسلام لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل در حدیث قدسی مگر بدین خصوصیت اشارت
کرده شده یا محمد انا وانت وما سواک خلقت لاجلک فقال محمد علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام اللهم انت
وما انا وما سواک ترکت لاجلک محمد رسول الله را صلی الله علیه وعلی آله وسلم امروز چه دریابند وعظمت وبزرگی
ایشان را درین نشاء چه شناسند که حق با باطل درین دار ابتلا ممتزج است وحق با باطل مخلوط وروز قیامت
بزرگی ایشان معلوم خواهد گشت که امام پیغمبران باشند و صاحب شفاعت ایشان آدم ومن دونه همه تحت لوای ایشان
بوند علیه وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین من الصلوٰة افضلها ومن التسلیمات اکملها جائز است که در اینجا خادمی فوق مقام
رضا است خادمی را از خادمان او از پس خورد ایشان بوراثت و تبعیت جا دهند وبطفیل محرم آن بارگاه سازند ع
از کریمان کارها دشوار نیست ٭ این معنی مستلزم مزیت غیر انبیا بر انبیا نیست علیهم الصلوٰة والتحیات چه خادم را
با همگنان مخدوم چه مساوات و تابع را با همسران متبوع چه نسبت اصل مقصود دیگر است و تابع طفیلی نهایت معامله تابع
بطفیل چیزی میباشد که در ان محظور نیست چه هر حامل حجام باعتبار صنعت خود بر عالم ذی فنون فضل دارد که از خیر
اعتبار ساقط است کامنا اشارات ورموز و بشارات وکنوز لا العیب منها للاکثر الا ان برضوبها تجسن السلف
لیستبح ایمانهم ثمرات تنفع لهم والله سبحانه الموفق والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی جمیع
اخوانه من الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین من الصلوٰة افضلها ومن التسلیمات اکملها مکتوب
هشتم بخانخانان صدور یافته در بیان فرق ایمان غیب اخص خواص و ایمان متوسطان ٭ الحمد لله وسلام علی
عباده الذین اصطفی ع از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است قال الله تبارک وتعالی اذا سالک عبادی عنی
فانی قریب وقال الله تعالی ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنی من ذلک ولا اکثر
الا هو معهم اینما کانوا قرب و معیت او تعالی همچو ذات او سبحانه بیچون و بیچگونه است زیرا که چون را به بیچون راه نیست
پس هر چه از معنی قرب و معیت بعقل و فهم ما مدرک شود و یا بکشف و شهود ما درآید او تعالی از همین معنی منزه و مبرا است که قدمی
در خصوصیت بجسم دارد ایمان آریم که او تعالی قریب با ما است اما معنی قرب و معیت ندانیم که چیست درین نشاء نهایت
نصیب اهل ایمان بغیبت بذات و صفات او تعالی ست ع و دیدبانان بارگاه است هر چه پیش ازین پا سر برده اند که این
ایمان بغیب اخص خواص است در رنگ ایمان بغیب عوام نیست عوام بسماع یا باستدلال ایمان بغیب

قطره باشد نسبت بدریای محیط بل اقل ازین امر در عالم کبیر جامع است هر دو طرف خلق و امر را قلب نیز برزخ است میان عالم خلق و عالم صغیر و جامع است هر دو طرف خلق و امر آن عالم پس قلب را نیز بسبیل تشبیه عرش میتوان گفت و نشو و نشو قابلیت ظهور را انوار قدم که از شائبهٔ ظلیت منزه و مبرا است مخصوص بعرش مجید است هیچکس نه از عالم خلق و نه از عالم امر نه از عالم کبیر و نه از عالم صغیر این قابلیت ندارد و غیر از عرش مجید قلب عارف کامل بواسطهٔ علاقهٔ جامعیت و برزخیت از آن انوار اقتباس مینماید و بغرفی از تجرید ست می آرد و بعد عرش و قلب عارف تام المعرفة هر جا ظهوریست بانواع ظلیت متسم است ابو یزید از اهل فتنه بایزید اگر از سکر اینچنین گوید میسر سد اما از جنید که مدعی صحو است ازین سخن زیبا نیست چه گفتند که از حقیقت معامله آگاهی نیافته و از گرداب پای ظلیت بساحل نرسیده گفتند این سخن هر چند امروز در نظر اکثر خلق مستبعد مینماید اما امروز را فردا از پی است استعجال ننمایند اتی امر الله فلا تستعجلوه سبحانه و تعالی عما یشرکون والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات العلی و علی جمیع الانبیاء والمرسلین و علی الملائکة المقربین و علی سائر الصالحین و علی التوابع والتوابعات اجمعین

مکتوب یازدهم بمخدوم زادگی حقایق و معارف آگاهی مظهر فیض الهی محمد الدین خواجه محمد معصوم صدور یافته در بیان بعضی از خصائص ظهور فوق عرشی و بعضی تاویل کریمه الله نور السموات والارض الآیه و بعضی از خواص کمالات انسان و فضائل خیر وارضی ما ینا سب ذلک

بحمده و نصلی علی نبیه و نسلم علیه و علی آله الکرام عالم کبیر با وجود وسعت و تفصیل چونکه هیئت وجدانی ندارد و قابلیت ظهور بسیط حقیقی که مجرد از نسبت اعتبارات و معرا از تفاصیل شیون و صفات ست ندارد اشرف اجزاء عالم کبیر حضرت عرش رحمن است که محل ظهور انوار حضرت ذات مستجمع الصفات ست جل سلطانه و ما وراء عرش مجید هرچه از عالم کبیر است ظهورات در آن شائبهٔ ظلیت خیالی نیست لهذا رب العالمین سر استوار در میان اجزاء عالم کبیر مخصوص بعرش مجید گردانید که افضل اجزاء آن عالم است زیرا که ظهور ظلی از ظلال فی الحقیقة ظهور او نیست تعالی بعبارت اصطلاح نموده آید و ایضا ظهوری که آنجاست دائمی ست بی تخلل استتار هر چند نور آسمانها و زمین اوست تعالی اما آن ظهور مقرون بحجب ظلال است بی توسط ظلیت در اینها ظهور نفرموده و اینهمه ظهورات مقتبس از انوار ظهور عرشی است که بحجاب ظلی از ظلال محجب گشته ظهور فرموده اند در رنگ آنکه از دریای محیط بتوسط ظروف آب را هر جا ببرند و منتفع گردند و در آنکه از مشعل کلان چراغها ظاهر در اکبر انند و اطراف و اکناف بهمان چراغها روشن سازند الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لاشرقیة ولا غربیة یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار آیت ایمائی ست باین معارف زیرا که در کریمه تمثیل بر اسبی آن اختیار افتاده تا ظهور آن نور را در جنابی او بهمند

و ایمان بغیب نصیب این بزرگواران علیهم الصلوات والتسلیمات و شیعت و وراثت ایشان هر کرا باین دولت مشرف سازند ایمان
بغیب که علیه مشائخ حاصل ست از حیطهٔ وهم خارج نیست چه ماورای ماورا در حق عوام جانب جنابست که جولانگاه فهم و وهم اوراء
تنزه این بزرگواران علیهم الصلوة والتسلیمات والتحیات در جانب قرب که وهم را آنجا مجال نیست تا زمانیکه دنیا باقیست و حیات دنیا
زنده است از ایمان غیب چاره ندارند و چه ایمان شهودی که چنانچه معلوم است چون نشاء آخرت پدید آید گونه ندارد و صورت وهم و خیال
را شکند ایمان شهودی مقبول بود و از علت جهل و بحث مبرا باشد بکار رسم که چون محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم در دنیا بدولت رویت
مشرف گشت اگر ایمان شهودی در حق او علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات اینجا اثبات کنیم محمود بود و از علت جهل و بحث آزاد باشد
چنانچه دیگران از افراد امت موعود است و او را اینجا میسر است علیه و علی آله الصلوة والسلام و ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم باید دانست که کلمهٔ نفی را حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام تمام کرده هیچ دقیقه ازو در پای شرک نگذاشته آنگاه مسند
انبیاء و امام انبیاء آمد علیهم الصلوة والسلام و پیش قدم ایشان گشت علیه و علیهم الصلوة والتحیات چه نهایت کمال درین نشاء منوط
بایمان نفی است زیرا که ظهور کمالات کلمهٔ طیبهٔ اثبات و قوت بنشاء آخرت است غایة ما فی الباب چون خاتم الرسل علیه و
علیهم الصلوة والتسلیمات درین نشا بدولت رویت مشرف گشت از کمالات کلمهٔ طیبهٔ اثبات درین نشاء نیز نصیب وافر
یافته توان گفت که کلمهٔ اثبات با تمامه درین نشا بعثت ایشان تمام گشت علیه و علی آله الصلوة والسلام و همین معنی
تواند بود که تجلی ذات در حق ایشان درین نشاء اثبات مینمایند و دیگران را موعود میسازند والسلام علی من اتبع الهدی
والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها مکتوب دهم بحقائق آگاهی برادر حقیقی حضرت
ایشان میان محمد مودود صدور یافت در بیان آنکه بهر طوریکه باشد بی شائبهٔ ظلمت نیست بخلاف ظهور فوق عرشی
چون قلب به نهایت خود رسد لمعه از انوار عرشی اقتباس مینماید شیخ ابو یزید بسطامی گوید اگر عرش و آنچه در عرش است در زاویهٔ
قلب عارف نهند عارف را از فراخی قلب هیچ احساس آن نشود و شیخ جنید تائید این سخن مینماید و بدلیل اثبات آن میکند میگوید
که حادث چون بقدیم مقرون گردد آنرا اثری نماند یعنی عرش و ما فیها حادث است قلب عارف که محل ظهور انوار قدم است چون آن حادث را
قلب قرآن واقع شود مضمحل و متلاشی گردد و تکلیف محسوس نشود عجب کار عجبی بود سادات صوفیه که سلطان العارفین و سید الطائفه باشند
هرگاه چنین گویند و عرش مجید را در جنب قلب عارف هیچ اعتبار نهند و عرش را خالی از ظهورات انوار قدم دانسته حادث
گویند و قلب را بواسطهٔ ظهور انوار قدم قدیم نامند از دیگران چه گوید و چه نویسد نزد این فقیر که هر کرا خدمت الهی است آن
از قلب عارف چون بمقتضای استعداد جامع خود به نهایت النهایة رسد کمال حاصل کند که فوق آن متصور نباشد تا جمعیت
آن پیدا کند که لمعه از لمعات تجلی نهایت ظهور انوار عرشی برو تمی تافتن گردد و این لمعه نسبت با آن لمعات

آنجا صفات حجاب ذات او نخواهد بود و محسوس شخص مستجمع صفات خواهد گشت و همچنین مفارقت صفات از حضرت ذات تعالی
و تقدس در مراتب ظلال است و در تصویرات مثال چون وصول باصل میسر گشت صفات منفک از ذات تعالی نخواهد گشت و
شهود ذات منفک از شهود صفات نخواهد بود و تجلی صفات که از تجلی ذات جدا ساخته اند و تجلی افعال علیحده و از آن
اند و همه در مقامات ظلال است بعد از وصول باصل یک تجلی است که متضمن تجلیات ثلثه است مثلاً زید را که می
بیند شهود ذات او از شهود صفات او منفک نیست در همان وقت که زید را می بیند می یابد که او عالم و فاضل
است علم و فضل چنانچه حجاب رویت نیستند منفک از وی نیز نیند آری اگر زید را تعقل کنند و بتصور ظلیت او را
ادراک نماید صفات از ذات او منفک خواهند بود و حجاب ذات خواهند گشت چنانچه گذشت نمی بینی که مرئی
در آخرت ذات مستجمع صفات است تعالی و تقدس نه ذات معرا از اسما و صفات که آن مجرد اعتبار است زیرا که ذات
از صفات هرگز مجرد نیست و صفات از ذات هرگز منفک نیستند تجرد بآن اعتبار گویند که عارف کامل را چون گرفتاری
ذات تعالی و تقدس استیلا می یابد ملاحظه اسما و صفات از نظر او ساقط میگردد و غیر از ذات احدیت تعالی
هیچ مشهود او نمی ماند پس تجرد ذات تعالی و تقدس از صفات باعتبار نظر عارف گشت نه باعتبار خارج
و نفس امر کما سیجئ تحقیقه انشاء الله تعالی و ایضاً این ظهور جامع منتهای تصویرات مثال است کمالی که
بعد از ان رو دهد در مرآت مثال تصور نمیتواند یافت چه در مثال امری تصور نمایند که مشابهت و مناسبت
بخارج داشته باشد اگرچه آن مشابهت در اسم بود امری که بهیچ چیز و بهیچ وجه در خارج مشابهت ندارد و تصویر
آن در مثال محال است و کمالات فوق ازین قبیل اند که بهیچ چیز بهیچ وجه مشابه آنها نیست تا در مثال تصویر
آن نموده آید ازینجاست که دران موطن جهل همه وقت دامنگیر است و عدم ادراک نشانه ادراک آنست
درین نشاه هر چند ازان مقام غیر از جهل یا علم یافت امری دیگر بحصول نه پیوسته اما امید است که
در آخرت قوتی بخشند و دلی دهند که در شعشعات نور متلاشی نگردد و از حقیقت معامله آگاه بود ع تو مرا
دل ده و دلیری بین ٭ روبه خویش خوان و شیری بین ٭ آگاه باش که ظهور فوق العرش در وهم نیندازد
که حضرت حق سبحانه و تعالی فوق العرش مستقر بود و مکان و جهت او ثابت باشد تعالی عن ذلک
و عما لا یلیق بجناب قدسه تعالی ظهور صورت زید در مرآت مستلزم استقرار زید نیست در مرآت
هیچمدان بیخبران در توهم افتند و لله المثل الاعلی مومنان در آخرت حضرت حق سبحانه و
تعالی را در بهشت خواهند دید با آنکه بهشت و غیر بهشت نسبت بحق سبحانه برابر اند و همه مخلوق

وظل را باصل شبیه نسازند و نور ظل را موقد و مقتبس از نور اصل ندانند یهدی الله لنوره من یشاء الآیة الکریمة محمول علی
مراد الله تعالی و نحن نأولها بتأویل لو کشف علینا فنقول بعون الله تعالی سبحانه و حسن توفیقه تعالی الله نور السموات والارض
نور آنست که اشیا باو روشن گردند آسمانها و زمین باو تعالی روشن گشته است چه او سبحانه اینها را از ظلمات عدم
برآورده است و بظلال وجود و توابع وجود متصف گردانیده و منور ساخته است آسمانها و زمین که بآن نور روشن اینها
گشته اند در رنگ مشکوة تصور باید نمود و آن نور را بمثابه مصباح باید دانست که دران مشکوة مودع است و دخول
کاف تمثیل بر مشکوة بنابر اشتمال آن مشکوة است بر آن مصباح و از زجاجه پردۀ اسما و صفات ملاحظه باید نمود که آن نور
متلبس باسما و صفات است نه معرا از شیون و اعتبارات و زجاجه صفات عز سلطانه بحسن جوهر و جمال قدم همچون کوکبی است
درخشان آن مصباح که دران مشکوة مودع است از شجرۀ مبارکه زیتونه ایقاد یافته است که کنایت از ظهور جامع
عرشی است که استوی بر عرش ازان ظهور است چه ظهورات دیگر که باسمانها و زمین تعلق دارد در رنگ اجزاء اند مر آن
ظهور جامع را و چون آن ظهور جامع الامکان است و بی جهت است لا شرقیة ولا غربیة آنرا توان گفت یکاد
زیتها یضیئ ولو لم تمسسه نار صفت ما وجه است مر آن شجرۀ مبارکه را و بیان صفا و تلالؤ زیتیت آن شجره است
که مثل بنهایت نور یعنی آن پردۀ زجاجیه از جهت صفا و درخشندگی ازدیاد آن نور نموده است و
در حسن و جمال آن افزوده چه کمالات صفات با کمال ذات تعالی و تقدس جمع گشته است و حسن صفات
با حسن ذات تعالی مقرون شده با وجود تضاعف نور و کمال ظهور یهدی الله لنوره من یشاء بلی من
لم یجعل الله له نورا فما له من نور این ظهور جامع که بعرش انتساب یافته است منتهای مشاهدات و معاینات و
مکاشفات است و نهایت تجلیات و ظهورات است تجلی ذات باشد یا تجلی صفات بعد ازان معامله بجهل قرار
می یابد چنانچه شمه ازان در بیان خواهد آمد ان شاء الله تعالی و این ظهور جامع هرچند مقرون بصفات
است اما صفات درین موطن حجاب ذات نیستند حجابیت صفات مر ذات را تعالی و تقدس مخصوص
بظهورات ظلیه است زیرا که ظهورات ظلیه در مرتبه علم است و ظهور اصل در مقام عین و در علم صفات
حجاب ذات اند نه در عین نمی بینی که زید را در مرتبه علم چون تعقل کنی ظهور او در علم بصفات خواهد بود
مثل طویل یا قصیر یا عالم یا جاهل صغیر یا کبیر شاعر یا کاتب اینهمه صفات که تعقل کنی حجاب ذات او خواهد بود
و اینهمه تقییدات کلیه مفید تشخص او نخواهند گشت و چون آن زید رخت از علم بعین کشید با وجود صفات مشهور گردد
و معامله از ظلیت بر اصالت قرار یافت چه صورت علمی زید ظل است مر زید موجود خارجی را که اصل او است

گرفتاری بذات احد جل سلطانه پیدا کند و از صفات و شیونات هیچ ملحوظ و منظور و مقصود و مطلوب او نباشد
بحکم المرء مع من احب او را یک قسم اتصالی مجهول الکیفیه بحضرت احدیت مجرده پیدا میگردد و آن گرفتاری
بذات احد جل سلطانه او را حاصل شده بود و نسبت قرب بیچون بذات بیچون در روی اثبات نماید درین وقت انسان
کامل مرآت ذات احد میگردد بحیثیتی که از صفات و شیونات در آن هیچ مشهود و مرئی نشود و ملکه احدیت مجرده
تعالت و تقدست در وی ظاهر و متجلی باشد سبحان الله العظیم ذاتی که از صفات هرگز انفکاک نداشته در مرآت این
انسان کامل بحیثیت تجرد ظاهر و متجلی گشت و حسن ذاتی از حسن صفاتی ممیز باشد و این مرآتیت و مظهریت غیر از
انسان کامل احدی را میسر نشده است حضرت ذات تعالی و تقدس بی اقتران صفات و شیونات در هیچ چیز غیر از
انسان متجلی نگشته عرش مجید در عالم کبیر مظهر ذات مستجمع صفات است تعالی و تقدس و انسان کامل در عالم صغیر مظهر ذات
احدیت که مجرد از اعتبارات است این مرآتیت از خصائص انسان است والله سبحانه المعطی لا مانع لما اعطی
ولا معطی لما منع والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله و اصحابه الصلوات والتسلیمات
العلی مکتوب دوازدهم بمراتب آگاهی برادر حقیقی حضرت ایشان سلمه الله تعالی میان غلام محمد صدور یافته
در بیان آنکه ملک هر چند مشاهد اصل است و شهود انسان در مرآت نفس است اما آن دولت را در انسان کالجزو ساخته
و بقائی بآن بخشیده و ما یناسب ذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی ملائکه کرام علی انبیاء و علیهم
الصلوات والتسلیمات مشاهد اصل اند و متوجه اصل گرفتاری باصل دارند شائبه ظلیت در راه ایشان مفقود است انسان
بیچاره درین نشأه کم است که از دائره ظلیت قدم بیرون نهد و بی توسط مرایای آفاق و انفس شهود دائمی پیدا
کند بعد از وصول باصل پرتوی از شعشعان انوار اصل را در مرآت نفس او متجلی ساخته و بالمثل باز میگردانند
و تربیت ناقصان بوی حواله میدارند درین رجوع هم تربیت دیگران زیرا که آن پرتو انوار اصل که بجوهر او
ساخته اند و در مدت رجوع اجزای دیگر او را نیز منصبغ برنگ خود میسازد و متلون بلون خود مینماید چنانچه
دیگران را از نقص بکمال می آرد و از غیب بشهود دلالت میکند و چون مدت دعوت در رجوع تمام شود و
باجل رسد شوق اصل پیدا شود و ندای رفیق اعلی از نهاد او سر بر زند و از تعلقات تنی وارسته رخت از غیب
بشهادت کشد و معامله را از گوش باغوش آرد الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب اینجا صادق می آید باید دانست
که ملک هر چند مشاهد اصل است و شهود انسان در مرآت نفس است اما آن دولت را در انسان کالجزو ساخته
اند و بقائی بآن بخشیده اند و متحقق بآن گردانیده بخلاف ملک که آن دولت را در وی

وے اند تعالی و تجلی که بکوه طور واقع شده بو شائبه حالیت و محلیت نداشت غایة ما فی الباب بعضے قابلیت تام
ظهور داشتند و بعضے دیگر را این قابلیت نیست مرآت قابلیت ظهور صور دارد و فضل مستور را این قابلیت نیست با آنکه هر دو
ازان اند پس تفاوت در مظهر است نه در ظاهر و نسبت ظاهر بمظاهر برابر اند قابل باشد یا ناقابل و همچنین الفاظی که موهم کلیت و جزئیت
باشند و یا حالیت و محلیت ازان مفهوم میگردد از ظاهر مصروف اند شایان جناب قدس او تعالی نیستند از تنگی عبارت
ارتکاب این الفاظ نموده می آید ع این قاعده یاد دار کانجا که خداست ع نی جزو و نه کل نه ظرف نه مظروف
است ع و چون قلب انسان عرش عالم صغیر است و مشابه عرش عالم کبیر تجلے که آن ذات بے شائبه ظلیت لمعه
از همان تجلی بی شائبه نصیب آن قلب است هر چند بآسمانها و زمین از همان تجلی رسیده است اما در ظلی انظلال است
مگر قلب بے رنگ عرش از شائبه ظلیت مبرا است اگرچه ظهور باعتبار صغیر و کبیر متفاوت است ع بقدر آئینه حسن تو
مینماید رو ع پس تجلی بے شائبه ظلیت بعد از عرش مجید نصیب قلب کامل انسان است و دیگران را ظلیت و لمعه دیگر
است باید دانست که ظهور عرشے که از شائبه ظلیت مبرا است اما آنجا صفات با ذات تعالی و تقدس ممتزج است
و شیونات و اعتبارات در ذات تعالی ثابت اگرچه صفات و شیونات در این مرتبه حجاب ذات نباشند لیکن در دید
و دانش شارک اند و در محبت و گرفتاری سهیم گرفتاران محبت احدیت مجرده تعالت و تقدست بشرکت
امرے راضی نیستند و بحکم کریمه الا لله الدین الخالص دین خالص را خواهند عدم شرکت صفات علی تفاوت
الدرجات نصیب هیئة وحدانی انسانی است که نصیب هیئة وحدانی قلب انسانست و نصیب جزو ارضی
انسانست و فوق همه اینها هیئة ایست وحدانی مر انسان را که برنگ جزو ارضی او برآمده است و حکم آن گرفته
بالجمله عمده آنجا معامله جزو ارضی است امور دیگر در رنگ تحسینات زائده است در انسان دو چیز اند که عرش ندارد
و عالم کبیر را ازین نصیب نیست در انسان جزو ارضی است که در عرش نیست و هیئة وحدانی که در عالم کبیر
نیست و شعوریکه به هیئة وحدانی تعلق دارد و نور علی نور است که مخصوص بعالم صغیر است پس انسان آن عجوبه الکائنات
که لیاقت خلافت پیدا کرده است و بار امانت برداشته است از خصائص غریبه انسانی بشنو بشنو که معامله او
بجائی میرسد که قابلیت مرآتیت حضرت احدیت مجرده پیدا میکند و بی اقتران صفات و شیونات مظهر ذات
احدی میگردد تعالی شانه حال آنکه حضرت ذات تعالی و تقدس همه وقت مستجمع صفات و شیونات
است هیچ وقت ذات را تعالی انفکاکے از صفات و شیونات نیست بیانش اینکه
انسان کامل چون از گرفتارے ماسوائے احدیت تعالی و تقدس آزاد گشته

و معارف و نصیب علماء راسخین که ورثهٔ انبیااند علیهم الصلوات و التسلیمات با آنچه علماء ظواهر دارند و با آنچه صوفیه بآن ممتاز اند اسرار و دقائق است که در متشابهات قرآنی رمزی و اشارتی بآن رفته است و بر سبیل تاویل اندراج یافته فهم الکاملون فی المتابعة و المحققون بالوراثة ایشان بر سبیل تبعیت و وراثت شریک دولت خاص انبیااند علیهم الصلوات و التسلیمات و محرم بارگاه لاجرم بشرف کرامت علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل مشرف گشته اند فعلیکم بمتابعة سید المرسلین و حبیب رب العالمین علیه و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الملائکة المقربین و اهل الطاعة اجمعین الصلوات و التحیات علماً و عملاً و حالاً و وجداً لتکونوا فسبیلاً الی حصول الوراثة التی هی بها درجات السعادة

مکتوب چهل و چهارم بمولانا احمد برکی صدور یافت در جواب استفسار او که صاحب منصب البته صاحب علم است یا نه و استفسار دیگر که فنا فی الله و بقا بالله تا اکنون بدست نیامده و در عدم اطلاع بر احوال خود

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی و صحیفهٔ شریفه پی در پی رسید عزای مصیبتها نوشته اند انا لله و انا الیه راجعون یاران و دوستان فرمایند که هفتاد هفتاد بار کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله بروحانیت مرحومی خواجه محمد صادق و بروحانیت مرحومه همشیرهٔ او ام کلثوم بخوانند و ثواب هفتاد هزار بار را بروحانیت یکی بخشند و هفتاد هزار دیگر را بروحانیت دیگری از دوستان دعا و فاتحه مسئول است نوشته بودند که در مکتوب اندراج یافته است که صاحب منصب صاحب علم است محمد را قطب الاقطاب صاحب علم است و اقطاب نقباء در رنگ ایشان نیست و با وجود این اند بعضی را علم بدرایت خود بود و بعضی دیگر را نبود نوشته بودند که فنا فی الله و بقا بالله تا اکنون بدست نیامده چه توان کرد که شما را صحبت کم بوده اند این قدر برکت نگردید که از حصول بعضی از احوال شما اطلاع داده شود اکنون از هندوستان فنا و بقای شما را مشاهده میکنیم و این کمال که گفته اند در شما احساس مینمائیم و شما انکار میکنید و نمی نمائید مسافت بعیده در میان است تا ملاقات صوری میسر نشود اطلاع بر احوال مکنونه متعسر است مشایخ در فنا و بقا سخنان گفته اند که همه برمز و اشارات است خود کس چه دریابد و حضرت حق سبحانه در همه علم و احوال نمی بخشد بعضی را علم باحوال عطا فرموده پیشوا میسازد و جمعی را با وجود ساخته بمرتبهٔ کمال و تکمیل میرسانند خاص کند بندهٔ مصلحت عام را کاش شیخ حسن را چند روز دیگر نگاه داشته اطلاع بر بعضی احوال او داده بخدمت شما میفرستادیم آمدن شما مشکل از یاران رشید قابل شما اگر کسی می آمد و چند روز اقامت میکرد و فهم سخن میداشت چه خوب بوده تا خبر کفر در بودی بشود و میشد مقصود نسبت او احوال حاصل شود اطلاع باحوال امر دیگر است و الباقی عند التلاقی ان شاء الله الباقی و السلام و نصیحتی که لابد است آنست که در درس علوم دینیه خود را معاف ندارند اگر تمام وقت شما مستغرق بدرس شود و هوس فکر و ذکر نکنند

کالجزو نگردیده اند در بیرون نظارگی میکنند وبقای تحقیقی با آن حاصل نمی نماید آن انصباغ وتلون کہ انسان را بلون اصل میسّر شده است ملک ندارد و اختصاص بخاکیان دارد قدسیان را حاصل نه زیرا که از درون تا بیرون تفاوت بسیار است اگرچه دولت درونی کالجزو بود ودولت بیرونی کالکل بود این ولی آن وبیرون تبیین کلامنا اشارة وبشارة لهذا خواص بشر از خواص ملک افضل گشتند وباوجود آنها استحقاق خلاف پیدا کردند والله یختص برحمته من یشاء والله ذو الفضل العظیم ؎ زمین زاده بر آسمان تاخته ٭ زمین و زمان را پس انداخته ٭ این نسبت در انسان بواسطه جزو ارضی میسّر شده است قلب که عرش الله گشته است بدولت عنصر خاک است که جامع کل است و مرکز دائره امکان بلی زمین از پستی وبی سری باینهمه علو ورفعت پیدا کرده است و فروتنی او را سربلند ساخته من تواضع لله رفعه الله سبحانه تعالی ٭ وچون انسان بعد از تمامی مدت رجوع دعوت وبعد از انصباغ بصبغ اصل رجوع باصل نماید ومتوجه بجناب قدس گردد واختصاص بمناسبتی که او را آنجا میسّر شود ویقین است که دیگری را نشود وقرب منزلتی که او را حاصل گردد غیری را نه چه او در اصل فانی گشته است وبقای باصل پیدا کرده ومنصبغ برنگ اصل شده دیگری را چه مجال که باو برابری جوید چه انصباغ دیگران اگرچه باعتبار تجرد و تنزه اصلی اتم بود اما از خارج آمده است حکم عارض دارد وانصباغ انسان چون در درون است حکم ذاتی دارد و شتان ما بینهما این کمال مخصوص بانبیاست صلوات الله تعالی وتسلیماته علیهم اجمعین که مراد از خواص بشر ایشانند وبوراثت وتبعیت هر کرا بدولت عظمی مشرف سازند ودر اصحاب انبیا علیهم الصلوة والتحیات ببرکت صحبت این نسبت بیشتر میسّر بوده از غیر اصحاب کرام هر کرا بنوازند هرچند قلیل بوند بل اقل ؎ اگر پادشه بر در پیرزن ٭ بیاید تو ای خواجه سبلت مکن ٭ ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر بحرمة سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوة والتحیات والتسلیمات اکملها واتمها

مکتوب هفدهم بمیر شمس الدین صدور یافته در جواب کتابت او ودر بیان آنکه نصیب علما از ظاهر شریعت است ونصیب صوفیه علیه چیست ونصیب علمای راسخین چیست که ورثه انبیا اند وما یناسب ذلک بعد الحمد بعد الصلوة وتبلیغ الدعوات میرساند صحیفه شریفه که از روی کرم صادر فرموده بودند اخوی اعزی شیخ محمد طاهر رسانیدند وخوشوقت ساختند اندراج یافته بود که تا زمان حصول ملاقات بمکتوبات که مشتمل بر نصائح باشند یاد می کرده باشند مخدوما مکرما النصیحة هی الدین متابعة سید المرسلین علیه وعلیهم من الصلوة افضلها ومن التحیات اکملها نصیب علما از ظاهر دین متابعت سید المرسلین بعد از تصحیح عقائد علم شرائع واحکام است وعمل بمقتضای آن علم ونصیب صوفیه علیه با آنچه علما دارند احوال ومواجید است وعلوم [illegible]

از اکابر صحابه اند و از اقارب آن سرور علیه و علیهم التحیات پس محبت و مودت او حق باشند قال الله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی وقال علیه وعلی آله الصلاة والسلام الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن آذاهم فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله ومن آذی الله یوشک ان یأخذه این قسم عمل که از ابتدای اسلام تا این وقت معلوم نیست که در هندوستان شگفته باشند در دیست آن از معامله تمام شهر متهم گردد بلکه اعتماد از هندوستان مرتفع شود و سلطان وقت نصره الله سبحانه علی اعداء الاسلام از اهل سنت و حنفی مذهب است در زمان او چنین بدعت نمودن نهایت جرأت است بلکه فی الحقیقت منازعه کردن است با سلطان و خروج است از اطاعة اولی الامر مع ذلک عجب است که مخادیم عظام آن مقام درین واقعه خود معارف دارند و مساهله می نمایند قال الله تعالی وتبارک فی ذم اهل الکتاب لولا ینهاهم الربانیون والاحبار عن قولهم الاثم واکلهم السحت لبئس ما کانوا یصنعون وقال الله تعالی ایضا کانوا لا یتناهون عن منکر فعلوه لبئس ما کانوا یفعلون درین طور اوقات تغافل ورزیدن مبتدعان را دلیر ساختن است و رخنه در دین کردن این مسئله است که جماعة مهدیه آنجا بر ملا اهل حق را بباطل خود دعوت می نمایند و در اندک مدت یک دو را در رنگ گرگان ازین می ربایند زیاده چه تصدیع دهد چون استماع این خبر وحشت انگیز در شورش آورده و رگ فاروقیم را حرکت داد بچند کلمه اقدام نمود معذور خواهند داشت والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات والتحیات والبرکات

مکتوب شانزدهم بشیخ بدیع الدین سهارنپوری صدور یافته در جواب استفسارها و در بیان عجائب و غرائب احوال برزخ صغری و فضیلت مرگ طاعون

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه رسید اندراج یافته بود که درینجا دو حادثه قوی روداده است اول حادثه طاعون دوم حادثه قحط اعاذنا الله سبحانه و ایاکم عن البلیات نوشته بودند که با وجود این فتن شب و روز بعبادت و مراقبه صرف میگردد و باطن معمور است لله سبحانه الحمد والمنة علی ذلک جواب سؤاله که اندراج یافته بود که در سنن اکثر اوقات قرأت چهار قل کرده میشود و کفن مسنون رجال را سه ثوب است و دستار زائده است اقتصار بر مسنون نمائیم و جواب نامه نامی نویسیم که احتمال تلوث لفاد وارد است و بسند صحیح به ثبوت پیوسته است و عمل علمای ماوراء النهر برآنست و پیراهن ترکی را اگر بر جای قمیص کفن بپوشند گنجایش دارد جامهای شهدا همان اکفان ایشان است و حضرت صدیق رضی الله عنه وصیت کرده بودند کفنونی فی ثوبی هذین برزخ صغری چون از یک وجه از مواطن دنیوی است گنجایش ترقی دارد و طول این موطن نظر باشخاص متفاوت تفاوت فاحش دارد الانبیاء یصلون فی القبور شنیده باشند و حضرت

ساعات شب را برای ذکر و فکر فارغ ساخت شیخ حسن را نیز سبق گفته میباشد و معطل نگذارند و چون آن حدود را در علم
قلیل النصیب است احیای علوم شرعیه نمایند زیاده چه مبالغه نماید اوراق وقائع خواجه دلیس رسید اکثر حالات منظور
آمد مستبشر شدند از حضرت حق سبحانه و تعالی امیدوار باشند تا از قوه بفعل آیند والسلام مکتوب پانزدهم بسادات
عظام و قضاة و اهالی موالی کرام بلده سامانه صدور یافته در نکوهش خطیب آنجا که در قربان ذکر خلفاء راشدین
رضی الله تعالی عنهم ترک کرده نخوانده و ما یناسب ذلک + الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی باعث
تصدیع خدام ذوی الاحترام سادات و قضاة و اهالی موالی کرام بلده سامانه آنکه شنیده شد که خطیب آن
مقام در خطبه عید قربانی ذکر خلفاء راشدین رضی الله تعالی عنهم ترک کرده و اسامی متبرکه ایشان را نخوانده و نیز
شنیده که چون جمعی باو تعرض نمودند بسهو و نسیان خود اعتذار ناکرده تمرد پیش آمده و گفته چه شد اگر اسامی
خلفاء راشدین مذکور نشده و نیز شنیده که اکابر و اهالی آن مقام درین باب مساهله ورزیدند و بشدت و غلظت با آن
خطیب بی انصاف پیش نیامدند ع وای نه یکبار که صد بار وای + ذکر خلفاء راشدین رضی الله تعالی عنهم اجمعین
اگرچه از شرائط خطبه نیست ولیکن از شعائر اهل سنت ست شکر الله تعالی سعیهم ترک نکند آنرا بعمد و تمرد مگر کسیکه دلش
مریض و باطنش خبیث است اگر فرض کنیم که بتعصب و عناد ترک نکرده باشد و عید من تشبه بقوم فهو منهم را چه جواب خواهد گفت
و از مظان تهمت که اتقوا مواضع التهم چگونه خلاص خواهد گشت اگر در تقدیم و تفضیل حضرات شیخین متوقف است طریق
اهل سنت را رافض است و اگر در محبت حضرات ختنین متردد است نیز از اهل حق خارج و دور نیست که این حقیقت
که بخشی منسوب است این خبیث را از مبتدعان کشمیر اخذ کرده باشد معقول او باید ساخت که افضلیت حضرات شیخین باجماع صحابه
و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند آنرا جماعه از اکابر ائمه که یکی از ایشان امام شافعی ست قال الامام
الامام ابو الحسن الاشعری ان تفضیل ابی بکر ثم عمر علی بقیة الامة قطعی وقد تواتر عن علی رضی الله تعالی عنه فی
خلافته و کرسی مملکته و بین الجم الغفیر من شیعته ان ابا بکر و عمر افضل الامة وقال الذهبی ثم قال ورواه
عن علی رضی الله تعالی عنه سعاو ثمانون نفسا عدد منهم جماعة ثم قال فقبح الله الرافضة ما اجهلهم ورواه
البخاری الذی کتابه اصح الکتب بعد کتاب الله تعالی انه قال خیر الناس من بعد النبی علیه و علی آله الصلوة و
السلام ابو بکر ثم عمر ثم رجل آخر فقال ابنه محمد بن الحنفیة ثم انت فقال انما انا رجل من المسلمین وتشابع الکتب عن غیره
من اکابر الصحابة والتابعین کثیرة شهیرة لاینکرها الا جاهل او معاند و بآن بی انصاف باید گفت که محبت جمیع
صحابه پیغامبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات مامورم و از بغض و ایذای ایشان ممنوع حضرات شیخین

باحوال این گذشتگان سفر اراده میشود و احوال غریبه و معاملات عجیبه مشاهده می گردد و دیگر شهدا فی سبیل الله را این خصایص متمیز باشند مخدوما مفارقت فرزندی اعزی قدس سره از اعظم مصائب است معلوم نیست که کسی بمثل این مصیبت مصاب شده باشد اما صبر شکری که حضرت حق تعالی درین مصیبت این ضعیف قلب را کرامت فرموده از اجل نعم و اعظم انعامات است از حضرت حق سبحانه مسالت می نماید که جزای این مصیبت مدخر با آخرت باشد و در دنیا هیچ از ان جزء ظاهر نشود و هرچند میداند که این مسالة از تنگی سینه است والا او تعالی واسع الرحمة فلهذا الآخرة والاولی المسؤول من الاخوان الامداد والاعانة والدعاء وسلامة الخاتمة والعفو من الزلات الازمنة اللسانیة والتجاوز من التقصیرات الناشئة من البشریة ربنا اغفر لنا ذنوبنا واسرافنا فی امرنا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی

مکتوب چهل و دوم بشیخ جمال ناگوری صدور یافته در بیان آنکه نصیب علماء راسخین چیست و نصیب علماء ظواهر چیست و نصیب صوفیه چیست در جواب التماسی که نموده بود

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی العلماء ورثة الانبیاء وراثتی که علماء عظام را ست علم و راثت علم شریعت است که از انبیاء باقی مانده علیهم الصلوات والتسلیمات و علم شریعت را صورتی است و حقیقتی صورتش آنکه نصیب علماء ظواهر است شکر الله تعالی سعیهم که تعلق بمحکمات کتاب و سنت دارد و حقیقتش آنکه نصیب علماء راسخین است رضی الله تعالی عنهم که تعلق بمتشابهات کتاب و سنت است و محکمات هرچند امهات کتاب اند اما نتایج و ثمرات آن متشابهات اند که از مقاصد کتاب اند امهات وسائل حصول نتایجند از برای حصول نتایج پس لب کتاب متشابهات اند و محکمات کتاب قشر لب متشابهات اند که برمز و اشارت بیان اصل می نمایند و از حقیقت آن معامله نشان میدهند علماء راسخین قشر را با لب جمع ساخته اند و مجموع صورت و حقیقت شریعت را دریافته بزرگواران شریعت را در رنگ شخصی تصور نموده اند که قشر و لب آن از صورت شریعت و حقیقت شریعت باشد علم شرایع و احکام را صورت شریعت دانسته اند و علم حقائق و اسرار را حقیقت شریعت دریافته و جمعی بصورت شریعت گرفتار گشته از حقیقت آن انکار نموده اند و پیر و مقتدای خود را غیر از علما پیروی نداشته و جمعی دیگر هرچند گرفتار آن حقیقت گشته اما چون آن حقیقت را حقیقت شریعت ندانسته بلکه شریعت را مقصور بر صورت داشته اند و قشر انگاشته و لب را وراء آن تصور نموده اند لاجرم از حقیقت آن حقیقت آگاهی نیافته اند و از متشابهات نصیبی فراآن گرفته اند والعلماء الراسخون هم الوارثون فی الحقیقة جعلنا الله سبحانه وایاکم

نبینا علیه و علی آله الصلوة والسلام شب معراج چون بر قبر حضرت کلیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام گذشتند دیدند که در قبر نماز می گذارد و همان لحظه چون بآسمان رسیدند حضرت کلیم را آنجا یافتند معامله برزخ عجایب و غرائب دارد و درین ایام چون بتقریب فرزندی اعلمی عرفی نظر بآن موطن بسیار کرده شد و امور غریبه بظهور می آید اگر شمه ازان در گفت آید باعث فتنها گردد هر چند سقف جنت عرش مجید است اما قبر روضه ایست از ریاض جنت هر چند متعلق کوته اندیشی بر تصور آن عاجز باشد چشم دیگر است تا تماشای این عجوبهای نماید محرّر ایمان اگرچه بعد اللتیا والتی میسر است اما نفع کلمه طیبه مربوط بعمل صالحه است و گریختن از موت یا گناه کبیره است در رنگ فرار یوم الزحف و کسیکه در زمین وبا با صبر ماند و بمیرد از شهدا است و از فتنه قبر مأمون و آنکه صبر نماید و نمیرد از غازیان است شعر

ان قال لی مت مت سمعا و طاعة ۔ و قلت لداعی الموت اهلا و مرحبا

چه درد سر دهد که هجوم سرفه زبون ساخته است و ضعف بدن بهم رسیده بضرورت اختصار مراطوبه نموده آمد والسلام مکتوب نوزدهم بمیرزا حسام الدین احمد صدور یافت در بیان آنکه مصیبتهای این عالم اگرچه بظاهر جراحات اند اما فی الحقیقة باعث ترقیات اند و مراهم و در فضیلت مرگ طاعون ما نحن فیه ؛ بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات تصدیع می دهد که صحیفه شریفه که بمصحوب شیخ مصطفی در باب عزای مصیبتها ارسال داشته بودند مضمون آن مشرف گشت انا لله و انا الیه راجعون این مصیبتها بظاهر جراحات بوده است و فی الحقیقة ترقیات و مراهم بعنایت الله سبحانه نتائج و ثمراتی که درین نشأه برآنها مترتب شده است عشر عشیر آن ثمرات است که از عنایات او تعالی در آخرت متوقع و مأمول است پس جد و فرزندان ما هم رحمت است هم در حیوة شان منافع و فوائد است هم در مماتشان ثمرات و نتائج مترتب است امام اجل محی السنة در حلیة الابرار می نویسد که در زمان عبد الله بن الزبیر رضی الله عنهما طاعون واقع شد و دران طاعون هشتاد و سه پسر از حضرت انس که خادم حضرت پیغمبر ما بوده علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات و آن سرور در حق او دعای برکت فرموده فوت کردند و چهل پسر از حضرت عبد الرحمن بن ابی بکر رضی الله تعالی عنهم فوت شدند هرگاه با اصحاب کرام خیر الانام علیه و علی آله الصلوة والسلام این معامله فرمایند ما عاصیان در کدام حساب ایم در خبر آمده است که طاعون امتان سابق را عذاب بوده است و این امت را شهادت است و الحق جماعه که درین وبا می میرند عجب با حضور و متوجه می میرند هوس می آید که کسی درین ایام باین جماعه ارباب بلا ملحق شود و رخت از دنیا با حسرت بکشد این بلا درین امت بظاهر غضب است و بباطن رحمت میان شیخ طاهر نقل می کردند که در لاهور در ایام طاعون شخصی دیده بود که می گویند که هر که درین ایام نمیرد حسرت خواهد کشید بلی هرگاه که لطف

که عماد دین است و معراج مومن است پس اهتمام تمام در ادای آن سعی باید داشت و احتیاط باید نمود که از ارکان
و شرائط و سنن و آداب آن کما ینبغی و یلیق ادا یابد و در رعایت طمانینت و تعدیل ارکان بتکرار مبالغه نموده
می آید نیک محافظت نمایند که اکثر مردم نماز را ضائع ساخته اند و طمانینت و تعدیل ارکان را برهم زده اند
وعیدها در حق اینجماعه وارد شده اند و تهدیدها آمده و چون نماز درست شد امید عظیم از برای نجات میسر
گشت چه دین بر پا شد و معراج عروج با تمام رسید ٭ بر شکر غلطید ای صفرائیان ٭ از برای کوری
سودائیان ٭ والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات العلی

مکتوب بست و یکم بخواجه محمد صدیق ملقب بهدایه صدور یافته در بیان آنکه مراد از قلب که در حدیث قدسی
واقع شده است لایسعنی ارضی الخ مضغه است نه حقیقه جامعه که بعضی مشائخ از وسعت آن خبر داده اند آن مضغه
که بعد از سلوک و جذبه بعد از تصفیه و تزکیه و بعد تمکین قلب و اطمینان نفس از ترکیب اجزای عشره صورت یافته و هیئتی وحدانی
پیدا کرده و مترتب این مضغه بر حقیقه جامعه بچند وجه و در بیان آنکه اینهمه کمالات که مضغه را ثابت نموده شد در
مقام قاب قوسین است او معامله او ادنی ورای این است ٭ بسم الله الرحمن الرحیم ٭ الحمد لله و سلام علی
عباده الذین اصطفی پرسیده بودند که تو در مکتوبات و رسائل خود نوشته که ظهور قلبی لمعه ایست از ظهور عرشی
و فضل کلی مر ظهور عرشی راست و در حدیث آمده است لایسعنی ارضی و لا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی المومن ازین تقدیر
لازم می آید که ظهور قلبی اعلم بود و فضل مر او را باشد محبت آثارا حل این اشکال مبنی بر مقدمه است بآنکه ارباب ولایت
قلب گویند و مراد حقیقه جامعه انسانی دارند که از عالم امر است و بلسان نبوة علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة
قلب عبارت از مضغه است که بصلاح جسد مربوط است و بفساد آن فساد جسد منوط کما ورد فی الحدیث النبوی
علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات ان فی جسد آدم لمضغة اذا صلحت صلح الجسد کله و اذا فسدت فسد الجسد کله الا و هی القلب
وسعت قلب لازم اطلاق اول است ازینجاست که بایزید و جنید قدس الله تعالی اسرارهما از وسعت قلب خبر
داده اند و عرش و ما فیه را در جنب عظمت قلب محتقر انگاشته تنگی قلب لازم اطلاق ثانی است درینمقام قلب را
تنگی بر نهجی است که جزو لایتجزی که احقر و اصغر جمیع اشیاست در آنجا گنجایش نیست در بعضی اوقات که تنگی قلب را
بجزو لایتجزی نسبت داده میشود آن جزو محقر در نظر در رنگ طبقات سموات و ارض ظاهر می گردد درینجا معامله
ورای طور نظر عقل است فلا تکن من الممترین هذا چون این مقدمه معلوم گشت بدانکه ظهور قلبیکه بحقیقه جامعه مربوط
است شک نیست که لمعه ایست نسبت بظهور تام عرشی و فضل کلی درین مقام مر عرش راست

من ضمیم و تقتضی آثارهم ثانیاً آنکه اخوی میان شیخ نور محمد از جانب ایشان ظاهر ساختند که میر مومن مارا از مشائخ سلاسل اجازتهاست از جانب نقشبندیه نیز اجازت می خواهیم مخدوما مکرما پیری و مریدی در طریقه نقشبندیه بتعلیم و تعلم طریقه است نه بکلاه و شجره که در سلاسل دیگر متعارف است طریق این بزرگواران صحبت است و تربیت ایشان انعکاسی است لاجرم در بدایت ایشان نهایت دیگران اندراج یافته است و راه اقرب گشته و نظر ایشان شافی امراض قلبیه است و توجه شان دافع علل معنویه ع نقشبندیه عجب قافله سالارانند * که برند از ره پنهان بحرم قافله را * معذور خواهند داشت والعذر عند کرام الناس مقبول والسلام

مکتوب نوزدهم بمیر محب الله صدور یافته در اتباع سنت سنیه و اجتناب از بدعت نامرضیه و ما یناسب ذلک *

بعد الحمد والصلاة و تبلیغ الدعوات بسیادت پناهی اخوی اعزی میر محب الله میرساند که احوال و اوضاع فقرای اینحدود مستوجب حمد است * المسئول من الله سبحانه سلامتکم و ثباتکم و استقامتکم درین مدت از کیفیت احوال آنحدود اطلاع نبخشیده اند بعد نصائح از مواقع است النصیحة هی الدین و متابعة سید المرسلین علیه و علیهم الصلاة والسلام و اتیان السنة السنیة والاجتناب عن البدعة الغیر المرضیة لکانت البدعة تری مثل فلق الصبح لانه فی الحقیقة لا نور فیها ولا ضیاء ولا للعلیل منها شفاء ولا للداء منها دواء لکونها والبدعة اما رافعة للسنة او ساکتة عنها والساکتة لابد وان تکون زائدة علی السنة فتکون ناسخة لها فی الحقیقة ایضا لان الزیادة علی النص نسخ فالبدعة کیف کانت تکون رافعة للسنة نقیضة لها فلا خیر فیها لیت شعری من این حکموا بحسن البدعة المحدثة فی الدین الکامل والاسلام المرضی بعد اتمام النعمة ولم یعلموا ان الاحداث بعد الاکمال والاتمام وحصول الرضا بمعزل من الحسن فماذا بعد الحق الا الضلال ولو علموا ان الحکم بحسن المحدث فی الدین الکامل مستلزم بعدم کماله و ینبئ عن عدم تمام النعمة لم یجترؤا ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا والسلام علیکم و علی من لدیکم

مکتوب بستم بمولانا محمد طاهر بدخشی صدور یافته در فضائل صلاة و تحریص نمودن بر آنکه ارکان و شرائط و آداب و تعدیل ارکان کما ینبغی بجا باید آورد و ما یناسب ذلک

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف که از نواحی جونپور نوشته بودند رسید چون متضمن خبر ضعف بوده باعث بی آرامی گشت ثم خبر صحت دست بدست آینده باحمل دارند و کیفیات احوال خود نویسند محبت اطوار را چون این دار دار عمل و دار جزا دار آخرت است سعی در اتیان اعمال صالحه باید فرمود و بهترین اعمال و افضل ترین عبادات اقامت صلاة است

رسیده زیراکه این تمکین و این اطمینان در مرتبهٔ ولایت صورت نمی بندد و که زینهٔ نبوت است علی اربابها الصلوٰة والسلام والتحیة مناسب شان نبوت تقلب و اضطراب مضغه است تقلب حقیقت جامعه که آن نصیب عوام است و حضرت رسالت خاتمیت علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة که ثبات قلب نموده اند و گفته اللهم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی طاعتک مقصود ثبات مضغه است و در بعضی احادیث که در باب تقلب قلب وارد گشته اند نظر با حوال امت است اگر از قلب معنی گرفته شود که شامل حقیقت جامعه و مضغه بود گنجایش دارد سوال این مضغه هرگاه بشرف یعنی قلب عبد المؤمن مشرف شده باشد و شایان مراتب حضرت تعالی و تقدس گشته تقلب و اضطراب دروی چرا بود و محتاج باطمینان بچه راه باشد جواب ظهور هر چند اتم است پیدا کند و از شائبهٔ شیون و صفات وا رهد جهل و حیرت بیشتر پیدا کند و نکارت و نایافت زیاده تر حاصل آید بسا است که با وجود این ظهور و با وجود این گنجایش از کمال جهل و حیرت طلب دلیل بر وجود صانع نماید و در رنگ عوام بی استدلال با تقلید تقلیین بوجود صانع تعالی پیدا نکند پس تقلب و اضطراب مناسب حال آن باشد و طلب اطمینان مر او را ضروری بود و این فقیر در بعضی از رسائل خود نوشته است که عارف صاحب یقین را بعد از رجوع احتیاج باستدلال میگردد و درینمقام معلوم شد که در عین حصول و وصول احتیاج بدلیل است این مقام موافق حال کمالات مرتبهٔ نبوت است علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة و آن مقام مناسب حال ولایت و چون صاحب این قلب را رجوع بدعوت واقع شود قلق و اضطراب و تقلب و تلون قلب او را بیشتر خواهد بود و هرگاه در عین وصول بواسطهٔ جهل و حیرت محتاج بدلیل است در زمان فرقت اولی باستدلال محتاج بود تا بوسیلهٔ استدلال فی الجمله اطمینان پیدا کند با آنکه گوئیم که دوستی چند روزه و پوشیده داشته اند و داغ فرقت آن قسم ساخته جاری آن دارد که همواره تقلق و اضطراب بود و بر دوام محزون و اندوه باشد کان رسول الله صلی الله علیه وسلم متواصل الحزن دائم الفکر بعضی وجوه که فارق این دو اطلاق قلب است بیان میکند بگوش هوش استماع باید نمود حقیقت جامعه که از عالم امر است بعد از تصفیه و تزکیه تمکین تام بر دوام او را میسر است بخلاف مضغه که اطمینان او مربوط بادراک حواس است تا زمانیکه شئ را بحواس و ادراک ننماید از قلق بر نیاید لهذا حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام و علی جمیع الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین از برای اطمینان قلب خود سوال کرد و گفت رب ارنی کیف تحیی الموتی فارق دیگر آنکه حقیقت جامعه بذکر متاثر می گردد و چون حال ذکر میرسد بذکر متحد میشود و تجویز بذکر می گردد و این مقام را صاحب عوارف قدس الله تعالی سره مقصد

و شیخ بایزید و شیخ جنید که قلب را اوسع از همه گفته اند و عرش و ما فیها را در جنب آن مختصر دانسته از قبیل اشتباه شیخ
بانموذج است انموذجات عرش و ما فیه را در جنب جامعیت قلب مختصر دیده حکم بر حقائق عرش و ما فیه نموده اند و منشاء این
اشتباه را این حقیر در کتب و رسائل خود مکرر نوشته است و آنچه در حدیث قدسی آمده است موافق بیان انبیا است علیهم
الصلوات و التسلیمات مراد از آن قلب مضغه است و شک نیست که ظهور اتم اینجا است مر مرتبهٔ احدیت ذات مجرده
تعالی و تقدس را مسلم است عرش را هر چند از ظهور تام که ظهور اصل است نصیب وافر است اما صفات را در آن موطن امتزاج
است و چون صفات فی الحقیقة ظلال حضرت ذات اند تعالی و تقدس آن ظهور از شائبهٔ ظلیت پاک و مبرا باشد
از اینجاست که عرش را ازین ظهور نصیبی که اصل صرف تعلق دارد توقعات است و مرکز این معامله دوست سوال
از حدیث قدسی وسعت آن قلب مفهوم میگردد تو آنرا تنگ میگوئی جواب تنگی آن باعتبار عدم گنجائش ما سوی
است در وی و وسعت آن باعتبار ظهور انوار قدم است فلا منافاة این فقیر در بعضی رسائل خود تعبیر از آن قلب
باعتبار این عبارت کرده است الاضیق الاوسع والبسیط الابسط والاقل الاکثر سوال شایان فضیلت حقیقت
جامعه است که از عالم امر است مضغه که از عالم خلق است و مرکب از عناصر این فضیلت از کجا یافت جواب عالم خلق
را فضیلتی است بر عالم امر که ادراک عوام ملکه ادراک اکثر خواص از آن قاصر است همین را این حقیر در مکتوبی
که بنام مرحومی فرزندی اعظمی در بیان طریق نوشته است واضح ساخته اگر تردد مانده از انجا تفتیش طلبند حقیقت
این مضغه بشنو عوام را مضغه ایست که ترکیب عناصر اربعه بهم رسیده است و خواص را بلکه اخص خواص را مضغه ایست
که بعد از سلوک و جذبه و بعد از تصفیه و تزکیه و بعد تمکین قلب و اطمینان نفس بلکه بمحض فضل و کرم خداوندی جل سلطانه
از ترکیب اجزاء عشره صورت یافته است چهار جزو از عناصر و یک جزو از نفس مطمئنه و پنج جزو از عالم امر این هر ده
جزو با وجود تضاد و تباین یکدیگر بقدرت کامله واجب الوجود تعالی و تقدس صورت تضاد و تباین از اینها
زائل گشته جمع شده اند و هیئت وحدانی پیدا کرده این مجموعه را حاصل نموده اند جزو اعظم در ینجا عنصر خاک
است این هیئت وحدانی نیز برنگ جزو ارضی بر آمده است و بخاک استقرار یافته است ع خاک شو خاک تا بروید
گل * که بجز خاک نیست مظهر گل * ای برادر دست ارباب ولایت بدامان این علوم و معارف نرسد که
مقتبس از مشکوة انوار نبوة است علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو
الفضل العظیم و قلبی که حضرت خلیل الرحمن علی نبینا و علیه من الصلوة و السلام اتمها و اکملها اطمینان آن
مسالت نموده همین مضغه است چه حقیقت جامعه او علی نبینا و علیه الصلوة والسلام تمکین پیوسته بود و نفس باطمینان

و خاک را از پستی و پست فطرتی ارتفاع داده و علی هذا القیاس جمیع اجزای او را از افراط و تفریط بحد اعتدال فرود آورده اند بعد فضل و کرم این اجزا را ترکیب داده شخص معین ساخته اند و انسان کامل گردانیده و قلب آن شخص را که خلاصه اوست و مرکز وجود او و بمضغه تعبیر نموده اند بیت حقیقت مضغه که ما بازاء عبارات و گفت آمده است والامر الی الله سبحانه اگر ناقصی گوید که هر انسان مرکب ازین اجزای عشره است و از ترکیب اینها هیئت وحدانی دارد گوییم آری ازین اجزا مرکب است اما آن اجزای مزکی و مطهر نگشته اند و بجذبه و سلوک از رذائل و کس تعلقات ماسوا آزاد نگشته بخلاف اجزای انسان کامل که بفنا و بقا پاک و پاکیزه اند چنانچه گذشت و در هر انسان چون این اجزاء متباین و متمائز در هم مجبور را احکام و احوال متمائز است ناچار از هیئت وحدانی نصیبی ندارند و اگر هیئتی پیدا کرده است اعتباریست نه حقیقی بخلاف اجزای انسان کامل که از تمائز و تباین برآمده ممتزج و مختلط گشته اند و احکام و احوال متمائزه ایشان زائل گشته بیک حکم قرار یافته اند پس ناچار هیئت وحدانی در وی حقیقی بود نه اعتباری برنگ آنکه معجون را از ادویه مختلفه است سازند و تحقق نموده جمیع اجزای او را با یکدیگر خلط کرده هیئت وحدانی ثابت کنند و از احکام متباینه بیک حکم آرند فافهم والله سبحانه اعلم ای برادر اینهمه کمالات که مر مضغه را اثبات نموده است در مقام قاب قوسین است که در ظاهر رنگی از ظل متوهم است هر چند اینجا ظاهر اصل است از ظل آن که صورت باشد اما شخص ظاهر از رنگ مرآت پاک و مبرا نیست پس قوسین ثابت باشند ماورای این مقام مقام او ادنی است که ظاهر از مظهر رنگی نگرفته است و امر زاید آنجا در تخیل نیامده پس قوسین آنجا مفقود و اینجا باشند و چیزیکه رنگی در آنجا مقصود نباشد که مناسب مقام او ادنی است و معامله این مقام علیحده است تمام ورق باید گردانید تا از قوسین به او ادنی رخت برداشته شود و کلامنا اشارات و رموز و بشارات و کنوز والله سبحانه الملهم و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله و صحبه و سلم و بارک

مکتوب بست و دوم بمولانا محمد صادق کشمیری صدور یافته در بیان شرافت یافتن بلده سرهند بر اکثر بلاد و بطفیل حضرت ایشان سلمه الله تعالی و مشاهده نمودن نوری که گردی از صفه راه یافته در زمین سبکی خود و آن زمین بعد از چندگاه روضه مقدسه مخدوم زاده کلان خواجه محمد صادق قدس سره گشت

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی بدانند که الله تعالی سبحانه بعد حمد حبیبه علیه و علی آله الصلوة و السلام و التحیة و البرکة بلده سرهند کو یا زمین احیای من است که بر آئی من چاه عمیق تاریک را بر گرد صفه بلند ساخته اند و بر اکثر بلاد و بقاع آن را ارتفاع داده نوری در آن زمین ودیعت گذاشته است که مقتبس از نوری بیمثلی و بیکیفی است در رنگ دری که از زمین مقدسه بیت الله ساطع و لامع است

اسمی گفته است این جوهر قلب را بذکر ذات تعالی تعبیر فرموده بخلاف مضغه که ذکر را با و راه نیست تا از او
کجا و جوهر آو کجا ظهور مذکور ست با صالت نه بظلیت نهایت عروج ما ذکر را دهلیز مذکور ست فرق دیگر
آنکه حقیقت جامعه چون بنهایت النهایت رسد و از مرآتیت خاطر نصیب اوفر حاصل کند اگر نماینده گی مطلوب
پیدا آورد ظاهر در وی ظل مطلوب خواهد بود و عین آن مطلوب در رنگ مرآت ظاهر که ظاهر در وی شبح شخص
است نه عین شخص بخلاف مضغه که بر خلاف مرآت ظاهر در وی عین مطلوب است نه ظل او لهذا فرموده یسعنی
قلب عبدی المومن این معامله وراء طور نظر و فکر است زنهار از اینجا حلول و تمکین فهم نکنی که آن کفر و زندقه است
هرچند عقل معاش باور نکند که عین یک شئے در شئے دیگر ظاهر شود و حلول و تمکین اینجا با شد و این از
قصور عقل است و قیاس غائب است بر شاهد فلا تکن من القاصرین فرق دیگر آنست که حقیقت جامعه از
عالم امر است و مضغه از عالم خلق بلکه عالم خلق و عالم امر هر دو اجزائی او و چند خلق جزو اعظم اوست و امر جزو
اصغر او و از اجتماع این هر دو جزئیه وحدانی ایجاد یافته است که عجوبه روزگار گشته این عجوبه هرچند از عالم خلق
و از عالم امر ست و به هیچ کدام بواسطه هیئت ترکیبی تناسب و تشابه ندارد اما معدود از عالم خلق است زیرا
که جزو ارضی درین معامله عمده است و پستی خاک باعث رفعت او و فرق دیگر آنکه وسعت حقیقت جامعه باعتبار
ظهور که صور اشیا است در وی و وسعت مضغه که بعد از تنگی آن مکشوف میگردد باعتبار گنجایش مطلوب است که بیچون
و نامتناهی ست و آن تنگی دهلیز تنگ اوست که مانع دخول ماسوا است حتی که ذکر را نیز نمیگذارد که داخل
سرادقات مذکور شود و شائبه ظلیت را نیز نمی ماند که گرد آن حریم مقدس گردد ایضاً فراخی اول چون تنگی
چون دارد و شایان گنجایش بیچون نبود و فراخی ثانی چون نصیبے از بیچونی یافته است بیچون گنجایش نموده عجب
کار و بار است همین قلب را بعد از رجوع بدعوت ظلمت و عین طاری می گردد از اینجاست که سید البشر علیه وعلیهم
الصلوٰة والتسلیمات فرموده انه لیغان علی قلبی تا چند بیان فرق نماید ما للتراب و رب الارباب ای برادر
این مضغه را بر چه گوشت لا یعبا به خیال نکنی که آن جوهر نفیس که خزائن و اسرار عالم خلق در وی مخزون
گشته است و دقائق و خفایای عالم امر در وے مدفون شده زیادتی معاملات خلاصه که بهیئة وحدانی
او منوط است اول اجزائی عشره را به تصفیه و تزکیه و بجهه بسلوک و بفنا و بقا مزکے و مطهر ساخته
اند و از دلش تعلقات ماسوی آزاد گردانیده اند مثلاً قلب را از تقلب گذرانیده بتمکین رسانیده
اند و نفس را از آمارگی باطمینان آورده اند و جزو ناری را از سرکشی و نافرمانی باز داشته اند

سنت و خرابی مربوط بتحصیل بدعت هر بدعت که باشد بدعت را در رنگ کلند میداند که هدم بنیاد اسلام مینماید و سنت را
در رنگ کوکب درخشان مینماید که در شب دیجور ضلالت رهنمائی میفرماید علماء وقت را حضرت حق سبحانه تعالی توفیق دهاد که بحسن هیچ
بدعت لب نکشایند و باتیان هیچ بدعت فتوی ندهند اگرچه آن بدعت در نظر ایشان در رنگ فلق صبح روشن آید
چه تسویلات شیطان را در ماورای سنت سلطان عظیم است در ازمنه ماضیه چون اسلام قوت داشت تاب تحمل ظلمات
در شعشان نور اسلام نورانی متخیل میشد و باعث حکم بحسن آن میگشت اگرچه فی الحقیقة هیچ حسن و نورانیت نداشت بخلاف
این وقت که وقت ضعف اسلام است تحمل ظلمات بدع صورت ندارد و اینجا فتوی متقدمین و متاخرین تمشی نماید ساعت
چه هر وقت را احکام علیحده است درینوقت عالم بواسطه کثرت ظهور بدعت در رنگ دریای ظلمات بنظر می آید و نور
سنت با غربت و ندرت دران دریای ظلمانی در رنگ کرمهای شب افروز محسوس میگردد و عمل بدعت ازدیاد آن
ظلمت مینماید و تقلیل نور سنت مینماید و عمل سنت باعث تقلیل آن ظلمت است و تکثیر آن نور فمن شاء فلیکثر ظلمة البدعة
ومن شاء فلیکثر نور السنة ومن شاء فلیکثر حزب الشیطان ومن شاء فلیکثر حزب الله الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون
الا ان حزب الله هم المفلحون. و صوفیه وقت نیز اگر بسر انصاف بیایند و ضعف الاسلام و فشای کذب را ملاحظه
کنند باید که در ماورای سنت تقلید پیران خود نکنند و امور مخترعه را بهانه عمل شیوخ دیدن خود نگیرند اتباع سنت
البته منجی است و مثمر خیرات و برکات و در تقلید غیر سنت خطر در خطر است وما علی الرسول الا البلاغ پیران ما را حضرت
حق سبحانه و تعالی از ما جزای خیر دهاد که ما تابعان را باتیان امور مبتدعه دلالت نکردند و بتقلید خود ها در ظلمات مهلکه
نینداختند و جز متابعت سنت راه ننمودند و غیر از اتباع صاحب شریعت علیه و علی آله الصلوة و السلام و التحیة و غیر از عمل بعزیمت
هدایت نفرمودند لاجرم کارخانه این بزرگواران بلند آمد و پیش طاق وصول ایشان مرتفع گشت شنیده اند که سماع و
رقص را پشت پا زده اند و وجد و تواجد را بانگشت ارادت دو نیم ساخته مکشوف و مشهود دیگران نزد این بزرگواران
داخل ماسوا است و معلوم و متخیل آنها قابل نفی بحال این کار برورای دید و دانش است و در ماورای علوم و تخیل است و ورای
تجلیات و ظهورات است و دیگری مکاشفات و معاینات است اهتمام دیگران در اثبات است و همت این بزرگواران در نفی
ماسوا و دیگران کلمه نفی را اثبات برای آن میکنند تا دایره اثبات وسعت پیدا کند و تمام عالم که بعنوان غیریت پیدا است بتکرار
کلمه توحید بعنوان حقیقت منکشف گردد و همه را حق بینند و حق یابند تعالی و تقدس بخلاف این بزرگواران که مقصود
ایشان از تکرار کلمه طیبه لا اله الا الله سنت دایره نفی است تا هرچه مشهود و مکشوف و معلوم و متخیل شده بود همه
در تحت لا داخل شود و در جانب مطلوب هیچ چیز ملحوظ و منظور نبود اگر چه صفا در جانب اثبات

پیش از ارتحال فرزندی اعظمی چند ماه این نور را برین درویش ظاهر ساخته بودند در روزا و سه زمین نگاه کنها هم فقیر آنرا
نشان داده بود و دی نموده ساطع گرگردی از صفت شان بجوراه نیافته بود و از کیفیات منزه و مبرا از وی آن
شد که آن زمین مدفن من شود و آن نور بر سر قبر من لامع بود و این معنی را فرزندی اعظمی که صاحب بوده ظاهر ساختم و از
آن نور و از آن آرزوی وی مطلع گردانیدم اتفاقاً فرزندی مرحومی باین دولت سبقت کرده در پرده خاک در دریای
نور مستغرق گشت ع هنیئا لارباب النعیم نعیمها * وللعاشق المسکین ما یتجرع * از شرافت این بلده معظم است که مثل فرزندی
اعظمی که از اکابر اولیاء الله است درآنجا آسوده است و بعد از مدتی ظاهر شد که آن نور مودع لمعه ایست از انوار قلبیه
این فقیر که از آنجا اقتباس نموده و در آن زمین افروخته اند در رنگ چراغی از مشعله برافروزند قل کل من عند الله الله
نور السموات والارض سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین مکتوب بیست و سوم

بمخدوم زاده خواجه محمد عبدالله سلمه الله تعالی وابقاه واوصل الی غایة ما یتمناه صدور یافته در بیان آنکه عمده کار
اتباع سنت سنیه است واجتناب از بدعت نامرضیه و مزیت طریقه نقشبندیه بر سبل دیگر بواسطه اتباع صاحب شریعت
علیه وعلی آله الصلوة والسلام والتحیة وعمل بعزیمت نمودن و مداحی این طریقه علیه ما یناسب فی ذلک * بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی نصیحتی که بفرزندی اعزی سلمه الله سبحانه عما لا یلیق بجنابه و سایر احبا نموده می آید
اتباع سنت سنیه است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة واجتناب از بدعت نامرضیه چون اسلام درین اوان غربت
پیدا کرده است و مسلمانان غریب گشته اند و تا میروند غریب تر میگردند بحدیکه الله گوی بر زمین نخواهد ماند و تقوم
الساعة علی شرار الناس سعادتمند کسی است که درین غربت احیای سنتی از سنن متروکه نماید و اماتت بدعتی از بدع مستعمله
فرماید این آن وقت است که هزار سال از بعثت خیر البشر علیه وعلی آله الصلوة والسلام گذشته است و علامات قیامت [illegible]
و سنت بواسطه بعد عهد نبوت مستور شده و بدعت بعلت اشاعه کذب جلوه گر گشته است شاهبازی باید که نصرت
سنت فرماید و هزیمت بدعت نماید ترویج بدعت موجب تخریب دین است و تعظیم مبتدع باعث هدم اسلام من
وقر صاحب بدعة فقد اعان علی هدم الاسلام شنیده باشد بهمگی همت و تمامی نهمت متوجه آن باید بود که سنتی از
از سنن نموده آید و رفع بدعتی از بدع کرده شود همه وقت خصوصاً درین اوان ضعف اسلام اقامت مراسم اسلام
منوط به ترویج سنت است و تخریب گذشتگان در بدعت حسنی دیده باشند که بعض افراد آنرا مستحسن داشته اند اما این
فقیر درین مسئله بایشان موافقت ندارد و هیچ فرد بدعت را حسنه نمیداند و بجز ظلمت و کدورت دران احساس نمینماید قال
علیه وعلی آله الصلوة والسلام کل بدعة ضلالة می باید که درین غربت و ضعف اسلام و سلامتی منوط باتیان

افتاده است بهره دانی و افتاده نسبت ندارند لهذا نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشته و مبتدی طریقهٔ ایشان حکم منتهی طرق دیگر یافته و از ابتدای سفر ایشان در وطن مقرر شده و خلوت در انجمن محصول دوام حضور نقد وقت شان آمده ایشانند که تربیت طالبان مربوط بصحبت علیهٔ ایشان است و تکمیل ناقصان منوط توجه شریفهٔ شان شافی امراض قلبیه است لحظات شان دافع علل معنویه یک توجه ایشان کار صد اربعین می کنند و یک التفات شان برابر ریاضات و مجاهدات سنین است نقشبندیه عجب قافله سالارانند ۰ که برند از ره پنهان بحرم قافله را ۰ سعادت آثارا ازین بیان کسی توهم نکند که این اوصاف و شمائل جمیع اساتذه و تلامذهٔ طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه را حاصل است کلام ما بلکه این شمائل مخصوص با اکابر این طریقهٔ علیه است که کار را بنهایة النهایت رسانیده اند و مبتدیان رشید این اکابر نسبت ارادت درست کرده اند و مراعات آداب نموده اندراج نهایت در بدایت در حق ایشان ثابت است بخلاف مبتدی اندراج طریق که بشیخ ناقص این طریق برسد اندراج نهایت نهایت در حق او متصور نیست چه شیخ او بنهایت نرسیده است در حق مبتدی بنهایت چگونه متصور شود اگر نهایت را بدون تمام او که درست ۰ بحکایت آثارا طریق این اکابر طریق اصحاب کرام است علیهم الرضوان و این اندراج نهایت در بدایت اثر آن اندراج که در صحبت خیر البشر میسر شده علیه و علی آله الصلوة والسلام زیرا که در اول صحبت آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام آن میسر شد که در انتها کم است که دیگران را میسر گردد و این فیوض کاملهٔ همان فیض برکات است که در قرن اول بظهور می پیوست هر چند در ظاهر آخر را از اول دور است نسبتا بوسط اما فی الحقیقة آخر باول از وسط نزدیکتر است و منصبغ بصبغ آن متوسطان آنرا یاد داده اند یا نه بلکه اکثری از متاخران نیز معلوم نیست که تحقیق این معامله ارشده والسلام علیکم و علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات العلی مکتوب بیست و چهارم بحاجی محمد فرکتی صدور یافت

در جواب کتابت او الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مراسلهٔ شریفه که از کمال اخلاص و مودت مرسل و نوشته بودند موجب فرحت فراوان گشت نسبت رابطه نوشته بودند شمارا با صاحب رابطه میدارند دو واسطهٔ حصول انعکاس میشود شکر این نعمت عظمی بجا باید آورد و قبض و بسط هر دو بازدید طاری این جا واند بقبض دلگیر نشوند و به بسط خوشحال نگردند آرزوی آن نموده بودند که در جمیع ذرات مشاهدهٔ جمال لایزال میسر شود و محبت اطوار آینده را با آرزو چه کار آرزوی او باندازهٔ فهم قاصر او خواهد بود و جمال لایزال در مرآت ذرات مشاهده نمودن از قصور نظر است ذرات را چه مجال که ایشان

امری ظاهر شود آنرا نیز راجع بنفی باید ساخت فی غیر از تکلم بکلمهٔ مستثنی در مقام اثبات هیچ نصیب نباشد پس ذکر نفی و اثبات
در طریق دیگران مناسب حال مبتدیان باشد و ذکر الله که کلمهٔ اثبات محض است بعد از ان مناسب بود تا ثبت مکشوف
بتکرار این کلمهٔ اثبات استقرار و استمرار پیدا کند بخلاف طریق این اکابر که بر عکس ست که اول اثبات ست و ثانی نفی آن
اثبات پس ذکر اسم الله درین طریق در ابتدای مناسب بود و ذکر نفی و اثبات بعد از ان صورت بندد اگر ناقصی سوال کند
و گوید که برین تقدیر اکابر این طریق را از مقام اثبات نصیب نباشد غیر از نفی نقد وقت شان نبود جواب گوئیم که اثبات
دیگران در اوائل حال این بزرگواران را میسر است اما بعد از نهایت بآن التفات نمی نماید بلکه شایان نفی میدانسته
آن را نفی می نمایند و مطلوب مثبت و را آن میدانند پس هم اثبات دیگران ایشان را میسر است و هم نفی از ان اثبات
که مناسب مقام کبریای است ایشان را مسلم هر بی انجام پی بکار ایشان نبرد و هر بوالهوس از حقیقت معامله
ایشان نبود و شمهٔ از عدم حصول اکابر که در آن متوطن نفس حصول است گفته شد که از حصول اکابر
اکابر ایشان لب کشاید خواص به عوام ملحق شوند و منتهیان در رنگ مبتدیان سبق الف
و با اختیار کنند شعر فریاد حافظ این همه آخر بهرزه نیست ؎ هم قصهٔ غریب و حدیث عجیب هست
و مراقبهٔ ذات تعالی و تقدس که دیگران اختیار کرده اند نزد ایشان از حیز اعتبار ساقط است و بی حاصل
بمراقبهٔ آنجا جز ظلی از ظلال هیچ نیست تعالی الله عما یقولون علوا کبیرا ذات او تعالی بلکه اسما و صفات
او سبحانه نیز بیرون از حیطهٔ فکر و مراقبه ما ست ازین مقام غیر از جهل و حیرت نصیبی نیست آن جهل و حیرت
که مردم آنرا جهل و حیرت دانند که آن مذموم است جهل و حیرت متوطن عین معرفت و اطمینان است نه آن معرفت
و اطمینان که در فهم مردم گنجد که از قبل چون است و از بیچون بی نصیب در آن متوطن و هر چه اثبات کنیم
بیچون خواهد بود تعبیر از ان خواه بجهل کنیم و خواه بمعرفت ؎ من لم یذق لم یدر ؎ ایضا توجه این بزرگواران
باحدیث است تعالی و تقدس و از اسم و صفت جز ذات نمیخواهند تعالی و تقدس و در رنگ
دیگران از ذات بصفات فرود نمی آیند و از وزره تخفیف نمیگردانند عجب کار و بار است جمعی از ین طائفه
ذکر اسم الله اختیار نموده اند و بآن اکتفا نموده بصفات فرود می آیند و ملاحظهٔ سمیع و بصیر و
علیم می نمایند و باز بر سبیل عروج از علیم و بصیر و سمیع باسم الله میروند چه با اسم الله تنها اکتفا
نکنند و قبله توجه جز احدیت ذات تعالی نسازند الیس الله بکاف عبده نص قاطع است
و کریمهٔ قل الله ثم ذرهم موید این معنی ست بالجمله نظر همت بزرگواران این طریقه علیه بلند

طلب و شوق عبارتها دران مکتوب باختیار نموده بودند که بی جنون طلب ایراد آن عبارات متصور نیست بعد از ارسال مکتوب مگر انحرافی راه یافته باشد ربنا لاتزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب اما فقیر میداند که صحبت ایشان بحکمت نخواهد بود و امید است که عاقبت محمود خواهد داشت اما افسوس است که آن قسم طلب که شمه ازان از مکتوب ایشان مفهوم میگشت برباد رود و ضد آن بجای آن نشیند بر دوستان و هواخواهان این معنی بسیار گران است حامی آنست که اهتمام آن دارند مگر ما اگر کار مجرد تلقین تمام است مبارک باشد نزد فقیر تلقین ذکر در رنگ تعلیم الف بی است مر صبیان را که بمجرد همین تعلیم محصل ملکهٔ مولویت نیست چه مضایقه متوقع از کرم التفات شما آنست که یکطرف داری را نگذارند و بجمیع یاران بمساوات آشنائی کنند زیاده چه مبالغه نماید والسلام

مکتوب بیست و هفتم بمولانا محمد طاهر بدخشی ارسال یافته در جواب تشکیکات شیخ عبدالعزیز جونپوری در مکتوب اول که بنام او نوشته دران نموده بود

بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند مکتوب شریف که بعد از مدت مدید ارسال داشته بودند رسیده فرحت رسانیده حضرت حق سبحانه و تعالی بجمعیت ظاهر و باطن متحلی و متزین دارد فقیر درین مدت سه مکتوب بشما نوشته است از آنها یک مکتوب بشما رسیده است مسافت بعیده عذر مینماید و مکتوبیکه شیخ تاب شیخ عبدالعزیز نوشته بودند بمصحوب مکتوب شما نیز رسید و آنچه اندراج نموده بودند بوضوح انجامید آنجا اندراج یافته بود که اگر حقائق ممکنات که صور علمیه اند عدمات باشند که ضد اوصاف صفات لازم می آید حصول آن عدمات در ذات تعالی و تقدس هو سبحانه منزه عن ذلک عجب شبهه است میدانند که حضرت حق سبحانه اشیاء شریفه و کثیفه را میداند و هیچ کدام اینها در ذات تعالی حصول نیست و هیچ کدام اتصاف نه درینصورت حصول از کجا پیدا شود و نیز اندراج یافته بود که حقائق ممکنات باید که وجودی و ثبوتی باشند نه عدمی که حقائق عبارت از ارواح و نفوس ممکنات است بلی وجود ثبوت علمی دارند که در حقائق درکار است باید که این اعتراض اول بر شیخ محی الدین بکنند که گفته الاعیان ماشمت رائحة الوجود و عدمیکه است اینجا حقائق عبارات از ارواح و نفوس ممکنات داشته و اعیان ثابته و معلومات انگاشته گذشته و نیز اندراج یافته که انبیاء علیهم الصلوة والتسلیمات و اولیا علیهم الرضوان و سائر افراد انسان که از ممکنات اند اگر حقائق انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات که شرف و کرامت ازین زمرهٔ علیه مسلوب و معدوم گردد چرا مسلوب و معدوم میگردد که او تعالی بحکمت بالغه و قدرت کاملهٔ خود آن عدمات را بحسن تربیت خود مرایای عکوس اسما

آن جمال گردند آنچه در مرایای ذرات مشهود میگردد ظلی از ظلال بی نهایت آن جمال ست او را تعالی وراء الوراء باید جست و بیرون دائره آفاق و انفس باید طلبید نسبتی که الحال شما دارید فوق تمنای شماست زنهار بتقلید مردم به پستی میل نکنند و تمنای نزول از اوج حضیض ننمایند کارخانه اکابر بلند است ان الله سبحانه یحب معالی الهمم المسئول من الله سبحانه جمعیتکم والمعونة والسلام

مکتوب بیست و پنجم بخواجه شرف الدین حسین در آنکه هر عملی که بر وفق شریعت غرا کرده آید داخل است اگرچه بیع و شری بود الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که فرزندی اعزی مصحوب مولانا عبد الرشید و مولانا محمد ارسال داشته بودند رسیده است و مبلغ نذر نیز رسید جزاکم الله سبحانه نیز استماع خبر صحت شما فرحت فراوان رسانید ای فرزند فرصت غنیمت است وصحت و فراغ مغتنم همه اوقات را بذکر الهی جل شانه مصروف باید ساخت هر عملیکه بر وفق شریعت غرا کرده آید داخل ذکر است اگرچه بیع و شری بود پس در جمیع حرکات و سکنات مراعات احکام شرعیه باید نمود تا همه ذکر گردد تا چه ذکر عبارت از طرد غفلت است و چون مراعات اوامر و نواهی در جمیع افعال نموده آید از غفلت امر و ناهی آنها نجات میسر شد و دوام ذکر او تعالی حاصل گشت این دوام ذکر و را یادداشت حضرات خواجها است قدس الله تعالی اسرارهم که آن مقصود بر باطن است و این در ظاهر نیز تحقق است اگرچه متعسر است وفقنا الله سبحانه وایاکم بمتابعة صاحب الشریعة علی آله الصلوة والسلام والتحیة

مکتوب بیست و ششم بعرفان پناهی میر احسام الدین احمد ارسال یافته در جواب کتاب او که از آنجا بوی جانب داری می آید و در آنکه تلقین ذکر در رنگ تعلیم اولی است مر مبتدیان را بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه مکرمست که مصحوب قاصد کشمیر کرم ده ارسال داشته بودند بمطالعه آن مشرف گشت چون متضمن خیریت حضرات آنجا بود فرحت بخشید جزاکم الله سبحانه خیرا اندراج یافته بود که مخدوم زاده کلان و خواجه جمال الدین حسین بواسطه شرم تلقین میان شیخ الهداد آنجا نتوانستند رسید مخدوما هنوز از این قسم سخنان بوی جانب داری می آید و ازین طرح دو دو تمع مباینت و مخالف مفهوم میگردد انا لله وانا الیه راجعون مخدوم زاده کلان بایستی شرم و حیثیت والد بزرگوار را مرعی کردند و شرم توجه افاده که در حضور ایشان نسبت بهره و مخدوم زاده بامر حضرت ایشان واقع شده بود دیگر می کردند و میان شیخ الهداد با وجود دعوی پیر پرستی مادی درین امر جرات می نمودند و ملاحظه وصیت و سبقت افاده میکردند آنچه شما نوشته اند حق و ثواب خواهد بود اما مکتوبیکه مخدوم زاده کلان مصحوب برادر عزیز خود ارسال داشته بودند متضمن کمال تواضع بود و مشتمل بر طلب

اورا اطلاع داده باشند جائز است که حضرت حق سبحانه وتعالی ارواح مجرده قدرتی دهد که افعال اجسام
صادر نماید ازین قبیل است آنچه بعضی از کبرا از افعال شاقه خود خبر داده اند که پیش از وجود عنصری بظهور
ستطاوله صادر شده بودند آن صدور افعال از ارواح مجرده ایشان بوده و اطلاع بر تعیینی ایشان را بعد
از وجود عنصری حاصل شده جمعی را صدور این افعال در توهم تناسخ می اندازد و حاشا و کلا که بدنی دیگر
باو تعلق گرفته باشد روح مجرد است که باقدار خداوندی جل سلطانه کار بدن میکند و ارباب تناسخ
را در غلط می اندازد درین مقام مجال سخن بسیار است و تحقیقات غریبه فائض گشته اگر توفیق یافت
جائی ثبت خواهد نمود ان شاء الله تعالی الآن وقت مساعدت نمود و ایضا پرسیده بودند که
در رشحات می نویسد که چون خواجه علاء الدین قدس سره از مولانا نظام الدین خاموش گران خاطر
شده خواستند که از ایشان سلب نسبت کنند مولانا در آن وقت التجا به روحانیه آن سرور آورد علیه
وعلی آله الصلوة والسلام واز آنحضرت علیه وعلی آله الصلوة والسلام بحضرت خواجه خطاب رسید که نظام الدین
آن ماست کسی را بر وی مجال تصرف نباشد و جائی دیگر درهمین کتاب می نویسد که در پیش حضرت
خواجه احرار قدس سره از مولانا سلب نسبت نموده بودند مولانا می گفت که خواجه ما را پیر یافتند و هرچه داشتیم
بردند و در آخر کار مفلس گردانیدند این چگونه بود که حضرت رسالت صلی الله علیه وعلی آله الصلوة والسلام کسی را که
از آن خود ساخته باشند و فرموده کسی را بر وی مجال تصرف نیست حضرت خواجه احرار قدس سره چگونه
بر وی تصرف کنند باید دانست که حضرت خواجه ما قدس سره این نقل را نمی پسندیدند و در سلب نسبت مولانا توقف
داشتند و میفرمودند که مولانا عبدالرحمن جامی و غیر ایشان از مریدان مولانا سعدالدین کاشغری که مرید مولانا
نظام الدین بسیارند و هیچ یکی باین نقل لب نگشاده است و هر دو قول پیش نیامده مولانا فخرالدین علی
انرا کجا نوشته باشد اگر این خبر صدق میداشت بتواتر نقل میشد لتوافر الدواعی علی نقله و چون بتواتر
منقول نگشت و به خبر واحد قرار گرفت معلوم شد که صدق آن تردد داشت و بعضی از نقلهای دیگر
که صاحب رشحات کرده است از صدق دوراند و اهل این سلسله علیه در آن نقلها تردد ها دارند والله
سبحانه اعلم ایضا حضرت خواجه ما قدس سره می فرمودند که مفلس ساختن دلالت بر سلب ایمان
دارد اعاذنا الله سبحانه و این معنی تجویز نمودن بسیار مشکل ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا
من لدنک رحمة انک انت الوهاب مکتوب بست و نهم بتقسیمات بنامی شیخ عبدالحق دهلوی

وصفات خویش بیساخته بشرف نبوت و ولایت مشرف گردانیده بظلال کمالات خود متجلی گردانیده معزز و مکرم ساخت چنانچه انسان را از ماء مهین خالق کرده بدرجات علیا رسانید العجب شرف و کرامت انسان را در نظر آورده و تنزیه و تقدس واجب تعالی و تقدس از دست داده میگویند همه اوست اشیاء خسیسه و ذلیله را عین حق میگوید تعالی و تقدس از ان مقوله تحاشی نمی نمایند و حقایق عدمیه مر انسان را تجویز نمینمایند و از آن تحاشی دارند حضرت حق سبحانه تعالی اتصاف بدان و نیز اندراج یافته بود که سخن اجماعی را بابداع ارتفاع نمیتوان نمود سخن مبدع مقوله همه اوست را میدانیم مقوله همه از دست مجمع علیه علما است تا این زمان که راه ملامت و شناعت بر صاحب فصوص مسلوک است بواسطه همین مقوله است که همه اوست میگوید و حاصل معارف فقیر که نوشته است همه از دست که مقبول شرع و عقل است نه کیف که مؤید بکشف و الهام گردد و شیخ مشار الیه بعد از ذکر اعتراضات در مقام شفقت آمده نوشته اند که اگر حقایق ممکنات ارواح انسانی را از هم موافق جمهور است که از جمهور کدام صنف را مراد داشته باشند تا از ین زمان مسموع نشده است که حقایق ممکنات را کسے ارواح انسانی گفته باشد العجب کل العجب شیخ خیال کرده که هر کسے سخن را بقیاس و تخمین میگوید و بتفکر و تخیل میبافد کلام عارفے که بے کشف و الهام در گفت و نوشت آید بے شهود و مشاهده در تحریر و تقریر آید بهتان و افترا است علی الخصوص که مخالف قوم گوید شیخ مشار الیه تا چه اعتقاد داشته باشد و این معارف را از کلام قبیل فهمیده بود ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین والسلام

مکتوب بست و هشتم

مولانا محمد صادق کشمیری در جواب استفسار هائے او بعد الحمد و الصلوٰة و تبلیغ الدعوات میرساند مکتوب شریف رسید چون متضمن احوال پسندیده بود موجب فرحت گشت نوشته بودند که در روایت معاملہ بجائے رسیده است که حمل صفات بر وے تعالی و تقدس تکلیف مینماید و ورا سبحانه و ورا ء هیچ میداند سعی تمام شد این حمل هم تکلف میسر نشود و بحیرت صرف انجامید پرسیده بودند که در رشحات از بابا آب ریز نقل کرده است که گفته چون حق سبحانه تعالے روز ازل گل آدم مے سرشت من آب بر آن گل میریختم تاویل این چگونه باشد بدانند که در خدمات خلیه حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام چنانچه ملائکه کرام را علی نبینا و علیهم الصلوٰة والسلام دخل داده بودند روح ابو را قدس سره نیز در خلیه اسد باشند و خدمت آب ریزی با و سپرده بعد از نشاء عنصری او بلکه بعد از کمال او باین معنی

دو چیز متابعت صاحب شریعت است علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و التحیات دوم محبت و اخلاص شیخ خود
با ثبوت این دو چیز اگر هزاران ظلمات طاری شود باک ندارد و آخر او را ضائع نخواهند گذاشت اگر عیاذاً بالله
سبحانه یکی از این دو چیز نقصان پیدا کرد و خرابی درخرابی است اگرچه بحضور و جمعیت باشد که آن استدراج است
که عاقبت خرابی دارد و از حضرت حق سبحانه تعالی بتضرع و زاری ثبات این دو امر خواهند و استقامت
برین دو امر مسئلت نمایند فانهما ملاک الامر و مدار النجاة و السلام علیکم و علی سائر الاخوان خصوصاً علی الحبیب القدیم مولانا
عبد الغفور السمرقندی مکتوب سی و یکم بخواجه شرف الدین حسین صدور یافته در بیان وعظ و نصیحت الحمد لله
و سلام علی عباده الذین اصطفی فرزند عزیز فرصت مغتنم است باید که تمام عمر بامور لاطائل صرف نشود بلکه
تمام بمرضی حق جل و علا صرف یابد نماز پنجگانه بجمعیت و جماعت با تعدیل ارکان باید که ادا یابد و نماز
تهجد را از دست ندهند و استغفار سحر را رائگان نگذارند و بخواب خرگوش محظوظ نباشند و بحظوظ عاجله مغرور نگردند
و تذکر موت و احوال آخرت نصب العین دارند بالجمله از دنیا معرض باشند و بآخرت مقبل بقدر
ضرورت بدنیا پردازند و سائر اوقات باشتغال امور آخرت معمور دارند حاصل کلام آنکه دل باید
که از گرفتاری ماسوی آزاد باشد و ظاهر باحکام شرعیه متحلی و متزین سه کار اینست و غیر
این همه هیچ ٭ باقی احوال بخیر است و السلام مکتوب سی و دوم بمیرزا قلیج الله صدور یافت
در جواب عریضهٔ او که شکایت از جمعیت باطن نوشته بود و بیان سبب ذلک بعد الحمد و الصلوٰة و تبلیغ
الدعوات میرساند صحیفهٔ شریفه که در باب عزا نوشته بودند رسید انا لله و انا الیه راجعون ما هم بتوفیق
الله سبحانه بقضاء او تعالی راضی شدیم شما هم راضی باشید و بدعا و فاتحه ممد و معاون گردید دیگر
خبر خلاصی شما باعث مسرت و فرحت گشت و از درد الم یکی الم تسکین یافت لله سبحانه و الحمد و المنة
علی ذلک شکایت از جمعیت باطن نوشته بودند بی تشتت ظاهر را تاثیر عظیم است در تصرف باطن چون در باطن
کدورت یابند تدارک آن بتوبه و استغفار نمایند و چون صورت حالهٔ ظاهر شود دیگر تجدید لاحول و لا
قوة الا بالله العلی العظیم فقط دفع آن بکنند و تکرار معوذتین دران وقت مغتنم است باقی احوال خیریت و خوشنود
حمد است لله سبحانه الحمد و المنة دائماً و علی کل حال و اعوذ بالله سبحانه من حال اهل النار فقیر از ضعف
دانست بنابران بتفصیل احوال نپرداخت حضرت حق سبحانه و تعالی ما و شما را بر جادهٔ شریعت مصطفویه علی صاحبها
الصلوٰة و التحیة استقامت کرامت فرماید و السلام مکتوب سی و سوم بمولانا محمد صالح

صدور یافته در بیان آنکه بهترین اشیاء این نشاه حزن و اندوه است و گواراترین نعم این مائده الم و مصیبت
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مخدوما مکرما و داوا مصائب هرچند تحمل آن دمی است اما امید کرامتها
است بهترین این نشاء حزن و اندوه است و گواراترین نعم این مائده الم و مصیبت این شکر پاره مدارو تلخ
تلخ غلاف رقیق فرموده اند و باین حیله راه ابتلا و اموده سعادتمندان نظر بر حلاوت آنها انداخته و آن
تلخی را در رنگ شکر می خایند و حرارت را برعکس صفرا شیرین می یابند چرا شیرین نیابند که افعال محبوب همه شیرین
اند علتی مگر آنرا تلخ یابد که بما سوای گرفتار است و دولتمندان در ایلام محبوب آنقدر حلاوت و لذت
می یابند که در انعام او متصور نباشد هرچند هر دو محبوب اند ولیکن در ایلام نفس محب را مدخلی نیست
و در انعام قیام مراد نفس است ع هنیئا لارباب النعیم نعیمها ٭ اللهم لا تحرمنا اجرهم و لا
تفتنا بعدهم وجود شریف ایشان درین غربت اسلام اهل اسلام را مغتنم است سلمکم الله نجاکم
و ابقاکم و السلام مکتوب سی ام بخواجه محمد اشرف و حاجی محمد فرکنی در جواب کتاب ایشان
و در جواب دو سوال یکی از ورزش نسبت رابطه و دیگری از فتور مشغولی خود بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه گرامی که اخوین اعزین اشرفین ارسال داشته
بودند رسید و کیفیات احوال اندراج یافته بود بوضوح انجامید خواجه محمد اشرف ورزش
نسبت رابطه را نوشته بودند که بحدی استیلا یافته است که در صلوات آنرا مسجود خود می دانند و
می بینند و اگر فرضا نفی کنند منتفی نمی گردد محبت اطوار این دولت متمنای طلاب است از هزاران
یکی را مگر بدهند صاحب این معامله مستعد تام المناسبه است تحمیل که باندک صحبت شیخ مقتدا جمیع کمالات
او را جذب نماید رابطه را چرا نفی کنند که او مسجود الیه است نه مسجود له چرا محاریب و مساجد را نفی نکنند
ظهور این قسم دولت سعادتمندان را میسر است تا از جمیع احوال صاحب رابطه را متوسط خود دانند
و در جمیع اوقات متوجه او باشند نه در رنگ جماعه بیدولت که خود را مستغنی دانند و قبله توجه را از شیخ خود
منحرف سازند و معامله خود را برهم زنند دیگر خبر فوت والده فرزندان خود نوشته بودند انا لله
و انا الیه راجعون خوانده فاتحه خوانده شد و در اثناء خواندن اثر اجابت مفهوم گشت مولانا
حاجی محمد اظهار نموده بودند که قریب دو ماه است که فتور در مشغولی رفته است و آن ذوق و
حلاوت که سابقا داشت نمانده مودت اطوار اغم نیست اگر در دو چیز فتور نرفته باشد یکی از آن

اضافات متضمن است کما مرّ و نیز در بعضی از مکتوبات اندراج یافته است که فوق مقام رضا قدمگاهی نیست الا خاتم الرسل
را علیه و علیهم و علی آله کل الصلوات والتسلیمات مگر عبارت از این مقام است که مخصوص باوست علیه و علی آله الصلوة والسلام
والله سبحانه اعلم بحقائق الامور باید دانست که کرامت ظاهر منافی رضاء باطن نیست و مرآت صورت منافی
حلاوت حقیقت نه زیرا که ظاهر و صورت عارف کامل را بر صفات بشریت واگذاشته اند تا اسباب کما لا آخر
گردد و ابتلا و آزمایش پیدا کند و محق با مبطل ممتزج گردد و این ظاهر و صورت عارف کامل را نسبت بباطن و حقیقت
او در رنگ جامه کهنه تصور باید نمود و نسبت بشخص لابس آن جامه معلوم است که جامه را نسبت بآن شخص چه مقدار است همچنین
قدر صورت در نظر حقیقت گو و این صورت عارف را بعضی آن رنگ که می انگارند و مثل صور حقائق خود خیال میکنند لاجرم در
مقام انکار می آیند و حرمان کسب می نمایند والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی مکتوب سی و چهارم بمیر
محمد نعمان صدور یافته در جواب عریضه او که از توارد احوال نوشته بود الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
مکتوب شریف رسید از توارد احوال مفتوح انجامید بدانند که حضرت حق سبحانه و تعالی چنانچه داخل عالم نیست خارج عالم هم نیست
و چنانچه منفصل از عالم نیست متصل بعالم هم نیست او تعالی هست اما از همه صفات دخول و خروج و اتصال و انفصال
از وی سبحانه مسلوب است خالی از این صفات مطلب اوست سبحانه باید جست و بیرون از این صفات او را تعالی باید یافت اگر چه ادراک
صفات ممتنع است گرفتاری ظلال و مثال حاصل است بلکه بصفت بیچونی و بیچگونگی گرفتاری کرده انتظار باید داشت باشد او را
تعالی بلا کیف و اتصال بیچونی بآن مرتبه پیدا باید کرد این دولت نتیجه صحبت است بگفتن و نوشتن راست نمی آید و اگر نویسند
فهم کنند که در یابند بکار خود سرگرم باشند و تا حین ملاقات کیفیات احوال را نویسان باشند والسلام مکتوب سی
و پنجم به پیر زادگی خواجه محمد عبد الله سلمه الله تعالی صدور یافته در جواب استفسار هائی که نموده بودند از توحید
و از عین الیقین و ما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات بجناب مخدوم زاده
میرساند صحیفه شریفه رسید از مطالعه آن فرحت فراوان بحصول انجامید از شمول نسبت حضور استیلائے
آن اندراج یافته بود و تنبیه مبارک است این دولت که شما را در سه ماه میسر شده است در سلاسل دیگر اگر
در ده سال میسر گردد نعمت عظمی شمرند از شائبه عجب مبرا است اظهار این نعمت نموده آید لئن شکرتم لازیدنکم نقد
شما بلند است و تحسین این قسم احوال از شائبه عجب مبرا است اظهار این نعمت نموده آید لئن شکرتم لازیدنکم نقد
قاطع است نوشته بودند که پیشگاه توحید ظهور کردن گرفته است این حالت نیز مبارک باشد باید باد قبول
این وارد نمایند اما در غلبه این حال آداب شریعه را نیک مراعات فرمایند و حقوق بندگی را کما ینبغی

کولابی صدور یافته در بیان آنکه محبوب بنظر محب بهمه حال محبوب است اگر انعام فرماید و اگر ایلام نماید بلکه
نزد او قلیل ایلام او زیاده محبت بخش است از انعام او و فوقیت حمد بر شکر و ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام

علی عباده الذین اصطفی اخوی اعزی مولانا محمد صالح معلوم فرمایند که محبوب در نظر محب بلکه در نفس الامر همه وقت محبوب است او بهمه حال محبوب اگر ایلام فرماید محبوب است او و اگر انعام نماید محبوب نزد اکثر مردم که بدولت محبت مشرف گشته اند در وقت انعام ازدیاد محبت محبوب است از وقت ایلام ازدیاد و نزد بعضی در هر دو وقت مساوات است و نزد اقل عکس این معامله است و ایلام ازدیاد محبت بخش است از انعام او و مقدمه این دولت عظمی حسن ظن است بمحبوب چنانکه اگر محبوب بر حلقوم محب اسباب سکین نماید و هر عضو او را از عضو دیگر جدا سازد محب آنرا عین صلاح خود داند و بهبود خود تصور کند و چون بحصول این حسن ظن کراهت فعل محبوب از نظر محب خاست بدولت محبت ذاتی که مخصوص حبیب رب العالمین است علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و معرا است از جمیع نسبت و اعتبارات مشرف گشت در ایلام زیاده از انعام محبوب التذاذ و فرح یافت انکار مکن که این مقام فوق مقام رضا است چه در رضا دفع کراهت فعل ایلام محبوب است و اینجا التذاذ باین فعل زیرا که هر چند از جانب محبوب جفا بلند شتر بود از جانب محب فرح و سرور زیاده تر باشد شتان ما بینهما و چون محبوب در نظر محب بلکه در نفس الامر همه وقت و همه حال در نظر او محبوب است لاجرم محبوب در همه وقت و همه حال بلکه در واقع و نفس الامر محمود و ممدوح نیز خواهد بود و محب در وقت ایلام و انعام او مادح و ثناخوان او فحینئذ یصدق لهذا المحب الصادق ان یقول صادقا و مصدقا الحمد لله رب العالمین علی کل حال فیصیر هذا المحب من الحامدین له سبحانه فی السراء و الضراء حقیقة تا ناکه فوقیت حمد بر شکر ازین راه دریافت که در شکر انعام منعم ملحوظ است که راجع بصفت بلکه بفعل است و در حمد ملحوظ حسن و جمال محمود است سواء کان ذاتیا او صفاتیا او فعلیا و سواء کان انعاما او ایلاما فان ایلامه سبحانه حسن کانعامه تعالی فیکون الحمد ابلغ فی الثناء و ارجع الی مراتب الحسن و الجمال و ابقی فی حالتی السراء و الضراء بخلاف الشکر فانه مع قصوره سریع الزوال و علی شرف الهلاک بزوال الانعام و هلاک الاحسان سوال تو در بعضی از مکتوبات خود نوشته که مقام رضا فوق مقام محبت است و مقام حب اینجا فهمیده میشود که این مقام محبت فوق مقام رضاست توفیق در میان دو سخن چیست جواب این مقام محبت و آن مقام محبت و مقام حب آنجا آن مقام متعلق بشیون و اعتبارات است اجمالا و تفصیلا اگرچه آن محبت را محبت ذاتی گویند و این حب را حب ذات تصور کنند زیرا که آنجا قطع نظر از ملاحظه شیون و اعتبارات نیست بخلاف این مقام که از نسب و

در بیان افراط و تفریط که روافض و خوارج اختیار کرده اند و مداحی اهل بیت آنسرور صلی الله علیه وسلم و ما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوٰة تبلیغ الدعوات میرساند محبت درویشان و ارتباط و الفت با ایشان و رغبت استماع سخنان این طایفه علیه و میل با وضاع و اطوار این طبقه سنیه از اجل نعم خداوندیست جل سلطانه و از اعظم نوال او تعالی مخبر صادق فرموده است علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام المرء مع من احب پس محبت ایشان با ایشان است و در حرم حریم قرب طفیلی ایشان توفیق آثار سعادت اطوار فرزندی خواجه شرف الدین حسین ظاهر ساختند که این اوصاف حمیده در ایشان با وجود تعلقات شتی جمع است او نعمی پسندیده با وجود گرفتاریهائے لا طائل مجتمع لله سبحانه الحمد لله والمنة علی ذلک صلاح ایشان موجب صلاح جم غفیر است و فلاح ایشان مستلزم فلاح جمیع کثیر مشار الیه ظاهر ساختند که ایشان سخنان تو آشنا اند و رغبت باستماع علوم تو دارند اگر چند کلمه بجناب ایشان بنویسی بهتر باشد اجابة للملتمس چند کلمه نوشته شد چون درین ایام از بحث امامت بسیار مذکور میشود و هر یکی در غیاب بظن و تخمین سخن میزند بضرورت درین بحث چند سطر نوشته آمد و حقیقت مذهب اهل سنت و مذهب مخالفان بیان نموده شد بجناب آثار امن علامات اهل السنة والجماعة تفضیل الشیخین و محبة الختنین تفضیل شیخین که با محبت ختنین جمع شود از خصائص اهل سنت و جماعت است تفضیل شیخین باجماع صحابه و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند آنرا اکابر ائمه که یکی از ایشان امام شافعی است شیخ ابو الحسن اشعری میفرماید که تفضیل ابوبکر و عمر بر باقی امت قطعی است و از حضرت امیر نیز بتواتر ثابت شده است که در زمان خلافت و اوان مملکت خود در حضور جم غفیر خود میفرمود که ابوبکر و عمر بهترین این امت اند چنانچه امام ذهبی گفته امام بخاری روایت کرده است که حضرت امیر فرموده است که بهترین مردم بعد از پیغمبر علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام ابوبکر است پس عمر پس مردی دیگر پس گفت پسر او محمد بن الحنفیه پس تو فرمود نیستم مگر یکی از مسلمانان و مثل این از اکثر رواة ثقات بحد شهرت و تواتر رسیده است انکار آن یا از راه جهل است یا از راه تعصب و چون مجال انکار نماند عبد الرزاق که از اکابر شیعه است بی اختیار بتفضیل شیخین قایل گشت و گفت که چون علی شیخین را بر خود تفضیل داده من هم تفضیل او ایشان را بر وی تفضیل میدهم و اگر او تفضیل نمیدادی من هم تفضیل نمیدادم گناه است که من دعوی محبت علی نمایم و او را مخالفت کنم و چون در زمان خلافت حضرت ختنین ظهور فتن و اختلال در امور مردم بسیار شده بود و در دلهای مردم ازین راه کدورت پیدا گشته عداوت و کینه درمیان مسلمانان استیلا یافته بضرورت محبت ختنین نیز از جمله شرائط سنت و جماعت اعتدار نموده اند تا جاهلے ازین راه سوء ظن باصحاب خیر البشر

بجا آرند و بدانند که این شعبده بر تقدیر صدق و صحت بواسطهٔ استیلای محبت محبوبست که محب هر چه بیند و داند غیر از محبوب نه بیند و نه داند و از هر که لذت و ذوق بگیرد آنرا منسوب بمحبوب دارد و درین صورت مشهود محب کثرت است لیکن بعنوان وحدت پس فنا درینموطن متحقق نباشد زیرا که فنا رفع شهود کثرت است بالکل بواسطهٔ استیلای شهود واحد این فنا نیز نسبت بعدم شهود کثرت ممکنات گفته اند حقیقت فنا وقتی متحقق شود که کثرت اسماء و صفات و شیون و اعتبارات نیز تماما از نظر مختفی گردند و جز احدیت ذات مجرد تعالی هیچ چیز ملحوظ و منظور نباشد حقیقت تمامی سیر الی الله اینجا جلوه گر گردد و خلاصی از گرفتاری ظلال بالکلیه درین مقام صورت بندد و درین زمان معامله باصل اصول افتد و از دال بمدلول رسیده شود و از علم بعین و از گوش باغوش عروج نموده آید و وصل عریان متحقق گردد و کذا و کذا ثم کذا و کذا البعید ازین رموز و اشارات و آن هم مبهم و سر در گم از ان سوطن لب نمی توان کشاد مخدوم زاده از بیان آن عین الیقین مطالبه نموده اند که آن عین الیقین در علم عین گنجد مشکل کار است چه کند و چه گوید و چه سان وانماید و معقول سازد مگر مخدوم زاده از کرم معذور دارند و از طلب علم بطلب حال گرایند و دو سوالی که مخدوم زاده کرده اند هر دو سوال از بلند مطرقی خبر داد یکسوال از بیان عین الیقین بطرز خاص بوده چنانچه گذشت و سوال دیگر از بیان تاویل متشابهات قرآنی بوده که علم آن نصیب علماء راسخین است جواب سوال دوم از جواب سوال اول هم دقیق تر است و پوشیده تر و شایان استتار است و منافی ظهور و اظهار علم تاویل متشابهات کنایات از معاملاتست که مخصوص رسل است علیهم الصلوات و التسلیمات از امثال مگر قلیل را بتبعیت وراثت ازین علم نصیبی ارزانی دارند و درین اشاره برقع از جمال شان بر ایشان نکشایند اما امید است که از نشاء ثانی غیر از امثال نیز بتبعیت باین دولت مستعد گردند این قدر بعلم می در آید که درین نشا نیز بعضی دیگر را ورای آن اقل ز دوست که باین دولت مشرف سازند اما علم بحقیقت معامله ندهند و تاویل را منکشف نسازند بالجمله جائز است که تاویل متشابهات حاصل آن بعض بوده اما ندانند که چه حاصل دارند زیرا که متشابهات کنایات از معاملاتست روا بود که معامله حاصل شود و علم بآن معامله میسر نگردد و این معنی در یک فروعی از منتسبان خود مشاهده نموده است بدیگری تا چه رسد سوال شما ازین معامله امیدوار ساخته است اللهم اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر والسلام

مکتوب سی و ششم بخواجه محمد تقی صدور یافته در بیان بحث امامت و حقیقت مذهب اهل سنت و جماعت و مذهب مخالفان و در بیان آنکه اهل سنت متوسط اند در

الصلوٰة والسلام من احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم بر سر اصل سخن رویم و گوئیم چگونه عدم محبت اهلبیت
بر حق اهل سنت گمان برده شود که آن محبت نزد این بزرگواران جزو ایمان است و سلامتی خاتمه را برسوخ آن
محبت مربوط ساخته اند والد بزرگوار این فقیر که عالم بودند بعلم ظاهری و بعلم باطنی در اکثر اوقات ترغیب
بمحبت اهل بیت میفرمودند و میفرمودند که این محبت را در سلامتی خاتمه دخلی است عظیم نیک رعایت آن باید نمود
در مرض موت ایشان این فقیر حاضر بود چون معامله ایشان بآخر رسید و شعور باین عالم کم ماند فقیر در آن وقت سخن ایشان
را بیاد ایشان داد و از این محبت استفسار نمود در آن بیخودی فرمودند که غرق محبت اهل بیتم شکر خدای عزوجل
در آن وقت بجا آورده شد محبت اهل بیت سرمایه اهل سنت است مخالفان ازین معنی غافل اند و از
محبت متوسط ایشان جاهل جانب افراط را خود اختیار کرده اند و ماورای افراط را تفریط انگاشته
حکم بخروج نموده اند و بمذهب خوارج انگاشته اند ندانسته اند که در میان افراط و تفریط حد وسط است و وسط
که مرکز حق است و موطن صدق که نصیب اهل سنت گشته است شکر الله تعالی سعیهم عجب است که خوارج
را اهل سنت گفته اند و استیصال دشمنان اهلبیت ایشان نموده اند از رفضه در آن وقت اثری و
نشانی نبوده اگر بوده حکم عدم داشته مگر بزعم فاسد خود محبان اهل بیت را رفضه تصور کنند و اهل
سنت را روافض گویند عجب معامله است گاهی اهل سنت را از خوارج می شمرند که افراط محبت ندارند و
گاهی نفس محبت را ازین بزرگواران احساس نموده ایشان را روافض میدانند لهذا ایشانان از جهالت
خود اولیاء عظام اهل سنت را که دم از محبت اهلبیت میزنند و اظهار حب آل محمد مینمایند علیه و علیهم الصلوات
والتسلیمات روافض می انگارند و بسیاری را از علمای کرام اهل سنت که منع از افراط آن مینمایند
و در تعظیم و توقیر حضرت خلفای ثلثه میکوشند خوارج میدانند و اسفی هزار و اسفی ازین جهالتهای نامناسب
ایشان ولعاذنا الله سبحانه من افراط تلک المحبة ومن تفریطها از افراط محبت است که تبری از
خلفای ثلثه و غیر ایشان را شرط محبت امیر داشته اند انصاف باید نمود که این چه
محبت است که شرط حصول آن بیزاری از جانشینان پیغمبر بود علیه و علیهم الصلوة والسلام
و سب و طعن اصحاب خیر البشر باشد علیه و علیهم الصلوات والتحیات گناه اهل سنت همین است که
با محبت اهل بیت توقیر و تعظیم جمیع اصحاب آن سرور مینمایند علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات و هیچ یک
را از ایشان با وجود منازعات و مخالفات یکدیگر بدی یاد نمیکنند و از هوا و تعصب دور می دارند

علیه و علی آله الصلوة والسلام پیدا کنند و بجانشینان پیغمبر علیه و علیهم الصلوة والسلام بغض و عداوت حاصل نمایند
پس محبت حضرت امیر شرط تسنن آمد آنکه این محبت ندارد از اهل سنت خارج گشت و خارجی نام یافت و
آنکه در محبت امیر طرف افراط اختیار کرد و زیاده از آنچه شاید بوقوع آورد و غلو در آن محبت نمود و بسب و طعن
اصحاب خیر البشر علیه و علیهم الصلوة والسلام زبان کشود و ترک طریق صحابه و تابعین سلف صالحین رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین کرد رافضی نام یافت پس اهل سنت متوسط اند در میان افراط محبت امیر و در میان تفریط آن محبت
که روافض و خوارج اختیار کرده اند و شک نیست که حق در وسط است و افراط و تفریط هر دو مذموم چنانچه
امام احمد حنبل از حضرت امیر روایت کرده که گفت حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام فرمود که ترا مشابهتی
است از عیسی که یهود دشمن داشتند او را بحدی تا آنکه بر مادر او بهتان بستند و دوست داشتند او را نصاری تا آنکه
فرود آوردند او را بمنزلی که او نداشت یعنی ابن الله گفتند پس امیر فرمود هلاک کردند در من دو گروه یکی
آنکه بود محب من افراط نماید و آنچه در من نیست مرا اثبات کند و دیگری آنکه با من دشمنی نماید و بعداوت بر من
بهتان بندد پس حال خوارج را بحال یهود تشبیه فرمود و حال روافض را بحال نصاری که هر دو از حق وسط
دور طرف افتاده اند خیلی جاهلے باید که اهل سنت و جماعت را از محبان حضرت امیر ندارند و محبت امیر را مخصوص
بر فضه دارند و محبت امیر رفض نیست تبری از خلفاء ثلثه رفض است و بیزاری از اصحاب کرام مذموم و ملام
امام شافعی میفرماید شعر لو کان رفضاً حب آل محمد ٭ فلیشهد الثقلان انی رافضی ٭ یعنی حب آل محمد رفض نیست
چنانچه گمان میبرند و اگر همین حب را رفض گویند پس رفض مذموم نیست زیرا که ذم رفض از راه تبری دیگران
می آید نه از راه محبت ایشان پس محبان اهلبیت رسول علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اهل سنت باشند و فی
الحقیقه گروه اهل بیت هم ایشان اند شیعه که دعوی محبت اهل بیت رسول علیه الصلوة والسلام مینمایند و خود را گروه
اهلبیت میگیرند اگر بر محبت اهل بیت اقتصار نمایند و تبری از دیگران نکنند و تعظیم و توقیر جمیع اصحاب پیغمبر
علیه الصلوة والسلام والتحیات بجا آرند و مشاجرات ایشانرا بر محامل نیک محمول دارند داخل اهل سنت باشند
و از خوارج و روافض بیرون بوند زیرا که عدم محبت اهلبیت خروج و تبری از اصحاب رفض محبت اهلبیت با تعظیم
و توقیر جمیع اصحاب کرام تسنن بالجمله بنای خروج و رفض بر بغض مصاحبان پیغمبر است علیهم الصلوة والتحیات
و بنای تسنن بر محبت مصاحبان او علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات عاقل منصف هرگز بغض اصحاب پیغمبر را
ایشان نخواهد گزید و بدوستی پیغمبر همه را دوست خواهد داشت علیه و علیهم الصلوة والتحیات قال علیه

از برای تاکید این کلمه را بتکرار فرمود بگیرید اصحاب مرا نشانهٔ تیر ملامت خویش و نیز فرموده اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم یعنی اصحاب من همچو ستاره ها اند بهر کدام ایشان که اقتدا کنید راه یابید و احادیث دیگر هم در باب تعظیم و توقیر جمیع صحابه بسیار آمده اند پس همه را معزز و مکرم باید داشت و زلات ایشان را بر محامل نیک حمل باید نمود اینست مذهب اهل سنت درین مسئله و رفضه درین باب غلو مینمایند و محاربان امیر را تکفیر میکنند و بانواع طعن و اقسام شتم ایشان زبان های خود را آلوده میسازند اگر مقصود ظهور حقیقت جانب امیر است و اظهار خطای محاربان او پس آنچه اهل سنت اختیار کرده اند کافی است و بر حد اعتدال است سب و طعن اکابر دین نمودن از دیانت و تدین دور است که عصمه آن اختیار نموده و شتم اصحاب پیغمبر علیه و آله الصلوة والسلام دین و ایمان خود تصور کرده عجب دینی است که سب خاتمیان پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات جزو اعظم اوست طوائف مبتدعان هر کدام بدعتها اختیار کرده اند و از اهل سنت جدا گشته در میان جمیع آن طوائف فرقه خوارج و روافض دور از معامله اند و از حق بعید افتاده اند مجبی که سب و طعن کبرای دین را جزو اعظم ایمان خود تصور کنند از حق چه نصیب خواهند داشت روافض دوازده فرقه اند تکفیر اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوة والسلام مینمایند و سب خلفای راشدین را عبادات میدانند این جماعت از اطلاق لفظ رفض بر خود تحاشی مینمایند و روافض غیر خود ها را میدانند که در احادیث وعید بسیار در حق رفضه آمده است کاشکے از معنی رفض هم اجتناب مینمودند و تبری اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتحیات میکردند هندوان هندوستان نیز خود را هندو می گویانند و از لفظ کفر تحاشی میکنند و خود را کفار نمیدانند و کفار ساکنان دار حرب را می انگارند فهمیده اند هر دو جمعیت کفارند بتحقیق کفر متحقق اینها مگر اهل بیت پیغمبر را علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات در رنگ خود ها تصور کرده اند و ایشان را نیز دشمنان ابی بکر و عمر خیال نموده و این جماعت بحکم تقیه که دارند اکابر اهلبیت را منافق و مخادع انگاشته اند و حکم کرده اند که حضرت امیر سی سال بحکم تقیه با خلفای ثلثه صحبت نفاق داشته اند و بناحق تعظیم و توقیر ایشان نموده اند عجب بیخرده عجب معامله است اگر محبت اهلبیت رسول الله بواسطه محبت رسول است علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات باید که دشمنان رسول نیز دشمن باشند و سب و لعن اینها بیشتر از سب و طعن دشمنان اهل بیت کنند هرگز ابو جهل را که دشمن رسول است علیه و علی آله الصلوة والتحیات و انواع آزار و جفاهای بیشمار بآن سرور رسانیده علیه و علی آله الصلوات والسلام ازین جماعه کسے نشنیده است که سب و لعن او کرده باشد و مساوی او زبان کشوده ابوبکر صدیق که احب الرجال الی رسول الله است علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات بزعم فاسد خود دشمن اهلبیت

از جہت تعظیم صحبت پیغمبر علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام و تکریم مصاحبان علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام مع ذلک محق را محق میگویند و مبطل را مبطل اما بطلان او را از ہوا و ہوس دور میدارند و با اجتہاد حوالہ مینمایند و روافض از اہل سنت وقتی خوشنود گردند که اہل سنت نیز در رنگ ایشان از دیگر اصحاب کرام تبری نمایند و سوء ظن باین اکابر دین حاصل کنند چنانچه خوشنودی خوارج مربوط بعداوت اہل بیت است و مربوط ببغض آل محمد علیہ و علیہم الصلوات والبرکات ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ ہدیتنا وہب لنا من لدنک رحمۃ انک انت الوہاب نزد اکابر اہل سنت شکر اللہ تعالی سعیہم اصحاب پیغمبر علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات در وقت منازعات و محاربات بیکدیگر سہ گروہ بودند جمعی بدلیل اجتہاد حقیقت جانب امیر را معلوم نمودہ بودند و جمعی دیگر نیز بدلیل اجتہاد حقیقت جانب دیگر را یافتہ و طائفہ دیگر متوقف بودند و ہیچ جانب را بدلیل ترجیح نہادہ پس بر طائفہ اولی نصرت جانب امیر واجب آمد که موافق اجتہاد ایشان است و بر طائفہ دوم نصرت جانب مخالف امیر لازم که مؤدی اجتہاد ایشان است و بر طائفہ سوم توقف لازم آمد ترجیح یکے بر دیگری خطا است پس ہر سہ فرقہ بمقتضای اجتہاد خود عمل نمودند و آنچه بر ایشان لازم و واجب بود بجا آوردند پس ملامت چه گنجایش دارد و طعن چه مناسب بود امام شافعی فرماید و نیز منقول از عمر بن عبد العزیز است تلک دماء طہر اللہ تعالی عنہا ایدینا فلنطہر عنہا السنتنا ازین عبارت مفہوم میشود که بحقیقت یکی و خطای دیگری ہم لب نباید کشود و ہمہ را بخیر و نیکی یاد باید کرد و ہمچنین در حدیث نبوی آمدہ است علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام اذا ذکر اصحابی فامسکوا یعنی چون اصحاب من مذکور گردند و از منازعات ایشان یاد کردہ شود شما خود را نگاہ دارید و یکی را بر دیگری اختیار نکنید لیکن جمہور اہل سنت بدلیلی که بر ایشان ظاہر شدہ باشد بر آنند که حقیقت در جانب امیر بودہ و مخالف او براہ خطا رفتہ بودہ لیکن این خطا چون خطای اجتہادی است از ملامت و طعن دور است و از تشنیع و تحقیر پاک بتر از حضرت امیر منقول است که فرمودہ برادران ما بر ما باغی گشتند ایشان نه کافرانند و نه فاسقان زیرا که ایشان را تاویلی است که منع کفر و فسق میکند پس اہل سنت در قضیہ ہر دو تخطئہ محاربان امیر مینمایند و ہر دو بحقیت جانب امیر قائل لیکن اہل سنت زیادہ از اطلاق لفظ خطا که ناشی از تاویل در حق محاربان امیر تجویز نمیکنند و زبان را از طعن و تشنیع ایشان نگاہ میدارند و محافظت حق صحبت خیر البشر مینماید علیہ و علیہم الصلوٰۃ والتسلیمات آن سرور فرمودہ علیہ و علیہم الصلوٰۃ والسلام اللہ اللہ فی اصحابی لا تتخذوہم غرضا یعنی از خدا بترسید جلشانہ از خدا بترسید جل سلطانہ در حق اصحاب من

خواهند یافت آن طائفه مگر آیات قرآنی و احادیث نبوی را که در فضل صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوة و
السلام و در فضیلت اصحاب کرام او علیه و علی آله الصلوة والسلام را و در خیریت این امت وارد شده اند ندیده یا ندیده
اند یا آن نمی دانند قرآن و احادیث بتبلیغ اصحاب کرام بما رسیده است چون اصحاب مطعون باشند دینی که از راه ایشان
بما رسیده است نیز مطعون خواهد بود و نعوذ بالله سبحانه من ذلک مقصود این جماعت مگر ابطال دین است و انکار شریعت
او علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات بصورت اظهار محبت اهل بیت رسول مینمایند و بحقیقت ابطال شریعت او علیه و علی آله
الصلوات والتسلیمات میکنند کاشکی امیر و موافقان امیر را مسلم میداشتند و بطریق تقیه که از صفات اهل مکر و نفاق
است متهم نمیساختند جماعت از موافقان امیر و یا از مخالفان او که سی سال با یکدیگر صحبت بنفاق دارند و بمکر و خداع
زندگانی نمایند چه خیریت در آنها خواهد بود و ایشان چگونه شایان اعتماد خواهند بود ابو هریره رضی الله تعالی
عنه را که طعن میکنند و میدانند که در طعن او بعض احکام شرعیه مطعون میگردد زیرا که علمای مجتهدین فرموده اند
که مدار احکام سه هزار احادیث وارد شده است یعنی سه هزار احکام شرعیه بسنت ثابت شده است از آن
سه هزار یکهزار بالنصف بروایت ابو هریره بثبوت پیوسته است پس طعن او طعن بعض احکام شرعیه باشد و آنجا که
گویند که راویان ابو هریره زیاده از هشتصد اند اصحاب کرام و تابعین یکی از ایشان ابن عباس است
و ابن عمر است و صحیح روایت کنند و همچنین جابر ابن عبد الله و انس بن مالک از رواة اوست
و حدیثی که در حق امیر نقل میکنند در طعن ابی هریره آن حدیث مفتری است چنانچه علمای تحقیق آن فرموده اند و حدیث
دعای آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام مر ابی هریره بعدم نسیان در علماء معروف است قال ابو هریره حضرت
مجلس الرسول صلی الله علیه و علی آله وسلم فقال من یبسط منکم رداءه ولیحی افیض فیه مقالتی فیضمها الیه
ثم لا ینساها فبسطت بردة کانت علی فما نسیت من رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم مقالة فضممتها
الی صدری فما نسیت بعد ذلک شیئا پس مجبور برعم خود تخصیص بزرگی این را دشمن امیر میدانند و طعن و لعن در حق او و عائشه
داشتن از انصاف دور است نسبت بشیخین کلما افراط محبت است که نزدیک است که سزاوار لقب ایمان مردی نداره و اگر در ما تقیه در حق
امیر تجویز نموده آید چه خواهد گفت در اقوال امیر که بطریق تواتر فضیلت شیخین منقول گشته اند و همچنین کلمات او که
در خلافت و مملکت خود و در حقیقت خلافت خلفاء ثلثه صادر شده چه تقیه همین قدر است که در حقیقت خلافت خود نماید و بطلان خلافت خلفاء ثلثه
ظاهر نسازد نه اظهار حقیقت خلافت خلفاء ثلثه و بیان فضیلت شیخین و ترتیب علاحده ما و رای آن تقیه که محل خیر او صدق خوانده و ترک تقیه
رفع آن صورت بندد و ایضا احادیث صحاح که بحد شهرت رسیده است بلکه متواتر المعنی گشته که در تفضیلت حضرات

مقصور نبوده بسبب طعن او و زبان درازی می نمایند و امور نامناسب باو منسوب میسازند این چه دیانت و تدین
است خداوند جل شانه که ابوبکر و عمر و سائر صحابهٔ کرام با اهل بیت رسول علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات دشمنی بوده
بغض و عداوت با آل محمد داشته باشند این بی انصافان کاشکی دشمنان اهل بیت را سب کنند و تعیین اسامی اکابر
صحابه ننمایند و سوء ظن ببزرگان دین پیدا نسازند این زمان درینباب مخالفت ایشان با اهل سنت تنقیح میگردد
چه اهل سنت نیز دشمنان اهل بیت را دشمن اند و بطعن و تشنیع ایشان قائل از خوبی اهل سنت است که شخص
معین راکه بانواع کفر مبتلا بود باحتمال اسلام و توبه جهنمی نمیگویند و اطلاق لعن تجویز نمی کنند بر کافران
علی الاطلاق لعنت تجویز میکنند اما بر کافر معین تجویز لعن نمیکنند تا زمانیکه سوء خاتمه او بدلیل قطعی
معلوم نشود و روافض بی تحاشی ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما را لعن می کنند و اکابر صحابه را سب و
طعن می نمایند هداهم الله سبحانه علی سواء الصراط درین بحث در دو مقام اختلاف عظیم است میان اهل
سنت و مخالفان مقام اول آنکه اهل سنت بحقیت خلافت خلفاء اربعه قائل اند و هر چهار را خلفاء
برحق میدانند زیراکه در حدیث صحیح آمده است که اخبار از مغیبات است الخلافة بعدی ثلثون سنة
و این مدت بخلافت حضرت امیر تمام شده پس مصداق این حدیث هر چهار خلیفه باشند و ترتیب خلافت
برحق باشد و مخالفان انکار حقیقت خلافت خلفاء ثلثه می نمایند و خلافت ایشان را بتعصب و تغلب
می سازند و امام برحق غیر از امیر دیگری را نمیدانند و بیعتی که از امیر بخلفاء ثلثه واقع شده بود بر تقیه حمل
می کنند و در میان اصحاب کرام خیر الانام علیه و علیهم الصلوة والسلام صحبت نفاق می انگارند و در رنگ
دیگر مخادعه تصور می نمایند زیراکه بزعم اینها موافقان امیر مخالفان او بحکم تقیه البته صحبت نفاق داشتند
و خلاف آنچه در دلهای ایشان بوده بزبان ظاهر میساختند و مخالفان نیز چون بزعم ایشان
اعدای امیر و اعدای دوستان امیر بودند با ایشان بنفاق آشتی می کردند و مدارا و موالات می نمودند پس
بزعم ایشان جمیع اصحاب پیغمبر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات منافق و مخادع بودند و بظاهر بخلاف آنچه
در باطن بود ظاهر می کردند پس باید که نزد اینها بدترین این امت اصحاب کرام باشند و بدترین صحبتها
خیر البشر بود علیه و علی آله الصلوة والسلام که این اخلاق ذمیمه از آنجا ناشی شده است و بدترین قرون قرن اصحاب باشد که برای
نفاق و عداوت و بغض و کینه بوده و حال آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود ایشان را رحماء بینهم میفرماید اعاذنا
الله سبحانه عن معتقداتهم السوء هرگاه سابقان این امت را باین اخلاق ذمیمه متصف سازند در لاحقان چه خیر

نکرده نه امیر را و در صحیح بخاری که اصح کتب است بعد کتاب الله تعالی و شیعه نیز بر آن اعتراف دارند فقیر از احمدی که از
اکابر شیعه بوده شنیده ام که می گفت کتاب بخاری که اصح کتب است کتاب الله آنجا رواست آیا هم از موافقان امیر و هم از مخالفان
امیر بموافقت و مخالفت راجح و مرجوح ندانسته است چنانچه از امیر روایت کند از معاویه نیز روایت دارد اگر شائبه طعن
در معاویه و در روایت معاویه بودی هرگز در کتاب خود روایت او درج نکردی همچنین در سلف که نقاد احادیث
بوده اند هیچ یکی با وجود در روایت حدیث عرق نکرده است و مخالفت امیر را منشأ طعن نساخته باید دانست لازم نیست
که امیر در جمیع امور خلافیه محق باشد و مخالفان ایشان بر خطا هرچند در امر محاربه حق بجانب امیر بوده زیرا که بسیار است که
در احکام خلافیه صدر اول علمای تابعین و ائمه مجتهدین مذهب غیر از مذهب امیر را اختیار کرده اند و حکم بمذهب نکرده اگر حق
بجانب امیر متعین بودی بخلاف آن حکم نکردندی قاضی شریح که از تابعین و صاحب اجتهاد بوده است از مذهب امیر حکم نکرده
و شهادت امام حسن را علیه الرضوان بواسطه نسبت بنوت منظور نداشته و مجتهدین بقول قاضی شریح عمل نموده اند و شهادت
پسر را برای پدر تجویز نکرده اند و در مسائل دیگر هم اختیار اقوال غیر امیر که مخالف رأی امیر بوده است بسیار است و تتبع
مصنف مخفی نخواهد بود و تفصیل آن را طالب مطولات پس بر مخالفت امیر گنجایش اعتراض نباشد و محاربان ملعون
ملام نباشد حضرت عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها که حبیبه حبیب رب العالمین بوده است و تا آخر عمر مقبوله و منظوره
او علیه الصلاة والسلام بوده حضرت پیغمبر در مرض موت را به حجره او بسر برده و در کنار او جان داده و در حجره
مطهره او مدفون گشته مع ذلک الشرف حضرت صدیقه عالمه مجتهده بوده است و پیغمبر علیه و علی آله الصلاة والسلام
بیان شطر دین را باو حواله داشته و اصحاب کرام در مشکلات احکام رجوع بوی مینمودند و حل معضلات از وی دریافتند
چنین صدیقه مجتهده را بواسطه مخالفت حضرت امیر مطعون ساختن و سخنان ناشایسته را بوی منتسب نمودن بسیار نامناسب است
و دور از ایمان به پیغمبر است علیه و علی آله الصلاة والسلام امیر اگر داماد حضرت پیغمبر است و پسر عم است حضرت
صدیقه زوجه مطهره اوست علیه و علی جمیع اهل بیته الصلاة والسلام و حبیبه مقبوله او علیه و علی آله الصلوات
والسلام پیش ازین بچند سال دأب فقیر آن بوده که اگر طعام می پخت مخصوص بروحانیات مطهره آل عبا
می ساخت و بآن سرور حضرت امیر و حضرت فاطمه و حضرت امامین را ضم میکرد علیهم الصلوات والتسلیمات شبی در خواب
می بیند که آن سرور حاضر است علیه و علی آله الصلاة والسلام فقیر بر ایشان عرض سلام میکند متوجه فقیر نمیشوند
و رو بجانب دیگر دارند درین اثنا بفقیر فرمودند که من طعام در خانه عائشه میخورم هر که مرا طعام فرستد بخانه
عائشه فرستد این زمان فقیر دریافت که سبب عدم توجه شریف ایشان بوده که فقیر حضرت صدیقه را در آن طعام

خلفای ثلثه و غیر ایشان داد ردگشته و جمعی را از ایشان بشر بجنت ساخته آن حضرت را چه جواب خواهند گفت زیرا که تقیه در
حق حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام مجوز نیست چه تبلیغ بر پیغمبران لازم است علیهم الصلوات والتسلیمات ایضاً آیات
قرآنی که در بیان نازل گشته اند تقیه آنجا متصور نیست حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را از انصاف و بما و معلوم ارباب عقل است که تقیه
از صفات جبانت است باسد الله آنرا نسبت دادن نامناسب است بحکم بشریت صفت تقیه در یکساعت یا دو ساعت یا
یک روز یا دو روز اگر تجویز نموده آید گنجایش دارد تا سی سال و اسد این صفت جبانت اثبات نمودن و مصر بر تقیه داشتن
بسیار مستکره است و اصرار بر صغیره کبیره گفته اند اصرار بر صفتی از صفات ارباب شقاق و اصحاب نفاق چه خواهد بود و کمال
قباحت این امر را بفهمند از تقدیم تخمین گریخته اند که مستلزم اهانت امیر است و تقیه اختیار کرده اند اگر شناعت و قباحت
تقیه را که از صفات ارباب نفاق است می فهمیدند هرگز تجویز آن نمیکردند و از دو بلیه هون الاختیار نمینمودند بلکه گوئیم در
تقدیم تخمین هیچ اهانت امیر نیست حقیقت خلافت امیر بحال خود است و درجه ولایت و رتبه هدایت و ارشاد او
کرم الله تعالی وجهه بحال خود در اثبات تقیه تنقیص و توهین لازم است که این صفت از صفات لعین ارباب نفاق است
و از لوازم اصحاب مکر و خداع مقام دوم آنکه اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم مشاجرات و منازعات اصحاب
خیر البشر را علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات بر محامل نیک محمول میدارند و از هوا و تعصب دور میدانند زیرا که نفوس
ایشان در صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوة والتحیات مزکی شده بود و سینهای ایشان از عداوت و کینه پاک گشته
غایة ما فی الباب چون هر کدام را رائی و اجتهادی بوده و هر مجتهد را عمل بموافق رای خود لابد است ضرورت در بعض
امور بسبب مخالفت الآراء مخالفت و مشاجرت لازم گشت و هر یکی را تقلید رای خود صواب آمد پس مخالفت ایشان
در رنگ موافقت برای حق بوده نه برای هوا و هوس نفس اماره مخالفان و محاربان حضرت امیر را تکفیر
میکنند و انواع تشنیع در حق محاربان تجویز مینمایند هرگاه اصحاب کرام در بعض امور اجتهادیه با آن سرور علیه و
علی آله الصلوة والتسلیمات مخالفت کرده اند بخلاف رای آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام حکم نموده
اند و آن اختلاف ایشان مذموم و ملام نبوده و منع آن با وجود نزول وحی ننموده مخالفت با امیر
در امور اجتهادیه چرا کفر باشد و مخالفان چرا مطعون و ملام باشند محاربان جمعی کثیر اند از اهل اسلام
و از اجلای اصحاب اند و بعضی از ایشان بشر بجنت تکفیر و تشنیع ایشان مر آسان نیست کبرت کلمة تخرج
من افواههم قریب نصف دین شریعت را از روی یک است که ایشان تبلیغ کرده باشند اگر ایشان مطعون باشند
اعتماد از شطر دین می خیزد و ... این بجز را گوارا ان مطعون باشند که روایت بحکم امر ایشان ...

رضوا عنه ذالک مثلهم فی التوراة ومثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطاه فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزراع
لیغیظ بهم الکفار سمی الله تعالی غائظهم کفارا فلیحذر عن غیظهم کما یحذر عن الکفر والله سبحانه الموفق جماعه که صحبت پیغمبر را
بآن سرور علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات درست کرده باشند ومقبول ومنظور آن سرور علیه وعلیهم الصلوات والتحیات گشته اگر در
بعض امور بایکدیگر مخالفت کنند و مشاجرت نمایند وبعضی بعضی را واجتهاد خود دلیل یابند محال طعن واعتراض نیست بلکه حق
وصواب آن موطن اختلاف است وعدم تقلید یکدیگر و نیست امام ابی یوسف را بعد از وصول بدرجه اجتهاد تقلید امام ابی حنیفه رحمه
الله تعالی علیهما خطاست وصواب تقلید خود را امام شافعی قول صحابه را هر صحابی که باشد خواه صدیق باشد خواه امیر ایشان را خود
تقدیم نمیدهد وعمل برای خود میکند و اگرچه مخالف قول صحابی باشد صواب میداند هرگاه مجتهد امت را گنجایش مخالفت آرای اصحاب باشد اگر
اصحاب بایکدیگر مخالفت نمایند چرا مطعون باشند یا آنکه بعضی اصحاب کرام در امور اجتهادیه با آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام والتحیات
خلاف کرده اند بر خلاف رای آنسرور علیه وعلیهم الصلوات والتحیات حکم نموده با وجود نزول وحی مر ایشان را تمادی در خلاف
ایشان منع وارد نگشته چنانچه گذشت اگر این اختلاف امری نامعقول حق بودی واز جناب الله تعالی منع آن آمدی وخلاف
کنندگان را وعید نازل گشتی نمی بینی جماعه که در مکالمه آنسرور علیه وعلی آله الصلوات والسلام رفع صوت نموده بودند چگونه منع
آن صورت آمد ووعید آن برآن رفع مترتب گشت قال الله تبارک وتعالی یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم
فوق صوت النبی ولا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم وانتم لا تشعرون ودر اساری بدر اختلاف علما واقع شده بود
حضرت فاروق وسعد معاذ حکم بقتل آن اساری نموده بودند ودیگران بتخلیص بفدیه حکم کرده بودند ومقبول رای آنسرور
علیه وعلیهم الصلوات والتحیات حکم تخلیص بفدیه بود و مواضع اختلافات دیگر بسیار است ازین قبیل است اختلافیکه در ایشان واقع
شده بود آنسرور علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات در مرض موت طلب قرطاس نموده بودند تا از برای ایشان چیزی نویسند
جمعی گفتند قرطاس باید آورد وجمعی دیگر منع اتیان قرطاس نمودند حضرت فاروق از آنجماعه بود که باتیان قرطاس
راضی نشده وگفت حسبنا کتاب الله طاعنان ازین راه بر حضرت فاروق اعتراض کرده اند وبآنها طعن وتشنیع
گشاده اند فی الحقیقه محل طعن نیست زیرا که حضرت فاروق دانسته بود که زبان وحی منقطع گشته است واحکام سماوی تمام شده
وغیر رای واجتهاد را در اثبات احکام گنجایش نمانده ونیز وقت آنسرور علیه وعلی آله الصلوات والسلام هرچه خواهند نوشت از امور
اجتهادیه خواهد بود که دیگران دران شرکت دارند بحکم فاعتبروا یا اولی الابصار مصلحت دران دید که درین وقت علیه جمع ایشان را
تصدیع نباید داد ورای دیگران را اجتهاد دیگران کفایت باید نمود حسبنا کتاب الله یعنی قرآن مجید که ماخذ قیاس واجتهاد است بس است
کافیست احکام را از انجا استنباط خواهند نمود وتخصیص ذکر کتاب الله توانند بود که برای آن باشد که بقرآن

شریک می ساخت بعد از آن حضرت صدیقه را بلکه سائر ازواج مطهرات را که هم از اهل بیت اند شریک میساخت و جمیع
اهل بیت توسل می نمود و پس آزار و ایذائیکه بحضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام از راه صدیقه برسد زیاده از آن
آزار و ایذا است که از راه حضرت امیر برسد بر عقلای صاحب انصاف این معنی مخفی نیست آری این بر تقدیریست که محبت
حضرت امیر و تعظیم او بواسطهٔ محبت و تعظیم حضرت پیغمبر باشد علیه و علی آله الصلوة والسلام و بواسطهٔ قرابت او علیه و علی آله الصلوة
والسلام و اگر کسی محبت امیر را استقلالاً اختیار کند و حب حضرت پیغمبر را در آن مدخل نبود از محبت خارج است قابل بحث
نیست غرض او ابطال دین است و هدم شریعت میخواهد که بی توسط حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام راهی اختیار کند و از محمد
تبری نماید و هو عین الکفر و محض الزندقة و علی از وی بیزار است و از کردار او در آزار و دوستی اصحاب احسان او علیه
و علی آله الصلوات والتسلیمات بواسطهٔ دوستی پیغمبر است علیه و علی آله الصلوة والتحیات و تعظیم و تکریم او علیه و علی آله الصلوة
والسلام قال علیه و علی آله الصلوة والسلام من احبهم فبحبی احبهم و همچنین کسیکه با ایشان دشمن است از دشمنی پیغمبر دشمن است
کما قال علیه الصلوة والسلام من ابغضهم فببغضی ابغضهم یعنی محبتیکه با اصحاب من متعلق شده است همان محبت است که بمن
تعلق گرفته است و همچنین بغض ایشان همان بغض است که بمن متعلق گشته است طلحه و زبیر رضی الله تعالی عنهما از
کبار اصحاب اند و در عشرهٔ مبشره بحث طعن و تشنیع ایشان نامناسب است و لعن و طعن ایشان عاید بلاعن و طاعن است و همان
طلحه و زبیر اند که حضرت فاروق خلافت را بعد از خود در میان شش نفر شوری گذاشته طلحه و زبیر را داخل آنها
ساخت و بر ترجیح یکی بر دیگرے دلیل واضح یافت طلحه و زبیر باختیار خود نصیب خلافت را گذاشتند و هر یکی ترک خلافت
گفته و همان طلحه است که پدر خود را بواسطهٔ سوء ادب که نسبت بآن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام ازو بوجود
آمده بود کشته است و سر او را در ملازمت آنسرور آورده بود و در قرآن مجید ثنا او درین عمل آمده همان زبیر
است که مخبر صادق علیه و علی آله الصلوة والسلام قاتل او را وعید بدوزخ فرمود حیث قال علیه و علی آله الصلوة والسلام
قاتل زبیر فی النار اما عن لا من زبیر از قاتل او هیچ کس ندارد فالحذر الحذر ثم الحذر الحذر عن طعن اکابر الدین فهم کبراء الاسلام
الذین بذلوا جهدهم فی اعلاء کلمة الاسلام و نصرة سید الانام و انفقوا اموالهم لتائید الدین باللیل والنهار و فی السر والجهار
و ترکوا لحب الرسول عشائرهم و قبائلهم و اولادهم و ازواجهم و اوطانهم و مساکنهم و عیونهم و زروعهم و اشجارهم و انهارهم
و آثروا نفس الرسول علیه و علیهم الصلوة والسلام علی انفسهم و اختاروا محبته علی محبتهم و محبة اموالهم و ذریاتهم و هم الذین نالوا شرف الصحبة و فازوا
فی صحبته ببرکات النبوة و شاهدوا الوحی و شرفوا بحضور الملک و شاهدوا الخوارق و المعجزات حتی صار غیبهم شهادة و علمهم عینا و اعطاهم من الیقین ما لا یعطی لاحد
بعدهم حتی لا یبلغ انفاق غیرهم مثل احد ذهبا مبلغ انفاق شعیر منهم و لا نصیفه و هم الذین اثنی الله تعالی علیهم فی القرآن المجید رضی الله عنهم

طریق سلامتی اینست و الله سبحانه الموفق سوال چون در احکام اجتهادیه احتمال خطا را گنجایش بود فرق در جمیع احکام شرعیه که از ان سرور
منقول است علیه و علی آله الصلوة والسلام چگونه نموده آید جواب احکام اجتهادیه ثانی الحال احکام مشترکه سماوی گشته است زیرا که بر
خطا مقرر داشتن انبیا جائز نیست علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات پس در احکام اجتهادیه از ثبوت اجتهاد و مستنبطان اختلاف آرای
ایشان حکمی از نزد حق جل و علا نازل میگردد که صواب را از خطا جدا سازد و امتیاز محق از مبطل نماید پس احکام اجتهادیه نیز در زمان
آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام بعد از نزول وحی که تمیز صواب از خطا نمود قطعی الثبوت بودند و احتمال خطا در ان مستقر
جمیع احکام که در زمان آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام که به ثبوت پیوسته اند قطعی اند و از احتمال خطا محفوظ زیرا که بوحی قطعی
ثابت گشته اند ابتداءً و انتهاءً مقصود از استناد اجتهاد درین احکام آن بود که مجتهدان و مستنبطان ایشان حکمی از نزد حق جل و علا
نازل میگردد که صواب را معنا جدا سازد و در اختیار درجات کرامت حاصل آید و مخطی مصیب علی تفاوت الدرجات ثواب یابند پس احکام
اجتهادیه هم درجات مجتهدان بلند گشت هم قطعیت آن احکام بعد از نزول وحی ثابت شد آری بعد از انقراض زمانه نبوت
اجتهادیه ظنی اند که مفید عمل اند نه مثبت اعتقاد که منکر اینها کافر گردد مگر اجماع مجتهدان بر آن حکم منعقد شود و این زمان
مثبت اعتقاد نیز باشند و نختم المکتوب بالخاتمة الحسنة فی فضائل اهل بیت رسول علیه و علی آله و علیهم الصلوة والسلام
و البرکات و التحیات روی ابن عبد البر انه قال علیه و علی آله الصلوة والسلام من احب علیا فقد احبنی ومن ابغض
علیا فقد ابغضنی ومن اذی علیا فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله واخرج الترمذی و الحاکم وصححه عن بریده
قال قال رسول الله صلی الله علیه و علی آله وسلم ان الله امرنی بحب اربعة و اخبرنی انه یحبهم قیل یا رسول الله
سمهم لنا قال علی منهم یقول ذلک ثلثا و ابو ذر و المقداد و سلمان اخرج الطبرانی و الحاکم عن ابن مسعود رضی الله
تعالی عنه انه قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم النظر الی علی عبادة اسناده حسن و اخرج الشیخان عن البراء رایت رسول الله
علیه و آله وسلم و الحسن علی عاتقه و هو یقول علیه و علی آله الصلوة والسلام اللهم انی احبه فاحبه و اخرج البخاری عن
ابی بکرة قال سمعت رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم علی المنبر و الحسن الی جنبه ینظر الی الناس مرة و الیه مرة و
یقول ان ابنی هذا سید و لعل الله ان یصلح به بین فئتین من المسلمین اخرج الترمذی عن سلمة بن زید قال رایت
النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم و حسن و حسین علی ورکیه فقال هذان ابنای و ابنا ابنتی اللهم انی احبهما فاحبهما و احب
من یحبهما اخرج الترمذی عن انس قال سئل رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ای اهل بیتک احب الیک قال الحسن و الحسین
و روی المسور بن مخرمة ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال فاطمة بضعة منی فمن اغضبها اغضبنی وفی روایة یریبنی
ما ارابها و یؤذینی ما اذاها و اخرج الحاکم عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال لعلی فاطمة احب

معلوم کرده باشند این احکام که در صدد نوشتن اند ماخذ آنها در کتاب است و در سنت تا در سنت نموده آید پس منع حضرت فاروق از جهت شفقت و مهربانی بوده که آن حضرت در شدت وجع اند امر تصدیع نکنند چنانکه امر امتحان آنسرور علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام نیز برای امتحان بوده نه وجوب تا دیگران از رنج ابتلاء آن آسوده باشند و اگر امر تبلیغ از باب وجوب می بود در تبلیغ آن مبالغه فرمودے و بمجرد خلاف اعتراض آن ترک نمودی حاشا حضرت فاروق از آن وقت گفته اهجر استفهموه از آن چه باشد جواب حضرت فاروق شاید از آن وقت فهمیده باشد که این کلام از ایشان بر سطر وجع بی قصد و اختیار واقع شده چنانچه از بعض کتب متوهم میشود و چون آن سرور گاهی چیزے نوشته است و ایضاً فرموده لن تضلوا بعدی ابداً و دین کامل شده باشد و نعمت تمام گشته و رضای مولی بآن پیوسته ضلالت بعد از آن چه متصور خواهد شد و در یکساعت چه خواهند نوشت که دفع ضلالت آنچه در بیست و سه سال نوشته شده است مگر کافی نیست و دفع ضلالت نمیکند و در یکساعت با وجود شدت مرض چیزی نویسند که دفع ضلالت نماید پس حضرت فاروق دانسته باشد که این کلام بنابر بشریت بی قصد ایشان از زبان بر آمده است تحقیق این معنی کنید و تجویز استفسار آن نماید در این اثنا سخن خلاف بلند گشت حضرت پیغمبر فرمودند که برخیزید و مخالفت نکنید که نزاع در حضور پیغمبر مستحسن نیست دیگر از آن مجمع سخن نفرمودند و از دوات و قرطاس یاد نکردند باید دانست که اختلاف اصحاب کرام در امور اجتهادیه با آن سرور علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات مینموده اند اگر عیاذاً بالله سبحانه بمتابعت هوا و تعصب داشت از زمرهٔ اهل ارتداد میکشید و سر از ربقهٔ اهل اسلام بیرون می آمد سوء ادب و سوء معاشرت با آن سرور کفر است علیه و علیهم الصلوات والتحیات اعاذنا الله سبحانه منه بلکه این خلاف با امتثال امر قائل حق بوده است زیرا که شخصی که مایهٔ اجتهاد داشته باشد در احکام اجتهادیه او را تقلید اجتهاد دیگری نمودن خطا است و متبعه آن در احکام منزله که رای و اجتهاد را در آن مدخل نیست غیر تقلیدی است آنجا گنجایش ندارد و دیگران نقیا و آنها واجب غایة فی الباب اصحاب قرن اول از تکلفات بری بودند و از آرایش عبارات مستغنی اهتمام ایشان با صلاح باطن بوده است ظاهر ایشان از نظر ایشان مطروح و غیر ملحوظ بوده و مراعات آداب ایشان از مشتاق باعتبار حقیقت و معنی بوده نه باعتبار صورت فقط امتثال امر رسول علیه و علی آله الصلوٰة والسلام کار ایشان بود و اجتناب از نامرضیات آنسرور علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات معاملهٔ ایشان آبا و امهات و اولاد و ازواج خود را فدای آن سرور نموده بودند علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات و از کمال انقیاد و اخلاص لعاب مبارک آن سرور علیه و علیهم الصلوٰة والتحیات نمیگذاشتند که بر زمین افتد بلکه در رنگ آب حیات آنرا فرو میبردند و قصد خوردن خون مبارک او را بعد از فهید از کمال اخلاص مشهور و معروف است اگر عبارتی که موهم سوء ادب است نزد دیگران این اهل قرن که مبرا از کذب و خداع است از آن بزرگواران صادر شود نسبت بآن سرور علیه و علی آله الصلوٰة والسلام بظن نیک فرود باید آورد و بجا محمل عبارت باید رفت الفاظ هر قسم که باشد ملحوظ نباید داشت

باین کلمه گرویده باشند و تزکیهٔ ایمان نموده بدانکه شوم کفر و زوال آن ترک مثلاً گشته امید است که شفاعت این کلمه از عذاب
بیرون آید و از خلود دوزخ نجات یابد چنانچه در رفع عقوبات سائر کبائر است شفاعت محمد رسول الله صلی الله تعالی
علیه وعلی آله وسلم نفع و دخل است و آنکه گفتم کبائر این است زیرا که امم سابقه از ارتکاب کبائر کمتر است بلکه امتزاج رسوم کفر و زوال
شرک نیز اندک بیشتر محتاج شفاعت این امت است در امم سابقه جمعی بر کفر مصر بودند و جمع دیگر ایمان با خلاص آورده بودند و امتثال اوامر
نموده اند هلاک می گشتند این امت بر گناه اگر مثل کلمه طیبه شفیع ایشان نمی بود و مثل خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات والتحیات شفاعت
نمی نمودند حالت ایشان در رب غفور کلمه عفو و غفران حق جل وعلا که در شان این است بکار خواهد رفت معلوم نیست که در شان جمیع
امم ماضیه بکار رود و نموده رحمت را گویا برای این امت بر ذنوب خیره ساخته اند که مستحق کرامت گناه گارانند
و چون حق سبحانه وتعالی عفو و مغفرت را دوست میدارد و هیچ ماده از برای عفو و مغفرت را برابر این است بر تقصیر نیست
لاجرم این امت خیر الامم گشت و کلمه طیبه که شفاعت کنندهٔ ایشان است افضل الذکر آمد و پیغمبر شفیع ایشان سید الانبیا
خطاب یافته علیه و علیهم الصلوات والتحیات اولٰئک یبدل الله سیاتهم حسنات وکان الله غفورا رحیما ای ارحم الراحمین چه باشد
واکرم الاکرمین چنین بود ؎ با کریمان کارها دشوار نیست ؎ وکان ذلک علی الله یسیرا ربنا اغفر لنا ذنوبنا واسرافنا
فی امرنا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین . و نیز از فضائل این کلمه است قال رسول الله صلی الله تعالی
علیه وعلی آله وسلم وبارک من قال لا اله الا الله دخل الجنة کوته نظران تعجب دارند که بیک کلمه گفتن لا اله الا الله چگونه
دخول جنت میسر شود و از برکات این کلمه طیبه واقف نیستند محسوس این فقیر شده است اگر تمام عالم بیک گفتن این طیبه آمرزیده باشند و به بهشت
فرستند گنجایش دارد و مشهود می گردد که برکات این کلمه مقدسه را اگر تمام عالم قسمت کنند تا ابد الآباد و همه را کفایت کند همه را
سیراب گرداند فکیف که با این کلمه طیبه مقدسه محمد رسول الله جمع شود و تبلیغ توحید انتظام یابد و رسالت با ولایت قرین
گردد مجموعهٔ این دو کلمه جامع کمالات ولایت و نبوت است و هادی سبیل این هر دو سعادت است که ولایت را از ظلمات
ظلال پاک سازد و نبوت را بدرجه علیا رساند اللهم لا تحرمنا من برکات هذه الکلمة الطیبة وثبتنا علیها وتوفنا علی تصدیقها
واحشرنا مع المصدقین لها وادخلنا الجنة بحرمتها وبحرمة مبلغها علیه الصلوٰة والتحیات والتسلیمات والبرکات ایضاً
چون نظر و قدم نارسا و پر و بال همت فرو ریزد و معامله به نهایت صرف افتد در آن موطن جز کلمه طیبه لا اله الا الله
محمد رسول الله نتوان رفت و جز تکرار این کلمه مقدسه قطع آن مسافت نتوان نمود و بیک گفتن کلمه طیبه که در
آن موطن هم بامداد و اعانت حقیقت این کلمه مقدسه یک گام راه از آن مسافت قطع مینماید در حدود و رحمت جل و علا گذر
می افتد و هر جزوی از آن مسافت باضعاف زیاده است تمام دائره عالم امکان پس از

الی بیتک لانت اعز علی منہما وعن عائشۃ رضی اللہ تعالی عنہا قالت ان الناس یتحرون بہدایاہم یوم عائشۃ یبتغون بذلک مرضاۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وقالت ان نساء رسول اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وسلم کن حزبین فحزب فیہ عائشۃ و حفصۃ وصفیۃ وسودۃ والحزب الآخر ام سلمۃ وسائر نساء رسول اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وسلم فکلم حزب ام سلمۃ فقلن لہا کلمی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یکلم الناس فیقول من اراد ان یہدی الی رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وسلم فلیہدہ الیہ حیث کان فکلمتہ فقال لہا لا تؤذینی فی عائشۃ فان الوحی لم یاتنی وانا فی ثوب امرأۃ الا عائشۃ قالت اتوب الی اللہ سبحانہ من اذاک یا رسول اللہ ثم انہن دعون فاطمۃ فارسلن الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فکلمتہ فقال یا بنیۃ الا تحبین ما احب قالت بلی قال فاحبی ہذہ وعن عائشۃ رضی اللہ تعالی عنہا قالت ما غرت علی احد من نساء رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم ما غرت علی خدیجۃ وما رایتہا ولکن کان یکثر ذکرہا وربما ذبح شاۃ ثم یقطعہا اعضاء ثم یبعثہا فی صدائق خدیجۃ فربما قلت لہ کان لم یکن فی الدنیا امرأۃ الا خدیجۃ فیقول انہا کانت وکانت وکان لی منہا ولد وعن ابن عباس رضی اللہ تعالی عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم العباس منی وانا منہ واخرج الدیلمی عن ابی سعید ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال اشتد غضب اللہ علی من اذانی فی عترتی واخرج الحاکم عن ابی ہریرۃ رضی اللہ تعالی عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وسلم قال خیرکم خیرکم لاہلی من بعدی اخرج ابن عساکر عن علی کرم اللہ تعالی وجہہ ان رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وسلم قال من صنع الی اہل بیتی یدا کافاتہ علیہا یوم القیامۃ اخرج ابن عدی والدیلمی عن علی رضی اللہ تعالی عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وسلم قال اثبتکم علی الصراط اشدکم حبا لاہل بیتی ولاصحابی

الہی بحق بنی فاطمہ ؛ کہ بر قول ایمان کنم خاتمہ
اگر دعوتم رد کنی ور قبول ؛ من و دست و دامان آل رسول

صلی اللہ تعالی علیہ وعلیہم وعلی جمیع اخوانہ من الانبیاء والمرسلین والملائکۃ الکرام المقربین وعلی سائر عباد اللہ الصالحین اجمعین

مکتوب سی و ششم بفقیر حقیر عبد الحی کہ جامع این مکتوبات شریفہ است صدور یافتہ در بیان فضائل کلمۂ طیبہ لا الہ الا اللہ وما یناسب ذلک

بسم اللہ الرحمن الرحیم لا الہ الا اللہ ہیچ چیز در تسکین غضب رب جل سلطانہ ازین کلمۂ طیبہ نافع تر نیست ہرگاہ این کلمۂ طیبہ تسکین غضب دخول نار فرماید غضبہای دیگر کہ دون آنند بطریق اولی تسکین آنہا باید چرا تسکین نماید کہ بندہ بتکرار این کلمۂ طیبہ نفی ماسوی نمودہ رو بہ معبود گردانیدہ است و قبلۂ توجہ معبود بحق حق را ساختہ منشاء غضب توجہ بجہات شتی بودہ کہ بندہ بآن مبتلا گشتہ بود چون نفی آن نمود غضب نیز منتفی گشت در عالم مجاز مشاہدہ نمائی چون مالکی از مملوکی آزار یابد و بر او غضب نماید بندہ از حسن شمائلی کہ دارد توجہ خود را از ماسوی مالک خود گردانیدہ تمام خود را متوجہ مالک کند ناچار زمان چار مالک را شفقت و مرحمت در حق مملوک خود پیدا گردد و غضب او از او مرتفع شود و این کلمۂ طیبہ کلید خزینہ جود و رحمت است گویا آنحضرت ذخیرہ فرمودہ ما باید و میلیند کہ شیع نزدی ابر او فع ظلمات کفر و کدورات شرک ازین کلمۂ طیبہ بہتری کسی الحقیقی

نیز محقق است و فی الحقیقت این شخص نیز از زمرهٔ اصحاب است و ملحق بکمالات انبیا علیهم الصلوات و البرکات در حق او
مگر فرموده علیه و علی آله الصلوة و السلام خیر القرون قرنی هرچند فرموده علیه و آله الصلوة و السلام لا یدری
اوله خیر ام آخره این را باعتبار قرون گفته و آن را باعتبار اشخاص و الله سبحانه اعلم لیکن اجماع اهل سنت است بر فضیلت
شیخین بعد از انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات کسی نیست که بر ابو بکر سبقت کرده باشد اسبق سابقان این امت
اوست و اقدام منتهیان این امت حضرت فاروق بتوسل او بدولت فضیلت مشرف گشته است و بتوسط او از
دیگران بالا گذشته از همین جاست که فاروق را خلیفهٔ صدیق میگفتند و در خطبه خلیفهٔ رسول الله میخواندند شهسوار اصحاب علیهم
حضرت صدیق است و حضرت فاروق ردیف اوست خوش ردیفی که شهسوار در صحبت تایید ما اخص اوقات او و مشارکت
فرماید بر سر اصل سخن رویم و گوییم که سابقان از احکام یمین و شمال خارج اند و از معاملهٔ ظلمانی و نورانی فوق کتاب الشمال
و از کتاب یمین و کتاب شمال است و محاسبهٔ شان وراء وراء محاسبهٔ اصحاب یمین و اصحاب شمال کار و بار ایشان با ایشان علیحده
است و شیخ و دلال مانیان و اصحاب یمین در رنگ اصحاب شمال از کمالات شان دریابند و ارباب ولایت در رنگ
عامهٔ مومنان از اسرار ایشان چه خبر دارند حروف مقطعات قرآنی رموز اسرار شان است و متشابهات
قرآنی کنوز مدراج وصول ایشان حصول با اصل ایشان را از ظل فارغ ساخته است و ارباب ظلال را
از حریم خاص ایشان دور داشته مقربان ایشان اند و روح و ریحان نصیب شان ایشان اند که بفزع اکبر اندوهگین
نمی گردند و اهوال قیامت در رنگ دیگران از جا نمی برد ربنا اللهم اجعلنا من محبیهم فان المرء مع من احب بحرمة
سید المرسلین علیه و علی آله و علیهم الصلوة و التسلیمات و التحیات و البرکات. مکتوب چهلم مولانا بدر الدین صدور
یافته در بیان خرق حجب که باعتبار شهود است نه باعتبار وجود و ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام علی
عباده الذین اصطفی خرق حجب اسما و صفات و شیون و اعتبارات از حضرت ذات تعالی و تقدس دو قسم است
خرقی است که باعتبار شهود است یا باعتبار وجود خرق وجودی ممتنع است و خرق شهودی ممکن بلکه واقع
هرچند نصیب قلیل از اخص خواص بود و آنچه در خبر آمده است ان لله سبعین الف حجاب من نور و ظلمة لو کشفت
لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه مراد ازین کشف و خرق خرق وجودی است که ممتنع است و آنچه
این فقیر در بعضی رسائل خود نوشته است از خرق جمیع حجب از حضرت ذات تعالی و تقدس مراد ازان خرق خرق
شهودیست چنانچه حضرت حق سبحانه تعالی شخصی را بعبارت کرامت فرماید که ما ورای حجب دانسته و از اشیا مستور است بیند
و اینجا بصید و اینجا خرق حجب و استتار باعتبار شهود است محکذا ازینجا معلوم شد که آنچه این فقیر نوشته است از جواز خرق منافی

از اینجا فضیلت این ذکر باید دریافت که تمام دنیا را در جنب آن هیچ مقداری و حسابی نیست کالشیء حکم قطره در دشت نسبت بدریا محیط عظمت این کلمهٔ طیبه باعتبار درجات گونیده است هرچند درجه گوینده بیشتر شود این عظمت بیشتر برسد که وجهه حساب ان از اماره وهم نظرات آرزو می در دنیا معلوم نیست که برابر این باشد که کسی در گوشهٔ خزیده باشد و بتکرار این کلمهٔ طیبه متلذذ و محظوظ بود اما چه توان کرد جمیع آرزوها میسر نیست از غفلت و اختلاط خلق چاره نیست ربنا اللهم اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین

مکتوب سی و هشتم بحاجی یوسف کشمیری صدور یافته در بیان آنکه اهل الله را در باطن بر از خیر تعلق بدنیا نیست هرچند ظاهرا بدنیا و اسباب دنیاوی تشبث نمایند و ما یناسب ذلک

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی معرفت خدا جل سلطانه بر آنکس حرام که برابر خردله در باطن او محبت دنیا بود دنیا باطن او را این قدر تعلق بدنیا باشد و یا این مقدار خاطری از دنیا در باطن او خطور کند مانند که ظاهر او که از باطن بمراحل جدا افتاده است و از آخرت بدنیا آمده و اختلاط بمردم پیدا کرده الحصول المناسبة المصححة فی الافادة والاستفادة اگر سخن از دنیا گوید و باسباب دنیوی تشبث نماید گنجایش دارد و هیچ مذموم نشود بلکه محمود بود تا حقوق عباد معطل نشود و طریق افاده و استفاده مسدود نگردد پس باطن این شخص بهتر از ظاهر است حکم جو نمای گندم فروش دارد مردم ظاهر بین رنگ خود را در گندم نمائی و جو فروشی تصور مینمایند و ظاهر او را از باطن او بهتر میدانند و خیال که بظاهر تعلق وامی نماید و باطن گرفتار است معاذ الله منها و عین قوما ما نحق وانت خیر الفاتحین والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات العلی

مکتوب سی و نهم بسید عبد الباقی سارنگپوری صدور یافته در بیان اصحاب یمین و اصحاب شمال و ما یناسب ذلک

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی - بدان ارشدک الله تعالی که اصحاب شمال اصحاب حجب ظلمانی اند و اصحاب یمین اصحاب ارباب حجب نورانی سابقان آنند که از جمیع حجب وارای حجب برآمده و یک قدم بر شمال قدم دیگر بر یمین نهاده گوی سبقت بمیدان اصل برده اند و از ظلال امکانی و ظلال وجوبی بالا گذشته و از اسم و صفت و از شان و اعتبار حضرت ذات سبحانه تعالی و تقدس اصحاب شمال ارباب کفر و شقاوت اند و اصحاب یمین اهل اسلام و ارباب ولایت اند و سابقان بالاصالة انبیا اند علیهم الصلوات والتسلیمات و بتبعیت هر کرا این دولت مشرف سازند این دولت بتبعیت و اکابر اصحاب انبیاست علیهم الصلوات والتحیات و بر سبیل قلت و ندرت در غیر اصحاب

کند تا یقینے صفاتی خود او را حاصل آید و علمی تزکیهٔ خود او را ثابت گردد چون سالک درین سیر بمسافت مسافهٔ احوال
و اطوار خود را در عالم مثال که از جملهٔ آفاق است مشاهده مینماید انتقال خود را درین عالم از بیتے به بیتے می بیند گویا سیر
در آفاق دارد هر چند این سیر فی الحقیقه سیر در نفس سالک است و حرکت کیفی است در اوصاف و اخلاق او اما چون از
دوربینی مطمح نظر او آفاق است نه انفس سیر نیز با آفاق منسوب گشت تمامی این سیر که آفاق منسوب است تا سیر الی الله
قرار داده اند و فنا را مربوط باین سیر داشته و تعبیر سلوک باین سیر نموده بعد ازین سیری که واقع شود آنرا سیر انفسی
مینامند و آنرا سیر فی الله نیز گویند و بقا بالله در حصول اثبات مینمایند و درین مقام جذبه بشریت سالک
میدانند چون لطائف سالک در سیر اول تزکیه یافته اند و از کدورات بشریت وارسته و قابلیت آن پیدا کرده اند
که ظلال و عکوس اسم جامع که رب اوست در مرایای این لطائف ظاهر گردند و این لطائف مورد تجلیات و ظهورات گردند
آن اسم جامع باشند این سیر را سیر انفسی مر آن نامند که انفس مرایای ظلال و عکوس اسما گشته است و آنکه سیر سالک در انفس
است چنانچه در سیر آفاقی گذشت باعتبار مرائیت آنرا سیر آفاقی گفته اند نه آنکه سیر آفاق است درین سیر فی الحقیقه
ظلال اسما است در مرایای انفس لهذا این سیر را سیر معشوق در عاشق گفته اند شعر آئینه صورت از سفر دور است * کان
پذیرای صورت از نور است * این سیر را سیر فی الله باین اعتبار توان گفت که گفته اند سالک درین سیر متخلق باخلاق
الله میگردد و از خلقے بخلقے دیگر انتقال مینمایند زیرا که مظهر بعضے از صفات او تعالی ظاهر نیست و لوی الجمله پس گویا سیر در اسماء حق
تعالی متحقق گشت نه نیست نهایت تحقیق این مقام و تصحیح این کلام حسب مقام تا چه حال داشته باشد و متکلم کلام را تا چه مراد
بوده هر کس باندازهٔ فهم و دریافت خود چیزی میگوید متکلم از کلام خود ارادهٔ معنی می نماید و سامع از همان کلام معنی
دیگر می فهمد ایشان سیر انفسی را بے تکلف سیر فی الله میگویند و لی تحاشی آنرا بقا بالله می نامند و مقام وصال او
اتصال می نگارند و این اطلاقات برین فقیر بسیار گران می آید لاجرم در تصحیح و توجیه آن ارتکاب محل تکلف نموده
می آید که پاره از آن محل از کلام ایشان ماخوذ است و پاره از راه افاضه و الهام آمده در سیر آفاقی گو تخلیه
از رذائل حاصل شده بود و درین سیر انفسی تحلیه باخلاق حمیده است چه تخلیه مناسب مقام است و تحلیه مناسب
مقام بقا و این سیر انفسی را نهایت نه دانسته اند و بعدم انقطاع آن اگرچه عمر ابدی میسر شود حکم نموده و گفته اند که
شمائل و اوصاف محبوب را نهایت نیست پس لا یزال در مرآت سالک تخلق و تجلی معانی از صفات او خواهد بود و کمالات از
کمالات او خواهد شد پس انقطاع کجا بود و نهایت چگونه مجوز باشد گفته اند شعر هرگز حسن نیک تو را نیست حد بود *
گرچه عمری تک رند در خود لود * و این فنا و بقا سیر آفاق و انفس حاصل شده اطلاق اسم ولایت می نماید

جز عدم جواز خرق صحبت آن خرق دیگر بهتر این خرق دیگر فلا تکن من الممترین والسلام علی من اتبع الهدی والتزم
متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات العلی مکتوب چهل و یکم بشیخ فرید بقا میسری صدور یافته در
بیان آنکه بمراتب نهایت النهایة مرتبه پیش می آید که هر ذرهٔ آن موطن باضعاف و مضاعف زیاده از تمام دائرهٔ امکان
بود و مانیا سبب الک بعنایة الله سبحانه و بصدقه حبیبه علیه و علی آله الصلوة والسلام در وقت عروج بمراتب نهایت
النهایة مرتبه پیش آمد که هر ذرهٔ آن موطن باضعاف مضاعف زیاده از تمام دائرهٔ امکان بوده پس اگر ذرهٔ از آن
موطن سلوک نموده قطع کرده شود گویا زیاده از اضعاف دائرهٔ امکان قطع میسر شده باشد فکیف که کسی مسافهٔ طولها را
از آن تنه طی کرده باشد پس معلوم شد که دائرهٔ امکان از نسبت بمراتب وجوب فما فوقها هیچ مقداری نیست کالشی لاحکم
قطره و است نسبت به دریای محیط ناچار بقوت پای خویش بکوی دوست توان رسید و بچشم ادراک نمیتوان دید الا بکحل
عطایا الملک ان الا باد مکتوب چهل و دوم بخواجه جمال الدین حسین ولد میرزا حسام الدین احمد در بیان اختصار
نمودن صوفیه سیر در آفاق و انفس و اثبات نمودن تحلیه و تجلیه در آن سیر و منع نمودن حضرت ایشان قدس سره
این معنی را و نهایت النهایة را بیرون از انفس و آفاق اثبات فرمودن بعنایة الله سبحانه بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و علی آله الکرام و اصحابه العظام الی یوم القیام
فرزند عزیز اسعدکم الله تعالی فی الدارین بگوش هوش بشنو که چون سالک بعد از تصحیح و تخلیص نیت بذکر
الهی جل سلطانه اشتغال نماید و ریاضات شاقه و مجاهدات شدیده پیش گیرد و تزکیه حاصل کند و اوصاف رذیله
باخلاق حسنه تبدیل یابد و توبه و انابت او را میسر گردد و محبت دنیا از دل او بیرون رود و صبر و توکل و رضا
حاصل آید و این معانی حاصله خود را بتدریج و ترتیب در عالم مثال مشاهده نماید و خود را از کدورت بشریه
اندر زوائل صفات آن پاک مصفا بیند هر آئینه سیر آفاقی را تمام کرده باشد جمعی از این طائفه درین مقام احتیاط
ورزیده اند و هر لطیفه از لطائف سبعه انسانی را در عالم مثال بصورت نوری از انوار مناسبه
آن قرار داده اند و علامت صفائی هر لطیفه ظهوری و نوری از آن انوار مثالی مقرر داشته اند
و این سیر را از لطیفهٔ قلب ابتدا نموده بتدریج و ترتیب تا لطیفهٔ اخفی که منتهای لطائف است رسانیده اند
مثلاً علامت صفائی قلب سالک ظهور آن قلب داشته اند و در مثال بصورت نور سرخ علامت صفائی روح را
بصورت نور زرد قرار داده علی هذا القیاس پس حاصل سیر آفاقی آن شد که سالک تبدیل اوصاف و تغییر
اخلاق خود را در مرایای عالم مثال مشاهده نماید و زوال ظلمات و کدورت خود را در انعام احساس

چون نبود پس از آفاق و انفس باید گذشت و او را سبحانه ماورای آفاق و انفس باید جست و همچنین در ورای دائرهٔ امکان چه
آفاق و چه انفس چنانچه ذات او را سبحانه گنجائی نیست اسما و صفات او را تعالی نیز گنجایش نه هر چه درینجا ظاهر است ظلال
و عکوس اسما و صفات است تعالت و تقدست و شبح و مثال اینها ملک ظلیت اسما و صفات و مثالیت اینها سیر آفاق و انفس را
اینجا پیش از تقدیم نیست و زیاده از انتقاش قدرت نه ظهور کرا و تجلی کجا زیرا که اسما و صفات او سبحانه در رنگ ذات او تعالی
بیچون و بیچگونه اند و بی شبهه و مثال تا از آفاق و انفس بیرون نرود معنی ظلیت اسما و صفات او سبحانه و تعالی ندارد
فکیف الوصول الی الاسماء و الصفات تعالت و تقدست عجائب کار دارد این است اگر سخنی از معلومات و مکشوفات یقینیه خود
بگویم موافق مذاق مشائخ نباشد و مطابق مکتوبات ایشان نبود از من که باور دارد که قبول کند و اگر نگویم نفس را متهم
تجویز التباس حق بباطل کرده باشم و جواز اطلاق باطل بر حق تعالی و تقدس بوده لضرورت آنچه حق است و شایان جناب
قدس او تعالی اظهار مینمایم و آنچه نامناسب جناب قدس اوست سبحانه و تعالی به سلب آن حکم میکنم و از خلاف دیگران باک ندارم
و غم نخورم از مخالفت دیگران مستی تحقیق شود که در معاملهٔ خود متردد و در مکشوف خود مشتبه باشم بهره در رنگ حلقهٔ
صبح حقیقت کار را واضح نماید و در رنگ قمر لیلة البدر معامله اهل الله را واضح سازند و از ظلال تمام بگذرانند و از شبیه و
مثال باز رهند و شبهات کجا بود و تردد کرا باشد حضرت خواجهٔ ما قدس سره میفرموده اند که علامت صحت احوال حصول
یقین است بر کمال آن الیقین مرتب و شبهات چگونه صورت بندد که بنهایت نهایات او تعالی اطلاع بر تفصیل احوال مقرره
این بزرگواران میسر شده است و معارف این توحید و اتحاد و احاطه و سریان مکشوف گشته و حقیقت مکشوف و مشهود
ایشان بحصول پیوسته و دقائق علوم و معارف ایشان بوضوح انجامیده تا مدتها در مقام اقامت و در رتبهٔ تقلیل و تکثیر مثال
الا ماشاء الله تعالی وا رسیده آخر الامر بتفضل خداوندی جل سلطانه ظاهر گشت که اینهمه شعبده هائی ظلال است گرفتار
شبه و مثال مطلوب ما ورای ما وراء اینهاست مقصود ما سوای سوای اینهان ناچار رو از همه تافته متوجه جناب قدس او گشته و
هر چه پیش آمد چند و چون تسمیه است تبرا میکنم انی وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفا و ما انا من المشرکین اگر معامله
با آن چنین بودی هرگز بخلاف مشائخ لب نکشادی و قول و فعل ایشان مخالفت نکردی و ایضا این خلاف اگر بذات
و صفات واجبی جل سلطانه تعلق داشتی و بحث از تقدیس و تنزیه او تعالی بودی البته اظهار خلاف مکشوف این کار
موقوع نیامدی و بحث از مخالفت عدم ایشان بحصول نه پیوستی که من کمینه خوشه چین خرمنهای دولت ایشانم و
ریزه چین از ریزه های خوان نعمت اینها کرده اظهار مینمایم که ایشانند که بانواع تربیت مرا مربی ساخته اند و باحسان
کرم احسان مرا متمتع گردانیده اند چه توانم کرد که حقوق خداوندی جل سلطانه فوق حقوق ایشانست

ونهایت کمال را تا اینجا پیدا نشد بعد از آن اگر سیر شد نزد ایشان سیر رجوعی است که معبر به سیر عن الله بالله و همچنین سیر
رابع را که آنرا سیر فی الاشیاء بالله گفته اند نیز به نزول تعلق دارد و این دو سیر را برای تکمیل و ارشاد قرار داده اند و
آن دو سیر سابق را برای حصول نفس ولایت و کمال است و همی گفته اند که منتهای هفتاد هزار حجب که در خبر آمده است ان لله سبعین الف حجاب
من نور و ظلمة در سیر آفاقی خرق می یابد چه در هر لطیفه از لطائف سبع ده ده هزار حجب خرق میگردد و چون آن سیر الی
برسد و حجب تمام مرتفع گردد و سالک به سیر فی الله متحقق شود و بمقام وصل برسد این است حاصل سیر سلوک ارباب ولایت
و نتیجه جامع کمال و تکمیل ایشان و در غایات آنچه برین فقیر محض بفضل و کرم خداوندی جل سلطانه ظاهر ساخته اند و به آن
تسلیک فرموده اظهار للنعمة و شکر للعطیة نوشته میاید فاعتبروا یا اولی الابصار بدان ارشدک الله تعالی و هداک سواء
الصراط حضرت حق سبحانه و تعالی که چون و بیچگون است چنانچه ورای آفاق است ورای انفس است نیز پس سیر آفاقی را سیر الی الله
گفتن و سیر انفسی را سیر فی الله نامیدن معنی ندارد بلکه هر دو سیر آفاقی و انفسی داخل سیر الی الله است سیر فی الله سیریست
که ماورای آفاق و انفس بعید اوست وراء وراء اینها است عجب معامله ایست سیر فی الله که سیر انفسی قرار داده اند و آن را
طی سیر بی نهایت گفته اند و بعمر ابدی قطع آن تجویز نداشته چنانکه گذشت و چون انفس در رنگ آفاق دائره امکان است
بدین تقدیر قطع دائره امکان ممکن باشد فلا جرم یکون الحرمان دائما والخسران سرمدا اذ لا تحقق الفناء ابدا ولا یتصور
البقاء جیدا فکیف الوصول والاتصال و کیف القرب والکمال سبحان الله هر گاه بزرگان از آن سیر حکایت کنند الی
الله را فی الله انکار مدعا امکان و عدم تصور کنند و چون ابیچون تعبیر فرمایند از حوصلهٔ دون و پست فطرتان چه کار آید
و اظهار شکایت کنند چه بلا شد و فضیحت بکدام اعتبار حق گفته اند جل و علا که سیر آنرا با وجود حدود و نهایت بی نهایت انگاشته
ظهور اسما و صفات واجبی جل سلطانه در مرآت سالک که درین سیر انفسی قرار داده اند آن ظهور ظهور ظلی از ظلال اسما و صفات
است نه ظهور عین اسما و صفات چنانچه تحقیق این سخن در آخر این مکتوب تحریر خواهد یافت ان شاء الله تعالی چگونه

این ... را با وجود علم و تمیز بجناب قدس او تعالی جائز دارم و در ملک او تعالی غیر او را
سبحانه شریک سازم هر چند این حقوق اکابر قدس الله تعالی اسرارهم به ذمهٔ خود لازم دارم که بانواع تربیت
مربی ایشانم اما حقوق حضرت واجب الوجود جل سلطانه فوق جمیع حقوق ایشان است و تربیت او تعالی فوق
تربیتهای دیگران بحسن تربیت او تعالی ازین ورطه نجات یافته ام و در ملک مقدس او تعالی غیر او را سبحانه شریک نساخته
الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله او تعالی چون بیچگون است و هرچه ... چندین قسم است ...
او تعالی سلوک ... پس مرایای آفاق و مجالی انفس او را سبحانه گنجایش نباشد و هرچه درینها ظاهر گردد در رنگ مظاهر چند ...

و طریقی که این فقیر را بوسیلهٔ آن مشرف ساخته اند راهیست که جامع جذبه و سلوک است و تخلیه و تحلیه آنجا باهم جمع اند و تصفیه و تزکیه توأمان با یکدیگر مقترن و سیر انفسی درین مقام متضمن سیر آفاقی است و در عین تصفیه تزکیه و در عین تخلیه تحلیه نفس جذبه متحقق بی سلوک است و در انفس شامل آفاق لیکن تقدم ذاتی مر تخلیه و جذبه راست و تصفیه بر تزکیه سبقت ذاتی است ملحوظ نظر انفس است نه آفاق پس ناچار درین طریق راه اقرب گشت و بوصول نزدیکتر شد ما که گوییم که این طریق البته موصل است و احتمال عدم وصول آنجا مفقود است از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت مسألت باید نمود و فرصت باید طلبید و آنکه گفتیم که این طریق البته موصل است زیرا که اول قدم این راه جذبه است که مدار وصول است و موقع توقفات اکثر سلوک است یا جذبهٔ که متضمن سلوک نباشد و در طریق هر دو مانع مرتفع است زیرا که طفیلی است که در ضمن جذبه بحصول پیوندد پس اینجا سلوک خالص نیست و نه جذبهٔ ابتر تا سد راه گردد و این طریقی است که تا اصحاب علیهم الصلوات و التسلیمات این بزرگواران ازین راه مبارک وصول علی تفاوت مراتب درجاتهم رسیده اند و از آفاق و انفس را بیک گام قطع کرده گام دیگر با ورای آفاق و انفس نهاده اند و معامله را از سلوک و جذبه فوق برده زیرا که نهایت سلوک تا نهایت سیر آفاقی است و نهایت جذبه تا نهایت سیر انفسی چون سیر آفاقی و انفسی بنهایت رسید معامله سلوک و جذبه تمام گشت بعد از آن نه سلوک نه جذبه اینجا فراخور فهم هر مجذوب سالک و سالک مجذوب نیست زیرا که نزد اینها ماورای آفاق و انفس قدم گاهی نیست اگر بالفرض عمر ابدی یابند در سیر انفس صرف نمایند و پیوند آن را تمام ندانند بزرگی گوید ع ذره گر بس نیک و ربس بد بود * گر چه عمری تگ زند در خود بود * چنانچه گذشت و دیگری می فرماید والتجلی من الذات لا یکون الا بصورة المتجلی له فالمتجلی له ما رای صورته فی مرآة الحق و ما رای الحق و لا یمکن ان یراه باید دانست که پیران من و مخدومان من که بتوسل ایشان درین راه چشم وا کرده ام و بتوسط ایشان ازین مقوله لب کشاده و در طریقت سبق الف با از ایشان گرفته ام و ملکهٔ مولویت از توجه شریفهٔ ایشان حاصل کرده ام اگر علم دارم طفیل ایشان است و اگر معرفت است هم از التفات ایشان طریق اندراج النهایة فی البدایة ازین بزرگواران آموخته ام و نسبت انجذاب بجهت قبولیت از ایشان اخذ نموده و بیک نظر ایشان آن دیده ام که مردم در اربعین ها نبینند و بیک کلام شان آن یافته ام که دیگران در سنین نیابند ع آنکه تبریز یافت یک نظر شمس دین * طعنه برد مرد همه سخره کند سر چله * خوش گفته آنکه گفت ع نقشبندیه عجب قافله سالارانند که برند از ره پنهان بحرم قافله را * از علو فطرت و سمو همت ابتدای طریقت را از سیر انفسی قرار داده اند و سیر آفاقی را

چون بحث بذات و صفات او تعالی افتد معلوم شد که اطلاق بعضی امور شایان جناب قدس او تعالی درین موطن سکوت است
و در زیبد لیکن از خلاف دیگران ترسیدن از دین و دیانت دور است و مقام بندگی و اطاعت آن را نزیبد حقا علماء و مشایخ رحمهم الله
سبحانه در امور خلافیه مسئلة التوحید و غیرها از راه نظر و استدلال است خلاف این فقیر با ایشان در این امور از راه کشف و شهود
علما تصحیح این امور قائلند و این فقیر تحسین این امور بشرط حضور خلاف شیخ علاء الدوله در مسئله وحدت وجود بظهور علماء
مفهوم میشود و تصحیح آن ناظر است هر چند براه کشف در آمده است چه صاحب کشف آن را تصحیح نداند زیرا که این مسئله متضمن احوال
غریبه است و مشتمل معارف عجیبه غایة ما فی الباب اقامت در همین موطن مستحسن نیست و اکتفا باین احوال و معارف در میان
سوال پس تقدیر مشایخ بر باطل باشند و حق باشد و مکشوف و مشهود ایشان بود جواب باطل است که محل از صدیق یاران
در ما نحن فیه منشاء این احوال و معارف غلبه محبت حق است سبحانه و استیلاء حب او تعالی بحیثیتی نام و نشان ماسوا را در نظر بصیرت
شان نگذارد و اسم و رسم غیر و غیریت را محو و متلاشی سازد و درین وقت ناچار بواسطه سکر و غلبه حال ماسوا را معدوم
خواهد دانست و موجود جز حق را نخواهد دید تعالی اینجا باطل چیست و بطلان کجا در همین موطن استیلاء حق است و بطلان باطل
این بزرگواران در محبت حق جل و علا خود را و غیر خود را در باخته اند و از خود و غیر خود نام ایشان نگذاشته نزدیک است
که باطل از شاخه ایشان بگریزد و اینجا همه حق است و برای حق است علماء ظاهر پس از حقیقت ایشان چه دریابند و غیر از
مخالفت صورت چه فهمند و از کمالات ایشان چه فراگیرند سخن درین است که ماورای این احوال و معارف کمالات دیگر است که
این احوال و معارف نسبت باین کمالات حکم قطره دارد و نسبت بدریای محیط است آسمان نسبت بعرش آید عروج و رسیدن
عالیست پیش حال تو و به سر آمل سخن رویم و گوییم که اینکه در خرق حجب گفته اند که سیر آفاقی حجب ظلمانی و نورانی تمام خرق میگردند
چنانچه گذشت نزد فقیر این سخن صدق است بلکه خلاف آن ثابت شده و مشهود گشته که خرق حجب ظلمانی سوط قطع جمیع مراتب
امکان است که بسیر آفاقی و سیر انفسی میسر است و خرق حجب نورانی بسط اسماء الهی است تعالی و تقدس حتی لا یبقی فی نظره
اسم ولا صفة ولا شأن ولا اعتبار فمن تیسر له حرق الحجب النورانیة تمامها فتشرف بالوصل العریانی وان کان هذا الوصل
اقل حصولا و هذا الوصل اعز وجودا پس از سیر آفاقی معلوم نیست که نقض حجب ظلمانی خرق شده باشد و خرق حجب
نورانی اینجا چه صورت دارد و غایة ما فی الباب در حجب ظلمانی مراتب تمام و بعد که سبب اشتباه میگردد چه حجب
ظلمانی در ظلمت فوق حجب تسلی است مثلا پس قلیل الظلمة اگر عزورا العیون نورانیت بنماید و نماید ظلمانی نورانی
تخیل شود فی الحقیقت ظلمانی ظلمانی است و نورانی نورانی حدید البصر یکی را بدیگری خلط نکند و مشار
اشتباه و راه دریافت ظلمت را نتوانند فکم نزول ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم

حاصل سلطانهٔ محبت ما سوای او بالکل زائل گشت و محبت و گرفتاری جناب قدس خداوندی جل سلطانه بجای آن گشت ناچار
اوصاف رذائل اخلاق که ردیهٔ اوست تمام مرتفع شد و متحلی باخلاق حمیده گشت و بمقامات عشره متحقق آمد و آنچه بسیر آفاقی
تعلق داشت بی مؤنت سلوک تفصیلی بی ریاضات و مجاهدات شدیده میسر شد زیرا که محبت مقتضی اطاعت محبوب می نماید و چون
محبت بکمال رسید اطاعت بتمام حاصل آمد و چون اطاعت محبوب بر وجه اتم باندازهٔ قوت بشری حاصل گشت مقامات
عشره میسر شد و همین سیر محبوبی چنانچه سیر آفاقی بدست آمد سیر انفسی نیز بانجام رسید زیرا که مخبر صادق فرموده
علیه وعلی آله الصلاة والسلام المرء مع من احب چون محبوب ماورای آفاق و انفس است محب را نیز بحکم معیت از
آفاق و انفس بدر گذشت پس ناچار سیر انفسی را نیز واپس گذارد و دولت معیت حاصل کند پس این بزرگواران
بدولت محبت نه با آفاق کار دارند و نه با انفس بلکه آفاق و انفس تابع کار ایشان است و سلوک و جذبه طفیلی معاملهٔ
شان سرمایهٔ این بزرگواران محبت است که اطاعت محبوب آنرا لازم است و اطاعت محبوب مربوط باتیان
شریعت است علی صاحبها الصلاة والسلام والتحیة که دین مرضی اوست تعالی پس علامت کمال محبت
کمال اتیان شریعت آمد و اتیان بکمال شریعت منوط بعلم و عمل و اخلاص است اخلاصی که در جمیع اقوال و
اعمال صورت بندد و در جمیع حرکات و سکنات متصور باشد که نصیب مخلَصان است بفتح لام مخلِصان بکسر لام
درین معامله در بدر یابد والمخلصون علی خطر عظیم شنیده باشند بر سر اصل سخن رویم و گوییم که مقصود از سیر و سلوک
و جذبه و تصفیه تطهیر النفس است از اخلاق ردیه و اوصاف رذیله که بتبعیت آن همه ناهیم گرفتاری است بغیر
و حصول مرادات و هواهای نفس است پس از سیر انفسی چاره نبود و از صفات ذمیمه بصفات حمیده رفتن گزیر نه و سیر
آفاق خارج از مقصود است و غرض معتد بر آن متعلق نیست زیرا که گرفتاری آفاق بواسطهٔ گرفتاری
انفس است چه هر چیز را که کسی دوست میدارد بواسطهٔ دوستی خود دوست میدارد اگر فرزند و مال را دوست
می دارد برای تمتع و انتفاع خود دوست می دارد و چون در سیر انفسی دوستی خود بواسطهٔ استیلای
محبت حق جل و علا زائل گشت دوستی فرزند و مال که در ضمن آن نیز زائل شد پس سیر انفسی ضروری
آمد و سیر آفاقی بطفیل در ضمن میسر گشت هذا سیر انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات بانفس مقصود گشت و آفاقی
بطفیل و ضمن منقطع شد بلی سیر آفاقی هم نیک است اگر فرصت قطع آن بدهند و بی تخلل توقعات
بانجام آن رسانند و اگر فرصت قطع آن ندهند و بتوقعات مبتلا سازند نزدیک است که سیر
آفاقی را او را حاصل ما لا یعنی شمرده شود و از موانع حصول مطلوب اعتداد نموده آید سیر انفسی

درضمنِ این سیر قطع نموده سفر در وطن در عبارات ایشان کنایت از سیر است در طریق این بزرگواران قرب و وصول
نزد دیگران نهایت سیر دیگران بدایت سیر ایشان است لهذا فرموده اند ما نهایت را در بدایت درج میکنیم بالجمله طریق این
بزرگواران میان سائر طرق مشایخ قدس الله اسرارهم بسیار عالی است و حصول آگاهی ایشان توان گفت که فوق آگاهی
اکثر ایشان است اسرار همانست که فرموده اند نسبت ما فوق همه نسبتها است و از نسبت حضور آگاهی مراد داشته اند لیکن
چون در ماورای آفاق و انفس راه سلوک و جذبه ولایت اولیا را قدم گاهی نیست و گذرگاهی نه ناچار این بزرگواران
نیز بیرون را آفاق و انفس خبر نداده اند و ماورای سلوک و جذبه سخن نیاورده ما نند انه کمالات ولایت میفرمایند
اهل الله بعد از فنا و بقا هرچه می بینند درخود می بینند هرچه می شناسند درخود می شناسند و حیرت در ایشان در
وجود خود است وفی انفسکم افلا تبصرون سبحانه والحمد والمنه که این بزرگواران هرچند از بیرون انفس خبر داده
اند اما اگر ماورای انفس هم بینند میخواهند که انفس را نیز در رنگ آفاق تحت لا سازند و بعلت غیرت نفی آن
نمایند حضرت خواجه بزرگ قدس سره میفرمایند هرچه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر است بحقیقت
کلمه لا نفی آن باید کرد ؎ نقشبندند ولی نقش بهر نقش بینند ✤ هردم از لوح ہیچ نقش دگر پیش آرند ✤ نقشبند
ان ولیک از نقش پاک ✤ نقش باهم گرچه پاک از لوح حاک ✤ اینجا سری است باید دانست که نفی غیریت
دیگر است و انتفای غیرت دیگر شان ما بینهما و آنکه گفتیم که ولایت را بیرون جذبه و سلوک آفاق و انفس قدم
گاهی نیست زیرا که ماورای این ارکان اربعه ولایت مبادی و مقدمات کمالات نبوت است که ولایت را
از آن شجره بلند بالا دست کوتاه است اکثر از اصحاب انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و لقلیلی از سائر امم بتبعیت
و وراثت انبیا علیهم الصلوات والتحیات باین دولت ممتاز گشته اند و باین راه جامع جذبه و سلوک
قطع منازل بعد نموده در ماورای سلوک و جذبه قدم نهاده اند و از دائره ظلال تمام بیرون رفته نفس را
در رنگ آفاق در پس گذاشته اند درین مقام تجلی ذاتی برقی که دیگران را کالبرق الخاطف است و ایشان
را دائمی است بلکه معامله این بزرگواران فوق تجلی است چه برقی و چه غیر برقی زیرا که تجلی از ظلیت می طلبند
و انفکاک از ظلیت برین بزرگواران از کوه عظیم است بدایت کار این بزرگواران جذبه است و به انوار الهی است
علی سلطانه و چون العنایه بعنایت خداوندی جل سلطانه و عظم شانه محبت ساعةً فساعةً
استیلا می یابد و قوت و غلبه پیدا می کند ناچار محبت ماسوای درجه بدرجه رو بزوال می آرد و تعلق
گرفتاری اغیار بتدریج مرتفع می گردد و چون دوستی را باستیلای محبت خداوندی

ماندازه آن تحقیق معنی سیر انفسی و معنی سیر آفاقی بے تکلف راست آمده فی الحقیقت سیر در انفس است قطع تعلقات انفسی هم
در آفاق است چه قطع تعلقات نفس بتدریج سیر انفسی است و قطع تعلقات آفاق که در ضمن سیر انفسی صورت مییابد سیر در آفاق
است بخلاف سیر آفاقی و سیر انفسی بطور دیگران که محتاج بتکلف است چنانچه گذشت بلی هر جا حقیقت است از تکلف
آزاد است والله سبحانه الموفق بشنوند ظهور اسما و صفات واجبی جل سلطانه در مرآت سالک که در سیر انفسی گفته اند
و آن را تحلیه بعد تخلیه دانسته اند فی الحقیقت آن ظهور ظهور اسما و صفات نیست و تحلیه بعد تخلیه بلکه ظهور ظلی از ظلال
اسما و صفات است که محصل تحلیه است و مسهل تزکیه و تصفیه بیانش آنست که سبقت از آن طرف است که منا
سبت ذاتیست اول ظهور ظلی از ظلال مطلوب در مرآت طالب بحصول می پیوندد تا ظلمات و کدورات
طالب را زائل گرداند و تصفیه و تزکیه او حاصل کند بعد از زوال ظلمات و حصول تزکیه و تصفیه که مربوط بتمامی
سیر انفسی است تجلیه صورت می بندد و استعداد تجلیه پیدا میشود و نشانهای ظهور اسما و صفات واجبی جل سلطانه می گردد پس
در سیر انفسی تحصیل تحلیه است که موطن تزکیه و تصفیه است و تخلیه که در سیر آفاقی متوهم شده بود در صورت تحلیه بود در حقیقت تجلیه
تا در سیر انفسی حصول تحلیه و ظهور متصور شد چنانچه گفته اند ازین بیان لازم آمد که پیوستن ظلی بر گسستن مقدم است
تا ظلی از ظلال مطلوب در مرآت سالک منعکس نشود و از گسستن غیر مطلوب متصور نشود اما پیوستن با اصل بعد حصول
گسستن است پس از مشایخ هر که پیوستن را مقدم داشته است مراد او از آن پیوستن ظلی باید داشت و هر که گسستن
را بر پیوستن مقدم ساخته است مراد او از آن پیوستن با اصل باید نمود تا رفع نزاع فریقین ملخصا راجع گردد
و شیخ ابو سعید خراز قدس سره درین مقام متوقف است میگوید تا رهی نیابی تا نیابی رهی ندانم
کدام پیش بوده معلوم گشت که یافت ظلی از رهیدن است و یافت اصل بعد از رهیدن فلا اشتباه چنانچه
در وقت صبح پیش از طلوع آفتاب ظهور ظلال اشعه آفتاب است تا عالم را از ظلمات خالی سازد و صفا بخشد
بعد از زوال ظلمات و حصول صفا طلوع نفس آفتاب است پس ظهور ظلی آفتاب از زوال ظلمات سابق است و طلوع
نفس آفتاب از زوال ظلمات لاحق طلوع باد نشانهای بعد از حصول تخلیه و تصفیه پیدا است هر چند تخلیه و تصفیه بمقدمه
طلوع شان متصور نیست لیظهر الحق و لیدفع النزاع و یزال الاشتباه والله سبحانه الملهم **مکتوب چهل و سوم**
بمولانا محمد افضل صدور یافته در بیان معنی آنکه گفته اند در ان حضرت ذوق یافته است نیافت و در تحقیق
اندراج النهایة فی البدایة که حاصل این طریقه علیه است و بیان تفضیل این طریقه بر طرق دیگر ما سبب
ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی در عبارت مشایخ این طریقه علیه قدس الله تعالی

هست سیر آفاقی قطع کرده شود مغتنم است که از سینه بجنه رفتن است نعمت عظیم است که این سیر را باتمام رساند و سیر
دائرهٔ انفس جاه چه در کار است که کسے تلونیات انفس را در مرآت آفاق مشاهده نماید و تغیرات خود را در
آفاق معاینه کند چنانچه صفائی قلب خود را مثلاً در مرآت مثال معلوم سازد و آن صفا را بصورت نور بیرنگ
ببیند چرا وجدان خود را کار نفرماید و بفراست خود صفائی آنرا احواله نکند مثلے مشهور است که دوازده ساله
را بطبیب چه حاجت چه بوجدان صحیح خود تلونیات احوال خواهد دریافت و بتفرس صحت و سقم خود معلوم خواهد
ساخت آری سیر آفاقی علوم و معارف و تجلیات و ظهورات بسیار دارد اما جمیع آنها راجع بظلال
است و تسلّی شبه و مثال هرگاه سیر انفسی بظلال تعلق داشته باشد چنانچه در رسائل و مکاتیب تحقیق
آن نموده است سیر آفاقی باید که بظل الظل متعلق شود چه آفاق همچون ظل است مر انفس را مرآت
است مر ظهور او را اشتباه باید دانست که انفس در مرآت آفاق مشاهده مینماید وصفا و تجلیه را
و از انجام معلوم میسازند در رنگ آنست که کسے در خواب یا در واقعه در عالم مثال خود را
پادشاه بیند یا خود را قطب وقت آنجا مشاهده نماید فی الحقیقت نه پادشاه است و نه قطب
است پادشاه و قطب آنست که در خارج باین منصب مشرف گردد غایة ما فی الباب ازین خواب
و این واقعه استعداد پادشاهیت و قابلیت قطبیت را معلوم میگردد جائی باید کند تا معامله از قوة بفعل آید
و از گوش بآغوش رسد در ما نحن فیه سیر تزکیه و تجلیه منوط بسیر انفسی است آنچه در سیر آفاقی دیده است
استعداد و قابلیت تزکیه و تجلیه است پس تا در خارج بسیر انفسی خود را تزکیه و تطهیر نه بیند و بوجدان
خود او منقّے نیابد فی الحقیقت از قابلی نصیبے ندارد و از تحقیق بمقامات بے بهره است و از اطوار سبعه مغز
پوست بدست نیاورده پس ناچار سیر انفسی داخل سیر الی الله گشت و تمامی سیر که اسمے از آن مقام فنا
است مربوط بتمامی سیر انفسی شد و سیر فی الله بمراحل بعد از سیر انفسی صورت مے بندد ؎ کیف الوصول
الی سعاد و دونها ۞ قلل الجبال و دونهن حتوف ۞ سعادت آثارا چون سیر انفسی تعلق بعلمے و حمی که
بذات سالک منسوب بوده زائل میگردد و گرفتاری که بخود داشت مرتفع میشود و گرفتارئ دیگران
در ضمن زوال گرفتاری ذات او نیز زائل می گردد چه گرفتاریهائے دیگران بواسطه گرفتاری
خود است چنانچه تحقیق آن بالا گذشت پس راست آمد که سیر آفاقی در ضمن سیر انفسی
قطع گشت و سالک بهمین تکمیل سیم از گرفتاری دیگران نجات یافت پس

در ابتدا او چاشنی از انتها مدرج می‌نماید و بطریق انعکاس پرتوی از نهایت در باطن مبتدی رشید می‌اندازند و چون
ظاهر مبتدی بباطن او مرتبط است و فوت تعلق درمیان ظاهر و باطن او ثابت است ناچار آن پرتو نهایت و آن
چاشنی ولایت از باطن بظاهر مبتدی میدود و ظاهر را برنگ باطن او منطبع میسازد و ذوق یافت بی اختیار وی
ظاهر او پیدا می‌گردد پس راست آمد که در مبتدی حقیقت یافت مفقود است و ذوق یافت حاصل است ازین
بیان علو طریقهٔ اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم و رفعت نسبت علیهٔ ایشان معلوم میشود و حسن تربیت و کمال
اهتمام این بزرگواران در حق مریدان و طالبان مفهوم می‌گردد و در قدم اول آنچه خود دارند باندازهٔ حوصلهٔ
مرید رشید طالب صادق عطا می‌فرمایند و بعلاقه و ارتباط حبی بالتفات و انعکاس تربیت او می‌نمایند
بعضی از مشائخ سلاسل دیگر قدس الله تعالی اسرارهم از سخن اندراج النهایة فی البدایة که ازین بزرگواران
صادر شده است در اشتباه اند و در حقیقت این سخن تردد دارند و تجویز می‌کنند که مبتدی این طریق
بالا بر منتهی طریق دیگر باشد عجب است که مساوات مبتدی این طریق با منتهی طرق دیگر از کجا فهمیده
اند و پیش از اندراج نهایت در بدایت این بزرگواران سربر زده است و این عبارت دلالت بر مساوات
ندارد و مقصود ایشان آنست که درین طریق شیخ منتهی بتوجه و تصرف خود چاشنی از دولت نهایت خود
بطریق انعکاس بمبتدی رشید عطا می‌فرماید و در بدایت او نمک نهایت خود امتزاج می‌نماید مساوات کجا است
و محل اشتباه کدام و در حقیقت آن چه مجال تردد است و این اندراج دولتی است پس مطلق مبتدی این طریق
هرچند حکم منتهی ندارد اما از دولت نهایت بی نصیب نیست فرضاً اگر این مبتدی را فرصت قطع طریق و طی
منازل آن ندهند از دولت نهایت بی نصیب نخواهد رفت و آن ذرهٔ نمک کلیت او را ملیح و نمکین
خواهد ساخت مبتدیان بخلاف طرق دیگر که از نهایت دور از کار اند و در قطع منازل مسافات در کار اند و از نمک
تهی اگر ایشان را فرصت این قطع ندهند و طی مسافات در حق ایشان تجویز ننمایند و چون میان مبتدی این طریق و مبتدیان
طریق دیگر فرق واضح گشت مزیت این مبتدی بر دیگر مبتدیان لائح شد باید دانست که درمیان منتهیان این طریق و
طرق دیگر همین قدر فرق است و مزیت این منتهی بر منتهیان طریق دیگر بهمان مقدار ثابت است بلکه نهایت این
طریقهٔ علیه ورای ورای نهایات سائر طرق مشائخ است این سخن را از من باور دارند یا نه اگر بانصاف آیند شاید باور
دارند نهایتی که بدایت و نهایت آمیز باشد از نهایات دیگران البته امتیاز خواهد داشت و ناچار نهایت آن
نهایات خواهد بود سالی که نکوست از بهارش پیداست جمعی از متعصبان سلاسل دیگر تمامی گویند که نهایت

استر ہم واقع شدہ است کہ در آن حضرت جل سلطانہ ذوق یافت است نہ یافت این سخن مناسب مقام اندراج نہایت در بدایت است کہ موطن حدیث خاص این بزرگواران است و در آن مقام حقیقت یافت نیست کہ مخصوص بانتہا است لیکن چون چاشنی از نہایت در بدایت درج کردہ اند ذوق یافت آنجا میسر است و چون از جذبہ بمعاملہ بیرون رود وارا ابتدا بتوسط آید ذوق یافت نیز در رنگ یافت رود بعدم آرد نہ یافت باشد و ذوق یافت و چون کار بنہایت رسد یافت میسر گردد و ذوق یافت مفقود بود و چون ذوق یافت در منتہی مفقود است ناچار التذاذ و حلاوت در حق وی کمتر است منتہی ذوق و حلاوت را در قدم اول گذاشتہ است و در آخر محزون زاویہ بی حلاوت و بی مزگی گشتہ کان رسول اللہ تعالی علیہ و علی آلہ و صحبہ وسلم و بارک متواصل الحزن دائم الفکر سؤال چون منتہی را یافت مطلوب میسر شد ذوق یافت چرا مفقود گشت و مبتدی چون از یافت بی نصیب است ذوق یافت از کجا یافت جواب دولت یافت نصیب باطن منتہی است کہ بعد انقطاع تعلق او کہ بظاہر بود دامن ہمت باین دولت مشرف گشتہ است و چون باطن او را بظاہر او تعلق کمتر ماندہ است ناچار نسبت باطن بظاہر سرایت نکند و از یافت باطن ظاہر ذوق نگیرد ملتذ نشود پس باطن منتہی را یافت مطلوب حاصل بود و ظاہر او را ذوق آن یافت نباشد باقی ماند ذوق باطن کہ یافت نصیب اوست چون باطن نصیبی از بیچونی یافتہ است آن ذوق او نیز از عالم بیچونی خواہد بود و در درک ظاہر کہ سراسر چون است نخواہد در آمد پس بسا است کہ بظاہر نفی ذوق از باطن نماید و باطن را نیز در رنگ خود بی حلاوت انگارد چہ ذوق چون دیگر است و ذوق بیچون دیگر و چون دیگر ظاہر منتہی از ذوق باطن او خبر ندارد عوام ظاہر بین از باطن منتہی چہ خبر خواہند داشت و غیر از انکار نصیب شان چہ خواہد بود و ذوقی کہ بفہم شان در آید ذوق ظاہر است کہ از عالم چون است از اینجا است کہ سماع و رقص و وجد و شطحات امثال اینہا کہ از احوال ظاہر است و از اذواق مشہور خرد ایشان عزیز الوجود است و عظیم القدر بلکہ بسا است کہ اذواق و مواجید را منحصر در این امور دانند و کمالات ولایت را در غیر این امور نہ انگارند ہدانا اللہ سبحانہ سواء الصراط احوال ظاہر نسبت با احوال باطن حکم چون دارد نسبت بہ بیچون پس ثابت شد کہ باطن منتہی تمام یافت دارد و ہم ذوق یافت غایۃ ما فی الباب چون آن ذوق از عالم بیچونی نصیبی دارد بدرک ظاہر او نمی در آید بلکہ ظاہر منفی آن ذوق حاکم است ہر چند با یافت باطن ظاہر اطلاع دارد اما ذوق آن یافت را نمی در یافت پس ذوق بظاہر توان گفت کہ منتہی را یافت میسر است اما ذوق یافت مفقود است و در مبتدی رشید این طریق عالی کہ ذوق یافت اثبات می نماید با وجود فقدان یافت بواسطۂ آن نسبت این گروہ است

وسلام علی عباده الذین اصطفی پرسیده بودند که صوفیه بوحدت وجود قائل اند و علماء آنرا کفر و زندقه میدانند و هر دو طائفه از فرقهٔ ناجیه اند حقیقت این معامله نزد تو چیست محبت آثارا تحقیق این مبحث را این فقیر در مکتوبات و رسائل متفرقه تفصیل نوشته است و نزاع فریقین را بلفظ راجع داشته مع ذلک چون پرسیده اند سوال را نیز جواب چاره نبود بضرورت چند کلمه نوشته اند بدانند که صوفیه علیه هر که بوحدت وجود قائل است و اشیا را عین حق می بیند تعالی و حکم بهمه اوست میکند مرادش نه آنست که اشیا با حق جل و علا متحد اند و تنزیه تنزل نموده تشبیه گشته است و واجب ممکن شده و بیچون چون آمده که اینهمه کفر و الحاد است و ضلالت و زندقه آنجا نه اتحاد است نه عینیت نه تنزل است نه تشبه هو سبحانه الآن کما کان سبحانه من لا یتغیر بذاته ولا بصفاته ولا فی اسمائه بحدوث الاکوان او سبحانه و تعالی بر همان صرافت اطلاق خود است از اوج وجوب بحضیض امکان میل نفرموده بلکه معنی همه اوست آنست که اشیا نیستند موجود اوست تعالی و تقدس متصور که انا الحق گفت مرادش آن نیست که من حقم و با حق متحدم که آن کفر است و موجب قتل او بلکه معنی قول او آنست که من نیستم موجود حق است سبحانه غایة ما فی الباب صوفیه اشیا را ظهورات حق میدانند تعالی و تقدس و مجالی اسماء و صفات او سبحانه بی انکار بی شائبه تنزل و بی مظنه تغیر و تبدل در رنگ آنکه ظل از شخص ممتد شود نمیتوان گفت که آن ظل با آن شخص متحد است و نسبت عینیت دارد و یا آن شخص تنزل نموده بصورت ظل ظاهر شده است بلکه آن شخص بر صرافت اصالت خود است و ظل از وی بوجود آمده است بی شائبه تنزل و تغیر هر چند در بعضی اوقات جمعی را بواسطه کمال محبت که بوجود آن شخص پیدا کرده اند وجود سایه از نظر شان مختفی گردد و غیر از شخص هیچ چیز مشهود ایشان نباشد که بگویند که ظل عین شخص است یعنی ظل معدوم است و موجود همان شخص است حیث از این تحقیق لازم آمد که اشیا نزد صوفیه ظهورات حق اند تعالی نه عین حق جل سلطانه پس اشیا از حق باشند تعالی نه حق جل سلطانه پس معنی کلام ایشان که همه اوست همه از وست باشد که مختار علمای کرام است و نزاع در میان علمای کرام و صوفیه عظام کثرهم الله سبحانه الی یوم القیام فی الحقیقت ثابت نباشد و مآل قولین یکی بوده اینقدر فرق است که صوفیه اشیا را ظهورات حق می گویند تعالی و علما این لفظ نیز تحاشی می نمایند از جهت تحرز نمودن از توهم حلول و اتحاد و صوفیه اشیا را با وجود ظهورات معدوم خارجی میدانند و موجود در خارج جز حق را نمی بینند سبحانه و علما اشیا را موجودات خارجیه می گویند پس نزاع فریقین در معنی ثابت نشد جواب صوفیه هر چند عالم را معدوم خارجی میدانند اما در خارج وجود وهمی آنرا اثبات مینمایند و ارادت خارجی میگویند و از کثرت وهمیه خارجیه انکار نمی نمایند مع ذلک

تا وصول بحق سبحانه و آنرا شما نهایت خود می گوئید پس از حق بکجا خواهد رفت و نهایت شما وراء حق چه خواهد بود گوئیم که ما از حق بحق سیر میکنیم جل سلطانه ـ از شاید عظلیت گریخته باصل الاصل می پیوندیم و از تجلیات اعراض نموده بتجلی ذات میرویم و ظهورات را واپس گذشته ظاهر را کابطن بطون میخواهیم و چون در لطیفیت مراتب متفاوت است از یک لطیفیت با لطیفیت دیگر سیر میکنیم و دامان لطیفیت دیگر با لطیفیت ثالث قدم می نهیم الی ما شاء الله تعالی حضرت حق سبحانه و تعالی هر چند بسیط حقیقی است اما واسع است نیز نه آن وسعت که طول و عرض دارد که از امارات مکانی علامات حدوث است وسعت او تعالی در رنگ او سبحانه بیچون و بیچگونه است و سیری که در آن وسعت واقع میشود نیز بیچون و بیچگونه است و صاحب سیر نیز با وجود چونی و چندی بقوت بیچونی و بیچگونی قطع آن ماران بیچونی مینماید گوز چون بیچاره گان بی سر و برگ از حقیقت معامله چه دریابند و گرفتاران عالم چون از بیچون چه خبر دارند نارسائی خود را اعتراض می انگارند و نادانی خود را دانائی می نمایند بیچاره ها چندر خود دیچر نصیب ندارند بیکم اینقدر نمی فهمند که نهایت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بلکه نهایت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات والتحیات نیز حق است سبحانه و نهایت ایشان با نهایت این بزرگواران علیهم الصلوات والتحیات متحد نیست بلکه با یکدیگر هیچ مناسبت ندارد پس تواند که جمیع را نهایتی میسر شده باشد که وراء نهایت ایشان بود و دون نهایت بزرگواران علیهم الصلاة والتحیات باشد پس راست آمد که نهایت همه حق است سبحانه و تفاوت در میان طوائف علی تفاوت درجاتهم ثابت است یا آنکه گوئیم که همه نهایت خود را وصول بحق میدانند جل سلطانه لیکن بسیاری هستند که ظلال ظهورات حق را هم میدانند تعالی و تقدس با وجود تفاوت درجات آن ظلال و ظهورات پس نهایات جمیع ارباب نهایت نفس الامر وصول بحق نشد تعالی و تقدس بلکه بزعم هر یکی منتهای او حق است سبحانه پس اگر ابتدای یکی ظلال و ظهورات حق باشند تعالی و تقدس که نهایت دیگریست بزعم حقانیت و نهایت آن یکی وصول بحق باشد تعالی که ماوراء آن ظلال و ظهورات است چه مستبعد بود و چه محل انکار و اشتباه باشد ع قاصری گر کند این طائفه را طعن قصور ؛ حاش لله که بر آرم بزبان این گله را ؛ همه شیران جهان بسته این سلسله اند ؛ روبه از حیله چسان بگسلد این سلسله را ؛ ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین

مکتوب چهل و چهارم ؛ به محمد صادق ولد حاجی محمد بن صدور یافته در جواب استفسار او که از وحدت وجود پرسیده بود و تطبیق دادن آن را بعلوم شرعیه و ایضا پرسیده بود از آحب الله سبحانه جمیل الخ بچه معنی است و مناسب ذلک الحمد لله

وحدت وجود است که مقرر صوفیهٔ وجودیه است جواب هر دو نفس امری است وحدت وجود هم نفس امری و تعدد
وجود هم نفس امری لیکن چون جهت و اعتبار مختلف است توهم اجتماع نقیضین مرفوع است این مبحث بمثالی روشن
گردد صورت زید مثلاً که در مرآت می‌نماید نفس امر در مرآت هیچ صورت کائن نیست زیرا که آن صورت نه در
سطح مرآتست و نه در روے آن مرآت بلکه وجود آن صورت در مرآت باعتبار توهم است و پیش از اراءه خیالی
آنرا در مرآت حصولی نیست و این وجود وهمی و اراءه خیالی که صورت را در مرآت پیدا شده است نیز نفس امری است
لهذا اگر کسے گوید که من صورت زید را در مرآت دیده ام عقلاً و عرفاً او را درین کلام صادق میدانند و محق می انگارند
و چون مبنای ایمان بر عرف است اگر شخصے سوگند خورد و گوید که والله صورت زید را در آئینه دیده ام میباید که حانث
نشود پس درین صورت هم عدم حصول آن صورت زید در مرآت نفس امری است و هم حصول آن صورت در مرآت و لیکن
تخیل هم توهم نفس امری اما نفس امر سابق مطلقاً نفس امر است و نفس الامر حق بتوسط توهم و تخیل است عجب معامله است اعتبار
توهم و تخیل که منافی نفس امر است اینجا بسبب آن اعتبار محصل نفس امر گشته است اذ لولاه لما حصل ثمه نفس الامر مثال
دیگر نقطهٔ جواله است که باعتبار توهم و تخیل بصورت دائره در خارج ثبوتے پیدا کرده است درینجا هم عدم حصول
دائره در خارج نفس امری است و هم حصول آن دائره باعتبار توهم و تخیل نفس امری لیکن عدم حصول دائره مطلق
نفس امری است و حصول آن دائره بملاحظه توهم و تخیل نفس امری است پس اول مطلق است و ثانی مقید است
پس در ما نحن فیه وحدت وجود مطلقاً نفس امری باشد و تعدد وجود باعتبار توهم و تخیل نفس امری گشته
پس بملاحظهٔ اطلاق و تقیید در میان این دو نفس امر تناقض نباشد و اجتماع نقیضین ثابت نبود سؤال
چون بزوال وهم جمیع اوهام فرض کرده شود وجود وهمی و نمود خیالی چگونه ثابت باشد جواب این
وجود وهمی بمجرد اختراع وهم حاصل نشده است تا بزوال وهم زائل گردد بلکه بصنع حق جل و علا در مرتبهٔ وهم
حاصل گشته است و اتقان پیدا کرده است ناچار بزوال وهم و خلل نپذیرد وجود وهمی باین اعتبار گویند که حق
سبحانه و تعالی آنرا در مرتبه حس و وهم خلق فرموده است ناچار نفس امری گشته در هر مرتبه که باشد از زوال و
خلل محفوظ است و حضرت حق سبحانه و تعالی چون آنرا خلق فرموده است ناچار نفس امری گشته در هر مرتبه که خلق
کرده باشد هر چند آن مرتبه نفس امری نباشد و مجرد اعتبار بود اما مخلوق در آن مرتبه نفس امری است و آنکه گفتیم که حضرت
حق سبحانه تعالی آنرا در مرتبه حس و وهم خلق فرموده است یعنی اشیا را در مرتبه ایجاد فرموده است که آن مرتبه را حصول
و ثبوتی نیست مگر در حس و وهم در رنگ آنکه شعبده بازی یک چیز را غیر واقع را نماید و یک چیز را ده چیز وا می‌نماید آن

میگویند که این وجود وهمی که در خارج نمود پیدا کرده است نه از قسم آن وجود ذات و همیه است که بارتفاع وهم مرتفع گردد وثبات واستقرار ندارد بلکه این وجود وهمی واین نمود خیالی چونکه بصنع حق است سبحانه وبانتقاش قدرت کامله اوست تعالی از زوال محفوظ است واز خلل مصئون معامله این نشاء وآن نشاء بآن مربوط است سوفسطائی که عالم را اوهام وخیالات میدارند ارتفاع اشیا را بارتفاع وهم وخیال می انگارند ومیگویند که وجود اشیا تابع اعتقاد ماست نفس امر تحقیقی ندارند اگر آسمان را از زمین اعتقاد کنیم زمین است وزمین باعتقاد ما آسمان وشیرین را اگر تلخ وهم تلخ است وتلخی باعتقاد ما شیرین بالجمله این بیخردان انکار ایجاد صانع مختار جلّ سلطانه مینمایند واشیا را بما توقفاً متسند میدارند ضلوا فاضلوا پس صوفیه اشیا را در خارج وجود وهمی که ثبات واستقرار دارد وبارتفاع وهم مرتفع نمیگردد اثبات مینمایند ومعامله این نشاء که مخلد ومؤبد است بآن وجود وهمی مربوط میدارند وعلماء اشیا را درخارج موجود میدانند واحکام خارجی ابدی را با اشیاء مرتبط داشته مع ذلک وجود اشیا را در جنب وجود حق جلّ وعلا ضعیف وتحیف تصور مینمایند ووجود ممکن بالنسبت بوجود واجب تعالی وتقدس هالک میدانند پس ثبوت وتعیین اشیا را در خارج وجود ثابت گشت که احکام این نشاء وآن نشاء بدان مربوط است وبارتفاع وهم وخیال مرتفع است فارتفع النزاع وزال الخلاف غایة مافی الباب صوفیه آن وجود را وهمی میگویند بواسطه آنکه در وقت عروج وجود اشیا را از نظر ایشان مختفی می گردد وغیر از وجود حق جلّ شانه در نظر شان نمی نماید وعلماء از اطلاق لفظ وهم بران وجود تحاشی مینمایند ووجود وهمی نمیگویند تا قاصر نظری بارتفاع آن حکم نکند واز ثواب وعذاب آن انکار ننماید سوال صوفیه که اشیا را وجود وهمی اثبات مینمایند مقصود شان آنست که این وجود باوجود ثبات واستقرار نفس امری نیست وجودی جز در وهم ندارد وغیر از نمود نصیبی نیست وعلماء اشیا را درخارج موجود میدانند باوجود نفس امری فالنزاع باق جواب وجود وهمی ونمود خیالی چون بارتفاع وهم وخیال مرتفع نشد نفس امری گشت زیرا که اگر فرض کنیم زوال وهم جمیع واهمان این وجود ثابت است بر زوال آنها هرگز زائل نمیگردد ولا معنی الواقع ونفس الامر الا هذا اینقدر هست که این نفس امری که در وجود ممکن اثبات نموده می آید وحیث نفس امری که در وجود واجب تعالی ثابت است حکم لاشئ دارد وهمچنین یک است که آن را در موهومات ومخیلات شمرده شود در رنگ افراد کلی مشکک که با یکدیگر تفاوت فاحش دارند چنانچه وجود ممکن که نسبت بوجود واجب تعالی حکم لاشئ دارد وهمچنین یک است که آنرا در عدمات شمرده اند فلا نزاع فی الحقیقت سوال وجود همه اشیا چون نفس امری گشت لازم آمد که در نفس امر موجودات متعدد باشند ونفس الامر یک موجود بود واین منافی

و مناسب احوال علما کثرت زیرا که مبنای شرائع بر کثرت است و مدار احکام بکثرت مربوط است بعثت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات و تنعیم و تعذیب آخروی بکثرت تعلق دارد و چون حضرت حق سبحانه و تعالی بحکم فاحببت ان اعرف کثرت میخواهد و ظهور را دوست میدارد و ابقای این مرتبه نیز ضروریست چه ترتیب این مرتبه مرضی محبوب رب العالمین است سلطان وقت شان را خدم و حشم باید و عظمت و کبریائی او را ذل و افتقار و انکسار درکار است عالم وحدت وجود هر چند کالحقیقة است و معامله کثرت نسبت باو در رنگ مجاز لهذا آن عالم را عالم حقیقت گویند و این عالم را عالم مجاز اما ظهورات چونکه محبوب او تعالی گشته است و بقای ابدی اشیا را عطا فرموده است و قدرت را در لباس حکمت آورده و اسباب را روپوش فعل خود ساخته آن حقیقت کالمهجور شده است و این مجاز متعارف گشته نقطه جواله هر چند کالحقیقة است و دائره که ناشی از آن نقطه است کالمجاز اما حقیقت آنجا مهجور است و آنچه متعارف است مجاز است و ایضا پرسیده بود معنی این قول اذا احب الله عبدا لم یضره ذنب آن است که چون دوست دارد حق تعالی و سبحانه بنده را ذنب از وی صادر نشود که اولیای حق جل و علا از ارتکاب ذنوب محفوظ اند اگر چه جائز است که ذنب از ایشان صادر شود بخلاف انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات که از ذنوب معصوم اند چه جواز صدور ذنب هم از ایشان مسلوب است و چون ذنب از اولیا صادر نشود لا جرم یقین است که ضرر ذنب هم نخواهد بود پس در صورت عدم صدور ذنب لا یضره ذنب درست است کما لا یخفی و عسی ان یکون ذنب نتواند بود که مراد از ذنب ذنب سابق باشد که پیش از وصول بمرتبه ولایت صادر شده بود و چون الاسلام کان یجب ما کان قبله و حقیقة الامر عند الله سبحانه ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات

مکتوب چهل و پنجم

بحقائق آگاهی معارف دستگاهی خواجه حسام الدین احمد صدور یافته در بیان آنکه عالم تمام مجالی اسما و صفات واجبی است جل سلطانه بخلاف ذات که ممکن را از آن دولت بی نصیب است و قیامی بخود در حق وی ارزانی نداشته و تمامی عرض است بوی از جهت هویت نیافته و مناسب ذلک

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مخدوما مکرما ع از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است چند از معارف عرفیه نوشته میشود و استماع فرمایند در طریق مراقبه بعض خواص نموده می آید توجه بلیغ نمایند باید دانست که عالم بتمامه مجالی و مظاهر اسما و صفات واجبی است تعالی و تقدس اگر در ممکن حیاتست مرآت حیات واجب است تعالی و تقدس و اگر علم است مرآت علم اوست سبحانه و اگر قدرت است هم مرآت قدرت اوست

ده چیز حصولی نیست مگر در حس و وهم در نفس امر جز یک چیز موجود نیست و این ده چیز را که موهوم است اگر بقدرت کامله خداوندی جل سلطانه ثبات و استقرار پیدا کنند و از بطلان و عدم و زوال محفوظ باشند نفس امری می گردند پس آن ده چیز هم در نفس امر هستند و هم نیستند لیکن دو اعتبار اگر قطع نظر از مرتبه حس و وهم کرده شود نیستند و بلحاظ حس و وهم هستند قصه مشهور است که در یکی از بلاد هندوستان شعبده بازان پیش سلطانی بنیاد شعبده بازی نموده بودند در اثنای طلسم و شعبده باغ درختهائے انبه سبز آوردند و ثمره دهی بود انبها را ظاهر ساختند و در همان مجلس نمودند که آن درختهائی کلان شدند و بار آوردند و اهل مجلس از ان بارها تناول نمودند درین وقت آن سلطان حکم کرد که شعبده بازان بقتل رسانند چه اثر شعبده بود که بعد از ظهور اگر شعبده باز را بکشند آن شعبده بقدرت خداوندی جل سلطانه بحال خود می ماند اتفاقاً چون شعبده بازان کشتند آن درختهای انبه بقدرت خداوندی جل سلطانه بحال خود ماندند و شنیده ام که آن درختها تا این زمان بحال خودند و مردم از میوه آنها میخورند و ما ذلک علی الله بعزیز پس در صورت متنازع فیه حضرت حق سبحانه و تعالی که جز او در خارج و نفس امر موجودی نیست بقدرت کامله خود کمالات اسمائی و صفاتی خود را در پرده صور ممکنات در مرتبه حس و وهم ظاهر ساخت و بوجود وهمی و ثبوت خیالی آن کمالات را در مجالی اشیاء جلوه گر گردانید یعنی اشیاء را بر طبق آن کمالات در مرتبه حس و وهم ایجاد فرموده تا موجود وهمی و ثبوت خیالی پیدا کردند پس بود اشیا باعتبار نمود خیالی است لیکن چون حضرت حق سبحانه و تعالی این نمود را استقرار و ثبات کرامت فرموده است و در صنع اشیا اتقان مرعی داشته و معامله ابدی بانها مربوط ساخته ناچار وجود وهمی و ثبوت خیالی اشیا نیز نفس الامری گشته است و از بطلان محفوظ شده پس توان گفت که اشیا در خارج باعتبار نفس الامر هم وجود دارند و هم وجود ندارند لیکن دو اعتبار حیثیه مکرر گذشت حضرت والد بزرگوار این فقیر که از علماء محققین بودند قدس سره میفرمودند که قاضی جلال الدین اکری که از علماء متبحر بود از من پرسید که نفس الامر وحدت است یا کثرت اگر وحدت است شریعت که بنائی آن بر احکام متباینه و متمایزه است باطل می گردد و اگر نفس امر کثرت است قول صوفیه که بوحدت وجود قائلند باطل میشود حضرت ایشان را در جواب او فرمودند که هر دو نفس امری است و آنرا بیان فرموده بخاطر فقیر نمانده است که در بیان آن چه فرمودند آنچه درینوقت بخاطر فقیر ریختند در تسوید آورده و الامر الی الله سبحانه پس صوفیه که بوحدت وجود قائل اند و علماء که بکثرت وجود حاکم اند هر دو محق اند مناسب احوال صوفیه ملاحظه وحدت است

بآن ذات است تعالی و قیوم جمیع اوست سبحانه سؤال چون اشارت هر یک که بذات خود بلفظ انا مینماید راجع
بذات واجب تعالی باشد لازم می آید که ذات ممکن یعنی ماهیت و حقیقت او عین ذات واجب بود تعالی
چه اشارت هر کس بلفظ انا بماهیت و حقیقت خود است و این مستلزم قلب حقیقت است و عینیه سخن ارباب توحید
وجود است جواب آری اشارت هر کس بلفظ انا هر چند بحقیقت خود است اما حقیقت او چون اعراض
مجتمعه است قابلیت این اشارت ندارد و چه اعراض بالاستقلال و بالاصالت قابل اشارت حسی نیست و چون
حقیقت او قبول این اشارت نکرد ناچار آن اشارت راجع به مقوم آن حقیقت گشت پس ماهیت ممکن که مجموعه
اعراض مجتمعه است هر چند اشارت انا می داد بواسطه عدم قابلیت حقیقت او راجع بمقوم او گشته است که ذات واجب
تعالی و تقدس پس قلب حقیقت نشد و ممکن واجب نگشت تعالی و تقدس و رای سخن ارباب توحید شد عجب معامله است انای
ممکن بواجب تعالی رجوع نماید و ممکن بحال خود ممکن ماند و بقول سبحانی و انا الحق تکلم نکند بلکه نتوان
کرد که صاحب تمیز است سؤال قیام ممکن بذات واجب تعالی مستلزم قیام حوادث است بذات
او تعالی و آن ممتنع است جواب امتناع قیام حوادث بمعنی حلول حوادث است در ذات او تعالی که
محال است لیکن قیام اینجا بمعنی حلول نیست بلکه بمعنی ثبوت و تقرر است یعنی ثبوت و تقرر ممکن بذات واجب
است تعالی سؤال چون ثبوت ممکن بذات واجب است تمامه عرض باشد از محل او را چاره نبود که قائم
باو باشد و آن محل کدام است ذات واجب نیست تعالی و همچنین ممتنع محل او نتواند بود جواب عرض آنست
که او را قیام بذات خود نباشد بلکه قائم بغیر بود و چون ارباب معقول در قیام عرض بغیر بمعنی حلول فهمیده اند
ناچار عرض را اثبات محل نموده اند و بغیر محل ثبوت او را محال دانسته اند و چون قیام را معنی دیگر پیدا شود
چنانچه گذشت محل هیچ در کار نباشد محسوس و مشاهد ما است که قیام جمیع اشیا بذات واجب است تعالی
هیچ حلولی و محلی در میان نیست ارباب معقول آن را باور دارند یا نه تشکیک ایشان مضر ما
نمیشود و یقین ما بشک ایشان زائل نمیگردد و این بحث را بمثالی واضح گردانیم ارباب طلسم
اصحاب سیمیا چیزها مینمایند از جنس اجسام غریبه و اعراض عجیبه درین صورت همه کس میداند که این اجسام را
در رنگ اعراض بخود قیامی نیست بلکه قیام این هر دو بذات صاحب طلسم است و هیچ محل اینها را
ثابت نیست و نیز میدانند که درین قیام شائبه حالیت و محلیت نیست بلکه ثبوت و تقرر
اینها بذات صاحب طلسم است بی توهم حلول و در ما نحن فیه نیز همین تقریر است چه حضرت

تعالی علی ہذا القیاس و ذات او را تعالی در عالم مظہری نیست و مرآتی نہ بلکہ ذات او را تعالی با عالم ہیچ مناسبتی نیست و در ہیچ چیز اشتراکی نہ اگرچہ آن مناسبت در اسم بود و آن مشارکت در صورت باشد ان اللہ لغنی عن العالمین بخلاف اسما و صفات کہ با عالم مناسبت اسمی دارند و مشارکت صوری در میان اینہا ثابت است چنانچہ در واجب تعالی علم است در ممکن نیز صورت آن علم ثابت است و چنانچہ آنجا قدرت است اینجا نیز صورت آن قدرت است بخلاف ذات کہ ممکن را ازان دولت بی نصیبست و قیامی بخود در حق وی ارزانی نداشتہ اند بلکہ ممکن ہمچون ظہور اسما و صفات او تعالی مخلوق است تمامہ عرض است و بوی از جوہریت نیافتہ و قیام او بذات واجبی است تعالی و تقدس و ارباب معقول کہ ممکن را بجوہر و عرض تقسیم نمودہ اند از ظاہر بینی است و قیام بعض ممکن ببعض دیگر کہ ثابت است از قبیل قیام عرض بعرض است نہ از قبیل قیام عرض بجوہر بلکہ فی الحقیقت آن ہر دو عرض بذات واجبی قیام دارند تعالی جوہریتے در میان اینہا ثابت نیست قیوم جمیع ممکنات اوست تعالی و تقدس پس ممکن را فی الحقیقت ذات نبود کہ صفات او قائم بآن ذات باشند بلکہ ذات مر واجب را است تعالی کہ صفات او تعالی و ہمچنین جمیع ممکنات بآن قائم اند و اشیا کہ ہر یک بذات خود ملاحظہ انا می نماید آن اشارت فی الحقیقت راجع بہمان یک ذات است کہ ہمہ را قیام باوست اشارت کنندہ دارند یا ندارند ہرچند ذات تعالی مشار الیہ ہیچ اشارت نیست و با ہیچ چیز متحد نہ این معارف خاصہ را کوتہ نظران با معارف توحید وجودی خلط نکنند و دست و گریبان یکدیگر ندانند ارباب توحید وجودی جز یک ذات تعالی و تقدس موجود نمیدانند و اسما و صفات او را تعالی نیز اعتبارات علمی می انگارند و حقایق ممکنات را می گویند کہ بوی از وجود باینہا نرسیدہ است الاعیان ما شمت رائحۃ الوجود کلام ایشان است و این فقیر صفات او را تعالی نیز موجود بوجود زائد میداند چنانچہ علمای اہل حق فرمودہ اند و ممکنات را کہ مجالی اسما و صفات اوست تعالی نیز وجودی اثبات مینماید غایۃ ما فی الباب ممکنات را غیر از اعراض کہ قیامی بخود ندارند نمیداند و جوہریت کہ قیام بخود دارد در ممکنات اثبات نمیکند و ہمہ را قیام بذات او تعالی بالیقین مینماید سوال ازین تحقیق معلوم میشود کہ ذات ممکن عین ذات واجب است تعالی و ممکن با واجب متحد است جل شانہ و این محال است کہ مستلزم قلب حقائق است جواب گوئیم کہ ذات ممکن یعنی ماہیت و حقیقت او ہمان اعراض متعددہ مخصوصہ است کہ مجالی اسما و صفات واجب تعالی و این اعراض را با ذات واجب تعالی و تقدس ہیچ عینیتے نیست و ہیچ وجہ اتحادے نہ تا قلب حقائق لازم آید بیش ازین نیست کہ قیام این اعراض

پس انتها ما راجع بشهود سالک گشت نه بوجود عالم که وجود او همیشه یکو تیره است اگر تذبذب در شهود است
در وجود. والله سبحانه الملهم للصواب و حکم بعدم بقاء اعراض در دو زمان که بعضی از متکلمین گفته اند مدخول است و شهود
نه پیوسته و ادله که بر عدم بقای اعراض آورده اند ناتمام اند این معارف غامضه گویا سبقی است مر اکثر یاران را
آنجایی را التفات فرموده نقل آن را هر که شوق کند التفات فرمایند چون فقیر را کسلی بود در هر کدام از یاران
کتابت علیحده نوشته نشد و اکتفا بهمین معارف نموده آمد والسلام علیکم و علی من لدیکم. مکتوب چهل و ششم
بمولانا حمید بنگالی صدور یافته در فضائل کلمهٔ طیبه که متضمن طریقت حقیقت شریعت است و در بیان آنکه کمالات
ولایت را در جنب کمالات نبوت هیچ مقداری نیست و در بیان آنکه ولایت را از شریعت چاره نیست
همیشه بشریعت مکلف است و باطن گرفتار آن و ما یناسب ذالک. لا اله الا الله محمد رسول الله این کلمهٔ طیبه
متضمن طریقت و حقیقت و شریعت است تا زمانیکه سالک در مقام نفی است در مقام طریقت است و چون از نفی
بتمام فارغ شود و جمیع ماسوی از نظر او منتفی گردد طریقت را تمام کرده باشد و بمقام فنا رسیده بود و چون بعد از
نفی در مقام اثبات آید و از سلوک بجذبه گراید و بمرتبهٔ حقیقت متحقق شده باشد و بمقام بقا موصوف گشته و باین نفی
و اثبات و باین طریقت و حقیقت و باین فنا و بقا و باین سلوک و جذبه اسم ولایت صادق می آید
و نفس اماره بمرتبهٔ اطمینان میگراید و مزکی و مطهر میگردد پس کمالات ولایت مربوط بجزو اول این کلمهٔ
طیبه گشت که نفی و اثبات است باقی ماند جزو دوم این کلمهٔ مقدسه که مثبت رسالت خاتم الرسل است علیه و
علی آله و علیهم الصلوات والتسلیمات این جزو اخیر محصل و مکمل شریعت است آنچه در ابتدا و وسط
از شریعت حاصل شده بود صورت شریعت بود و اسم و رسم او بود حصول حقیقت شریعت درین
موطن است که بعد از حصول مرتبهٔ ولایت بحصول می پیوندد و کمالات نبوت که مکمل تابعان از تبعیت
و وراثت انبیا علیهم الصلوات والتحیات حاصل میگردد نیز درین موطن است طریقت و حقیقت که محصلان
ولایت اند گویا شرائط اند از برای تحصیل حقیقت شریعت و تحصیل کمالات نبوت و ولایت را بمنزلهٔ طهارت
باید دانست و شریعت را بمنزلهٔ صلوة در طریقت گویا ازالهٔ نجاسات حقیقیه است و در حقیقت ازالهٔ نجاسات
حکمیه بعد از طهارت کامله شایان اتیان احکام شرعیه گردد و قابلیت ادای صلوة که نهایت مراتب
قرب است و ستون دین است و معراج مومن است پیدا کند جزو اخیر این کلمهٔ مقدسه را در
یاستی یا خضم بیکران که جزو اول در جنب آن قطره می نماید بلی کمالات ولایت را در جنب کمالات نبوت

حق سبحانه و تعالی اشیا را در مرتبهٔ حس و وهم خلق فرموده و اتقان احکام در صنع اینها مراعات نموده و معامله ابدی و تنعیم و تعذیب سرمدی باینها مربوط ساخت پس این اشیا را قیامی بخود نیست بلکه قائم بذات حق اند بی شائبه حلول و بی مظنه حال و محل و تمثیل دیگر صورت کوه یا صورت آسمان که در آئینه ظاهر شود الهی باید که آن صور را اجسام دانسته جواهر انگارد و آن تماثیل را جواهر انعکاس شده قائم بخود داند و اگر فرضاً شخصی آن صور را اعراض داند و قائم بغیر تصور نماید و بعلت عرضیت طالب محل آنها بود و بی محل ثبوت آنها را محال داند آن شخص نیز سفیه است که بتقلید مردم انکار بداهت خود نماید چه هر که تمیز دارد و بداهت می یابد که آن صور را اصلا محل ثابت نیست بلکه احتیاج بمحال ندارند همچنین نزد ارباب کشف و شهود تمام ممکنات در رنگ آن صورند و چنین از تماثیل نسبتند غایت ما فی الباب حضرت حق سبحانه و تعالی آن صور تماثیل را بصنع کامل خود بنحو اتقان واحکام داده است که از خلل مصئون اند و از زوال محفوظ و معامله اخروی ابدی باینها مربوط است که امر غیر مرة از متکلمین نظام که از علماء معتزله است بحکم رمیته من غیر رام عالم را مجموع اعراض دانسته است و از جواهر خالی انگاشته بلی ان الکذوب قد یصدق چون از کوته نظری قیام این اعراض را بذات واجب الوجود جل سلطانه ندانسته بود در طعن و تشنیع عقلا گشته است چه عرض را از قیام بغیر چاره نیست و بوجود جوهر قائل نیست تا قیام را باو مستند سازند و از صوفیه صاحب فتوحات مکیه عالم را اعراض مجتمعه در عین واحد دانسته و عین واحد را عبارت از ذات احدیت داشته جل سلطانه لیکن بعدم بقای این اعراض در دو زمان حکم کرده است و گفته عالم در هر آنی بعدم میرود و مثل آن بوجود می آید نزد این فقیر این معامله شهودیست نه وجودی چنانچه در حواشی شرح رباعیات تحقیق این مبحث نموده است سالک را در توسط احوال پیش از آنکه ماسوی از نظر او مطلقاً مرتفع گردد و در راه چنان می بیند که عالم معدوم گشته است و در آن ثانی مییابد که عالم موجود است و در آن ثالث بار معدوم مییابد و در آن رابع موجود می انگارد تا آنکه بفنای مطلق مشرف گردد و همیشه ماسوی را معدوم یابد و درین مقام شهود او عالم مستمر العدم است و همچنین در توسط حصول بقا و رجوع بعالم گاهی عالم بنظر می درآید و گاهی مختفی میگردد و از اینجا نیز حالت تجدد امثال متوهم میگردد و چون عارف را معامله بقا و رجوع بعالم بانجام میرسد و در مقام تکمیل و ارشاد و استناد فرماید بار عالم بنظر او خواهد درآمد و عالم را مستمر الوجود خواهد یافت

باز داشتن و نماز را گذاردن از روزه داشتن و از نماز گذاردن بهتر است باید دانست که ذکر عبارت از
طرد غفلت است بهر وجه که میسر شود نه آنکه ذکر مقصود بر تکرار کلمهٔ نفی و اثبات است یا تکرار اسم ذات
تعالی چنانچه گمان برده میشود پس آنچه از امتثال اوامر و انتهاء از نواهی شرعیه نموده آید
داخل ذکر است بیع و شری با مراعات حدود شرع ذکر است و همچنین نکاح و طلاق با
مراعات ذکر چه در حین مباشرت این امور با مراعات مذکوره آمر و ناهی جل سلطانه نصب عین
مباشر این امور است پس غفلت را گنجایش نباشد لیکن ذکرے که باسم و صفت مذکور واقع شود سریع
التاثیر است و محبت بخش مذکور است و قریب الایصال است بمذکور بخلاف ذکرے بامتثال
اوامر و انتهاء از نواهی واقع شود که این صفات قلیل نصیب او است هرچند ازین صفات در
بعضے افراد ذکر شان بامتثال او امر و انتهاء از مناهی شرعیه است بر سبیل ندرت
یافته شود حضرت خواجه نقشبند می فرمودند قدس سره که حضرت مولانا زین الدین تایبادی قدس
سره از راه علم بخدا رسیده است جل سلطانه و ایضا ذکرے که باسم واقع شود وسیله است
مر ذکرے را که بمراعات حدود شرعیه حاصل شود زیرا که در جمیع امور مراعات احکام شرعیه
نمودن بے محبت تام با صاحب شرع میسر نیست و این محبت تام مربوط بذکر و صفت اوست
تعالی پس اول آن ذکر باید تا بدولت این ذکر مشرف گردد و معامله غایت دیگر است آنجا
نه ذکر شرط و نه هیچ وسیله الله یجتبی من یشاء بر سر اصل سخن رویم و گوییم که ورای این معامله
سه گانه طریقت و حقیقت و شریعت معامله دیگر است • کار بار دیگران توان گفت که این
معامله را و بحسب آن معامله هیچ اعتداد و مقدار اعتبار نیست آنچه در مرتبه حقیقت حاصل شده
بود و با ثبات تعلق داشت صورت این معامله بود و این معامله حقیقت آن صورت است
در رنگ صورت شریعت که در ابتدا مرتبه عوام بحصول پیوسته بود و بعد از حصول طریقت
و حقیقت حقیقت آن صورت میسر میگردد خیال باید کرد معامله صورت او حقیقت باشد و مقدمه
او ولایت بود در گفتگو چگونه درآید و در بیان چگونه گنجد و اگر فرضا بیان کرده شود که دریابد
و چه دریابد این معامله وراثت انبیای اولی العزم است علیهم الصلوات و التسلیمات و التحیات
و البرکات که نصیب اهل قلیل است هرگاه اصول درین معامله قلیل باشند فروع را چه احتمال خواهند بود

مقداری نیست ذره را در جنب آفتاب چه مقدار بود سبحان الله جمعی از کم مایگی ولایت را از نبوت افضل دانسته اند
و شریعت را که لب لباب است پوست انگاشته چه کند نظر شان مقصور بر صورت شریعت است و از مغز جز پوست
نیاورده اند و نبوت را بعلت توجه بخلق قاصر انگاشته اند و این توجه را در رنگ توجه عوام ناقص دانسته ولایت را توجه
بحق دارد جل و علا را آن توجه ترجیح داده اند و ولایت را افضل از نبوت گفته نمیدانند که در کمالات نبوت هر دو
وقت عروج رو بحق است سبحانه چنانچه در مرتبه ولایت بلکه در مرتبه ولایت صورت آن کمالات عروجی است
که در مقام نبوت حاصل است چنانچه تتمه از آن گزارش یافت و در وقت نزول نبوت در رنگ ولایت
رو بخلق است اینقدر فرق است که در ولایت بظاهر متوجه خلق است و بباطن بحق است سبحانه و در نزول
نبوت بظاهر و باطن متوجه خلق است و بکلیت خود ایشان را بحق جل شانه دعوت مینمایند و این نزول اتم و اکمل
است از نزول ولایت چنانچه گذشت و دلائل تحقیق آن نموده است و این توجه ایشان بخلق نه در رنگ
توجه عوام است چنانچه گمان برده اند بلکه عوام بخلق از جهت گرفتاری ایشان است که بماسوی دارند و توجه خواص
بخلق نه بواسطه گرفتاری است بماسوی چه این بزرگواران گرفتاری ماسوی را در اول قدم وداع
نموده اند و گرفتاری بخالق خلق جل سلطانه بجای آن گزیده بلکه توجه بخلق این بزرگواران برای
ارشاد است تا بخالق خلق جل سلطانه ایشان را رهنمونی فرمایند و برضای مولای ایشان تعالی و تقدس
دلالت نمایند و شک نیست که این قسم توجه بخلق که مقصود از آن تخلیص ایشان است از رقیت ماسوی فاضل
تر است از آن توجه که برای خلاص خود بحق نماید جل و علا مثلاً شخصی بذکر الهی جل سلطانه
اشتغال دارد و درین اثنا نابینائی پیدا شد که پیش راه او چاه است که اگر قدم دیگر بردارد در چاه
رود درین صورت آن شخص را ذکر گفتن بهتر است یا آن نابینا را از چاه خلاص کردن بهتر شک نیست
که تخلیص نابینا بهتر است از ذکر گفتن اگرچه او تعالی غنی است از وی و از ذکر او و نابینا بنده ایست
محتاج که دفع ضرر از وی ضروریست علی الخصوص که باین تخلیص مامور شود و این زمان تخلیص او هم ذکر
است که امتثال امر است در ذکر او او یک حق است که حق مولا باشد جل سلطانه و در
تخلیص که بامر واقع شود دو حق اداست حق عبد و حق مولای تعالی بلکه در یک است
و ذکر گفتن در آن وقت داخل در مذموم آید چه همه وقت ذکر گفتن مستحسن نیست
در بعضی اوقات ذکر ناگفتن مستحسن است و در ایام منهی و در اوقات مکروه ذکر ورد

مرآت است و التفات ثانی از برای شهود اشیا درکار است و ایضا در مرآت صور صغیر مرایا احکام و آثار مرآت
اند اگر مرآت طولانی است مثلا صور نیز طولانی ظاهر میشوند و مرایا طول مرآت میگیرند و همچنین اگر مرآت صغیر است
آن صغیر در مرایای صور ظاهر میگردد و کمالات مرآت ذات واجب تعالی که اشیا مرایای احکام و آثار او نمیتوانند شد
چه در آن مرتبه علیا هیچ حکمی و اثری نیست بلکه جمیع نسبت آنجا مسلوب است از اشیاء اگر مرایا باشند چه چیز را نمایند آری
در مراتب تنزل که موطن ثبوت اسما و صفات است اگر اشیا مرایای صور احکام واجبی باشند گنجایش دارد چه سمع
و بصر و علم و قدرت مثلا که در مرایای اشیاء ظاهر اند صور سمع و بصر و علم و قدرت مرتبهٔ وجوبند که مرآت آن اشیا
است اینها احکام مرآت اند که در مرآت اشیا ظاهر گشته اند و آنکه گفتیم که در مرآت واجب تعالی ملحوظ او
همان مرآت است و التفات ثانی از برای شهود اشیا که کالصور اند در آن مرآت درکار است حال ابتدائی
رجوع است که صورت مطلوب در آمده اند مبدا اثنا انکه از نظر تمام مرتفع شده بودند و چون معامله رجوع تا آخر رسد
و سیر در اشیاء در رود و دراز و ارفع شود و استقرار در مرکز دائرهٔ امکان میسر گردد ناچار شهود بغیب متبدل
خواهد شد و ایمان شهودی بایمان غیبی خواهد شد تا آنکه معامله بموت تمام شود چون وقت الرحیل در رسد آن
وقت غیب نخواهد ماند و جز شهود نخواهد بود اما این شهود اتم و اکمل خواهد بود از آن شهودی که قبل
رجوع حاصل شده بود چه شهودی که بآخرت تعلق دارد اکمل است از آن شهودی که بدنیا
متعلق است شعر هنیئا لارباب النعیم نعیمها ٭ وللعاشق المسکین ما یتجرع ٭ باید دانست
که از تحقیق سابق لائح گشت که صورت شئی را که در مرآت میباید جز در تخیل ثبوتی نیست مرآت
را ظرفیت تجرد خود است از حصول آن صورت این صورت را توان گفت که آئینه ظرف
اوست و نیز توان گفت که آئینه محیط آن صورت است و آن صورت است این قسم ظرفیت و احاطه
و معیت نه از قبیل قرب و احاطه جسم با جسم و عرض بعرض بلکه آنجا قرب و احاطه است که عقل در تصور آن
عاجز است و در ادراک کیفیت قاصر پس درین صورت قرب و معیت و احاطه ثابت بود و کیفیت هیچ
معلوم نبود و لله المثل الاعلی همچنین است قربی که حضرت حق را سبحانه با عالم است و همچنین احاطه
و معیت او تعالی معلوم الآنیت است و مجهول الکیفیت ایمان آریم که او تعالی قریب و محیط است
و با عالم است اما کیفیت قرب و احاطه و معیت او را تعالی ندانیم که چیست چه این صفات از
صفات اشیا جدا است و از سمات امکان و حدوث علیحده هر چند تنظیری و تشبیهی آرا در عالم مجاز

سوال ازین معارف لازم می آید که در بعضے مراتب عارف قدم از شریعت بیرون می نهد و به ماورای شریعت عروج مینماید جواب جواب شریعت اعمال ظاهر است و آن معامله درین نشاء بباطن متعلق است ظاهر همیشه بشریعت مکلف است و باطن گرفتار آن معامله و چون نشاء دار عمل است باطن را از اعمال ظاهره مدد عظیم است و ترقیات باطن مربوط باتیان شریعت است که بظاهر تعلق دارد و پس هموقت درین نشاء ظاهر و باطن را شریعت چاره نبود کار ظاهر عمل بشریعت است و نصیب باطن نتائج و ثمرات پس شریعت ام جمیع کمالات آمد و اصل جمیع مقامات گشت نتائج و ثمرات شریعت مقصور برین نشاء دنیوی نیست کمالات اخروی و نعمات سرمدی از ثمرات نتائج شریعت است پس شریعت شجرهٔ طیبه آمد که درین نشاء و دران نشاء از ثمرات و فوائد آن عالم متمتع است و جهانی جهان فوائد از آنجا ماخوذ است سوال ازین بیان لازم آید که در کمالات نبوت سیر باطن بحق است سبحانه و ظاهر بخلق چنانچه در مکتوب سائل خود نوشته و بالا نیز گذشته است که در مقام نبوت که محل دعوت است تمام رو بخلق است وجه توفیق چیست جواب آن معامله بعروج تعلق دارد و مقام دعوت مربوط بهبوط است پس در وقت عروج باطن بحق باشد سبحانه و ظاهر بخلق تا بوفق شریعت عزا ادای حقوق ایشان نماید و در وقت هبوط تمام بخلق متوجه باشد و بکلیت خود خلق را بخالق جل و علا دلالت فرماید علاماقاة و تحقیق این مقام آنست که توجه بخلق عین توجه بحق است سبحانه فاینما تولوا فثم وجه الله باین معنی ممکن عین واجب است سبحانه یا مرآت واجب است تعالی ممکن حقیر را چه یارا که عین واجب تعالی و تقدس باشد یا قابل مرآتیت او تعالی تواند بود بلکه توان گفت که واجب تعالی و تقدس مرآت ممکن است و اشیاء در مرآت واجب تعالی چنان متوهم میشود که صور اشیاء در مرآت صورت چنانچه آن صور را در مرآت صورت حلولی و سریانی نیست همچنین اشیاء را در مرآت واجب تعالی حلول و سریانی نه چگونه حلول متصور شود که در مرتبه مرآت صور را وجودی نیست وجود صور در مرتبه توهم و تخیل است پس آنجا که مرآت است صور نیست و آنجا که صور است مرآت را انجا بار ان عار است زیرا که صور را بیش از موهومی و خیالی ثبوتی نیست و غیر از تحقق وهمی بودی اگر مکان دارند در مرتبه توهم دارند و اگر زمان دارند در مرتبه تخیل دارند لیکن این نمود بخالق اشیا چون بصنع خداوندی جل سلطانه از حلل مصنوعات از سرعت زوال محفوظ و معامله ابدی بانها مربوط است و عذاب و ثواب سرمدی بانها منوط شد که مرآت صور ملحوظ او ولا صور آن را ورثه مات تمائی از برای شهود مرآت در کار است در مرآت واجب تعالی ملحوظ الوهیت ان

باقی جمله سوخت * تیغ لا در قتل غیر حق براند * در نگر زان پس که بعد لا چه ماند * ماند الا الله باقی جمله رفت * شاد باش ای عشق شرکت سوز رفت * والسلام علی من اتبع الهدی *

مکتوب چهل و نهم بخواجه گدا صدور یافته در بیان آنکه نسیان ماسوی گام اول این طریق است سعی کنند که ازین کوتهی نشود بحمده و صلی علی نبیه و سلم علیه و علی آله الکرام نصیحتی که باخوی خواجه محمد گدا نموده می آید بعد تصحیح عقاید کلامیه و بعد اتیان احکام فقهیه دوام ذکر الهی است جل سلطانه بر نهجیکه یاد گرفته اند باید که ذکر آنقدر استیلا یابد که غیر مذکور را در باطن نگذارد و تعلق علمی و حبی را از ماسوی مذکور زائل گرداند این حالت قلب را نسیان از ماسوا حاصل گردد و از دید و دانش غیر فارغ شود که اگر بتکلف و تعمل اشیا را بیاد دهند یاد نکند و نشناسد و همواره مستهلک مستغرق مطلوب بود چون معامله تا اینجا رسد یک گام درین راه زده باشد سعی نمایند که از یک گام هم کوتهی نکنند مید و مدارک غیر گردد تا نیابند ؎ گوی توفیق و سعادت در میان افگنده اند * کس بمیدان در نمی آید سواران را چه شد * بظاهر تعلقات شما کم مینماید اما بشوق تعلق خود را بارباب تعلق مشهور میدارد الراضی بالضرر لا یستحق النظر مسئله مقرره است والسلام

مکتوب پنجاهم بمیرزا شمس الدین صدور یافته در بیان آنکه شریعت را صورت است و حقیقت و در بیان آنکه از ابتدا تا انتها از شریعت چاره نبود و در بیان تمکین ارباب طغیان بعض اعتدال اجزای قالب که ر مرتبه موت است و ما یناسب ذلک

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی شریعت را صورت است و حقیقت صورت شریعت عبارت از اتیان احکام شرعیه است بعد از ایمان بالله و رسوله و بما جاء من عنده سبحانه با وجود منازعت نفس اماره و با وجود سرکشی و طغیان و انکار که در جبلت او موضوع است و همو طلب اگر ایمان است صورت ایمان ست و اگر نماز ست صورت نماز است و اگر روزه است صورت روزه و علی هذا القیاس سائر الاحکام الشرعیه زیرا که نفس که منکر وجود و دشمن است و مشار الیه هر فرد بقول انا هم اوست بکفر و انکار خود است و حقیقت ایمان و حقیقت اعمال صالحه چگونه متصور شود رحمت خداوندی است جل شانه که مجرد صورت را قبول فرموده بشارت بدخول جنت که محل رضای اوست تعالی نموده است و هم احسان اوست تعالی که در نفس ایمان بتصدیق قلب کفایت فرموده است و بازعمال نفس تکلیف نموده بلی جنت را هم صورت است و هم حقیقت اصحاب صورت از صورت جنت محظوظ خواهند شد و ارباب حقیقت از حقیقت جنت اصحاب صورت و ارباب حقیقت از یک فاکهه جنت تناول نمایند صاحب صورت از ان لذتی یابد و صاحب حقیقت لذتی دیگر ازواج مطهرات امهات المومنین با آن سرور علیه و علی آله الصلوات والسلام در یک

که فطرت حقیقت است آورده است و در آئینهٔ صورت ایمائی می‌نموده تا بهتر بنیان سازد است او تعالی امتحان
پی بحقیقت برند و از صورت نمی گذرانید والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب چهل و هفتم بخواجه محمد قاسم چشتی صدور یافته در نصیحت و تنبیه

بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوٰة و تبلیغ الدعوات میرساند لله سبحانه الحمد والمنة که از کلمه و کلام آن اخوی حرارت طلب مفهوم میشود و بوئی از جمعیت می‌آید اما که این لمحات اثر قرب صحبت است گرفتاریهای لاطائل شما را نگذاشت که یک هفته صحبت دارند مجموع ایام صحبت شما معلوم نیست که بیک عشره کشیده باشند از خدا شرم باید داشت جل سلطانه که از هزار روز یک روز را هم برای خدا عز و جل انتخاب نمیکنند و از تعلقات شتی خود را جمع نماید حجت بر شما درست شده است و به وجدان خود دریافته آید که یکساعت این صحبت به از ریاضات مجاهده است مع ذلک ازین صحبت گریزند و به حیلهای خود را دور می اندازند جوهر استعداد شما نفیس است اما چه فائده که از قوت بفعل نیامده استعداد شما ملمند افتاده است لیکن شما پست در رنگ طفلان از جوهر نفیس بحرف ریزه های خسیس آرام گرفته اند
بوقت صبح شود همچو روز معلوم است * که با که باخته عشق شب دیجور *
حالا هم هیچ نرفته است فکر اصل باید نمود و عمده این کار صحبت ارباب جمعیت است و اگر این دولت میسر نشود اوقات خود را بذکر الهی جل شانه که ماخوذ از صاحب نسبت است مشغول باید داشت و هر چه منافی ذکر است از آن اجتناب باید نمود و در حل و حرمت شرعی بیک احتیاط باید فرمود جمعیها را بنا باید گذارند و نماز پنجوقت بجماعت التزام نمایند و در تعدیل ارکان سعی بلیغ مرعی دارند و محافظت نمایند که نماز در اوقات مستحبه ادا یابد ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر

مکتوب چهل و هشتم بخواجه محمد طالب بدخشی صدور یافته در ترغیب نمودن بمقام رضا

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی خواجه محمد طالب همواره جویان مطلوب باشند خبر فوت قرة العین محمد صدیق نوشته بودند انا لله و انا الیه راجعون برادر عزیز حضرت حق سبحانه و تعالی نزد مومنان از همه چیز عزیزتر و محبوب‌تر است چه اموال و چه انفس و احیاء و امانت فعل اوست تعالی که دیگری را در وی مدخل نیست پس ناچار فعل او تعالی نیز عزیزتر و محبوب‌تر خواهد بود جای آنست که محبان از فعل محبوب لذت گیرند و عیش نمایند بصیرت چه دلالت کند که ایامی بکراهت دارد و مقام رضا هر چند از رغبت و سرور خبر میدهد اما مرتبهٔ التذاذ امری دیگر است
شعر عشق آن شعله است کو چون بر فروخت * هر چه جز معشوق

پیش از حصول اطمینان اگرچه سر مو تفاوت نکند هرچه گویند از طغیان سرکشی گنجایش دارد اما بعد از حصول اطمینان مخالفت
و طغیان را مجال نیست درین باب این فقیر هرچند بامعان نظر مطالعه نموده است و در حل این معما در دور رفته که
مخالف مقرر قوم است اما بعنایت الله سبحانه برابر سر مو در نفس مطمئنه مخالفت و سرکشی نیافته و خرا استهلاک و اضمحلال
چه قدر دوری دارد و دیده هرگاه نفس خود را اگر جدای مولای جل سلطانه ساخته باشد مخالفت چه گنجایش دارد و چون
نفس از حضرت حق سبحانه تعالی راضی گشت و حضرت حق سبحانه و تعالی ازوی راضی شد طغیان چه صورت دارد که منافی
رضا است مرضی حق جل شانه هرگز نامرضی نمی گردد و مراد از جهاد اکبر والله سبحانه بحقیقة الحال تواند بود که جهاد با قالب
بود که مرکب از طبائع مختلفه است و هر طبیعت او خواهان امری است و گریزان از امری دیگر اگر قوت شهویه است
از قالب ناشی است و اگر غضبیه است هم ازانجا هویدا است بمعنی سائر حیوانات که نفس ناطقه ندارند این
صفات رذیله در آنها کائن است و شهوت و غضب و شره و حرص متصف اند ازین جهاد همیشه بر پاست اطمینان نفس
تسکین این جهاد نمی نماید و تمکین قلب منع این قتال نمیفرماید در ابقاء این جهاد فوائد کثیره است که متضمن تزکیه
و تطهیر قالب است اما کمالات آن نشاء و معامله آخرت با عدالت او تواند مربوط گشت چه در کمالات این نشاء
قالب تابع است و متبوع آنجا کار برعکس است قلب تابع قالب متبوع و چون این نشاء ظل پذیرد و آن
نشاء پرتو اندازد این جهاد منقضی گردد و این قتال بانجام رسد و چون بفضل الله سبحانه نفس در مقام اطمینان
آمد و منقاد حکم الهی جل شانه گشت اسلام حقیقی میسر شد و حقیقت ایمان صورت گرفت بعد ازان هرچه بعمل خواهد
در آمد از حقیقت خواهد بود اگر نماز ادا یافت حقیقت نماز خواهد بود و اگر صوم است حقیقت صوم است
و اگر حج است حقیقت حج علی هذا القیاس سائر اتیان الاحکام الشرعیه پس طریقت و حقیقت در میان صورت
شریعت و حقیقت شریعت متوسط گشت تا بولایت خاصه مشرف نشود و از اسلام مجازی باسلام حقیقی نرسد
و چون بمحض فضل خداوندی جل سلطانه بحقیقت شریعت متحلی گشت و اسلام حقیقی میسر شد مستعد آن گشت که از کمالات
نبوت بتبعیت و وراثت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات بهره تام یابد و نصیب وافر گیرد چنانچه صورت شریعت
همچون شجره طیبه است مر کمالات ولایت را که گویا ثمرات اویند حقیقت شریعت نیز گویا شجره مبارک است
مر کمالات نبوت را که همچون ثمرات اویند و کمالات ولایت چون ثمرات صورت اند و کمالات نبوت ثمرات
حقیقت آن صورت ناچار کمالات ولایت صور باشند مر کمالات نبوت را که حقائق آن کمالاتند باید دانست که فرق
در میان صورت شریعت و حقیقت شریعت از راه نفس آمده بود که در صورت نفس اماره طغیان و داشت

جنت باشد واز یک شاخ تناول فرمایند اما رتفاوت در ثمرهٔ هرکدام علیحده است واگر علیحده باشد لازم آید فضل امهات المؤمنین بر جمیع بنی آدم بعد از پیغمبر ما علیه وعلی آله الصلوة والسلام ونیز لازم آید که هر که افضل باشد از شخص زوجه او نیز از ان شخص افضل بود که زوجه با زوج ممتزج است این صورت شریعت بشرط استقامت فلاح است ومستلزم نجات اخروی ومصحح دخول جنت چنانچه گذشت وچون صورت شریعت درست گردد ولایت عامه حاصل شود الله ولی الذین آمنوا ودرین زمان بعنایت الله سبحانه سالک مستعد آن گشت که قدم فوق نهد وبه ولایت خاصه آرد ونفس را از امارگی بتدریج باطمینان کشد لیکن باید که طی منازل وحصول آن ولایت نیز مربوط باعمال شریعت است ذکر الهی جل شانه که عمده این راه است از مامورات شرعیه است واجتناب از مناهی شرعیه نیز از ضروریات این راه است وادای فرائض از مقربات است وطلب پیر راه نیز باید نمود که وسیله تواند شد نیز مامور شرعی است قال الله تعالی وابتغوا الیه الوسیلة بالجمله از شریعت چاره نبود هم صورت شریعت وهم حقیقت زیراکه امهات جمیع کمالات ولایت ونبوت احکام شرعیه است کمالات ولایت نتائج صورت شریعت است وکمالات نبوت ثمرات حقیقت شریعت کما سیجیء آنفا انشاء الله تعالی مقدمهٔ ولایت طریقت است که آنجا نفی ماسوی مطلوب است ورفع غیر وغیریت مقصود وچون بفضل خداوندی جل شانه ماسوی بالکلیت از نظر فرو گذشت ودر دید ماسوی ونشانی از اغیار نماند فنا حاصل گشت ومقام طریقت بانجام رسید وسیر الی الله تمام شد بعد از ان شروع در مقام اثبات است که معبر بسیر فی الله است وهمین است مقام بقا که موطن حقیقت که مقصد اقصی است از ولایت تا آن طریقت وحقیقت که فنا وبقا است اسم ولایت صادق می آید واماره مطمئنه می گردد واز کفر وانکار خود باز می آید واز مولای خود جل سلطانه راضی میگردد ومولای نیز از وی راضی میشود واگر اشتی که جبلت خود داشته زائل میشود وگویند هرچند نفس در مقام اطمینان برسد از سرکشی خود باز نیاید است هرچند که نفس مطمئنه گردد هرگز از صفات خود نگردد وجهاد اکبر که آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام در حدیث رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر فرموده است مراد از ان جهاد با نفس داشته اند وانچه کشف فقیر در آمده است وبوجدان خود یافته است خلاف این علم متعارف است بعد از حصول اطمینان در نفس هیچ سرکشی وطغیان نمی یابد ودر مقام انقیاد وتمکین می بیند بلکه آنرا در رنگ قلب متمکن که نسیان ماسوی نموده است می یابد که از دید ودانش غیر وغیریت گذشته است واز حب جاه وریاست واز لذت والم وارسته مخالفت کجاست وسرکشی کرا

فضل در فضل و کرم در کرم است این مقام نسبت بمقامات سابق بس عالی است و وسعت تمام دارد و بوقلمونی دارد در سابق اثری ازان نبود و این مقام باصالت مخصوص به انبیاء اولی العزم است علیهم الصلوات والتسلیمات و بتبعیت هر کرا بنوازند و بوراثت هر کرا مشرف سازند ما کریما کارها دشوار نیست * اینجا کسی غلط نکند و نگوید که درین موطن از صورت و حقیقت شریعت استغنا حاصل میگردد و احتیاج باتیان احکام شرعیه نمیماند زیرا که گوییم شریعت اصل این کار است و بنیاد و هیولای اوست و درخت هر چند بالا رود و سر فراز گردد و دیوار هر چند بلند برآید و کنگرهای عالی بر روی راست شود از اصل و بنیاد مستغنی نباشد و احتیاج فوقانی از ایشان زائل نگردد مثلاً خانهٔ علو هر چند رفعت پیدا کند و از پستی دورتر رود از خانهٔ سفل او را چاره نبود و احتیاج او از سفل هرگز زائل نشود و اگر فرضاً در خانهٔ سفل خلل راه یابد آن خلل در خانهٔ علو نیز تاثیر خواهد نمود و در زوال سفل بزوال علو خواهد رسانید پس شریعت همه وقت و همه حال در کار است و باتیان احکام آن همه کس محتاج و چون تبعاً خداوند جل شانه معامله ازین موطن نیز بالا رود و کار از تفضل تحت آید مقامی پیش خواهد آمد بس عالی که بالاصالت مخصوص بخاتم الرسل است علیه و علیهم و علی آل کل الصلوات والتسلیمات والتحیات والبرکات و بتبعیت و وراثت تا کرا باین دولت مشرف سازند آن کوکب عالی که از غایت رفعت بنظر نیاید در آید حضرت صدیق را در آنجا بطریق وراثت تا ناف داخل مییابد و حضرت فاروق نیز باین دولت مشرف است و از امهات المؤمنین حضرت خدیجه و حضرت صدیقه را با آنسرور علیه و علی آله و اصحابه الصلوة والسلام بعلاقهٔ ازدواج آنجا نیز می بیند والامر الی الله سبحانه **مکتوب پنجاه و یکم بخواجه محمد صدیق صدور یافته** الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اعلم ایها الاخ الصدیق ان کلامه سبحانه مع البشر قد یکون شفاهاً و ذلک لافراد من الانبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات و قد یکون ذلک لبعض الکمل من متابعیهم بالتبعیة والوراثة ایضاً واذا کثر هذا القسم من الکلام مع واحد منهم سمی محدثاً کما کان امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه و هذا غیر الالهام و غیر الالقاء فی الروع و غیر الکلام الذی مع الملک انما یخاطب بهذا الکلام الانسان الکامل الجامع بعد اولی الامر والخلق والروح والنفس والعقل والخیال والله یختص برحمته من یشاء والله ذو الفضل العظیم و لا یلزم من کون الکلام شفاهاً ان یکون المتکلم مرئیاً للسامع لجواز ان یکون السامع ضعیف البصر لا یحتمل شعشعان انوار کما قال علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات فی جواب سؤال الرؤیة نور انی اراه ولان فی شفاهه خرق الحجب الشهودی لا الوجودی فافهم فان هذه معرفة شریفة [illegible]

وحقیقت شریعت بانکار خود بوده و حقیقت نفس مطمئنه گشته است و مسلمان همچنین فرق درمیان کمالات ولایت کالصور اند و درمیان کمالات نبوت که کالحقائق اند در راه قلب است در مقام ولایت اجزای قالب طغیان و سرکشی که باز مانده اند مثلاً جزء ناری او با وجود اطمینان نفس از دعوی خیریت و تکبر خود باز نمانده است و جزء مائی از حیث پشیمان گشته علی هذا القیاس سائر الاجزاء در مقام کمالات نبوت اجزای قالب نیز باعتدال آمده است و از افراط و تفریط باز گشته ازینجا تواند بود آنچه آن سرور فرموده علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اسلم شیطانی چنانچه در آفاق است در انفس است نیز و آن جزء ناری است که مدعی خیریت خود است و خواهان تکبر و ترفع خود که بدترین صفات رذیله آن علیه السلام او کنایه از رفع این رذل رذائل است پس در کمالات نبوت هم تمکین قلب است و هم اطمینان نفس و هم اعتدال اجزای قالب و در ولایت همین تمکین است و بعد اللتیا و التی اطمینان نفس و آنکه گفتیم بعد اللتیا و التی اطمینان نفس زیرا که اطمینان مر نفس را بر حد کمال و بی تکلف بعد از اعتدال اجزای قالب است لهذا ارباب ولایت بواسطه عدم اعتدال اجزای قالب رجوع مطمئنه را بصفات بشریت تجویز نموده اند چنانچه بالا گذشت و اطمینانی که بعد از اعتدال اجزای قالب مر نفس را حاصل میگردد از رجوع بصفات رذیله پاک و مبرا است پس اختلاف رجوع نفس و دائم و عدم رجوع آن مبنی بر اختلاف مقامات نفس در عروج و انظار است هر یکی از مقام خود خبر داده است و از یافت خود سخن رانده

سوال هرگاه اجزای قالب نیز بعد اعتدال آیند و از طغیان و سرکشی باز مانند جهاد با اینها چه متصور دارد و در آنکه نفس مطمئنه جهاد از سینه مرتفع گردد جواب فرق است درمیان مطمئنه و این اجزا چه مطمئنه صاحب استهلاک و اضمحلال است و ملحق بعالم امر است که مجال استهلاک و سکر متصف است و این اجزا بواسطه اتیان احکام شرعیه که بنای آن بر صحو است مناسبت باستهلاک و سکر ندارند و در استهلاک گنجایش مخالفت نیست و آنکه صحو دارد و بواسطه بعض مصالح و منافع اگر در بعضی امور صورت مخالفت نماید گنجایش دارد امید است که این مخالفت بفضل خداوندی جل سلطانه از ترک استحباب بالاتر نرود و از ارتکاب کراهت تنزیه پایان فرود نیاید پس جهاد در مرتبه قالب بعد اعتدال اجزای او متصور شود و در مطمئنه جهاد مجوز نباشد تحقیق این بحث در مجلد مکتوبات اول در مکتوب بیان طریق که باسم فرزندی اعظمی مرحوم نوشته شده است بتفصیل اندراج یافته است اگر خفائی مانده باشد آنجا رجوع نمایند و اگر به محض فضل خداوندی جل سلطانه کمالات نبوت که نتائج و ثمرات حقیقت شریعت اند نیز بانجام رسد و ترقیات آنجا منوط باعمال نباشد معامله از ان متوطن به محض فضل خداوندی و احسان حضرت رحمان است جل سلطانه اعتقاد را آنجا اثر نیست و علم و عمل را [illegible]

اگر اندکی متوجه شود بعنایت الله سبحانه هیچ نیابد و بوی واز حسن احساس نکند عجب کجا و استغنا کرا بلکه از استیلای دید قصور اعمال باید که از اتیان حسنه منفعل و شرمنده بوده معجب و مستغنی و چون دید قصور در اعمال پیدا شود اعمال را قیمت افزاید و بقبول سزاوار بود سعی نماید که این دید پیدا شود و از عجب نند و بد و نه خطرات الفساد و الا ان یشاء ربی شیئا وجمعی برآنکه این دید قصور اعمال بوجه کمال میسر میگردد چنان می انکارند که کانت یعنی معطل و بیکار است و حسنی نیست که در او کتاب در آید و کاتب شمال همیشه در کار است که همه قبیح و سوء است چون معامله عارف تا باین سرحد میرسد عمل معه ماعمل است قلم اینجا رسید سر بشکست والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب پنجاه و چهارم بشیخ شاه محمد صدور یافته در بیان آنکه متابعت آنسرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام مراتب و درجات دارد و آن هفت درجه است و بیان تفصیل هر درجه و ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی متابعت آنسرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام که سرمایه سعادت دینیه و دنیویه است درجات متفاوت دارد درجه اولی مر عوام اهل اسلام راست از اتیان احکام شرعیه و متابعت سنت سنیه بعد از تصدیق قلب و پیش از اطمینان نفس که بدرجه ولایت مربوط است و علماء ظواهر و عباد و زهاد که معامله شان با طمینان نفس نپیوسته است همه درین درجه متابعت شریک اند و در حصول صورت اتباع برابرند و چون نفس درین مقام از کفر انکار خود نرسته است لاجرم این درجه مخصوص بصورت متابعت باشد این صورت متابعت در رنگ حقیقت متابعت موجب فلاح و رستگاری آخرت است و منجی از عذاب نار است و مبشر بدخول جنت از کمال کرم انکار نفس را اعتبار نانموده بتصدیق قلب کفایت فرموده است و نجات را مربوط بآن تصدیق ساخته است میتوانی که دهی اشک مرا حسن قبول ای که در ساخته قطره بارانی را درجه دوم از متابعت اتباع اقوال و اعمال و سنت علیه وعلی آله الصلوة والسلام که بباطن تعلق دارد از تهذیب اخلاق و دفع رذائل صفات و ازاله امراض باطنیه و علل معنویه که بمقام طریقت متعلق اند این درجه اتباع مخصوص بارباب سلوک است که طریقه را از شیخ مقتدا اخذ نموده بوادی و مغاور سیر الی الله را قطع مینمایند و درجه سوم از متابعت اتباع احوال و اذواق و مواجید آن سرور است علیه وعلی آله الصلوة والسلام که بمقام ولایت خاصه تعلق دارند و این درجه مخصوص بارباب ولایت است که مجذوب سالک باشند یا سالک مجذوب چون مرتبه ولایت بانجام رسد نفس مطمئنه گشت و از طغیان و سرکشی باز ماند و از انکار باقرار و از کفر باسلام آید بعد ازین هر چه متابعت کوشد حقیقت متابعت خواهد بود اگر نماز ادا می نماید حقیقت متابعت

احد والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب پنجاه و دوم بخواجه محمد یعلی کشمیری صدور یافته در ترغیب این
طائفهٔ علیه الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفهٔ شریفه که از کمال محبت و اخلاص صدور یافته بود
مع هدایا رسید حضرت حق سبحانه و تعالی محبت این طائفه باستقامت کرامت فرماید و با ایشان محشور گرداند هم
قوم لا یشقی جلیسهم و لا یحرم انیسهم و لا یخیب جلیسهم هم جلساء الله و هم اذا رؤوا ذکر الله و هم من عرفهم
وجد الله نظرهم دواء و کلامهم شفاء و صحبتهم ضیاء و بهاء هم من رای ظاهرهم خاب و خسر و من رای باطنهم
خوش گفت الهی چیست اینکه دوستان خود را کردی که هر که ایشان را شناخت ترا یافت و تا ترا نیافت
ایشان را نشناخت یعنی شناخت ایشان و یافت تو از یکدیگر منفک نمیشوند تقدم ذاتی بیک اعتبار شناخت
است و بیک اعتبار یافت را و مختار قائل تقدم آن طرف است لان المبداء فمنه البدایة او الی الآخر
والسلام علیکم و علی من لدیکم مکتوب پنجاه و سوم بیکی از مشائخ نواحی صدور یافته در جواب
استفسار او که اگر عبادت کنم نفس را استغنا حاصل میشود و اگر زلت خلاف شرع از من صادر شود
ندامت و شکستگی پیدا می آید. الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی پرسیده بودند اگر در ریاضت
خود را می آرم نفس را استغنا پیدا میشود و میداند که من صالح نیست اگر چیزی خلاف شرع واقع میشود خود
را محتاج و فروتر خیال میکند علاج این چیست توفیق آثار احتیاج و فروتنی که مبنی از ندم است
در شق ثانی که پیدا میشود نعمت است عظیم عیاذا بالله سبحانه اگر بعد از ارتکاب محظور شرعی ندامت هم
که از شعب توبه است پیدا نشود و باتیان ذنب متلذذ و محظوظ بود که التذاذ از ذنب اصرار بر ذنب است
اگر اصرار بر سیئهٔ صغیره است بکبیره میرساند و اصرار کبیره بکفر است شکر این نعمت عظمی نمایند تا از جای
در ندم پیدا شود و از ارتکاب خلاف شرع باز دارد قال الله سبحانه تبارک و تعالی لئن شکرتم لازیدنکم
حاصل شق اول حصول عجب است بعد از اتیان اعمال صالحه و این عجب سمی است
قاتل و مرضی است مهلک که اعمال صالحه را نابود میگرداند چنانچه آتش حطب را تا چیز سازد و
منشاء عجب آنست که اعمال صالحه در نظر عامل مستحسن می درآیند و مستحسن می نمایند فالمعالجة بالا
ضداد باید که حسنات خود را متهم دارد و قبائح خفیهٔ حسنات در نظر آرد تا خود را و اعمال خود را قاصر
داند بلکه شایان لعن و طرد یابد قال علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات رب قارئ للقرآن و القرآن
یلعنه و کم من صائم لیس له من صیامه الا الظماء و الجوع خیال نکند که حسنه او قبیح ندارد

سنیه است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة واجتناب را اسم و رسم بدعت تا از بدعت حسنه در رنگ بدعت
سیئه احتراز ننماید بوئی ازین دولت بمشام جان او نرسد وا نیمعنی امروز متعسر است که عالم در دریای
بدعت غرق گشته است و بظلمات بدعت آرام گرفته کرا مجال است که دم از رفع بدعت زند و باحیای
سنت لب کشاید اکثر علما این وقت رواج دهنده‌های بدعت اند و محو کننده‌های سنت بدعتهای منتشره
را تعامل خلق دانسته بجواز بلکه باستحسان آن فتوی میدهند و مردم را ببدعت دلالت مینمایند چه میگویند
اگر ضلالت شیوع پیدا کند و باطل متعارف شود تعامل گردد نمیدانند که تعامل دلیل استحسان نیست تعاملی
که معتبر است همانست که از صدر اول آمده است یا باجماع جمیع مردم حاصل گشته کما ذکر فی الفتاوی
الغیاثیة قال الشیخ الامام الشهید رحمه الله سبحانه لا ناخذ باستحسان مشائخ بلخ وانما ناخذ بقول اصحابنا
المتقدمین رحمهم الله سبحانه لان التعامل فی بلدة لا یدل علی الجواز وانما یدل علی الجواز ما یکون
علی الاستمرار من الصدر الاول یکون ذلک دلیلا علی تقریر النبی علیه وعلی آله الصلوة والسلام ایاهم
علی ذلک فیکون شرعا عنه علیه وعلی آله الصلوة والسلام واما اذا لم یکن کذلک لا یکون فعلهم حجة الا اذا
کان ذلک من الناس کافة فی البلدان کلها لیکون اجماعا والاجماع حجة الا تری انهم او تعاملوا علی بیع الخمر
وعلی الربوا لا یفتی بالحل و شک نیست که علم بتعامل کافه انام و بعمل جمیع قری و بلدان از حیطهٔ بشر خارج است
ما فیما نحن فیه تعامل صدر اول که فی الحقیقت تقریر است از آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام و راجع است
بسنت او علیه وعلی آله الصلوة والسلام بدعت کجا است و حسن بدعت کدام اصحاب کرام را در حصول جمیع کمالات صحبت
خیر البشر کافی بوده علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات واز علماء سلف هر که بدولت رسوخ مشرف گشته است بی آنکه اختیار
طریق صوفیه نماید و بسلوک و جذبه قطع مسافت کند بواسطهٔ التزام متابعت سنت سنیه است علی صاحبها الصلوة والسلام
والتحیة واجتناب از بدعت نامرضیه اللهم ثبتنا علی متابعة السنة وجنبنا عن ارتکاب البدعة بحرمة صاحب السنة علیه وعلی آله
والصلوة والسلام که علم و عمل را در حصول آن کمالات مدخلی نیست بلکه حصول آنها بمحض فضل و احسان جل او نسبت
جل سلطانه واین درجه بلند عالیست و درجات سابق را بآن مساسی نیست این کمالات بالاصالة مخصوص بانبیاء اولو العزم
است علیهم الصلوات والتسلیمات و بتبعیت و وراثت تا کرا باین دولت مشرف سازند درجهٔ ششم از متابعت اتباع
آن سرور است علیه وعلی آله الصلوة والسلام در کمالی که مخصوص بمقام محبوبیت آن سرور است علیه وعلی آله
الصلوة والسلام چنانچه در درجهٔ پنجم افاضه کمالات بمجرد فضل و احسان بوده درین درجهٔ ششم افاضه

۹ درجه پنجم از درجات متابعت رسیدن بکمالات آن سرور است علیه وعلی آله الصلوة والسلام

بجای آرد و اگر صوم است همین حکم است و اگر زکوة است همین نمط است و علی هذا القیاس در اتیان جمیع احکام شریعت حقیقت اتباع کجا است سوال حقیقت نماز و روزه چه معنی است نماز و روزه افعال مخصوصه است اگر آن افعال چنانچه فرموده است ادا یافته حقیقت او یافته باشد صورت چه بود و حقیقت وراء آن چه باشد جواب مبتدی چون نفس اماره دارد که بالذات منکر احکام سماویست اتیان احکام شرعیه ازوی باعتبار صورت است و منتهی را چون نفس مطمئنه گشته است و برضا و رغبت قبول احکام شرعیه نموده اتیان احکام ازوے باعتبار حقیقت است مثلاً منافق و مسلم هر دو ادای نماز مینمایند منافق چون انکار باطن دارد صورت نماز بجای آرد و مسلم بواسطه انقیاد باطن بحقیقت نماز متحلی است پس صورت و حقیقت باعتبار انکار و اقرار باطن است این درجه چهارم درجه ایست از متابعت درجه اولی صورت این متابعت بوده و اینجا حقیقت اتباع است این درجه چهارم از اتباع مخصوص بعلماء راسخین است شکر الله تعالی سعیهم که بعد از اطمینان نفس دولت متابعت متحقق میشوند و اولیاء الله را قدس الله تعالی اسرارهم هر چند نحوی از اطمینان نفس بعد تمکین قلب حاصل است اما کمال اطمینان مر نفس را در تحصیل کمالات نبوت حاصل است که علماء راسخین را از ان کمالات بطریق وراثت نصیب است پس علماء راسخین بواسطه کمال اطمینان نفس بحقیقت شریعت که حقیقت اتباع است متحقق باشند و دیگران چون این کمال ندارند گاهی بصورت شریعت متلبس اند و گاهی بحقیقت شریعت متحقق علامتے از برای علماء راسخین بیان کنم تا هر ظاهر دانی دعوی رسوخ نماید و اماره خود را مطمئنه نه انگارد عالم راسخ کسے است که او را از تاویل متشابهات کتاب و سنت نصیب است و از اسرار حروف مقطعات اوائل سور قرآنی بهره دارد و تاویل متشابهات از جمله اسرار غامضه است خیال نکنی که در رنگ تاویل ید بقدرت است و تاویل وجه بذات که آن ناشی از علم ظاهر است باسرار کار ندارد و اصحاب این اسرار پیغمبران اند علیهم الصلوات و التسلیمات و این رسوخات اشارات معاملات ایشان است و بتبعیت و وراثت این بزرگواران هر کرا باین دولت عظمی مشرف سازند حصول این درجه متابعت که منوط باطمینان نفس است و وصول بحقیقت متابعت صاحب شریعت است علیه و علی آله الصلوة والسلام گاه هست که بتوسط فنا و بقا بے توسل سلوک و جذبه میسر گردد و تواند بود که از احوال مواجید و از تجلیات و ظهورات هیچ در میان نباشد و این دولت نقد وقت بود لیکن از راه ولایت باین دولت رسیدن اقربیست از آنکه براه دیگر برسد و آن راه دیگر نیز مگر این فقیر التزام متابعت سنت

شریعت است مدای صوفیه علیه آنکه احکام اجتهادیه هر وقت ثابته و ما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و
سلام علی عباده الذین اصطفی قرآن مجید جامع جمیع احکام شرعیه است بلکه جامع جمیع شرائع ماتقدم است غایة ما فی الباب
بعضی از احکام این شریعت اند آن قسم اند که بعبارت نص و اشارات نص و دلالت نص و اقتضاء نص مفهوم میگردند عوام و خواص
از اهل لغت در فهم آن برابر اند و قسم دیگر از احکام آن قبیل اند که بتوسط اجتهاد و استنباط مفهوم میگردند این فهم مخصوص
بائمه مجتهدین است که آن سرور باشد بقول جمهور و اصحاب کرام آن سرور و مجتهدان سائر امت آن سرور باشند
علیهم الصلوات والتسلیمات لیکن احکام اجتهادیه در زمان آن سرور که اوان وحی بود علیه و علی آله الصلوة والسلام
در میان خطا و صواب مترددنبودند بلکه بوحی قطعی صواب محق از خطای محتمل متمیز میگشت این باطل محتمل چه نماند
که تقریر و تثبیت نبی بر خطا مجوز نیست بخلاف احکامیکه بعد از انقراض زمان وحی بطریق استنباط
مجتهدان حاصل گشته در میان صواب خطا متردد اند لهذا احکام اجتهادی که در زمان وحی مقرر گشته اند
موجب یقین اند که مفید عمل و اعتقاد است و بعد از زمان وحی ناچار موجب ظن باشند که مفید عمل است نه موجب
اعتقاد و قسم ثالث از احکام قرآن از آن نوع اند که طاقت بشری در فهم آن عاجز است تا اعلامی از جانب
منزل احکام جل سلطانه حاصل نشود فهم آن احکام متصور نبود و حصول این اعلام مخصوص به پیغمبر است علیه و علی
آله الصلوة والسلام غیر پیغمبر را این اعلام نکنند این احکام هر چند ماخوذ از کتاب اند اما چون مظهر آن احکام پیغمبر است
علیه و علی آله الصلوة والسلام ناچار این احکام را منسوب بسنت داشته که مظهر آن سنت است
در رنگ آنکه احکام اجتهادیه را بقیاس نسبت کنند باعتبار آنکه قیاس مظهر آن احکام است پس سنت و
قیاس هر دو مظهر احکام باشند اگرچه در میان این دو مظهر فرق بسیار است که یکی مستند برای است که
مجال خطا دارد و دیگری موید باعلام حق جل و علا که خطا را آنجا گنجایش نیست و قسم اخیر کمال تمام است با اصل دارد گویا
مثبت احکام است هر چند فی الحقیقت مثبت جمیع احکام همان کتاب عزیز است پس باید دانست که در احکام
اجتهادیه غیر پیغمبر را با پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام مجال خلاف هست اگر آن غیر بپایه اجتهاد رسد و احکامیکه
بعبارت و اشارت و دلالت نص ثابت شده اند و همچنین احکامیکه مظهر آنها سنت است علمای راه را در آنها مجال مخالفت
نیست بلکه بر جمیع امت اتباع آن احکام لازم است پس مجتهدان امت را در احکام اجتهادیه متابعت رای پیغمبر
لازم نیست علیه و علی آله الصلوة والسلام بلکه صواب در آن موطن متابعت رای خود است اینجا دقیقه است باید
دانست پیغمبرانیکه متابعت شرائع پیغمبران اولو العزم مینمایند علیهم الصلوة والسلام واجب بر ایشان همان اشیاء

کمالات آن بجبر و محبت است و فوق الفضل و احسان است ازین درجه متابعت نیز اقل قلیل را نصیب است این پنج درجه
متابعت غیر از درجهٔ اولی همه بمقامات عروج تعلق دارند و حصول اینها بصعود مربوط است درجهٔ هفتم از متابعت است
که تعلق بنزول و هبوط دارد و این درجه شایع از متابعت جامع جمیع درجات سابق است زیرا که درین موطن نزول هم تصدیق
قلبیست و هم تکمیل قلبیست و هم اطمینان نفسیست و هم اعتدال اجزاء قالب که از طغیان و سرکشی باز مانده اند درجات سابق گویا
اجزاء متابعت بوده اند و این درجه هم چون کل است مر آن اجزاء را و درین مقام تابع به متبوع بهیچ مشابهت پیدا میکند
که گویا اسم تبعیت از میان بخیزد و امتیاز تابع و متبوع زائل میگردد و چنان متوهم میشود که تابع در رنگ متبوع هر چه میگیرد
از اصل میگیرد و گویا هر دو از یک چشمه آب میخورند و هر دو آغوش یک کنار اند و هر دو در یک بستر اند و هر دو در
رنگ شیر و شکر اند تابع کجا و متبوع کدام و تبعیت کرا در اتحاد و نسبت تغایر گنجایش دارد عجب معامله است
درین مقام هر چند با معان نظر مطالعه مینماید نسبت تبعیت هیچ ملحوظ و منظور نمیگردد و امتیاز تابعیت و متبوعیت اصلا مشهود
نمیشود و اینقدر هست که خود را طفیلی میداند و وارث نبی خود مییابد علیه و علی جمیع الانبیاء من الصلوات افضلها و من التسلیمات
اکملها تا که تابع دیگر است و طفیلی و وارث هر چند همه در رنگ تبعیت اند ظاهرا در تابع حیلولت متبوع در کار است
و در طفیلی و وارث هیچ حیلولتی در کار نیست تابع از پس خورا است و طفیلی جلیس صحبتی بالجمله هر دولتی که آمده است
از برای انبیا آمده است علیهم الصلوات و التحیات سعادت امتان است که بطفیل انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات
از آن دولت بهره یابند و از پس خوردهٔ ایشان تناول نمایند ع در قافله که اوست دانم نرسم * این بس که رسد
ز دور بانگ جرسم * و تابع کامل کسی است که باین هفت درجه متابعت متحلی شود و آنکه بعضی از درجات
متابعت دارد و بعضی ندارد و تابع فی الجمله است علی تفاوت الدرجات علما ظواهر بدرجه اولی خورسند اند
کاش آن درجه را هم سر انجام بدهند متابعت را مقصود بر صورت شریعت داشته اند و ورای آن امری دیگر
انگاشته طریقهٔ صوفیه را که وسیله حصول درجات متابعت است بیکار تصور نموده اند و اکثر شان پیر و مقتدای
خود را غیر از هدایت و بزودی ندانسته ع چو آن کرمی که در سنگی نهان است * زمین و آسمان او همان است
حققنا الله سبحانه و ایاکم بحقیقة المتابعة المرضیة المصطفویة علی صاحبها الصلوة و السلام و البرکة و التحیة و علی
جمیع اخوانه من الانبیاء الکرام و الملائکة العظام و علی جمیع اتباعهم الی یوم القیام **مکتوب پنجاه**
و پنجم بمخدوم زاده های عالی درجات اخی خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم سلمهما الله تعالی صدور یافته در بیان آنکه
قرآن مجید جامع جمیع احکام شرعیه است و در مناقب امام اعظم ابی حنیفه و در بیان آنکه اصل این کار

در آنجا متصور نیست که این احکام نسبت ببعض است نه ببعض دیگر پس اجتهاد پیغمبری که بعد از پیغمبری مبعوث شده او واقع اجتهاد و سنت پیغمبر دیگر
تقلید اندیش که آن نسبت ببعضی است و این نسبت بقوم دیگر و اگر اختلاف نسبت بکافهٔ انام یا نسبت بیک گروه کرده شد آنجا البته
نسخ است چنانچه در این شریعت که حکم نسبت بکافهٔ انام است حکم ثانی ناسخ حکم اول است پس سنت لاحق پیغمبر ما علیه و علی
آله و جمیع الانبیاء والمرسلین الصلوات والتحیات ناسخ باشد مر سنت سابق او را علیه و علی آله الصلوة والسلام و حضرت
عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بعد از نزول که متابعت این شریعت خواهد نمود و اتباع سنت آن سرور علیه و
علی آله الصلوة والسلام خواهد کرد و نسخ این شریعت مجوز نیست نزدیک است که علماء ظواهر مجتهدات او را علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام از کمال دقت و غموض ماخذ انکار نمایند و مخالف کتاب و سنت دانند مثل روح الله مثل امام اعظم کوفی
است که ببرکت ورع و تقوی و بدولت متابعت سنت درجهٔ علیا در اجتهاد و استنباط یافته است که دیگران در فهم آن عاجز
اند و مجتهدات او را بواسطهٔ دقت معانی مخالف کتاب و سنت دانند و او را و اصحاب او را اصحاب رای پندارند کل
ذلک لعدم الوصول الی حقیقة علمه و درایته و عدم الاطلاع علی فهمه و فراسته امام شافعی یک شمه از دقت فقاهت
او علیه الرضوان دریافت که گفت الفقهاء کلهم عیال ابی حنیفة وای اجتراء ساحی قاصر نظران که قصور خود را بدیگری
نسبت نمایند ع قاصری گر کند این طائفه را طعن قصور ❊ حاش لله که برآرم بزبان این گله را ❊ همه شیران جهان
بستهٔ این سلسله اند ❊ روبه از حیله چسان بگسلد این سلسله را ❊ و بواسطهٔ همین مناسبت که بحضرت روح الله دارد تواند
بود آنچه خواجه محمد پارسا در فصول سته نوشته است که حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بعد از نزول
بمذهب امام ابی حنیفه عمل خواهد کرد یعنی اجتهاد حضرت روح الله موافق اجتهاد امام اعظم خواهد بود نه آنکه تقلید
این مذهب خواهد کرد علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که شان او علی نبینا و علیه الصلوة والسلام از آن بلندتر است
که تقلید علمای امت فرماید بی شائبهٔ تکلف و تعصب گفته میشود که نورانیت این مذهب حنفی بنظر کشفی در رنگ دریای
عظیم مینماید و سائر مذاهب در رنگ حیاض و جداول بنظر در می آیند و بظاهر هم که ملاحظه نموده می آید سواد
اعظم از اهل اسلام متابعان ابی حنیفه اند علیهم الرضوان و این مذهب با وجود کثرت متابعان
وصول و فروع از سائر مذاهب متمیز است و در استنباط طریق علیحده دارد و این معنی منبی از حقیقت
است عجب معامله است امام ابوحنیفه در تقلید سنت از همه پیش قدم است و احادیث مرسل را در رنگ احادیث مسند
شایان متابعت میداند و بر رای خود مقدم میدارد و همچنین قول صحابه را بواسطهٔ شرف صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات
والتسلیمات بر رای خود مقدم میدارد و دیگران نه چنین اند مع ذلک مخالفان او را صاحب رای میدانند

احکام سنت که از کتب و صحف ایشان بعبارت و اشارت و دلالت ثابت شده اند و آن احکام که باجتهاد و ظن ایشان
ظاهر گشته زیرا که در احکام اجتهادی هر گاه مجتهد است اورا متابعت لازم نبوده چنانچه گذشت پیغمبر تابع را چگونه متابعت
لازم باشد و احکامیکه مظهر آنها سنت است چنانچه پیغمبر اولو العزم را آن احکام باعلام حاصل اند پیغمبر غیر اولو العزم
را نیز احکام باعلام او تعالی ثابت اند متابعت چه بود بلکه متابعت را گنجایش نیست زیرا که باندازه هر وقت و مناسب
هر گروه احکام علیحده است گاهی حل مناسب است و گاهی حرمت پیغمبر اولی العزم را اعلام بحل امری شده بود و پیغمبر غیر
اولی العزم را اعلام بحرمت آن و این حل و حرمت هر دو ماخوذ از صحیفه منزله است چنانچه دو مجتهد از یک ماخذ دو حکم
مختلف اخذ مینمایند یکی از انجا حل می فهمد و دیگری حرمت سوال این اختلاف در اجتهاد گنجایش دارد که مدار
آن بر رای است که هم احتمال صواب دارد و هم احتمال خطا اما همچنین در اعلام او تعالی گنجایش ندارد زیرا که آنجا
تردد در صواب و خطا جائز نیست بلکه نزد حق سبحانه و تعالی یک است اگر حل است حرمت گنجایش ندارد و اگر حرمت است
حل را مجال نیست جواب رواست که نسبت بیک قوم حل باشد و نسبت بقوم دیگر حرمت پس حکم خدا جل و علا در
یک واقعه متعدد باشد نسبت بتعدد قوم و لا تعدد در آرای در است خاتم الرسل اینچنین است می آید که کافه
انام در این شریعت بیک حکم محکوم اند در یک واقعه نزد خدا عز و جل سلطانه اینجا دو حکم نیست سوال پیغمبر
اولی العزم هر گاه حکم بحل امری کرده باشد و پیغمبر دیگر تابع او در آن امر حکم بحرمت نماید لازم می آید که حکم ثانی ناسخ
حکم اول باشد و این جائز نیست که نسخ مخصوص به پیغمبر اولی العزم است غیر او ناسخ نمیتواند شد جواب نسخ
وقتی لازم می آید که حکم ثانی عام بود و شامل بکافه انام تا نسخ حکم اول کند نسبت بگروهی واقع شده بود و اینجا حکم ثانی عام
نیست بلکه نسبت بیک گروهی خاص حکم بحرمت کرده است بحکم اول اینجنین ندارد چنانکه در یک واقعه مجتهدی حکم بحل بکند مجتهد
دیگر در همان واقعه حکم بحرمت نماید و هیچ نسخ نیست هر چند در میان این و آن تفاوت فاحش است که اینجا رای است
و آنجا اعلام در رای تعدد حکم گنجایش دارد و در اعلام گنجایش ندارد اما تعدد قوم علاج آن مینماید چنانچه گذشت
پس در شرائع ماتقدم احکامیکه از کتب و صحف پیغمبران اولی العزم بحسب لغت مفهوم میگردند پیغمبران تابع را نیز در آنها
مجال مخالفت نیست و آن احکام نسبت بکافه انام وارد گشته اند هر پیغمبر تابع بهر قوم که دعوت کند خلاف
آن احکام تبلیغ نخواهد کرد و اگر حل است همه را حل است و اگر حرمت است همه را حرمت است تا زمانیکه پیغمبر دیگر از
اولی العزم بیاید و رفع آن حکم فرماید و این زمان نسخ متصور است پس نسخ باعتبار همان احکام باشد که بحسب لغت
از صحیفه منزله ماخوذ اند و احکامیکه باجتهاد و اعلام ثابت شده اند نسبت و اجتهاد منسوب اند نسخ

قدم اول ایشان بنیان ماسوا است از قدم ثانی ایشان چه دانی باید که بیرون آفاق و انفس ست الهام ایشان مستفاد و کلام با ایشان متکلم
اکابر ایشان علوم و اسرار بی توسط از اصل اخذ نمایند و در رنگ مجتهد که تابع رای اجتهاد خود است ایشان نیز در معارف و مواجید تابع
الهام و فراست خود اند حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره نوشته اند که در افاضه علوم لدنی روحانیت حضرت خضر متوسط است
علی نبینا و علیه و علی جمیع الانبیاء الصلوة والسلام اما ظاهر این سخن نسبت بارباب توسط خواهد بود نه باهل نهایت انتهی دیگر است
عایتش مدرکه کشف صحیح و مؤید به تحقیق است آنچه از حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی قدس الله تعالی سره منقول است
که روزی بر سر منبر بیان علوم و معارف مینمودند درین اثنا گذر حضرت خضر واقع شد شیخ فرمودند ای اسرائیلی بیا کلام
محمدی را بشنو از این عبارت شیخ مفهوم میشود که حضرت خضر از محمدیان نیست و از اهل سابقه است چون چنین است تا محمدیان را او گو
واسطه بود پس محقق شد که علوم و معارف دیگر اند ماورای احکام شرعیه که اهل لدنی بآن مخصوص اند هر چند آن معارف
ثمرات و نتائج این احکام اند مقصود از درخت استاندن حصول ثمرات اوست تا زمانیکه درخت سرسبز است ثمرات
متوقع است چون در اصل درخت خلل رفت ثمرات معدوم گشت بعضی باشد که درخت را بپرورد و ثمرات را توقع
دارد هر چند درخت را نیک ترتیب کند ثمرات وافر آرد ثمره اگرچه مقصود است اما فرع شجره است ملتزم تربیت
و نگاهبان شریعت را بر همین قیاس باید کرد آنکه التزام دارد صاحب معرفت است هر چند التزام بیشتر معرفت بیش و آنکه
نگاهبان نیست از معرفت بی نصیب است و با عرض آنچه بزعم فاسد خود دارد و اگرچه هیچ ندارد از قبیل استدراج است
که هر که براهمه را دران شرکت است کل حقیقة ردته الشریعة فهو زندقة و الحاد پس روا است که خواص الله در معارف
ذات و صفات و افعال او تعالی بعضی از اسرار و دقائق فهم کنند که ظاهر شریعت از ان معارف ساکت است در حرکات
و سکنات اذن و عدم اذن او تعالی دریابند و مرضی و غیر مرضی دانند بسیار است که در بعضی اوقات ادای بعضی
از عبادات نافله را غیر مرضی یابند و ترک آن ماذون گردند گاهی قوم را به ازین تیقظ فهمند احکام شرعیه با
اوقات موقتند و احکام الهامیه همه وقت ثابت اند و چون حرکات و سکنات این بزرگواران مربوط
باذن است ناچار نوافل دیگران نیز فرائض ایشان باشند مثلاً یک فعل نسبت بیک شخص بحکم شریعت نفل است
و همان فعل نسبت بشخص دیگر بحکم الهام فرض پس دیگران گاهی ادای نوافل می نمایند و گاهی ترک آن مینمایند و مباح میگردانند
و این بزرگواران چون کار را بامر و اذن مولی جل سلطانه میکنند همه از فرائض ادا می یابد مستحب و مباح دیگران
فرض ایشان است ازینجا علو شان این بزرگواران باید دریافت علمای ظواهر در امور دین اخبار غیبیه را
مخصوص باخبار پیغمبران میدانند علیهم الصلوات والتسلیمات و دیگرانرا دران اخبار شرکت نمی دهند اسمعنه

والفاظیکه مبنی از سوء ادب اند بما نسبت میسازند با وجود آنکه همه بکمال علم و وفور ورع و تقوی او معترف اند حضرت حق سبحانه
تعالی ایشان را داد دهاد که از راس دین و رئیس اسلام تحاشی نمایند و سواد اعظم اسلام را ایذا نکنند یریدون ان یطفئوا نور
الله بافواههم جماعه که این اکابر دین را اصحاب رای میدانند اگر این اعتقاد دارند که ایشان برای خود حکم میکردند و
متابعت کتاب و سنت نمی نمودند پس سواد اعظم از اهل اسلام بزعم فاسد ایشان ضال و مبتدع باشند بلکه از جرگه اهل اسلام
بیرون بوند این اعتقاد نکند مگر جاهلی که از جهل خود بیخبر است یا زندیقی که مقصودش ابطال شطر دین است ناقصی چند احادیث
چند را یاد گرفته اند و احکام شریعت را منحصر در آن ساخته ما ورای معلوم خود را نفی مینمایند و آنچه نزد ایشان ثابت
نشده منتفی میسازند ع چو آن کرمی که در سنگی نهان است ٭ زمین و آسمان او همان است ٭ وای هزار وای از تعصبهای
بارد ایشان و از نظرهای فاسد ایشان بانی فقه ابو حنیفه است و سه حصه از او را مسلم داشته اند و در ربع باقی همه شرکت
دارند در فقه صاحب خانه اوست و دیگران همه عیال وی اند با وجود التزام این مذهب مرا با امام شافعی گویا محبت
ذاتی ست و بزرگ میدانم لهذا در بعضی اعمال نافله تقلید مذهب او مینمایم اما چه کنم که دیگران را با وجود وفور علم و
کمال ورع در جنب امام ابی حنیفه در رنگ طفلان می یابم والامر الی الله سبحانه بر سر اصل سخن رویم و گوییم که بالا
گذشته است که اختلاف احکام اجتهادیه اگرچه آن اختلاف از پیغمبر صادر شود مستلزم نسخ نیست بخلاف
اختلاف در احکام کتاب و سنت که موجب نسخ است کما مر ایضاً تحقیقه پس مقرر شد که معتبر در اثبات احکام شرعیه کتاب
و سنت است و قیاس مجتهدان و اجماع امت نیز بتحقیق مثبت احکام است بعد ازین چهار ادله شرعیه هیچ
دلیلی مثبت احکام شرعیه نمیتواند شد الهام مثبت حل و حرمت نبود و کشف ارباب باطن اثبات فرض و سنت نماید
ارباب ولایت خاصه با عامه مومنان در تقلید مجتهدان برابر اند کشوف و الهامات ایشان را مزیتی نمی بخشد و از
ربقه تقلید نمی برآرد ذوالنون و بسطامی و جنید و شبلی با زید و عمرو و بکر و خالد که از عوام مومنانند در تقلید مجتهدان
در احکام اجتهادیه مساوی اند آری مزیت این بزرگواران در امور دیگر است اصحاب کشوف و مشاهدات ایشانند و
ارباب تجلیات و ظهورات هم ایشانند که بواسطه استیلای محبت محبوب حقیقی جل سلطانه از ماسوای او تعالی گسسته اند
و از دید و دانش غیر و غیریت آزاد گشته اگر حاصل دارند او را دارند و اگر واصل اند او را واصل اند در عالم
بی عالم اند و با خود بیخود اند اگر میمیرند برای او میمیرند و اگر میزیند برای او میزیند متبدیان ایشان مطلوب را
بواسطه غلبه محبت در مرآت هر ذره از ذرات عالم مشاهده می نمایند و هر ذره را جامع جمیع کمالات
اسمائی و صفاتی او می یابند از منتهیان ایشان چه نشان دهد که بی نشان اند

تعالی و تقدس که از ذات الٰهیت محمدیت آمده است وعلی هذا القیاس سائر الصفات اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات وکان الله غفورا رحیما والسلام

مکتوب پنجاه ونهم بملا غازی نائب صدور ریاست در بیان آنکه ذکر حق جل وعلا ما اولی است از صلوٰة فرستادن بخیر البشر علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها اما ذکری که شایان قربت داشته باشد یا ذکری که طالب از شیخ مقتدا اخذ نموده باشد وما یناسب ذلک

چندگاه بصلوٰة خیر البشر علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام اشتغال داشتم و بانواع واقسام صلوٰة درود میفرستادم ونتائج وثمرات عاجله بران مترتب میافتم و بدقائق واسرار ولایت خاصه محمدیه علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة مهتدی میگشتم چون مدتے برین عمل گذشت اتفاقاً فتوری درین التزام پیدا گشت وتوفیق این اشتغال زائل شد و بر صلوٰة موقته اقتصار افتاد و در ان وقت حزنی پیش می آمد که بجای صلوٰة تسبیح و تقدیس و تهلیل اشتغال نمایم گفتم حکمتے درین امر خواهد بود تا چه ظاهر سازند آخر بعنایت الله سبحانه معلوم گشت که درینوقت ذکر گفتن به از درود فرستادن است بهم مرسل الیه را بدو وجه یکی آنکه در خبر قدسی آمده است من شغله ذکری عن مسألتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین وجه دوم آنکه چون ذکر یا خود از حضرت پیغمبر است علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام ثواب آن ذکر بنابر آنکه بمیرسد بآن سرور نیز مثل آن ثواب میرسد قال علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام من سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها وهمچنین هر عملی نیک که از امتان بوجود می آید اجر آن عمل چنانچه بعامل میرسد به پیغمبر که واضع آن عمل است نیز همان قدر اجر واصل میگردد بی آنکه از اجر عامل چیزے نقصان کنند و هیچ در کار نیست که عامل به نیت پیغمبر عمل نماید چه آن عطای حق است جل سلطانه عامل را در ان دخلی نیست آری اگر از عامل نیت پیغمبر نیز واقع شود آن باعث ازدیاد اجر عامل خواهد بود واین زیادتی نیز به پیغمبر عاید خواهد گشت ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و شک نیست که مقصود اصلی از ذکر یاد حق است سبحانه وطلب اجر طفیلی اوست و درود مقصود اصلی طلب حاجت است شتان ما بینهما پس فوقیتی که از راه ذکر به پیغمبر میرسد باضعاف زیاده خواهد بود از آن اجری که از راه درود باو میرسد علیه الصلوٰة والسلام باید دانست که هر ذکر این رتبه ندارد ذکری که شایان قبول است باین فوقیت مخصوص است و ذکری که مانحن فیه است درود را بروی مزیت است ووصول برکات از درود بیشتر متوقع است لیکن ذکری که طالب از شیخ کامل مکمل اخذ نماید وبشرائط طریقه بران مداومت کند از درود گفتن افضل است چه این ذکر وسیله آن ذکر است تا این ذکر نکند بآن ذکر نرسد از اینجاست که مشائخ طریقت قدس الله تعالی اسرارهم مبتدی را بغیر از ذکر کردن تجویز نکرده اند و در حق او اقتصار بر فرائض وسنن نموده اند واز امور نافله منع ساخته اند ازین میان لایح گشت که هیچ فردی از آنات

مسائلی وراثت ست ونفی ست مر بسیاری از علوم ومعارف صحیحه را که بدین متین تعلق دارند آری احکام شرعیه مربوط بادله
اربعه ست که الهام را در آن گنجایش نیست اما امور دینیه ماورای احکام شرعیه بسیار است که اصل خامس در آنجا الهام
ملکه توان گفت که اصل ثالث الهام ست بعد کتاب وسنت این اصل تا انقراض عالم برپا است پس دیگر اصول را با این چه ... از این جهت
او بسیاریست که دیگران در بعضی اوقات عبادت کنند وآن عبادت حضرت حق ... با این بزرگواران در بعضی احوال ترک عبادت کنند
وآن ترک مرضی بود پس مزوجت جلیه علامت کمال ایشان بود از فضل دیگران شده وعوام مخلوق ... حاکم اند آن را اعتراض پیدا
واین را انکاری شمرند سوال چون دین بکتاب وسنت کامل گشت بعد از کمال بالهام چه احتیاج بود وچه
نقصان مانده که با الهام کامل گردد جواب الهام مظهر کمالات خفیه دین ست نه مثبت کمالات زائده در دین چنانچه
اجتهاد مظهر احکام است الهام مظهر دقائق واسرار ست که فهم اکثر مردم از ان کوتاه است هرچند در اجتهاد والهام
فرق واضح است که آن مستند بخالق رای جل سلطانه نیست ودر الهام یک قسم اصالت پیداست که در اجتهاد نیست
الهام شبیه اعلام نبی ست که ماخذ سنت ست چنانچه بالا گذشت اگرچه الهام ظنی ست وآن اعلام قطعی ربنا اتنا
من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب پنجاه وششم

بمولانا عبد القادر انبالگی صدور یافت در بیان آنکه معامله عارف بجائی میرسد که سیئات دیگران در حق
او حکم حسنات پیدا میکند

بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تبارک وتعالی اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات
معامله درویش بعنایت الله سبحانه وبصدقه حبیبه علیه وعلی آله الصلوة والسلام تا بجائی میرسد که سیئات
دیگران حسنات او میگردد ودر ذیله ایشان حمیده او میشود مثلا ریا وسمعه از سیئات است واز رذائل اوصاف
در حق او حسن پیدا میکند وحکم حمد وشکر میگیرد زیرا که درویش جمیع اقسام عظمت وکبریائی را از خود
مسلوب ساخته بجناب قدس خداوندی جل سلطانه منسوب داشته است وجمیع انواع حسن وجمال
وخیر وکمال را از خود دور داشته باو تعالی مخصوص گردانیده است خود را غیر از شر ونقص هیچ نمی یابد ودر
غیر از ذل وافتقار وانکسار هیچ نمی بیند اگر فرضا فردی از افراد عظمت وکبریائی بظاهر متوجه او شود
او را زینه خواهد یافت که از راه او بفوق خواهد گذشت وبجائی که شایان عظمت وکبریائی ست خواهد رسید
وهمچنین حالت حسن وجمال وخیر وکمال که پیش از زینه بودن از ینها نصیب او نیست امانات با اهل امانات
راجع ست پس در صورت ریا وسمعه مقصود اشتهار وامتیاز ورفعت عظمت او نیست بلکه اظهار نعمت حق است
تعالی واعلام احسان اوست تعالی که نسبت باو وقوع آمده است پس ریا وسمعه عین حمد وشکر حق باشد

جمعی طواف میکنند که من ایشان را نمی شناسم و در اثنای طواف ایشان دو بیت عربی خواندند که یکی از آن دو بیت
این است ؎ لقد طفنا کما طفتم سنینا ٭ بهذا البیت طرا اجمعینا ٭ چون این بیت شنیدم در خاطر گذشت که اینها از اہل
عالم مثال اند و متقارن این حال یکی از اینها بجانب من نگاه کرد و فرمود که من از جمله اجداد توام پرسیدم که چند
سال است از فوت تو شده گفت که زیاده از چهل هزار سال است من از روی تعجب گفتم که از زمن
آدم ابی البشر علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام تا اندم هفت هزار سال تمام نشده است فرمود تو از کدام آدم میگوئی این آدم
که در اول دوره هفت هزار سال خلق شده است شیخ فرموده در موافقت آن حدیث نبوی علیه و علی آله الصلوة
والسلام که سابق تحریر یافته است بخاطر گذشت که مؤید آن قول است مخدوما مکرما آنچه درین مسئله بعنایت
الله سبحانه برین فقیر ظاهر گشته است آنست که اینهمه آدم که پیش از وجود حضرت آدم علی نبینا وعلیه الصلوة
والسلام گذشته اند وجود شان در عالم مثال بوده است نه در عالم شهادت همین حضرت آدم است که در عالم شهادت
موجود گشته است و در زمین خلافت یافته و مسجود ملائک شده صلوات الله تعالی وتسلیماته سبحانه علی نبینا و
علیهم اجمعین غایة ما فی الباب آدم چون بر صفت جامعیت مخلوق گشته است و در حقیقت خود لطائف و صفات
بسیار دارد پیش از وجود او بقرون متطاوله در هر وقتی از اوقات صفتی از صفات یا لطیفه از لطائف او بایجاد
خداوندی جل سلطانه در عالم مثال موجود گشته است و بصورت آدم ظاهر شده مسمی باسم او گشته و کار و بار آدم
منتظر از وی بوقوع آمده حتی که توالد و تناسل که مناسب عالم مثال است نیز بظهور پیوسته و کمالات صوری و معنوی
مناسب آن عالم نیز یافته و شایان عذاب و ثواب گشته بلکه در حق او قائم شده بهشتی به بهشت و دوزخی بدوزخ رفته
بعد ازان در وقتی از اوقات بمشیته الله سبحانه صفتی یا لطیفهٔ دیگر از صفات و لطائف او علی نبینا وعلیه الصلوة
والسلام در همان عالم بمنصهٔ ظهور آمده و کار و باریکه از ظهور اول بوجود آمده بود از ظهور ثانی نیز بوجود آمده
چون آن دوره نیز تمام شد ظهور ثالث ازان صفات و لطائف او علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بحصول
پیوسته و چون آن ظهور نیز دورهٔ خود را اتمام کرد ظهور رابع بثبوت پیوسته الا ما شاء الله تعالی و چون
دوائر ظهورات مثالیه او که تعلق بصفات و لطائف او داشت تمام گشته آخر الامر آن نسخه جامعه در
عالم شهادت بایجاد خداوندی جل سلطانه بوجود آمده بتفضل خداوندی جل سلطانه معزز و مکرم گشته
اگر صد هزار آدم باشند اجزای همین آدم اند و دست و پای او اند و مبادی و مقدمات او اند چون شیخ
بزرگوار که زیاده از چهل هزار از فوت او گذشته است لطیفه بوده است در مثال از لطائف جد شیخ

اگرچه در کمالات بدرجهٔ علیا رسد به پیغمبر خود مساوات پیدا نکند زیرا که این همه کمالات که او را حاصل شده است بواسطهٔ متابعت شریعت
آن پیغمبر است علیه الصلوة والسلام پس همه کمالات مر آن پیغمبر را نیز ثابت باشند با کمالات متابعان دیگر و با کمالات مخصوصهٔ او
علیه الصلوة والسلام و همچنین آن فرد کامل بمرتبهٔ هیچ پیغمبری نرسد اگرچه آن پیغمبر را هیچ یکی متابعت نکرده باشد و دعوت
او را قبول ننموده بود چه هر پیغمبر را با حالت صاحب دعوت است و بتبلیغ شریعت مأمور انکار امتان در دعوت و تبلیغ
قصوری پیدا نکند و پر ظاهر است که هیچ کمالی بمرتبهٔ دعوت و تبلیغ نرسد فان احب عباد الله الی الله الذین احب الله الی عباده
وحبب عباد الله الی الله و هو الداعی والمبلغ شنیده باشد که در خبر آمده است فردا قیامت سیاهی علما را با خون شهدا
فی سبیل الله وزن کنند پلهٔ آن سیاهی بر پلهٔ آن خون راجح آید و امتان را این دولت میسر شده است هر چه
طفیلی و ضمنی است حاصل از اصل است و فرع منتظر اینجا فضل اعیان مبلغان است باید دریافت هر چند در دعوت و تبلیغ
درجات است اعیان و مبلغان در درجات متفاوت اند علما به تبلیغ ظاهر مخصوص اند و صوفیه بباطن اهتمام دارند
و آنکه عالم صوفی است کبریت احمر است و شایان دعوت و تبلیغ ظاهر و باطن است و نائب و وارث پیغمبر است علیه و علی
آله الصلوة والسلام جمعی محدثان این امت را که تبلیغ احادیث نبوی می نمایند علیه و علی آله الصلوة والسلام افضل این
امت دانسته اند اگر مطلقاً افضل دانسته اند محل خدشه است و اگر نسبت بمبلغان ظاهر گفته اند گنجایش دارد و فضل
مطلق مر مبلغ جامع را است که هم تبلیغ ظاهر نماید و هم تبلیغ باطن و هم بظاهر دعوت کند و هم بباطن لان فی الاقتصار
قصوراً بیناً فی اطلاق الفضل ثم هم فی ذلک من القاصرین بلی ظاهر هر چند عمده است و مناط نجات و کثیر البرکة و
عموم المنفعة اما کمال او مربوط بباطن است ظاهر بی باطن ناتمام است و باطن بی ظاهر نافرجام و آنکه باطن را
بظاهر جمع سازد کبریت احمر است ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر والسلام علی من اتبع الهدی

**مکتوب پنجاه و ششم بخواجه محمد تقی صدور یافته در جواب استفسار او که از عالم مثال بود و از جماعه
که به تناسخ قائل اند و جماعهٔ دیگر که بنقل روح میگویند و بیان مکون و بروز و مناسب ذلک** بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین صحیفهٔ شریفه
که از حسن التفات و علو فطرت ارسال فرموده بودند بمطالعهٔ آن مشرف گشت سلمکم
الله تعالی نوشته بودند که شیخ محی الدین عربی قدس سره در فتوحات مکیه حدیثی نقل میکند
که آن سرور فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام ان الله مائة الف آدم و حکایتی
نقل آمده در بعضی مشاهدات عالم مثال که در وقت طواف کعبهٔ معظمه چنین ظاهر شد که همراه

متشکل باشکال میگردند متجسد باجساد میشوند ودرین اثنا اعمال عجیبه که مناسب این اشکال واجساد است بوقوع
می آرند هیچ تناسخ نیست وهیچ حلول نه هرگاه جنیان را حق سبحانه این قدرت بود که متشکل باشکال
کثیفه اعمال غریبه بوقوع آرند ارواح کمل را اگر این قدرت عطا فرماید چه محل تعجب است وچه احتیاج بدن
دیگر ازین قبیل است آنچه از بعضی اولیاء الله نقل می کنند که در یک ساعت در امکنه متعدده حاضر می گردند
• وافعال متباینه بوقوع می آرند اینجا نیز لطائف ایشان متجسد باجساد مختلفه ومتشکل باشکال متباینه میگردند
عزیزیکه مثلاً در هندوستان توطن دارد وخانه خود را نگذاشته است جمعی از حضرت مکه معظمه می آیند ومی گویند
که آن عزیز را در حرم کعبه دیده ایم وچنان وچنین درمیان ما وآن عزیز گذشته است وجمعی دیگر نقل میکنند که
ما او را در روم دیده ایم وجمعی دیگر از بغداد دیده اند این همه تشکل لطائف آن عزیز است باشکال مختلفه وگاه هست
که آن عزیز را ازان تشکلات اطلاع نبود ولهذا در جواب آن جماعت گاه میگوید این همه بر من تهمت است من
از خانه بر نیامده ام وحرم کعبه را ندیده ام وروم وبغداد را نمی شناسم ونمیدانم که شما چه کسانید وهمچنین
ارباب حاجات از اعزه احیاء واموات در امکنه مخاوف ومهالک مدد میطلبند ومی بینند که صورت آن
اعزه حاضر شده ودفع بلیات از ایشان نموده است گاه هست که آن اعزه را از دفع آن بلیه اطلاع بوده وگاه
نبوده از او سبحانه بی خبر اند این نیز تشکل لطائف آن اعزه است واین تشکل گاه در عالم شهادت
بود وگاه در عالم مثال چنانچه در یک شب هزار کس آن سرور را علیه وعلی آله الصلوات والسلام بصور مختلفه در
خواب می بینند واستفاده ها می نمایند این همه تشکل صفات لطائف اوست علیه وعلی آله الصلوات
والسلام بصورتهای مثالی وهمچنین مریدان از صور مثالی پیران استفاده ها مینمایند وحل مشکلات میفرمایند
کمون وبروز که از بعضی مشائخ گفته اند بتناسخ پیران مساس ندارد زیرا که تناسخ تعلق نفس ببدن
ثانی از برای ثبوت حیات است وبرای سلوک حس وحرکت آن بسبب ودر بروز تعلق نفس ببدن
دیگر از برای حصول این غرض نیست بلکه مقصود ازین تعلق حصول کمالات ست مر آن بدن را وحصول
بدرجات ست مر او را چنانچه جنی بشخص انسانی تعلق پیدا میکند ودر شخص او سرور نماید این تعلق نیز برای
حیات آن شخص نیست چه آدمی حساس ومتحرک پیش ازین تعلق است چیزیکه ازین تعلق در وی حادث
میشود ظهور صفات وحرکات وسکنات آن جن است ومشائخ مستقیم الاحوال بعبارت کمون
وبروز لب نکشایند وناقصان را در فتنه نمی اندازند وفقیر کمون وبروز را هیچ در کار نیست

که بعالم شهادت وجود داشته است وطواف بیت الله که میکرده در عالم مثال میکرده چه کعبه معظمه را نیز در مثال صورتی
و شبیهی بوده است که اهل آن عالم را قبله بوده این فقیر در همین باب نظر را در دور فرستاده و تعمق بسیار نموده در عالم
شهادت آدم دیگر بنظر نیامده و بخبر از متعدده های عالم مثال نیافته و آنکه بر دو مثال گفته که من چند توام در زیاده
از چهل هزار سال از فوت من گذشته است اول دلیل ست بر آنکه آدم های پیش از ظهورات صفات و لطائف
این آدم بوده اند سوا آنکه خلقت علیحده داشته اند ازین آدم مباین بوده بر چه مباین را با این آدم چه نسبت
و چرا جد بوده و از خلقت این آدم هفت هزار سال تمام نشده چهل هزار چه گنجایش دارد و جماعه که در دلهای
ایشان مرض است ازین حکایات تناسخ می فهمند و نیز ممکن است که بقدم عالم قائل گردند و از قیامت
کبری انکار نمایند و می انکارند بعضی از ملاحده که بباطن خود را مشیخی گرفته حکم بجواز تناسخ
می نمایند و می انکارند که نفس تا زمانه که بحد کمال نرسیده از تقلب ابدان او را چاره نبود میگویند چون
بحد کمال رسید از تقلب ابدان نجات یافته از تعلق ابدان فارغ گشت و مقصود از خلقت او کمال اوست
منبتر شده این سخن کفر صریح ست و انکار است از آنچه از دین بتواتر ثابت شده است هرگاه در آخر کار
جمیع نفوس بحد کمال برسد دوزخ کرا باشد و معذب که ام بود این انکار دوزخ است و انکار عذاب اخروی
و نیز انکار حشر اجساد است چه نزد ایشان النفس را احتیاج بجسد که آلت کمالات اوست نماند و ست تا بجسد
حشر بوده آید اعتقاد این جماعت موافق اعتقاد فلاسفه است که از حشر اجساد انکار دارند و عذاب
و ثواب روحانی دانند بلکه اعتقاد این ان از اعتقاد فلاسفه هم بدتر ست که آنها در تناسخ هم نمایند و
عذاب روحانی اثبات میکنند و اینها هم اثبات تناسخ مینمایند و عذاب روحانی اثبات می کنند و اینها هم
اثبات تناسخ مینمایند و هم از عذاب آخرت انکار دارند و عذاب نزد اینها عذاب دنیاست که از برای
تهذیب نفوس اثبات میکنند سوال از حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه و بعضی دیگر از اولیاء الله نیز منقول است
که بعضی از اعمال غریبه و افعال عجیبه پیش از وجود عنصری بقرون متطاوله از ایشان در عالم شهادت
بوقوع آمده است صحت آن بی تجویز تناسخ چگونه است جواب صدور آن اعمال و افعال
ارواح این بزرگواران است که بمشیت الله سبحانه خود متجسد باجساد گشته مباشر افعال عجیبه گشته
اند جسد دیگر نیست که با آن تعلق گیرند تناسخ آنست که روح پیش از تعلق باین جسد بجسد دیگر که مباین
و منافی آن روح است تعلق گرفته باشد و چون خود متجسد بجسد گردد تناسخ چه بود چنانکه

خلا الشهر و الشدالاشتغال و در عالم صغیر نمونه عالم مثال خیال ست چه جمیع اشیا را در خیال صورتی متصور ست کیفیات
احوال و مقامات سالکان نیز ست اشیا را که تصویر کرده مینماید و از ارباب علم میسازد و اگر خیال نبود یا او مثل کند و چیزی لازم
بود ازینجاست که فوق مرتبه ظلال جهل و حیرت نیست چه رنگ‌ها را در بیان مراتب ظلال ست هرجا طلبی نیست خیال را آنجا
گنجایش نیست هرگاه صور نیزی در مثال نبود چنانچه گذشت خیال که پرتویست از مثال چگونه صورتی نیز تعبیر کند
بود ولاجرم لایکون ثمه الا الجهل والحیرة و حیرت جاهلی نبود گفته‌اند من عرف الله کل لسانه [illegible]
۱- گفت و گویا بود من عرف الله طال لسانه بیان آنست پس درازی لسان در ظلال بود و گنگی زبان فوق مرتبه
ظلال است فعل بود یا صفت یا اسم بود یا مسمی آن پس هرچه هست در ظلال است چون انظلال است معلول اصل و علت
جعل مجعول است این نیست که چون اثر آثار و علامات مطلوب ست معیده علم الیقین ست عین و حق وراء
ظلال خیال ست خلاصی از محنت خیال وقتی میسر گردد که سیر انفسی را نیز در رنگ سیر آفاقی وا پس اندازد و
در ماورای آفاق و انفس جولان نماید اینمعنی اکثر اولیا را بعد از مرگ میسر میگردد تا حیات است خیال وا نمیگذارد
و اقلے را از اکابر این دولت درین نشأ میسر میگردد و با وجود حیات دنیوی از تصرف سلطان خیال بیرون می آیند
و مطلوب را بی محنت خیال او در کنار میگیرند درین وقت تجلی ذاتی برقی حق این بزرگواران دائمی می گردد و حصول
عریانی بی پرتو می اندازد هنیئا لارباب النعیم نعیمها * وللعاشق المسکین ما یتجرع * سوال جمعی در واقعات
و منامات در مثال و خیال می بینند که پادشاه شده ایم و حشم خود را معاینه مینمایند و نیز می بینند که قطب
شده ایم و عالم رو بما آورده در عالم تیقظ و افاقت که عالم شهادت ست هیچ ازین کمالات بظهور نمی آید
این رویت هیچ صدقی دارد یا باطل محض ست جواب این رویت محلی از صدق دارد و منشأ آنست
که معنی پادشاهت و قطبیت در ان جماعه کائن ست لیکن اینمعنی در ایشان ضعیف ست شایان آن نیست که
عالم شهادت ظهور یابد بعد ازان از دو حال خالی نیست اگر اینمعنی بعنایت الله سبحانه قوت پیدا کرده و
شایان آن گشت که در عالم شهادت ظهور پیدا کند بقدرت الله سبحانه هم پادشاه و هم قطب وقت میشوند و
و اگر اینمعنی آن قدر قوت پیدا نکرد که در عالم شهادت ظاهر گردد و همان ظهور مثالی که اضعف ظهورات است
کفایت می افتد و بقدر قوت ظهوری یابد ازین قبیل ست واقعاتی که طالبان این راه می بینند و
خود را در مقامات عالیه می یابند و می بینند که بمناسب ارباب ولایت سرفراز گشته اند اگر در
شهادت اینمعنی ظهور کند دولتیست عظیم و اگر بظهور مثال کفایت شد فی ما حصل ست جای مصیبت نیست

کمالی اگر تربیت ناقصی خواهد پس آنکه در وی بروز نماید باید که باقتدار خداوندی جل سلطانه صفات کاملهٔ خود را
در مرید ناقص منعکس سازد و بتوجه و التفات آن انعکاس را ثبات و استقرار دهد تا مرید ناقص از نقص
بکمال آید و از صفات رذیله بصفات حمیده گراید و هیچ کون و بروز در میان نبود ذلک فضل الله یؤتیه من
یشاء والله ذو الفضل العظیم و بعضی دیگر بنقل روح قائل اند میگویند روح را بعد از کمال قدرتی پیدا میشود که
اگر خواهد بدن خود را بگذارد و ببدن دیگری داخل شود و نقل میکنند عزیزی که این کمال و این قدرت را داشت
در جوار او جوانی فوت کرد این عزیز بدن خود را که بپیری رسیده بود گذاشت و در بدن آن جوان داخل
شد تا آنکه بدن اول او میت گشت و بدن ثانی زنده گشت این قول مستلزم تناسخ ست که تعلق
بدن ثانی را از برای حیات آن بدن است اینقدر فرق است که قائل بتناسخ بنقص نفس حاکم است و
تناسخ از برای تکمیل نفس اثبات مینماید و آنکه بنقل روح قائل است روح را کامل می انگارد و بعد از
کمال روح اثبات نقل مینماید نزد فقیر قول بنقل روح از قول تناسخ هم ساقط تر است زیرا که تناسخ را
از برای تکمیل نفوس اعتبار کرده اند اگرچه این اعتبار باطل است و نقل روح را بعد از حصول کمال گمان
برده اند اگر هیچ کمال نیست آنرا گاه تعلق ابدان از برای تحصیل کمالات قرار داده باشند بعد از حصول
کمال نقل ببدن ثانی برای چه بود اهل کمال تماشائی نیستند همت ایشان بعد از حصول کمال تجرد از
ابدان است نه تعلق با بدن زیرا که آنچه مقصود از تعلق بوده است بحصول پیوسته و انقضا در نقل روح
اماتت بدن اول است و احیاء بدن ثانی ست پس بدن اول را از حصول احکام برزخ چاره نبود و از
عذاب و ثواب قبر گذر نه و بدن ثانی را چون حیات ثانی اثبات مینماید حشر در حق او در دنیا ثابت گشت
انگارم که معتقد آن نقل روح معلوم نیست که بعذاب و ثواب قبر قائل باشند و بحشر و نشر معتقد بوند افسوس
هزار افسوس این قسم بطالان خود را مسند شیخی گرفته اند و مقتدای اهل اسلام گشته ضلوا فاضلوا ربنا لا تزغ
قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب بحرمة سید المرسلین علیه و علیهم
الصلوات و التسلیمات **تذییل** در بیان بعضی از علوم و معارف که بعالم مثال تعلق دارند باید دانست
که عالم مثال از جمیع عوالم فراخ تر است هرچه در جمیع عوالم است صورت او در عالم مثال ست معقولات و معانی
هم آنجا صورت دارند گفته اند حق را جل و علا سلطانه مثلی نیست اما مثال هست و لله المثل الاعلی
این فقیر در مکاتیب خود نوشته است که در مرتبه تنزیه صرف چنانچه مثل نیست مثال هم نیست

مکتوب شصت و هشتم به محمد تقی صدور یافته در جواب کتابت او و در بیان آنکه از فضولیات دین عنان معطوف ساخته بضروریات دین باید پرداخت و ما یناسب ذلک. الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی امطالعه صحیفه شریفه مشتمل بر دلائلی که اثبات آن متصدی گشته اند و اندراج یافته در باب حقیقت خلافت حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه باجماع اهل حل و عقد صدر اول که خیر القرون است و در باب افضلیت خلفاء راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که ترتیب فضیلت خلافت ایشان بترتیب است و در باب سکوت و رزیدن از منازعات و مشاجرات اصحاب خیر البشر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات فرحت فراوان رسانید این اعتقاد در بحث امامت کالاست و موافق اهل سنت و جماعت است شکر الله تعالی سعیهم مخدوما شفقت آثارا بحث امامت از فروع دین است نه از اصول شریعت ضروریات دین دیگر است که باعتقاد و عمل تعلق دارد که علم کلام و علم فقه متکفل آنست ضروریات را گذاشته بفضولیات پرداختن و عمر خود را صرف مالایعنی کردن است و در علامت اخیر آمده است علامة اعراضه تعالی عن العبد اشتغاله بما لا یعنیه اگر بحث امامت از ضروریات دین و از اصول شریعت می بود چنانچه شیعه گمان برده اند بایستی حق سبحانه و تعالی در کتاب مجید خود تعیین استخلاف می فرمود و تشخیص خلیفه می نمود و حضرت پیغمبر نیز علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات امر خلافت یکی میکرد و بتنصیص و تصریح یکی را خلیفه میساخت و در کتاب و سنت و چون اهتمام این امر مفهوم نشد معلوم شد که بحث امامت از فصول دین است نه از اصول دین فضولی باید که بفضول اشتغال نماید آنقدر ضروریات دین در پیش است که نوبت بفضول نمیرسد اول تصحیح اعتقاد چاره نبود که بذات و صفات و افعال واجبی سلطانه تعلق و اعتقاد باید نمود که پیغمبر علیه و علی آله الصلوات و السلام از نزد حق جل و علا آورده است و بضرورت و تواتر از دین معلوم گشته است از حشر و نشر و عذاب و ثواب اخروی دائمی و سائر سمعیات همه حق است احتمال تخلف ندارد اگر این اعتقاد نبود نجات نبود ثانیاً اتیان احکام فقهیه هم چاره نبود از ادای فرائض و واجبات بلکه از ادای سنن و مستحبات نیز گذر نه رعایت حل و حرمت شرعیه نیک باید نمود و در حدود شریعت احتیاط باید کرد تا فلاح و رستگاری از عذاب آخرت متصور شود و چون اعتقاد و عمل را درست کند نوبت بطریق صوفیه رسد و امیدوار از کمالات ولایت گردد و بحث امامت نسبت بضروریات دین کالمطروح فی الطریق است غایة ما فی الباب چون مخالفان درین باب غلو نموده اند و طعن در اصحاب خیر البشر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات کرده بضرورت در اولیشان مقدمات طویل الذیل ایراد نموده می آید که از دم فساد از دین متین رفع نمودن از ضروریات دین است و السلام مکتوب شصت و نهم در عزای مرحومی مولانا احمد برکی صدور یافت

وهر جانب و حجام در خواب خود را بادشاه می بیند و هیچ حاصل ندارد و جز خسارت نقد وقت و نیست لیس بر واقعات اعتبار نباید نهاد و در هر چه شهادت میسر شود از آن اوست ع چو غلام آفتابم همه ز آفتاب گویم نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم، و از اینجاست که اکابر نقشبندیه واقعات اعتباری نمی نهند و بتعبیر عیان است که در افاقت و تیقظ میسر گردد و لهذا دوام شهود را اعتبار نموده اند و استمرار حضور را دولت دانسته اند حضوری که غیبت در قفای آن باشد نزد این بزرگواران از حیز اعتبار ساقط است که نسیان ماسوی در حق ایشان دائمی گشته است و خطور غیر از قلب شان همه وقتی منتفی شده بلکه نهایت در بدایت او مندرج گردد و این کمالات از وی چه مستبعد بود ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین والسلام

مکتوب پنجاه و نهم به پیرزادگی خواجه عبد الله سلمه الله تعالی صدور یافته در بیان آنکه معقول و موهوم و مکشوف و مشهود همه داخل ماسوی است و مناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که قرة العین ارسال داشته بودند وصول یافت اندراج یافته بود که بکرم حضرت حق سبحانه و تعالی آن شعبده ها برطرف شده است و از آن مقوله هیچ نمانده است همت بر آن مصروف ست که از اثبات هیچ چیز بدست نباید معقول و موهوم همه در تحت لا داخل است کذا و کذا نوشته اند اما اینمعنی بتکلف ست امیدست که بی تکلف نصیب شود نجابت آثارا معقول و موهوم بلکه مشهود و مکشوف چه آفاقی و چه انفسی همه داخل دائره ماسوی است و از جمله عبث الهواست و پیش از گرفتاری به شعبده بازی نیست زوال این گرفتاری اگر بتکلیف ست داخل طریقه است و از جمله علم الیقین ست بعد اللتیا والتی اگر این دولت بتکلیف میسر گردد و از تکلف نفی با انتفای ماسوی برسر ضیق طریقت و اره و از کوچه علم بیرون جهد و بفنا مشرف گردد اینمعنی بگفتن آسان است برسیدن دشوار الامن یسره الله سبحانه کاریست که بحقیقت تعلق دارد و در پیش است و گذشت نفی بلکه انتفا مقام اثبات است و بیرون علم عین است باید دانست که طریقت را در جنب حقیقت هیچ اعتدادی نیست و نفی را نسبت با اثبات هیچ اعتباری نه چه متعلق نفی ممکنات است و متعلق اثبات واجب تعالی و در جنب اثبات همچون قطره در قطر می در آید در پهلوی دریای بیکران و بحصول این نفی و اثبات بولایت خاصه رسیده میشود و بعد حصول الولایة التی هی ابا العروج واما النزول والکیان النزول لذلک العروج لازم ایضا ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا ذنوبنا انک علی کل شئ قدیر والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه الصلوة والسلام

شما دور افتاده آید و در نصیحت مبالغت نموده می آید هوشیار باشید و ریاست را بلای جان خود دانید و ترسان و لرزان
باشید مبادا درین ریاست لذتی پیدا شود و بهلاکت ابدی رساند ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت
اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین

مکتوب شصت و دوم بخانخانان صدور یافت در بیان آنکه انسان مدنی الطبع مجبول است و در تمدن تعیش
خود به بنی نوع خود محتاج است و خوبی انسان همدرین احتیاج است و ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده
الذین اصطفی ترقیات صوری و معنوی شما را از حضرت حق سبحانه و تعالی مسالت مینماید که خیریت و صلاح شما
متضمن جمعیت و رفاهیت جم غفیر از مسلمانان است دعا شما گویا دعا جمیع انسانان سلمکم الله سبحانه عما
لا یلیق بجنابکم بحرمة سید المرسلین علیه و علیهم و علی آل کل من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها
چون نسبت نیت و ارادت و اخلاص شما با اکابر سلسلهٔ علیهٔ نقشبندیه قدس اسرارهم میدانند که بر وجه اتم و اکمل
است بنا بر آن تصدیع ده میگردد مخدوما مکرما اهل این سلسلهٔ علیه درین دیار غریب افتاده اند و اهل این دیار
را بواسطهٔ شیوع بدعت بطریقهٔ این اکابر که ملتزم سنت اند قلت مناسبت اینجاست که بعضی از اهل سلسله
بواسطهٔ قصور نظر درین طریقهٔ علیه نیز بدعتها اختیار نموده اند و دلهای مردم را بالعلاقه ارتکاب بدعت بجانب خود
کشیده و این عمل را بزعم خود تکمیل این طریقهٔ علیه گمان برده اند حاشا و کلا بلکه این جماعت در تخریب و تضییع این طریقه
کوشیده اند و بحقیقت معاملهٔ اکابر این طریقه نرسیده اند الهمهم الله سبحانه سواء الصراط و چون اهل این سلسله
علیه درین دیار عزیز الوجود اند مریدان و محبان این سلسله امداد و اعانت این اکابر و طلبهٔ این طریق که
آدمی فی الطبع مجبول است در تمدن تعیش به بنی نوع خود محتاج است قال الله تبارک و تعالی یا ایها النبی
حسبک الله و من اتبعک من المومنین هرگاه در کفایت مهمات خیر البشر علیه و علی آله الصلوة و السلام مومنان
را دخل داده باشد بدیگران چه مضایقه اکثر اغنیا این وقت در دستگیری را عبارت از عدم احتیاج می دانند کلا
احتیاج ذاتی انسان است بلکه ذاتی جمیع ممکنات است بلکه خوبی انسان همین احتیاج است و ذل و بندگی
او ازین راه ناشی است چه اگر فرضا احتیاج از انسان زائل گردد و استغنا پیدا کند غیر از عصیان و سرکشی و طغیان
و نافرمانبرداری نقد وقت او نخواهد بود قال الله سبحانه ان الانسان لیطغی ان راه استغنی غایة ما فی الباب
فقرا که از گرفتاری ما سوی وارسته اند احتیاجی که باسباب دارند آن احتیاج را بمسبب الاسباب
حواله مینمایند و دولت مبین شده را از خوان نعمت تعالی میدانند و معطی و مانع فی الحقیقة

در نصیحت یاران مولانا حسن را سر حلقه آنها ساختن و ما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات
میرساند و عزای مغفرت پناه مولانا احمد علیه الرحمة می نماید وجود شریف مولانا درین وقت مر مسلمانان را آیتی بود از آیات
حق جل و علا و رحمتی بود از رحمتهای او تعالی اللهم لا تحرمنا اجره و لا تفتنا بعده مر یاران و دوستان امداد و اعانت گذشتگان او
باموال مستوفی دست خدمتگاری و دلجوئی فرزندان و متعلقان مرحومی مر محبان و مخلصان لازم است سعی نمایند که
فرزندان مرحومی بخوانند و بعلوم شرعیه متحلی گردند احسان مرحومی را مکافات باحسان فرزندان او نمایند هل جزاء الاحسان
الا الاحسان و اطوار و اوضاع مرحومی را مراعات نمایند و احوال و اوقات او را مرعی دارند و در طریقه ذکر و حلقه
مشغولی باید که قصور واقع نشود و یاران جمع شده بنشینند و در یکدیگر فانی باشند تا اثر صحبت ظاهر شود و این فقیر قبل ازین
بر سبیل تعلق نوشته بود که اگر مولانا سفری اختیار کند باید که شیخ حسن بجای خود نصب کند قضا را این سفر او بوده
است الحال هم که مکرر ملاحظه می نمایم شیخ حسن را متعین این امر می یابم اگرچه بعضی یاران گران نباید که باختیار ما و
ایشان نسبت انقیاد لازم است طریق شیخ حسن بطریق مولانا مناسبت بیشتر دارد و در آخر مولانا نسبتی که
ازینجانب گرفته بودند شیخ حسن را در آن نسبت شرکت است و یاران دیگر از آن معنی قلیل النصیب اند هرچند کشف
شهود پیدا کنند و بتوحید و اتحاد متحلی گردند اما این دولت دیگر است و این کار دیگر است کشوف را
اینجا بجوی نمیخرند و از آن توحید و اتحاد مستغنی اند بالجمله باید که یاران در تقدیم شیخ توقف نکنند و او را سر حلقه
دانسته بکار خود مشغول باشند احوی حواجه و سیل بعضی را معقول یاران ساخته بحلقه مشغولی و التفات نماید و
بشیخ حسن تربیت فرماید و حسن را هم باید که محافظت خاطر ایشان هم پیرگان نماید و حقوق برادری بجا آورد و بمطالعه کتب
فقه از دست ندهد و نشر احکام شرعیت فرماید و بمتابعت سنت سنیه ترغیب کند و از بدعت تحذیر نماید و طریق التجا و
تضرع و زاری را از دست ندهد و مبادا نفس اماره از راه ریاست و تقدم بر اقران در مهالک اندازد و خراب
و ابتر سازد و همه وقت خود را قاصر و ناقص داند و طالب کمال خود باشد و نفس و شیطان دو دشمن قوی
در کمین اند که نشود که از راه ببندازند و خایب و خاسر سازند ع همه اندر زنه
من توانیست که تو طفلی و خانه رنگین است هندوستان از بنا دور است و در دو سال یک قافله
می آید و خبری آرد و میسر احوال را نویسان باشد اگر توانید رسید از نوشتن تغافل نباشند میان
شیخ یوسف بما نزدیک اند و تا مدتی اینجا بوده اند و فوائد بسیار اخذ نموده اند و بحقیقت فنا اطلاع یافته اند
و میعاد باز آمدن بجانب شما قرار داده مر مستعد و صادق الاخلاص است والله سبحانه الموفق چون

مناسب حال زندان درد و الم و اندوه و مصیبت است ازینان احوال دلتنگ نباشند و از علوم حصول آمال
و تنگی نگردند فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا یک تنگی و فراخی مقرون فرموده است امامل که در پی
فراخی آخر خواسته باشد با کریمان کارها دشوار نیست عمده باقی احوال امید در اسبادت مآب توفیق آثار میر سید محب الله
بالمشافه خواهند گفت مشار الیه مراعات اشفاق و حقوق شمار نموده به ملاقات گرامی متوجه است **مکتوب
شصت و پنجم** بمولانا محمد هاشم خادم صدور یافته در احتراز از امور لاطائل بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد
والصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند و به نعمت از احوال باطن خود خبر متعدد به نوشته آید تا باعث فرحت باشد امور
لاطائل است دنیا و مافیها که لایق آن نیست که تذکر احوال آن حرمت را گذاشته کسی به مشوبات اشتغال نماید هر چه پیش تما
بخیر خواهد بود اما حسنات الابرار سیئات المقربین شنیده باشند بهر حال متوجه احوال باشند و طفیلی را ضروری دانند
والضرورة تقدر بقدرها الله سبحانه الحمد والمنة که فقرای اینجای هر چند رزق معلوم ندارند اما بی هیچ گونه کشش
بفراغت و وسعت دیگر را انند زیاده از قدر کفاف میرسد روزی که نقد وقت است باقی احوال تجدد و مستوجب
حمد است درین چند ماه و با عود کرده بود که نزدیک اجل او در رسیده بود مردود حالا برطرف شده است الله سبحانه الحمد
والمنه علی جمیع النعما والسلام **مکتوب شصت و ششم** بخانخانان صدور یافته در بیان توبه و انابت و
تقوی و نیا سب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی چون عمر گرامی در معاصی
و زلات و تقصیرات و شهوات گذرانیده خوش می آید که از سخن توبه و انابت گوید و دم از ورع و تقوی زند قال الله
تبارک و تعالی و توبوا الی الله جمیعا ایها المؤمنون لعلکم تفلحون وقال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا
عسی ربکم ان یکفر عنکم سیئاتکم و یدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار وقال الله تعالی وذروا ظاهر الاثم و باطنه فالتوبة
من الذنوب واجبة و فرض عین فی حق کل شخص لایتصور ان یستغنی عنها احد من البشر کیف والانبیاء علیهم الصلوة
والسلام لم یستغنوا عن التوبة قال خاتمهم و سیدهم علیه وعلیهم صلوات الله والتحیات انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله
فی الیوم و اللیلة سبعین مرة فان کانت المعاصی تتعلق بحق الله تعالی و سبحانه و لا تتعلق بحقوق و مظالم
العباد و حقوقهم کالزنا و شرب الخمر و سماع الملاهی والنظر الی غیر محرم و مس المصحف بغیر وضوء و الاعتقاد بدعة فتوبتها منها بالندم
والاستغفار والتحسر والاعتذار الی الله عز و جل و لو ترک فرضا من الفرائض لابد فی التوبة من ادائه و ان کانت المعاصی
تتعلق بمظالم العباد فتوبتها برد المظالم الیهم والاستحلال منهم والاحسان الیهم والدعاء و ان کان صاحب المال او العرض
میتا فالاستغفار له والاحسان ورد المال الی اولاده و ورثته و ان لم یعلم له وارث یتصدق

او را سبحانه تقصیر بیند و چون اسباب را بواسطهٔ حکم و مصالح در میان آورده اند و حق قبیح را باسباب نسبت ساخته این
بزرگواران نیز شکر و شکایت را باسباب راجع میگردانند و نیک و بد را بظاهر از ایشان میدانند اگرچه اسباب را
دخل نمیدهند کارخانهٔ عظیم را باطل نمیسازند ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک وجود شریف سیادت پناه حقائق و
معارف آگاه اخوی اعزی میر محمد نعمان درانحدود مغتنم است دعا و توجه ایشان کبریت احمر الکارم که برکات و
فیوض توجهات ایشان قوائم دولت شما اند و در حضور و غیبت ایشان را محمد و معاون شما میدانیم زیاده از یک
سال شده است که ایشان از بهامی شما غائبانه بفقیر نوشته بودند محبت و اخلاص که شما را نسبت بفقرا
حاصل است در اینجا درج نموده و ظاهر ساخته بودند که صوبه داری انجا را بدیگری تفویض نموده اند وقت توجه و
دستگیری است فقرا را در اثناء مطالعهٔ آن مکتوب توجهی درینباب حاصل گشت و شما را درانوقت فسیح القدر یافت الا
در همان ساعت تخصیص راهی بود در جواب آن باین عبارت نوشت که خانخانان در نظر رفیع القدر می در آید و الا
امر عند الله سبحانه والسلام مکتوب شصت و سوم به نور محمد انبالی صدور یافت در جواب استفسار او که
پرسیده بود که باوجود حیات پیر اگر طالبی پیش شخصی دیگر برود و طلب حق جل و علا نماید مجوز است یا نه بسم الله الرحمن الرحیم
بعد الحمد والصلوٰة و تبلیغ الدعوات میرساند مکتوبیکه ارسال داشته بودند رسید پرسیده بودند که باوجود حیات پیر
اگر طالبی پیش شیخ دیگر برود و طلب حق جل و علا نماید مجوز است یا نه بدانند که مقصود حق است سبحانه و پیر وسیله است
بوصول جناب حق تعالی اگر طالب رشد خود را پیش شیخ دیگر بیند و دل خود را در صحبت او با حق سبحانه جمع یابد روا است
که در حیوة پیر بی اذن پیر طالب پیش آن شیخ برود و طلب مرشد از و نماید اما باید از پیر اول انکار نکند و جز بنیکی
یاد نماید علی الخصوص پیری مریدی اینوقت بیشتر از رسم و عادت نمانده است اگر پیران اینوقت از خود خبر ندارند
و ایمان را از کفر جدا نمیتوانند کرد از خدا جلت شانه چه خبر خواهند داشت و مرید را کدام راه خواهند نمود ع
آنکه از خویشتن چو نیست چنین به کسے جبوار و از چنان و چنین به و آنکه مریدی که برین طور اعتقاد کرده نشسته
و بدیگری رجوع نکند و راه خدا جل شانه معلوم نشود از خطرات شیطانی است که از راه حیات پیر مانع
آمده طالب را از حق سبحانه باز میدارد هر جا رشد و جمعیت دل یافته شود بی توقف رجوع باید کرد و از و
سواس شیطانی پناه باید جست مکتوب شصت و چهارم به محمد مومن ولد مرحومی خواجه علی خان صدور
یافته در بیان آنکه از تلون احوال و از عدم حصول آمال دنیا و دینی دلتنگ نباشد
بسم الله الرحمن الرحیم سلمکم الله سبحانه عما لا یلیق بجنابکم الدنیا سجن المومن دنیا زندان مومن است

بالابد برکت کلمه لا تترک کله اللهم ارزقنا مرضاتک وثبتنا علی دینک وعلی طاعتک بصدقة سید المرسلین وقائد الغر المحجلین

علیه وعلیهم وآل کل من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها مکتوب شصت و هفتم بجهان خان صدور یافته در بیان عقائد اهل سنت و جماعت رضوان الله تعالی علیهم اجمعین با بیان خمسه ارکان اسلام و تحریص نمودن بر آنکه کلمه حق یعنی کلمه اسلام گوش زد سلطان وقت نمایند بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که از روی کرم بآن عزیز نامرد و فقرای نامراد ساخته بودند رسید حمد الله سبحانه که درین اطوار پریشه و اشتباه و اسباب متعدد را از حسن استعداد که دارند با وجود منافات بفقرا دور از کار نشده است و ایمانی باین طائفه حاصل است چه نعمتی است که تعلقات شتی مانع حصول این دولت نگشته است و توجهات پراگنده از محبت ایشان باز نداشته شکر این نعمت عظمی بجا باید آورد و امیدوار باید بود که المرء مع من احب حدیث نبوی است علیه وعلی آله الصلوة والسلام سعادت و نجات ابدی را بعد از تصحیح اعتقاد بموجب آرای فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که سواد اعظم و جم غفیر اند چاره نبود تا فلاح و نجات اخروی متصور شود خبث اعتقاد که مخالف معتقدات اهل سنت است سم قاتل است که موت ابدی و عذاب سرمدی رساند مداهنت و مساهلت در عمل امید مغفرت دارد اما مداهنت اعتقادی گنجایش مغفرت ندارد ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء معتقدات اهل سنت را بلسان اجمال و اختصار ایراد می نماید بمقتضای آن تصحیح اعتقاد باید فرمود و از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت برین دولت بتضرع و زاری مسالت باید نمود بدانند که الله تعالی بذات قدیم خود موجود است و سائر اشیاء بایجاد او سبحانه موجود گشته اند و بتخلیق او تعالی از عدم بوجود آمده پس او تعالی قدیم و ازلی باشد و ما سوا همه حادث و نو پدید باشند و هر که قدیم و ازلی است باقی و ابدی است و هر چه حادث و نو آمده است فانی و مستهلک است یعنی در معرض زوال است و او سبحانه یگانه است شریکی ندارد در وجوب وجود و نه در استحقاق عبادت وجوب وجود غیر او را تعالی نشاید و استحقاق عبادت سوای او را نسزد و مر او را صفات کامله است از انجمله حیات و علم و قدرت و ارادت و سمع و بصر و کلام و تکوین است که بقدم و ازلیت متصف اند و بحضرت ذات جل سلطانه قائم اند تعلقات حوادث در قدم صفات خلل نمی کند و حدوث متعلق مانع ازلیت ایشان نگردد و فلاسفه از بی خردی و معتزله از کوری از حدوث متعلق پی بحدوث متعلق برند و بعضی صفات کامله را نفی نمایند و عالم بجزئیات ندانند که مستلزم تغیر است که امارت حدوث است

بقدر المال والجناية على الفقراء او المساكين بنية صاحب المال الذي اوذي بغير حق قال علي كرم الله وجهه وصدق ابا
بكر رضي الله تعالى عنه يقول اي هو الصدوق قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم ما من عبد اذنب ذنبا فقام فتوضأ
فصلى ثم استغفر الله من ذنبه الا كان حقا على الله ان يغفر له لانه يقول ومن يعمل سوءا او يظلم نفسه ثم يستغفر الله
يجد الله غفورا رحيما وقال عليه وعلى آله الصلوة والسلام في حديث آخر من اذنب ذنبا ثم ندم عليه فهو كفارته وفي الخبر ان الرجل اذا
قال استغفرك وتب الي ثم عاد ثم قالها ثم عاد ثلث مرات كتب في الرابعة من الكبائر وفي الحديث النبوي انه
قال عليه وعلى آله الصلوة والسلام هلك المسوفون يقولون سوف نتوب اوصى لقمان الحكيم لابنه
يا بني لا تؤخر التوبة الى الموت فان الموت ياتيك بغتة قال مجاهد من لم يتب اذا اصبح وامسى
فهو من الظالمين قال عبد الله بن المبارك رحمه الله سبحانه رد فلس من الحرام افضل من مائة فلس يتصدق
به قيل رد دانق من حرام افضل عند الله من سبعين حجة مبرورة ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا
وترحمنا لنكونن من الخاسرين عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه قال ان الله تعالى يقول عبدي
اد ما افترضت عليك تكن من اعبد الناس وانته عما نهيتك عنه تكن من اورع الناس واقنع بما
رزقناك تكن اغنى الناس وقال صلى الله تعالى عليه وآله وسلم لابي هريرة رضي الله عنه كن ورعا تكن
اعبد الناس وقال حسن البصري رحمه الله سبحانه مثقال ذرة من الورع خير من الف مثقال من الصوم والصلوة
وقال ابو هريرة رضي الله تعالى عنه جلساء الله تعالى غدا اهل الورع والزهد اوحى الله تعالى
الى موسى على نبينا وعليه الصلوة والسلام لا يتقرب الي المتقربون بمثل الورع قال بعض العلماء لا يتم
الورع الا ان يرى عشرة اشياء فريضة على نفسه اولها حفظ اللسان عن الغيبة والثاني الاجتناب عن
سوء الظن والثالث الاجتناب عن السخرية والرابع غض البصر عن المحارم والخامس صدق اللسان والسادس
ان يعرف منة الله تعالى عليه كيلا يعجب نفسه والسابع ان ينفق ماله في الحق ولا ينفقه في
الباطل والثامن ان لا يطلب لنفسه العلو والكبر والتاسع المحافظة على الصلوة
والعاشر الاستقامة على السنة والجماعة ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انك على كل شيء قدير
مخدوما مکرما شفقت ومکرمت آثارا اگر توبه از جمیع ذنوب میسر شود و ورع و تقوی از جمیع محرمات و مشتبهات
حاصل آید نعمتے است عظیمے و دولتی است قصوی و الا توبه از بعض ذنوب و ورع از بعضے محرمات هم مغتنم است
شاید برکات و انوار این بعض در بعض دیگر سرایت کند و توفیق توبه و ورع از سائر معاصی نیز میسر گردد

منزل ساخته است و عباد را بآن امر و نهی فرموده چنانچه ما کلام نفسی خود را بتوسط کام و زبان در لباس حرف و صوت
درآورده ظاهر میسازیم و مقاصد خفیه خود را در عرصه ظهور می آریم همچنین حضرت حق سبحانه کلام نفسی خود را بی توسط
کام و زبان بقدرت کامله خود بلباس حرف و صورت عطا فرموده بر عباد فرستاده است و اوامر و نواهی خفیه خود را در
ضمن حرف و صورت آورده بر منصه ظهور جلوه داده است پس هر دو قسم کلام کلام حق باشد جل و علا نفسی و لفظی و اطلاق
کلام بر هر دو قسم بطریق حقیقت باشد چنانچه هر دو قسم کلام ما نفسی و لفظی بطریق حقیقت کلام ما اند نه آنکه اول قسم
اول حقیقت است و ثانی مجاز زیرا که مجاز را نفی جائز است و کلام لفظی را نفی کردن و کلام خدا ناگفتن کفر است
و همچنین کتب و صحف دیگر که بر انبیاء ما تقدم علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات انزال فرموده است هم کلام
حق است سبحانه و آنچه در قرآن و دران کتب و صحف مندرج است احکام خداوندیست جل سلطانه که بمواقف هر وقت
عباد را بآن تکلیف فرموده است و دید مومنان مر حضرت حق سبحانه را در بهشت بی جهت و بی مقابله
بی کیف و بی احاطه حق است ایمان آریم باین رویت اخروی و بکیفیت آن مشغول نشویم زیرا که رویت او
تعالی بیچون است و درین نشأ حقیقت آن بر ارباب چون ظاهر نشود و غیر از ایمان نصیب ایشان نبود وای
بر فلاسفه و معتزله و سائر فرق مبتدعه که از حرمان و کوری انکار رویت اخروی نمایند و قیاس غائب بر شاهد
کنند و بدولت ایمان آنهم مشرف نگردند و او تعالی چنانچه خالق عباد است خالق افعال ایشان است
نیز خیر باشد آن فعل یا شر همه بتقدیر اوست تعالی اما از خیر راضی ست و از شر راضی نیست هر چند هر دو بارادت
و مشیت اوست سبحانه لیکن باید دانست که شر را بواسطه ادب باو تعالی نسبت نباید کرد و خالق الشر
نباید گفت خالق الخیر والشر باید گفت چنانچه گفته اند حضرت حق را سبحانه خالق کل شیء باید گفت و
خالق القاذورات والخنازیر نباید گفت از جهت رعایت ادب جناب قدس او تعالی معتزله از ثنویتی
که دارند خالق افعال بنده را دانند و خیر و شر فعل را باو نسبت کنند شرع و عقل تکذیب اینها میفرماید
آری علماء حق قدرت بنده را در فعل او دخل داده اند و کسب در بنده اثبات نموده زیرا که
فرق واضح است در میان حرکت مرتعش و حرکت مختار قدرت و کسب بنده را در حرکت ارتعاش هیچ مدخلی
نیست و در حرکت اختیاری مدخل است همین قدر فرق باعث مواخذه میگردد و اثبات ثواب و عقاب مینماید
اکثر مردم در قدرت و اختیار عبد تردد دارند و بنده را مضطر و عاجز دانند ایشان مراد علماء را نفهمیده اند اثبات
قدرت و اختیار در بنده تا باین حد نیست که بنده هر چه خواهد بکند و هر چه نخواهد نکند این خود را از بندگی دور است

سد اسد که صفات ازلی باشند و تعلقات صفات تعلقات حادثه حادث باشند و صفات نقائص و سمات بجناب قدس
او تعالی مسلوب است و او تعالی از صفات و لوازم جواهر و اجسام و اعراض منزه است زمان و مکان و جهت
را در حضرت او تعالی گنجایش نیست اینها همه مخلوق اویند که او سبحانه فوق العرش است و جهت فوق اثبات کنند عرش
و ماسوای آن همه حادث اند و مخلوق اویند تعالی و مخلوق و حادث را چه مجال که مکان خالق قدیم گردد و مستقر او شود
اینقدر هست که عرش اشرف مخلوقات اوست تعالی او نورانیت و صفا از همه ممکنات در وی بیشتر است ناچار حکم مرآت دارد که
ظهور عظمت و کبریائی خالق جل و علا آنجا پیدا و هویدا است باین علاقه ظهور آنرا عرش الله نامند و الا عرش و غیره
نسبت باو تعالی برابرند که همه مخلوق اویند تعالی اما عرش را قابلیت نمایندگی هست و دیگران را نیست
آئینه که صورت شخص را مینماید نمیتوان گفت که آن شخص در آئینه است بلکه نسبت شخص با آئینه و سائر اشیاء
متقابله برابر است تفاوت از جانب قابل است آئینه قبول صورت شخص مینماید و دیگر اشیا این قابلیت نیست
و او تعالی جسم و جسمانی نیست جوهر و عرض نیست محدود و متناهی نیست طویل و عریض نیست دراز و کوتاه نیست
پهن و تنگ نیست بلکه واسع است نه بآن وسعت که بفهم ما درآید محیط است نه بآن احاطه که مدرک ما شود
قریب است نه بآن که متعقل ما گردد و با ماست نه بمعیت متعارفه ایمان آریم که واسع است و محیط
است و قریب است و با ماست اما کیفیت این صفات را ندانیم که چیست و هر چه دانیم دانیم که قدمی در مذهب
مجسمه دارد و او تعالی با هیچ چیز متحد نشود و هیچ چیز باوی متحد نگردد و نیز هیچ چیز در وی تعالی حلول نکند
و او تعالی در هیچ چیز حال نشود و تبعض و تجزی در جناب اقدس او تعالی محال است و ترکیب و تحلیل در آن
حضرت جل شانه ممنوع است و او سبحانه مثل و کفو نیست زن و فرزند نیست ذات و صفات او تعالی
بیچون و بیچگونه اند و بی شبه و بی نمونه اند اینقدر میدانیم که او تعالی هست و باسما و صفات کامله خود را بآن
ستوده است متصف است اما هر چه از آن در فهم و ادراک ما درآید و متعقل و متصور ما شود او تعالی از آن منزه
و متعالی است چنانچه گذشت لا تدرکه الابصار ه دوربینان بارگاه الست ه بیش ازین پی نبرده اند که هست
باید دانست که اسماء الله تعالی توقیفی اند یعنی موقوف بر سماع اند از صاحب شرع هر اسمی که اطلاق آن در شرع
بر حضرت حق سبحانه آمده است اطلاق باید کرد و آنچه نیامده است اطلاق نباید کرد اگرچه در آن
اسم معنی کمال مندرج باشد جواد اطلاق باید کرد که آمده است و سخی نباید گفت که نیامده است قرآن
کلام مجید است جل سلطانه که بلباس حرف و صوت فرود آورده به پیغمبر ما علیه و علی آله الصلوة والسلام

دوزخ که معده از برای تعذیب کافران است هر دو مخلوق اند و ابد الآباد باقی خواهند ماند و فانی نخواهند گشت
و بعد از محاسبه مومنان چون بهشت روند در بهشت دائم خواهند ماند و از بهشت بیرون نخواهند آمد همچنین کفار
چون بدوزخ روند همیشه در دوزخ خواهند بود و ابد الآباد معذب خواهند ماند تخفیف در عذاب در حق ایشان مجوز
نیست قال الله تعالی لا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینظرون و هر که در دل او ذره از ایمان خواهد بود او را بواسطه افراط
معاصی اگر بدوزخ برند بقدر عصیان معذب خواهد بود و او را از دوزخ خواهند بر آورد و نیز روی او را سیاه نخواهند
کرد چنانچه کفار را سیاه کنند و نیز غل و زنجیر نخواهند کرد چنانچه کفار را کنند از جهت حرمت ایمان او و ملائکه بنده
های خداوند جل و علا که مکرم اند و عصیان از امر خدا جل شانه در حق ایشان جائز نیست و بآنچه مامور اند بفعل می
آرند و از زنا شوی پاک اند و توالد و تناسل در حق ایشان مفقود است بعض ایشان را حضرت حق سبحانه و تعالی
برسالت برگزیده است و بتبلیغ وحی مشرف ساخته مبلغان کتب و صحف انبیاء علیهم الصلوات
والتسلیمات ایشانند که از خطاء و خلل محفوظ اند و از کید و مکر خصم معصوم هر چه ایشان از حضرت حق سبحانه
تبلیغ نموده اند همه صدق و صواب است و شائبه احتمال و اشتباه ندارد و این بزرگواران از عظمت و جلال او
سبحانه ترسانند و غیر از امتثال اوامر کاری دیگر ندارند ایمان تصدیق قلبی است و اقرار لسانی بآنچه از دین بتواتر و
ضرورت بما رسیده است اجمالاً و تفصیلاً اعمال جوارح از نفس ایمان خارج اند اما در ایمان کمال می افزایند و
حسن پیدا می کنند امام اعظم کوفی علیه الرحمة میفرماید که ایمان قبول زیادتی و نقصان نمیکند زیرا که تصدیق
قلبی عبارت از یقین و اذعان قلبی است که تفاوت کمی و زیادتی در آن گنجایش ندارد و آنچه قبول تفاوت
کند داخل دائره ظن و وهم است کمال و نقصان در ایمان باعتبار طاعات و حسنات است هر چند طاعات
بیشتر کمال ایمان بیشتر پس ایمان عامه مومنان مثل ایمان انبیا نباشد علیهم الصلوات والتسلیمات
که آن ایمان بواسطه اقتران طاعات بدرجه علیای آن کمال رسیده است که ایمان عوام مومنان
بگرد آن نرسد هر چند این هر دو ایمان در نفس ایمان شرکت دارند اما آن ایمان بواسطه طوق طاعات
حقیقت دیگر پیدا کرده است ایمان دیگران گویا فرد آن ایمان نیست و درمیان اینها مماثله و
مشارکت مفقود است عوام انسان هر چند با انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات در نفس انسانیت شریک
اند اما کمالات دیگر مر انبیا را علیهم التسلیمات بدرجات علیا رسانیده است و حقیقت دیگر ثابت کرده
گویا از حقیقت مشترکه عالی و برتر اند بلکه انسان ایشانند و عوام حکم نسناس دارند امام اعظم

بلکه بآن معنی است که بنده بآنچه تکلیف شده است از عهدهٔ آن تواند برآمد مثلاً نماز پنج وقت تواند ادا کرد و زکوة
چهل یکی تواند داد و در دوازده ماه یکماه روزه تواند داشت و در عمر خود تنها در راحله یکحج تواند ادا نمود و
علی هذا القیاس باقی احکام شرعیه است که حضرت حق سبحانه وتعالی از کمال مهربانی و سهولت ایشان در آنها رعایت فرموده است
از جهت ضعف و قلت توانائی بنده قال الله تعالی یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر یعنی خدایتعالی برشما
آسانی میخواهد و دشواری نمیخواهد و نیز فرموده است جل سلطانه یرید الله ان یخفف عنکم وخلق الانسان ضعیفا یعنی
میخواهد خدایتعالی که تخفیف کند از شما گرانی تکلیفات شاقه را و مخلوق گشته است انسان ضعیف و صبر از شهوات
نمیتواند کرد و تکلیفات شاقه را نمیتواند برداشت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات فرستادهای حق اند جل شانه بسوی
خلق تا ایشان را بحق دعوت کنند تعالی و از ضلالت برده اند هر که دعوت ایشان را قبول کند او را بهشت دهند
و هر که انکار نماید بعذاب دوزخ تهدید کنند هرچه ایشان از حق تبلیغ نموده اند و اعلام فرموده همه حق است
و صدق که شائبهٔ تخلف ندارد و خاتم انبیا محمد رسول الله است صلی الله علیه و علی آله وسلم و دین او ناسخ
ادیان سابق است و کتاب او بهترین کتب ماتقدم است و شریعت او را ناسخی نخواهد بود بلکه تا قیام قیامت
خواهد ماند و عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که نزول خواهد نمود عمل بشریعت او خواهد کرد و بعنوان
امت او خواهد بود و آنچه او علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات از احوال آخرت خبر داده است
همه حق است از عذاب گور و ضغطهٔ آن و سوال منکر و نکیر و از فنای عالم و انشقاق
سموات و انتشار کواکب و انشقاق زمین و کوهها و پاره پاره شدن اینها و حشر و نشر و
اعادهٔ روح بجسد و زلزلهٔ ساعت و هول قیامت و محاسبهٔ اعمال و شهادت جوارح باعمال
مکتسبه و طیران نمودن نامهای حسنات و سیئات بیمین و شمال و وضع میزان حسنات و سیئات
را بآن وزن کنند و کمی و زیادتی حسنه و سیئه معلوم سازند اگر پلهٔ حسنات گران آمد علامت نجات است
و اگر خفیف ظاهر شد علامت خسران است ثقل و خفت آن میزان برخلاف میزان دنیا است آنجا پله
که بالا رود ثقیل است و آنکه پست باشد خفیف و شفاعت انبیا و صلحا علیهم الصلوات والتسلیمات اولاً و ثانیاً
در عصاة مومنان را باذن مالک یوم الدین جل سلطانه ثابت است قال علیه و علی آله الصلوة والسلام
شفاعتی لاهل الکبائر من امتی و پل صراط که بر پشت دوزخ نهند و مومنان از آن پل عبور کرده
به بهشت روند و کافران پایها لغزیده در دوزخ افتند و بهشت که معد از برای تنعیم مومنان است

کسیکه مر ابوبکر و عمر را تفضیل ندهد مفتری است او را تازیانه زنم چنانکه مفتری را زنند حضرت عبد القادر جیلانی
قدس سره در کتاب غنیه که از مصنفات ایشانست میفرماید و حدیثی نقل میکند که آنسرور فرموده است علیه و علی آله
الصلوة والسلام که مرا عروج واقع شد از پروردگار خود مسالت نمودم که خلیفه از پس من علی باشد ملائکه گفتند که ای محمد هر چه خدا
خواهد آن شود خلیفه از تو ابوبکر است و نیز حضرت شیخ میفرمود که حضرت امیر گفته است که بیرون نیامد پیغمبر خدا از دنیا
تا آنکه عهد کرد بمن که خلیفه بعد از فوت من ابوبکر خواهد بود و بعد از ان عمر بعد از ان عثمان بعد از ان تو خلیفه خواهی بود
رضی الله تعالی عنهم اجمعین و حضرت امام حسن افضل است از امام حسین رضی الله تعالی عنهما و علماء اهل سنت در علم و
اجتهاد حضرت عائشه را رضی الله تعالی عنها بر حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنها فضیلت میدهند فاطمه را بتول
میگفتند که صیغه مبالغه است در انقطاع و حضرت شیخ عبد القادر جیلانی قدس سره در کتاب غنیه حضرت عائشه
تقدیم میدهد و آنچه معتقد این فقیر است آنست که حضرت عائشه در علم و اجتهاد پیش قدم است و حضرت فاطمه
در زهد و انقطاع پیش لهذا فاطمه را بتول میگفتند که صیغه مبالغه است در انقطاع و حضرت عائشه مرجع فتاوی
اصحاب است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین هیچ مشکلی در علم بر اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات پیش نمی آید مگر آنکه
حل آن نزد عائشه بود رضی الله تعالی عنها و محاربات و منازعات که در میان اصحاب کرام علیهم الرضوان واقع
شده اند بر محامل نیک صرف باید نمود و از هوا و تعصب دور باید داشت چه نفوس
این بزرگواران در صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات از هوا و هوس تزکیه شده بودند و از حرص
و کینه پاک گشته اگر مصالحه دارند برای حق دارند و اگر منازعت و مشاجرت برای حق است هر گروهی بمقتضای
اجتهاد خود عمل نموده اند و مخالف رای تابعه هوا و تعصب از خود رفع کرده اند هر که در اجتهاد خود مصیب است
او را دو درجه بلکه ده درجه از ثواب دهد و آنکه مخطی است یک درجه ثواب او را الفقد وقت است پس
مخطی در رنگ مصیب از ملامت دور است بلکه امید درجه از درجات ثواب دارد و علما فرموده اند که در آن
محاربات حق بجانب امیر بوده است کرم الله تعالی وجهه و اجتهاد مخالفان از صواب دور بوده مع ذلک موارد
طعن نیستند و گنجایش ملامت ندارند چه جای آنکه نسبت کفر یا فسق کرده شود امیر کرم الله تعالی وجهه فرموده
است برادران ما بما باغی گشتند ایشان نه کافر اند نه فاسق زیرا که ایشان را تاویل است که
منع کفر و فسق مینماید حضرت پیغمبر ما فرموده است علیه و علی آله الصلوات والسلام ایاکم و ما شجر بین اصحابی پس
جمیع اصحاب پیغمبر را علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات بزرگی باید داشت و همه را بنیکی یاد باید کرد و در حق هیچ

علیه الرحمة فرماید انا مؤمن حقا و امام شافعی گوید علیه الرحمة انا مؤمن ان شاء الله تعالی هر کدام را وجه است
باعتبار ایمان حال توان گفت انا مؤمن حقا باعتبار مآل و خاتمه توان گفت انا مؤمن ان شاء الله تعالی
اما هر وجه که گویند از صورت استثنا اجتناب بهتر است مؤمن بارتکاب معاصی اگرچه کبائر باشند
از ایمان بیرون نرود و داخل دائره کفر نگردد منقول است که روزی امام اعظم با جمعی از علما کبار نشسته بودند
شخصے آمد و پرسید که چه میگویند در حق مؤمن فاسق که پدر خود را بناحق بکشد و سر او را از تن او جدا سازد و
در کاسه سر او شراب اندازد و بخورد و بعد شراب خوردن با مادر خود زنا کند آیا مؤمن است یا کافر هر کدام از
علما در حق او غلطها نمودند و دراز معامله ساختند امام اعظم درین اثنا فرمود که او مؤمن است و بارتکاب
این کبائر از ایمان بدر نیامده است این سخن امام بر علما گران آمد و زبان طعن و تشنیع ایشان دراز ساخت
آخر چون سخن امام برحق بود همه قبول نمودند و اعتراف فرمودند اگر مؤمن عاصی پیش از غرغره توفیق توبه
یافت امید نجات متحقق است که وعده قبول توبه است و اگر بتوبه و انابت مشرف نگشت امر او بخدای است
جل سلطانه اگر خواهد عفو کند به بهشت فرستد و اگر خواهد بقدر معصیت عذاب کند بآتش و غیر آتش اما آخر کار
او نجات است و مآل او بهشت است زیرا که در آخرت حرمان از رحمت خداوندی جل سلطانه مخصوص باهل کفر
است و هر که ذره از ایمان دارد امیدوار رحمت است اگر بواسطه علت معصیت رحمت در ابتدا نرسد در انتها
بعنایت الله سبحانه میسر است ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب
بحث خلافت و امامت نزد اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم هر چند از اصول دین نیست و باعتقاد تعلق ندارد
اما چون شیعه درین باب غلو نموده اند و بافراط و تفریط کرده بضرورت علما اهل سنت حق رضی الله تعالی
عنهم این بحث را ملحق بعلم کلام ساخته اند و حقیقت حال را بیان فرموده اند امام برحق و خلیفه مطلق بعد از
حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات حضرت ابوبکر صدیق است رضی الله تعالی عنه بعد
ازان حضرت عمر فاروق است رضی الله تعالی عنه بعد ازان حضرت عثمان ذو النورین است رضی الله تعالی
عنه بعد ازان حضرت علی بن ابی طالب است رضوان الله تعالی علیهم افضلیت ایشان بترتیب خلافت است
افضلیت حضرات شیخین باجماع و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند آن را اکابر ائمه
که یکے ازیشان امام شافعی است شیخ ابو الحسن اشعری که رئیس اهل سنت است فرماید که افضلیت
شیخین بر باقی امت قطعی است انکار نکند مگر جاهل یا متعصب حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه میفرماید

علیه و علی آله الصلوة والسلام که بنی اسرائیل هفتاد و یک فرقه شده بودند که همه ایشان در نار اند مگر یکی از ایشان
و زود باشد که امت من بر هفتاد و سه فرقه متفرق شوند که همه ایشان در آتش باشند مگر یک فرقه پرسیدند
که آن فرقه ناجیه چه کسانند فرمود علیه و علی آله الصلوة والسلام آنانند که باشند بر مثل آنچه من بر آنم و اصحاب من بر آنند
علیه و علی آله الصلوة والسلام و آن یک فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت اند که ملتزم متابعت آن سرور علیه الصلوة والسلام
والتسلیمات و متابعت اصحاب آن سرور علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات اند اللهم ثبتنا علی معتقدات اهل السنة والجماعة
واحشرنا فی زمرتهم واحشرنا معهم ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب
بعد از تصحیح اعتقاد امتثال اوامر و انتهاء از نواهی شرعیه که بعمل تعلق دارد بی چاره نبود نماز پنج وقت بی
فتور با تعدیل ارکان و با جماعت ادا باید نمود که فارق در میان اسلام و کفر همین نماز است چون ادای
صلوة بر وجه مسنون میسر شد حبل متین از اسلام بدست آمد زیرا که نماز اصل دوم است از اصول پنجگانه اسلام و
اصل اول ایمان بخدا و رسول است جلت عظمته و اصل دوم نماز است و اصل سوم ادای زکوة است و اصل چهارم روزهای ماه رمضان است
و اصل پنجم حج بیت الله است اصل اول بایمان تعلق دارد و اصول اربعه باعمال تعلق دارد و جامع ترین جمیع عبادات
و فاضل ترین اینها نماز است و در روز قیامت ابتدای محاسبه از نماز خواهد بود و اگر نماز درست آمد دیگر معاملات الله
سبحانه نیز بسهولت خواهد گذشت و حتی الامکان از محظورات شرعیه اجتناب باید نمود و نامرضیات مولی را جل شانه سموم
مهلکه باید دانست و مواد تعقیبات خود را در نظر باید داشت و از ارتکاب آن خجل و منفعل باید بود و ندامت و حسرت بلند
کشیده طریق بندگی اینست والله سبحانه الموفق و آنکه بی تحاشی از ارتکاب نامرضی مولای خود نماید جل شانه و از ان عمل خود در تشویر و
انفعال نبود بار مبتهم و مصر است اصرار و تمرد او نزدیک است که او را از ربقه اسلام بیرون کشد و در دائره اعدا داخل
ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا دولتی که حق سبحانه و تعالی شما را بآن ممتاز ساخته است
و مردم از ان دولت غافل اند بلکه نزدیک است که شما هم آن را در نیابید آنست که بادشاه وقت که
هفت پشت مسلمان آمده است و از اهل سنت است و حنفی مذهب هر چند چند سال است درین اوان
که آوان قرب قیامت است و بعد عهد نبوت بعضی از طلبه علوم بشومی طمع که ناشی از خبث باطن است با امراء
سلاطین تقرب جسته براه خوشامد ایشان را در آمده در دین متین تشکیکات نموده اند و شبهات پیدا کرده اند و ساده
لوحان را از راه برده اند اینچنین بادشاه عظیم الشان هر گاه سخن شما را بحسن استماع میفرماید و
بقبول تلقی مینماید چه دولت است که بتصریح یا باشارت کلمه حق یعنی کلمه اسلام که موافق معتقدات

یکی ازین بزرگواران بدبنیاد بوده گمان بد نباید کرد و منازعت ایشان را به از مصالحه دیگران باید دانست طریق فلاح و
نجات اینست چه دوستی اصحاب کرام بواسطهٔ دوستی پیغمبرست علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات بزرگی فرموده ما آمن برسول الله
من لم یوقر اصحابه. علامات قیامت که مخبر صادق علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات از ان خبر داده است حق است احتمال تخلف ندارد
که طلوع آفتاب از جانب مغرب برخلاف عادت و ظهور حضرت مهدی علیه الرضوان و نزول حضرت روح الله علی نبینا و علیه الصلوٰة
والسلام و خروج دجال و ظهور یاجوج و ماجوج و خروج دابة الارض و دخانی که از آسمان پیدا شود و تمام مردم را فرو
گیرد و عذاب دردناک کند مردم از اضطراب گویند ای پروردگار ما این عذاب را از ما دور کن که ما ایمان می آریم
و آخر علامات آتش است که از عدن خیزد و جماعهٔ از نادانی گمان کنند شخصی را که دعوی مهدویت نموده بود از اهل
هند مهدی موعود بوده است پس بزعم ایشان مهدی گذشته است و فوت شده و نشان میدهند که قبرش در
فراه است و احادیث صحاح که بحد شهرت بلکه بحد تواتر معنی رسیده اند تکذیب این طائفه است چه آن سرور علیه و
علی آله الصلوٰة والسلام مهدی را علامات فرموده است که در حق آن شخص که معتقد ایشانست آن علامات
مفقود اند در حدیث نبوی آمده است علیه و علی آله من الصلوات والسلام که موعود بیرون آید و بر سر وی
پاره ابر بود در آن ابر فرشته باشد که ندا کند این شخص مهدی است او را متابعت کنید و فرمود علیه و علی آله
الصلوٰة والسلام که تمام زمین را مالک شدند چار کس دو کس از مؤمنان و دو کس از کافران ذوالقرنین و سلیمان
از مؤمنان و نمرود و بخت نصر از کافران مالک خواهد شد آن زمین را شخص پنجم از اهل بیت من یعنی مهدی
و فرمود علیه و علی آله الصلوات والسلام دنیا نرود تا آنکه بعث کند خدا تعالی مردی را از اهل بیت من که نام
او موافق نام من بود و نام پدر او موافق نام پدر من باشد پس پر سازد زمین را بقسط و عدل چنانچه پر شده بود
بجور و ظلم و در حدیث آمده است که اصحاب کهف اعوان مهدی خواهند بود و حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوٰة
والسلام در زمان وی نزول خواهد کرد و او موافقت خواهد کرد با حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام
در قتال دجال و در زمان ظهور سلطنت او در چهاردهم شهر رمضان کسوف شمس خواهد بود و در
اول آن ماه خسوف قمر برخلاف عادت زمان و برخلاف حساب منجمان بنظر انصاف باید دید که این علامات در آن
شخص میت بوده است یا نه و علامات دیگر بسیار است که مخبر صادق فرموده است علیه و علی آله الصلوٰة
والسلام شیخ ابن حجر رساله نوشته است در علامات مهدی منتظر که بدویست علامت میکشد نهایت جهل است
که با وجود وضوح امر مهدی موعود جمعی در ضلالت مانند هداهم الله سبحانه سواء الصراط پیغمبر فرموده

و هر چه بعد از سی پیدا شود و روا است پس نزدیک است که بعد از زمان آنحضرت و خلفای راشدین علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات
حادث شود از حیز اعتبار ساقط است و شایان اعتبار نیست شکر این دولت عظمی بجا باید آورد که از کمال فضل و
کرم ما را داخل فرقهٔ ناجیه ساخته که ایشان اهل سنت و جماعت اند و از فرق اهل هوا و بدعت نگردانیده و
با اعتقادات فاسدهٔ ایشان مثلا که چه از آن جماعت اند که بنده را در اخص صفات مولی جل شانه شریک
گردانند و خالق افعال بنده بنده را گویند و منکر رویت اخروی باشند که سرمایهٔ دولت و تبه به و اخروی است
و نفی وجود صفات کامله از واجب تعالی نمایند و نیز از آن و طائفه نساخته که با اصحاب کرام خیر البشر علیه و علیهم الصلوات
و التسلیمات بجنگ آیند و با کارهای سو ظن نمایند و ایشان را اعادی یکدیگر تصور کنند و بغض و کینهٔ باطن متهم سازند
حق سبحانه و تعالی در حق این بزرگواران رحماء بینهم می فرماید و این و طائفه تکذیب کلام حق جل و
علا می نمایند و اثبات عداوت و بغض و کینه در میان این بزرگواران میکنند الله تعالی اینها را توفیق دهاد و
بصراط مستقیم بنماید گرداناد و نیز از آن جماعت نگردانید که حق را سبحانه جهت و مکان اثبات کنند و تجسیم جسمانی
انکار اند و امارات حدوث و امکان در واجب قدیم جل سلطانه ثابت گردانند در حصر اهل این سخن دروغ و گوئیم که سلاطین
ایشان است که سلطان کالروح است و سائر الناس کالجسد اگر روح صالح است بدن صالح و اگر روح فاسد است
بدن فاسد پس در صلاح سلطان کوشیدن در اصلاح جمیع بنی آدم کوشیدن است و اصلاح در اظهار اسلام است
بهر وجهی که گنجایش و عقده باشد و از گذشتن کلمهٔ اسلام معتقدات اهل سنت و جماعت نیز گاه و بیگاه گوش
زد باید ساخت و رد مذهب مخالف باید نمود اگر این دولت میسر گردد وراثت عظمی از انبیاء علیهم
الصلوات و التسلیمات بدست آید شما را این دولت مفت بدست آمده است قدر آن را بدانند زیاده چه مبالغه نماید
ارچه مسالهٔ داغ مستحسن است والله سبحانه الموفق مکتوب شصت و ششم بخواجه شرف الدین حسین صدور یافته
در بیان ستون نورانی و ستارهٔ دنب دار که از جانب مشرق طلوع نموده بود و در علامات قیامت و ما یناسب
ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق
علیهم الصلوات و التحیات صحیفهٔ شریفه که فرزندی اعزی مصحوب مولانا ابو الحسن فرستاده بودند
رسانیده و توقف ساخت از ستون نورانی که بجانب مشرق حادث شده است تکرار استفسار
نموده بودند باید دانست که در خبر آمده است که چون پادشاه عباسی که از مقدمات ظهور حضرت مهدی
موعود است علیه الرضوان بخراسان برسد طلوع کند در جانب مشرق قرنان دو ذنب

اہل سنت و جماعت است شکر اللہ تعالی سعیہم گوش زد ایشان نمایند و ہر قدر کہ گنجایش داشته سخن اہل حق را بعرض
دارند بلکہ ہموارہ مترصد و منتظر باشند کہ بتقریبی پیدا شود و سخن مذہب و ملت در میان آید تا اظہار حقیقت
اسلام نمودہ آید و بیان بطلان او ساختہ کفر و کافری کردہ شود کہ کفر جحود ظاہر البطلان است ہیچ
عاقل آنرا نپسندد و بطلان آنرا بی تحاشی باید ظاہر ساخت و آلہہ باطلہ ایشان را بی توقف نفی باید کرد و اللہ جل
سلطانہ بی تردد و شبہہ خالق سموات است ہیچ شنیدہ آید کہ آلہہ باطلہ ایشان پشہ را آفریدہ باشند اگرچہ ہمہ جمع آیند
و اگر پشہ ایشان را نیش زند و آزار رساند خود را محافظت نمایند چہ جای آنکہ دیگران را محافظت کنند کفرہ گویا
شناخت این امر را ملاحظہ نمودہ میگویند کہ اینہا آلہۂ شفعای ما خواہند بود نزد حق جل و علا ما را بحق جل شانہ
نزدیک خواہند ساخت بی عقلانند از کجا دانستہ اند کہ این جمادات را مجال شفاعت خواہد بود و حضرت حق
سبحانہ و تعالی شفاعت شرکا را کہ فی الحقیقۃ دشمنان ویند در حق بندہ دشمنان خود قبول خواہد کرد در رنگ
آنست کہ باغیان بر سلطان خروج نمایند و جمعی از ابلہان امداد باغیان نمایند بتوہم فاسد آنکہ در وقت
تنگ این باغیان نزد سلطان شفعا خواہند بود و بوسیلۂ آنہا این تقرب سلطان خواہیم یافت زہی
بیخبران خدمت باغیان کنند و بشفاعت باغیان عفو از سلطان خواہند و تقرب او جویند چرا خدمت سلطان
برحق نکنند و باغیان را شکست بدہند تا از اہل تقرب و از اہل حق باشند در امن و امان بوند بی عقلان سنگی
را بگیرند و بدست خود بتراشند سالہا آنرا پرستش نمایند و توقعات از وی امید دارند بالجملہ دین
کفرہ ظاہر البطلان است و از مسلمانان ہر کہ از راہ حق و طریق مستقیم دور افتادہ است اہل ہوا
و بدعت است و آن طریق مستقیم طریق آن سرور است علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام و طریق خلفاء راشدین
او ست علیہ و علیہم الصلوات و التسلیمات حضرت شیخ عبد القادر جیلانی قدس سرہ در کتاب غنیہ میفرماید کہ بدعتہای
مبتدعان کہ اصول آنہا نہ طائفہ اند خوارج و شیعہ و معتزلہ و مرجیہ و مشبہہ و جہمیہ و ضراریہ و نجاریہ و کلابیہ در زمان
آن سرور نبودند علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام و در زمان خلافت ابی بکر و عمر و عثمان و علی رضی اللہ
تعالی عنہم اجمعین نیز نبودند اختلاف این طوائف و تفرق اینہا بعد از سالہا از موت صحابہ و تابعین و موت
فقہای سبعہ رضی اللہ تعالی عنہم اجمعین حادث شدہ است خبر آن سرور فرمودہ علیہ و علی آلہ الصلوات
والتسلیمات کسیکہ بعد از من خواہد زیست اختلاف بسیار خواہد دید پس لازم گیرید سنت مرا و سنت خلفاء
راشدین مرا آنرا بدندان خود محکم بگیرید و دور دارید خود را از محدثات امور زیرا کہ ہر بدعت ضلالت است

ونزدیک بود فرود و چون حضرت مهدی بزرگ خواهد بود و تقویت عظیم بسید او باسلام و مسلمانان خواهد گشت و
در ظاهر و باطن ولایت او تصرف عظیم خواهد داشت و صاحب خوارق و کرامات بسیار خواهد بود و آیات عجیبه زمان
او بظهور خواهد آمد روا است که پیش از وجود او چیزهای خوارق عادت در رنگ ارهاصات نبی علیه الصلوة والسلام
بظهور آیند و مبادی ظهور او شوند چنانچه از احادیث مفهوم میگردد و دیده اند که در خبر آمده است که مهدی ظاهر نشود
تا زمانیکه کفر استیلا پیدا نکند و برملا کفر کافری کنند پس متوقع درینوقت استیلاء کفر و کافریست و در بونی اسلام
و مسلمانی است این آن وقت است که غربای اهل اسلام را آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام طوبی فرموده اند
و بشارت داده و فرموده علیه وعلی آله الصلوة والسلام العبادة فی الهرج کهجرة الی یعنی عبادت در زمان فتنه
در رنگ هجرت است بسوی من معلوم شما است که سپاهیان در وقت استیلای فتنه و فساد اگر اندک جرأت
مینمایند اعتبار بسیار پیدا میکنند و در وقت تسکین فتنه اگر هزار تردد کنند بی اعتبارانند پس وقت کار کردن
و مقبول افتادن همین وقت فتنها است تمام خود را بمرضیات حق جل وعلا دربازند و غیر از متابعت سنت سنیه
علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة هیچ چیز اختیار نکنند اگر خواهند که بمقبولان محشور شوند اصحاب کهف بیک هجرت
که در وقت استیلاء فتنه از ایشان بوجود آمده بود بدرجه علیا رسیدند شما خود محمدیانید و داخل خیر الامم اید
وقت خود را بلهو و لعب از دست ندهید و بجز دو سه جز در رنگ طفلان گول نگردید ه دادیم ترا از گنج
مقصود نشان ه گر ما نرسیدیم تو شاید برسی ه و عمود نورانی که پیش از ظهور این کوکب ذنب دار طالع شده
بود ظلمتی و کدورتی در ان مفهوم نمیشد و غیر از خیر در نظر نمی آمد اما ستاره ذنب دار شائبه کدورت
داشت اما با لنفع والمضار هو الله سبحانه در هیچ ستاره سوت شخصی و حیات احدی ودیعت نفرموده اما آنچه
از کلام مجید مفهوم میشود داعراضی که بستارهای تعلق دارد سه چیز است و فرموده و بالنجم هم یهتدون
بستاره راه می یابند در سفرهای بر و بحر فرموده و لقد زینا السماء الدنیا بمصابیح وجعلناها رجوما للشیاطین
آسمان دنیا را بستارها مزین ساخته غرض سوم رجم شیاطین باینها مربوط است تا استراق سمع
نمایند ماورای این سه غرض هر چه گویند به ثبوت نه پیوسته است و محل اوهام و خیالات ست ان الظن لا یغنی
من الحق شیئا بل نقول آن بعض الظن اثم فرزند عزیز مکرر مینویسد که وقت توبه و انابت است و هنگام تبتل و
انقطاع که زمان ورود فتنها است و نزدیک است که در رنگ باران نیسان فتنها بریزند و عالم را در گیرند
مخبر صادق فرموده است علیه وعلی آله الصلوة والسلام ان بین یدی فتنا کقطع اللیل المظلم یصبح الرجل

شاخ شبیه بود یعنی عمود مذکور دو سر داشته باشد و اول طلوع آن در وقت هلاک قوم حضرت نوح بوده است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و در زمان حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام طلوع نموده بود وقتیکه او را در آتش انداختند و در وقت هلاک فرعون و قوم او بوده است و در زمان قتل حضرت یحیی بوده پس نه بینند آنرا حضرت حق سبحانه تعالی استعاذه بکنند از شر فتنها این بیاض که در جانب مشرق حادث شده بود اول بصورت عمود بوده بعد ازان کجی پیدا کرده مشابهت بصورت قرن که تاج ست حاصل نموده و نیز باین اعتبار فرموده باشند که هر دو طرف آن شاخ باریک گشته بوده که شباهت بدندان داشته پس هر دو طرف را دو سر اعتبار نموده اند چنانچه نیزه که هر دو طرفش آن باریک باشد آنرا دو سر اعتبار کنند اخوی شیخ محمد طاهر بدخشی از جونپور آمده است میگوید که این ستون نیز بجانب فوق دو سر داشت شبیه بدو دندان که در میان آنها اندک فاصل بوده در صحرا تشخیص این معنی نموده باشد و جمعی دیگر نیز بهمین طور خبر دادند این طلوع ورای آن طلوع است که در وقت قدوم حضرت مهدی حادث خواهد شد زیرا که قدوم او علیه الرضوان بر سر مأیه خواهد بود و درین وقت از مأیه بیست و هشت سال گذشته است و نیز در خبر آمده است در علامات حضرت مهدی علیه الرضوان که در جانب مشرق ستاره طلوع کند که آن را ذنب باشد نورانی این ستاره نیز طالع شده است اوست یا مثل او این ستاره را ذنب وار تواند بود که برای آن گویند که گفته اند سیر کواکب ثوابت از مغرب بمشرق است پس روی آن ستاره به سیر خود بجانب مشرق است و پشت آن بجانب مغرب پس این درازی بیاض در پس پشت اوست که مناسب ذنب است و از مشرق که بجانب مغرب هر روز بلندی بر آید بسیر قسری اوست که مربوط بسیر فلک اعظم است والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال بالجمله وقت ظهور حضرت مهدی نزدیک است تا سر مأیه که آوان ظهور اوست چه مقدمات و مبادی الظهور آیند این مقدمات و مبادی ظهور او علیه الرضوان در رنگ ارهاصات پیغمبر ماست علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات که پیش از ظهور نبوت او علیه و علی آله الصلوة والسلام بظهور آمده بود چنانچه گفته اند که چون نطفه عبد الله که صورت حضرت محمد رسول الله بود علیه و علی آله الصلوة والسلام در رحم آمنه قرار گرفت همه بتهای روی زمین نگونسار شدند که همه شیاطین از کار خود باز ماندند ملائکه تخت ابلیس را سرنگون کردند و بدریا انداختند و چهل روز عقوبت کردند و در شب ولادت آن سرور علیه و علی آله الصلوات والسلام ایوان کسری بجنبید و چهارده کنگره ازان بیفتاد و آتش فارس که هزار سال بود که برافروخته بودند

فرموده است کسی باشد که شصت سال نماز گذارد و یک نماز او را نپذیرند پرسیدند آنکس باشد که رکوع و سجود تمام
بجا نیارد و گفته اند زید بن وهب مردی را دید که نماز می گذارد و رکوع و سجود تمام بجا نمی آرد آن مرد را بخواند و گفت چند گاه
است که تو اینچنین نماز میکنی گفت چهل سال است گفت تو درین چهل سال نماز نکرده اگر بمیری نه بر سنت محمد
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میری منقول است که چون مومن نماز گذارد و نیکو تمام کند رکوع و سجود او و قرائت
آن بشاشت بود و نورانی فرشتگان آن نماز را بآسمان ببرند و نماز بر گذارنده دعا نیکو کند و گوید حفظک الله
سبحانه کما حفظتنی خدا عز و جل ترا نگاه دارد چنانکه مرا نگاه داشتی و اگر نماز نیکو نگذارد آن نماز ظلمانی بود و فرشتگان را
کراهت آید و نماز را بآسمان نبرند و نماز گذارنده را دعای بد میکنند و میگویند ضیعک الله تعالی کما ضیعتنی
خداوند عز و جل ضائع گرداند ترا چنانکه تو مرا ضائع گردانیدی پس نماز تمام میباید گذارد و تعدیل ارکان باید نمود در
رکوع و سجود و قومه و جلسه بجا باید آورد و دیگران را نیز بتمامی نماز دلالت باید کرد و بطمانینت و تعدیل
ارکان راه باید نمود که اکثر مردم ازین دولت محروم اند و این عمل متروک گشته است احیاء این عمل از
اهم مهام اسلام است آنسرور فرموده است علیه و علی آله الصلوة و السلام که هر که سنتی را احیا نماید از
که آن سنت مرده باشد آنکس را ثواب صد شهید بود و نیز باید که در نماز جماعت صفها برابر باید کرد و هیچکس را از
مصلیان پیش و پس نا پسندیدن باید نمود که همه برابر یکدیگر باشند آنسرور علیه و علی آله الصلوة و السلام
تسویه صفوف میفرمود بعد از ان تحریمه می بست و فرموده علیه و علی آله الصلوة و السلام تسویة الصفوف من اقامة
الصلوة است ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا سعادت آثار عمل بشنود رسیده که ...
چون بجهاد کفار دار الحرب رفته اند اول تصحیح نیت نمایند تا نتیجه بران مترتب شود باید که مقصود ازین
جنگ و جدال اعلای کلمه اسلام باشد و توهین و تخریب اعدای دین بود که ما بآن مأموریم و مقصود سراسر
جهاد و اهم همین است با امور دیگر نیت خود را باطل نسازند و علوفه غازیان از بیت المال مقرر است که منافی جهاد
نیست و در اجر غازیان نقصان نمی آرد نیتهای بد ابطال عمل مینمایند تصحیح نیت بکنند و از بیت المال علوفه گرفته
جهاد نمایند امیدوار اجرهای غازیان و شهیدان باشند بجناب حق تعالی حتما می آید که در باطن بحق مشغول باشند
و در ظاهر نماز به جماعت کثیره ادا نمایند مع ذلک بدولت جهاد کفار دار الحرب مشرف گشته اند
هر که سلامت می ماند غازی است و مجاهد آنکه هلاک شود شهید پاک است اما اینهمه بعد تصحیح
نیت مقصود است اگر حقیقت نیت متحقق نشود بتکلف خود را برین نیت باید آورد و بحضرت

فیہا مومنا و یمسی کافرا و یمسی مومنا و یصبح کافرا القاعد فیہا خیر من القائم والماشی فیہا خیر من الساعی فکسروا
وقطعوا فیہا اوتارکم واضربوا سیوفکم بالحجارة فان دخل علی احد منکم فلیکن کخیر ابنی آدم وفی روایة قالوا فما تامرنا
قال کونوا احلاس بیوتکم وفی روایة والزموا فیہا اجواف بیوتکم معلوم شما شده باشد که درین روزها کفار
دار الحرب نواحی نگرکوت بر مسلمانان و بر بلاد اسلام چه مشقتها نموده اند و چه ابا نهار سانیده اند هم الله سبحانه این
قسم گلهای بد بمقتضای آخر الزمان بسیار خواهد شکفت ثبتنا الله سبحانه وایاکم وجمیع المؤمنین علی متابعة سید المرسلین
علیه وعلیهم الصلوات والسلام وآل کل علی ملائکة المقربین مکتوب شصت و ششم به محمد مراد بدخشی صدور یافته در بیان
تعدیل ارکان نماز و طمانینت و تسویه صفوف و در بیان آنکه چون بجهاد کفار رفته اند تصحیح نیت نمایند تجدید امر بودن
و احتیاط در لقمه نمودن و ما یتعلق به بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که
ارسال داشته بودند رسید چون متضمن ثبات و استقامت یاران بوده است فرحت فراوان رسانید زادکم الله سبحانه
ثباتا و استقامة اندراج یافته بود امریکه بآن مامور است یا جمعی از یاران که اهل طریقه شده اند بعد از ان امر مداومت
نمایند و نماز پنج وقت با جماعت پنجاه و شصت کس ادا میکنند الحمد لله سبحانه علی ذلک چه نعمتی است که باطن
بذکر الهی جل شانه معمور باشد و ظاهر باحکام شرعی متحلی شود چون اکثر مردم درین ایام در ادای نماز مساهلت
مینمایند و طمانینت و تعدیل ارکان نمی ورزند بضرورت یاران در بیاب تاکید و مبالغه نموده میشود
استماع نمایند مخبر صادق فرموده است علیه وعلی آله الصلوة والسلام بدترین دزدان کسی است که از نماز خود
بدزدد گفتند یا رسول الله از نماز خود چگونه میدزدد فرمود علیه وعلی آله الصلوة والسلام تمام نمیکند رکوع نماز را و سجود
نماز را و نیز فرموده است علیه وعلی آله الصلوة والسلام نظر نمیکند خدای جل شانه بنماز بنده که ثابت ندارد صلب
خود را در رکوع و سجود خود و نیز آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام دید مردی را که نماز میگذارد و در رکوع
اره تمام نمی آرد فرمود اما تخاف لو مت علی ذلک مت علی غیر دین محمد و نیز آن سرور فرموده است علیه
وعلی آله الصلوة والسلام تمام نشود نماز یکی تا بعد از رکوع تمام نه ایستد و صلب خود ثابت ندارد و هر
عضو او در محل خود و قرار نگیرد و همچنین فرموده علیه وعلی آله الصلوة والسلام در میان سجدتین ننشیند و صلب خود را
درست نکند و ثابت ندارد نماز او تمام نشود و حضرت رسالت علیه وعلی آله الصلوة والسلام یکی از نمازگزاران
بگذشت و دید که احکام و ارکان و قومه و جلسه بجای آرد فرمود که اگر تو برین بمیری روز قیامت از امتان
ترا نگویند و در جای دیگر فرموده است که اگر بر این بمیری نه بر دین محمد مرده باشی ابو هریره رضی الله عنه

مغتنم بود و کبریت احمر باشد و این شخص داخل زمرهٔ اصحاب کرام است علیهم الرضوان و از سابقان است و صاحب
این نسبت علیه بدولت مرکز مطلوب متمیز است هر چند در نفس مرکز تمام مراتب است اما دولت سبقت متمیز ساخته است
زیاده ازین معاینه دانکه باید و بیش ازین مرموز چه تصریح و بهدید چون بفضل الله سبحانه این نسبت علیه سر بر آورد نسبتهای
پیش همه رو بزوال آورد و نامی و نشانی ازان نماند چه نسبت قلب چه نسبت سر قلب اذا جاء نهر الله بطل نهر معقل
آن واصل است اصحاب این دولت بصراط مستقیم اند که بوصول مطلوب محاذی افتاده است و آنکه ازین صراط
یمین و شمال است وصول او ظلی از ظلال است اگرچه در ظلال مراتب متفاوت اند اما همه بداغ ظلمت متسم اند
ع فراق دوست اگر اندک است اندک نیست ¤ درون دیده اگر نیم موست بسیار است ¤ هر که از صراط مستقیم برکنار
دانه خردله جدا افتاد تا میرود دورتر میرود و از وصول بمطلوب بعید تر میرود ع ترسم نرسی بکعبه ای
اعرابی ¤ کین ره که تو میروی بترکستان است ¤ ثبتنا الله سبحانه علی الصراط المستقیم والسلام علی من اتبع
الهدی **مکتوب هفتاد و یکم** بحضرت مخدوم زادگی جامع علوم عقلی و نقلی خواجه محمد سعید سلمه الله تعالی
صدور یافته لا اله الا الله محمد رسول الله کلمهٔ اولی متضمن اثبات مرتبه ذات است تعالت و تقدست ظهور مرتبهٔ
وجوب در صورت مثالی بصورت نقطه اقرب از ظهور آن مرتبه که بصورت طویل و عریض مشهود گردد هر چند
دران مرتبه نقطه را گنجایش است و نه دائره را نه آنجا طول را مجال است و نه عرض و عمق را لاجرم در صورت
کشفی کلمهٔ مثبت در رنگ نقطه مینماید و کلمهٔ محمد رسول الله که مبنی از دعوت خلق است که با اجسام و جواهر تعلق دارد
و طول و بسط را آنجا قدم راسخ است لاجرم صورت مثالی این مقام در نظر کشفی طویل و عریض می درآید درینمقام
سالک بواسطه بقیه سکر که در وی مانده است کلمهٔ ثانیه را در رنگ دریای محیط می یابد و کلمهٔ اولی را در رنگ نقطه در
جنب آن دریا خیال میکند ازینجاست که این فقیر نیز بواسطه بقیه سکر که مانده بود حکم کرده است و نوشته که
کلمهٔ ثانیه دریائیست که در جنب آن کلمهٔ اولی کالنقطه است و درینمقام صاحب فتوحات مکیه گفته است که جمع
محمدی است بی پایان آری جل سلطانه و چون بعنایت الله سبحانه وسعت بیچونی مرتبه وجوب تعالت و تقدست
پرتو انداز و احاطه بیکیفی آن مرتبه مقدسه ظاهر گردد عالم تمام باین طول و عرض حکم جزء لا یتجزی
پیدا کند نسبت بدریای بی پایان چیزی را که اول نقطه مییافت اینوقت دریای بی پایان می یابد و دریای
محیط را جزء لا یتجزی حقیرتر می بیند ازینجا کسی گمان نکند که ولایت افضل از نبوت باشد زیرا
که ولایت مناسب کلمهٔ اولی است و نبوت ملائم کلمهٔ ثانیه زیرا اگر گوئیم نبوت عبارت از حصول

حق سبحانه نهی و تضرع باید نمود تا حقیقت نیت میسر گردد ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر نصیحت دیگر که
بیان آن نموده می آید التزام نماز تهجد است که از ضروریات طریق است در حضور هم بشما هم گفته بود که اگر ایمعنی متعسر باشد بیداری
حالات سحر میسر نشود جمعی از متعلقان را برین امر باید گماشت تا در آن وقت شما را بالطوع یا بکره بیدار سازند و نگذارند
که شما در خواب غفلت افتاده باشید چون چند روز چنین کنند امید است که بی تکلف مداومت دولت میسر گردد
و نصیحت دیگر احتیاط در لقمه است چه در کار است که هر چه از هر جا که بیاید بباید خورد و ملاحظه حل و حرمت
شرعی نباید کرد این کس بسر خود نیست تا هر چه داند بکند مولای دارد جل سلطانه که با امر و نهی تکلیف فرموده است
و رضا و عدم رضای خود را بتوسط انبیا که رحمتهای عالمند علیهم الصلوات والتسلیمات بیان نموده است بی سعادت
بنده باشد که خلاف مرضی مولای خود را تقاضا نماید و بی اذن مولا در ملک و ملک مولی تصرف کند شرم باید داشت
رعایت رضای صاحب مجازی مینمایند و نمیخواهند که دقیقه درین باب فروگذاشت شود و مولای حقیقی بتاکید و
مبالغه از امور نامرضی نهی میفرماید و زجر بلیغ مینماید هیچ التفات بآن نهی نمایند این اسلام است
یا کفر نیک تفکر کنید و هنوز هیچ نرفته است و تدارک ماسبق ممکن است که التائب من الذنب کمن لاذنب له
بشارت است و مقصر انرا مع ذلک اگر کسی مصر بر ذنب بود و بآن خورسند باشد منافق است صورت اسلام دفع
عقوبت او نماید و منع عذاب او نکند زیاده چه تاکید و مبالغه نماید العاقل تکفیه الاشارة دیگر بمواقع تخوف و در
محال استیلای اعدا از برای امن و رعایت قرائت سوره لایلاف مجرب است اقل هر روز و هر شب یازده بار
نخوانند و در حدیث مصطفویه علیه و علی آله الصلوة والسلام آمده است من نزل منزلا ثم قال اعوذ بکلمات
الله التامات من شر ما خلق لا یضره شیء حتی ارحل من منزله ذلک والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب هشتادوهم

بمولانا عبدالواحد لاهوری صدور یافته در بیان اسرار و حقائق کعبه معظمه که چنانچه در
انسان نموذج عرش است نمونه کعبه هم است و مناسب ذلک در انسان چنانچه قلب او نمونه عرش رحمن است
جل سلطانه و ظهور قلبی او انموذج ظهور عرشی است از بیت الله نیز در انسان نشانه است که میانه است و از یمین
و شمال بیگانه است و حسن سبقت بگانها است ارباب این عظیم دولت بالاصالت انبیا اند علیهم الصلوات
والتسلیمات و به تبعیت و وراثت این بزرگواران از امتان ایشان هر کرا باین دولت مشرف سازند اصحاب
انبیا علیهم الصلوات والتحیات ببرکت صحبت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات این دولت بیشتر بوده است و بعد از زمان
اصحاب قلت پیدا کرده بعد از قرون متطاوله اگر یکی را باین دولت بوراثت و تبعیت مشرف سازند

حج فرض اکبر گفته است و این طریق هم بواسطهٔ غلبهٔ سلامت متحقق شده است و شوق ادای آن فرض عظیم بر وجه کمال است لیکن تسویف در کمال تسویف است استخاره بسفر مساعدت کم می‌نماید و هر چند نیک متوجه می‌شود راه غیر نیک پدید و حصول بلکه بسط نمی درآید چه توان کرد و در تاخیر ادای فرض اینهمه بعد رها سود مند نیست بهر حال بقصد ادای فرض حج بتوفیق الله سبحانه از خانه باید برآمد بیدرو و سر قطع مراحل باید نمود و اگر وصول میسر شد فضل است عظمی و اگر در راه ماند امیدواری نقد وقت است ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله و صحبه و بارک و سلم

مکتوب هفتاد و سوم بحضرت مخدوم زادگی مجد الدین خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی صدور یافت در بیان ظاهر و باطن انسان کامل و ما یناسب ذلک

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی انسان عبارت از مجموع خلق و امر است و عالم خلق را صورت و ظاهر انسان تصور می‌نمایند و عالم امر را حقیقت و باطن انسان می‌دانند و اعیان ثابته را که حقائق ممکنات گفته‌اند باین اعتبار است که ممکنات ظلال آن اعیانند و آن اعیان اصول اینها است چه حقیقت و ماهیت همان ظلال اعیان است که ممکنات بآن ظلال ممکنات گشته اند و وجود ظلی پیدا کرده بخلاف اعیان ثابتات و چه بسا آنجا اثبات مینمایند و فوق مراتب امکان آنرا میدانند زیرا که تعین وحدت و تعین واحدیت را که مرتبه اعیان ثابته است تعین وجوبی گفته اند و سه تعین دیگر را که تعین روحی و تعین مثالی و تعین جسمی باشد تعین امکانی دانسته اند پس تعین وجوبی را که حقیقت تعین امکانی گویند برین سبیل مقرر خواهد بود که حقیقت امکانی از عالم امکان خواهد بود که از مرتبه وجوب حاصل شئ گویا حقیقت نی است پس آنچه گفته اند که صوفی کائن بائن است یعنی بظاهر با خلق است و بباطن ایشان جدا است که با حق است سبحانه مراد از ظاهر عالم خلق او داشته اند و از باطن عالم امر او را خواسته اند و این مقام را که جمع بین التوجهین است پس عالی گفته اند و مقام تکمیل و ارشاد دانسته اند و مرتبه دعوت و این فقیر را درین متوطن معرفت خاصه است و آن آنست که متخصص باشد از اخص خواص که نسبت باو مجموع عالم خلق و عالم امر صورت و ظاهر بود و حقیقت و باطن او همان اسم بود که مبدأ تعین اوست با اسماء و شیونات دیگر که کالاصل اند مر آن اسم را حتی انتهت الی حضرة الذات المجردة عن الشیون والاعتبارات این عارف تام المعرفة چون جمیع مراتب امکانیه را طی کرده و وصول بآن اسم که قیوم است و را میسر شده است و تاتای او از مراتب امکانیه گذشته بآن اسم منطبق گشته است و نیز ترتیب بر سبیل عروج انا فانا بمراتب فوق

هر دو کلمهٔ مقدسه است عروج نبوت بکلمهٔ اولی تعلق دارد و نزول آن بکلمهٔ ثانیه پس مجموع کلمتین حاصل مقام نبوت باشد نه آنکه کلمهٔ ثانیه حاصل مقام نبوت است چنانچه جمعی گمان برده اند و کلمهٔ اولی را مخصوص بولایت داشته اند بلکه هر دو کلمه هم حاصل مقام ولایت اند باعتبار عروج و نزول و هم حاصل مقام نبوت اند عروجاً و نزولاً غایة ما فی الباب مقام ولایت ظل مقام نبوت است و کمالات ولایت ظلال مدهٔ کمالات نبوت کُبر در مقام سکر هر چه بگویند معذور اند و این فقیر نیز در سکریات با ایشان شریک است و لهذا در بعض مکاتیب خود کلمهٔ اولی را مناسب مقام ولایت نوشته است و کلمهٔ ثانیه را مناسب مقام نبوت سکر هم نعمت عظمی است اگر بصحو رسانند و از کفر طریقت باسلام حقیقت برند ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا بالصدقة حبیبک محمد علیه و علی آله الصلوة و السلام و یرحم الله عبداً قال آمینا

مکتوب شانزدهم بمخدوم زادگی خواجه محمد معصوم صدور یافته در بیان آنکه معاملهٔ بیت الله المقدس فوق تجلیات و ظهورات است و فوق ظهور عرشی است و در بیان الحاق و وصول بحقیقت کعبه و زیارت صورت بصورت کعبهٔ معظمه

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی ظهور عرشی هر چند فوق جمیع ظهورات است اما معامله که به بیت الله المقدس مربوط است فوق ظهورات و تجلیات است آنجا نام ظهور و تجلی برون بیک است تجلیات و ظهورات حکم محیط دائره دارند و این معامله در حکم مرکز آن دائره است و شک نیست که محیط دائره با وجود وسعت ظل مرکز دائره است زیرا که همان نقطهٔ مرکز ظل خود را همین ساخته است و برنگ صد نقطه بر آمده محیط دائره گشته است و در ما نحن فیه تعبیر نقطه از قبیل تعبیر باقرب اشیا است و الا آنجا نقطه نیز در رنگ دائره منفقود است نه ظاهر را آنجا مجال است و نه مظهر را دران متوطن نه اصل گنجایش دارد و نه ظل چه اصل نیز از آن دو تقسیر اندر رنگ ظل در راه مانده است

چگویم با تو از مرغی نشانه
که با عنقا بود هم آشیانه
ز عنقا هست نامی پیش مردم
ز مرغ من بود آن نام هم گم

کعبه انبیای بنی اسرائیل علی نبینا و علیهم الصلوة و التحیات که صخرهٔ بیت المقدس است کمالات ظهورات آن آخر رجوع بکمالات این کعبهٔ معظمه دارند و ملحق باین میگردند چه اطراف را غیر از لحوق بمرکز چاره نیست طرق با مرکز نرسد که صراط مستقیم است بمطلب راه نیابد و اشوقاه الی لقاء الکعبة المعظمة قال الله تبارک و تعالی ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکاً و هدی للعالمین فیه آیات بینات مقام ابراهیم و من دخله کان آمنا و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا و من کفر فان الله غنی عن العالمین هر چند بفضل الله سبحانه الحاق بحقیقت کعبه میسر شده است و ترقیات بی اندازه بعد از لحوق بوصول پیوسته است الا اشوق ملاقات صورت بصورت است

از خصائص کمالات آن عارف است و دوربینان نزدیک است که آن را نقص انگارند و توجه را از عدم توجه
کمال قصور نمایند حضرت حق سبحانه تعالی ایشان را انصاف دهاد و که بجهل مرکب خود حکم نکنند و مهر را بحبیبنا انشد

مکتوب هفتاد و دوم بخواجه محمد هاشم صدور یافت در تاویل کریمه فمنهم ظالم لنفسه الآیة و در بیان کریمه انا
عرضنا الامانة الآیة و در بیان خلافت انسان کامل که معامله او بجائی میرسد که او را قیوم جمیع اشیا میسازند آن
ظالم لنفسه است و مقتصد را ابتدیم و تحلیل تعبیر نموده اند و سابق بالخیرات را مجذوب محبوب سر حلقه آن محمد رسول الله
علیه و علی آله الصلوة والسلام قال الله تبارک و تعالی و تقدس ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم
ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات باذن الله تعالی و قال الله تعالی انا عرضنا الامانة
علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا
مراد الامین ما اراد الله سبحانه و تحقیق ما ولها بخاطر فاتر رسیده لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا باید دانست که ان الله
خلق آدم علی صورته او تعالی از صورت منزه و متعالی است پس خلق آدم بر صورت او سبحانه بایں معنی تواند بود
که اگر مرتبه تنزیه را در عالم مثال صورتی فرض کرده شود هر آئینه این صورت جامع خواهد بود که انسان جامع
بران صورت بوجود گشته است صورت دیگر را قابلیت آن نیست که تمثال آن مرتبه مقدسه تواند بود و مرآت
آن تواند گشت از اینجاست که انسان شایان خلافت او تعالی گشته است زیرا که تا بر صورت شی مخلوق
نگردد شایان خلافت آن شی نباشد چه خلیفه شی خلف شی است و نائب مناب آن شی است و چون
انسان خلیفه رحمان گشت تعالی ناچار تحمل بار امانت را متعین شد لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه
آسمانها و زمینها و کوهها جامعیت از کجا یابند تا بصورت او تعالی مخلوق گردند و شایان خلافت
او تعالی باشند و تحمل بار امانت او سبحانه نمایند و محسوس میگردد که اگر این بار امانت
را فرضاً بآسمان و زمین و کوه حواله نمایند پاره پاره گردند و هیچ اثری از انها باقی نماند و آن امانت
نزد فقیر این حقیر قیومیت جمیع اشیا است بر سبیل نیابت که مخصوص بکمل افراد انسان است
یعنی معامله انسان کامل تا بجائی میرسد که او را قیوم جمیع اشیا بحکم خلافت میسازند و همه را افاضه
وجود و بقای سائر کمالات ظاهری و باطنی بتوسط او میرسانند اگر ملک است باو متوسل است و اگر
انس و جن ست باو متشبث و فی الحقیقت توجه جمیع اشیا بجانب اوست و همه نگران اویند اما همه را دانند
لانه فرموده کان ظلوما جهولا کثیر الظلم علی نفسه بحیث لا یبقی من وجوده ولا من توابع وجوده

اسمی که کمالات اصل اند مر آن اسم را انطباق یافته است ازین نمط یا حدیث محرره رسیده پس اینهمه مراتب انطباق
ابنای او حقیقت وگشته است که عالم امر او در رنگ عالم خلق او صورت آن حقیقت شده و این صورت در رنگ جامهٔ
مر آن حقیقت را که همچون شخص لابس است مر آن جامه را چون دیگران را اطلاق انا مقصور بر عالم خلق و عالم امر ست
لاجرم صورت و حقیقت ایشان همین عالم خلق و عالم امر باشد و آن اسما که مبادی تعینات ایشان اند بیش از قیوم
ایشان نباشد سوال عارف هر چند کمال معرفت پیدا کند از جملهٔ ممکنات است و از امکان بوجوب منقلب
نگردد پس اسمی که قیوم اوست و از مرتبهٔ وجوب است چگونه حقیقت او بود و جزو او باشد جواب گویم که این
حقیقت باعتبار شهود است نه باعتبار وجود تا محذور لازم آید چنانکه بقا بالله گفته اند این شهود محض و تخیل نیست
ثمرات و نتائج بران متفرع است ع فریاد حافظ اینهمه آخر بهرزه نیست ۔ هم قصهٔ غریب و حدیث عجیب هست
پس محقق شد که آنچه مجموع صورت و حقیقت دیگران است صورت این عارف است که نسبت بحقیقت این
صورت همچون جامه یکتا است نسبت بشخص لابس آن جامه پس دیگران از حقیقت آن چه دریابند و چه فهم
کنند و غیر از حمائل صور و حقائق خود یا چه متصور نمایند معرفت این عارف مستلزم معرفت حق است سبحانه
اذا رأوا ذکر الله سبحانه نشان ایشان است الهی چیست آنکه دوستان خود را کردی که هر که ایشانرا شناخت ترا یافت
و تا ترا نیافت ایشانرا نشناخت و آنچه فقیر در بعضی کتب و رسائل نوشته است که عارف تام المعرفه بعد از رجوع
بدعوت بکلیت خود متوجه عالم میگردد نه آنکه ظاهرش بخلق است و باطنش بحق جل سلطانه مراد از آن کلیت
عالم خلق و عالم امر اوست چنانچه متعارف قوم یعنی بعالم خلق و عالم امر هر دو متوجه دعوت میگردد نه
آن حقیقت و باطن که این فقیر در بالا نوشته است و اسم قیوم و ما فوق آن مراد داشته توجه او بحق جل و علا
تعلق ندارد که از عالم وجوب است چنانچه گذشت پس بهر تقدیر در وقت رجوع توجه عارف کامل
بتمام بجانب خلق است و آنکه یک رو بخلق دارد و روی دیگر بحق جل و علا دارد در توسط سیر است لیکن
از آن شخص سالک بلندتر است که روش بتمام بحق است جل و علا سلطانه زیرا که این شخص در ادای
حقوق عباد ناقص است و آنکه ادای هر دو حق حق خالق جل و علا و حق مخلوق معاً ممکن بجای آرد و خلق
را بجانب خالق میخواند جل سلطانه پس نسبت او اکمل باشد باید دانست که توجه بحق جل سلطانه بعد
مطلبید و بعید در حق این عارف نصیب دیگران گشته است که توجه محتاج اند بعکس دیده
که بکلی متوجه باشند بکلیت که از خود نزد دیگر باشد که توجه بوی صورت ندارد و این عدم توجه

باید طلبید سلمکم الله سبحانه الالیق بجنابکم ورود محن و بلیات دنیویه هر دو دوستان را کفارات است مر زلات ایشان را
تضرع و زاری و بالتجا و انکسار عفو و عافیت از جناب قدس او تعالی باید طلبید تا زمانیکه اثر اجابت مفهوم شود
و تسکین فتن معلوم گردد هر چند دوستان و خیر اندیشان در دفع این کار اند اما صاحب معامله حق بایں کار
است دارو خوردن و پرهیز نمودن کار صاحب مرض است و دیگران بیش از اعوان او نیستند و در اصل امر
حقیقت معامله آنست که هر که از محبوب حقیقی برسد بکشادگی جبین و فراخی سینه او را بمنت قبول باید کرد
بلکه بآن متلذذ باید گشت رسوائی و بی ناموسی که مراد محبوب است نزد محب بهتر از ناموس و ننگ و نام
است که مراد نفس است اگر این معنی در محب حاصل نگردد در محبت ناقص است بلکه کاذب است گر طمع
خواهد ز سلطان دین خاک بر فرق قناعت بعد ازین به جناب شریعت مآب چون از خدمت برگشته
آمدند از احوال سفر و تنگی احوال مسافران بیان نمودند فاتحه سلامت و عافیت ایشان خوانده شد
ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا ولا تحملنا
ما لا طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولنا فانصرنا علی القوم الکافرین سبحان ربک
رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین

مکتوب هشتاد و ششم

بمولانا فرخ حسین صدور یافته در بیان حقیقت عرش که برزخ است در میان عالم خلق و امر و از هر دو رنگی دارد
از جنس ارض و سما نیست و بیان کرسی و وسعت آن الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی عرش مجید از عجائب
مصنوعات حق است سبحانه برزخی است میان عالم خلق و عالم امر در عالم کبیر که هم رنگی ازین دارد و هم رنگی از آن
عالم خلق که در شش روز خلق شده است از زمین و کوهها و آسمانها که در کریمه خلق الارض فی یومین الخ واقع شده
است ایجاد عرش بر خلق اینها مقدم است چنانچه فرموده تعالی و تقدس هو الذی خلق السموات والارض
فی ستة ایام وکان عرشه علی الماء بلکه تقدم خلق نیز ازین کریمه مفهوم میگردد و ایضا عرش مجید چنانچه از جنس ارض
نیست از جنس سموات هم نیست چه او حظ وافر از عالم امر هم دارد و اینها ازان ندارند غایة فی الباب چون او را
بسموات مناسبت بیشتر است نسبت بزمین ناچار بعده در سموات ست و الا فی الحقیقت چنانچه او از جنس ارض نیست
از سما هم نیست پس لاجرم آثار و احکام ارض و سما جدا باشند باقیمانده معامله کرسی که از کریمه وسع کرسیه السموات
والارض مفهوم میشود که کرسی نیز از سموات جدا است و او وسع جمیع اینها است و شک نیست که کرسی نیز عالم امر نیست آنرا
در رنگ عرش گفته اند و معامله عالم امر فوق عرش است چون عالم خلق بوده خلق او از سموات جدا باشد باید که خلق او

اثرا و لا حکماً و تا به خود چنین ظلم نماید سایان تحمل بار امانت بود جهلا کثیر التحمل بحیث لا یکون له علم و لا ادراک
ما المطلوب بل عجز عن الادراک و جهل عن العلم بالمقصود و این عجز و جهل در آن موطن کمال معرفت
است لان اجهلهم اعرفهم به و لاشک ان اعرفهم الیق بتحمل الامانة این دو صفت گویا علت اند از تحمل
بار امانت را این عارفی که بمنصب قیومیت اشیا مشرف گشته است حکم وزیر دارد که مهمات مخلوقات
را باو مرفوع داشته اند هرچند انعامات از سلطان است اما وصول آنها مربوط بتوسط وزیر است
رئیس این دولت ابو البشر حضرت آدم است علی نبینا و علیه الصلوة و السلام و این منصب عالی بالاصالة
مخصوص بانبیا اولی العزم است علیهم الصلوات و التحیات و بتبعیت و وراثت بزرگواران هر کرا
باین دولت مشرف سازند و با کریمان کارها دشوار نیست و طائفهٔ اولی از وارثان کتاب که برگزیدگان
از عباد او تعالی اند همین ظالم لنفسه است که بمنصب وزارت و قیومیت مشرف است و طائفهٔ ثانیه این برگزیدگان
که تعبیر از ان بمقتصد فرموده است آنانند که بدولت خلت مشرف گشته اند و صاحب سر و اهل مشورت
اند هرچند معامله و کار و بار بادشاهت بوزیر مربوط است اما خلیل ندیم است و صاحب انس و الفت
است این برای فرحت خود است و آن از برای مهمات دیگران است نشان بانبیا و سر حلقهٔ این مقام عالی
حضرت ابراهیم خلیل الرحمان است علی نبینا و علیه الصلوة و السلام و هر کرا باین مقام عالی مشرف سازند
و فوق مقام خلت مقام محبت است که طائفهٔ ثالثه که سابق بالخیرات اند بآن مقام اعلی مشرف گشته اند
یار و ندیم دیگر است و محب و محبوب دیگر اسرار و معاملات که محب و محبوب می گذرد یار و ندیم را آنجا چه مجال
هرچند در وقت کمال انس و الفت اسرار حقیقت محبت را بخلیل جلیل القدر در میان میتوان آورد و داخل
محرم اسرار محب و محبوب میتوان ساخت سر حلقهٔ محبان حضرت کلیم الله است علی نبینا و علیه الصلوة و
السلام و سر گروه محبوبان خاتم الرسل است و علیه و علیهم الصلوة و التحیات و التسلیمات و بتبعیت
و وراثت این صاحب دولتان هر کرا باین دو مقام مشرف سازند و مقاماتیکه مقام محبت اند در
مکتوبی از مکتوبات این فقیر ذکر کرده یافته اند و صدر نشین آنجا نیز محمد رسول الله است علیه و علی آله الصلوة
و السلام همه داخل مقام سابقان است که نصیب فرقهٔ ثالثه است از وارثان کتاب ربنا آتنا من
لدنک رحمة و هیئ لنا من امرنا رشدا و السلام علی من اتبع الهدی

مکتوب هفتاد و پنجم

بمیرزا مظفر نیز در یافت در بیان آنکه محن و بلیات مردوشان را کفارات است که بتضرع و زاری متوجه باید شد

صاحب شعور و علم و معرفت خود نمود قربت دیگر در قلب را آنست که بیان نمایم نیک استماع نمائی مجموع انسان
که آنرا عالم صغیر نامند هرچند مرکب از عالم خلق و عالم امر است اما آنرا هیئت وحدانی حقیقی حاصل است
که آثار و احکام بران هیئت مرتب است و عالم کبیر را این هیئت حاصل نیست اگر هست اعتباری است
پس فیوضی که از راه این هیئت وحدانی بانسان و بتوسط او بقلب انسان میرسد عالم کبیر و عرش مجید
که همچون قلب است مر آن عالم را ازین فیوض و برکات قلیل النصیب است و ایضا جزو ارضی که فی الحقیقت
خلاصه مخلوقات است و باوجود دوری اقرب ظهور را است کمالات آن در مجموعه عالم صغیر سرایت نموده است
و در عالم کبیر فی الحقیقت چونکه مجموعه نیست این سرایت آنجا مفقود است پس قلب انسان این کمالات
را میدارد بخلاف عرش مجید باید دانست این فضائل و کمالات که در قلب اثبات نموده می آید چون
نیک ملاحظه نمائی داخل فضل جزئی است فضل کلی مر ظهور عرش را میباید مثل عرش و مثل
قلب چنان می نماید که گویا آتشی است وسیع که دشت و صحرا آن نور ساخته است و از آن آتش
مشعلی گیرآمده اند که بواسطه لحوق بعضی امور نورانیت دیگر پیدا کرده است که در آن آتش نیست
و شک نیست که این زیادتی جز فضل جزئی اثبات نمی نماید و الله سبحانه اعلم بحقائق الامور کلها ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا
انک علی کل شیء قدیر و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله و اصحابه اجمعین و بارک علی جمیع الانبیاء و المرسلین
و الملائکة المقربین اجمعین **مکتوب هفتاد و ششم** بمولانا حسن برکی صدور
یافته در جواب عریضه او که اعتراضات بر طور کلام صوفیه نموده و در آخر مکتوب نوشته بود که گویا
هر حکمی از احکام شرعیه دریچه ایست که موصلست بشهر مقصود و در استفسارهای دیگر نموده بود الحمد لله
و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه اخوی شیخ حسن احسن الله تعالی حاله رسید چون پیکر از تشیع و
استقامت داشت خوشوقت گردانید نوشته بود که سلوکی که مشهور است و معتقد سالکان که مفهوم ما آن نیست
که مبتدی را ذکر باید گفت تا وقتیکه دل گویا شود و بعد ازان تا وقتیکه از ذکر گفتن باز ایستد و محل الهامات و تجلیات
شود و سالک بمقام فنا رسد که اول قدم ولایت است و گفته اند که فنا آنست که از دید و دانش سالک
آنچه مسمی بالغیر است رخت بربندد و بغیر از واجب تعالی و تقدس در دید و دانش سالک نماید که آنرا شهود
و مشاهده و غیرها گفته اند مقصود آنکه بزعم خود حق را می بیند تعالی و مسمی بالغیر نمی بیند و همین را مشترک طریقت
گفته باشد و نوشته اند که فقیر را این معارف و مانند این معارف ارجا میسر نه زیرا که اگر مقصود ایشان آنست که

دربادی وراء این شش روز بود در تعیین هیچ محذور لازم نمی آید چه تمام عالم خلق را در این شش روز خلق فرموده است
تعالی که خلق یادکرد از عالم خلق است در بادی وراء این شش روز است و تقدم دارد بر این شش چنانچه گذشت چون
معامله کسبی بیک کشوف نشده است تحقیق آنرا بر وقت دیگر انداختیم که از کرم حق جل و علا امیدوار بود از کرم رب
ازلی علمًا از این تحقیق دو اعتراض قوی دفع گشت یکی آنکه چون زمین و آسمانها نبوده تعین تشخص شش روز از کجا
بوده و یوم الاحد از یوم الاثنین چگونه جدائی داشته و یوم الثلثا از یوم الاربعا بچه نوع ممتاز بوده و یوم الخمیس از
یوم الجمعه چگونه متمیز گشته و چون سبقت خلق عرش بر خلق ارض‌ها و خلق سموات معلوم گشت حصول زمانه متصور شد
و ثبوت ایام بوضوح انجامید و اعتراض مندفع گشت چه در کار است که اعتبار ایام مخصوص بطلوع و غروب
آفتاب بوده در جنت این طلوع و غروب نیست و امتیاز ایام ثابت است کما ورد فی الاخبار اعتراض دوم
که مندفع شد و مخصوص بعلوم این فقیر است آنست که در حدیث قدسی آمده است جل سلطانه
لا یسعنی ارضی و لا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی المؤمن ازین حدیث مفهوم میشود که ظهور اتم مخصوص
بقلب عبد مومن است و غیر او را این دولت میسر نشده است و تو در مکتوبات خود خلاف آن نوشته
که ظهور اتم در عرش مجید است و ظهور قلبی لمعه الیست از ظهور عرشی و از تحقیق سابق معلوم شد که
کمالات و احکام عرش مجید از آثار و احکام ارض و سموات علیحده است در ارض و سموات گنجائش نبود و در عرش
بود و آری زمین و آسمان با آنچه در آنهاست قابلیت آن وسعت ندارد بغیر از قلب عبد مومن که مستعد این دولت است
پس حصر وسعت قلبی باعتبار ارض و سموات شد نه نسبت بجمیع مصنوعات که شامل عرش مجید هم بود تا خلاف مفهوم
حدیث قدسی متصور باشد فاندفع الاعتراض الثانی ایضًا باید دانست عرش مجید که محل ظهور تام است چون ارض و
سموات را با آنچه در آنهاست در مقابل آن می اندازیم بی توقف تا جزو مضمحل میگردند و اثری از آنها باقی نمی ماند الا قلب المؤمن
که مصنع بر رنگ دست باقی میماند و لاشی محض نمیگردد و همچنین ظهوریکه در جانب فوق بما وراء عرش تعلق دارد
که از عالم امر صرف است عرش را نسبت بآن مرتبه همین حکم است که ارض و سموات را نسبت بعرش
بوده است و همچنین هر فوق را نسبت بآن مرتبه همین حکم است الی ان ینتهی عالم الامر بعد از تمامی این
دائره معامله بحیرت است و بجهل و اگر معرفت است هم مجهول الکیفیت است که فراخور عقل و فهم حادث نیست شمه از
کمالات انسانی و قلب انسان نیز بگویم سبحان عجب می جمله بگفتی شمه نیز بگوی که عرش مجید هر چند اوسع و مظهر اتم
است اما علم بحصول این دولت خود ندارد و شعور بآن کمال او را حاصل نیست بخلاف قلب انسانی که

تا ازان منزل بسیده وحیرت باید رسید راه گفتگو مسدود است باز پرسیده بودند که طلب از جمله ظاهر است یا از جمله باطن ظاهر و باطن عارف را در مکتوبی بتفصیل نوشته شد بملا عبدالحی حواله گفت که نقل آن بشما فرستد از آنجا ملاحظه نمایند در ایضاً پرسیده بودند طریق تفکیک بین تجلیات و کشعیات طریق شناختن متوسط و منتهی آن طریق چیست بدانند اگر این سالک که علم باحوال خود ندارد در صحبت شیخ کامل مکمل راه و آن راه بین است علم آن شیخ بحال و کافی است ما اعلام او توسط و انتهای او خواهد دانست و نیز اگر آن شخص او را یک نوع اجازت ارشاد خلق داده است احوال مریدان او مرآت کمالات او خواهد گشت و از آنجا مطالعه نقص و کمال خود خواهد نمود و علامت از برای معرفت انتها آنست که سالک را غیر از حق سبحانه و تعالی هیچ بالقطع نماند و سینه از جمیع ما سوا خالی و صاف شده نهایت را مراتب بسیار است بعضها فوق بعض و قدم اول در نهایت همین است که ذکر یافته والله سبحانه الموفق نوشته بودند معارفیکه این بی بضاعت را تسلی میدهد معارف شرعیه است گویا هر حکمی از احکام شرعیه دریچه ایست که موصل است بشهر مقصود و نشانه است از آن شاه بی نشان و همین بیت نصیب العین است

بیت ما بسفر میرویم عزم تماشا کراست ما بر او میرویم کز همه عالم وراست

با اینهمه معرفت شما بسیار امیدی آست دلبسی حالی است و امیدواری بخش است مطالعه این معرفت بسیار محظوظ ساخت و ناملائمات اول مکتوب را زائل گردانید حضرت حق سبحانه و تعالی از همین راه بمقصود رساناد دیگر پرسیده بودند بعضی که از رجال نساء می آیند و طریقه التماس می نمایند و از اکل لحم که بر او حاصل میگردد پرهیز نمیکنند و میگویند که ما بحیله شرعی آن را میسازیم امر بتعلیم طریقه هست یا نه طریقه را بایشان بگویند و ترغیب باجتناب محرم نمایند شاید ببرکت طریقه از آن اشتباه بر آیند دیگر از آن دو علم سفید که جانب مشرق عقب یکدیگر ظاهر شده بودند استفسار نموده بودند بعد از استفسار یاران درینباب مکتوبی نوشته است بملا عبدالحی حواله گفت ان شاء الله تعالی که نقل آنرا نیز بشما فرستد و ایضاً پرسیده بودند که ختم کلام الله کردن و نماز نفل گزاردن و تسبیح و تهلیل کردن اگر ثواب آنرا بوالدین یا باوستادان یا با خوان دادن بهتر است یا بکسی ندادن بهتر بدانند که دادن بهتر است که هم نفع بغیر است و هم نفع بخود و در نادادن نفع مخصوص بخود است و نیز شاید بطفیل دیگران آن عمل را قبول فرمایند والسلام

مکتوب هفتاد و هشتم بداراب خان صدور یافته در بیان محبت و اخلاص این طائفه علیه که آن محبت و اخلاص رتبه فنا فی الله و بقا بالله است و ما یناسب ذلک

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی دولت است خوشگوار که در خاندان شما احساس نموده می آید

حق را جل و علا سلطانه و عم نواله بصر یا بصیرت دیده شود اگر این شهود و رویت شهودی دانند پس ایشان نیز
مشترک طریقت باشند و اگر این معنی شعور ندارند پس از چه خبر میدهد نوشته اند که آنچه می بینید بکل وجه من الوجوه
خواه تجلی صوری باشد خواه معنوی و خواه نوری و غیر ایشان و آن مرئی را که ذات حق میدانند جل علا حقیقت
هی که آنچه مسمی بالغیر است ظهور او میدانند نزد این فقیر بیحاصل دور از کار است و خلاف نص کریمه لیس کمثله
شیء و کریمه لا تدرکه الابصار شاهد این معنی است پس این قوم چه می بینند و چه میدانند که میگویند که غیر حق نمی بینیم جل و علا
و نمیدانیم که آنرا عبارت از شهود و مشاهده کرده اند و اینهمه اندیشه ها که در تدبیر اهل و عیال خود مینمایند غیر است
یا نه بدانید و آگاه باشید که اینهمه دراز نفسیها و اعتراضات نا ملائم که بر مشایخ طریقت کرده اند قدس الله
تعالی اسرارهم منشاء آن نارسائی است مراد این بزرگواران توحید شهودی که یکی را دیدن است
مربوط بنسیان ماسوای است از ضروریات طریقت این بزرگواران است تا این نشود از گرفتاری اغیار
خلاصی نگردد و شما با این دولت و ملاهی باب این دولت مخرجیت مینمائید شهود و رویت که در عبارات اکابر
مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم واقع میشود کنایت از حضور بیچونی اوست تعالی و تقدس که مناسب مرتبه
تنزیه است و از حیطه ادراک که از عالم چون است بیرون است و این دولت حضور را در دنیا مخصوص بباطن داشته
اند ظاهر را همه وقت از دوربینی چاره نیست لهذا گفته اند در عالم کبیر چنانچه مشرک و موحد است در عالم صغیر نیز مشرک
و موحد جمع است باطن کامل همه وقت موحد است و ظاهر آن مشرک پس باطن کامل بخدا باشد جل و علا
و ظاهر او در تدبیر اهل و عیال بود و هیچ محذور لازم نیاید اعتراض نافهمیدگی است زنهار این قسم سخن نکنند
و از غیرت خداوندی جل سلطانه بترسند مدعیان این وقت ظاهر استتار را در شورش می آرند ملاحظه بزرگان
ضروری است اگر بر محدثات و مخترعات سخن کنند گنجایش دارد اما آنچه مقرر قوم است و لابد این راه است
آنجا سخن گفتن نامناسب است شما در رسائل و مکتوبات فقیر دیده آید که از توحید شهودی چه قدر
نوشته است و آنرا از ضروریات راه قرار داده بایستی که این معنی را استفسار می نمودید و تحسین ادب
سوال میکردید این گلیست که از مفارقت مرحومی مولانا احمد علیه الرحمة شگفته است در حیوة مولانا هرگز
این قسم سخن از شما بظهور نمی آمد نیک واقع شد که نوشتید و تنبیه یافتید و متنبه هم آنچه رد و بد نویسید و ملاحظه
صحت و سقم کنند اگر صحیح است باعث مسرت است و اگر سقیم است سبب انتباه است بهر حال از نوشتن
تقاعد نکنند بعد از سالی کتابت شما همراه قافله می آید و در سالی یکبار هم نصایح ضروریه ضروری است

که در نظر ایشان تنزیه در آمده است والا تشبیه را نیز یارا که با تنزیه حقیقی شود و در عشقبازان الوان متحمل و تاجیر
نگردد ۵ یکی هرجا شود عمر آشکارا ، شما را چیز بهانه بودن چه یارا ، حضرت حق سبحانه و تعالی بحقیقت اسلام
حقیقی مشرف گرداناد بالنبی وآله الامجاد علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات مولانا ما چون بر سر راه بود بچند
کلمه اختصار نموده والسلام علیکم وعلی من لدیکم مکتوب هشتادم بشیخ حامد بنارسی صدور یافت در بیان
آنکه پرسیده بود که در تمهیدات عین القضاة میگوید شما که خدا میدانید خدا جلت عظمته نزد ما محمد است علیه الصلوة
والسلام و شما که محمد میدانید نزد ما خدا است جل سلطانه الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که
از کمال محبت و اخلاص و وفور مودت و اختصاص نوشته ارسال داشته بودند رسید و فرحت فراوان رسانید
حضرت حق سبحانه و تعالی برین دولت استقامت کرامت فرماید که محب هر طائفه با آن طائفه است المرء مع
من احب حدیث نبوی است علیه و علی آله الصلوة والسلام معنی عبارت تمهیدات عین القضاة استفسار
نموده بودند که میگوید شما که خدا میدانید جل و علا نزد ما محمد است علیه و علی آله الصلوة والسلام شما که
محمد میدانید علیه و علی آله الصلوات والتحیات نزد ما خدا است جل سلطانه مخدوما مشتمل این عبارت که مبنی
از توحید و اتحاد است در غلبات سکر که مرتبه جمع است و تعبیر مکفر طریقت از مشائخ قدس الله تعالی اسرارهم
صادر میشود و امتیاز و اثنینیت از نظر ایشان مرتفع میگردد ممکن را عین واجب می یابند تعالی بلکه ممکن را
نمی یابند و جز واجب تعالی مشهود ایشان نمی ماند برین تقدیر معنی آن عبارت این بود که امتیازی که تعینی
که نزد شما در میان خدا جل وعلا و در میان محمد علیه و علی آله الصلوة والسلام حاصل است نزد ما امتیاز
ثابت نیست و مغائرت بلکه آن یکی که منزه یکی ست نیز عین دیگر است هرگاه بسائر ممکنات نسبت
مغائرت مرتفع میگردد محمد رسول الله تعالی علیه وعلی آله وسلم که مظهر اتم کمالات اوست تعالی نسبت
امتیاز او چگونه ثابت بود و این دید مخصوص بمرتبه جمع است و سالک ازین مقام بلند رود و چشم از
افراط سکر باز کشاید محمد را بنده یابد و رسول او و الله تعالی چنانچه در ابتدا میدانست النهایة هی
الرجوع الی البدایة شنیده باشند بدانند که اشتراک در میان مبتدی و منتهی در صورت است موجب تشابه بالمنتهی
والا چه نسبت خاک را با عالم پاک ، هرگاه متوسط را با منتهی نسبت نبود مبتدی و دور از معامله را با وی چه نسبت
بود ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر والسلام علیکم وعلی من لدیکم مکتوب هشتاد و یکم
به محمد مراد قوربیگی صدور یافته در اندرز و نصیحت و اجتناب از مزخرفات دنیاوی دنیه دنیا سبب و لک

باوجود اسباب غنا و با حصول مواد استغنا نیازمند است بفقرا و خدمتگار است بآن طبقهٔ علیا که مبنی از محبت و اخلاص این طائفهٔ علیه است و مشعر از مودت و اختصاص این فرقهٔ ناجیه محبان این طائفه را بشارت المرء مع من احب کافیست و حل بیان این طبقه را نوید هم قوم لا یشقی جلیسهم وافی چون بعنایت الله سبحانه این محبت استیلا پیدا کند و غالب آید بحدی که غیر این محبت را در دل نگذارد و گرفتاریها دیگر بتمام از دل رخت بندد و لازم محبت که اطاعت محبوب است و مراد او مرعی بودن است و باخلاق و اوصاف او متخلق شدن است ظاهر گردد این زمان مناسبت در محبوب حاصل میشود و تشبیه بفنا فی الشیخ که رتبهٔ اول است درین راه و این فنا فی الشیخ تا یاد وسیلهٔ فنا فی الله میگردد که بقا بالله برآن مترتب است که محصل ولایت است بالجمله اگر در ابتدای بی توسط احدی محبت و انجذاب محبوب حقیقی میسر گردد دولتی است که محصل فنا و بقا است والا از متوسط کامل مکمل چاره نبود و اول مراد خود را در مرادات او باید دریافت و در وی فانی باید گشت تا آن فنا وسیلهٔ فنا فی الله گردد و از گرفتاریهای ماسوا بتمام خلاص گردد و بدرجات ولایت رساند ؎

در شکر غلطیده ای صفرائیان * از برای کوری سودائیان *

امثال این سخنان از برای شور و تشویق طالبان و مهوسان ایراد نموده می آید والله سبحانه الموفق لبقیة المرام رافع رقیمه فقیر احمد قاسم بزرگزاده است و در خدمت فقرا بوده اما در صحبت برادر کلان بنا بر لعلم کلان شده است و تختهای روزگار کم دیده شوق ملازمت تمام دارد اگر داخل ملازمان سرکار خود ساخته بحال او التفات فرموده و از بیدار کرم بعید نخواهد بود زیاده چه تصدیع دهد والسلام

مکتوب هفتاد و نهم شیخ یوسف برکی صدور یافته در جواب رسالهٔ او که نوشته بود مشتمل بر اعراض از کفر حقیقی و مشعر از اقبال باسلام حقیقی و مناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی که نوشته حوالهٔ مولانا عبدالحی نموده بودند شاید در تقدیم تعویق ورزید زمانی که مولانای باوراهی میشد آن رساله را آورده ساخت چون مطالعه نموده شد باعث فرحت گشت که مشتمل بر اعراض از کفر بوده است و مشعر از اقبال باسلام چنانچه اسلام مجازی به از کفر مجازیست اسلام طریقت ٣٦ نیز به از کفر طریقت است در کفر طریقت همه سکر است و در اسلام طریقت همه صحو چنانچه صحو مجازی بهتر از سکر مجازیست صحو طریقت نیز بهتر از طریقت سکر است ثمرهٔ کفر طریقت تشبیه است و نتیجهٔ اسلام طریقت تنزیه هر قدر فرق که درمیان تشبیه و تنزیه است همان قدر فرق درمیان کفر و اسلام طریقت است اما بعضی که جمع میان تشبیه و تنزیه اختیار کرده اند و آنرا اکمل و اتم دانسته اند آن تنزیه نیز از جملهٔ تشبیه است

و بے تقریب مستحق و غیر مستحق سید هند اما یک چیتل در ادای زکوٰة ایشان را بمصرف دادن شرعاً بهتر است بیدانند که
یک چیتل در زکوٰة ایشان را در مصرف دادن بهتر از لکها صدقه نافله است در ادای زکوٰة مجرد امتثال امر مولی است
جل سلطانه و در صدقه نافله اکثر ایست که متشای آن هوای نفسانی بوده است و در فرض ریا را گنجایش نیست و در
نفل چون آن گاه ریا است اینجا است که در ادای زکوٰة اظهار اولی است که نفی تهمت نماید و در صدقه نافله اخفا استتار بهتر است
که الیق بقبول است بالجمله از التزام احکام شرعیه چاره نیست تا از نفرت و ماء رستگاری متصور شود اگر بحقیقت تمام
دنیا را خرج نکرده و لذت ترک حکمی دیناری نکند و آن التزام شریعت است اقوال و افعال الله سبحانه الموفق والسلام
علی من اتبع الهدی مکتوب هشتاد و سوم بمیرزا محمود صدور یافته و محبت این طائفه علیه که سرمایه
جمیع سعادتها است و ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی احوال و اوضاع فقرا حمید و مستو
جب است المسئول من الله سبحانه سلامتکم و عافیتکم و ثباتکم و استقامتکم علی جادة الشریعة المصطفویة
علی صاحبها الصلوٰة والسلام والبرکة والتحیة طریقه که اخوی اعزی ارشدی از این فقرا اخذ نموده بود به
هر چند بواسطه قلت دریافت صحبت که اصل عظیم است نزد این بزرگواران برکات و ثمرات لائقه آن اخذ مترتب
نشده باشد اما اگر شمه از ارتباط حبی که از لوازم طریقه است مانده باشد بدولتی است عظمی لان المرء مع من احب
برکت اولی که در صحبت اول مبتدی رسید این طریقه علیه را بحصول می پیوندد و دوام توجه قلب است بجناب قدس حقیقی
جل سلطانه بدرانکی فرصت این دوام توجه به نسیان ماسوا میسر آید که اگر فرضاً بعمر طالب هزار سال فکر کنند حق
سبحانه در دل او خطور نکند بواسطه نسیانیکه او را از ماسوا حاصل شده است اگر بتکلف و تعمل ماسوا را بیاد او دهند بیاد نیا
نکند و چون این نسبت حاصل شود قدم اول درین راه رود باشد از قدم ثانی و ثالث و رابع الی ما شاء
الله تعالی چه نویسد القلیل یدل علی الکثیر والقطرة تنبئ عن البحر الغدیر مقصود ترکیب احبا است حضرت حق
جل و علا نافع گرداناد و میان عبدالعظیم کیفیات اخبار محبت و اخلاق ایشان را بالی بیان نموده برین گفتگو
آورده والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوٰة والسلام مکتوب هشتاد و
چهارم بمیر بنگالی صدور یافته بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اخوی ارشد
میان شیخ عجب نزاد اعتبار نمودند که سلام و پیام هم آنجا گنجایش کمتر است درین هفت و هشت سال یک کتابت
جانب شما رسیده و آنهم تا تمام بسر انجام کتابتها که از جانب میر و معلوم نیست که بشما میرسد یا نه اخوی اعزی شیخ عبدالحی
چون متوجه وطن خود بوده با و گفته که یکبار خود را بشما رساند و بر احوال شما مطلع گردد و شیخ عبدالحی نزدیک

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی ایشان هم مبادا یاران نیک فریب جام پر زخرفات دنیای دنیه که بظاهر طراوت و حلاوت دارد و رنگ طفلان فریفته گردند و بدلالت دشمن لعین از مباح بشبهه و از مشتبه بمحرم گرایند و از مولای خود جل سلطانه خجل و شرمنده مانند و در توبه و انابت قدم راسخ باید داشت و منهیات شرعیه را سم قاتل باید انگاشت شعر همه اندر زمن بتو اینست * که تو طفلی و خانه رنگین است * حضرت حق سبحانه و تعالی بکرم خویش دائره مباح را بر عباد وسیع ساخته است بیدولتی باشد که تنگی سینه اینهمه وسعت را تنگ انگاشته در ماورای این دائره وسیع قدم نهد و از حدود شرعیه تجاوز نماید و در مشتبه و محرم افتد ملتزم حدود شرعیه باید بود و سر موی ازان حدود تجاوز نباید نمود نماز گزاران و روزه داران برسم و عادات بسیار اند اما پرهیزگاران که محافظت حدود شرعیه نمایند اقل قلیل اند و فارقیکه محق را از مبطل جدا سازد همین پرهیزگاریست چه صوم و صلوه بصورت از هر دو بوجود می آید قال علیه و علی آله الصلوة والسلام ملاک دینکم الورع و قال علیه و علی آله الصلوة والسلام لا تعدل بالورع شیئا یاران هرچند طعامها به تکلف میخورند و لباسها بر شق میپوشند اما التذاذ و انتفاع در طعام و لباس فقراست شعر آنکه آن داد بشاهان بگدایان این داد * ازان تا این فرق بسیار است چه آن از رضای مولی جل سلطانه بعید است و این برضای او تعالی نزدیک نیز محاسبه آن ثقیل است و محاسبه این خفیف ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا برخوردار سلطان مراد توفیق توبه و انابت یافته است و طریقه را اخذ نموده از حضرت حق سبحانه و تعالی اثبات و استقامت مسئول است والسلام علیکم و علی سائر الاخوان

مکتوب هشتاد و دوم بخواجه شرف الدین حسین صدور یافت در اجتناب از دنیای دنیه و تحریص نمودن بر شریعت غرا و ما یناسب ذلک

اللهم صغر الدنیا باعیننا و کبر الآخرة فی قلوبنا بحرمة حبیبک علیه و علی آله الصلوة والسلام فرزند عزیز با تمیز زنهار بزخرفات دنیه راغب نشوی و بمطرافات فانیه فریفته نگردی و سعی نمائی که در جمیع حرکات و سکنات بمقتضای شریعت غرا عمل نموده آید در حق ملت زهر زندگانی کرده شود و اول تصحیح اعتقاد بمقتضای آرای علمای اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم ضروریست بعد ازان احکام معامله فقهیه علیه است و ادای فرائض اهتمام تمام باید نمود و در حل و حرمت احتیاط باید فرمود و عبادات نافله در جنب عبادات فرائض کالمطروح فی الطریق اند و از اعتبار ساقط اند اکثر مردم اینوقت در ترویج نوافل اند و در تخریب فرائض در تیقان نوافل عبادات اهتمام دارند و فرائض را خوار و بی اعتبار تمرید مبالغ کلی بتقریب

متروک گشته است احیای این یک عمل زیاده از ثواب صد شهید فی سبیل الله خواهد بود وعلی هذا القیاس سائر الاحکام الشرعیة من الحلال والحرمة والکراهة وغیرها فرموده اند که واپس دادن نیم دانگ را بکسی که از آن کس بستم بی جهة شرعی گرفته باشد بهتر است از آنکه دو لک درم تصدق نماید فرموده اند اگر شخصی را عمل صالح در رنگ عمل پیغمبر بوده و بر آنکس نیم دانگ از حق کسی مانده باشد آنکس را به بهشت نبرند تا آن نیم دانگ را ادا نماید بالجمله ظاهر را باحکام شرعیه متحلی ساخته باطن باید بود تا بغفلت آلوده نشود وتحلی باحکام شرعیه بی امداد باطن متعذر است علما فتوی میدهند وکار اهل الله میکنند اهتمام در باطن مستلزم اهتمام ظاهر است وهر که بباطن پرداخته و از ظاهر در مانده ملحد است واحوال باطن استدراج او بید علامت صحت حال باطن اهتمام تحلی ظاهر است باحکام شرعیه طریق استقامت اینست والله سبحانه الموفق

مکتوب هشتاد و هشتم

بملا بدیع الدین صدور یافت در رضا بقضا الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی سیده مقبول آنست که فعل مولای خود را مرضی باشد و آنکه تابع رضای خود است بنده خود است اگر مولی بر حلقوم بنده اجرای کارد نماید باید که بنده در آن وقت شادان وخندان باشد وهمان فعل مولی را مرضی خود یابد بلکه بآن فعل متلذذ بود و اگر عیاذاً بالله سبحانه او را ازین فعل کراهت پیدا آمد وسینه او تنگی آرد از دائره بندگی دور است واز قرب مولی مطرود ومهجور چون طاعون مراد اوست تعالی باید که او را مراد خود دانسته شادان وخرم باشند واز ابتلای طاعون کج ابروی نشوند وبتنگ نباشند بلکه چون فعل محبوب است بآن متلذذ باشند هر کسی را اجل مسمی است که احتمال زیادتی نقصان ندارد پس اضطراب چیست نهایت از بلاها عافیت طلبند واز سخط پناه جویند که مرضی او تعالی در دعا وسؤال بنده است قال ربکم ادعونی استجب لکم مولانا عبد الرشید آمده احوال آن بقعه را بیان نمود عصمکم الله سبحانه عن البلیات الظاهرة والباطنة

مکتوب هشتاد و نهم

بسیادت پناه میر محب الله در نصیحت صدور یافته ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی جادة آبائکم الکرام بصدقة حبیبه سید الانام علیه وعلیهم الصلوة والسلام احوال واوضاع فقرا اینجا مستوجب حمد است لله سبحانه الحمد والمنة وایاء علی نبیه الصلوة والتحیة سرمداً والمسئول من الله سبحانه سلامتکم وعافیتکم واستقامتکم مخدوما مکرما شفقت آثارا وقت کار گذشته میرود وهر آنی که میگذرد تحفی از عمر گرامی مینماید واجل مسمی را قریب میسازد امروز اگر تنبه نشد فردا غیر از حسرت وندامت نقد وقت نخواهد بود اهتمام باید کرد که درین چند روزه حیات بر وفق شریعت غراء زندگانی نموده آید تا نجات متصور شود واین وقت عمل است وقت عیش در پیش است که عشرت آن محل است ووقت عمل عیش کردن زراعت خود را سبز خوردن واز ثمره آن

رنجیبال در خدمت بوده است و اکثر مقدمات باو تعلق داشته از علوم و معارف فقیر سیراب است و از احوال
جذبه و سلوک آگاه است بمشار الیه گفته است که چند روز در منزل شما اقامت نماید و از علوم و معارف این مقام
وقت حال بوده در میان آرد احوال گذشته و آنچه نقد وقت بوده باشد از احوال و مواجید همه را بمشار الیها
نماید و آنچه نصیحت کند باور دارد باقی احوال را مشار الیه مشافهه شما خواهد گفت ان شاء الله تعالی والسلام علیکم
وعلی سائر من اتبع الهدی مکتوب هشتاد و پنجم بشیخ نور محمد صدور یافته الحمد لله وسلام علی عباده الذین
اصطفی احوال و اوضاع فقرا اینحدود مستوجب حمد است والمسئول من الله سبحانه استقامتکم اخوی میان شیخ
عبد الحی ام تهری شما است و بجوار شما آمده است نسخه علوم و معارف غریبه است و چیزهای صرف این راه نزد
او موجود است ملاقات او یاران عزیز را افاده را مغتنم است که نو آمده است و چیزهای نو آورده از فنا و بقا نزد
او لستان است و از جذبه و سلوک نیز داو بیان بلکه از ماورای فنا و بقا معارف و از گذشت جذبه و سلوک
مقصر سیر او آگاه است بلکه توان گفت که او را در انجا گذرگاه است بیشتری از معارف غریبه مکتوبات
گوش زد او شده است و جهال لکن استفسار نموده دریافته است والله سبحانه الموفق احوال تفصیل
بمشار الیه معلوم خواهد ساخت بر و آمد چه پردازد والسلام مکتوب هشتاد و ششم بشیخ طاهر بدخشی صدور یافته در
جواب کتابت الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه اخوی اعزی رسید احوال معارف که اندراج یافته بود
بوضوح انجامید مسرور گردانید چه دولت است که محبان مخلصان را از همه گسسته متوجه جناب قدس او گردند تعالی
و ماسوای را پشت پا زده بکلیت باو سبحانه اقبال نمایند باقی کیفیات اینحدود اخوی شیخ عبد الحی شاید تفصیل وا
نماید علوم و معارف رسائل و کتابتی که در دست مشار الیه بسیار است را ان مقوله چیزی مو تست عواقب جمیع امور شما بخیر باد بالنبی و آله
الامجاد و علیهم الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها مکتوب هشتاد و هفتم بفتح خان افغان صدور یافت
الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف که مبنی از کمال محبت و اخلاص فقرا بوده رسید
حضرت حق سبحانه و تعالی بر محبت ایشان استقامت بخشاد و نصیحتی که بدوستان سعادتمند نموده
می آید اتباع سنت سنیه علی صاحبها الصلوات والسلام والتحیه است و اجتناب از بدعت نامرضیه
است هر که احیای سنتی از سنن نماید که متروک العمل گشته است آنکس را ثواب صد شهید است فکیف که
یک فرضی از فرائض با احیای واجبی از واجبات نماید پس تعدیل ارکان در نماز که نزد اکثر علمای حنفیه واجب
ست و نزد امام ابو یوسف و امام شافعی فرض است و نزد بعضی علمای حنفیه سنت است و پیش اکثر مردم این عمل

ودرجه مبسوط که ملاحظه نموده می آید اقرب نقطه بآن نقطه اولی نقطه اخیر آن دائره است اینقدر فرق هست که آن نقطه
ثانیه در عروج معرض از نقطه اولی ست و این نقطه اخیر مقبل و متوجه بهمان نقطه اولی ست شتان ما بین المعرض
والمقبل نقطه ثانیه میل بظهورات نقطه اولی دارد و نقطه اخیر پشت بظهورات نموده ذات طالب بی پرده خواهان ست

ما من حعو من ولک ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا والسلام علی من اتبع الهدی **مکتوب نود**
و دوم بمیر محمد نعمان صدور یافته در بیان آنکه ولایت از قرب الهیست و خوارق و کرامات شرط آن نیست
و در بیان علم مجدد تحیت مرسلاطین را و ماسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی سیادت مآب اخوی
اعزی میر محمد نعمان خوش وقت باشند و بدانند که ظهور خوارق و کرامات شرط ولایت نیست و چنانچه علما مکلف بظهور
خوارق نیستند اولیا نیز بظهور خوارق مکلف نیستند چه ولایت عبارت از قرب الهیست جل سلطانه که بعد از نسیان
ماسوی باولیا خود کرامت میفرماید شخصی را این قرب را عطا فرمایند و از احوال مغیبات محدثات هیچ ندهند
و شخصی دیگر باشد که او را هم این قرب دهند و هم اطلاع بر مغیبات بخشند و شخصی ثالث از قرب هیچ ندهند و
اطلاع بر مغیبات بخشند شخص ثالث را اهل استدراج و صفای او را بکشف مغیبات مبتلا ساخته است و در
ضلالت انداخته کرمه یحسبون انهم علی شیء الا انهم هم الکافرون استحوذ علیهم الشیطان فانساهم ذکر الله
اولئک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون نشان حال شخص ثالث است و شخص اول و شخص ثانی
که با دولت قرب مشرف اند از اولیاء الله اند کشف مغیبات در ولایت شان می افزاید و عدم کشف
ایشانرا در ولایت شان نقصان می آرد تفاوت آنها باعتبار درجات است بسا است که صاحب کشف
صوری بی از صاحب کشف آن صورة افضل بود و پیش قدم باشد بواسطه مزیت قربی که او را حاصل شده است صاحب عوارف
که شیخ الشیوخ است و مقبول جمیع طوائف در کتاب عوارف خود تصریح باین معنی فرموده که اگر کسی این سخن را
از من باور نکند بآن کتاب رجوع نماید آنجا مذکور است بعد ذکر کرامات و خوارق که اینهمه کرامات و خوارق
مواهب حق است جل سلطانه گاه است که قومی را بآن مکاشفات مشرف سازند و این دولت را بدهند و گاه است که
در مرتبه فوق آن مقام باشد شخصی ازین طائفه که او را هیچ از کرامات و خوارق ندهند زیرا که اینهمه کرامات
از برای تقویت یقین عطا میفرمایند و کسی را که صرف الیقین داده شده است او را بآن کرامات حاجت
نبود و اینهمه کرامات دون ذکر ذات است و دون تجویز قلب ست بذکر که بالا ذکر رفته
است انتهی و امام این طائفه خواجه عبد الله انصاری که ملقب بشیخ الاسلام است در کتاب منازل السائرین

بار داشتن زیاده چه تصدیع دهد دولت صوری و معنوی حاصل باد **مکتوب نودم** بمیرزا عرب خان در سفارش صدور یافته ایدکم الله سبحانه ونصرکم علی الاعداء الآفاقیة والانفسیة ونجاکم عن البلیات الصوریة والمعنویة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الخلق عیال الله فاحب الخلق الی الله من احسن الی عیاله حضرت حق سبحانه تعالی متکفل رزاق خلائق گشته است پس خلائق در رنگ عیال او باشند تعالی پس هر که بعیال کسے مواسات کرده باشد و باراو را برداشته باشد هر آئینه انکس محبوب صاحب آن عیال خواهد بود که او را سبکسار ساخته و مؤنت او را برخود گرفته بنا بر علی ذلک تصدیع جرأت مینماید که حافظ حامد مرد صالح و تالی قرآن مجید است کثرت عیال او را مشوش میدارد که از عهده شان نمی تواند برآمد مسئول از کرم ایشان امداد و اعانت مشار الیه است کریمان را برای کرم بهانه کافی ست والسلام **مکتوب نود و یکم** بحضرت مخدوم زادگی خواجه محمد سعید که اسرار قاب قوسین او ادنی استفسار نموده الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی سر عظیم در مقام قاب قوسین او ادنی بشنو که چون انسان کامل بعد از تمامی سیر الی الله بسیر فی الله متحقق شود و متخلق باخلاق الله گردد باجمال این سیر را نیز تمام کند و دائره ظهور عکوس اسماء و صفات را که مربوط بسیر فی الله بود بانجام رساند شایان آن می گردد که معشوق باصالة بی شائبه ظلیت و بی توهم حالیت و محلیت در وی ظهور فرماید و چون صفات ذاتیه معشوق را از ذات او تعالی انفکاک نیست ناچار ظهور ذات مع الصفات در عین عاشق خواهد بود دو قوس بحصول خواهد پیوست که قوس صفات و قوس ذات بود و انیمقام اعلاء مقام قاب قوسین ست که متعلق بظهور اصلی ست بی شائبه ظلی و اگر بعنایت الله سبحانه عاشق صادق را کمال گرفتاری بذات معشوق پیدا شود بحدیکه از اسم و صفت هیچ نخواهد دین وقت بفضل خداوندی جل سلطانه اسم و صفات بتمام از نظر او بنیخزد و جز ذات هیچ چیز ملحوظ و مشهود او نماند هر چند صفات موجود باشند اما مشهود او نبوند در ینحال سر او ادنی بظهور می آید و از قوسین اثر نمیماند از نیمقام علی چون هبوط واقع شود قدم اول در عالم خلق خواهد افتاد بلکه در عنصر خاک خواهد نشست که آن عنصر پاک با وجود دوری و مهجوری اقرب موجودات ست بعالم قدس عجب کار و باراست اگر عروج و صعود را اعتبار کنیم عالم امر را اقرب موجودات میدانیم بلکه اخفای عالم امر را از همه اقرب میبابیم بعالم قدس و چون بنزول و هبوط نظر می اندازیم دولت قرب نصیب عالم خلق میبابیم بلکه نصیب عنصر خاک میدانیم یعنی نقطه اولی از دائره چون جانب عروج او را ملاحظه نمائیم قریب نقطه باآن جانب عروج نقطه ثانیه است از آن دائره

او مخصوص بشریعت نبی است خارج هیچ در کار نیست علماء دعوت بظاهر شریعت مینمایند اولیا هم دعوت بظاهر
شریعت مینمایند و هم بباطن شریعت مبغر مایند اول مریدان و طالبان حق را بتوبه و انابت دلالت مینمایند
باتیان احکام شرعیه ترغیب میفرمایند و تا نیایند کرحق جل و علا سلطانه براه مینمایند و تاکید میفرمایند که جمیع
اوقات خود را مستغرق ذکر الهی جل سلطانه دارد و بعد یکه ذکر استیلا فرماید و غیر مذکور هیچ چیز را در دل نگذارد
تا آنکه نسیانی از جمیع ماسوی مذکور حاصل گردد که اگر بتکلیف یاد اشیا نماید بیادش نیاید یقین است که دلی را
از سوای این دعوت که بظاهر شریعت و بباطن شریعت متعلق است خوارق چه درکار است پیری و مریدی
عبارت است ازین دعوت که بخارق کار ندارد و بکرامت او را مساس نیست تا آنکه گوئیم مرید رشید
و طالب مستعد هر ساعت در سلوک طریق خوارق و کرامات پیر احساس مینماید و در معامله غیبی هر زمان
از وی مددی میخواهد و میابد و ظهور خوارق نسبت بدیگران در کار نیست اما نسبت مریدان کرامات
در کرامات و خوارق در خوارق است چگونه مرید احساس خوارق نکند که پیر دل مرده را زنده گردانیده
است و بمشاهده و مکاشفه رسانیده و نزد عوام احیای جسدی عظیم الشان است و نزد خواص احیای قلبی و روحی
برهان رفیع الشان است خواجه محمد پارسا قدس سره در رساله قدسیه میفرماید که احیای جسدی چون نزد ایشان
چندان اعتبار نداشت اهل الله از ان احیا اعراض نموده باحیای روحی پرداخته اند و متوجه احیای دل مرده گشته
گفته اند و الحق که احیای جسدی نسبت باحیای قلبی و روحی کالمطروح فی الطریق است و نظر باین دو احیاء
این احیا سبب حیات چند روزه است و آن احیا وسیله حیات دائمی است بلکه گوئیم که فی الحقیقة وجود اولیا
کرامتی است از کرامات و دعوت ایشان خلق را بحق جل سلطانه رحمتی است از رحمتهای حق جل سلطانه
و احیای قلوب اموات آیتی است از آیتهای عظمی ایشان امان الله اهل زمین اند و غنیمت روزگار
بهم یمطرون و بهم یرزقون در شان شان است کلام شان شفا است و نظرشان دوا هم جلساء الله و هم
قوم لا یشقی جلیسهم و ترجیب الیسهم علامتی که تحقق این طائفه از مبطل امتیاز اینها میشود آنست اگر شخصی رشید
استقامت بر شریعت داشته باشد و در مجالس اینها دل را بحضرت حق سبحانه و تعالی میلی و توجهی پیدا میگردد
و بیرونی از ما سوی مفهوم میشود و آن شخص محق است و از جمله اولیا است علی اتفاق الدرجات این همه نظر
بار باب مناسبت است فی الجمله نسبت محض ره و هم مطلق است ه هر که او روی سود نداشت دیدن او
بی سود داشت و در مکتوب یتیمه از محض نشاخانی سلطان عهد انه ما رایح یا قصه بود

فرموده است که فراست بر دو نوع ست فراست اهل معرفت است و فراست اهل جوع و اهل ریاضت است فراست
اهل معرفت متعلق است بشناختن استعداد طلاب است و شناختن اولیاء حق است سبحانه که بحضرت جمع واصل گشته اند
و فراست اهل ریاضت و ارباب جوع مخصوص بکشف صور و احوال مغیبات است که بمخلوقات تعلق دارد و چون
اکثر از خلائق اهل انقطاع اند از جناب قدس حق جل و علا و باشتغال بدنیا دارند لهذا ایشان بکشف صور
و باخبار مغیبات مخلوقات است یعنی نزد ایشان عظیم ست و گمان میبرند که اینها اهل الله اند و خواص او تعالی
سبحانه و اعراض مینمایند از کشف اهل حقیقت و متهم میسازند اهل حقیقت را در آنچه از حضرت حق سبحانه اخبار
مینمایند و گویند که اینها اگر از اهل حق می بودند چنانچه گمان می برند هر آئینه این جماعه خبر میدادند از احوال
غیبیه ما و از احوال غیبیه سائر مخلوقات و چون ایشان را قدرت بر کشف احوال نیست چگونه
قدرت خواهد بود بر کشف اموریکه اعلی است از احوال مخلوقات و تکذیب می نمایند فراست اهل معرفت
را که بذات و صفات و افعال واجبی جل سلطانه تعلق دارد و باین قیاس فاسد خود محروم مانده اند این جماعه
از علوم و معارف صحیحه این بزرگان و ندانسته اند که حضرت حق سبحانه و تعالی حمایت این بزرگواران فرموده است
از ملاحظه خلق و مخصوص گردانیده ست ایشان را بجناب قدس خود جل و علا مشغول ساخته است ایشان را
از ماسوای خود از جهت حمایت ایشان و غیرتی که بر ایشان دارد و اگر ایشان باحوال خلق متعرض میشدند صلاحیت
حضور جناب اقدس در ایشان نمی ماند انتهی کلامه و امثال این سخنان دیگر هم فرموده است و من از حضرت
خواجه خود قدس سره شنیده ام که میفرمودند که شیخ محی الدین ابن العربی نوشته است که بعضی اولیاء کرام که
کرامات و خوارق از ایشان بسیار بظهور آمده است در آخر نفس از ظهور این کرامات نادم بوده اند و تمنی میکرده اند
که کاش اینهمه خوارق از ما بظهور نمی آمد و اگر تفاضل باعتبار کثرت ظهور خوارق بودی ندامت برین طور معنی
نداشتی سوال چون ظهور خوارق در ولایت شرط نبود ولی از غیر ولی چگونه متمیز شود و محق از مبطل
به چه نوع جدا گردد جواب گو متمیز نشود که محق و مبطل ممتزج بود و اختلاط حق با باطل لازم این نشاء
دنیوی ست علم بولایت ولی چندان در کار نیست بسیاری از اولیاء الله اند که بولایت خود
اطلاع ندارند فکیف دیگری را اطلاع بر ولایت ایشان لازم بوده باشد از خوارق چاره نبود تا نبی از غیر نبی
متمیز شود که علم به نبوت نبی واجب ست و ولی چون شریعت نبی خود دعوت مینماید معجزه نبی
او را کافیست و اگر ولی بما ورای شریعت نبی دعوت نمودی از خوارق چاره نبودی چون دعوت او

میطلبد آن درخت از جای خود جنبیده متوجه خدمت آن حضرت شد علیه و علی آله الصلوة والسلام اعرابی چون این حال را مشاهده نمود اسلام آورد بعد از آن گفت یا رسول الله اگر فرمای ترا سجده کنم فرمود غیر خدا را جل شأنه سجده جائز نیست غیر حق را جل سلطانه اگر بسجده تجویز مینمودم میگفتم که زن شوهر خود را سجده کند بعضی از علما هر چند سجده تحیت بسلاطین تجویز نموده اند اما لائق حال سلاطین عظام آنست که درین امر بحضرت حق سبحانه و تعالی تواضع نمایند و این نهایت تذلل و انکسار را بغیر او تعالی تجویز نکنند حضرت حق سبحانه تعالی عالمی را مسخر ایشان گردانیده است و محتاج ایشان ساخته شکر این نعمت عظمی بجا آورده تواضع چنین را که مبنی از کمال عجز و انکسار است بجناب قدس او تعالی مسلم دارند و درین امر باو شرکت نجویند هر چند جمعی تجویز این معنی نمایند اما احسن و تواضع ایشا باید که تجویز این معنی نکنند هل جزاء الاحسان الا الاحسان چون بادشاه وقت از ممالک دور مراجعت فرموده بدار الخلافه آمده است تخیل که این فقیر بمشیت حق سبحانه درین نزدیکی بدار الخلافه خود را رساند و الباقی عند التلاقی والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات العلی **مکتوب نود و سوم** بخواجه هاشم کشمی در بیان آنکه هر کدام از لطائف عالم خلق و عالم امر هم ظاهر دارد و هم باطن و لحوق این باطن باسم قیوم عارف و در بیان آنکه عارف در وقت نزول بتقلیب ظاهر و باطن متوجه دعوت عبادت است

عالم خلق و عالم امر عارف تام المعرفت هر چند هر دو داخل ظاهر و صورت اند بنسبت باسم قیوم که وجه خاص اوست که فی الحقیقت باطن و حقیقت آن عارف چنانچه تحقیق آن در مکتوبی تحریر یافته است اما چون این ظاهر و صورت را بحدث نظر کنیم بمحض خداوندی جل سلطانه موهبت گشته است ملاحظه مینمائیم اینجا نیز ظاهر و باطن پیدا میگردد و در صورت و حقیقت جویدا میشود نه آنکه عالم خلق را بتمام ظاهر یابیم و عالم امر را باطن چنانچه جمعی گمان برده اند بلکه در هر لطیفه از لطائف عالم خلق و عالم امر هم صورت است و هم حقیقت حتی خاک هم ظاهر دارد و هم باطن و همچنین اخفی را هم ظاهر است و هم باطن و این باطن که بعالم خلق و عالم امر تعلق دارد روز بروز بتوسل اعمال صالحه بلکه بمحض موهبت خداوندی جل سلطانه کم کم با آن باسم قیوم که مربوط است ملحق میگردد تا جائیکه ازین باطن هیچ اثر نمی ماند و بجز ظاهر صرف هر چه بود مختفی میگردد و الحاق این با آن اسم قیوم به یا معنی است که این باطن در آن اسم حال میگردد یا با آن اسم اتحاد پیدا می کند که آن اتحاد است سبحانه من لا یتغیر بذاته ولا بصفاته ولا فی اسمائه بحدوث الاکوان بلکه این باطن را با این اسم نسبتی

رمزی از عدالت و التزام احکام شرعیه رفته بود مطالعهٔ آن فرحت فراوان حاصل گردانید و ذوقی پیدا گشت حضرت حق سبحانه و تعالی چنانچه عالم را بنور عدل و عدالت بادشاه وقت منور ساخته است شریعت ملت محمدیه را نیز بحسن اهتمام ایشان نصرت و عزت بخشد بحیث آنکه الحکم الشرع تحت السیف رواج شریعت غرا مربوط بحسن اهتمام سلاطین عظام است اینمعنی چند گاه است که ضعف پیدا کرده است ناچار اسلام ضعیف گشته کفار هند بی تحاشی هدم مساجد مینمایند و در آنجا تعمیر معبد های خود میسازند و در تهانیسر درون حوض کرکهیت مسجدی بود و مقبره عزیزی آنرا هدم کرده بجای آن دیهره کلان راست ساخته اند و نیز کفار بر ملا مراسم کفر بجای آرند و مسلمانان در اجرای اکثر احکام اسلام عاجز اند روز ایکادشی هنود که ترک اکل و شرب مینمایند اهتمام دارند که در ان روز در بلاد اسلام هیچ مسلمانی در روز نان نپزد و نفروشد و در ماه مبارک رمضان بر ملا نان و طعام میپزند و میفروشند هیچکس از زبونی اسلام منع آن نمیتوانند نمود افسوس صد هزار افسوس بادشاه وقت از ماست و ما فقیران باین زبونی و خرابی باکرام و اعزاز این صاحب دولتان اسلام رونق داشت و علما و صوفیا معزز و محترم بودند و تقویت ایشان در ترویج شریعت میکوشیدند شنیده ام که روزی صاحبقران امیر تیمور علیه الرحمة بکوچه بخارا می گذشت اتفاقا درویشان خانقاه حضرت خواجه نقشبند قدس سره در ان کوچه گلیمهای خانقاه خواجه را می افشاندند و از گرد پاک میکردند امیر از حسن نشاء اسلامی که داشت در ان کوچه توقف فرمود تا گرد های خانقاه را عبیر و صندل خود ساخته ببرکات فیوض درویشان مشرف گردد مگر باین تواضع و فروتنی که با اهل الله نمود دولت حسن خاتمه مشرف گشت منقول است که حضرت خواجه نقشبند قدس سره بعد از وفات امیر میفرمودند تیمور مرد و ایمان برد میفرمایند که در خطبهٔ روز جمعه نام سلاطین را که در زینه پایان فرود آمده میخوانند وجهش چیست این تواضعیست که سلاطین عظام نسبت بآن سرور و خلفاء راشدین او علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات نموده اند و جائز نداشته اند که اسامی ایشان با اسامی اکابر دین در یک درجه مذکور شود شکر الله سعیهم تذییل ای برادر سجده که عبارت از جبین بر زمین نهادن است متضمن نهایت تذلل و انکسار است مشتمل بر کمال تواضع و فروتنی است لهذا این قسم تواضع مخصوص بعبادت واجب الوجود جل سلطانه داشته اند و غیر او را نه تجویز نموده منقول است که حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة و السلام روزی براهی میرفتند اعرابی آمده سجده طلبید تا ایمان آرد آن سرور فرمود علیه و علی آله الصلوة و السلام آن درخت را بگو که پیغمبر ترا

الله سبحانه سالک متوجه جناب قدس خداوندی جل سلطانه بذکر و مراقبه میگردد و ساعة از ماسوای اعراض
مینماید و آن عکوس صور علمیه صفات واجبی جل سلطانه در سر آن قوت و غلبه پیدا میکنند و بر قرین خود که عدم
است استیلا و تسلط مییابد الا ان حزب الله هم الغالبون معامله تا بجای میرسد که عدمات نه چون اصل هیولی
بوده است مر عکوس را رو به استتار می آرند بلکه تمام نظر سالک مختفی می گردد و غیر از عکوس با اصول و اصول خود
در نظر او نمی ماند بلکه عکوس که مرایای اصول خود اند نیز از نظر مختفی میگردند چه مرایا را اختفا چاره نبود این مقام
مقام فناست و بس بلند است و اگر این سالک فانی را بقا بالله بخشند و بعالم باز گردانند عدم خود را در رنگ
پوست تنگ که قابل بدن است خواهد یافت و نزدیک است که از غایت بی مناسبتی که بعدم پیدا کرده
است تعبیر از آن به پیراهن شعر نماید و از خود مباین یابد اما فی الحقیقة در موطن عدم از وی
مباین نشده است و داخل مظان انانیت اوست بالجمله عدم درین مقام جزو مغلوب و مستور اوست
و از حالتی که داشت فرود آمده است و تابع بلکه قائم آن عکوس که با وی قیام داشته اند گشته است
و این فقیر سالها درین مقام بوده است و عدم خود را در رنگ پیراهن شعر از خود جدا می یافته و بعد القیا و التی
چون عنایات بی غایات خداوندی جل سلطانه شامل حال او گشت دید که آن جزو مغلوب ازین ترکیب انحلال
یافته مفارقت گزید و تشخصی که بحصول آن عکوس پیدا کرده بود مفقود ساخت و بعدم مطلق گویا
ملحق گشت در رنگ آنکه صورتی را بر کالبد راست سازند و قیام آن با آن کالبد دهند و چون صورت
درست شود و ثبات و رسوخ پیدا کند آن کالبد را شکنند و قیام او را از کالبد رد و ساخته بخود قائم دارند
و درما نحن فیه این عکوس که قیام با عدم داشتند یافت که خود بلکه با صول خود پیدا کردند این دم اطلاق
لفظ انا حرز بر عکوس و اصول آن عکوس نماید و جزو عدم گویا با وی مساس نداشت و یافت
که حقیقت فنا درین موطن صورت بست فنای سابق گویا صورت این فنا بوده است و ازین
مقام چون بقا آورند و بعالم باز گردانیدن نه آن عدم را که نسبت جزئیت داشت و اصالت و غلبه هم
او را بود باز گردانیدند و مجاور و قرین او ساختند حالا حقیقت و صورت او مباین گردانید لطلاق لفظ
انا بیرون کردند و برای حکم و مصالح آن را باز در رنگ پیراهن شعر پوشانیدند در ینحالت اگرچه عدم را
باز آوردند اما قیام آن عکوس طویان وابسته نساختند بلکه عدم را با آن عکوس قیام بخشیدند چنانچه
در بقای سابق گذشت هر گاه در ان بقا این نسبت باشد اینجا حقیقت بقا است این نسبت

پیدا میشود و مجهول الکیف که موہم حلول و اتحاد میگردد فی الحقیقت نہ حلول است نہ اتحاد که مستلزم قلب
حقیقت امکان است بحقیقت وجوب تعالت و تقدست که محال عقلی است و در شریعت زندقه است و آن ظاہر صرف
که باین باطن ہمچند که از عالم شهادت است که مشہود و مرئیست اما منصبغ برنگ باطن است اگرچه باطن نیز بحیطهٔ شهود
و ادراک بر آمده است و بحق تعقیب انگیخته و رنگ پیدا کرده زیرا که چون تا رنگ بیچونی پیدا نکند و از حیطهٔ ادراک چون بیرون نرود
در خفت از شهادت بغیب نکشد از بیچون حقیقی نصیبے نیابد و از غیب الغیب مطلع نگردد و باید دانست که این طائفه
ما قبیما نده را تمام رو بخلق است و طاعات و عبادات شرعیه با و مربوط است معاملهٔ دعوت و تکمیل نیز با و منوط
و باطن این عارف صاحب تکمیل خواه تعلق بمراتب امکانی دارد و خواه متعلق بمقامات وجوب بود تمام متوجه
ظاہر است و ہرچه ظاہر رو دارد روی نیز ہمان سوی است از جهت تکمیل و تربیت و تتمیم عبادت
چه این دار دار عمل است و این موطن موطن دعوات است حقیقت شهود و مشاهده در آخرت است معاملهٔ
کشف و معاینه در پیش است عبادت معبود جل سلطانه درین موطن به از استغراق در شهود است تعالی و انتظار
مطلوب اینجا که ناشی از محبت است به از استهلاک در مطلوب است ارباب سکر این را باور ندارند و این توجه
ظاہر و باطن که عارف صاحب تکمیل را بجانب خلق پیدا شده است تا زمان بلوغ اجل است که منتهای
مقام دعوت است و چون اجل رسید بر حسب موت آمده قدم در کوی وصال محبوب خواهد نهاد و بدولت
وصل و اتصال بمنزل احمدیت اغیار مشرف خواهد گشت هنیئا لارباب النعیم نعیمها و للعاشق المسکین
ما یتجرع ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر والصلوة والسلام والتحیة والبرکة علی خیر
خلق الله و علی اخوانهم الکرام و صحبه العظام الی یوم القیام **مکتوب نود و چهارم** بمولانا عبدالقادر
انبالی صدور یافت در بیان حقیقت فنا و بقا و جدا شدن عدم از حقیقت صورت عارف و نسبت محاورت
بهم رسانیدن بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین حقائق ممکنات بعلم
این فقیر چنانچه در بعض مکاتیب نوشته است عبارت از عدمات است که منشاء هر شر و نقص است
با عکوس علمیه اسماء و صفات الہی جل شانه که دران عدمات ظهور یافته اند غایة ما فی الباب آن
عدمات در رنگ ہیولی اند و آن عکوس بآن عدمات متمیز و این قیام در رنگ قیام عرض بجوهر نیست
عکوس ظاہر است و قیام آن عکوس بآن عدمات متمیز و این قیام در رنگ قیام عرض بجوهر نیست
بلکه در رنگ قیام صورت است که در مرآت نسبت اند و شخص ہیولی را بصورت داشته اند چون توفیق

جز مظاهر و ظلال آن وحدت نمی یابد لاجرم انکار که ناشی از تمیز است در حق او مفقود است ناچار همه در مقام صلح است و همه را بر صراط مستقیم میباید و باین کریمه ترنم مینماید و ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم و گاهی مظهر را عین ظاهر دانسته خلق را حق می انگارد و مربوب را عین رب میپندارد اینهمه کفرها است که از مرتبه جمع میشگفد منصور درین مقام گوید ع کفرت بدین الله والکفر واجب * لدیّ و عند المسلمین قبیح * این کفر طریقت بکفر شریعت مناسبت تمام دارد هرچند کافر شریعت مردود است مستحق عذاب و کافر طریقت مقبول است و مستوجب درجات چه این کفر و استتار از غلبه محبت محبوب حقیقی ناشی شده است بغیر محبوب همه را فراموش کرده است پس مقبول بود و آن کفر از استیلای جهل و تمرد پیدا گشته ناچار مردود باشد و اسلام طریقت عبارت از مقام فرق است بعد الجمع که موطن تمیز است و حق را از باطل و خیر و شر اینجا متمیز است این اسلام طریقت را با اسلام شریعت مناسبت تمام است بلکه چون اسلام شریعت بکمال میرسد نسبت اتحاد باین اسلام پیدا میکند بلکه هر دو اسلام اسلام شریعت اند فرق در میان ایشان بظاهر شریعت و باطن شریعت است و بصورت شریعت و حقیقت شریعت مرتبه کفر طریقت از اسلام صورت شریعت بلند تر است هرچند نسبت با اسلام حقیقت شریعت پشت داده است ع آسمان نسبت بعرش آمد فرود * ورنه بس عالیست پیش خاکتود * و از مشائخ قدس الله تعالی اسرارهم که بشطحیات تکلم نموده است سخنان مخالف ظاهر شریعت گفته هم در مقام کفر طریقت بوده است که موطن سکر و بی تمیزی است بزرگانی که بدولت اسلام حقیقت مشرف گشته اند از امثال این سخنان پاک و مبرا اند و بظاهر و باطن اقتدا بانبیا دارند و متابع ایشان علیهم الصلوات والتسلیمات پس شخصی که تکلم بشطحیات نماید همه در مقام صلح باشد همه را بر صراط مستقیم انگارد و در میان خلق و حق اثبات تمیز نکند و بوجود اثنینیة قائل نبود و اگر آن بمقام جمع رسیده است و بکفر طریقت متحقق گشته است و نسیان ماسوی فرموده مقبول است سخنان ناشی از سکر اند از ظاهر مصروف و اگر آن شخص بی حصول این حال و وصول بدرجه اولی از کمال باین سخنان متکلم است همه را حق و بر صراط مستقیم میداند و تمیز باطل از حق نمی نماید از زنادقه و ملاحده است که مقصودش ابطال شریعت است و مطلوبش رفع دعوت انبیا که رحمت عالمیان اند علیهم الصلوات والتحیات پس این کلمات خلافیه هم از محق مسموع میشوند و هم از مبطل محق را آب حیات اند و مبطل را سم قاتل در رنگ ماء نیل که بنی اسرائیل را آب خوشگوار بوده و قبطی را خون ناگوار این مقام مزلة الاقدام است جم غفیر از اهل اسلام بتقلید سخنان اکابر ارباب سکر از صراط مستقیم

سروچه الم خواهد بود عامه مافی الباب جامه را بعد از لباس بر صاحب جامه تأثیر است چه اگر جامه گرم است
لابس بگرمی متأثر میگردد و اگر سرد است بسردی متأثر میگردد و همچنین این عدم مانند جامه را در وجود
تأثیری یافت و اثر او را در تمام بدن ساری دیده اما میداند که این تأثیر و سرایت بیرونی است نه درونی
عرضی است نه ذاتی از مجاور خارج آمده است نه از مجالس داخل اگر شر و نقص است که از ان عدم ناشی گشته
هم عرضی است و خارجی نه ذاتی اصلی صاحب انتقام هرچند با سائر مردم در بشریت مشارکت دارد و در
صدور صفات بشریت با دیگران ساهم از روی و از انبای جنس وی ظهور صفات بشریت عرضی ست که
از مجاور آمده است و دیگر ذاتی و اصلی شتان ما بینهما عوام مشارکت صوری را ملاحظه نموده خواص بلکه
اخص خواص را هم در رنگ خودها تصور کرده در مقام انکار و اعتراض می آیند محروم میمانند کریمه فقالوا
البشر یهدوننا فکفروا و کریمه وقالوا ما لهذا الرسول یاکل الطعام ویمشی فی الاسواق نشان حال ایشان است
بعنایت الله سبحانه هرچه از صفات بشریت در وجود خود می بیند میباید که حال آن صفات آن عدم مجاور را
که در کلیت دیده است و سرایت کرده وجود خود را بتمام و کمال از ان صفات پاک و مبرا میباید و نتیجه از ان در
خود احساس نمیکند لله سبحانه الحمد والمنة علی ذلک این صفات که نسبت مجاور ظاهر میشود در رنگ آن شخص
لابس لباس سرخ است بسرخی لباس مجاور سرخ مینماید ابلهان چون تمیز نمیکنند سرخی مجاور و شخصی را سرخی آن شخص
دانسته حکمهای خلاف واقع منتسب میسازند هر افسانه نخواند افسانه است و آنکه دیدش نقد خود مردانه
ست آب نیل است و بقبطی خون نمود قوم موسی را ز خون بود آب بود ربنا لاتزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب
لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب نود و پنجم

بمقصود علی تبریزی در سوال از کفر حقیقی صدور یافت بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین
اصطفی صحیفه شریفه رسید استفسار بعضی از سخنان صوفیه رفته بود مخدوما وقت و مکان هرچند تقاضای
گفت و نوشت نمیکند اما سوال را از جواب چاره نبود بضرورت چند کلمه نوشته آمد محمل کلام در حل جمیع
آن مسائل آنست در شریعت چنانچه کفر و اسلام است در طریقت نیز کفر و اسلام ثابت است و چنانچه در شریعت
کفر عبارت از نقص است و اسلام کمال است در طریقت نیز کفر طریقت نقص است و اسلام طریقت کمال کفر
طریقت عبارت از مقام جمع است که محل استتار است تمیز حق از باطل درین موطن مفقود است چه شهود
سالک درین موطن در مرایای جمیله و رذیله جمال وحدت محبوب است پس جز و شر و کمال و نقص را

واستحجار و ایثار خود را از جهت محبت رسول علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات اختیار نموده اند نفس رسول الله را بر
نفوس خویش واختیار کرده اند محبت رسول را بر محبت خویش و بر محبت ذریات و اموال خویش و لیتاسد شاهد
وحی و ملک دیده های معجزات و خوارق تا آنکه غیب ایشان شهادت گشته است و علم ایشان عین شده و هم
الذین اثنی الله تعالی علیهم فی القرآن المجید رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلک مثلهم فی التوراة ومثلهم فی الانجیل
هرگاه جمیع اصحاب کرام درین کرامات شریک باشند از اکابر صحابه که خلفاء راشدین باشند از بزرگیهای الشان
چه وا نماید همان فاروق است که حضرت حق سبحانه و تعالی در شان او رسول خود را فرموده یا ایها النبی حسبک
الله ومن اتبعک من المؤمنین ابن عباس رضی الله تعالی عنهما فرموده که سبب نزول این آیت کریمه اسلام
حضرت فاروق است رضی الله تعالی عنه بعد از حصول نظر انصاف و بعد قبول شرف صحبت خیر البشر
علیه وعلی آله الصلوات والتحیات و بعد از دانستن بزرگیها و علو درجات اصحاب کرام علیهم الرضوان اجمعین
اعتراض کنندگان و تشکیک پیدا آرندگان نزدیک است که این شهادت را در رنگ مغالطهای کج بحثان که در
اندوده تصویر نمایند از درجه اعتبار ساقط کنند اگرچه ماده غلط را در شبهها تشخص نکنند و محل سفسطه القیی
نمایند لا اقل مجملا اینقدر شاید دانست که مودی این تشکیکات و حاصل این شبهات نفی ما حصل است بلکه مصادم
بداهت و ضرورت اسلامیه است و مردود و مطرود کتاب و سنت است مع ذلک در جواب آن سوال و تعیین مواد
غلط آن شبهه بچند مقدمه بعون الله سبحانه نوشته می آید استماع باید نمود حل این اشکال بوجه کمال انتفی بر چند مقدمه
است هر چند هر مقدمه جوابیست علاحده اول آنکه جمیع منطوقات و معقولات آنحضرت علیه وعلی آله الصلوة
والتحیة با حسب وحی نبوده و کریمه و ما ینطق عن الهوی مخصوص تبلیغ قرآنی است کما قال اهل التفسیر و اینز اگر
جمیع منطوقات او علیه وعلی آله الصلوة والسلام بموجب وحی بودی بر بعض مقولات او علیه وعلی آله الصلوة
والسلام از نزد حق جل سلطانه اعتراض وارد نگشتی و عفو از آن گنجایش نداشتی قال الله تعالی خطابا للنبی
علیه وعلی آله الصلوة والسلام عفی الله عنک لم اذنت لهم مقدمه دوم آنکه در احکام اجتهادیه و در امور عقلیه
بموجب کریمه فاعتبروا یا اولی الابصار و کریمه وشاورهم فی الامر اصحاب کرام را با آن سرور علیه و
علیهم الصلوات والتسلیمات گنجایش گفتگو بوده است و رد و بدل داشته چه امر با عتبار امر شوره
بی حصول رد و بدل صورت ندارد و در قتل و عقوبه اسارای بدر که اختلاف واقع شده بود و حضرت
فاروق بقتل حکم کرده بود وحی موافق رای فاروق آمد چنانچه فیه و عید نازل گشت آن سرور

منحرف گشته پیش کوچهای ضلالت و خسارت افتاده اند و دین خود را بر باد داده اند ندانسته اند که قبول این سخنان مشروط بشرائط است که در باب سکر موجود اند و در ایشان مفقود و معظم این شرائط لسان ما سوی الحق سبحانه کم و بلیر آن قبول است مصداق امتیاز محق از مبطل استقامت بر شریعت است و عدم استقامت شریعت آنکه محق است با وجود سکر و مستی و بیتمیزی سر موی از ارتکاب خلاف شریعت نخواهد بود منصور با وجود قول انا الحق در یک شب در زندان با زنجیر گران پانصد رکعت نماز نافله ادا می کرد و طعامیکه از دست ظلمه بآن میرسید اگرچه از وجه حلال بود نمیخورد و آنکه مبطل است اتیان احکام شرعیه بر وی چون کوه قاف گران است کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه نشان حال ایشان ربنا آتنا من لدنک رحمة و هیئ لنا من امرنا رشدا والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب نود و ششم بخواجه ابوالحسن بدخشی در حل آنکه پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم در مرض موت طلب قرطاس فرمودند تا چیزی نویسند و حضرت فاروق با جمعی از صحابه منع آن نمودند صدر و بتیا الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی سوال حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیة در مرض موت قرطاس طلبیدند و فرمودند ائتونی بقرطاس اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی و حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه با جمعی دیگر از اصحاب کرام رضی الله عنه تعالی عنهم منع اتیان قرطاس نمودند و گفت حسبنا کتاب الله و گفتا اهجر استفهموه و حضرت رسالت علیه و علی آله الصلوات والسلام والتحیة هرچه میفرمودند از روی وحی می فرمودند کما قال الله تعالی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و منع ورود وحی کفر است کما قال الله تعالی و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکفرون و الهجر تجویز هجر و هذیان بر پیغامبر مستلزم رفع اعتماد است دلائل شرعیه او و آن کفر الحاد و زندقه است حل این شبه و توجیه چیست بدان ارشدک الله تعالی و هداک سواء الصراط اینا شده اند امثال این شبه را که جمعی بر حضرات خلفاء ثلثه رضی الله تعالی عنهم و بر سائر صحابه کرام رضی الله تعالی عنهم ایراد مینمایند و باین تشکیکات رد ایشان میخواهند اگر بر سر انصاف بیایند و شرف صحبت خیر البشر را علیه و علی آله الصلوة والسلام قبول نمایند و بدانند که نفوس ایشان در صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام از هوا و هوس منزکی شده بودند و سینهای شان از عداوت و کینه پاک گشته و دانند که ایشان اکابر دین و کبرای اسلام که بذل نموده اند طاقتهای خود را در اعلای کلمة الاسلام در نصرت سید انام و انفاق فرموده اند اموال خود را در اعلای کلمة الاسلام از برای تائید دین متین در لیل و نهار و در سر و جهار و گذاشته اند عشائر و قبائل خود را و اولاد و ازواج خود را و اوطان و مساکن خود را و عیون و زروع خود را

اسبق اند چگونه توان گفت و عظمت درجات ایشان را چگونه درک نماید که جمیع اهل تفسیر گفته اند
که کریمهٔ لایستوی در شان حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه نازل گشته است که اسبق سابقان است
در انفاق و مقاتله و قال سبحانه تعالی لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة محی السنه در
معالم التنزیل از جابر نقل کرده رضی الله عنه که پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که بدوزخ نرود یک کس
از آنها که در تحت شجره بیعت کرده اند و این را بیعت الرضوان گویند چه حضرت حق سبحانه و تعالی از این قوم
خشنود شد و شک نیست که تکفیر شخصی که مبشر به بهشت باشد بکتاب و سنت کفر است از اقبح قبایح
مقدمهٔ خامس آنکه توقف حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه در اتیان قرطاس نه از روی رد و انکار بود
عیاذا بالله سبحانه من ذلک این قسم سوء ادب از وزرای پیغمبر که بخلق عظیم متصف است چگونه متصور باشد از
ابنای صحابی که یکبار یا دو بار بشرف صحبت خیر البشر مشرف گشته است این معنی متوقع نیست بلکه از عوام امت آنکه بدو
عوام مستعد گشته اند این قسم رد و انکار متوهم نیست فکیف کسیکه از اکابر و وزرا و مدار باشد و از اعلم مهاجرین و
انصار بود و این معنی تخیل نموده آید حضرت حق سبحانه و تعالی و تقدس انصاف دهاد که ما کاروین [illegible] این قسم سوء ظن پیدا
نکنند و نافهمیده بهر کلمه و کلام مواخذه ننمایند بلکه مقصد حضرت فاروق استفهام و استفسار بود چنانچه گفته
استفهموه یعنی بجد و اهتمام طلب قرطاس فرمایند آورده شود و اگر در این باب جد نداشته باشند در چنین وقت
نازک تصدیع ایشان ننمایند چه اگر بوحی و امر طلب قرطاس نموده اند بتاکید و مبالغه طلب قرطاس
خواهند کرد و بآنچه مامور اند خواهند نوشت که تبلیغ وحی بر نبی واجب است و اگر این طلب بامر و وحی نیست
بلکه میخواهند که از روی اجتهاد و فکر چیزی نویسند وقت مساعدت آن نمیکند پایهٔ اجتهاد بعد از ارتحال
ایشان باقی است مستنبطان امت ایشان از کتاب که اصل اصول دین است احکام اجتهادیه را استنباط
خواهند نمود هرگاه در حضور ایشان که آوان نزول وحی بوده استنباط مستنبطان را گنجایش بود بعد از
ارتحال ایشان که زمان انقطاع وحی است بطریق اولی استنباط و اجتهاد اولی العلم
مقبول خواهد بود چون آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام در این باب جد و اهتمام نفرمودند
بلکه از این امر اعراض نمودند معلوم شد که از روی وحی نبوده است و توقفی که برای تحقیق و استفسار بود
هیچ مذموم نیست ملائکه کرام از جهت استفسار و استعلام وجه خلافت آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
عرض کردند اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک حضرت زکریا در وقت بشارت

فرمود علیه و علی آله الصلوة والسلام او نزول العذاب لما نجا الا عمر و سعد بن معاذ چه سعد نیز اشارت بقتل آن
اساری نموده بود مقدمهٔ سوم آنکه سهو و نسیان بر انبیا مجائز است بلکه واقع علیه و علی آله الصلوة والسلام
در حدیث ذی الیدین آمده که آن سرور علیه الصلوة والسلام در نماز فرض رباعی بدو رکعت سلام دادند
و ذوالیدین عرض کرد اقصرت الصلوة ام نسیت یا رسول الله بعد از ثبوت صدق ذی الیدین آن سرور
علیه الصلوة والسلام برخاسته دو رکعت دیگر را منضم ساختند و سجدهٔ سهو کردند هرگاه سهو و نسیان
در حالت صحت و فراغت بمقتضای بشریت جائز باشد صدور کلام بقصد و بی اختیار در مرض موت
در وقت استیلای وجع بمقتضای بشریت از آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام چرا جائز نباشد
و اعتماد از احکام شرعیه برای چه مرتفع شود زیرا که حضرت حق سبحانه و تعالی بوحی قطعی آن سرور را علیه و
علی آله الصلوة والسلام اطلاع بر سهو و نسیان او فرموده و صواب را از خطا متمیز ساخته چه تقریر
بنی بر خطا تجویز نیست که مستلزم رفع اعتماد است از احکام شرعیه و آن تقریر مقرر است
که تجویز نیست مقدمهٔ رابعه آنکه حضرت فاروق بلکه خلفاء ثلثه رضی الله تعالی عنهم مبشر بجنت اند
یکتا شوکت و احادیث بخصوص در باب بشارت جنت ایشان از کثرت رواة ثقات توان گفت
که بحد شهرت بلکه بحد تواتر معنی رسیده باشد انکار آن جهل است یا از عناد و رواة احادیث صحاح
و حسان اهل سنت اند که از اساتذه خود که صحابه و تابعین باشند اخذ نموده اند و رواة جمیع فرق
مخالفه را اگر جمع کنند معلوم نیست که بعشر عشیر اهل سنت برسند کما لا یخفی علی المتتبع المتفحص المنصف
و کتب احادیث اهل سنت مشحون به بشارت این اکابر است به بهشت و اگر در کتب احادیث بعضی
از فرقه مخالفه این بشارت را روایت نکرده باشند غم نیست که عدم روایت بشارت بر عدم بشارت
دلالت ندارد و اما ثبوت بشارت این اکابر به بهشت در قرآن مجید پس است بآیات متکثره

قال الله تبارک و تعالی والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان
رضی الله عنهم و رضوا عنه و اعد لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا ذلک الفوز العظیم
و قال تبارک و تعالی لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم درجة من الذین
انفقوا من بعد و قاتلوا و کلا وعد الله الحسنی هرگاه جمیع صحابه که پیش از فتح و بعد از فتح انفاق
و مقاتله کرده اند مبشر به بهشت باشند از اکابر صحابه که در انفاق و مقاتله و مهاجره

علی البطلان السخف بعض حدس بسرعة بر زبان می آرد والا اشکال این تشکیکات بدیهی البطلان اند و نقد ما
بیکه در بطلان آن شبهات آورده شود از قبیل تنبیهات است بر آن بداهت بلکه این قسم شبهات و تشکیکات نزد
این فقیر در رنگ آنست که شخصی ذی فنون نزد جماعه ابلهان بیاید و سنگی را که محسوس ایشان است بدلائل مغلطه
مزخرفه بر ایشان اثبات نماید که آن ذهب است و این بیچارگان چون در دفع آن مقدمات موهمه
عاجز اند و در تعیین مواد غلط آن دلائل قاصر ناچار در اشتباه می افتند بلکه بداهت آن می نماید و
حس را خود فراموش میسازند بلکه متهم می دارند بیچارها باید که اعتماد بر ضرورت حس نماید و مستدل مموه
را متهم سازد و در ما نحن فیه نیز بزرگی و علو درجات خلفاء ثلثه بلکه بزرگی جمیع اصحاب کرام حضرت خیر البشر علیه و
علیهم الصلوات والتحیات بمقتضای کتاب و سنت محسوس و مشاهد است قادح و طاعن این بزرگواران بدلائل مزخرفه
قدح و طعن در ایشان نماید آن طعن ایشان در رنگ قدح آن سنگ است که در وجود آن نماید و از بیهوده حرف
ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب فیا لیت شعری ما تحمله علی سب
اکابر الدین وطعن کبراء الاسلام ولیس طعن احد وسب شخص من الفسقة الکفرة مما یعد فی الشرع عبادة
وکرامة وفضیلة ووسیلة الی النجاة فکیف سب هداة الدین وطعن حماة الاسلام وما ورد فی الشرع ان سب ابلیس واعداء الرسول
علیه وعلی آله الصلوة والسلام کابی جهل وابی لهب مثلا وطعنهم مما لا یعد عبادة وکرامة بل الاعراض عنهم وعن امثالهم اولی
والنسبة والسلم عن تضییع الوقت والاشتغال بما لا یعنیه تلک امة قد خلت لها ما کسبت ولکم ما کسبتم ولا تسئلون عما کانوا یعملون
حضرت حق سبحانه وتعالی در قرآن مجید در صفت اصحاب پیغمبر علیه وعلیهم الصلوات والسلام رحماء بینهم میفرماید پس
در حق بزرگواران گمان عداوت و کینه با یکدیگر بودن منافی نص قرآنی است و نیز اثبات عداوت و کینه درین
بزرگواران قدح در فریقین پیدا می کند و رفع امان از طائفتین مینماید پس هر دو فریق از اصحاب لازم می آید
که مطعون باشند عیاذا بالله سبحانه من ذلک و بهترین بنی آدم بعد از انبیای علیهم الصلوات والتسلیمات بدترین
مردم باشند و بهترین قرون بدترین قرون باشند چه اهل آن قرن همه زمان بعداوت و کینه متصف گشته اند
هیچ مسلمانی باین امر جرات نماید و اینچنین را تجویز نکند چه قسم بزرگی حضرت امیر رضی الله تعالی عنه که خلفاء
ثلثه رضی الله تعالی عنهم معادی او باشند و حضرت امیر را با این حضرات عداوت مضمر
بود این خود قدح طرفین است چرا باید که چون شیر و شکر نباشند و فانی در یکدیگر نبودند مسر
خلافت مرد این بزرگواران مرغوب و مطبوع نبوده است تا سبب عداوت و کینه بود

ولایت حضرت یحیی علی نبینا وعلیهما الصلوة والسلام گفته انّی یکون لی غلام وکانت امرأتی عاقرا وقد بلغت
الکبر عتیا و حضرت مریم علیها السلام گفته انّی یکون لی غلام ولم یمسسنی بشر ولم اک بغیا و حضرت فاروق هم
اگر برای استفهام واستفسار در اتیان قرطاس توقف نموده باشند چه مضائقه است و چه شور و شر است مقدمه
سادس آنکه حصول حسن ظن بصحبت آنسرور و باصحاب آنسرور علیهم الصلوات والتسلیمات در کار است و دانستن آنکه
بهترین قرون قرن او بوده است علیه وعلی آله الصلوة والسلام و اصحاب او بهترین بنی آدم بوده اند بعد از انبیا علیهم
الصلوة والتحیات نیز در کار است تا یقین شود که در بهترین قرون بعد از ارتحال آن سرور علیه وعلی آله
الصلوات والتسلیمات جماعه که بهترین بنی آدم اند بعد از انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بر عمل باطل اجماع
نخواهند کرد و فسقه کفره را جانشین خیر البشر نخواهند ساخت و آنکه گفتیم که اصحاب بهترین بنی آدم اند زیرا که
این دین واسطه بنص قرآنی خیر الامم است و بهترین امت ایشان اند چه هیچ ولی بمرتبه صحابی نرسد پس اگر
بر سر انصاف باید آمد و باید فهمید که اگر منع اتیان قرطاس از حضرت فاروق کفر می بود حضرت
صدیق که بنص قرآنی اتقای این امت خیر الامم است تخصیص بخلافت او نمیگردید مهاجرین و انصار که حق سبحانه
وتعالی در قرآن مجید خود بر ایشان ثنا فرموده است و از ایشان راضی گشته است و موعود بجنت ساخته
است با وی بیعت نمیکردند و جانشین پیغامبر نمی ساختند و چون حسن ظن بصحبت و اصحاب آنسرور علیه وعلی
آله الصلوات والتسلیمات که مقدمه محبت است حاصل گشت از مزاحمت این قسم شبهات نجات میسر شد
و حدس بطلان این تشکیکات پیدا آمد و اگر عیاذا بالله سبحانه حسن ظن بصحبت او و اصحاب او علیه و
علیهم الصلوات والتسلیمات پیدا نشد و بسوء ظن کشید این سوء ظن ناچار بصاحب آن صحبت و کفا
آن اصحاب منجر خواهد شد بلکه بمولای آن صاحب نیز خواهد رفت شناخت آن امر را نیک باید
دریافت ما آمن برسول من لم یوقر اصحابه قال علیه وعلی آله الصلوة والسلام فی شان اصحابه الکرام
علیهم الرضوان من احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم پس محبت اصحاب مستلزم محبت
او گشت علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات و بغض اصحاب مستلزم بغض او علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات
و چون این مقدمات معلوم گشت بی تکلف جواب آن شبهه و امثال آن شبهه حاصل شد بلکه اجوبه متعدده
بحصول انجامید چه هر مقدمه ازین مقدمات توان گفت که جوابی است از اجوبه متعدده چنانچه گذشت مجموع
این مقدمات بعون الله سبحانه جسم ماده این شبهه میباید و در دفع این تشکیک از نظر حدس می آرد کما لا یخفی

در مرتبه اکابر و اعلا است و اگر تشخصی با مرید یہی ہم منہ شود قصور عبارت چیست سلاطین با امرا و تجمل و تسلط
نیستند محتاج جند و کالات خود را مربوط بالتباع ساختند و ازینجا هیچ نقصانی و قصوری در مراتب ایشان نیست بنیا
علوم و متبع و متبوعیت است منشاء این اشتباه عدم فرق است درمیان تمتع و انتفاعی که ارباب حاجات را حاصل می آید
و تمتع و انتفاعی که از حاجات اعلی حاصل میگردد و مبین شد که اول کمال محتاج است و ثانی نقصان افزا ایشان اول محتاج ثانی اند
و ثانی متمتع والله سبحانه الملهم للصواب ربنا آتنا من لدنک رحمة و هیئ لنا من امرنا رشدا والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب نود و هشتم بحضرت مخدوم زاده های جامع الاسرار والعلوم خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم صدور

یافته الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی سوال کرده بودند که علما گفته اند که حضرت حق سبحانه و تعالی
نه داخل عالم است نه خارج عالم نه متصل است بعالم و نه منفصل از عالم تحقیق این بحث چیست جواب حصول این نسب
دخول و خروج و اتصال و انفصال نظر به وجود متصور است که موجودی نظر بموجود دیگر ازین نسب خالی نیست
و در ما نحن فیه دو موجود کائن نیست تا حصول این نسبت متصور شود چه او تعالی موجود است و عالم ماسوای است سبحانه
موهوم متخیل هر چند عالم بصنع حضرت حق سبحانه و تعالی باتقان و استحکام بر نهجی پیدا کرده است که بارتفاع توهم
و خیال مرتفع نیست و معامله تنعیم و تعذیب ابدی باو مربوط است اما ثبوت آن در مرتبه حس و وهم است
و بیرون حس و وهم او را قدمگاهی نیست بکمال قدرت اوست سبحانه که موهوم متخیل را در حق ثبات و
استقرار حکم موجود عطا فرموده است و احکام موجود بر وی جاری ساخته اما موجود موجود است و موهوم موهوم
هر چند ظاهر بینان موهوم را نظر به ثبات و استقرار او نیز موجود تصور نمایند و موجود دانند تحقیق این معنی
در کتب و رسائل خود بتفصیل نوشته است اگر احتیاج افتد آنجا رجوع نمایند پس موجود را نسبت بموهوم ازین
نسب هیچ ثابت نباشد توان گفت که موجود داخل موهوم است و نه خارج موهوم و نه اتصال بموهوم دارد
و نه انفصال از موهوم زیرا که آنجا موجود است از موهوم نام و نشانی نیست تا تصور نسبت با و نموده آید این
بحث را بمثال واضح گردانیم نقطه جواله که از سرعت سیر بصورت دائره متوهم می گردد موجود آنجا همان نقطه
نیست درین صورت نمیتوان گفت که نقطه داخل دائره است و نیز نمیتوان گفت که خارج دائره است
نیست درین صورت نمیتوان گفت که نقطه داخل دائره است و نیز نمیتوان گفت که خارج دائره است
همچنین اتصال و انفصال نیز درمیان اینها متصور نیست چه در آن مرتبه دائره نیست تا نسبتی متصور گردد
ثبت الجدار اولا ثم النقش سوال حضرت حق سبحانه نسبت قرب و احاطه خود را بعالم اثبات فرموده است و حال آنکه

اقتلونی حضرت صدیق معروف و مشهور است و حضرت فاروق میفرمودند اگر خریداری پیدا شود این عمر را
بیک دینار بفروشم و حضرت امیر که با معاویه جنگ و جدل فرموده نه بواسطه میل و رغبت در امر خلافت بوده
است بلکه قتال با بغاة فرض بوده است و دفع ایشان میکرده قال الله تبارک و تعالی و تعالی
فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امر الله غایة ما فی الباب چون محاربان حضرت امیر باغیان ماول اند
و صاحب رای و اجتهاد اند اگرچه درین اجتهاد مخطی باشند از طعن و ملامت دور اند و از تفسیق و تکفیر دور
حضرت امیر در شان ایشان میفرماید اخواننا بغوا علینا لیسوا کفرة ولا فسقة لما لهم من التاویل قال
الشافعی و هو منقول عن عمر بن عبد العزیز تلک دماء طهر الله عنها ایدینا فلنطهر عنها السنتنا ربنا اغفر لنا
ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤف رحیم والصلوة
والسلام علی سید الانام وعلی آله واصحابه الکرام الی یوم القیام مکتوب نود و هفتم بخواجه هاشم کشمی
صدور یافت در جواب سوال که طلب تحصیل مکتوب ششم نکرده بود الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
پرسیده بودند که معنی این عبارت چیست که در مکتوب ششم واقع شده است الکلام که مقصود
از آفرینش من آنست که ولایت محمدی بولایت ابراهیمی علیهم الصلوات والتسلیمات منصبغ گردد و حسن
ملاحت این ولایت با جمال صباحت آن ولایت ممتزج شود و بایں انصباغ و امتزاج مقام محبوبیت
محمدیه بدرجه علیا رسیده باشد که منصب دلالگی و مشاطگی هیچ ممنوع و محذور نیست دلاله که حسن دلالت
دو محبوب صاحب جمال و کمال را با همدیگر مختلط سازد و حسن هر کدام را بایکدیگر مقترن گرداند کمال
حد تنگاری اوست و نهایت شرف و سعادت او و از نمیمه هیچ نقص و قصوری در شان آن دو صاحب جمال
لازم نمی آید همچنین اگر مشاطگی نموده در حسن و جمال آن دو صاحب کمال میفزاید و طراوت و زینت دیگر پیدا
آید شرافت و سعادت اوست و هیچ نقص و قصور ایشان را لازم نشده از طرف نپذیرد کمال تو نقصان
و زین طرفه شرف روزگار من شد پس بالجمله انتفاع و استفاده که صاحب دولتانرا از راه غلمان و خدمه میسر گردد
هیچ ممنوع و محذور نیست که مستلزم قصور و نقصان نیست بلکه کمال صاحب دولتان در خدمت غلمان و خدمه است
قاصر دولتی بود که خدمه منتفع و متمتع بود انتفاع و تمتع از همگنان نقصان است و استمداد و استفاده از ایشان
قصور قال الله تبارک و تعالی یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین ابن عباس رضی الله عنهما فرموده است
که سبب نزول این آیت کریمه سلام حضرت فاروق است رضی الله عنه بدیهی است که خدمات امثال او و اسلام امثال مزید بخشی

اگر فنا بخیر است که ظل آن بالجمله حصول نقص است و وصول کمال این سخن مرا و رفهم تو بیش سرانجامی نیست بلکه
نزدیک است که حصول را عبارت از وصول داند سوفسطائی از نخیرد می از عالم را موهوم و متخیل تا آن معنی گوید که آنرا
ثبوت و تحقق نیست نیز باختراع و عمتراش خیال که اگر وهم و خیال متبدل گردد آن ثبوت و تحقق نیز متغیر شود مثلاً اگر
چیزی وهم لتبشیری تصور کرد آن شیرین است اگر بمان شی را وقتی دیگر وهم تلخی حکم کرد آن شی تلخ است این
بید و لنبان از خلق و صنع خداوندی جل سلطانه غافل اند بلکه منکر و از انتساب و استناد که بوجود موجود
خارجی دارد و جاهل میخواهند که باین ابلهی رفع احکام خارجیه که بعالم مربوط است نمایند و دفع عذاب
ثواب اخروی دائمی را حجی کنند که مخبر صادق علیه وعلی آله الصلوة والسلام ازان خبر داده است و احتمال
تخلف ندارد اولیک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون سوال عالم را چون ثبات و استقرار
ثابت گردید اگر در مرتبهٔ وهم و خیال بود و معامله تعذیب و تنعیم ابدی نیز در حق آن اثبات شود بدجرا اطلاق
وجود بروی تجویز نمی نمایند و اورا موجود نمیدانند و حال آنکه ثبوت و وجود با یکدیگر مترادف اند چنانچه مقرر
متکلمین است جواب وجود نزد این طائفه اشرف و اکرم و اعز اشیاست و انرا مبدأ هر خیر و منشأ هر کمال
می دانند همچنین جوهر نفیس را بما سوای حق جل وعلا که سراسر نقص و شرارت است تجویز نمیتوانند نمود و اشر
را با منسوب نمیتوانند داد و مقتدا و روس اهل کشف و فراست است مکشوف و محسوس ایشان است که وجود مخصوص بحضرت
حق است سبحانه وتعالی وغیر اورا که موجود گویند باعتبار آنست که آن غیر نسبتی و ارتباطی هر چند مجهول الکیفیت
بوده بآن وجود ثابت است و در رنگ ظل که باصل خود قیام دارد و آن غیر نیز قائم بآن وجود است و نیز ثبوتی
که در مرتبه وهم و خیال پیدا کرده است ظلی از ظلال آن وجود است و چون آن وجود خارجی است و حضرت حق
سبحانه وتعالی در خارج موجود است اگر مرتبه وهم را بعد از صنع و اتقان خداوندی جل شانه ظلی از ظلال آن
خارج هم گویند گنجایش دارد و آن ثبوت وهمی را باعتبار این ظلیت اگر وجود خارجی هم دانند جائز
باشد بلکه عالم را نیز اگر باین اعتبار ظلیت موجود خارجی تصور کنند هم جائز بود بالجمله ممکن هر چه دارد
مستفاد از مرتبه حضرت وجود است تعالی وتقدس از خانه پدر خود چیزی نیاورده است او را بی ملاحظه
ظلیت موجود خارجی گفتن امر دشوار است و شریک ساختن است باو تعالی در اخص اوصاف او تعالی
تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و این فقیر در بعضی مکاتیب و رسائل خود که عالم را موجود خارجی گفته است نیز
باین بیان راجع باید داشت و بر اعتبار ظلیت حمل باید نمود وجود را که متکلمین مترادف ثبوت و تحقیق

موجود را بموهوم چه نسبت قرب و کدام احاطه است آنجا که موجود است از موهوم نامی و نشانی نیست تا محیط و محاط متصور گردد تشود و جواب این قرب و احاطه از قبیل قرب جسم بجسم است و احاطهٔ جسم بجسم بلکه این قرب و احاطه از آن نسبت است که مجهول الکیفیة و معلوم الانیة اند قرب و احاطهٔ حق را سبحانه اثبات نمائیم و بآن ایمان آریم اما کیفیت آن را ندانیم که چیست بخلاف نسبتی که در سابق بعضی آن نموده شده است چنانچه مجهول الکیفیة اند غیر معلوم الانیة اند مرچه شرح ثبوت این نسبت وارد شده است تا اثبات شان نمائیم و کیفیت شان را مجهول دانیم هرچند معنی اتصال بی کیفی را در رنگ معنی قرب و احاطه بیکیفی در آن حضرت جل سلطانه توان تجویز نمود اما چون اطلاق لفظ اتصال نیامده است و قرب و احاطه آمده است متصل نباید گفت قریب و محیط باید گفت و اطلاق اتصال خروج و دخول نیز در رنگ اطلاق اتصال است که نیامده است و در مثال مذکور نیز اگر نقطهٔ جواله را بالنسبت بدائرهٔ موهومه احاطه و قرب و معیت اثبات نمائیم هم مجهول الکیفیة خواهد بود چه نسبت را از تلبس چاره نیست و لیس الموجود الا النقطة الجوالة و همچنین اتصال و انفصال و خروج و دخول بیکیفی در مثال مذکور متصور است اگرچه نسبتین ثابت نباشد چه وجود طرفین از برای نسبت معلوم الکیفیة در کار است که متعارف معتاد است نه آنچه مجهول الکیفیة است از حیطهٔ عقل بیرون است حکم در اینجا بلزوم وجود طرفین نمودن از احکام وهمیه خواهد بود که از حیز اعتبار ساقط است که قیاس غائب است بر شاهد تنبیه عالم را که موهوم و متخیل گفته است بآن معنی است که خلق عالم در مرتبهٔ وهم و خیال واقع شده است و صنع او در مرتبهٔ حس و ارادات بحصول پیوسته در رنگ آنکه قادری بر کمال دائرهٔ موهومه را که نصیب او غیر از اختراع وهم و خیال نیست در مرتبهٔ وهم و خیال خلق فرماید و بصنع کامل خود آنرا در آن مرتبه اتقان و استحکام بخشد بنحوی که اگر وهم و خیال بالکلیه مرتفع گردد ثبوت آن خلل نپذیرد و در بقای آن قصور پیدا نکند این دائرهٔ موهومهٔ مصنوعه هرچند ثبوت در خارج ندارد و موجود در خارج همان نقطه است لیکن ما استدلالی بوجود خارجی دارد و استنادی بوجود خارجی او را حاصل است چه اگر نقطه نبود دائره آنرا کجا ماتی شود خوشتر آن باشد که سر دیگران گفته آید در حدیث دیگران * این دائره را اگر روپوش آن نقطه گوئیم گنجایش دارد و اگر مرآت شهود آن گوئیم هم گنجایش دارد و اگر دلیل و هادی بآن نقطه گوئیم نیز می گنجد روپوش گفتن نظر بعوام است و مرآت آن شهود و ظهور دانستن مناسب مقام ولایت و ملائم ایمان شهودی و دلیل و هادی گفتن مناسب مرتبهٔ کمالات نبوت است و ملائم ایمان بغیب که از ایمان شهودی اتم و اکمل است چه در شهود از گرفتاری ظل چاره نبود و در غیب ازین گرفتاری فارغ است در غیب هرچند بالفعل حاصل ندارد او اصل است و اصل است و گرفتار اصل است و در شهود هرچند حاصل دارد اما غیر واصل و حاصل

اکثر شرارت از کجا ناشی شده و ورای عدم و وجود ست که شرارت ما و راه نیافته است جواب عدم چنانچه مرآت وجود ست و مظهر خیر و کمال ست وجود نیز مرآت عدم ست و مظهر شر و نقص ست ابلیس علیه اللعنة در جانب عدم شرارت را از عدم گرفته است که آن عدم موطن شر ست و در جانب وجود نیز شرارت متوهمه را اخذ نموده است که از راه مرآتیت مظهریت عدم در مرآت وجود ظاهر شده بود حاصل شرارت طرفین شد ذاتی و عرضی آن لعین هر دو را جاری ساخته لاجرم در شرارت تمام شد و از نیستی و لاشیئیت که از صفات خاصه عدم بود محروم گشته و در جانب وجود شرارتی که از مرآتیت عدم متوهم شده بود و نیز نصیب او ساخته ناچار بخسارت ابدی رسانید

ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب . والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات اتمها واکملها

مکتوب نود و نهم به میر محمد نعمان صدور یافت در جواب سوالهائی که کرده بودند

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی پرسیده بودند که گاه هست که سالک در وقت عروج خود را در مقامات اصحاب انبیا علیهم الصلوات والتحیات کبار بلکه فوق ازو حاصل اند میباید بلکه گاهست که خود را در مقام انبیا علیهم الصلوات والتحیات مییابد حقیقت این معامله چیست بعضی مردم ازینجا مساوات آن سالک با ارباب آن مقامات توهم می کنند و شرکتی او را در مقامات یا عالی آن مقامات تخیل می آرند و بعضی توهم و تخیل را رد و طعن او مینمایند و زبان بملامت و شکایت در حق او دراز می کنند کشف غطا ازین معما باید نمود جواب آنست که وصول اسافل بمقامات اعالی گاهست که از قبیل وصول فقرا و محتاجان بود که بابواب اصحاب دول و باکنه خاصه ارباب نعم میسر گردد تا ازینجا حاجتی خواهند و از دولت نعم ایشان دریوزه نمایند دور از کار می بود که این وصول را مساوات و شرکت فهمد مبادا است که این وصول از قبیل تماشائی بود که بواسطه و وسائل سیر اماکن خاصه امرا و سلاطین نماید تا بنظر اعتبار تماشا کند و رغبتی بعلو پیدا آرد توهم مساوات ازین وصول چه گنجایش دارد و تخیل شرکت ازین سیر و تماشا چه متصور بود و وصول خادمان بامکنه خاصه مخدومان تا حقوق خدمتگاری بجا آرند محسوس و جمیع تعریف ست الهی بود که ازین وصول توهم مساوات و شرکت نماید مهر فراشی و مگس رانی و شمشیر برداری قرین سلاطین عظام است و در اخص امکنه ایشان حاضر حضور می طلبد که اینجا توهم شرکت و مساوات نماید ع بلای دردمندان از در و دیوار می آید مردم از برای غرض بهانه می طلبند و از برای طعن و تشنیع او محملی می جویند حضرت حق سبحانه و تعالی انصاف شان دهد بایستی که در حق ضعیفی محملی از برای رفع شر در رفع ملامت می طلبیدند

گفته باعتبار معنی لغوی خواهد بود والا وجود کجا و ثبوت کجا وجود را هم غیر از ارباب کشف و شهود و از اهل نظر
و استدلال عین حقیقت واجب الوجود تعالی گفته اند و ثبوت از معقولات ثانویه است شتان ما بینهما فائده
وجود چنانچه مبداء هر خیر و کمال است و منشاء هر حسن و جمال عدم که مقابل اوست هر آئینه مبداء هر شر و
نقص بود و منشاء هر قبح و فساد اگر جهل است از وی ناشی است و اگر ضلال است هم از وی پیدا مع ذلک هنر
ها پس در وی موضوع است و خوبیهای هم در وی لکنون در مقابل وجود خود را نیست مطلق ساختن و لاشی محض
گردانیدن از خوبیهای اوست و نیز خود را وقایه وجود ساختن و شرور و نقائص را بخود گرفتن هم از
هنرهای خوب اوست و نیز مرآت وجود گشتن و اظهار کمالات او نمودن و همچنین آن کمالات را در مرتبه ن
علم از یکدیگر ممتاز ساختن و از اجمال بتفصیل آوردن از صفات مستحسنه اوست بالجمله خدمتگاریهای
وجود از وی برپاست و حسن و جمال و کمال مر وجود را از قبح و شر و نقص او هویداست استغنای وجود
از افتقار اوست و عز وجود از ذل او و عظمت و کبریائی مر وجود را بواسطه سفل و دنائت اوست و
شرافت وجود از خساست او پیداست و خواجگی وجود از بندگی او هویداست ع منم استاد را
استاد گردم * غلام خواجه را آزاد گردم * ابلیس لعین که منشاء هر فساد و ضلال است از عدم هم شریر
ترست و هنرها که در عدم کائن است آن بیدولت از آن هنرها بی نصیب است قول انا خیر منه که از وی
صادر شده است حسم ماده خیریت از وی کرده است و بشرارت صرف دلالت نموده عدم چون نیستی و بلا
شیئیت خود بوجود تقابل نموده ناچار مردود و مطرود شد حسن تقابل را از عدم باید آموخت که تقابل
هستی به نیستی مینماید و در تقابل کمال بنقص پیش می آید و چون بعزت و جلال در طرف مقابل افتد بذل و
انکسار خود راه مینماید بعین مطرود گویا شرارتهای عدم را بعلت تکبر و تمرد داشتن بخود کشیده است و تخییل
می گردد که در عدم غیر از خیریت کم چیزی گذاشته بلکه تا خیر نباشد مرآت مر خیر نمیتواند شد لا تحمل
عطایا الملک الا مطایاه مثل مشهور است و معلوم گشت که ابلیس بدترین کارخانه عالی در کار بوده است
که گناهی نموده مزبلهای همه را بر سر خود بگیرد و تطهیر دیگران نماید اما آن بیدولت چون از راه تکبر و ترفع در آمد
خیریت خود را در نظر در آورد و عمل خود را حبط گردانید و از اجر محروم ماند خسر الدنیا والآخرة فی الحقیقة نشان
حال اوست بخلاف عدم با وجود شرارت و نقص ذاتی و نیستی ذاتی که داشت از خسران برآورده مرآت حضرت
وجود مشرف گردانیده ع گفت کس نیم شکر خورد * تا خی که بلعه شد تبر خورد * سوال در ابلیس

ابن عباس رضی الله عنهما فرموده است که سبب نزول این آیه اسلام حضرت فاروق ست پس بعد از حضرت
صدیق افضلیت او متعین بود لهذا اجماع صحابه و تابعین بر افضلیت این دو اکابر منعقد گشت چنانچه گذشت و حضرت
امیر رضی الله عنه نیز فرموده است که ابوبکر و عمر افضل این امت اند هرکه مرا بر ایشان فضل دهد مفتری ست او را
تازیانه زنم چنانچه مفتری را زنند تحقیق این بحث در کتب و رسائل خود بتفصیل نموده این مقام زیاده برین گنجایش ندارد الهی
بود که خود را عدیل اصحاب خیر البشر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات سازد و حالی ما شده را اخیار و ابرار که خود را از
سابقان تصور نماید لیکن باید دانست که این دولت سبقت که باعث افضلیت است مخصوص بقرن اوست که بشرف
صحبت خیر البشر مشرف است علیه و علی آله الصلوة والسلام در قرون دیگر این معنی مفقود ست که لاحقان بعضی قرون
از سابقان قرون دیگر افضل باشند بلکه در یک قرون رواست که لاحق از سابق آن قرن افضل باشد حضرت حق سبحانه
و تعالی طاعنان را بینا گرداناد بر شناعت طعن مسلم و طرد مومن بمجرد توهم و تخیل و بر قباحت تکفیر مسلم و تضلیل
او مطلع نیستند چه علاج خواهند کرد که اگر قابل تکفیر و شایان تضلیل نباشد آن کفر و ضلال بارباب
آن قال خواهد گشت و از مرمی بکفر برامی بکفر خواهد پیوست چنانچه در حدیث نبوی آمده است علیه و علی آله
الصلوة والسلام ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین بر اصل
سخن رویم و از شق ثانی بیان نمائیم و گوئیم اگر در حق صاحب این حال طاعنان این اعتماد ندارند و معامله او
بکفر نمیرسانند هم از دو حال بیرون نیستند واقعه او را یا بر کذب و بهتان حمل مینمایند این خود سوء ظن ست نسبت
بمسلم که محظور شرعی ست و اگر او را کاذب نمیدانند و معتقد شرکت و مساوات نیز انکار ایشان چه و جه طعن و ملامت
چیست و تشنیع و تعییب و حرام ست و واقعه صادقه را بر محامل نیک حمل باید کرد نه آنکه صاحب واقعه را تشنیع و تقریع
باید فرمود اگر گویند که وجه اظهار این قسم حال شورانگیز چیست گوئیم که ظهور این قسم احوال از مشائخ طریقت
بسیار آمده است و عادت مستمره ایشان گشته است پس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام و بی اراده و قصد
نخواهد بود گاه هست که مقصود ازین نوشتن اظهار احوال موهومه است بپیش شیخ طریقت خود تا صحت و سقم حال
بیان نماید و بر تعبیر و تاویل آن اطلاع بخشد و گاهی مقصود ازین نوشتن تحریص و ترغیب طلاب و تلامذه او گاهی
باشد که مقصودش نه این نه آن بوده باشد بلکه مجرد سکر و غلبه حال برین گفتگوی آرد تا دمی چند زند و نفسی بر آرد
کند مدعی بطال ست کسیکه مقصود او اظهار این قسم احوال شهرت و قبول خلق باشد این احوال و بال اوست
و استدراج ست که متضمن خرابی اوست ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة

و حفظ عرض سلطانی نیکو سنید این امر ایشان که طعن مینمایند از دو حال خالی نیست اگر اعتقاد دارند که صاحب اینحال معتقد
شرکت و مساوات ست با ارباب آن مقامات عالی پس او را کافر و زندیق تصور می کنند و از زمرهٔ اهل اسلامی
سزا ر بد چه شرکت در نبوت و مساوات با انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات کفرست و همچنین فضیلت شیخین علیهم الرضوان
باجماع صحابه و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند آنرا اکابر ائمه که یکی از ایشان امام شافعی ست علیهم الرضوان
بلکه فضل هر جمیع صحابهٔ کرام راست بر باقی امت هیچ فضیلتی بفضل صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات عدیل
نتوانند شد فعل یسیر که از اصحاب علیهم الرضوان در وقت ضعف اسلام و قلت مسلمانان از برای تائید دین متین و
نصرت سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات صادر شده است اگر دیگران در تمام عمر بریاضات و مجاهدات شاقه
نمایند بمرتبهٔ فعل قلیل اصحاب نرسند لهذا آن سرور فرموده علیه و علی آله الصلوات و السلام که اگر انفاق نماید یکی از شما
مانند کوه احد طلا نرسد آن انفاق بمد شعیر اصحاب که انفاق نمایند بلکه بنصف مد هم نرسد و افضلیت حضرت صدیق
رضی الله تعالی عنه از این راه آمده است که او اسبق سابقان ست در ایمان و در بذل نفس و انفاق
اموال کثیره و در خدمات لائقه لهذا در شان او نازل شده است کریمه لا یستوی منکم من انفق من قبل
الفتح و قاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا و کلا وعد الله الحسنی حتی نظر بر کثرت فضائل و
مناقب دیگران انداخته در افضلیت او توقف مینمایند نمیدانند اگر سبب فضیلت کثرت فضائل و مناقب بود
بسا ست که بعضی از آحاد امت که این فضائل دارند از نبی خود افضل باشند که این فضائل ندارد پس مایة التفاضل
دیگر است ورای این فضائل و مناقب و آن بزعم این فقیر اسبقیت تائید دین و اقدمیت انفاق اموال و بذل
النفس است در نصرت احکام دین رب العالمین و چون پیغمبر اسبق از جمیع است از همه افضل باشد و همچنین هر که
درین امر اسبق ست از سابقان افضل ست سابق گویا در امر دین استاد و معلم لاحقان ست لاحقان از انوار
سابقان استفاده مینمایند و از برکات ایشان استفاضه میفرمایند و درین امر بعد از نبی ما علیه الصلوة و السلام
صاحب این دولت عظمی صدیق رضی الله تعالی عنه است که اسبق سابقان ست در انفاق اموال کثیره و در
مقاتله و مجاهدهٔ شدیده و در بذل عرض و جاه و در رفع فساد و تباه از جهت تائید دین و نصرت
سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات پس افضلیت از دیگران او را مسلم باشد و حضرت پیغمبر علیه و علی
آله الصلوات و التسلیمات عزت و غلبهٔ اسلام را چون که بیاری حضرت فاروق طلبیده و حضرت حق سبحانه و تعالی
در نصرت حبیب خود در عالم اسباب بر باد کفایت فرموده است و گفته یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین

دائمی را کہ بسعی و در کسب ملکہ بعد ملح استواء بحق ملکہ دار قطعہ اطعام نیابد و تا امتلا است و قدر فراغ ندارند پس گویا مقصود از
مالم موقت ایشان تحصیل کمال تلذذ دائمی ایشان است جمال است کہ در استار عوام بصورت جلال ہر دو گردیدہ
ظاہر گشتہ است یضل بہ کثیرا و یہدی بہ کثیرا جواب دوم آنکہ بلیات و محن ہر چند نزد عوام از اسباب تالم است
اما نزد این بزرگواران ہرچہ از جمیل مطلق صادر میشود اسباب التذاذ شان ست از بلایا ہمان لذت بگیرند کہ
از نعما بلکہ از بلایا بیشتر محظوظ اند کہ خالص مراد محبوب ست و در نعما این خلوص نیست کہ نفس نیز خواہان نعماست
گریزان از بلایا پس نزد این اکابر بلا بہتر از نعمت بود و التذاذ ایشان از بلا بیش از نعمت باشد حظے کہ
ایشان را در دنیاست از بلیات و مصائب ست اگر دنیا این نمک نمیداشت نزد ایشان بجوی نمی ارزید و اگر
این حلاوت دردی نمی بود در نظر شان عبث مینمود

عرض از عشق توام چاشنی درد و غم ست ورنہ زیر فلک اسباب تنعم چہ کم ست

پس ایشان او تعالی ہم در دنیا متلذذ اند و ہم در آخرت محظوظ و مسرور و این لذت
دنیای ایشان بحظ آخرت شان جنگ ندارد و آن لذت دیگر است کہ بحظ آخرت جنگ دارد کہ عوام را حاصل
است آری چیست این کہ دوستان خود را کرامت کردی کہ ہر چہ سبب تالم دیگران ست سبب التذاذ شان ست ہرچہ
دیگران را زحمت این بزرگواران را رحمت ست و نقمت دیگران نعمت شان ست عوام بشادی شاد اند و بغمی
غمناک و این بزرگواران ہم در شادی شاد اند و ہم در غم فرحناک چہ نظر شان از خصوصیات افعال جمیلہ و رذیلہ
بر خاستہ بر جمال فاعل آن افعال کہ جمیل مطلق ست مقصود گشتہ است و بحسب طفیل آن افعال نیز محبوب شان و التذاذ بخشندہ
ہر چہ در عالم بمراد فاعل جمیل کہ ببسط مطلق صادر شود اگر چہ از قسم ایلام و اضرار ست آن مانند آنچہ عین مراد محبوب شان ست
و سبب التذاذ ایشان خداوندا اینجا فضل و کرامت ست کہ چنین دولت خفیہ و نعمت ہنیہ را از چشم زخم اغیار
پوشیدہ بہ دوستان خود عطا فرمودہ ہموارہ ایشان را بمراد خود تالم ساختہ محظوظ و متلذذ داشتہ و کراہت و
تالم کہ بسبب دیگران ست ازین بزرگواران رفع گردانیدہ و ننگ و رسوائی کہ عیب دیگران ست جمال و کمال
این طائفہ عالیہ ساختہ و در عین نامرادی مراد شان ودیعت نہادہ این التذاذ و سرور حاصل شان را
بر عکس دیگران سبب ترقیات حظوظ آخرت گردانیدہ ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم
جواب سوم آنکہ این دار دار ابتلا است کہ حق با باطل ممتزج ست و محق با مبطل مختلط اگر دوستان محن و
بلا نہ بینند و دشمنان بد بینند دوست از دشمن متمیز نگردد و حکمت اختیار و آزمایش باطل
شود و آن منافی ایمان بالغیب ست کہ سعادت دنیویہ و اخرویہ در ضمن آن مدرج است و کریمہ

الّا من اتی الله ... وما ابرئ نفسی ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی ان ربی غفور رحیم و الیضا سیزده بود آنکه سبب
چیست که انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و اولیا علیهم الرضوان در دنیا ببلایا و مصائب مبتلا باشند و بیشتر ببلیات
و محن گرفتار بوده اند کما قیل ان اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الاولیاء ثم الامثل فالامثل و حضرت حق سبحانه در کتاب
مجید خود میفرماید وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ازین کریمه مفهوم میشود که هر که کسب سیئات بیشتر نماید او را
مصیبت بیشتر بود پس باید که غیر انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و غیر اولیا علیهم الرضوان باشد بلا و مصائب
گرفتار بودند انبیا و اولیا علیهم الصلوات والتسلیمات اولاً و ثانیاً و ایضاً آن بزرگواران علیهم الصلوات
والتحیات اصالة و تبعا محبوبان حق اند جل وعلا و از خواص مقربان او سبحانه و تعالی محبوبان و خواص مقربان
ببلیات و محن حواله نمودن چرا بود و دار ایشان بکدام وجه درست باشد دشمنان در ناز و نعیم و دوستان در بلیات
و محن مقیم چون باشند بدان ارشدک الله و هداک سواء الصراط دنیا موضوع از برای تنعم و تلذذ نیست آخرت
است که برای تنعم و تلذذ معد گشته است و چون دنیا و آخرت با یکدیگر نسبت ضرت و نقاصت دارند
و رضای یکی مستلزم سخط دیگریست ناچار تلذذ در یکی مستلزم تألم در دیگری بود پس هر که در دنیا بیشتر متلذذ
و متنعم بود در آخرت بیشتر متألم و متندم باشد و همچنین هر که در دنیا ببلیات و محن بیشتر مبتلا باشد در آخرت
بتنعمات و تلذذات زیاده تر محظوظ و مسرور باشد و بقاء دنیا نسبت بقاء آخرت که شکی حکم قطره
دارد نسبت بدریای محیط بلکه متناهی چه نسبت بود پس ناچار بمقتضای کرم دوستان را بجهت چند روزه اینجا بلا
باید داشت تا بتنعمات ابدی محظوظ و مسرور نماید و دشمنان را بموجب مکر و استدراج بتلذذات قلیله محظوظ
باید ساخت تا بتألمات کثیره گرفتار باشند سوال کافر فقیر که در دنیا و آخرت محروم است تألم او در دنیا
مستلزم تلذذ او در آخرت نگشت وجهش چیست گوییم کافر دشمن خداست جل سلطانه و مستحق عذاب دائمی است در دنیا
رفع عذاب از وی نمودن و بوضع وی گذاشتن در حق وی عین تنعم و تلذذات نفس است لهذا بعضی دنیا در حق کافر
اطلاق جنت نموده اند غایت ما فی الباب بعضی از کفار را در دنیا هم رفع عذاب نمایند و هم از تلذذات دیگر بخشند و بعضی دیگر
را رفع عذاب نمایند و از تلذذات دیگر هیچ ندهند بلکه بالتذاذ و فرصت در رفع عذاب اکتفا نمایند و فی ذلک حکم و مصالح
سوال حضرت حق سبحانه و تعالی بر همه چیز قادر است و توانا است که دوستان را هم در دنیا تلذذات بخشد و هم در آخرت تنعما کرامت
فرماید و تلذذ در یکی مستلزم تألم در دیگری در حق ایشان نباشد جواب این بوجوه است یکی آنکه در دنیا بلیات و محن
چند روزه کشیده قدر نعمت تلذذات و تنعمات ابدی را می شناسند و نعمت صحت و عافیت

حضرت زهرا فرمودند پدر ترا این محنت ست ولیس بعد شبیه هیچ مکروهی واقع نیست چه دولت ست که بعد از محنت یک
محنت چند روزه رفع شود و مادوستان اینمعامله کنند و با دیگران این معامله نکنند و کفارت ذنوب ایشان
اینجا کما ینبغی تمام سازند بلکه مجازات ایشانرا با آخرت اندازند پس با چار دوستان بکثرت درد و بلای دنیوی
احق باشند و دیگران لائق این دولت نبوند که گناهان شان کبار اند و التجا و تضرع و استغفار و انکسار
کمتر بهره دارند و بر کسب معاصی دلیر اند و بعزم وجد تحصیل ذنوب مینمایند و از تمرد نیز خالی نیند
و تقریب با آیات خداوندی جل شانه استهزا و استکبار نمایند جزا باندازه جریمه است اگر جریمه خفت
دارد و صاحب جریمه ملتجی و متضرع ست آن جریمه قابل کفارت باشد ببلای دنیوی و اگر جریمه غلظت و شدت
و ثقل دارد و صاحب آن جریمه متمرد و متکبر ست آن جریمه شایان جزای اخروی ست که اشد و ادوم ست
و ما ظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم یظلمون نوشته بودند که مردم استهزا و سخریه مینمایند و می گویند که حضرت حق سبحانه
و تعالی با دوستان خود چرا محنت و بلا میدهد و چرا همیشه ناز و نعمت بدارد و این گفتگوی نفی اجتماعیه
خواهند کفار بیدر در حق آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام مثل این سخنان می گفتند و قالوا ما لهذا
الرسول یأکل الطعام و یمشی فی الاسواق لولا انزل الیه ملک فیکون معه نذیرا او یلقی الیه کنز او تکون له جنة
یاکل منها مدار امثال این سخنان بر انکار آخرت ست و انکار عذاب و ثواب دائمی ست و نیز
مدار اعتداد و اعتنای تلذذات فانیه عاجله است کسیکه ایمان بآخرت دارد و عذاب و ثواب
آخرت را دائمی میداند بلا و محنت عاجله چند روزه در نظر او هیچ می در آید بلکه این محنت موقته
که بسبب راحت هویداست عین راحت تصور کنند و گفتگوی مردم نیز چند در رد بلا و محنت
گواه عدل محبت است کوربا طنان اگر ترا محنت تصور کنند چه توان کرد و غیر از اعراض
از جاهلان و از مقوله ایشان علاج نیست فاصبر صبرا جمیلا و جواب دیگر از اصل سوال آنکه بلا ما زما
محبوب ست که محب را از التفات ماسوای محبوب منع نموده بکلیت متوجه جناب قدس
محبوب گرداند پس شایان درد و بلا دوستان باشند و این بلا بکیفر کسب سیئه است
التفات ماسوای ایشان باشد و دیگران لائق این دولت نباشند و چرا ایشان را بزور
بجانب محبوب نیارند هر کرا می خواهند بزور ضرب بجانب محبوب می آرند و بمحبوبیت برمی دارند
و هر کرا نمیخواهند او را با دام می گذارند اگر سعادت ابدی دارد بر راه انابت دست و پا زده

ان الذین یونسوہا بالغیب و کریمه ولیعلم الله من ینصره ورسله بالغیب ان الله قوی عزیز رمز لیست از بعضے پس غالب در
چشم دشمنان انداخته دوستان را نیز بصورت محن و بلا مبتلا گردانیده تا حکمت ابتلا و آزمایش تمام شود و دوستان را
عین بلا تسلذ و باشد و دشمنان کور باطن خائب و خاسر بوند یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا معامله انبیا علیهم
الصلوات والتسلیمات با کفار همین بوده است که گاهی غلبه ازینجانب بود و گاهی ازان جانب در جنگ
بدر نصرت از جانب اهل اسلام بوده است و در جنگ احد اهل کفر غلبه نموده اند قال الله تبارک و تعالی ان یمسسکم
قرح فقد مس القوم قرح مثله وتلک الایام نداولها بین الناس ولیعلم الله الذین امنوا ویتخذ منکم شهداء والله
لا یحب الظالمین ولیمحص الله الذین امنوا ویمحق الکافرین جواب چهارم آنکه حضرت حق سبحانه هر چند برهمه چیز
قادر است و توانا است که دوستان را هم اینجا ناز و نعم کرامت فرماید و هم آنجا لیکن این معنی منافی حکمت و عادت
اوست واو سبحانه و تعالی دوست می دارد که قدرت خود را در تحت حکمت و عادت خود مستور دارد و اسباب و علل را
روپوش جناب قدس خود فرماید پس بحکم تقاضیت دنیا و آخرت دوستان را از محن و بلیه دنیا چاره نبود تا
تنعمات آخرت هنی و مری برایشان باشد و رمزی ازین معنی در جواب اصل سوال در ما تقدم گذاشته است
و به سر اصل سخن رویم و تتمه جواب اصل سوال بیان نمائیم و گوئیم که سبب درد و بلا و مصیبت هر چند کسب ذنوب
و سیئات ست اما بلا و مصیبت فی الحقیقة کفران سیئات است و مزیل ظلمات آن ذنوب است پس کرم آنست
که دوستان را بیشتر بلا و محن بدهند تا کفارت ایشان نماید و ازاله ظلمات ذنوب شان فرماید سیئات و ذنوب
دوستان را در رنگ سیئات و ذنوب دشمنان تصور نکند حسنات الابرار سیئات المقربین شنیده باشند و اگر
ذنب و عصیان نیز از ایشان صادر شود در رنگ ذنب و عصیان دیگران نخواهد بود نزدیک است که از قسم سهو و
نسیان بود و از عزم و جد دور باشد قال الله تبارک و تعالی ولقد عهدنا الی ادم من قبل فنسی ولم نجد له عزما پس
کثرت درد و بلا و مصائب دلالت بر کثرت کفارت سیئات دارد نه بر کثرت کسب سیئات دوستان را بیشتر بلا بدهند
تا کفارت ذنوب ایشان نموده پاک و پاکیزه برند و ایشان را از محنت اخروی محفوظ دارند منقول است
در وقت سکرات موت آنحضرت دوران بی آرامی و بیقراری آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام
حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنها از کمال شفقت و مهربانی که در حق آن حضرت داشت و آنحضرت در حق حضرت
زهرا فرموده بود الفاطمة بضعة منی نیز بی آرام و بیقرار بود چون آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام
و انکار از حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنها در انوقت آن اضطراب و التهاب باشتباه فرموده بی‌باکی

پیدا کرده اند و مردان را در سیر نیز همین نتیجه توان گفت که این آثار و احکام نیز ترشحی از ترشحات ترقیات عدم چه
عجب عدم را پیدا ساخته گرد و هر کمالاتی که در عدم است کمال قدرت خداوند جل سلطانه مشاهده و نمایند که از عدم
اینچه وجود را این ساخته است و کمالات وجود را سرفرازی ظاهر فرموده و راه ترقی او در کمال و سع بسته
که صورتا اینها را واجب جل سلطانه و [illegible] اند و ما هم بستر اند و دیگر [illegible] و بعد از صورت بحقیقت و
از ظلال باصل* شاهراه افتاده است کور باطن بود که احساس آن نماید [illegible] تذکره [illegible]
رب بعینه الفقط دین و خیال شما را در اشتباه نیندازد و آثار و ترقیات را در نظر شهادت وارد نماید که هر علم
که هست بیرون علم و خیال نیست غایة ما فی الباب از خیال تا خیال فرقی ست خلق در مرتبه خیال
دیگر ست و اختراع وهم و خیال دیگر اول نفس امر نیست و توان گفت که موجود خارجی ست و ثانی از ین قسم
قلیل النصیب و از ین ثبات و استقرار قلیل الجدوی بعضی از هنرهای عدم را که در معرفت علیحده نوشته است
و نقل آن را امیر محب الله برده اگر ذوق داشته باشند آن را ملاحظه نمایند ایضاً از فنا و بقا رسیده بودند
این کلمه را در کتب و رسائل این فقیر بسیار جا نوشته است مع هذا اگر خفائی در و مانده باشد عنایت قصور
و سفاهت تمام حقیقت در نوشتن می آید اگر می آید اظهار آن از صلاح دور می نماید تا کسی چه فهمد و چه دریابد فنا
و بقا شهودی ست وجودی نیست که بنده ناچیز نشود و بحق تعالی متحد نگردد و العبد عبد و الرب رب
برانها دفته اند که فنا و بقا را وجودی تصور نمایند و می انکارند که بنده رفع تعینات وجودی خود با اصل خود که
منزه از تعینات و قیود ست متحد میگردد و از خود فنا گشته باصل خود بقا پیدا می کند در رنگ قطره که از خود
فانی گشته بدریا ملحق شود و رفع قید خود نموده بمطلق متحد گردد و اعاذنا الله سبحانه عن معتقداتهم السوء حقیقت فنا
عبارت از نسیان ماسوای اوست سبحانه و عدم گرفتاری ست بغیر او تعالی و پاک ساختن ساحت سینه است از
جمیع مرادات و خواستهای خود که مناسب مقام بندگی ست و مناسب مقام بقا قیام عبدیت بمرادات مولای خود
جل سلطانه و مرادات او سبحانه عین مرادات خود یافتن ست بعد از شهود آیات انفسی و آفاقی پرسیده
بودند که سیر کیه و ربیرون الفس نوشته آن کدام باشد سیر مراتب عشر عالم خلق و عالم امر و سیر ... ست
و جدائی و اجمل النفس میجایند پس سیر در ساورای الفس کدام باشد بدانند که الفس در رنگ آفاق ظل اسمای الهی
جل سلطانه و چون ظل بفضل خداوندی جل شانه خود را فراموش ساخته متوجه اصل خود گردد و
محبت با اصل خود پیدا کند ناچار بحکم المرء مع من احب خود را عیان اصل خواهد یافت و این خود را

تا مدد او فضل و عنایت بمقصد خواهد رسید والا او داند و کار او ولا تکلنی الی نفسی طرفة عین پس معلوم شد که مراد
را ابتلا ببلا نامزد خویش شود و از مریدان اند و آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام که رئیس مرادان
و محبوبان ست فرموده است ما اوذی نبی مثل ما اوذیت پس بلا علامت دلالت پیدا کرد که تخصیص دلالت
خود دوست را بدوست میرساند و از التفات بغیر دوست پاک میگرداند عجب معامله است دوستان
اگر صد جان بایند بدهند و بلا را بخرند و دیگران گرد راه بدهند و دفع بلا خواهند سوال گاه هست که
در وقت درد و بلا از دوستان نیز اضطرابی و کراهتی مفهوم میگردد وجهش چیست جواب آن کراهت و اضطراب
صوریست و مقتضای طبیعت بشریست که در ابقای آن حکم و مصالح ست چه جهاد و معادات با نفس بی
آن متصور نیست متصور باشد بیقراری و بی آرامی که از آن سرور دین و دنیا که در وقت سکرات
موت ظاهر میشد علیه وعلی آله الصلوة والسلام از بقیه جهاد با نفس بوده است تا خاتمه خاتم الرسل
علیهم الصلوات والتحیات بر جهاد با دشمنان خدا متحقق گردد و شدت مجاهدات دلالت دارد تا حسم مواد
صفات بشریت نماید و نفس را بر کمال انقیاد آورده بحقیقت اطمینان رساند و پاک پاکیزه دارد
پس بلا که بازار محبت گشت و هر که محبت ندارد بد چه کار دارد و بلا نگی بچه کار او می آید و نزد او چه قدر
و قیمت داشته باشد جهت دیگر از برای درد و بلا آنست که محب صادق از مدعی کاذب تمیز گردد چه اگر
صادق ست بورود بلا متلذذ و محظوظ خواهد شد و اگر مدعی ست بعیش از بلا کراهت و تالم ست با این تمیز
ممتاز نشود مگر کسیکه شائبه از صدق داشته باشد تا حقیقت کراهت و تالم را از صورت کراهت و تالم جدا سازد
و حقیقت صفات بشریت را از صورت صفات بشریت علیحده نماید الولی یعرف الولی رمزیست ازین
بیان والله سبحانه الهادی الی سبیل الرشاد و الصواب رسیده بود که عدم لاشی محض گفته اند پس او را
۳۲ وجود نباشد و چون وجود نداشته باشد با وجودیکه در ذهن پیدا کرده باشد او را آثار و ترتبات چون بود
و اگر بوجود ذهنی بود از دائره خیال چون برآید بدانند که عدم هر چند لاشی ست اما منبع کارخانه اشیا
با و مربوط است و منشا تفصیل و کثرت اشیا مرآت اوست و صور علمیه اسما الهی جل سلطانه که در مرآت
عدم منعکس گشته اند او را تمیز ساخته و ثبوت علمی بخشیده و تا جار از لاشیئیه محض نیز او را برآورده است
و منشا آثار و احکام گردانیده و این آثار و احکام در بیرون خانه علم نیز کائن اند و در مرتبه حس و
وهم نیز ثابت و چون باستحکام صنع خداوندی جل شانه در ان مرتبه ثبات و استقرار

فہرست جلد ثالث مکتوبات امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی

بر بیان اصل خود خواهد انداخت و همچنین چون آن اصل را اصل دیگر ست ازین اصل بآن اصل خواهد رفت بلکه
خود را عین آن اصل خواهد یافت وهلم جرا الی ان یبلغ الکتاب اجله این سیر سیر ماورای آفاق و انفس
است اما بدانند که جمعی سیر انفسی را سیر فی الله گفته اند این که گفته شد ماورای این سیرست که گفته اند
چه این سیر حصولی ست و آن سیر وصولی و فرق در میان حصول و وصول در مکاتیب متعدده
بتفصیل نوشته است از انجا معلوم کرده باشند دیگر از قرابت ذات و صفات و افعال و انجلی بسلطان
رسیده بوده و بیان آن بسر حضور تعلق دارد و صلاح نیست که نویسد و اگر نویسد مغلق ست
معلوم نیست که بفهم درآید و اگر بتقریر حضور هم مفهوم گردد مغتنم است دیگر از کمالات مرتبه نبوت
پرسیده بودند که فنا و بقا و تجلی دائمی و ابداعیت تعین همه در مراتب کمالات ولایات ثلثه است
و سیر در مراتب کمالات نبوت بچه روش است بدانند که در مراتب عروج تا زمانیکه بیکدیگر تمیز ظلم
و از اصلی باصلی دیگر رفته میشود آن همه کمالات داخل دائره است ولایات است و چون این
تمیز برطرف میشود این تفصیل کم گردد و معامله باجمال و بساطت صرف افتد و شروع در کمالات مرتبه نبوت
بوده و دران مرتبه نیز هرچند وسعت ست ان الله واسع علیم اما آن وسعت دیگرست و اگر
تمیزست هم تمیز دیگر زیاده ازین چه نویسد وچه مفهوم شود ربنا آتنا من لدنک رحمة و هیئ لنا من امرنا رشدا
بعضی اسرار نمانه را که پرسیده بودند جواب آن را بوقت دیگر انداخته شد که الحال
وقت بسیار تنگ است و دست زمانه و اهل زمانه صرمه کرد و چیزی نوشته میشود مفهوم
نکنند و در استفسار دلیر نباشند ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا وانصرنا
علی القوم الکافرین الحمد لله رب العالمین والمنة اولا و آخرا والصلوة علی رسوله دائما وسرمدا
و علی آله الکرام و صحبه العظام الی یوم القیام

تمام شد جلد ثانی
مکتوبات امام ربانی

بعون صانع بیچون که فضل و احسانش روز افزون

مجمع کلماتیکه هدایات و عرفان مصقلهٔ آئینه صافی دلان مورد انوار الهامات یزدانی اند

ازدفاتر

مکتوبات امام ربانی

جلد سوم

از ارشادات عالیه غوث صمدانی حضرت مجدد الف ثانی قدس سره ... حضرت ربانی

در مطبع نامی گرامی منشی نولکشور واقع کانپور طبع شد

الحمد للہ علی الاتمام و آخر دعوانا
الحمد للہ رب العالمین

منبع السرور والبشارات ملاح سحر الملاحة مصباح بیت الصباحة الصلة بین البحرین المصلح بین الفئتین مستشهد
المتکلمین مستمسک الموحدین برهان السلف سلطان الخلف متمم نبذة الوجود طلیعة المهدی الموعود ذکار الاصل
والفرع منار الدین والشرع وارث سید البشر منور المائة الحادیة عشر مجدد الالف الثانی الامام الربانی
کجا گردد ز وصفش خامه آگاه * چه نم دریا بدارد در پارگاه * همان بهتر گزین لب گوش باشم *
سراپا نغمه و خاموش باشم * سمی المصطفیٰ بالاسم الذی بشر به عیسی الشیخ احمد بن الشیخ عبد الاحد
الفاروقی نسبا الحنفی مذهبا النقشبندی مشربا فی الفروع ادام الله سبحانه ظل حیاته علی العالمین
وارواهم من بحار برکاته الی یوم الدین حبذا وقت وحال آن ناظران سلیم البال که چون سواد نظر
برین مداد که سواد اعظم اسرار و حکم است بکشایند و باعلام ربانی ازان مداد بهمه امداد حضور یابند و
ازان سواد سویدای دل را پر نور و خوشتاب و مآل آن قاریان مستقیم الاحوال که چون لسان شان
آشنای این شکرند قلزم گردد با الهام سبحانی جان شان در شکر شکر و سکر شکر گردد و مرحبا بر آن همنشینان پاک نهاد
وستوده این نیک اعتقاد را که چون از غایت رقت و غموض جمال این نکات و رموز که ورای طور عقل است
بر ایشان پرده نکشاید بر عدم یافت و قصور دریافت خویش را جمع داشته راه صدقنا پویان باشند
ع کسی را کار ایشان خراب شان نه اند * گویان همه را مسلم دارند و نقد ثمرات سعادات ابدیه ازان بستانند
ولکن بس خشمی ربنا حسرتا ازان خوانندگان کج بین و شنوندگان سخن چین که آنچه ازین لمعات غیبیه بفهم شان
در آید و موافق طبع شان آید بر مهارة قال و بحث خیال صاحب این مقال راجع دارند و آنچه ازین بیان
تبیین و تبیان نیابند از کوتاهی نظر زبان خویش دراز کنند و بحکم المرء لا یزال عدو الما جهل جنگ
جنگ ساز کنند ندانسته اند که این طائفه علیه در اظهار این اسرار خفیه در میان نیند ع ایشان نیند این
همه الحان ز مطرب است * الله سبحانه اخوان ما را باسرار غیب خویش و اسرار غیب پاک دلان صفا کیش بینا گرداناد
و از قید کید و غل وغش مخلصان عالم السر که برپای دل و گردن خاطر دارند مخلص بخشاد و آنکه گفتم در اظهار
اسرار در میان نیند شاهد آنرا هم از صاحب اسرار بشنوند ع بر حال تو هم حال تو برهان و دلیل * چون جلد
اول مکتوبات معدن الفتوحات که درالمعرفت نام اوست و تاریخ اختتام یافت بعضی تشنگان زلال مقال حضرت
اقدس رسانیدند که اگر اشاره عالیه وارد شود اسرار را که بعد ازین از چشمه خامه گوهر نثار ابداع بیابد جمع نموده
در یک جلد ثانی پدیدار گردد بندگان حضرت از غایت انکسار و خشیت در جواب فرمودند این همه

جلد سوم مکتوبات امام ربانی مسمّی

بمعرفة الحقائق

بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد این کلمات طیبات و حروف عالیات که هر نقطه از ان مرکز پرکار دلهای بیقرار است و بر آتش محبت ذاتیه
سینه عشق زخم اغیار و خال زینت بخش رخسار عروسان حقائق و در دیده ابصار در بیان دقائق درة التاج معیت
از دریای امواج احدیت که ید طولای باطن از کان غواصی بساحل آورده و نافهٔ جان بخشی ست از ناف
آهوی بیدای هویت که بنان بیان سیاحی بمحفل آورده اعنی الله تعالی فقرات او بهذا الدر الیتیم و روح
مشام ارواحهم بهذا الشمیم شعر هر یک نقطه از چون نافهٔ پر + شمیم وصل جانان میرسد سر + وصلی آن گر
بروئت در زکام ست هیچ اوانه نافه اش گرد رمشام است + سراپایم مدح آن سیاح غواص + کنم خورشید را
چون ذره رقاص + همین فرزند فاروقیست چون آب + کنون نطق از زبان او کشد آب + سراپا نسخهٔ
اخلاق فاروق + بزهر شفقت تریاق فاروق + چراغ نقشبند همت محفل + نگاهش نقشبند غیر از دل +
غوث الخلائق غوامض الحقائق معراج الوصول منهاج القبول خزینة الرحمة و عینة الحکمة مشرف
القلوب مشرق الغیوب حجة السلف حجة الکمل حدقة الانبیا و حدیقة الاحیار نور الطریقة نور التحقیقة
زین العالمین عین العالمین و ذروة المناعر و ذروة الرجا مرآت الارادة مرقات المحبة مطلع الرموز و الاشارات

ایمان باولی یوم التناد بحق الحق الهادی الی سبیل الرشاد

مکتوب اول بسیادت پناه میر محمد نعمان در جواب سوال از اقربیت افعال و صفات و ذات واجبی جل سلطانه ورود یافت

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه وصول یافت تصدیع بسیار کشیده حق سبحانه و تعالی ایشان را مشکور گرداند چون مکرر از اقربیت افعال و صفات و ذات واجبی جل سلطانه استفسار نموده اند و الا این بیان اند بضرورت این قدر وا مینماید بدانند که هر شیئ بماهیت خود آن شیئ است و از برای ثبوت ماهیت مر آن شیئ را هیچ جعل جاعل در کار نیست که ثبوت شیئ مر نفس خود را ضروری است از اینجا گفته اند که جعل در نفس ماهیات ثابت نیست و ماهیت مجعول نمیباشد و جعل جاعل از برای اتصاف ماهیات بوجود در کار است فعل صباغ در اتصاف ثوب است بلون آنکه ثوب را ثوب سازد و لون را لون گرداند که آن محال است که تحصیل حاصل است پس جعل در نفس شیئ نشد بلکه در اتصاف شیئ بوجود شد پس ثابت شد که شیئ بماهیت خود شیئ است و این معنی در نظر کشفی در ظل شیئ و عکس شیئ مفقود است که عکس و ظل بماهیت ظلی و عکسی خود ظل و عکس نیست بلکه بماهیت اصل خود ظل و عکس گشته است چه ظل ماهیت ندارد و همان ماهیت اصل است که بظل خود را ظهور نموده است پس اصل اقرب باشد ظل را از نفس خود چه ظل باصل خود ظل است نه بنفس خود و چون عالم ظلال و عکوس افعال واجبی است جل سلطانه ناچار افعال که اصول اویند از عالم به عالم اقرب باشند و همچنین افعال ظلال صفات واجبی اند جل شانه ناچار صفات بعالم از عالم و از اصول عالم که افعال باشند اقرب باشند که اصل الاصل اند و چون صفات نیز ظلال حضرت ذات اند تعالی و حضرت ذات جل سلطانه اصل جمیع اصول است لاجرم حضرت ذات تعالی بعالم از عالم و از افعال و صفات واجبی اقرب باشد اینست بیان اقربیت او تعالی که در حیز تحریر در می آید عقل اگر بسر انصاف بیاید محتمل که قبول این معنی نماید و اگر قبول ننماید غم نیست که خارج از بحث اند چون درین بیان مقدمات معقوله نیز مندرج است اگر سیادت پناهی میر شمس الدین علی را نیز در مطالعه این مکتوب شریک سازند گنجایش دارد و نوشته بودند که شروع در جلد ثالث مکتوبات نمایند یقین کنند که اهل الله در هرچه صلاح بینند محتمل که مبارک باشد و چون بمیر مشار الیه تفویض این امر نمایند فرمایند که نسخه را متعدد سازند و یک نقل آنرا بسرهند فرستند و مسودات را بمحافظت نگاه دارند شاید احتیاج افتد

علوم کہ بتبیین و تحریر یافت دران فکرت و حیرتم کہ آیا مقبول و مرضی بود یا نہ آنگاہ خاموش گشتہ منتظر صدور بشارت و اشارت گشتند فردای آن روز فرمودند کہ دوش نداء دردادند و ظاہر ساختند کہ این ہمہ علوم کہ نوشتہ بل ہر چہ در گفتگوی تو آمدہ ہمہ مقبول و مرضی ماست کہ اشارت نوشتنہای من کردہ فرمودند این ہمہ ماگفتہ ایم و بیان ماست و دران وقت ہمہ آن علوم را بنظر نیز درآوردند و من ہر یک یک را اجمالاً و تفصیلاً نظر میکردم سیما در علومی کہ وقتیکہ در آنہا تردد بود ہمہ را دران محکم و اجمل یافتیم الحمد للہ علی الاحسان پس قلم محترم را بنگارش اسرار قدم جریان داد و چون آن جلد بنود و نہ ۹۹ مکتوب رسید کہ مطابق اسماء حسنی است بر ہمان ختم شد و رسال کہ تاریخ آن از نور الخلائق ہویداست بعضی مکاتیب کہ بعد از ان بر منصۂ گذارش و صحیفۂ نگارش آمد الا میر المنیب الی اللہ الحبیب قطب زمانہ و یگانۂ بیت در تفرید یا بحرے و کاشفے تن بتجرید دراروحی و جانیے دم از آئینہ ساز و نور زائل ہم او صیقل آئینۂ دل معدن الایقان و الفرقان محمد نعمان بن شمس الدین یحیی الشہیر بمیر بزرگ البدخشانی سلمہ اللہ و ابقاہ کہ از کمل خلفاء بزرگ حضرت ایشانند و با مرعالی آنحضرت در صوبہ دکن رہنمای بر بیہودہ مروج این طریقہ علیا اند التماس نمودند کہ آن لآلی منثورہ را فراہم آوردہ و جلد ثالث بروی کار آید با جابت مقرون گشت و چون جمع مکاتیب بسے و چند رسید میان حضرت سیادت پناہ و خادمان این درگاہ مہاجرت صوری ضروری حائل گشت و حضرت ایشان را نیز مدت روزگار طویل ہم بے نظیر تحریر معارف و تقریر مکاشف نیامد تا آنکہ بتائید ہدایت خداوندی جلشانہ بعد از چندین سال آرزومندی این ضعیف کہ تمام او ورد آخر مکتوب اول این جلد بر قلم شریف رفتہ در سنہ ۱۰۳۱ کہ از لفظ خاک نشین مبرہن است بنجابک نشینی عتبۂ علیا استسعاد یافت مقارن آن دریاے کسان الغیب انبوبہ بیان حضرت ایشان در تموج تقریر و جوشش تحریر آمد و از غایت رحمت و عنایت آن عزیب نواز این کمترین بجمع آن مسودات و نقل آن از سواد بہ بیاض ممتاز گردیدہ با تمام جلد ثالث در ہمان سال کہ از لفظ ثالث نیز معین است سرفراز شد و چون شمار مکاتیب بصد و سیزدہ رسید کہ موافقت آن بعدد حروف باقی ہویداست و بستہ اعتبار تقریر بران بغایت شایان و زیبا بر ہمان انجام یافت در سالیکہ کاس الراسخین ملوح آنست بعد از ان مکتوبی را کہ بتازگی علوم جدیدہ و اسرار غریبہ ظہور یافتہ بود فرمودند کہ مسک اختتام گردد و چنان شد کہ بالحاق آن تطابق عدد سور قرآنی عیانست الحمد للہ اولاً و آخراً و باطناً طلاب را ازین مائدہ پرفائدہ قوت جان و قوت

امور لایعنی صرف نکنند و نیز ذکر الهی جل شانه باید که بهیچ چیز نپردازند اگر مطالعه کتب و تکرار طلبه بود وقت ذکر است
هوای نفسانی را که اله باطله اند در تحت لا آرید تا تمام منتفی شوند و هیچ مرادی و مقصودی در سینه نماند حتی که
اخلاص من که بالفعل از اهم مقاصد شماست نیز باید که مراد شما نباشد و بتقدیر و فعل و اراده او تعالی راضی
باشید و در جانب اثبات کلمه طیبه غیر از غیب هویت که ورای ورای معلومات و متخیلات است هیچ نباشد غم حویلی
و سرا و جاه و باغ و کتب و اشیاء دیگر هم سهل است باید که هیچ چیز مزاحم وقت شما نشود و غیر از مرضیات حق
جل و علا مراد و مرضی شما نباشد اگر ما مردیم اینهمه اشیا میسر گشت که در حیات ما رفته باشند هیچ فکر نکنند و بیاد
این امور را باختیار خود نگذاشته اند تا باختیار او تعالی این امور را بگذاریم و شکر بجا می آریم و امید است که از
مخلصان ما شیخ لقمان جائیکه نشسته اند همانجا وطن انگارند حیات چندروزه هرجا که گذرد باید که بیاد حق
جل شانه گذرد و معامله دنیا سهل است متوجه آخرت باشند و والده خود را تسلی بدهند و ترغیب آخرت نمایند ماند
ملاقات یکدیگر اگر حق سبحانه تعالی خواسته باشد میسر خواهد شد والا بتقدیر او تعالی راضی باشند و دعا کنند که در
دار السلام جمع گردیم و تلافی ملاقات دنیا را بکرم او تعالی در آخرت حواله نمائیم الحمد لله علی کل حال مکتوب سوم
بسیادت مآب میر محب الله مانکپوری صدور یافته در بیان معنی کلمه طیبه لا اله الا الله الحمد لله و سلام
علی عباده الذین اصطفی لا اله الا الله نیست هیچ احدی که استحقاق الوهیت و معبودیت داشته باشد
مگر خدای بیهمتای جل شانه که واجب الوجود است و از سمات نقص و حدوث منزه و مبرا است زیرا که
مستحق عبادت که عبارت از کمال تذلل و خضوع و انکسار است کسی است که جمیع کمالات او را ثابت
است و جمیع نقائص از وی مسلوب است و همه اشیا بوی در وجود و توابع وجود محتاج اند و او بهیچ
چیز و بهیچ امر محتاج نه و نافع و ضار او ست و هیچ بی اذن او بهیچ یکی ضرر و نفع نمیتواند رسانید اینچنین
کس با این صفات کامله غیر او تعالی نیست و نشاید که باشد چه اگر غیر با این صفات کامله بی زیادتی و
نقصان متحقق شود غیر نخواهد بود لان الغیرین متمایزان و لا تمایز ثمه و اگر اثبات غیریت باثبات
تمایز نمائیم لازم می آید نقص او که منافی الوهیت و معبودیت است زیرا که اگر جمیع کمالات او را اثبات نکنیم
تا تمایز پیدا کنند لازم می آید نقص او همچنین اگر جمیع نقائص از وی مسلوب
نسازیم نیز نقص لازم است و اگر اشیا بوی محتاج نباشند برای چه مستحق عبادت ایشان بود و اگر او بشی
از اشیا و امری از امور محتاج بود ناقص باشد و همچنین اگر نافع و ضار نباشد اشیا را

دیگر فقیر در رفتن و ماندن شما حیران است از بسکه حریص ملاقات شما است برفتن شما نمی تواند کشود و بماندن
هم دلالت نمیتواند نمود که مبادا سبب فوت مصالح جمع کثیر باشد این قدر هست که اگر برود خواجه
محمد هاشم را فرستند که چند روز در صحبت باشد و اخذ بعض علوم و معارف نماید که جوان قابل ظاهر
میشود و مشار الیه مرا بمی شما است و مذاق و آن شما استفسار ها را با و حواله فرمایند که جواب گرفته بخدمت
شما رساند والسلام مکتوب دوم بحضرت جامع الاسرار والعلوم مخدوم زاده های گرامی خواجه محمد معصوم
سلمه الله تعالی در ورود یافته در مواعظ و انقطاع از خلق و توسل بجناب حضرت حق سبحانه و تعالی الحمد لله
رب العالمین فی السراء والضراء وفی الیسر والعسر وفی النعمة والنقمة وفی الرحمة والرجمة وفی الشدة والرخاء
وفی العطیة والبلاء والسلام والصلوة علی من ما اوذی نبی مثل ایذائه وما ابتلی رسول نحو ابتلائه لذا صار
رحمة للعالمین و سید الاولین والآخرین فرزندان گرامی وقت ابتلا هر چند تلخ و بیمزه است اما اگر فرصت
دهند مغتنم است که درین وقت چون شما را فرصت داده اند حمد خدا جل شانه بجا آورده متوجه کار خود باشند
و یک لمحه و لحظه فراغت بر خود تجویز نکنند و یکی از سه چیز باید که خالی از ان نباشند تلاوت قرآن مجید و
ادای نماز بطول قراءة و تکرار کلمه طیبه لا اله الا الله باید که بکلمه لا نفی الهه ماسوای نفس خود نماید و دفع
مقاصد و مرادات خویش کنند مراد خود طلبیدن دعوی الوهیت خود کردن است باید که هیچ مرادی را
در ساحت سینه گنجایش نبود و هوسی در متخیله نماند تا حقیقت بندگی متحقق شود مراد خود خواستن مستلزم
دفع مراد مولای خود است و معارضه کردن است بصاحب خود یعنی مستلزم نفی مولای خود است و اثبات
مولویت خود قبح این امر را نیک دریافته نفی دعوی الوهیت خود نمایند تا دماغ از هوا و هوسها به تمام
پاک نگردد و بجز مراد مولا مرادی نداشته باشد یعنی بعنایت الله سبحانه امید است که در ایام بلا و در
اوقات ابتلا بسهولت میسر گردد و در غیر این ایام این هواها و هوسها سدهای سکندریه است در گوشه ها
خزیده باین امر مشتغل باشند که فرصت مغتنمست در زمان رفتن اندک را به بسیار قبول نمایند و در غیر زمانها
رفتن ریاضات و مجاهدات شاقه در کار است خیر شرط است ملاقات واقع شود یا نه نصیحت همین است که مراد
و هوسی نماند و والده خود را نیز باین معنی مطلع سازند و دلالت نمایند باقی احوال این نشاء چون گذرنده است
چه در معرض بیان آرد برخوردان شفقت دارید و بخواندن ترغیب نمایید و اهل حقوق را تا توانید از
خود را خوش سازید و بدعای سلامتی ایمان مدد و معاون باشند مکرر و موکد نوشته میشود ان وقت ما

و ہم نفی شریک استحقاق عبادت ملازم واجب واسع درین راه نفی شریک استحقاق عبادت است که مخصوص بدعوت
انبیا است علیهم الصلوات والتحیات والتسلیمات مخالفان که ملتزم ملت انبیا نیستند علیهم الصلوات والتحیات
نیز بلا اله الا الله تهلیل نفی شریک وجوب وجود می نمایند و واجب الوجود جز یکی را ندانند حاشا و کلا اما از معامله استحقاق
عبادت غافل اند و از نفی شریک استحقاق عبادت فارغ از عبادت غیر سبحانه تحاشی ندارند و از عبادت
دیگر کاملان نزد انبیا اند علیهم الصلوات والتحیات که مدام در نفی آنها می بینند و رفع استحقاق عبادت
غیر سبحانه مینمایند مشرک بلسان این بزرگواران آنکس است که بعبادت غیر حق سبحانه گرفتار است
اگرچه به نفی شریک وجوب وجود قائل باشد چه اهتمام اینها بنفی عبادت ما سوای حق است سبحانه
که بعمل و معامله تعلق دارد و مستلزم نفی شریک وجوب وجود است نیست تا زمانیکه کسی بشرائع این بزرگواران
علیهم الصلوات والتسلیمات که مبنی از نفی استحقاق عبادت ماسوی است متحقق نشود از شرک
نجهد و از شعبهای شرک عبادت الهی آفاقی و انفسی نجات نیابد که شرائع انبیا علیهم الصلوات
والتحیات متکفل اینمعنی است بلکه مقصود از بعثت شان تحصیل این دولت است و در غیر شرائع
این بزرگواران نجات از این شرک میسر نیست و توحید بے التزام ملت ایشان علیهم الصلوات والتحیات
ممکن نه قال الله تبارک وتعالی ان الله لا یغفر ان یشرک به مراد الکریمة یا اراد الله سبحانه ویحتمل
ان یراد لا یغفران لا یلتزم بالشرائع لان عدم التزام الشرائع لازم للشرک فذکر الملزوم واراد اللازم
فح یندفع ما یتوهم من ان الشرک کما لا یغفر لا یغفر انکار سائر الشرعیات ایضاً فما وجه تخصیص فح یحتمل ان یکون
معنی ان یشرک به ان یکفر به لان انکار الشرائع کفر بالله سبحانه فلا یغفر والعلاقة بین الشرک والکفر
بالخصوص والعموم فان الشرک کفر خاص من مطلق الکفر فذکر الخاص واراد العام فح یندفع ما یتوهم من
ان الشرک کما لا یغفر لا یغفر انکار سائر الشرعیات ایضاً فما وجه التخصیص باید دانست که عدم استحقاق
عبادت مر غیر حق سبحانه را بدیهی است لا اقل حدسی است کسیکه معنی عبادت را نیک فهم
نماید و غیر حق سبحانه را نیک تامل کند بے توقف حکم بعدم استحقاق عبادت نماید مر آن غیر را مقدماتے
که در بیان اینمعنی آورده میشود از قبیل شبهات است که بر بدیهیات نمایند ایراد نقض و مناقضه و معارضه
برین مقدمات گنجایش ندارد و نور ایمان باید بالنظر است درک این مقدمات نماید بسیاری از بدیهیات
است که بر ابلهان و قاصر فهمان مخفی مانده است و همچنین جمعی که بمرض ظاهر و علت باطن گرفتار اند

با وجه احتیاج بود و چرا مستحق عبادت ایشان باشد و اگر احدی بی اذن او باشیاء ضرر و نفع تواند رسانید او بیکار
می افتد و مستحق عبادت نمی ماند فلا یکون الجامع بهذه الصفات الکاملة الا واحدا لا شریک له ولا یستحق للعبادة
الا هو الواحد القهار سوال اگرچه تمائز باین صفات بر نهجیکه مبین گشته است مستلزم نقص ست که منافی الوهیت
و معبودیت است اما تواند بود که آن غیر صفات دیگر داشته باشد که باعث امتیاز گردد و هیچ نقص لازم نبود
هر چند ما آن صفات را ندانیم که چیست جواب آن صفات نیز خالی نیست از صفات کامله است
یا از صفات ناقصه بهر تقدیر محذور مذکور لازم است هر چند ما آن صفات را بخصوص ندانیم که چیست این قدر
معلوم است که از دائره کمال و نقصان خارج نیست و بهر تقدیر نقص دامنگیر ست چنانچه گذشت و دلیل
دیگر بر عدم استحقاق معبودیت غیر حق سبحانه و تعالی آنست که او تعالی هرگاه در جمیع ضروریات وجودی
و توابع وجودی اشیا کافی باشد و نفع و ضرر اشیا باو سبحانه مربوط بود دیگری بیکار و بی حاصل محض بود
و هیچ احتیاج اشیا را باو نباشد پس استحقاق عبادت او را از کدام راه پیدا شود و اشیا چرا بذلت و
خضوع و انکسار باو پیش آیند کفار بدکردار غیر حق سبحانه را عبادت کنند و اصنام تراشیده را معبود
خود ساخته اند بزعم فاسد آنکه ایشان نزد حق سبحانه و تعالی شفیع ما خواهند بود و بتوسل اینها بحضرت
حق سبحانه و تعالی تقرب خواهند نمود زهی بیخردان از کجا دانسته اند که ایشان را مرتبه شفاعت
خواهد بود و حضرت حق سبحانه و تعالی اینها را اذن شفاعت خواهد داد بمجرد توهم احدی را
در عبادت شریک ساختن جل و علا نهایت خذلان و خساره است عبادت امر آسان
نیست که بهر سنگ و جماد کرده آید و هر عاجزی را بلکه عاجزتری از خود را مستحق عبادت
تصور کرده شود و بی الوهیت استحقاق عبادت متصور نیست هر که صلاحیت الوهیت دارد
مستحق عبادت است و هر کرا این صلاحیت نیست این استحقاق نیست و صلاحیت الوهیت مربوط
بوجوب وجود است آنکه وجوب وجود ندارد الوهیت را نشاید مستحق عبادت نبود بی عقل آنند که حضرت
حق سبحانه را در وجوب وجود بی شریک دانند و در عبادت با او تعالی شرکا را اثبات نمایند ندانسته
اند که وجوب وجود شرط استحقاق عبادت است و چون در وجوب وجود شریک نبود در استحقاق
عبادت هم شریک نباشد و استحقاق عبادت شریک ساختن مستلزم شریک ساختن
است در وجوب وجود نیز پس بتکرار این کلمه طیبه هم نفی شریک وجوب وجود باید ساخت

اختیار وارادہ کلیہ ننمایند تحقیق این سخن در مکتوب دیگر خواہد نمود ان شاء اللہ تعالی ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شئ قدیر السلام علی من اتبع الہدی والتزم متابعۃ المصطفی علیہ وعلی جمیع الانبیاء الصلوات والتحیات والتسلیمات والبرکات اتمہا واکملہا

مکتوب چہارم بسیادت وارشاد پناہ میر محمد نعمان در تاویل آیۂ کریمہ لایمسہ الا المطہرون قال اللہ تعالی انہ لقرآن کریم فی کتاب مکنون لایمسہ الا المطہرون مراد الکریمۃ ما اراد اللہ سبحانہ و رمزے کہ درین مقام بفہم قاصرے درآید آنست کہ مساس نکنند اسرار مکنونہ قرآنی را مگر جماعۂ کہ از لوث تعلقات بشریۃ پاک شدہ باشند ہرگاہ نصیب پاکان مساس اسرار قرآنی بود بدیگران چہ رسد و رمزے دیگر آنکہ نخوانند قرآن را یعنی نشاید کہ نخوانند قرآن را مگر جماعۂ کہ نفوس ایشان از ہوا وہوس مزکی شدہ باشد و از شرک جلی وخفی واز آلہۂ آفاقی وانفسی مطہر گشتہ بیانش آنست کہ مناسب حال مبتدی سلوک ذکر است ونفی ماسواے مذکور است بحدے کہ ہیچ از ماسوی معلوم نماید و ہیچ چیز غیر از حق سبحانہ مراد او نباشد اگر بتکلیف اشیا را بیاد او بدہند یادش نیاید و مقصودش نبود و چون چنین شود کہ از شرک پاک گشتہ باشد و از آلہۂ آفاقی وانفسی آزاد شدہ درین زمان می سزد کہ بجاے ذکر تلاوت قرآن نماید و بدولت تلاوت ترقیات فرماید پس از حصول اینحالت مذکورہ تلاوت قرآن نمودن داخل اعمال ابرار است و بعد از حصول اینحالت تلاوت قرآن از جملہ اعمال مقربین چنانچہ ذکر گفتن پیش از حصول این نسبت از اعداد اعمال مقربین بودہ است اعمال ابرار از جملہ عبادات است واعمال مقربین از جملہ تفکرات تفکر ساعۃ خیر من عبادۃ سنۃ او سبعین سنۃ شنیدہ باشند وتفکر عبارت از باطل بسوے حق ہمانقدر فرقی کہ درمیان ابرار و مقربین است در عبادت وتفکر ایشان نیز ہمان قدر تفاوت است باید دانست ذکرے کہ مبتدی را در اعداد اعمال مقربین بود آنست کہ از شیخ کامل مکمل اخذ نمودہ باشد و مقصودش سلوک طریقت بودہ الا آن ذکر نیز از جملۂ اعمال ابرار است واللہ سبحانہ الملہم الصواب والسلام علی من اتبع الہدی والتزم متابعۃ المصطفی علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات اتمہا واکملہا

مکتوب پنجم بسیادت وارشاد پناہ میر محمد نعمان در بیان بعضے از احوال واذواق خاصۂ حضرت ایشان مدظلہ العالی الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی امخصی نماند کہ تا زمانیکہ بعنایۃ اللہ سبحانہ آن عنایت بصورت جلال و غضب او تعالی لطف تجلی نفرمود و محبوس قفس زندان نگشتیم از تنگنامی شعور وے بالکلیہ نرستیم وازپس

بدیهیات جلیه و خفیه بر ایشان مخفی است سوال در عبارت مشایخ طریقت قدس الله تعالی اسرارهم واقع شده است که هر چند مقصود تست معبود تست معنی این عبارت چیست و مثلی که از صدق وارد کدام است جواب مقصود شخص متوجه الیه آن شخص است و آن شخص تا جان دارد در تحصیل آن مقصود خود را معاف نمیدارد و هر قسم ذل و انکسار که در تحصیل آن پیش می آید تحمل میکند و تقاعد نمی ورزد و این معنی بروی عبادت است که مبنی از کمال ذل و انکسار است پس مقصودیت شئ مستلزم معبودیت آن شئ شد پس نفی معبودیت غیر حق سبحانه تعالی وقتی متحقق شود که غیر حق سبحانه جل و علا مقصود وی نماند مراد او جز تعالی چیز دیگر نباشد در تحصیل این دولت مناسب حال سالک معنی کلمه طیبه لا اله الا الله لا مقصود الا الله است چندان تکرار این کلمه باید نمود که از معبودیت غیر نامی و نشان نماند و مراد جز او تعالی هیچ چیز نبود تا در نفی معبودیت غیر صادق بود و در رفع آلهه متکثره محق باشد و این قسم نفی آلهه متکثره نمودن و از نفی مقصودیت بنفی معبودیت غیر آمدن شرط کمال ایمان است که بولایت مربوط است و نفی آلهه هوای منوط تا نفس مطمئنه نگردد این معنی متوقع نیست و اطمینان نفس بعد از کمال فنا و بقا متصور است و در ظاهر شریعت غرا که مبنی از یسر و سهولت است و مشعر از رفع حرج عباد است که بر ضعف مخلوق گشته اند آنست که اگر در تحصیل مقصودی عیاذاً بالله سبحانه سر از ربقه شریعت بیرون اندازد و در حصول آن از حدود شرعیه تجاوز نماید آن مقصود معبود او باشد و آله او بود و اگر آن مقصود اینچنین نبود و در تحصیل و حصول آن ارتکاب منکرات شرعیه ننماید آن مقصود ممنوع شرعی نبود گویا آن مقصود از مقاصد او نیست و آن مطلوب از مطالب آن نه بلکه مقصود او فی الحقیقه حق است سبحانه و مطلوب او امر و نواهی شرعیه او تعالی پیش از میل طبعی یا آن شئ مقصود پیدا نکرده است و آن هم مطلوب احکام شرعیه است و حقیقة شریعت که بکمال ایمان دلالة مینماید حسم ماده مقصودیت غیر مطلوب است چه در تجویز مقصودیت غیر معارضه مقصودیت حق سبحانه تعالی بسا است که بامداد و اعانت استیلای هوا و هوس تعلق مقصودیت غیر معارضه مقصودیت حق سبحانه تعالی پیدا کند بلکه حصول آنرا بعد حصول رضای حق جل و علا اختیار نماید و بخسارة ابدی رساند پس نفی مقصودیت غیر مطلقاً در کمال ایمان ضروری آمد تا از زوال و رجوع مامون و محفوظ بود آری بعضی از صاحب دستان را بعد از نفی اراده و رفع اختیار صاحب اراده و اختیار میسازند و اختیار و اراده جزئیه را از وی مسلوب گردانیده صاحب

و در از محبت ذاتیه رفته اید بر خلاف گذشته جلال را بیش از جمالی انگارند و ایلام زیاده از انعام تصور نمایند زیرا که در جمال و انعام مراد محبوب مشوب بمراد خود است و در جلال و ایلام خالص مراد محبوب است و خلاف مراد خود است مراد اینجا وقت و حال سابق است پشیمان مانیها از زیارت حرمین شریفین نوشته بودند چه طمع است حسبنا الله و نعم الوکیل

مکتوب هفتم بسیادت پناه میر محب الله مانکپوری در بیان تحمل ایذاء خلق بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند که صحیفه شریفه سیادت پناه اخوی میر محب الله رسید فرحت فراوان رسانید از تحمل ایذای خلق بسیار نموده و صبر بر جفای اقارب کرده قال الله تعالی آمراً لحبیبه علیه و علی آله الصلوة و السلام فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل و لا تستعجل لهم کلمه در سکوت آن مقام هلین ایذا و جفاست و شما در مقام فرار ایذا از آن تنگ آمده شکر نیز ورده تا بحال ندار و چه توان کرد بیت هر که عاشق شد اگر چه نازنین عالم است + نازکی کم کن که آید بارها باید کشید + اندراج یافته بود اگر اجازت باشد در اله آباد منزل اختیار کنم منزلی تعیین نمایند تا از افراط جفای آنجا رفته نفسی راست کنند هذا هو طریق الرخصة و طریق العزیمة الصبر و التحمل علی الایذاء و درین موسم ضعف بر فقیر غالب آمده چنانچه معلوم شما است ازین جهت بچند کلمه اقتصار نموده و السلام

مکتوب هشتم بحقائق آگاه مولانا محمد صدیق در بیان اصالة غیب و ظلیت شهود نموده + محبت شما اغیب مقابل شهود است که شاید ظلیت دارد و غیب ازین شوب مبرا است پس از شهود اکمل باشد لیکن هرگاه سید البشر علیه و علی آله الصلوة و السلام در شب معراج بدولت رویت مشرف شده باشد که طور او را در اوقات ظلال است و از شوب شائبه ظلیت اقدس است چرا در حق او علیه و علی آله الصلوة و السلام غیر اکمل آرزو بود و اکتفا بغیب از برای رفع ظلیت بوده چون برفع ظلیت بالکلیة در عین حضور میسر شود غیب چه در کار بود و این دولت است که مخصوص سید الکونین است علیه و علی آله الصلوة و السلام و اکمل تابعان او را علیه و علیهم الصلوة و التسلیمات ازین مقام بتبعیت و وراثت نیز نصیب است چنانچه رویت نیست شهود و مشاهده هم نیست از آن مقام تعبیر بغیب بهترین عبارات است تفصیل آن مقام بگفت راست نمی آید هر کس باندازه یافت خود خواهد دریافت و هو ورا ذلک و لا نصیب اقل القلیل والسلام

مکتوب نهم بسیادت و ارشاد پناه میر نعمان در بیان آیه کریمه ما آتکم الرسول فخذوه

کوچهای مظلم خیال و مثال تمام نه بر آمدم و در شاهراه ایمان بالغیب مطلق العنان تبختری نمودم و از حضور بغیب و از عین بعلم و از شهود باستدلال رو چه کمال نه پیوستم و هنر دیگران عیب و عیب دیگران هنر ندیدم کمالی و وصلی بانعم نیافتم و ثمره تمنای خود شدگار بی نیلی و بی نوایی و مرا لذتی مزه دار بخواری و رسوائی را نچشیدم و از جمال طعن و ملامت خلق حظ نگرفتم و از حسن بلا و جفای مردم محظوظ نشدم و کالمیت بین یدی الغسال گشته بالکلیه ترک اراده و اختیار نکردم و رشتهای تعلق آفاق و انفس را بتمام و کمال نه گسستم حقیقت تضرع و التجا و انابت و استغفار و ذل و انکسار را بدست نیاوردم و قسطاس رفیع المنزلة استغنای حضرت حق سبحانه را که محفوف بسرادقات عظمت و کبریائی است مشاهده ننمودم و خود را بنده خوار و زار و ذلیل و بی اعتبار و بی هنر و بی اقتدار و با کمال احتیاج و افتقار معلوم نساختم وما ابرئ نفسی ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی ان ربی غفور رحیم اگر بمحض فضل تواتر فیوض و واردات الهی جل سلطانه و توالی عطیات و انعامات نامتناهی او سبحانه درین محنتکده شامل حال این شکسته بال نمی شد نزدیک بود که معامله بیاس رسد و رشته امید گسسته گردد والحمد لله الذی عافانی فی عین البلاء و اکرمنی فی نفس الجفاء و احسن بی فی حالة الغناء و وفقنی علی الشکر فی السراء والضراء وجعلنی من متابعی الانبیاء و من مقتفی آثار الاولیاء و من محبی العلماء والصلحاء صلوات الله سبحانه و تسلیماته علی الانبیاء اولا وعلی اسعد قومهم ثانیا

مکتوب ششم

بمعارف آگاه شیخ بدیع الدین در بیان آنکه ایلام محبوب از انعام او و جلال او از جمال او محبوب‌تر است

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که مصحوب شیخ فتح الله ارسال داشته بودند رسید از جفا و ملامت خلق نوشته بودند آن عین جمال این طائفه است و صیقل زنگار ایشان باعث قبض و کدورت چرا باشد اوائل حال که فقیر باین قلعه رسید محسوس میشد که انوار ملامت خلق از بلاد و قری در رنگ سحابهای نورانی پی در پی میرسند و کار را از حضیض باوج میبرند سالها بتربیت جمالی قطع مراحل مینمودند الحال بترتیب جلالی قطع مسافت می نمودند و در مقام صبر بلکه در مقام رضا باشند و جمال و جلال را مساوی دانند نوشته بودند که از وقت ظهور فتنه نه ذوق مانده است و نه حال باید که ذوق و حال مضاعف باشد که جفای محبوب از وفای او بیشتر لذت بخش است چو بلا شد در رنگ عوام سخن کرده آید و

مکتوب یازدهم بسیادت پناه میر شمس الدین علی خلخالی در بیان جامعیت انسان که مرکب از اجزاء عشره عالم امر و خلق است و ترجیح قلب انسان بر عرش مجید. الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی. آدمی نسخهٔ ایست جامع که مرکب از اجزا عشره است از عناصر اربعه و نفس ناطقه و قلب و روح و سر و خفی و اخفی و قوی و جوارح دیگر که در انسان است همین اجزاء است و این اجزاء با یکدیگر متضاده اند تضاد عناصر اربعه با یکدیگر ظاهر است و همچنین ضدیت عالم خلق با عالم امر هویدا است و بیگانگی عالم امر هر یکی با مری مخصوص است و بجائی منسوب و نفس ناطقه خود خواهان هوای خود است هیچ یکی مر دیگری را گردن نمی آرد و عنایت خداوندی جل سلطانه این اشیاء متضاده را بقدرت کاملهٔ خود صورت هر کدام را شکسته جمع فرموده است و مزاج خاص و هیئات وحدانی عطا نموده بعد از حصول مزاج خاص و هیئات وحدانی بحکمت بالغهٔ خود صورتی ورا بخشیده است تا حفظ اجزاء متفرقهٔ متضاده او نماید این مجموع را مسمی بانسان گردانیده باعتبار جامعیت و حصول هیئات وحدانی بشرف استعداد خلافت مشرف ساخته این دولت بعد از انسان هیچ یکی را میسر نشده است عالم کبیر اگرچه بزرگ است اما از جامعیت خالی است و از هیئات وحدانی بی نصیب این اجزاء در جمیع افراد انسانی ثابت است و عوام و خواص انسان درین معنی شرکت دارند باید دانست که اشرف اجزاء عالم کبیر عرش مجید است و تجلی مخصوص به آن فوق تجلیات اجزاء دیگر است زیرا که تجلی جامع است و آن ظهور مستحق اسما و صفات وجوبی است تعالت و تقدست و ایضاً آن تجلی دائمی است گنجایش استتار ندارد و قلب انسان کامل که مناسبت بعرش دارد و آنرا عرش الله میخوانند ازان تجلی عرشی نصیبی وافر دارد و حظ کامل غایت مافی الباب آن تجلی کلی است و این تجلی نسبت بآن جزوی است اما قلب مزیتی دارد که در عرش نیست و آن شعور به تجلی است و ایضاً قلب مظهریست که گرفتاری بظاهر خود دارد و بخلاف عرش که ازین گرفتاری خالی است پس ناچار قلب را بواسطهٔ این شعور و گرفتاری ترقی ممکن است بلکه واقع زیرا که بحکم المرء مع من احب قلب با کسی است که بآن گرفتاری دارد و مفتون محبت اوست اگر محبوب اسما و صفات است با اسما و صفات است و اگر محبوب ذات است تعالی و تقدس معیت آنجا درست کرده و از گرفتاری اسما و صفات درگذشته بخلاف عرش مجید که تجلی مجرد از اسما و صفات در حق او غیر واقع است والسلام.

مکتوب دوازدهم

الآیة بسم اللہ الرحمن الرحیم قال اللہ تبارک وتعالیٰ ما آتاکم الرسول فخذوہ وما نھاکم عنہ فانتھوا واتقوا اللہ ذکر
التقوی بعد ذکر الامتثال للاوامر والانتہاء عن المناہی اشارۃ الی اہتمام الانتہاء الذی ہو
حقیقۃ التقوی وانہ ہو ملاک الدین قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وبارک ملاک دینکم الورع
وقال علیہ الصلوٰۃ والسلام فی موضع آخر لا تعدل بالرعۃ شیئاً والرعۃ ہو الورع والوجہ
لہذا الاہتمام واللہ سبحانہ اعلم بالصواب ان الانتہاء اعم وجوداً واکثر نفعاً لما انہ یوجد
فی ضمن الامتثال ایضاً فان الاتیان بالامر انتہاء عن ضدہ وہو ظاہر واما کثرۃ نفع الانتہاء
بغیر جہۃ عمومہ فلانہ مخالفۃ محضۃ مع النفس لا حظ للنفس فیہ بخلاف صورۃ الامتثال فان
النفس ورتیلذ فیہ وکل ما فیہ زیادہ مخالفۃ مع النفس لا شک انہ اکثر نفع واقرب طرق
الی النجاۃ فان المقصود الاصلی من التکلیفات الشرعیۃ قہر النفس لانہا انتصبت بمعاداتہ
سبحانہ وروی فی الحدیث القدسی عاد نفسک فانہا انتصبت بمعاداتی فکل طریق من طرق المشائخ
تکون رعایۃ الاحکام الشرعیۃ فیہا کثیرۃ یکون اقرب طرق الی اللہ سبحانہ لوجود کثرۃ المخالفۃ
مع النفس الا وہو الطریق النقشبندیۃ لہذا قال سیدنا وقبلتنا الشیخ بہاء الدین المشتہر
بنقشبند قدس سرہ احدث طریقاً اقرب طریق الی اللہ سبحانہ بوجود کثرۃ المخالفۃ مع النفس واما
بیان زیادۃ رعایۃ الشریعۃ فی ہذہ الطریقۃ فما لا یخفی علی المنصف الفطن الخالص وطریق المشائخ
ومع ذلک بینتہ بزیادۃ ایضاح فی بعض الرسائل واللہ سبحانہ اعلم بحقیقۃ الحال وہو سبحانہ حسبی
ونعم الوکیل وصلی اللہ تعالیٰ علی سیدنا محمد وآلہ وصحبہ وسلم وبارک والسلام علی من اتبع الہدیٰ

مکتوب وہم بسیادت وارشاد پناہ میر محمد نعمان در تفسیر آیۃ کریمہ واذا سألک عبادی عنی فانی قریب
الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی قال اللہ تعالیٰ واذا سألک عبادی عنی فانی قریب قرب
حضرت حق سبحانہ تعالیٰ ہرچند بیچون وبیچگونہ است اما وہم را گنجایش جولانگاہ است اقربیت او
تعالیٰ کہ از حیطۂ وہم خارج است واز دائرہ خیال بیرون لہذا قریب دان بسیار اند واقربیت وآن
اقل قلیل نہایت قرب تا حصول اتحاد است ہرچند اتحاد ہم بمجرد توہم است واقربیۃ از گذشت اتحاد
است در جانب قرب اگرچہ عقل از خود نزدیکترے را غیر از بعید تصور نکند این از کوتہ
نظرے عقل است کہ بد وربینی عادۃ کردہ است واز خود نزدیکترے را در نیافتہ والسلام

وانستہ در رضاجوئی شما باشند و شما نیز خلیلے بجانب ایشان بروید و رفق تمام بجانب خود بکشید و دلالت بحسنات
نمائید والسلام مکتوب سیزدہم بسیادت پناہ میر محب اللہ مانکپوری صدور یافتہ در تحریص رسوخ بمتابعت
صاحب شریعت علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام ومتابعت پیر طریقت بسم اللہ الرحمن الرحیم مکتوب
شریف سیادت مآب اخوی میر سید محب اللہ رسید مقدمات ماہین کہ از روی اضطرار و اضطراب اندراج
یافتہ بود بوضوح انجامید ناامیدی کفر است امیدوار باشند و اگر درین دوام رسوخ دارند ہیچ غم نیست
بمتابعت صاحب شریعت علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام و اعتقاد و محبت بشیخ طریقت واثق باشند
و نتیجہ و متفرع بود انکہ درین دو دولت قصور نرود دیگر ہر چہ باشد سہل است و تلافی آن ممکن و پیش ازین
ہم نوشتہ بودیم کہ چون از سکونت مانکپور کارہ اند بالہ آباد وطن اختیار کنند محتمل کہ مبارک باشد شما
عکس فہمیدید لفظ مبارک ہم مگر دلالت نمود الحال نیز ہمان سخن است امشب بنظر درآمد
کہ گویا رخت شما را از مانکپور کشید بالہ آباد بردہ اند ہمانجا ویرانہ اختیار کنید و اوقات بذکر
الہی جل سلطانہ معمور دارید و ہیچکس کار نداشتہ باشید ملتزم ذکر نفی و اثبات باشید و جمیع مرادات
را بتکرار این کلمہ طیبہ از ساحت سینہ برآرید تا مقصود و مطلوب و محبوب جز یکے نباشد اگر دل از ذکر
گفتن ماندہ شود بزبان بگوئید بشرط اخفا کہ جہر درین طریق ممنوع است باقی روش و اوضاع طریق را
معلوم کردہ اید تا توانید راہ تقلید را از دست ندہید کہ تقلید شیخ طریقت ثمرات دارد و در خلاف
طریق او خطرہا است زیادہ چہ نویسد والسلام علی من اتبع الہدی والتزم متابعۃ المصطفی علیہ وعلی
آلہ واصحابہ الصلوٰۃ والتسلیمات اتمہا واکملہا مکتوب چہاردہم بمیر شمس الدین علی در جواب
سوال او از وجود واجب تعالے درود یافتہ الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی الصحیفۃ الشریفہ
کہ از روے کرم و شفقت مرسل داشتہ بودند بمطالعہ آن محظوظ و متلذذ گشت جزاکم اللہ سبحانہ خیراً
اندراج یافتہ بود ہرگاہ کہ ذات حضرت حق سبحانہ وتعالے بماہیت خود موجود باشد و بوجود علینا کان
وزائد پس تقابل میان واجب الوجود کہ ذات اللہ سبحانہ بلا اعتبار الوجوب والوجود است و
میان ممتنع الوجود چگونہ متحقق شود و اطلاق واجب الوجود بر ذات معرا از وجوب وجود بچہ وجہ
توان نمود و اثبات استحقاق عبادت کہ منوط الوجوب وجود است چگونہ خواہد شد و اطلاق واجب الوجود
بر ذات عدیم الوجود والوجوب بچہ اعتبار خواہد بود مخدوما جواب این اسولہ

بسیادت پناه میر محمد نعمان در فوائد تضرع و نیاز و ذکر و تلاوة قرآن و طول قنوت در نماز. الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی. صحیفهٔ شریفهٔ سیادت پناه اخوی وصول یافته مسرور گردانید نوشته بودند که دعا و تضرع و زاری و دوام التجا بحضرت حق سبحانه بهتر است یا ذکر گفتن بهتر باین روش مفروح بذکر بهتر اند ذکر گفتن چاره نیست با آنهمه هرچه جمع شود و نسبت مدار وصول بذکر نهاده اند چیزهای دیگر در رنگ ثمرات و نتائج ذکر اند و نیز پرسیده بودند که ازین سه چیز کدام چیز بهتر است ذکر نفی و اثبات و تلاوة قرآن و نماز بطول قنوت ذکر نفی و اثبات در رنگ وضو است که شرط نماز است تا طهارت درست نشود شروع در نماز ممنوع است همچنین تا معامله نفی بانجام نرسد غیر از فرائض و واجبات و سنن هرچه کنند از عبادات اعلی داخل وبال است اول ازالهٔ مرض خود باید ساخت که مربوط بذکر نفی و اثبات است بعد از آن بعبادات و حسنات دیگر که در رنگ غذای صالح اند مر بدن را باید پرداخت پیش از زوال مرض هر غذا که تناول نمایند فاسد و مفسد است مصرع هرچه گیرد علتی علت شود. و انجام این معامله لازم نیست که تعیین نموده آید که آن حالت خود گویای تمامی خود است نوشته بودند که جلد ثالث بنام چه کس سجل شود ازین هم ظاهرا فقیر نوشته بودند که باسم شما سجل سازند در جواب مکتوبات شما حالا هم همان سخن است بهتر از شما که خواهد بود همواره دل را نگرانی توان گفت که بجانب شماست وجهی از برای نشستن شما ورا اگر معلوم نیست هرچند در جاری است اما چون از ملاقات خالی است بی اعتبار است بتقریب فقیر آنجا نباشد مرا بخدای ارحم الراحمین سپرده متوجه وطن شوند و مشتاقان آنجائی را مسرور سازند و اگر وجهی از برای ماندن آنجا در دل تصور کرده باشند امر دیگر است والدهٔ محمد امین موفق باشد به عصمت و آبرو بود واقعهٔ دور و دراز خود که نوشته بودند بمطالعه در آمد هرچند چیزهای موحش و مکدر بسیار دارد اما نیکست که آخر هر کدام بخیریت میباشد فرمایند که ازین قسم وقعات باید که متنبه باشد و بتوبه و استغفار تلافی نماید تمتعات دنیوی و مزخرفات فانی لاشی محض است عاقل بآن مفتون نشود و مبتلا نگردد پیش نظر باید که احوال آخرت بود و دوام بذکر مشغول باشد چه کار است که لذت تمام در ذکر پیدا شود و چیزها در نظر در آید آن خود داخل لهو و لعب است در ذکر هرچند مشقت بود بهتر باشد نماز پنج وقت ادا نموده اوقات را بذکر الهی اجل شما معمور دارد و بی التذاذ از ذکر معطل نباشد و باید که خدمت شما مرا غنیمت

محبت بود که آن شخص پیش از مرأت فعل محبوب هیچ نیست جمعی که متصدی آزار اند در نظر محبوب سے در آیند
نسبت بظاهر خلائق بیاران بگویند و تنگیهای سینه را در سازند و بجماعه که در صدد آزار ند بدبنا شند بلکه باید
که از فعل آنها لذت گیرند آرے چون بدعا ماموریم و حضرت حق سبحانه و تعالی را دعا و التجا و تضرع و زاری
خوش می آید دعاے رفع بلیه مینمایند و سوال عفو و عافیت کنند و آنکه مرأت صورت غضب گفته شد زیرا که حقیقت
غضب نصیب اعداست با دوستان بصورت غضب است و بحقیقت عین رحمت است و در صورت غضب چندان
منافع محب ودیعت نهاده اند که چه شرح دهد و نیز در صورت غضب که بدوستان عطا مے فرمایند
خرابی جماعه منکر است و باعث ابتلای ایشان و معنی عبارت شیخ محی الدین عربی قدس سره معلوم
نموده باشند که گفته است عارف را همّت نیست یعنی همتی که قصد دفع بلیه شود از عارف مسلوب است
زیرا که چون بلیه را عارف از محبوب داند و مراد محبوب تصوّر نماید بدفع آن چه نوع همّت بندد و رفع آن
چگونه خواهد اگر چه بصورت دعا رفع بر زبان آرد از جهت امتثال امر دعا ما فی الحقیقه هیچ نمی خواهد و با نچه
میرسد ملتذ است والسلام علے من اتبع الهدی مکتوب شانزدهم بمولانا احمد ذهبی ورود یافته
در سر عدم اطلاع سالک احوال خود را و مشاهدهٔ آن در مرایاے مسترشدان الحمد لله و سلام علی عباده
الذین اصطفی مکتوب شریف رسید نوشته بودند که من در خود از احوال و مواجید علوم و معارف این
طائفه علیه هیچ نمی یابم مع ذالک دو شخص طالب راه را که طریقه گفتم خیلے متاثر گشتند و احوال غریبه پیدا
کردند وجه آن چه باشد بدانند احوالیکه دران دو شخص پیدا گشته عکس احوال شما بوده است که در
مرایاے استعداد آنها بظهور آمده و آن دو شخص چون صاحب علم بودند درک احوال خود نمودند
شما را نیز دلالت بر علم حصول آن حال مستور کردند و در رنگ آئینه که دلالت بحصول کمالات خفیه شخص
نماید و هنرهای مکنونه او را وا نماید و مقصود حصول احوال است علم بان احوال دولتے است دیگر جمعے را
این علم بدهند و جمعے دیگر را ندهند مع ذلک هردو از اولیاب ولایت باشند و در قرب برابر بوند
مناسب علم و مناسب جهل مقرر این طائفه است از عدم علم باحوال خود در آزار نباشند سعی نمایند که
احوال حاصل شود بلکه از احوال گذشته بحصول احوال واصل گردند علم باحوال اگر بے توسط مسترشدان
میسّر شود قناعت کنند که در مرایای ایشان مطالعه نمایند و از راه مظاهر حظ بگیرند احوال باید علم
بآن احوال اگر بے توسط میسّر نشد امید است که بتوسل حاصل گردد و نیز نوشته بودند که دوام

بتفصیل در مکتوبی از مکتوبات جلد ثانی که ظاهرا بنام یکی از فقیرزادها است اندراج یافته است اگر مطالعه فرمایند
بتحمل که حظ نمایند بالجمله تواند بود که ماهیت واجبی جل سلطانه بخودی خود موجود نه بوجود و اثبات وجوب و
اطلاق وجوب دران حضرت جلشانه از قبیل تنزعات عقل باشد و لله المثل الاعلی و چنانچه وجوب وجود
از قبیل تنزعات است امتناع عدم نیز دران حضرت جل سلطانه از تنزعات است آنجا که ذات بحت
است جل و علا چنانکه نسبت وجوب وجود نیست نسبت امتناع عدم هم نیست چون نسبت وجوب وجود
پیدا شد نسبت امتناع وجود عدم که مقابل اوست نیز هویدا گشت و نسبت استحقاق عبادت که متفرع
بر وجوب وجود است نیز بظهور آمد کان الله و لم یکن معه شئی و ان کان من النسب و الاعتبارات ۱۱
فاذا ظهرت النسب ظهر التقابل والسلام اولاً و آخراً مکتوب یازدهم بسیادت پناه میر محمد نعمان
ورود یافته در بیان آنکه لذت ایلام محبوب در نظر محب از انعام او زیباتر است الحمد لله و
سلام علی عباده الذین اصطفی سیادت پناها اخوی میر محمد نعمان را معلوم بوده باشد مفهوم شد
که هرچند یاران خیر اندیش در نسبت اسباب خلاصی کوشیدند سود مند نیامد الخیر فیما صنع الله سبحانه
پاره ازین امر بمقتضای بشریت حزنی پیدا شد و در سینه تنگی ظاهر گشت بعد از زمانی بفضل حق
جل سلطانه آنهمه حزن و تنگی سینه بفرح و شرح صدر مبدل گشت و بیقین خاص دانست که اگر مراد
این جماعت که در صدد آزارند موافق مراد حق است جلشانه پس گره و تنگی سینه بی معنی است و منافی
دعوی محبت است چه ایلام محبوب در رنگ انعام او نیز محبوب و مرغوب محب است محب چنانکه
از انعام محبوب لذت میگیرد از ایلام او نیز ملتذ میگردد بلکه در ایلام او لذت بیشتر می باید که از شائبه
حظ نفس مراد او مبرا است و چون حضرت حق سبحانه و تعالی که جمیل مطلق است آزار
این کس خواسته باشد هر آئینه این اراده او تعالی نیز در نظر اینکس بعنایت او سبحانه تعالی جمیل است
بلکه سبب التذاذ است و چون مراد این جماعت موافق مراد حق است سبحانه این مراد ایشان که آن مراد او است
هر آئینه مراد ایشان نیز بنظر مستحسن موجب التذاذ است فعل شخصی که مظهر فعل محبوب بود آن فعل شخص نیز در رنگ
فعل محبوب محبوب است و آن شخص فاعل بعلاقه این نظر نیز در نظر محب محبوب می درآید عجب معامله است هر جفا
ازین شخص بیشتر متصور بود در نظر محب زیباتر می درآید که نمایندگی صورت غضب محبوب بیشتر
دارد کار دیوانگان این راه و اثر گونه است پس بدی آن شخص خواستن چگونه بد بودن منافی

استعجال نفرماید کریم است که عموم کرم خویش از دوست و دشمن باز ندارد و واجب اعظم این نعم و اعز و اکرم اینها
دعوت باسلام است و هدایت بدار السلام و دلالت بمتابعت سید الانام علیه و علی آله الصلوات والسلام که نجات
ابدی و تنعمات سرمدی بدان مربوط است و رضای مولای تعالی و سبحانه بآن منوط بالجمله انعام و اکرام و احسان
او تعالی اظهر من الشمس است و اجلی من القمر انعام دیگران باقدار و تمکین اوست تعالی و احسان شان از
قبیل استعارة من المستعیر و سوال من الفقیر نادان در رنگ دانای بایمعنی قرار دارد و غبی مثل ذکی باین
امر معترف است بیت گر بر تن من زبان شود هر موی * یک شکر وی از هزار نتوانم کرد * و شک نیست که
بداهة عقل حکم بوجوب شکر منعم مینماید و تعظیم و توقیر او را لازم میداند پس شکر حضرت حق سبحانه و تعالی
که منعم حقیقی اوست سبحانه ببدیهه عقل واجب گشت و تعظیم و تکریم او تعالی لازم آمد و چون حضرت حق
سبحانه و تعالی در کمال تقدس و تنزه است و عباد در نهایت تدنس و تلوث از کمال بی مناسبتی چه
دریابند که تعظیم او تعالی در چیست و تکریم او سبحانه در کدام است بسا است که اطلاق بعضی امور
را بر جناب اقدس ایشان مستحسن دانند و فی الحقیقت نزد او تعالی مستهجن باشد و تعظیم خیال کنند
توهین بود و تکریم تصور نمایند تحقیر باشد پس تا زمانیکه تعظیم و تکریم او تعالی از جناب قدس او سبحانه
مستفاد نشود شایان شکر او نباشد سبحانه قابل عبادت او نبود تعالی چه حدیکه از نزد ایشان باشد نزدیک
است که هجو بود و مدح توهم گردد و تعظیم و توقیر و تکریم او تعالی که از آن حضرت مستفاد گشته است
نسبت بما همین شریعت حقه است علی مصدرها الصلوات والسلام والتحیة اگر تعظیم قلبی است در شریعت
حقه مبین شده است و اگر ثنای لسانی است هم آنجا مبرهن است و اعمال و افعال جوارح را نیز بتفصیل صاحب
شریعت بیان فرموده است پس ادای شکر او تعالی منحصر در اتیان شریعت گشت قلباً و قالباً
اعتقاداً و عملاً و هر قسم تعظیم و عبادت او تعالی که ماورای شریعت او انموده اند شایان اعتماد نباشد
بلکه بسا است که محصل ضد او بود و حسنه متوهمه فی الحقیقت سیئه باشد پس بملاحظه بیان مذکوره
عمل بشریعت بعقل نیز واجب آمد و ادای شکر منعم تعالی بی اتیان آن متعذر گشت و شریعت دو
جزو دارد اعتقادی و عملی اعتقادی از اصول دین است و عملی از فروع دین فاقد اعتقاد از اهل نجات
نیست و خلاصی از عذاب آخرت در حق او متصور نه و فاقد عمل احتمال دارد که امر او مفوض بمشیت
اوست سبحانه و تعالی اگر خواهد عفو فرماید و اگر خواهد بقدر ذنب عذاب کند خلود در نار مخصوص

آگاهی عبارت از چیست بسا است که دل را در بعضے مشاغل ذهولی از ین آگاهی احساس مینماید تشخیص
آگاهی و دوام آگاهی باید نمود بدانند که آگاهی عبارت از حضور باطن است بجناب قدس خداوندی جل سلطانه
تشبیه بعلم حضوری که دوام لازم اوست هیچ شنیده باید که شخصی در وقتی از اوقات از نفس خود غافل گردد و ذهولی نسبت
بخود پیدا کند غفلت و ذهول در علم حصولی متصور است که مغایرت در میان است و در علم حضوری همه حضور
در حضور است اگرچه ابله از ین حضور دور و نفور است و بحصول در غرور است پس آگاهی را دوام لازم آمد وانچه
دوام ندارد نگرانی است بمطلوب که اشتباه با آگاهی مذکور دارد و دوام آن متعذر است که شباهت بعلم
حصولی دارد که از دوام قلیل النصیب است ولله المثل الاعلے اطلاق علم حصولے و علم حضوری نسبت
بجناب قدس الٰهی جل سلطانه بر سبیل تشبیه و تنظیر است چه آنکه خود نزدیکتر بود تعالے شانه از ضبط علم
حصولی و علم حضوری بیرون باشد ارباب معقول هرچند آن را تصور نتوانند نمود وار خود نزدیکتر می
را نتوانند دریافت اما نزدیک ارباب علوم لدنی از ین معنی واضح است و بعنایت خداوندی جل شانه
بسهولت حاصل ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا دیگر سیادت پناها اخوی
چون بر شما حقوق بسیار دارند و از آمدن شما بے رخصت در آزار اند باید که بے توقف خود را
بملازمت ایشان رسانند و تلافی آزار نمایند اگر برخصت ایشان می آمدند مضائقه نبود باید که موافق
مرضی ایشان عمل نمایند و برخصت بیایند زیاده چه نویسد مکتوب هفتدهم بصالحه از اهل ارادت
در بیان عقائد دینیه و ترغیب بر عبادات شرعیه الحمد لله الذی انعم علینا و هدانا الی الاسلام
وجعلنا من امة محمد سید الانام علیه و علی اله الصلوة والسلام باید دانست که حضرت حق سبحانه
وتعالے منعم علی الاطلاق است اگر وجود است از جناب قدس او تعالی موهوب است واگر
بقاست هم از ان حضرت جل سلطانه عطا است واگر صفات کامله است هم از و رحمت شامله است
سبحانه وتعالے زندگی و دانائی و توانائی و بینائی و شنوائی و گویائی همه از ان حضرت جل شانه
مستفاد است و انواع نعم و صنوف کرم از حد و عد بیرون است هم از ان جناب قدس مخلص
ازاله عسر و شدت او می فرماید تعالی و اجابت دعوت و دفع بلا او می نماید سبحانه رزاق است که
از کمال رافت خود ارزاق عباد را بعلت گناهان شان منع نه کند ستار است که از وفور عفو
تجاوز هتک حرمت شان بارتکاب سیئات ننماید حلیم است که بمواخذه و عقوبت شان

ابتدا

وجمیع نقائص ازان حضرت جل سلطانه مسلوب بالجمله صفات امکان وحدوث که سراسر نقص وخسارت دارند همه را از جناب قدس او تعالی مسلوب باید داشت واو سبحانه عالم کلیات وجزئیات است وداننده اسرار وخفیات ودر سموات ودر ارضین مانند ذره احقر هم از ضبط علم او سبحانه بیرون نیست چه بیچون خالق جمیع اشیا اوست سبحانه باید که عالم بجمیع آنها نیز بود که خالق را از علم خلق چاره نبود بیچاره وتمان چندانند که حضرت حق سبحانه وتعالی را عالم بجزئیات ندانند که آن بعقل ناقص خود کمال انگارند چنانچه از کمال بیخردی زیاده از یک چیز از واجب الوجود جل سلطانه صادر ندانند وآن هم بآنجناب باضطرار نه باختیار وآنرا نیز کمال انگارند عجب جاهلانند که جهل را کمال تصور نمایند واضطرار را از اختیار دانند واز جهلے که دارند اشیاء دیگر را مستند بغیر او دارند سبحانه عقل فعال از نزد خود تراشیده محدثات را باو منسوب دارند وخالق سموات وارضین را معطل وبیکار دانند هیچ طائفه نیز در این فقیر سفیه تر ازین طائفه در عالم بوجود نیامده است سبحان الله جمعے هستند که این بلیداق را ارباب معقول تصور نمایند وبحکمت منسوب میدانند مگر احکام کاذبه ایشان را مطابق نفس امرے انگارند ربنا لاتزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب واو تعالے از ازل تا ابد بیک کلام متکلم است اگر امر است از همان یک کلام است واگر نهی است هم ازان وهمچنین اخبار واستخبار ناشے از همان یک سخن واگر توریت وانجیل است همبران سخن دلیل است واگر زبور وفرقان است هم ازان کلام نشان است وهمچنین سائر صحف وکتب که برانبیا علیهم الصلوات والتسلیمات نازل گشته تفصیل همان سخن است هرگاه ازل وابد باین وسعت وامتداد آن آنجا واحد بود بلکه گنجائش آن هم ندارد که اطلاق آن آنجا بواسطه تنگی عبارت واقع است پس کلامے که دران صادر شود یک کلمه بلکه یک حرف بلکه یک نقطه خواهد بود واطلاق نقطه آنجا در رنگ اطلاق است که بواسطه تنگے عبارت واقع است والا نقطه هم گنجائش ندارد وسعت در ذات وصفات آن حضرت جل سلطانه از عالم بیچونی وبیچگونگی است ازین وسعت وتنگی که از صفات امکان است پاک ومنزه است واو را سبحانه مومنان در بهشت خواهند دید بعنوان بیچونی وبیچگونگی چه رویتے که متعلق به بیچون شود آن رویت نیز بیچون خواهد بود بلکه رائی نیز از بیچون حظ وافر خواهد یافت تا بیچون را تواند دید لایحمل عطایا الملک الا مطایاه امروز این معما را بخص خواص از اولیا خوش ساخته اند

بعا قد اعتقاد است و مقصور بر منکر ضروریات دین فاقد عمل اگرچه عقد شود اما خلود نار در حق او مفقود است و چون اعتقادیات از اصول دین است و از ضروریات اسلام ناچار بیان آنها میباید و در عملیات با وجود فرعیت چونکه تفصیل است حواله اینها بکتب فقه داشته شمه در ترغیب بعضے از عملیات ضروریه نیز بیان خواهد نمود انشاء الله تعالی اعتقادیات الله تعالی بذات اقدس خود موجود است و هستی او تعالی بخودی خود است و او تعالی چنانچه هست همیشه بوده است و همیشه خواهد بود و عدم سابق و عدم لاحق را بجناب قدس او تعالی راه نیست چه وجوب وجود کمینه خادم آن درگاه مقدس است و سلب عدم کمینه کناس آن بارگاه محترم و او تعالی یکی است که شریک ندارد نه در وجوب وجود نه در الوهیت و استحقاق عبادت چه شریک وقتے درکار بود که او تعالی کافی نبود و مستقل نباشد و آن نقص است که منافی وجوب الوهیت است و چون کافی بود و مستقل باشد شریک بیکار میماند و عبث می افتد و آن نیز علاقه نقص است که منافی وجوب الوهیت است پس اثبات شریک مستلزم نقص احد الشریکین گشت که منافی شرکت است پس اثبات شرکت مستلزم نفی شرکت آمد و آن محال است پس شریک باری تعالی محال باشد و او را سبحانه صفات کامله است از حیوة و علم و قدرت و ارادت و سمع و بصر و کلام و تکوین و این صفات ثمانیه را صفات حقیقت گویند که قدیم اند و در خارج موجود اند بوجود زائد بر وجود ذات تعالی و تقدس چنانچه مقرر علماء اهل حق است شکر الله تعالی سعیهم و غیر از اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم بوجود صفات زائده از فرق مخالفان هیچکس قائل نیست حتے که صوفیه متاخرین ازین فرقه ناجیه نیز صفات را عین ذات گفته اند و بمخالفان موافق گشته اگرچه از نفی صفات تحاشی دارند اما از حصول و از تبادر عبارات ایشان نفی صفات لازم است مخالفان کمال را در نفی صفات کامله انگاشته اند و بعقل خود از نصوص قرآنی جدا افتاده هداهم الله سبحانه سواء الصراط و صفات دیگر یا اعتباریه اند یا سلبیه همچون قدم و ازلیت و وجوب الوهیت و چنانچه گویند او تعالی جسم و جسمانی نیست عرض و جوهر نیست مکانی و زمانی نیست حال و محل نیست محدود و متناهی نیست در جهت بجهت است و از نسبت بی نسبت کنایت و مثلیت از جناب قدس او تعالی مسلوب است و ضدیت و ندیت در ان حضرت جل سلطانه مفقود و از مادر و پدر و از زن و فرزند پاک و مبرا است که اینها همه امارات حدوث اند و مستلزم نقص و جمیع کمالات مر جناب قدس او را ثابت است

ف صفات سبحانه وحدوث عالم وسلوب بدیهیه

هم بخلق او سبحانه پیدا شده بالجملة جمیع اشیا را از کتم عدم بوجود آورده است و حادث گردانیده قدم غیر او سبحانه نشاید و غیر او سبحانه هیچ چیز قدیم نباید جمیع اهل ملت بر حدوث ماسوای او سبحانه اجماع دارند و باتفاق غیر او سبحانه قدیم ندانند و کسیکه بقدم اینها قائل شود بتضلیل بلکه بتکفیر او حکم مینمایند امام حجة الاسلام در رساله منقذ عن الضلال تصریح باین معنی نموده است و حکم بتکفیر جماعة که غیر حق را نیز قدیم دانند کرده و جمعی که بقدم سموات و کواکب و امثال اینها قائل گشته اند قرآن مجید تکذیب اینها میفرماید

کما قال الله تعالی الله الذی خلق السموات والارض وما بینهما فی ستة ایام ثم استوی علی العرش و امثال اینها از آیتهای قرآنی بسیار است سفیهی بود که بعقل ناقص خود خلاف نصوص قرآنی نماید و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور چنانچه عباد مخلوق حق اند سبحانه افعال عباد نیز مخلوق اویند تعالی چه خلق غیر او را نشاید و ایجاد ممکن از ممکن نیاید که بقصور قدرت متسم است و بنقص علم متصف که شایان ایجاد و خلق نیست و آنچه بنده را در افعال اختیاریه او دخل دارد کسب اوست که بقدرت و اراده بنده واقع است خلق فعل از حق است سبحانه و کسب فعل از بنده پس فعل اختیاری بنده بمجموع کسب بنده و خلق حق جل و علا واقع است و اگر کسب اختیار بنده را اصلا در فعل او مدخل نبود حکم مرتعش پیدا کند و اختلاف محسوس و مشاهد است ببداهت میدانیم که فعل مرتعش دیگر است و فعل مختار دیگر و همین قدر فرق از برای مدخلیت کسب در فعل او کافی است و حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال رافت خود خلق خود را در فعل بنده تابع قصد بنده ساخته است و بعد از قصد بنده ایجاد فعل در بنده میفرماید پس ناچار بنده ممدوح و ملوم بود و معاقب و مثاب باشد و قصد و اختیار که حضرت حق سبحانه به بنده داده است هر دو جهت فعل و ترک وارد و نیز بتفصیل حسن و قبح فعل و ترک را بلسان انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات بیان فرموده است با وجود اینکه بنده اختیار یک جهت نماید چاره ندارد از انکه ملام بود یا ممدوح و شک نیست که حضرت حق سبحانه بنده را آن قدر قدرت و اختیار داده است که از عهده اوامر و نواهی شرعیه تواند بر آمد چه در کار است که قدرت کامله بخشند و اختیار تام بخشند آنچه باید داده اند منکر آن مصادم بداهت است و مرض قلبی دارد که در ابتان شریعت درمانده است کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه این مسئله از مسائل غامضة کلامیه است نهایت شرح و بیان آن مسئله همین است که درین اوراق

منکشف گردانیده این مسئلہ فلاسفہ نزد این بزرگواران تحقیقی است و دیگران را تقلیدی و غیر از اہل سنت
ہیچکس از فرق مخالفان چہ از مومنان و چہ از کافران باین مسئلہ قائل نیست و رویت حق را جل سلطانہ غیر این
بزرگواران ہمہ محال مے انگارند و مستشہد مخالفان قیاس غائب بر شاہد است کہ مبنی الفساد است حصول
ایمان باین قسم مسئلہ فلاسفہ بے نور متابعت سنت سنیہ علیٰ صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ متعذر
است ؎ لائق دولت نبود ہر سرے ٭ بار مسیحا نکشد ہر خرے ٭ عجب است جمعے کہ ایمان
بدولت رویت نداشتہ باشند چگونہ بحصول آن سعادت مستسعد خواہند شد کہ نصیب منکر حرمان
است و این نیز عجب کہ در بہشت باشند و نہ بینند زیرا کہ آنچہ تبادر از شرع است حصول دولت رویت
است مر جمیع اہل بہشت را و نیا مدہ است کہ بعضے از اہل بہشت خواہند دید و بعضے دیگر نخواہند دید و در حق
اینہا ہمان جواب حضرت موسیٰ است علیٰ نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام کہ در سوال فرعون فرمودہ قال اللہ
تعالیٰ حاکیا عنہا قال فما بال القرون الاولیٰ قال علمہا عند ربی فی کتاب لا یضل ربی ولا ینسی
الذی جعل لکم الارض مہدا و سلک لکم فیہا سبلا و انزل من السماء ماء باید دانست کہ بہشت و ما ورای بہشت
ہمہ نسبت بحق سبحانہ برابر است کہ ہمہ مخلوق وے اند تعالیٰ و او را سبحانہ در ہیچ یکے از اینہا حلول
و تمکین نیست اما بعضے از مخلوقات را لیاقت ظہور انوار واجبی نیست جل سلطانہ و بعضے را ہست
آئینہ لیاقت ظہور صور دارد و سنگ و کلوخ ندارد پس تفاوت ازین طرف است با وجود نسبت
مساوات از آن حضرت جل سلطانہ ؎ این قاعدہ یاد دار آنجا کہ خدا است ٭ نے جزو نہ کل
نہ ظرف نے مظروف است ٭ در دنیا رویت واقع نیست این محل لیاقت ظہور آن دولت ندارد و ہر کہ
در دنیا بوقوع رویت قائل شود کذاب مفتری است و غیر حق را سبحانہ حق دانستہ است این دولت
درین نشأہ اگر میسر میشد حضرت کلیم اللہ علیٰ نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والتسلیمات از دیگران بآن احق بود و
حضرت پیغمبر ما علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام اگر باین دولت مشرف گشتہ اند وقوع آن در دنیا نبودہ است
بلکہ بہ بہشت رفتند و دیدند کہ از عالم آخرت است در دنیا ندیدند بلکہ از دنیا بر آمدہ بآخرت ملحق
گشتند و دیدند و او تعالیٰ خالق سموات و ارضین است خالق جبال و بحار است و خالق اشجار و اثمار
است و خالق معادن و نباتات است چنانچہ آسمان را بخلق ستارہا مزین گردانیدہ است زمین را
بخلق انسان مزین ساختہ اگر بسیط است بایجاد او تعالیٰ کائن گشتہ است و اگر مرکب است

احوال قبر و از احوال قیامت و از حشر و نشر و از بهشت و دوزخ همه حق است ایمان بآخرت در رنگ ایمان بالله نیز از ضروریات اسلام است منکر آخرت در رنگ منکر صانع است و قطعاً کافر است عذاب قبر از منقطعه و غیر آن حق است و منکر آن اگرچه کافر نیست اما مبتدع است که منکر احادیث مشهوره است و چون قبر برزخ است درمیان دنیا و آخرت عذاب آن نیز شبیهے بعذاب دنیا دارد که انقطاع پذیر است و شبهی بعذاب آخرت دارد که از جنس عذاب آخرت است بیشتر مستوجب این عذاب جماعت اند که از بول تنزه نمی نمایند و نیز جماعت که بنمامت و سخن چینی مردم می درآیند و سوال منکر و نکیر در قبر نیز حق است و این عظیم فتنه ابتلا است در قبر حضرت حق سبحانه و تعالی ثابت دارد و روز قیامت حق است و البته آمدنی است دران روز سموات پاره پاره خواهد گشت و کواکب فرو خواهند ریخت و زمین و جبال نیز ریزه ریزه خواهند شد و بعدم خواهند پیوست چنانچه نصوص قرآنی بآن ناطق است و اجماع بجمیع فرق اسلامیه بر آن منعقد که منکر آن کافر است اگر مقدمات موهومه تسویل کفر خود نماید و ابلهان را از راه برد و دران روز از قبور برانگیختن و احیای استخوانهاے پوسیده و ریخته نمودن حق است و حساب اعمال و وضع میزان و طیران صحف اعمال و رسیدن صحف ارباب یمین بیمین شان و صحف اصحاب شمال بشمال شان نیز حق است و صراط که بر پشت دوزخ بنهند و از آنجا گذشته بهشتیان به بهشت روند و دوزخیان از آنجا در دوزخ افتند نیز حق است چه اینها همه امور ممکن اند که مخبر صادق بوقوع آنها خبر داده است پس بے توقف قبول آنها باید نمود و بمقدمات وهمیه تشکیک و تردید نباید کرد ما اتکم الرسول فخذوه قطعی است و دران روز شفاعت نیکان در حق بدان باذن حضرت رحمن جل سلطانه نیز حق است پیغمبر فرموده است علیه و علے اله الصلوات والتسلیمات شفاعتی لاهل الکبائر من امتی یعنی شفاعت من مر اهل کبائر راست از امت من و خلود کافران بعد از حساب در دوزخ و عذاب دوزخ نیز حق است و همچنین خلود مومنان در جنت و تنعمات جنت نیز حق مومن فاسق اگرچه روا است که بشومی گناهان خود چندگاه بدوزخ رود و بقدر ذنب آنجا معذب بود اما خلود در نار در حق وے مفقود است کسیکه در دل وے بمقدار ذره از ایمان بود در دوزخ مخلد نخواهد بود مآل کار او برحمت است و مرجع او بجنت و مدار ایمان و کفر بر خاتمه است بسا است که در تمام عمر بیکے ازین دو صفت متصف بود و در آن بضد آن متحقق گردد انما العبرة للخواتیم ربنا لاتزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب و

تسویه یافته است والله سبحانه الموفق ایمان بآنچه علمای اهل حق فرموده اند باید آورد و بحث و جدال نباید کرد
نیست نه هر جای مرکب توان تاختن که جاها سپر باید انداختن بعثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات رحمت عالمیان است
که حضرت حق سبحانه وتعالی ایشان را برای هدایت خلق مبعوث ساخته است بتوسط این بزرگواران عباد را بجناب
قدس خود خوانده است و بدار السلام که محل رضای اوست دعوت فرموده بیدولت باشد که قبول دعوت کریم
ننماید و از مائده دولت او منتفع نگردد و این بزرگواران آنچه از حضرت حق سبحانه وتعالی تبلیغ نموده اند همه
حق و صدق است و ایمان بآن آوردن لازم عقل هر چند حجت است اما در حجت ناقص است حجت بالغه ببعثت انبیاء
علیهم الصلوات والتسلیمات حاصل گشته است که عباد را محل عذر نگذاشته اول انبیا حضرت آدم است علی نبینا وعلیه
وعلیهم الصلوات والتحیات و آخر ایشان خاتم نبوت شان حضرت محمد رسول الله است علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات بجمیع انبیا
ایمان باید آورد علیهم الصلوات والتسلیمات و همه را معصوم و راستگو باید دانست عدم ایمان بیکی ازین بزرگواران
مستلزم عدم ایمان است بجمیع ایشان علیهم الصلوات والتسلیمات چه کلمهٔ ایشان متفق است و اصول دین شان واحد
و حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوات والسلام که از آسمان نزول خواهد فرمود متابعت شریعت خاتم الرسل خواهد نمود
علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات حضرت خواجه محمد پارسا که از خلفاء کمل حضرت خواجه نقشبند است قدس الله
تعالی سرهما و عالم و محدث است نیز در کتاب فصول سته نقل معتمد می آرد که حضرت عیسی علی نبینا
وعلیه الصلوات والسلام بعد از نزول عمل بمذهب امام ابی حنیفه خواهد کرد رضی الله تعالی عنه و حلال
واحلال خواهد داشت و حرام او را حرام و ملائکه کرام عباد کرام حق اند سبحانه علی نبینا وعلیهم الصلوات
والتسلیمات و بدولت رسالت و تبلیغ او تعالی مشرف اند بآنچه مامور اند امتثال دارند و عصیان و نافرمانی
مولی جل سلطانه در حق شان مفقود است و از خوراک و پوشاک پاک اند و از زناشوئی معرا
اند و از توالد و تناسل مبرا کتب و صحف الٰهی جل سلطانه بتوسط ایشان منزل گشته است و بامانت شان
محفوظ و مامون مانده ایمان آوردن بایشان نیز از ضروریات دین است و راستگو داشتن ایشان نیز از
واجبات اسلام و نزد جمهور اهل حق خواص بشر افضل اند از خواص ملک چه وصول شان با وجود عوائق است
و قرب قدسیان بے مزاحمت و ممانعت حاصل تسبیح و تقدیس اگرچه کار قدسیان است اما جهاد را باین
دولت جمع کردن کار کمل انسان است قال الله تعالی فضل الله المجاهدین باموالهم وانفسهم علی القاعدین
درجة وکلا وعد الله الحسنی مخبر صادق علیه وعلی آله الصلوة والسلام از آنچه خبر داده است از

قل علیه وعلی آله الصلوة والسلام لو کان بعدی نبی لکان عمر بن الخطاب وحضرت امیر المومنین رضی الله عنه
فرموده است که ابوبکر وعمر هر دو افضل این امت اند کسیکه مرا بر ایشان فضل دهد مفتری است و
او را تا زیانه زنم چنانچه مفتری را زنند منازعات ومحاربات که درمیان اصحاب خیر البشر علیه
وعلیهم الصلوة والتسلیمات واقع شده است بر محامل نیک محمول باید داشت واز مظنه هوا وهوس
واز حب جاه وریاست واز طلب رفعت ومنزلت دور باید ساخت چه این رذائل از نفس
اماره است ونفوس این بزرگواران در صحبت خیر البشر علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات پاک ومزکی
شده بودند اینقدر هست که دران مشاجرات ومحاربات که در خلافت امیر واقع شده بود حق بجانب
حضرت امیر بوده است رضی الله تعالی عنه ومخالفان او مخطی بودند بخطاے اجتهادی که مجال ملامت و
طعن ندارد وتفسیق خود چه گنجائش دارد که صحابه همه عدول اند ومرویات همه مقبول ومرویات موافقان امیر
ومخالفان امیر هر دو در صدق ووثوق برابر اند وعلت مشاجرت ومحاربت جرح احدی نشده است
پس همه را دوست باید داشت که دوستی ایشان بدوستی پیغمبر است علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات
که فرموده من احبهم فبحبی احبهم واز بغض ودشمنی ایشان اجتناب باید نمود که بغض ایشان بغض آن
سرور است علیه وعلیهم الصلوات والتحیات که فرموده من ابغضهم فببغضی ابغضهم ودر تعظیم وتوقیر آن
بزرگواران تعظیم وتوقیر آن خیر البشر است علیه وعلی آله الصلوة والسلام ودر عدم تعظیم عدم او همه
را تعظیم وتوقیر باید نمود از جهت تعظیم صحبت خیر البشر علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات شیخ شبلی فرموده
ما امن برسول الله من لم یوقر اصحابه بعد از تصحیح اعتقاد از ایتان اعمال هم چاره نبود پیغمبر فرموده علیه و
علے آله الصلوة والسلام که بنای اسلام بر پنج چیز است یکی شهادت ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله
که عبارت از ایمان واعتقاد است بانچه به تبلیغ محمد رسول الله صلے الله تعالے علیه وعلے
آله وسلم به ثبوت پیوسته است چنانچه گذشت دوم ادای صلوات خمس است که ستون دین است
سوم ادای زکوة مال است چهارم صوم ماه مبارک رمضان است پنجم حج بیت الحرام است پس نماز
بهترین عبادات است بعد ایمان بالله ورسوله ودر رنگ ایمان حسن لذاته است بخلاف سائر
عبادات که حسن آنها ذاتی نیست نیک تقید ورزیده بعد از طهارت کامله چنانچه در کتب شرع مبین گشته
است بے فتور ادای نماز باید نمود ودر قراءة ورکوع وسجود وقومه وجلسه وسائر ارکان احتیاط باید کرد

و ایمان عبارت از تصدیق قلبی است بامور یکه از دین بطریق ضرورت و تواتر بثبوت پیوسته است و اقرار لسانی
نیز بآن امور ضروری ہمچو ایمان بوجود صانع و توحید او تعالیٰ ہمچنین ایمان بحقیت کتب و صحف منزلہ
و ایمان بانبیا کرام ملائکہ عظام علیہم الصلوات والتسلیمات الیٰ یوم القیام و ایمان بآخرت از حشر اجساد
و خلود عذاب و ثواب در دوزخ و در بہشت و انشقاق سموات و انتشار کواکب و اندکاک ارض و جبال
ہمچنین بفرضیۃ صلوٰۃ خمس و تعیین رکعات دران و بفرضیۃ زکوٰۃ مال و صوم رمضان و حج بیت الحرام
بر تقدیر استطاعت راہ و ہمچنین ایمان بحرمت شرب خمر و قتل نفس بغیر حق و حقوق والدین و سرقہ
و زنا و اکل مال یتیم و اکل ربوا و امثال آنہا کہ بتواتر بہ ثبوت پیوستہ است از ضروریات دین اند و بوسا
بارتکاب کبیرہ از ایمان نمی برآید استحلال کبیرہ کفر است و عمل و ارتکاب کبیرہ فسق و خود را مومن
بر حق باید دانست یعنی بہ ثبوت و بہ تحقیق ایمان خود اعتراف باید نمود و کلمۂ استثنا یعنی کلمہ ان شاء اللہ بایمان
نباید مقرون ساخت کہ مبنی از شک است و بہ ثبوت ایمان صورت منافات دارد ہر چند
استثنا را راجع بخاتمہ دارند کہ مبہم است اما از اشتباہ ثبوت حالی ہم خالی نیست پس احتیاط
در ترک صورت شک و اشتباہ است و افضلیۃ حضرات خلفای اربعہ بترتیب خلافت ایشانست
چہ اجماع اہل حق است کہ افضل اہل بشر بعد پیغامبران صلوات اللہ تعالیٰ و تسلیماتہ سبحانہ
علیہم اجمعین حضرت صدیق است رضی اللہ تعالیٰ عنہ بعد ازان حضرت فاروق رضی اللہ تعالیٰ
عنہ و وجہ افضلیت آنچہ این فقیر فہمیدہ است نہ کثرت فضائل و مناقب است بلکہ اسبقیت ایمان است
و اقدمیت انفاق اموال و اولیت بذل نفس از برای تائید دین و ترویج ملۃ متین چہ سابق
گویا در امر دین استاد لاحق است و لاحق ہر چہ مے یابد از خوان دولت سابق مے یابد و مجموع این
ہر سہ صفات کاملہ منحصر در حضرت صدیق است رضی اللہ تعالیٰ عنہ یا اسبقیت ایمان کسیکہ
انفاق مال و بذل نفس خود راجع کردہ است او است رضی اللہ تعالیٰ عنہ و این دولت

غیر او را در دین است میسر نشدہ است قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی مرض الذی مات فیہ انہ
لیس من الناس احد امن علی فی نفسہ و مالہ من ابی بکر بن ابی قحافہ ولو کنت متخذا من الناس خلیلا
لاتخذت ابا بکر خلیلا ولکن خلۃ الاسلام افضل سدوا عنی کل خوخۃ فی ہذا المسجد غیر خوخۃ ابی بکر و قال علیہ و
علی آلہ الصلوٰۃ والسلام ان اللہ بعثنی الیکم فقلتم کذبت و قال ابوبکر صدقت و واسانی بنفسہ و مالہ فہل انتم تارکو لی صاحبی

وہر شب صد بار سبحان اللہ وبحمدہ بگویند کہ ثواب بسیار دارد و ایضاً در صباح یکبار بگویند اللہم ما اصبح بی من نعمۃ او باحد من خلقک فمنک وحدک لا شریک لک فلک الحمد ولک الشکر و در شام بجای اللہم ما اصبح اللہم ما امسے بگویند و تمام کنند و در حدیث نبوی آمدہ است علیہ وعلی آلہ الصلوات والسلام کہ ہر کہ این دعا را در روز بخواند شکر آن روز بجا آوردہ باشد و ہر کہ در شب بخواند شکر آن شب بجا آوردہ باشد و این ورد را در کار نیست کہ بطہارت بخوانند بلکہ در جمیع اوقات این ورد یومے و لیلے را بجا آرند و ادای زکوۃ مال ہم از ضروریات دین است بر نیت و منت بمصارف زکوۃ باید رسانید ہرگاہ منعم حقیقی جل سلطانہ از عطیہ و انعام خود فرماید کہ از چہل حصہ یک حصہ را بفقرا و مساکین بدہند کہ در عوض آن اجر جزیل و جزاے جمیل شما خواہم داد بسبب بے انصافی بود بلکہ متمرد باشد کہ در ادای این جزو محقر ہم توقف نماید و در اعطای آن بخل ورزد این قسم توقفہا کہ در امتثال اوامر شرعیہ بوجود می آید منشاء آن مرض قلبی است وعدم یقین باحکام منزلہ سماوے مجرد کلمۂ شہادت گفتن کفایت ندارد و منافقان نیز این کلمہ را میگفتند علامت یقین قلت ایشان اوامر شرعیہ است بطوع و رغبت یک جیتل کہ بنیت اداے زکوۃ بفقیرے بدہند بہتر از انفاق لکہا ست کہ بے این نیت بدہند چہ آن اداے فرض است و این ایشان نفل و اداے نفل را نسبت بادای فرض ہیچ اعتدادے و اعتبارے نیست کانشیکے حکم قطرہ داشتی نسبت بدریاے محیط از تسویلات شیطان لعین است کہ مردم را از فرائض باز داشتہ بنوافل دلالت مینماید و از زکوۃ نگاہ میدارد و روزہ ماہ مبارک رمضان نیز از واجبات اسلام است و از ضروریات دین در اداے آن نیز اہتمام باید نمود بعذرہاے نامسموع روزہ نباید کشود پیغمبر فرمودہ است علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام کہ روزہ سپر است از آتش دوزخ و اگر بمانع ضروری در رنگ مرض روزہ قضا شود قضای آن را بی درنگ ادا باید نمود بتکاہل و تکاسل نباید گزرانید اینکس بندہ است بسر خود نیست مولاے دارد چارہ ندارد از اینکہ بمقتضاے اوامر و نواہے او زندگانی نماید تا امید نجات متصور بود و اگر چنین نکند بندہ متمرد باشد کہ سزاے او انواع عقوبات بود و رکن پنجم اسلام حج بیت الحرام است و آن شرائط دارد کہ در کتب فقہ بیان فرمودہ اند بعد از تحقیق شرائط اداى آن ضروری است پیغمبر فرمودہ است علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام کہ حج ہدم میکند گناہان سابق را در حل و حرمت شرعی نیک احتیاط باید نمود

که توجه کمال ادا نمایند و سکون و طمانینت در رکوع و سجود و قومه و جلسه لازم باید دانست و بسا اینها باید گزرانید و
نماز را در اول وقت ادا نمایند و تاخیر را از راه تکاسل و تجاهل تجویز نکنند بنده مقبول کسی است که بمجرد امر مولی امتثال
امر او نماید که تاخیر کردن در امتثال امر از تمرد و سوء ادب است و از کتابهای فقه که بعبارت فارسی نوشته اند
در رنگ ترغیب الصلوة و تیسیر الاحکام و امثال آنها باید که همه وقت با خود دارند و مسائل شرعیه
را از آنجا اخذ نمایند و بعمل دارند کتاب گلستان که مثل آن در جنب کتب فارسی فقه داخل
فضولی است بلکه نسبت بامر ضروری لایعنی است با آنچه احتیاج است در دین لازم باید دانست
که بما ورای آنها نباید ملتفت گشت نماز تهجد هم گویا ضروریات این راه است سعی نمایند که بے ضرورت
ترک نشود و اگر در ابتدا بعضے متعسر باشد و بیداری در آنوقت میسر نشود جمعے از خدمتگاران را برائے
این امر تعیین نمایند که در آنوقت خواه و ناخواه بیدار سازند و نگذارند که در خواب باشند بعد از چند روز
که بیداری معتاد شود احتیاج بتکلف و تحمل نخواهد شد کسیکه خواهد که در آخر شب بیدار شود باید که
اول شب بعد از نماز خفتن خواب کند و باشتغال امور لاطائل بیدار نباشد و استغفار و توبه
و التجا و تضرع و تذکر معاصی و ذنوب و تفکر نقائص و عیوب و خوف عذاب اخروی و ترس و الم دائمی
در آنوقت غنیمت دانند و عفو و مغفرت از حضرت حق سبحانه تعالی خواهند صد بار این کلمهٔ استغفار
با توجه قلب بر زبان آرند استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه سبحانه و نیز بعد از
ادای نماز دیگر این کلمهٔ استغفار صد بار بخوانند و بطهارة و بغیر طهارة ترک ورد این کلمهٔ استغفار نمایند
در خبر آمده است طوبی لمن وجد فی صحیفته استغفارا کثیرا و نماز چاشت هم اگر ادا نموده شود دولتی است
عظیم سعی نمایند که لا اقل دو رکعت بر دوام از چاشت ادا کرده شود و اکثر رکعات نماز چاشت
اندر رنگ نماز تهجد دوازده است و بمقتضای وقت و حال هر چه گزارده شود مغتنم است
و کوشش نمایند که بعد از ادای هر نماز فرض آیة الکرسی خوانده شود که در خبر آمده است که بعد از
هر نماز فرض هر که آیة الکرسی بخواند مانع نباشد او را از دخول بهشت مگر موت و نیز بعد از ادای هر نمازے
از نمازهای پنجگانه باید که سی و سه بار کلمهٔ تنزیه سبحان الله بگویند و سی و سه بار کلمهٔ تحمید الحمد لله
و سی و سه بار کلمهٔ تکبیر الله اکبر و یکبار بگویند لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک
و له الحمد یحیی و یمیت و هو علی کل شئ قدیر تا عدد صد کامل شود و نیز در هر روز

که ممنوع است و همچنین سعی باید نمود که در جمیع افعال و حرکات و سکنات رضامندی مولای خود جل سلطانه منظور بود بمقتضای شریعت حقه او عمل کرده شود این زمان ظاهر و باطن هر دو متوجه حق باشند تعالی او در یاد حق بوند جل علا مثلاً خواب که سراسر غفلت است چون به نیت دفع تکاسل در ادای طاعت کرده شود آن خواب باین نیت عین عبادت گردد تا درون خواب بود گویا در طاعت بود که بنیت ادای طاعت است در خبر آمده است نوم العلماء عبادة هر چند میدانند که حصول اینمعنی امروز از شما متعذر است که هجوم موانع است والتزام رسوم و عادات است که منظور ننگ و ناموس است که ضدیت بشریعت غرا دارند چه شریعت از برای رفع رسوم و عادات وارد شده است و از برای دفع ننگ و ناموس که ناشی از هوای اماره است آمده اما بتوفیق الله سبحانه مداومت بر ذکر قلبی نمایند و نماز پنج وقتی بی فتور بشرائط ادا کنند و در حل و حرمت شرعی هما امکن احتیاط نمایند محتمل که جمال اینمعنی ظاهر شود و خود بخود در اغب گرداند وجه دیگر از برای نوشتن این قسم نصائح آنست که اگر چه عمل بمقتضای این نصائح حاصل نشود اعتراف بقصور و نقص خود حاصل است و آن نیز دولتی است ؎ هر کس که بیافت دولتی یافت عظیم ٭ وانکس که نیافت درد نایافت بس است

عیاذاً بالله سبحانه از آنکه نیابد و از نایافتن خود در باز نبود و نکند و از ناکردن خویش پشیمان نشود مگر جاهل متمرد باشد که سر از ربقهٔ بندگی بر آورده بود و پا از قید رقیت کشیده ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشداً هر چند وقت و حال و زبان و مکان تقاضای آن نمی کرد که چیزی بنویسد اما چون شوق و رغبت شما را بر وجه کمال دیده بتکلف خود را برین امر آورده سطری چند تسوید نموده بکمال الدین حسین سپرده حضرت حق سبحانه و تعالی بمقتضای آن کرامت فرماید والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب ۹۱ نیز هم بسیادت پناه میر محمد نعمان در دریافته در بیان بی تعلقی از ماسوی و ترغیب بصحبت طالبان حق تعالی

الحمد لله رب العالمین والحمد علی کل حال فی السراء والضراء صحیفهٔ شریفه مع هدیه که بمصحوب سلیمان ارسال داشته بودند رسید جزاکم الله خیراً نوشته بودند که مقصود از این سفر حصول بعضی مقاصد بوده است که متعسر الحصول گشته است امیدوار باشند فان مع العسر یسراً ان مع العسر یسراً ابن عباس رض میفرماید لن یغلب عسر یسرین از احوال پراهوال خود چه نویسد و دوستان را بی مزه سازد و مع ذلک هزاران هزار شکر است که در عین بلا عافیت است فسبحان من جمع بلین الضدین و قرن بین

از انچه صاحب شریعت علیه و علی آله الصلوٰة والتحیة منع فرموده است خود را نگاه باید داشت و محافظت حدود شرعی باید کرد اگر مطلوب سلامت و نجات بود خواب خرگوش تا چند خواهد بود و پنبه غفلت در گوش تا کی آخر بیدار خواهند ساخت و پنبه غفلت خواهند برداشت آن زمان غیر از ندامت و حسرت نقد وقت نخواهد بود و غیر از خجالت و خسارت حاصل نه مرگ نزدیک است و عذابهاے گوناگون آخرت طیار و آماده من مات فقد قامت قیامته پیش از انکه بیدار سازند و سود نه کند بیدار شوند و بمقتضاے اوامر و نواهی شرعی کار کنند و خود را از عذابهاے گوناگون اخروی نگاه دارند قال الله تعالیٰ قوا انفسکم واهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة علیها ملائکة یعنی نگاه دارید نفسهاے خود را و اهلهاے خود را از آتشے که هیزم آن آدمی و سنگ است بعد از تصحیح اعتقاد و بعد از اتیان اعمال صالحه بمقتضاے شریعت حقه علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة اوقات خود را بذکر الٰهی جل شانه معمور باید داشت و از یاد او تعالیٰ فارغ نباید بود ظاهر را اگر بخلق مشغول دارند باید که باطن بحق باشد جل سلطانه و بیاد او تعالیٰ بلند باید بود این دولت در طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالیٰ اسرارهم مبتدی را در اول قدم در صحبت شیخ کامل مکمل بعنایت الله سبحانه میسر است شاید که این معنی شما را هم حاصل شده باشد بلکه نصیبے اگر چه اقل بود میسر گشته هر چه بدست آمده است آنرا غنیمت بازدانند و در شکر آن باشند و امیدوار زیادتی بوند و چون طریقه حضرات نقشبندیه قدس الله تعالیٰ اسرارهم اندراج نهایت در بدایت است اگر ازین طریقه اندک است هم بسیار است که در بدایت از نهایت خبردار است اما مبتدی را باید که هر چند بسیار بدست آید در نظر او اندک بود و اما از شکر آن فارغ نبود و هم شکر آن نماید و هم زیادتی را خواهد مقصود اصلی از ذکر قلبی زوال گرفتاری ما دون حق است سبحانه که مرض قلبی عبارت از آنست و تا زوال این گرفتاری حاصل نشود از حقیقت ایمان نصیب نبود و در اداے اوامر و نواهی شرعیه یسر و سهولت میسر نباید بیت ذکر گو ذکر تا ترا جانست پاکی دل ز ذکر رحمانست و در طعام خوردن باید که حظ نفس مطلوب نبود بلکه به نیت قوت و استطاعت بر عبادت بود و اگر این نیت در ابتدا دست ندهد باید که بتکلف خود را برین نیت آرند و ملتجی و متضرع بوند که حقیقت این نیت میسر گردد و همچنین در جامه پوشیدن باید که نیت تزئین از براے عبادت و اداے نماز بود که در قرآن مجید آمده است خذوا زینتکم عند کل مسجد مقصود از جامهاے زیب پوشیدن نمود خلق نه بود

متوقع است هرچه عطا فرمایند باوجود منت قبول آن باید کرد و بتضرع و زاری و بالتجا و بانکسار طلب زیادتی نمایند فوق آن بید گویان طلب باوقی و سوال آن مقام فوق باید نمود و در اتیان احکام شرعیه نیک مراعاة باید فرمود که مصداق احوال استقامت بر شریعت است بغیر واقع که از عالم مثال نوشته بودند نزدیک بمعامله است والامر الی الله سبحانه و چون در صحبت بسیار بوده آید حمد الله سبحانه که نظر شما بلند افتاده است بجوز و مویز در رنگ طفلان گول نمیشوید ان الله سبحانه یحب معالی الهمم واقعه تربیت حضرت عیسیٰ علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام نسبت باخوی حافظ محمد یعلی که نوشته بودند بلی حافظ بطریق ما مناسبت بسیار دارد اما اینقدر باید دانست که دولت هرچند بصورت از هرکجا برسد فی الحقیقة بشیخ خود راجع باید داشت تا قبلهٔ توجه پراگنده نشود و در کارخانه خلل نیفتد و از هرجا برسد از پیر خود باید دانست که او جامع است بهر صورت و تربیت او ظهور یابد فی الحقیقة از دست این مقام از مزال اقدام طلاب است واقف باید بود تا دشمن لعین را راه نیابد و پراگنده نسازد شنیده باشند هرکه یکجا همه جا و هرکه همه جا هیچ جا نه حافظ را دعا رسانند والسلام

مکتوب بست و یکم بمیر محمد نعمان در دو دریافته در جواب اسولهٔ او و از مشار الیه بودن او تعالی بضمائر و فضل زهاد و کیفیت علم حق تعالیٰ بذات جل سلطانه و دوام احسانه الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفیٰ پرسیده بودند که چون اشیاء ظلی بماهیت خود اشیا نباشند بلکه بماهیت اصل خود برپا بوند باید که مشار الیه اشیا به لفظ هو و انت و انا همان اصل باشد این زمان حمل بعض صفات که بآن اصل نا ملائم اند بر ضمائر چون صادق آید در رنگ انا اکل و انا نائم بدانند که ظل فی الحقیقة هرچند با اصل خود برپا است اما ثبوت ظلیت او اگرچه در مرتبه حس و خیال بود همیشه برجا است و احکام ظلیت او را دوام و بقا است و تعلقم لا یتغیر گواه است و حمل آن صفات بر آن ضمائر بملاحظهٔ اعتبار ظلیت روا است و هر مرتبه از وجود را حکم جدا است و هرچه در خدا کم است نه خدا است جل و علا دیگر معنی حدیث قدسی که در باب فضائل زهاد و کرام وارد شده است پرسیده بودند معانی الفاظ آن ظاهر است و از فضل و کرم خداوندی جل شانه بعید نیست که جمعی را بفضائل و خصائص کرامات مخصوص گرداند و درجات و مراتب کرامات فرماید که دیگران در آن غبطه نمایند و در علم حساب اینها که ترددی داشتند گنجائش تردد نیست بسیاری از امت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات بیحساب به بهشت خواهند رفت از این جمله در حدیث صحیح آمده است که هفتاد هزار کس از امت من بیحساب به بهشت خواهند در آمد پرسیدند که چه کسانند آنها

یا رسول الله فرمود علیه و علی آله الصلوٰة والسلام الذین لا یکتوون ولا یسترقون و علی

المنافقین روزے فقیر تلاوت قرآن میکرد آیت آمد قل ان کان اباؤکم وابناؤکم واخوانکم وازواجکم
وعشیرتکم واموال ن اقترفتموها وتجارة تخشون کسادها ومساکن ترضونها احب الیکم من الله ورسوله
وجهاد فی سبیله فتربصوا حتے یاتی الله بامره والله لا یهدی القوم الفسقین از خواندن این آیت
کریمه گریه بسیار مستولے شد وخوف غالب آمد درین اثنا مطالعه حال خود نمود و دید که هیچ یکے از ینها
گرفتاری ندارد اگر همه تلف وناچیز شوند تجویز دارم که درشریعت ایشان آن منکر و مستحسن است
نخواهد کرد آن امور را برین امر نخواهد گزید بقیة المرام آنکه چون یاران با ما برائے خدا صحبت
میدارند مارا هم باید که ایشان را نیازاریم واز احوال ظاهر و باطن ایشان خبردار باشیم
حدیث قدسی یا واؤ واؤ رایت لی طالبا فکن له خادما مشهور است زیاده ازانچه سابقان بیاران
توجه داشتند بعد ازین توجه دارند وشیوهٔ ناپروائی وتغافل را منظور ندارند دیگر بنویسند که مکتوب
اقربیت معقول شد یا نه اگر شده است بهتر والا محل تر دد را تشخیص کرده نویسند زیاده چه نویسد المسئول
من الله سبحانه سلامتکم وعافیتکم وثباتکم واستقامتکم ومزید توفیقکم وحسن عاقبتکم والسلام مکتوب
نود وهم بسیادت پناه میر محمد نعمان در رود یافته فی الصبر والرضا بقضائه تعالی الحمد لله رب العالمین
فی السراء والضراء وفی العافیة والبلاء فعل الحکیم جل سلطانه لا یخلو عن حکمة ومصلحة یفعل الله سبحانه
یریده به الصلاح عسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم وعسی ان تحبوا شیئا وهو شر لکم والله یعلم وانتم
لا تعلمون فاصبروا علے بلاء وارضوا بقضاء سبحانه تعالے اثبتوا علے الطاعات تعالے
واجتنبوا عن معاصیه سبحانه انا لله وانا الیه راجعون قال الله تبارک وتعالی ما اصابکم من مصیبة
فبما کسبت ایدیکم ویعفو عن کثیر فتوبوا الی الله سبحانه واستغفروا عما کسبت ایدینا واسئلوا
العفو والعافیة من الله سبحانه فانه تعالے عفو یحب العفو اجتنبوا عن البلاء ما استطعتم
فان القرار مما لا یطاق من سنن المرسلین علیهم الصلوٰة والتسلیمات ونحن فی عین البلاء
مع العافیة قل الله سبحانه الحمد والمنة والسلام علیکم وعلے سائر من اتبع الهدیٰ والتزم متابعة
المصطفے علیه وعلے آله الصلوٰة والتسلیمات العلی مکتوب بستم بمولانا امان الله در رود یافته در بلندی
همت ودریغ داشتن وصول جمیع نعم به پیر خود والحمد لله وسلام علے عباده الذین اصطفیٰ مکتوب اخوی شیخ
امان الله وصول یافت از احوال ومواجید خود نوشته بودند بوضوح انجامید از شما زیاده ازین امور

علیه و علی آله الصلوة والسلام بظروف آنها مساس نمیکرد چه جای آنکه از طعام اینها میخورد نیز نجس عین همه وقت
نجس عین است اباحت سابق و لاحق درو گنجایش ندارد و اگر مشرکان نجس عین باشند باید که از ابتدا
چنین بودند و آن حضرت علیه و علی آله الصلوة والسلام با اینها از اول باندازه آن معامله میفرمود و قال لیس
علیکم فی الدین حرج در دین مدفوع است معلوم شریف است که حکم نجاست ایشان کردن و ایشان را نجس عین
دانستن چه قدر بر مسلمانان تنگ گرفتن است و ایشان را در رنج انداختن است بنوع ائمه حنفیه رضی الله تعالی
عنهم باید بود که مخلصے از برائے مسلمانان پیدا کرده اند و از ارتکاب حرام برآورده اند آنکه ایشان را مطعون
سازند و هنر ایشان را عیب انگارند بر مجتهد چه جائے اعتراض است که خطائ او را نیز یک درجه ثواب است
و تقلید او اگرچه خطا کند موجب نجات است جماعه که بحرمت اطعمه و اشربه کفار قائل اند محال و ایست که
خود را از ارتکاب آن محفوظ دارند خصوصاً در دیار هندوستان که این ابتلا بیشتر است درین مسئله که
عموم بلوی دارد اولی آنست که فتوی باسهل و الیسر امور بدهند اگر موافق مذهب خود نبود و بقول هر مجتهد
که باشد قال الله تعالی یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر و قال تعالی یرید الله ان یخفف عنکم و
خلق الانسان ضعیفا بر خلق تنگ گرفتن و ایشان را رنجانیدن حرام است و غیر مرضی حضرت حق است
سبحانه شافعیه در بعض مسائل که شافعی در آن تنگ گرفته است بمذهب حنفیه فتوی میدهند و بر خلائق آسان
میسازند مثلاً در مصارف زکوة نزد شافعی صدقه را بر جمیع اصناف مصارف زکوة قسمت باید کرد یکے از آن
اصناف مولفة قلوب اند که درین اوان مفقود اند علماء شافعیه بمذهب حنفیه فتوی داده اند بهر یکے ازین
اصناف که بدهد کفایت کرده اند و ایضاً اگر مشرکان نجس عین باشند باید که از ایمان آوردن هم
پاک نشوند پس معلوم شد که نجاست ایشان بواسطه خبث اعتقاد است که زوال پذیر است و مقصور بر
باطن است که محل اعتقاد است و نجاست درونی بطهارت بیرونی جنگ ندارد چنانچه معلوم وضیع و شریف
است و ایضاً کلام حسن انتظام انما المشرکون نجس اخبار از حال مشرکان است که ناسخیت و منسوخیت
بآن کار ندارد و وجه نسخ در انشاء حکم شرعی است نه در اخبار از شیئے پس مشرکان همه وقت باید که
نجس باشند و مراد از نجاست خبث اعتقاد بود تا ادله متعارض نباشند و مساس اینها هیچ وقت
محظور نبود و آن روز که این فقیر کریمه و طعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم درین بحث خوانده بود
شما در جواب آن فرمودید مراد از طعام اینجا گندم و نخود و عدس است اگر این توجیه را

رسیم تیموکلون در مقام سر عظیم است که اظهار آن از مصلحت دور است که از افهام اکثری بعید است اگر فرصت ملاقات
شد یا و بدهند که شمه از آن بمشافهه گفته آید رقعه از این سرور در جلد مکتوبات ثانی در مکتوبی اندراج یافته است اگر
توانند دریافت شاید توانند دریافت دیگر پرسیده بودند که علم حضرت حق سبحانه و تعالی محیط کنه ذات خود میتواند شد
یا نه اگر تواند شد تناهی لازم خواهد آمد بدانند که علم دو قسم است حصولی و حضوری محال است که علم حصولی بکنه
ذات واجبی جل سلطانه متعلق شود که مستلزم احاطه و تناهی است اما روا است که علم حضوری او تعالی بکنه ذات
او سبحانه متعلق شود و هیچ تناهی لازم نیاید والسلام مکتوب بیست و دوم بملا مقصود علی تبریزی در رد
یافته در بیان آنکه مراد از نجاست مشرکان خبث باطن و سوء اعتقادات ایشان است نه نجس العین
بودن ایشان الحمد لله والسلام علی عباده الذین اصطفی مخدوما شفقت آثارا معلوم نشد که مقصود
از فرستادن تفسیر حسینی چه بود صاحب تفسیر بیان آیت کریمه موافق ائمه حنیفه مینماید و از نجاست
شرک خبث باطن و سوء اعتقاد میخواهد و آنکه بعد از آن گفته است که اینها اجتناب از نجاسات نمی نمایند
اینمعنی امروز در اکثر اهل اسلام نیز موجود است و از این راه فرق در میان عوام اهل ایمان و در میان
کفار مفقود است اگر عدم اجتناب از نجاست سبب نجاست شخص بود معامله تنگ گردد لا حرج
فی الاسلام و آنکه نقلی از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما کرده است که مشرکان نجس العین اند در
رنگ گلاب این قسم نقلهای شود از اکابر دین بسیار آمده است که محمول بر توجیه و تاویل است
چگونه نجس عین باشند که آن سرور دین علیه و علی آله الصلوة والسلام از خانه یهودی طعام
خورده است و بظرف مشرکی طهارت کرده و حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه نیز از سبوی
زن ترسا طهارت کرده است اگر گویند که کریمه انما المشرکون نجس بود که متاخر باشد و ناسخ آنها
بود جواب تواند بود از یکجا کفایت نمی کند اثبات تاخر باید نمود تا دعوی نسخ صحت پیدا کند
فان التخصیص من انواع المنع لو سلم متاخر باشد باید که ثبت حرمت نبود و مراد از نجاست خبث باطن
باشد زیرا که منقول است که هیچ پیغمبری مرتکب امری نگشته است که اکل آن در شریعت او یا در شریعت
یکی از انبیا بحرمت کشد و آخر محرم گردد اگرچه آن امر در وقت ارتکاب مباح باشد خمر که اول مباح
بود و آخر حرام گشت هیچ پیغمبری آنرا نخورده و اگر اکل کار مشرکان بنجاست ظاهر قرار
می یافت و اینها در رنگ گلاب نجس عین میگشتند هرگز آن سرور که محبوب رب العالمین است

واشیارا باو تعالیٰ مستند ساختند این نوریست که از انوار انبیا مقتبس گشته است واین دولت است که از
خوان انبیا برروے کار آمده علیهم الصلوٰة والتسلیمات الیٰ یوم التناد بل الیٰ ابد الآباد وهمچنین سائر سمعیات
که به تبلیغ انبیا علیهم الصلوٰة والسلام بارسیده است از وجود وصفات کمال واجب جل سلطانه واز بعثت
انبیا واز عصمت ملائکه علیهم الصلوٰة والتسلیمات والتحیات والبرکات واز حشر ونشر واز وجود
بهشت ودوزخ وتنعیم وتعذیب دائمی اینها وامثال آنها که شریعت بآن ناطق است عقل دراوراک
شان قاصر است وبے سماع ازین بزرگواران در اثبات آنها ناقص وغیر مستقل چنانچه طور عقل وراے
طور حس است که انچه بحس مدرک نشود عقل ادراک آن مینماید همچنین طور نبوت وراے طور عقل است انچه بعقل
مدرک نشود بتوسل نبوت مدرک می درآید وهرکه وراے طور عقل طریقے از براے معرفت اثبات نمی نماید
فی الحقیقت منکر طور نبوت است ومصادم بداهته است پس از وجود انبیا چاره نبود تا بشکر جل سلطانه
که بعقل واجب است دلالت نمایند وتعظیم مولی نعم جل علا که بعلم وعمل تعلق دارد واز قبل او سبحانه
معلوم ساخته ظاهر سازند چه تعظیم او تعالیٰ که از نزد او سبحانه مستفاد نشود شایان شکر او نیست تعالیٰ
زیراکه قوت بشری در ادراک آن عاجز است بلکه بسا است که غیر تعظیم او را سبحانه تعظیم او تعالیٰ انگارد
واز شکر به هجو برد وطریق استفاده تعظیم آنحضرت جل شانه از آن حضرت تعالیٰ وتقدس مقصور بر نبوت
است ومنحصر به تبلیغ انبیا علیهم الصلوٰة والتسلیمات والهام که اولیارا هست مقتبس از انوار نبوت است
واز برکات وفیوض متابعت انبیا است علیهم الصلوٰة والتسلیمات وعقل درین امر اگر کفایت میکرد
فلاسفه یونان که بمقتداے خود عقل را ساخته اند در تیه ضلالت نمی ماندند وحق را سبحانه از همه بیش
می شناختند وحال آنکه جاهل ترین مردم در ذات وصفات واجبی جل سلطانه اینها اند که حق را سبحانه بیکار
ومعطل دانسته اند وغیر از یک چیز وآن هم بایجاب نه باختیار باو تعالیٰ مستند نساخته عقل فعال از نزد
خود تراشیده حوادث را از خالق سموات وارض باز داشته باو منسوب میدارند واثر را از موثر
حقیقی جل سلطانه منع نموده آنرا اثر منحوت خود میدانند چه نزد اینها معلول اثر علت قریبه است علت
بعیده را در حصول معلول تاثیر ندانسته اند ونه جهل این عدم استناد اشیا را باو تعالیٰ کمال او
سبحانه تصور نموده اند وتعطیل را تجمیل انگاشته وحال آنکه حضرت حق سبحانه
خود را الخلق سموات والارض مے ستاید ومدح خود رب المشرق ورب المغرب

اہل عرب ایشان چہ مضائقہ است اما انصاف در کار است مقصود اصلی ازین تصدیع و ازین اطالۂ کلام آنست کہ
بر خلائق رحم نمایند و حکم بعموم نجاست شان نکنند و اہل اسلام را نیز بواسطۂ اختلاط کفار کہ ازان چارہ
گزیر نیست نجس ندانند و از اطعمہ و اشربۂ مسلمانان بعلت نجاست متوہم اجتناب نکنند و ازین را و از ایشان
تبری نمایند و این را احتیاط نہ انگارند کہ احتیاط در ترک احتیاط زیادہ چہ تصدیع دہد بیت اندکی پیش تو
گفتم غم دل ترسیدم ٭ کہ دل آزردہ شوی ورنہ سخن بسیار است ٭ والسلام **مکتوب بست و سوم**
بخواجہ ابراہیم قبادیانی در آنکہ او تعالیٰ بتوسط انبیا علیہم السلام خبر دادہ است از ذات و صفات خود
و اعمال مرضیہ و نامرضیۂ عباد کہ عقل را دران مدخلے نیست الحمد للہ الذی انعم علینا وہدانا الی الاسلام
وجعلنا من امۃ محمد علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام انبیا رحمتہا اند مر عالمیان را علیہم الصلوۃ والتسلیمات
کہ حضرت حق سبحانہ وتعالیٰ بتوسط بعثت این بزرگواران علیہم الصلوۃ والتحیات از ذات و صفات خود
ما ناقص عقلان و قاصر ادراکان را خبر دادہ است و باندازۂ فہم کوتہ بر کمالات ذاتیہ و صفاتیہ خود اطلاع
بخشیدہ و مراضی خود را از نامراضی خویش جدا ساختہ و منافع دنیوی و اخروی ما را از مضار ما ممتاز
فرمودہ اگر توسل وجود شریف شان نبودی عقول بشری در اثبات صانع تعالے عاجز
بودے و در ادراک کمالات او سبحانہ ناقص و قاصر آمدے قدماء فلاسفہ کہ خود را اکابر ارباب
عقول میگیرند منکر صانع بودند و اشیا را از نقصان عقل بدہر منسوب می ساختند و مجادلۂ نمرود
کہ بادشاہ روے زمین بودہ است بحضرت خلیل علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام در اثبات خالق
سموات والارض مشہور است و در قرآن مجید ہم مذکور و فرعون بید ولت میگفت ما علمت لکم من الٰہ
غیری و نیز فرعون بحضرت موسیٰ علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام خطاب کردہ گفتہ است لئن اتخذت
الٰہا غیری لاجعلنک من المسجونین و نیز آن بید ولت بہامان گفتہ است یا ہامان ابن لی صرحا
لعلی ابلغ الاسباب اسباب السموات فاطلع الی الٰہ موسیٰ وانی لاظنہ کاذبا بالجملہ عقل در اثبات
این دولت عظمیٰ قاصر است و بدون ہدایت این بزرگواران باین دولت سرافراز نیست و چون
بتواتر انبیا علیہم الصلوۃ والتسلیمات دعوت ایشان بخدا کہ خالق زمین و زمان است جل شانہ
شہرت یافت و کلمۂ این بزرگواران مرتفع گشت سفہاے ہر وقت کہ در
ثبوت صانع تردد داشتند بتبع خود مطلع شدند بے اختیار بوجود صانع قائل گشتند

تبلیغ مینمایند و بتائید او سبحانه مؤید اند کارخانهٔ این بزرگواران بنزول ملائکهٔ معصومین از کید و مکر دشمن لعین محفوظ است ان عبادی لیس لک علیهم سلطان نقد وقت شان است و دیگران ازین دولت میسر نشده است و از دام نافرجام لعین رهائی متصور نگشته مگر که التزام متابعت این بزرگواران نموده آید و براثر ایشان رفته شود علیهم الصلوات والتسلیمات تابیت محال سعدی که راه صفا ¤ توان رفت جز در پئے مصطفا ¤ علیه وعلی جمیع اخوانه الصلوات والتسلیمات العلی سبحان الله افلاطون که رئیس فلاسفه است دولت بعثت حضرت عیسی را علی نبینا وعلیه الصلوات والسلام دریابد و خود را الی ادائے مستغنی دانسته بآن حضرت نگرود و از برکات نبوة بهره نگیرد و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور قال الله تبارک وتعالی ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون وان جندنا لهم الغالبون عجب معامله است عقول ناقصهٔ فلاسفه گویا در طرف نقیض طور نبوت افتاده است هم در مبدا و هم در معاد و احکام آنها مخالف احکام انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات نه ایمان بالله درست کرده اند و نه ایمان بآخرت بقدم عالم قائلند و حال آنکه اجماع متین است بر حدوث عالم بجمیع اجزاء خود و همچنین بانشقاق سموات و انتشار کواکب و اندک جبال و انفجار بحار که بروز قیامت موعود است قائل نیستند و منکر حشر اجساد اند و انکار نصوص قرآنی مینمایند و متاخران آنها که در زمرهٔ اهل اسلام خود را داخل ساخته اند همچنان بر اصول فلسفهٔ خود راسخ اند و بقدم سموات و کواکب و امثال اینها قائلند و بعدم فنا و هلاک اینها حاکم قوت ایشان تکذیب نصوص قرآنی است و رزق شان انکار ضروریات دین عجب مومن اند بخدا و رسول ایمان آرند اما آنچه خدا و رسول او فرموده است قبول ندارند سفاهت از این نمی کنند ¤ و سے فلسفه چون اکثرش باشد سفه ¤ پس کل آن ¤ هم سفه باشد که حکم کل حکم اکثر است ¤ این جماعه خود را در تعلیم و تعلم الیتی که عاصم از خطاے فکرے است صرف کردند و در آن باب فرتها نمودند چون بقصور اقصاے ذات و صفات و افعال واجبی رسیدند جل سلطانه دست و پاے خود را گم کردند و آلهٔ عاصمه را از دست داده خطبها خوردند و در تیه ضلالت ماندند در رنگ شخصی که سالها آلات حرب را طیار سازد و در وقت حرب دست و پاے خود را گم کرده بکار نبرد مردم علوم فلسفه را منسق و منتظم دانند و از غلط و خطا محفوظ می انگارند بر تقدیر تسلیم این حکم در علومی صادق باشد که عقل را در آنها استقلال و استبداد است که خارج از مبحث اند و داخل دائرهٔ مالایعنی اند و بآخرت که درستی است کار ندارند

میسر باید و این سفیهان را بزعم فاسد خود با حضرت حق سبحانه و تعالی هیچ احتیاجی نیست و با وسبحانه هیچ سر نیاز
در وقت اضطرار و احتیاج باید که اینها بعقل فعال خود رجوع نمایند و قضای حاجت خود را از و خواهند که و عاقل
را با و در رجوع داشته اند بلکه عقل فعال نیز چون بزعم اینها موجب است نه مختار قضای حاجت از وی خواستن
هم معقول نیست ان الکفرین لا مولی لهم عقل فعال چه بود که سرانجام اشیا نماید و حوادث باو مستند باشند
در نفس وجود و ثبوت او هزاران سخن است چه تحقیق و حصول او مبنی بر مقدمات زراندوده فلسفیه است
که باصول نقیه اسلامیه ناتمام است و در خام اند ابلهی بود که اشیا را از قادر مختار جل شانه باز داشته
باینچنین امر موهوم مستند سازد بلکه اشیا را نیز از ان ننگ و عار است که به منحوت فلسفی مستند
باشند بلکه اشیا بعدم خود راضی و خرسند بوند و هرگز میل وجود ننمایند از آنکه استناد وجود شان بمجعول
سفسطی نموده آید و از سعادت انتساب بقدرت قادر مختار جل سلطانه ممتنع گردند کبرت کلمة تخرج
من افواههم ان یقولون الا کذبا کفار دار الحرب با وجود بت پرستیها از جماعه احسن حال اند که بحضرت
حق سبحانه جل و علا در تنگی التجا دارند و بتها را وسیله شفاعت پیش او تعالی سازند عجب تر آنکه جمعی این
سفها را حکما مے نامند و بحکمت منسوب میدارند اکثر احکام ایشان سیما در الهیات که مقصد اسنی
است کاذبه اند و مخالف کتاب و سنت اطلاق حکما بر اینها که سراسر جهل مرکب نصیب
شان است بکدام اعتبار نموده آید مگر بر سبیل تحکم و استهزا گفته شود و یا از قبیل اطلاق
بصیر بر اعمی شمرده آید و جمعی از این سفها که بے التزام طریق انبیا علیهم الصلوة و التسلیمات
بتقلید صوفیه آلهیه که در هر عصر از متابعان انبیا بوده اند علیهم الصلوات و التحیات
طریق ریاضت و مجاهدات اختیار نموده اند و بصفای وقت خود مغرور گشته بر خواب و خیال خود
اعتماد کرده اند و کشوف خیالی خود را مقتدا ساخته ضلوا فاضلوا نمیدانند که این صفا صفای نفس است
که راهی بضلالت دارد نه صفای قلب که دریچه هدایت است چه صفای قلب منوط بمتابعت انبیا
است علیهم الصلوة و التسلیمات و تزکیه نفس مربوط بصفای قلب و سیاست اوست سهر را نفس که صفا
پیدا کنند با وجود ظلمت قلب که محل ظهور انوار قدم است حکم آن دارد که چراغی برافروخته باشند از برای تاراج
کردن دشمن کمین که ابلیس لعین بود بالجمله طریق ریاضت و مجاهدت در رنگ طریق نظر و استدلال وقتے
اعتبار و اعتماد پیدا کنند که مقرون بتصدیق انبیا بود علیهم الصلوة و التسلیمات که از قبیل حق جل و علا

مرتضٰی والسلام علی من اتبع الہدیٰ والتزم متابعۃ المصطفٰی علیہ وعلیٰ جمیع اخوانہ من الانبیاء الکرام والملائکۃ العظام الصلوات والتسلیمات اتمہا واکملہا والسلام

مکتوب بست وچہارم بملا محمد مراد کشمی کہ از خادمان میر محمد نعمان است یافتہ در بیان بزرگی اصحاب کرام آنسرور علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام ومہربانی آنہا بایکدیگر قال

اللہ تبارک وتعالٰی محمد رسول اللہ والذین معہ اشداء علی الکفار رحماء بینہم تراہم رکعا سجدا یبتغون فضلا من اللہ ورضوانا الی قولہ تعالٰی لیغیظ بہم الکفار وعد اللہ الذین آمنوا وعملوا الصلحت منہم مغفرۃ واجرا عظیما۔ درین آیہ جمیع اصحاب خیر البشر را علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات بکمال مہربانی کہ بایکدیگر داشتند مدح فرمودہ است چہ رحیم کہ واحد رحماست متضمن مبالغہ است در مہربانی وچون صفت مشبہ دلالت بر استمرار نیز دارد باید کہ مہربانی ایشان بایکدیگر بصفت استمرار ودوام باشد چہ در حضور آن سرور چہ بعد از ارتحال آن سرور علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام وایمایس آنچہ منافی مہربانی است در حق یکدیگر باید کہ ازین بزرگواران بر دوام مسلوب باشد واحتمال بغض وکینہ وحسد وعداوت بایکدیگر ازین اکابر دین بر سبیل استمرار منتفی بود وہرگاہ جمیع صحابہ کرام باین صفت مرضیہ متصف باشند چنانچہ بمقتضاے کلمہ والذین است کہ از صیغ عموم واستغراق است اکابر صحابہ چگوید کہ این صفت اتم واکمل دار خواہد بود ولہذا آن سرور فرمودہ است علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام ارحم امتی بامتی ابوبکر ودر شان حضرت فاروق رضی اللہ تعالٰی عنہ فرمودہ است علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام لوکان بعدی نبی لکان عمر یعنی لوازم کمالاتی کہ در نبوت درکار است ہمہ را عمر دارد اما چون منصب نبوت بخاتم الرسل ختم شدہ است علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام بدولت منصب نبوت مشرف نگشت ویکے از لوازم نبوت کمال مہربانی است وشفقت بر خلق وایثار ذائلے کہ منافی شفقت مہربانی است واز ذمائم اخلاق است از حسد وبغض وکینہ وعداوت در حق جماعہ کہ بشرف صحبت خیر البشر مشرف گشتہ اند علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات چگونہ متصور شود کہ بہترین این امت کہ خیر الامم است ایشانند وسابقترین این امت کہ ناسخ اکمل امم است ایشان کہ قرن ایشان بہترین قرون بودہ است وصاحب ایشان فاضلترین انبیاء ورسل بود اگر ایشان باین صفات ردیہ موصوف باشند کمینہ این امت مرحومہ را از ذمائم عارف است ایشان چرا بہترین این است باشند واین امت بہ کدام وجہ

ونجات اخروی بآنها مربوط نیست سخن در علومی است که عقل ما وراء ادراک آنها عاجز و قاصر است و بطور نبوت مربوط اند ونجات اخروی بآنها منوط است که حجة الاسلام امام غزالی در رساله منقذ عن الضلال میفرماید که فلاسفه علم طب وعلم نجوم را از کتب انبیاء متقدمین علی نبینا وعلیهم الصلوات والتسلیمات سرقه کرده اند وخواص ادویه وغیر آن که عقل در ادراک آنها قاصر است از صحف وکتب منزله بانبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات اقتباس نموده وعلم تهذیب اخلاق را از کتب صوفیهٔ آلهیه که در هر عصر وهر امت پیغمبرے بوده اند برائے ترویج اباطیل خود سرقه کرده اند پس این سه علم معتبر شان سرقے گشت وخطبها که در علم الٰهی در ذات وصفات وافعال واجب جلسلطانه خورده اند ودر ایمان بالله ودر ایمان بآخرت مخالفت بنصوص قرآنی نموده اند شمهٔ ازان بالا ذکر یافته است مانند علم هندسه ومثل آن که بآنها نوع اختصاص دارد اگر صدق ومنتظم باشد بچه کار خواهد آمد وکدام عذاب ووبال آخرت را خواهد دور ساخت علامة اعراضه تعالى عن العبد اشتغاله بما لا یعنیه هرچه بآخرت بکار نباید لایعنی است وعلم منطق که علم آلهی است وآنرا عاصم از خطا گفته اند بکار ایشان نیامد ودر مقصد اسنے از غلط وخطا ایشان را نه بر آورد بکار دیگران چگونه خواهد آمد واز خطا چگونه خواهد رهانید ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب بعضے از مردم که بعلوم فلسفه سری دارند وبتسویلات فلسفی مفتون اند این جماعه را حکما دانسته عدیل انبیا میدانند علیهم الصلوات والتسلیمات بلکه نزدیک است که علوم کاذبهٔ ایشان را صادق دانسته بر شرائع انبیاء تقدیم دهند علیهم الصلوات والتسلیمات اعاذ بالله سبحانه عن هذا الاعتقاد آرے هرگاه اینها را حکما دانند وعلم اینها را حکمت گویند ناچار درین بلا افتند چه حکمت عبارت از علم بشئے است که مطابق نفس الامر باشد علومیکه مخالف آنها بود وغیر مطابقت بنفس امر خواهد داشت بالجمله تصدیق اینها وتصدیق علوم اینها مستلزم تکذیب انبیا وتکذیب علوم انبیا است علیهم الصلوات والتحیات که این دو علم در دو طرف نقیض افتاده اند تصدیق یکے مستلزم تکذیب دیگری است هرکه خواهد ملت انبیا را التزام نماید واز حزب حق باشد وعلما وانا اهل نجات بود وهرکه خواهد فلسفی شود ودر گروه شیطان باشد وخاسر وخائب بود وقال الله تبارک وتعالى فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر انا اعتدنا للظالمین نارا احاط بهم سرادقها وان یستغیثوا یغاثوا بماء کالمهل یشوی الوجوه بئس الشراب وساءت

بر افضلیت حضرت صدیق رضی اللہ تعالی عنہ نموده است زیرا که بحکم کریمهٔ ان اکرمکم عند اللہ اتقاکم گرامی ترین این امت که مخاطب است نزد خدا جل و علا اتقای این امت است و چون حضرت صدیق بحکم نص قرآنی اتقای این امت است باید که گرامی ترین این امت نیز نزد حق جل و علا بحکم نص لاحق او باشد رضی اللہ تعالی عنہ و اکابر ائمهٔ سلف که یکے از ایشان امام شافعی است رضی اللہ تعالے عنهم اثبات اجماع صحابه و تابعین کرده اند بر افضلیت حضرات شیخین رضی اللہ تعالی عنهم و حضرت امیر نیز حکم بافضلیت حضرات شیخین رضی اللہ تعالے عنهم نموده است امام ذہبی که از اکابر محدثین است فرموده است که این نقل را از حضرت امیر زیاده از ہشتاد نفر روایت کرده اند و عبد الرزاق که از اکابر شیعه است نیز بموجب این نقل حکم بافضلیت شیخین نموده است و باین عبارت گفته افضل الشیخین بتفضیل علی ایاہما علی نفسه و الا لما فضلتها کفی بی وزرا ان احبه ثم اخالفه پس کسانیکه بحکم کتاب و سنت و اجماع و نیز باعتراف حضرت امیر افضل این امت خیر الامم باشند تنقیص و تحقیر شان از کدام انصاف و دیانت باشد و کدام خیریت در ضمن آن موضوع بود اگر در سب لعن معنی خیریت و عبادت بودے سب ابی جہل و ابی لہب که بمنصوص قرآنی ملعون و مطرود اند ورد این امت بودے و حسنات کثیره در ضمن آن حاصل آمدے در سب کدام خیریت است که متضمن فحش و قطعیت است علی الخصوص در حق کسیکه مستحق آن نبود و اہل آن نباشد وضع شئ در غیر موضع آن شئ ظلم است و از شئ تا شئے فرق است و از موضع تا موضع تفاوت است پس از ظلم تا ظلم بودن بعید بود و خلافت حضرت ذی النورین رضی اللہ تعالی عنہ باجماع صحابه کرام ثابت شده است و باتفاق صغار و کبار و ذکور و اناث آن قرن خیر القرون بحصول پیوسته لہذا علما فرموده اند که آنقدر اتفاق و اجماع که بر خلافت حضرت ذی النورین رضی اللہ تعالی عنہ بحصول پیوسته است بر خلافت ہیچ یکے از حضرت خلفاء ثلثه دیگر بحصول نپیوسته زیرا که در بدو خلافت او رضی اللہ تعالی عنہ چون یکنوع تردد بوده اہل آن قرن درین ماده احتیاط بسیار مرعی داشته اقدام نموده اند باید دانست که اصحاب کرام رضی اللہ تعالے عنهم مبلغان کتاب و سنت اند و اجماع ہم بقرن ایشان منوط بوده اگر جمیع ایشان یا بعض ایشان مطعون باشند و بتضلیل و تفسیق متصف بوند اعتماد از کل دین یا بعض دین مرتفع می گردد و فائده بعثت خاتم الانبیاء و افضل الرسل کم میماند علیه و علیهم و آله الصلوات و التسلیمات جامع قرآن مجید حضرت عثمان است

خیر الامم بود در سبقت ایمان و اولیت انفاق اموال و بذل النفس را چه مزیت فضیلت باشد و خیریت قرن را
چه تاثیر و فضل صحبت خیر البشر را علیه و علی آله الصلوٰة والسلام چه اثر باشد جماعه که در صحبت اولیای این است
زندگانی مینمایند از ین رذائل نجات میبابند جمعے که در صحبت افضل الرسل علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات
عمر خود را صرف کرده باشند و از برائے تائید و نصرت دین او بذل اموال و انفس نموده بودند چه احتمال
دارد که این ذمائم در حق شان توهم نموده آید مگر آنکه عظمت و بزرگی خیر البشر علیه و علی آله الصلوات
والسلام والتحیة از نظرها ساقط شود عیاذاً بالله سبحانه و صحبت او علیه و علی آله الصلوٰة والسلام
از صحبت ولی امت ناقص تر متوهم گردد نعوذ بالله سبحانه منه و حالی آنکه مقرر است که هیچ ولی امتی
بمرتبهٔ صحابی آن امت نرسد فکیف به نبی آن امت شیخ شبلی علیه الرحمة فرموده است
ما آمن برسول الله من لم یوقر اصحابه جمعے گمان مے برند که اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات
والتسلیمات دو فریق بودند گروهے بودند که مخالفت بحضرت امیر داشتند رضی الله تعالے عنه و عنهم
و گروهے دیگر موافق حضرت امیر بودند کرم الله تعالے وجهه و این دو گروه بایکدیگر عداوت و بغض
و کینه داشتند و بعضے از ینها از جهت بعضے مصالح این صفات خود را مبطن میداشتند و تقیه
مے نمودند و نیز گمان میکنند که این رذائل و ایشان تا بیک قرن نزدیک بوده است تا بودند این
ذمائم داشتند و باین توهم مخالفان حضرت امیر بد و بد یاد میکنند و چیزهاے نامناسب
بایشان منتسب مے سازند انصاف باید نمود که بدین تقدیر هر دو فریق مورد طعن میگردند
برذائل صفات اتصاف می یابند و بهترین این امت بدترین این است بلکه بدترین جمیع
امم مے گردند و خیریت آن فرق بشریت تبدیل می یابد کدام انصاف است که حضرات
شیخین را رضی الله تعالے عنهما باین توهم بد یاد نموده آید و امور نامناسب باین اکابر دین
منتسب ساخته شود حضرت صدیق رضی الله تعالے عنه بحکم نص قرآنی اتقاق این امت است
زیرا که اجماع مفسرین است چه ابن عباس رضی الله تعالی عنه و چه غیر آن را برین که کریمه
وسیجنبها الاتقی در شان حضرت صدیق نازل است رضی الله تعالی عنه و مراد از اتقی اوست رضی
الله تعالی عنه پس شخصے را که حضرت حق سبحانه اتقای این امت خیر الامم میفرماید خیال باید کرد
که تکفیر و تفسیق و تضلیل او چه مقدار شناعت بود امام فخر الدین رازی باین کریمه استدلال

افضلیت ۱۲

رسیده اند بشر بهشت اند احتمال کفر و ضلالت از ایشان مرفوع است و نیز حضرات شیخین از اهل بدرند که باحادیث صحاح
مطلقاً مغفور اند و نیز به بیعت رضوان مشرف اند که جمیع اهل آن بیعت باحادیث صحاح از اهل بهشتند کما مر و حضرت عثمان
که در بدر حاضر نشود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم او را در مدینه گذاشته آمده بودند از برای بیمارداری اهلیهٔ او که
بنت آنحضرت بوده علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات که فرموده بودند که هرچه بدریان را فضیلت
حاصل شود ترا هم خواهد شد و در بیعت رضوان که حاضر نشود آن سرور علیه الصلوٰة و السلام او را پیش اهل مکه
فرستاده بودند و از جانب او خود بیعت فرمودند چنانچه مشهور است و نیز قرآن مجید بشهادت بزرگی این
حضرات سفیر باید و از علو درجات شان خبر میدهد ارتیاب و سنت کسیکه چشم پوشیده مکابره نماید از
بحث خارج است شیخ سعدی فرموده است بیت آنکس که بقرآن و خبر زو نرهی ؛ آنست جوابش
که جوابش ندهی بدیهی بلا شد اگر در حضرت صدیق احتمال ضلال و کفر صورت داشته اصحاب پیغمبر با آن
عدالت و با آن کثرت او را جانشین پیغمبر نساختندی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و در تکذیب خلافت
حضرت صدیق تکذیب سی و سه هزار اهل آن قرن که خیر القرون است تجویز نکنند آن زمان کسیکه ادنی درایت
دارد کدام خیریت در آن قرن بماند که سی و سه هزار اهل آن قرن بر باطل جمع گردند ضال و مضل را
جانشین پیغمبر سازند حضرت حق سبحانه و تعالی آن جماعه را انصاف بدهد که از طعن اکابر دین زبان
کوتاه کنند و حق صحبت پیغمبر را مرعی دارند آن سرور فرموده است علیه و علی آله الصلوٰة و السلام الله
الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی من احبهم فبحبی احبهم و من ابغضهم فببغضی ابغضهم زیاده چه نویسد
و اجلی بدیهی را چه جلا دهد زیرا که حضرت صدیق که قرآن مجید بمدح او مملو است و یک سورهٔ و اللیل در و
کریمه در فضائل آنحضرت نازل گشته است و از احادیث صحاح لا تعد و لا تحصی در کمالات و فضائل او
مرویست و در کتب انبیای ماتقدم ذکر شمائل و اوصاف او بلکه جمیع صحابه آمده است کما قال الله تعالی
مثلهم فی التوراة و مثلهم فی الانجیل و رئیس این امت مرحومه که خیر الامم است هم اوست
هرگاه او را کافر فضائل دانند دیگران چه اعتبار نماید و بکدام راه در آمده سخن کنند اللهم
فاطر السموات و الارض عالم الغیب و الشهادة انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون
والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات
و التسلیمات اتمها و اکملها مکتوب بست و پنجم بملا طاهر در بیان نتائج

بلکہ حضرت صدیق و حضرت فاروق اند رضی اللہ تعالی عنہم اگر ایشان مطعون باشند و مسلوب العدالت بوند بر قرآن چہ
اعتماد ماند و دین بچہ چیز برپا بود شناعت این امر را باید دریافت صحابۂ پیغمبر بعد و لنذ علیہم الصلوات والتسلیمات
و آنچہ بتبلیغ ایشان بما رسیدہ است و سنت ہمہ حق و صدق است و مخالفات و منازعات این اکابر دین کہ در زمان
خلافت حضرت امیر رضی اللہ تعالی عنہ وقوع شدہ است نہ از راہ ہوا و ہوس نہ از حب جاہ و ریاست بودہ است
بلکہ از روی اجتہاد و استنباط بودہ اگرچہ در اجتہاد یکی خطا بود و استنباط او و دیگری از صواب باشد بقرر علماء اہل سنت
و جماعت است رضی اللہ تعالی عنہم کہ محق دران محاربات و مشاجرات حضرت امیر بودہ است رضی اللہ تعالی عنہ
و محاربان امیر بر خطا بودند اما این خطا کہ منشاء آن اجتہاد است از طعن و ملامت دور است مقصود حقیقت بجانب امیر
است و خطا جانب مخالفان امیر کہ اہل سنت بآن قائل اند مخالف را لعن و طرد نمودن زیادتی است بے ملحصل بلکہ
متضمن احتمال ضرر است کہ اصحاب پیغمبر اند رضی اللہ تعالی عنہم و بعضے از ایشان بشر بجنت اند و بدری اند کہ
مغفور اند و عذاب اخروی از ایشان مرفوع است چنانچہ در احادیث صحاح آمدہ است اطلع اللہ علی اہل بدر فقال اعملوا ما
شئتم فانی قد غفرت لکم و بیعت رضوان مشرف گشتہ اند کہ آنسرور فرمودہ کہ ہیچ یکے از اینہا از اہل دوزخ نیست
علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات بلکہ علماء فرمودہ اند کہ از قرآن مجید مفہوم میگردد کہ جمیع صحابہ اہل بہشت اند۔
لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجۃ من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا وکلا وعد اللہ
الحسنی واللہ بما تعملون خبیر و حسنے جنت است و ہمہ صحابہ کہ انفاق و قتال پیش از فتح کردہ اند یا بعد از فتح
موعود بجنت اند فرمودہ اند کہ صفت انفاق بر قتال از برائے تقیید نیست بلکہ از برای مدح است چہ ہمہ
صحابہ باین دو صفت متصف بودند پس ہمہ موعود بہ بہشت باشند ملاحظہ باید نمود کہ این قسم بزرگواران را
برباد کردن و سوء ظن بایشان نمودن چہ دور از انصاف و دیانت است سوال جمعی گفتہ اند
کہ بعضے از اصحاب کرام بعد از ارتحال آن سرور علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات بآن
طریق نماندند و غصب منصب خلافت حضرت امیر کردند و بواسطۂ حب خلافت و طلب جاہ و
ریاست از طریق حق انحراف نمودند بلکہ گمان می برند کہ انحراف ایشان بحد کفر رسیدہ و
بضلالت انجامیدہ پس بزعم اینہا این جماعہ از وعدہ کہ با صحاب کرام آمدہ است خروج باشند
چہ فضیلت صحبت فرع اسلام است و چون در اسلام شان سخن بود صحبت را چہ تاثیر باشد
جواب حضرات خلفاے ثلثہ رضی اللہ تعالے عنہم با حادیث صحاح کہ بحد تواتر معنوی

کمالات محتاج بصفات زائده نیست هرچند صفات کامله زائده نیز او را سبحانه کائن است پس او تعالی چنانچه بذات اقدس خود موجود است نه بوجود همچنین بذات خود زنده است نه بحیوة که صفت اوست تعالی و بذات خود داناست نه بصفت قدرت و بذات خود بیناست نه بصفت بصر و بذات خود شنواست نه بصفت سمع و بذات خود تواناست نه بصفت قدرت و بذات خود مرید است نه بصفت ارادة و بذات خود گویاست نه بصفت کلام و بذات خود بسیده ایجاد کائنات است نه بصفت تکوین هرچند وجود عالم بتوسط تکوین و سائر صفات است چنانچه تحقیق این معنی عنقریب خواهد آمد این تکوین ورای قدرت است چه در قدرت صحت فعل و ترک است و در تکوین جانب فعل متعین است و نیز قدرت بر ارادت تقدم دارد و تکوین بعد از ارادت است این تکوین شبیه آن استطاعت بنده است که علماء اهل حق آنرا مقرون بفعل بنده داشته اند ورای صفت قدرت و ارادت دانسته قدرت مصحح هر دو طرف فعل و ترک است و ارادت مرجح یکطرف است و ایجاد بعد از ترجیح ارادت بتکوین تعلق دارد و اگر اثبات قدرت کرده نشود که مصحح طرفین است ایجاب لازم آید و اگر تکوین اثبات کرده نشود ایجاد بغیر مستند میماند چه قدرت مصحح ایجاد است و تکوین مباشر ایجاد است پس از اثبات تکوین چاره نبود که علماء ماتریدیه بآن مستند گشته اند و اشاعره چون اضافت و تعلق او را باشیا بیشتر یافته اند از صفات اضافیه انگاشته اند والله یحق الحق وهو یهدی السبیل تخلیق و ترزیق و احیاء و اماتت و امثال اینها را راجع بتکوین داشتن بهتر است از آنکه هر کدام را صفت قدیمه جدا گفته شود و قدمای متکثره بی ضرورت اثبات کرده شود پس لائح شد که هرچه دیگران را بایجاد او تعالی بصفات میسر است او را سبحانه بذات خود بی توسط صفات حاصل چه ذات او تعالی بی ملاحظه امری و اعتباری جامع جمیع کمالات است بلکه عین هر کمال چه تبعض و تجزی در آنحضرت مفقود است تمام دانائی است و تمام شنوائیست و تمام بینائی است علی هذا القیاس سائر الصفات مع ذلک در او سبحانه صفات سبعه بلکه ثمانیه که علماء اهل حق شکر الله تعالی سعیهم بوجود آنها قائل اند نیز ثابت اند و این صفات کامله که قدیم اند ظلال آن کمال ذاتیه اند و مظاهر آن کمالات اند و توان گفت که روپوش آن کمالات اند و حجب آن انوار مکنونه اند

سوال چون ذات او تعالی در حصول جمیع کمالات کافی است صفات برای چه اثبات کرده شود و قول بوجود و تعدد قدما چرا گفته آید لهذا فلاسفه و معتزله اکتفا بذات نموده اند و از وجود و تعدد قدما گریخته بنفی صفات قائل گشته اند

جواب حضرت ذات تعالی و تقدس هرچند در حصول کمالات کافی است اما در تکوین و تخلیق اشیا

به ترقی مراتب که بذکر گفتن و تلاوت قرآن و نماز حاصل میشود الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مبتدی طالب
این راه را از ذکر گفتن چاره نبود که ترقی او مربوط بتکرار ذکر است بشرط آنکه از شیخ کامل مکمل گرفته شود
و اگر مقرون باین شرط نبود بسا است که از قبیل اوراد ابرار بود که نتیجهٔ آن ثواب است نه درجهٔ قرب
که بمقربان تعلق دارد و آنکه گفتیم بسا است که از قبیل اوراد ابرار بود زیرا که جائز است که فضل
خداوندی جلسلطانه بی توسط شیخ تربیت طالب نماید و تکرار ذکر او را از مقربان سازد بلکه روا است
که بی تکرار ذکر او را بمراتب قرب مشرف سازد و از اولیای خود گرداند و این شرط باعتبار
اکثر است و بر وفق حکمت و عادة است و چون بفضل خداوندی جلسلطانه معامله که بذکر وابسته
بود تمام شود و از گرفتاری آلهه هوای خلاصی میسر گردد و اماره باطمینان آید آن زمان ترقی از
ذکر گفتن حاصل نمیشود و ذکر آنجا حکم اوراد ابرار پیدا میکند و در ان موطن مراتب قرب مربوط بتلاوت
قرآن و ادای نماز بطول قرارت است الخ اول از ذکر گفتن میسر میگشت این زمان تلاوت
قرآن علی الخصوص که در نماز خوانده شود میسر است بالجمله در ینوقت ذکر حکم تلاوت پیدا میکند که در
اول از قبیل اوراد ابرار بوده و تلاوت حکم ذکر پیدا کرده که در ابتدا در توسط از مقربات بوده عجب
معامله است درین وقت اگر ذکر بعنوان قرارت قرآن تکرار کرده شود که از کلمات قدسی آیات قرآنی
است و با استعاذه شروع نموده آید همان فائده می دهد که از تلاوت قرآن میسر است و اگر بعنوان
قرارت تکرار کرده نشود و در رنگ عمل ابرار است هر عمل را مقامی است و موسمی که اگر در ان موسم
بجا آورده شود حسن و ملاحت پیدا کند و اگر در ان موسم ادا کرده نشود بسا است که خطا بود و اگر چه حسنه
باشد قرارت فاتحه در اوان تشهد خطا ست اگر چه ام الکتاب است پس پیر درین راه از ضروریات آمده
تعلیم او هم از اهم مهام گشت و بدون خرط القتاد عزیزی فرموده است بیت زان روی که چشم
تست احول یک معبود تو بیر تست اوّل ٭ والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب بست و ششم
بسیادت پناه میر محمد نعمان در رو دیافته در بیان آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی چنانچه بذات خود موجود است
نه بوجود همچنان بذات خود عالم و موصوف بصفات ثمانیه است و بصفات زائده و ما یناسب ذلک الحمد لله و
سلام علی عباده الذین اصطفی حضرت حق سبحانه و تعالی در نفس وجود و در سائر کمالات توابع وجود از حیاة و
علم و قدرت و سمع و بصر و اراده و کلام و تکوین بذات اقدس خود کافی است و در حصول این

از ظلیت است و همین معیت است که مسقط اضمحلال کلیت است و همین معیت است که مزیل حریت است و همین معیت حدیث
در عین عبدیت و همین معیت است که مسقط انانیت است بلکه رافع انانیت مدرجات کمالیت باید دانست
که در معیت عامه خود را با ایشان فرموده است وهو معکم و در معیت خاصه بحکم حدیث المرء مع من احب
ایشان با وی اند بمقتضای محبت ایشان با بین الیقین چه در معیت خاصه اثبات معیت از طرفین است
و در عامه معیت از آن طرف است پس آن را حرمان لازم بود در عین وجدان یا حسرتا علی ما فرطت
فی جنب الله عالم هرچند ظلال صفات است و بتوسط صفات وجود و بقا پیدا کرده است اما محبت
حضرت ذات تعالی و تقدس بتوسط محبت ذاتیه با حضرت ذات است تعالی و از صفات که اصول وی اند
بعروج بی کیفی بالا رفته است و اصول را گذاشته با اصل اصول پیوسته اما پیوستن بی کیف و اگر
از اصل بالا نرود آمدن را چه فائده بود و محبت چه در کار باشد اتصال با اصل در همه وقت داشت
و وصل ظلی او را همیشه میسر بود و کار اینست که اصل او در رنگ ظل زینه باید ساخت و ببال محبت بالا باید
رفت مهم این عروج فراخور دانش هر کس نیست و خود را گذاشته از خود بالا رفتن منقول ارباب نظر
و فکر نه بلکه از صوفیه نیز از هزاران یکی باین دولت مشرف است و سر این معنی بر دوری منکشف است
بیت هزار نکته باریک تر ز مو اینجاست ٭ نه هر که سر بتراشد قلندری داند ٭ سوال این آفاقی
است یا انفسی جواب نه آفاقی است و نه انفسی زیرا که آفاق و انفس بیرون و درون را میخواهند و
این معامله ورای دخول و خروج است هرچند نزد ارباب نظر محظور است هرگاه مطلوب از دخول و خروج
اقدس بود نسبتی که با وی پیدا شود ناچار از دخول و خروج منزه باشد و این سر با این اشکال و با این
دقت نزد ارباب این سیر که از ارباب عالم بودند در رنگ سیر دهلی و آگره است که معلوم و متمیز است
و منزلی از منزلی دیگر پیداست تنبیه عالم هرچند ظلال صفات است و صفات ظلال حضرت ذات
تعالی اما این ظلیت را درجات و مراتب است که هر کدام حجاب مطلوب است ان لله سبحانه سبعین الف
حجاب من نور و ظلمة شنیده باشند تا حجب تمامها خرق نشود و از ظلیت نرهد و مراد از خرق حجاب اینجا
خرق شهودی است و آنچه در آخر این حدیث از منع خرق جمیع حجب آمده است مراد از آن خرق وجودی است
که ممتنع است که مستلزم رفع صفات قدیمه است که محالست اما چون معیت غیر متکیف حاصل است
حکم خرق وجودی دارد و با حجب بی حجب است که معیت نقد وقت است که طاقت

از صفات زائده چاره نبود چه ذات او تعالیٰ در نهایت تنزه و تقدس است و در غایت عظمت و جلال کبریائی است و کمال غنا در او ثابت است و کمال بی‌مناسبتی است او را با اشیا ان الله لغنی عن العالمین و بمقتضای حکمت و بروفق عادت در افاده و استفاضه از مناسبت به مستفید و مستفیض چاره نبود و صفات اند که یک درجه تنزل فرموده ظلیت پیدا کرده اند و با اشیا مناسبت ولو فی الجمله حاصل نموده اگر توسط صفات نبود حصول شئ از اشیا متصور نباشد زیرا که اشیا را در سطوات اشعه انوار حضرت ذات تعالیٰ و تقدس غیر هلاک و فنا و احتراق و انعدام نصیبی نیست بی فکران اند که اثبات صفات نمایند و ایجاد اشیا بذات بحت جل سلطانه منسوب سازند صاد را مثل چه بود که بی پرده صفات در تجلیات وجه ذات او تعالیٰ مضمحل و ناچیز نگردد و سوال فلاسفه و معتزله هرچند صفات را در خارج اثبات ننموده اند امّا باعتبارات علمیه قائل گشته اند و در علم کمالات ذاتیه متمائز دانسته پس ایجاد اشیا بذات بحت منسوب نگشت که بوسطا اعتبارات پیدا شد جواب ایجاد عالم در خارج است و علم در خارج موجود نیست پس از جهت خارجی چاره نبود تا تواند وسیله وجود خارجی اشیا شده تواند اشیا را در خارج از احتراق و اضمحلال محافظت کرد و اعتبارات علمی بوجودات خارجی بکار نیاید و حجاب علمی در محافظت موجودات خارجی کفایت نکند بعضی از صوفیه که عالم را خود در علم موجود می دانند اعتبارات علمی ایشان را شاید نفع کنند و تواند وسیله وجودات علمی گشت امّا عالم در خارج موجود است اگرچه این خارج ظل آن خارج بود و این وجود ظل آن وجود باشد پس از جهت خارجی که تواند وسیله وجود خارجی عالم گشت چاره نبود پس صفات حقیقت باید که در خارج موجود باشند و ترتیب اشیا نمایند و کمالات ذاتیه را بوسائل خود در مرایای عالم جلوه دهند و در منصه ظهور آرند صفات هرچند حجب ذات اند تعالیٰ امّا ظهور کمالات ذاتیه بوجود اینها مربوط است حجاب اینها در رنگ حجاب عینک است که سبب نمایندگی است این ظهور و این نمایندگی هرچند ظلی است امّا چه توان کرد که وجود ما را بظل مربوط ساخته اند و بود ما را بحجاب پرداخته ما بلذات لا ینفک عن الذات مصرع سیاهی از حبشی کی رود که خود رنگ است ❊ و من بعد هذا ما یدق صفات و ما کتمه احظی لدیه بنده حق نشود و مثل سلطانه اما بالفضل او تعالیٰ از حق جدا نشود سبحانه المرافع من احب هرچند حق سبحانه و تعالیٰ را با اشیا نسبت معیت حاصل است امّا این معیت که منشا آن محبت است دیگر است تا محبت پیدا نکند این معیت را نداند و چون در محبت نیز درجات متفاوته است باندازه آن در معیت نیز تفاوت حاصل است همین معیت است که سبب خلاصی

و خانه را خالی گذاشتند و در آن وقت معلوم گشت که این بالتمام از بیرون بر آمده بود و از درون برخاسته که منافی بندگی بود بالجمله هر فسادی که منشأ آن نفس اماره است مرض ذاتی است و هم قاتل و منافی مقام بندگی است و هر فسادی که از بیرون آید اگرچه القای شیطانی بود از امراض عارضه است که بأسهل علاج زوال پذیر است قال الله تبارک و تعالی ان کید الشیطان کان ضعیفا بلای ما با نفس ما است و دشمن جانی ما مصاحب سوء ما دشمن بیرونی بود و او را استیلا میسر بود و باعانت او ما را از جای بر دی جاهل ترین اشیا نفس اماره است که دشمن و بدخواه خود است و همت او بهلاک نفس خود است متمنای او معصیت حضرت رحمن است جل سلطانه که مولی و مولی النعم اوست و اطاعت شیطان که دشمن جانی وی است باید دانست که تمیز در میان مرض ذاتی و مرض عارضی و فساد داخلی و فساد خارجی بسیار متعذر است مبادا ناقصی باین زعم خود را کامل گیرد و مرض ذاتی خود را مرض عارضی انگارد و در خسارت ماند ازین ترس در نوشتن این سر جرأت نمی کرد و اظهار این معنی مستحسن نمی دید نزدیک بهفده سال است که درین اشتباه بودم و فساد ذاتی را بفساد عارضی مختلط می یافتم درین وقت حضرت حق سبحانه حق را از باطل جدا ساخت و مرض ذاتی را از مرض عارضی متمیز گردانید فلله سبحانه الحمد والمنة علی ذلک و علی جمیع نعمائه یکی از حکمتهای اظهار این قسم اسرار آن است که کوته نظری کاملی را با وجود این نوع آرزوهای بیرونی ناقص نه انگارد و از برکات او محروم نماند سبب حرمان کفار از دولت تصدیق انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات وجود این قسم صفات بوده است درین بزرگواران فقالوا ابشر یهدوننا فکفروا و آنچه فرموده اند که حضرت حق سبحانه و تعالی عارف را بعد از زوال مرادات و بالتمام از وی صاحب اراده میسازد و اختیار بدست وی میدهد تفصیل آن نیز ان شاء الله تعالی در جای دیگر بعنایة الله سبحانه خواهد نمود که اینوقت ساعدت آن نمیکند والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها

مکتوب بست و هشتم بملا صالح ترک در بیان آنکه کیفیت تصدق بارواح موتی

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی روزی بخاطر آمد که بروحانیت بعضی از اقارب موتای خود تصدق کرده شود درین اثنا ظاهر گشت که باین نیت آن میت مرحوم را فرح و سرور حاصل شده خرم و شادمان بنظر در آمد چون وقت عطای آن صدقه رسید اول بروحانیت حضرت رسالت خاتمیه علیه و علی آله الصلوة والسلام

حاصل نگردد و ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر والحمد للہ رب العالمین والصلوٰة والسلام علی سید المرسلین علیہ وعلیہم وعلی آلہ الطاہرین اجمعین

مکتوب بست وہفتم بملا علی کشمی در بیان آنکہ بندہ را باید کہ از مرادات خود تمام برآمدہ بمرادات حقتعالی شانہ باشد یا بیان مرض ذاتی وعرضی بندہ را باید کہ مراد ومطلب او غیر از مولای خود جل سلطانہ ہیچ نبودہ وجز مراد مولی مراد بندہ ہیچ نباشد واگر چنین نبود سر از ربقۂ بندگی برآوردہ باشند ویا از قید رقیت کشیدہ بود بندہ کہ گرفتار مرادات خود است وبہوا وہوس خود فریفتہ است بندۂ نفس خود است ودر اطاعت شیطان لعین است واین دولت وابستہ بحصول ولایت خاصہ است کہ بفنای وبقای اتم واکمل مربوط است سوال گاہ ہست کہ بایستہا وخواہشہا از کمل نیز بظہور می آید وآرزوہای حصول مطالب شتی ازین بزرگواران ہم محسوس میگردد امام انبیا وسلطان اولیا علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات اتمہا واکملہا سرد وشیرین را دوست میداشت وحرصی کہ بر ہدایت امت داشت در قرآن مجید مبین گشتہ است وچہ بقاے این قسم بایستہا درین بزرگواران چہ بود جواب بعضے از بایستہا منشاء آن طبیعت است تا نشاء طبیعت برپا است آن بایستہا برجا است ودر وقت حرارت بے اختیار طبیعت بسردے مائل است ودر وقت برودت بگرمی راغب این قسم بایست منافی عبودیت نیست وسبب گرفتاری بہواے نفس خود نہ چہ ضروریات طبیعت خارج از دائرۂ تکلیف است وبیرون از ہواے امارہ چہ ہوایات نفس یا فضول مباح است یا مشتبہ ومحرم وآنچہ ضروری است نفس را با آن مساس نیست پس منشا گرفتاری وبدکرداری فضولیات افعال آمد اگرچہ از قسم مباح بود چہ فضول مباح را نسبت قرب جوار است بمحرم کہ اگر باغواے دشمن لعین از آنجا قدم بردارد بے اختیار در محرم خواہد افتاد پس اقتصار بر مبلغ ضروری آمد کہ اگر از آنجا زلتی واقع شود بفضول مباح خواہد افتاد واگر مسکن در فضول مباحات کردہ شود بعد از ذلت اگر قدم بیرون افتد ناچار در محرم خواہد افتاد وبعضے از بایستہا ازین قبیل است کہ حصول آن از خارج است مع خلوص الشخص فی نفسہ عن المرادات وخارج یا واعظ حضرت رحمن است کہ القاء خیرات مینماید فان اللہ سبحانہ واعظا فی قلب کل مؤمن یا شیطان است کہ القای او شر وعداوت است یعدہم ویمنیہم وما یعدہم الشیطان الا غرورا روزی این فقیر بعد ادای نماز بامداد در ایام سکونت حلقہ بطریق سکوت کہ در پیش این طریقۂ علیہ است نشستہ بود کہ ہجوم آرزوہاے لاطائل بی حلاوتی کشید واز جمعیت باز داشت بعد از لمحہ چون بعنایت او سبحانہ رو بجمعیت آوردہ دید کہ این آرزوہا در رنگ قطعہ ہای ابر بیرون برآمدند وبالقاکنندہ ہمراہ بدر رفتند

او بعید نماید و اگر خدمهٔ طفیلی او ساخته هدیه فرستند مرضی می آید که اعزاز خدمه اعزاز دوست است پس معلوم شد که بیشتر رضامندی سوی در افراد صدقه است نه در اشتراک صدقه اما باید که هرگاه صدقه نیت بکند اول باید که بنیت آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام هدیه جدا سازد و بعد از ان بنیت تصدق کند که حقوق آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام فوق حقوق دیگران است و نیز برین تقدیر احتمال قبول صدقه است بطفیل آن سرور علیه و علی آله الصلوات والتحیات این فقیر در بعضی صدقات سوی که در تصحیح نیت خود را عاجز می یابد علاجی به ازین نمی یابد که آن صدقه را بنیت آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام تعین نماید و آن هدیت را طفیلی ایشان سازد امید است که به برکت توسط ایشان قبول افتد فرموده اند که صلوة آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام اگر بریا و سمعه ادا کرده شود مقبول است و بآن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام آن را وصول است اگرچه ثواب آن بصلوة فرستنده نرسد که ثواب اعمال مربوط به تصحیح نیت است و از برای قبول آنحضرت که مقبول و محبوب است همانا کافی است کریمه وکان فضل الله علیک عظیما در شان آن سرور نازل است علیه و علی آله الصلوة والسلام و علی جمیع اخوانه الکرام من الانبیاء والملائکة العظام الی یوم القیام مکتوب بیست و نهم بسیادت پناه میر محب الله در بیان فهم کردن بعضی کلمات قدسی آیات قرآنی سابقا چون از قصور فهم در بعضی از کلمات قدسی آیات قرآنی خدشه و تردد پیدا میشد و در تطبیق آن عاجز میگشت در دفع وساوس بعنایت الله سبحانه به ازین علاجی نمی یافت که با خود می گفت که این نظم قرآنی را بکلام خدا جلشانه اعتراف مینمائی و ایمان بآن داری یا نه اگر ایمان نداری کافری و از بحث خارجی و اگر ایمان بآن داری پس قصور در فهمیدن تست نه در نظم قرآنی که کلام خالق ارض و سموات است و مبدع عقول و ادراکات است و چون بفضل خداوندی جل سلطانه ایمان بحقیقت کلام ربانی حاصل بود آن وسوسه باین تردید مضمحل و ناچیز می گشت و از تردد نجات می یافت درین آوان بفضل الله سبحانه کار تا بجا رسیده است که در نظم قرآنی هر محلی که آنجا از قصور ادراک گنجائش تردد و خدشه است همان محل باعث ازدیاد ایمان است بقرآن و همان خدشه واسطه ظهور اعجاز است در قرآن و آن اغلاق را از شعب اعجاز تصور مینماید و آن اشکال را بر کمال ملاءمت بر بلاغت محمول میدارد که بشر در فهم آن عاجز است آنقدر ایمان که در نافهمیدن قرآن حاصل است

الصدقه را نیت کرد چنانچه عادت بود بعد ازان بروحانیت آن میت نیت کرده داد درین زمان دران میت
ناخوشی و اندوه احساس نموده و کلفت و کدورت ظاهر شد ازین حال تعجب تمام رو داد وجه ناخوشی و کلفت
ظاهر نشد باوجود آنکه محسوس شد که برکات عظیمه ازان تصدق بآن میت رسید اما فرح و سرور در روے
ظاهر نگشت و همچنین روزے پارهٔ مبلغ نذر آنسرور نمودم علیه الصلوة والسلام و سائر انبیاء کرام را علی
نبینا و علیهم الصلوة والتسلیمات نیز دران نذر داخل ساختم و طفیلے آنحضرت علیه و علیهم الصلوات
والتسلیمات مرضی آنحضرت درین امر معلوم نشد و همچنین در بعضے اوقات که درود میفرستادم اگر
در مرتبه بر سائر انبیاء نیز میفرستادم مرضی آن سرور دران ظاهر نمے شد علیه و علیهم الصلوات والتحیات
باوجود آنکه معلوم شده است که اگر بروحانیت یکے تصدق کرده سائر مومنان را شریک سازد
بهمه برسد و ازان شخص که به نیت او داده بود هیچ نقصان نکند ان ربک واسع المغفرة
برین تقدیر وجه ناخوشی و عدم رضا چه بود و منشاء این اشکال خدشه داشت آخر الامر بفضل خداوند جلشانه
ظاهر شد که وجه ناخوشی و کلفت آنست که اگر صدقه بے شرکت به میتی داده شود آن میت از جانب
خود بطریق تحفه و هدیه آن صدقه را در ملازمت آن سرور علیه و علی آله الصلوات والسلام خواهد برد و بوسیله
آن برکات و فیوض خواهد گرفت و اگر صاحب صدقه خود نیت آن سرور بکند علیه و علی آله الصلوة والسلام
میت را چه نفع بود در صورت شرکت میت را اگر صدقه قبول افتد ثواب همان صدقه است اگر قبول
افتد و در صورت عدم شرکت هم ثواب صدقه است اگر قبول افتد و هم برکات و فیوض اتحاف و اهدای
آن صدقه است از نزد حبیب رب العالمین علیه و علی آله الصلوة والسلام و همچنین هر شخصے را که
شریک سازند همین نسبت کاین است که در شرکت یکدرجه ثواب است و در عدم شرکت دو درجه که آن را
میت از جانب خود باو بگذراند و نیز معلوم گشت که هدیه و تحفه که غریبی بخدمت بزرگی برد بے شرکت
احدی اگرچه طفیلی باشد آن تحفه را گذرانیدن بهتر است یا بشرکت شک نیست که بے شرکت بهتر است و آن
بزرگ به برادران خود از نزد خود بدهد بهتر است از انکه اینکس بفضولی دیگرانرا داخل سازد و آل و اصحاب
که در رنگ عیال آنسرور علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات ایشانرا که بطفیل داخل هدیه آنحضرت
علیه و علیهم الصلوات والتحیات ساخته مے شود مرضے و مقبول مے نماید بے تعارف است
که در هدیات مرسومه اگر بابزرگے ازان او را شریک سازند از ادب و رضامندی

وبهر زبان یاد حق بکلمهٔ جل وعلا چه نسبت دارد و آن شخصے که او را یک زبان بدهند و بآن یک زبان یاد حق نماید
جل وعلا ایمان و معرفت و سائر کمالات را بر همین قیاس باید کرد ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر

الحمد لله اولا و آخرا والصلوة والسلام علی رسوله دائما وسرمدا و علی آله الکرام وصحبه العظام الی یوم القیام

مکتوب سی و یکم بملا بدر الدین در تحقیق عالم ارواح و عالم مثال و عالم اجساد

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی نوشته بودند که روح پیش از تعلق به بدن در عالم مثال بوده است
بعد از مفارقت از بدن باز بعالم مثال خواهد رفت پس عذاب قبر در عالم مثال خواهد بود و در رنگ المے
که در خواب در عالم مثال احساس نمایند و نوشته که این سخن شناعت بسیار دارد و اگر قبول نمایند
فروع بسیار برین سخن متفرع خواهد ساخت بدانند که این قسم خیالات از صدق قلیل النصیب است
مبادا که شما را براه غیر متعارف دلالت نماید چند کلمه بضرورت با وجود موانع در تحقیق این بحث
نوشته آمد والله سبحانه الهادی الی سبیل الرشاد ای برادر عالم ممکنات را سه قسم قرار داده
اند عالم ارواح و عالم مثال و عالم اجساد و عالم مثال را برزخ گفته اند در میان عالم ارواح و عالم
اجساد و نیز گفته اند که عالم مثال در رنگ مرآت است مر معانی و حقائق این هر دو عالم را که
معانی و حقائق اجساد و ارواح در عالم مثال بطور لطیفه ظهور مینماید چه در آنجا مناسب هر معنے و
حقیقتی صورت و هیئت دیگر است و آن عالم فی حد ذاته متضمن صور و هیئات و اشکال نیست
صور و اشکال در وے از عوالم دیگر منعکس گشته ظهور یافته است در رنگ مرآت است که فی حد ذاتها
متضمن هیچ صورت نیست اگر در وے صور کائن است از خارج آمده است چون این سخن معلوم
شد بدانند که روح پیش از تعلق ببدن در عالم خود بوده است که فوق عالم مثال است و بعد از تعلق
به بدن اگر منزل شده است بعالم اجساد و بعلاقه حبی فرود آمده است بعالم مثال کار ندارد و نه پیش
از تعلق و نه بعد از تعلق بیش ازین نیست که در بعضے اوقات بتوفیق الله سبحانه بعضے از احوال خود را
در مرآت عالم مطالعه مینماید و حسن و قبح احوال را از آنجا معلوم میسازد چنانچه در واقعات و منامات اینمعنی
واضح و لایح است و بسا است که بے آنکه از حس غائب شود اینمعنی احساس نماید و بعد از مفارقت از بدن اگر روح
است متوجه فوق است و اگر سفلے است گرفتار سفل است بعالم مثال کارے ندارد و عالم مثال
از برای دیدن است نه از برای بودن جای بودن عالم ارواح است یا عالم اجساد عالم مثال

در فهمیدن آن نیست که در نافهمیدن راهی اعجاز کشاده است که در فهمیدن نیست سبحان الله همین نافهمیدن جمعی را بضلالت میبرد و بانکار کلام حق میرساند جل و علا و بعضی را همین نافهمیدن سبب کمال ایمان بقرآن مے گردد و بهدایت می آرد یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا ربنا آتنا من لدنک رحمة و هیئ لنا من امرنا رشدا والسلام

مکتوب سی ام بسیادت و ارشاد پناه میر محمد نعمان در بیان عروج بمراتب اصول و مراتب تفاوت

الحمد لله رب العالمین والسلام علی سید المرسلین بیت پایه آخر آدم است و آدمی بگشت محرم از مقام محرمی * گر نگردد باز مسکین زین سفر * نیست از وی هیچکس محروم تر * و چون بعنایت الله سبحانه او را عروجی باصول خود که او در رنگ ظل است مر آن اصول را واقع شود در هر اصلے از اصول او را فنای آن و در آن اصل و بعد از آن بقای آن و باین فنا و بقا اطلاق انای او از آن ظل زائل گشته بر آن اصل که فنا و بقا او را در وی حاصل گشته است اطلاق خواهد یافت و خود را همان اصل خواهد دانست و همچنین چون از آن اصل بکرم حق جل و علا او را عروج واقع شود باصلی که فوق آن اصل است و آن اصل ظل است مر این اصل را فنا و بقا آن اصل او را درین اصل ثانی حاصل خواهد گردد و اطلاق انا از اصل اول زائل گشته باصل ثانی خواهد پیوست و خود را همان اصل ثانی خواهد یافت و همین نسبت است اصل ثانی را با اصل ثالث اگر عروج واقع شود اطلاق انا بر آن اصل ثالث قرار خواهد یافت که اصل ثانی ظل اوست و همچنین در هر اصلے تحتانی که در رنگ ظل است مر اصل فوقانی را همین نسبت کاین است اگر بمحض فضل خداوندی جل سلطانه عروج واقع شود و از ظل باصل بگذرانند اطلاق انا از هر ظل باصل آن خواهد قرار یافت و خود را همان اصل خواهد دانست الی ما شاء الله تعالی علی تفاوت درجات الاستعداد و این اصول باین کثرت و باین رفعت اجزاء او خواهند گشت تا قطره را دریا خواهند ساخت و کاه را کوه خواهند گردانید و چون این اصول اجزای او گشتند ناچار از کمالات و برکات شان نیز بهره کامل نصیب او خواهد شد و کمال او جامع کمالات آن اجزاء خواهد بود از اینجا فرق در میان انسان کامل و سائر افراد انسان توان شناخت که آن دریای محیط است و اینها در رنگ قطره های محقر آن دریا پس اینها او را چه شناسند و از کمال او چه دریابند خوش گفت آلهی چیست اینکه اولیاء خود را کرده که هر که ایشان را شناخت ترا یافت و تا ترا نیافت ایشان را نشناخت و چنانچه در میان انسان کامل و انسان ناقص بکثرت و قلت اجزا تفاوت است در میان طاعات و حسنات اینها نیز باندازه آن تفاوت است شخصے را که صد زبان بدهند

در تقلید این بزرگواران بیکر دیگر همه فراموش گشت که متخیلات خود را مقتدای خود گردانیده شاخها از رای خود
متفرع ساختند احتمال ملاقات ما بحسب ظاهر بسیار بعید می‌نماید چنان زندگانی نمایند که رشتهٔ امید نجات گسسته نشود و

ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا والسلام علی من اتبع الهدی. مکتوب سی و دوم بمقصود علی
در بیان آنکه خطرات از اسباب وصل گفته اند باندازهٔ تجلی صوری است و در تحقیق حقیقت کثرت وهمیه و ما
ناسب ذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی نوشته بودند که رهروی از راه دانی پرسید که از هجوم
خطرات پریشانم گفت بمقتضای وهو علی کل شیء محیط چون احاطه و شمول مطلوب معلوم است خطره را از اسباب
وصل باید شمرد نه از موجبات فصل و پیوسته ابواب مشاهده را مفتوح باید داشت و در وزن غفلت را
مسدود و این سخن باندازهٔ تجلی صوری که مقدمه است از مقدمات این راه صادق است و درین
موطن اگر وصل است هر چند فی الحقیقت فصل است باعتبار صورت است و اگر مشاهده است هر چند فی الواقع
مباعده است هم بملاحظهٔ صورت کائن و این تجلی نزد اکابر این راه از حیز اعتبار ساقط است که معنی وجود
سالک نیست و نیز محق و مبطل درین تجلی شرکت دارند جوگیهٔ هند و فلاسفهٔ یونان نیز ازین تجلی با خبر اند
و از علوم و معارف این موطن محظوظ و متلذذ غایة ما فی الباب محق را این دولت از راه صفای قلب
حاصل میشود و مبطل را از راه صفای نفس ناچار آن بهدایت میبرد و این بضلالت می آرد اما هر دو گرفتار
صورت اند و از معنی بیخبر بیت صورت پرست غافل معنی چه داند آخر گو یا جمال جانان پنهان چه کار دارد
لیکن محق را احتمال نجات از صورت کائن است و مبطل منهمک در صورت است بی التزام ملت انبیا علیهم
الصلوات و التسلیمات خلاصی از گرفتاری صورت محال است و ایضا تجلی صورت داخل دائرهٔ علم است
لیکن چون حال و ذوق دوری پرتوی اندازد آن علم حال نما میگردد و نیز در تجلی مشهود کثرت است لیکن
بعنوان مظهریت وحدت و شهود کثرت بهر عنوان که بود وبال در وبال است باید که در نظر باطن از کثرت
و شهود کثرت نامی و نشانی نماند و مشهود جز واحد حقیقی هیچ نبود تا فنا که قدم اول است درین راه میسر گردد
زیرا که فنا عبارت از نسیان ماسوای است از باطن پس کثرت را دران موطن چه مجال بود و شهود و
کثرت آنجا چه باشد و خطره را که از اسباب وصل و از ابواب مشاهده گفته است مراد از آن وصل و مشاهده
وصل و مشاهده صوری است که عین مفارقت و دوری است زیرا که وصل نزد اکابر این طائفه علیه
معتبر است در مقام بقا بالله حاصل است که بعد از فنا و نسیان جمیع ماسوا حاصل می گردد

بیش از مرآت این دو عالم نیست چنانچه گذشت والمی که در خواب در عالم مثال احساس نموده می آید صورت شبح آن عقوبتست که برای آن مستحق گشته است واز برای تنبیه او این معنی را بروی ظاهر ساخته اند و عذاب قبر ازین قبیل نیست که حقیقت عقوبتست نه صورت وشبه عقوبت ونیز المی که در خواب احساس نموده می آید اگر فرضاً حقیقی هم داشته باشد از قسم المهای دنیوی خواهد بود وعذاب قبر از عالم عذاب اخروی است شتان ما بینهما چه عذاب دنیوی را البته بعذابهای اخروی اعاذنا الله سبحانه هیچ مقداری واعتباری نیست اگر شراره از آتش دوزخ در دنیا افتد همه را یاک بسوزد ومتلاشی گرداند عذاب قبر را در رنگ عذابهای خواب دانستن از عدم اطلاع است از صورت عذاب وحقیقت عذاب ونیز منشاء این اشتباه توهم مجانست عذاب دنیا است بعذاب آخرت واین باطل است بین البطلان سوال از کریمه الله یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت فی منامها الخ مفهوم میشود که توفی انفس چنانچه در موتست در خوابست نیز عذاب یکی را از عذابهای دنیا شمردن وعذابهای دیگر را از عذابهای آخرت گفتن بکدام وجه است جواب توفی نوم از ان قبیل است که شخصے از وطن مالوف خود بشوق ورغبت از برای سیر وتماشا بیرون آید تا فرح وسرور حاصل کند وخرم وشادان بوطن خود باز رجوع نماید وسیرگاه او عالم مثال است که متضمن عجائب ملک وملکوت است وتوفی موت نه چنین است که آنجا هدم وطن مالوف است وتخریب بنای معمور ازینجا است که در توفی نوم محنت وکلفت حاصل نیست بلکه متضمن فرح وسرور است ودر توفی موت شدت وکلفت است پس وطن متوفای نوعی دنیا بود ومعامله که باو نمایند از معاملات دنیا باشد ومتوفای موتی بعد از تخریب وطن مالوف خود انتقال بآخرت نموده است ومعامله با او از معاملات اخروی گشته من مات فقد قامت قیامته شنیده باشند زنهار بکشوف خیالی وظهور صور مثالی اعتقادیات مقرره اهل سنت وجماعت را شکر الله تعالی سعیهم از دست ندهند وبخوابهای خیال خود غره نشوند که نجات بمتابعت این فرقه ناجیه متصور نیست خوش طبعیها را موقوف داشته اگر آرزوی نجات دارند بجان ودل در اتباع این بزرگواران کوشند خیر شرط است ما علی الرسول الا البلاغ- انبساط عبارت شما مرا در توهم انداخت که نزدیک است که این تخیلات شما را از تقلید این اکابر بیرون آرد وتابع کشفیات خود سازد نعوذ بالله سبحانه منها ومن شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا شیطان دشمن قویست واقف باشند که از صراط مستقیم پس کو جها بینند از مدت مفارقت تا بیک سال هم نکشیده است چه بلا شدن آن احتیاط ما که در التزام متابعت سنت واهل سنت مینمودند وانحصار نجات

که منشای آن تعدد است و اجرای وعده و وعید صاحب شریعت که بی کثرت متصور نیست صوفیه نیز باین معنی معترف اند هر چند بتکلف تطبیق آن بشریعت نمایند و آنچه علما فرموده اند بی تکلف صادق است و بی تحمل مطابق و هیچ غبار کدورت ندارد و اثبات وجود مستقل مستبعد نمی نمایند تا گنجائش سخن بود و شرکت بواجب پیدا کند تعالی وجود ضعیفی ست مستفاض و مستعار از غیر اثبات مینمایند چه جای تخطیه است علما که اکابر دین اند و نسبت غلط نمودن غلط محض و محض غلط است ما و اپس ماندگان دین و شریعت را از علما گرفته ایم و مذهب و ملت با از برکات ایشان اخذ نموده اگر در ایشان گنجائش طعن بود اعتماد از شریعت و ملت مرتفع گردد و لهذا طاعن سلف را ضال و مبتدع گفته اند و طعن او را از اسباب تضلیل و تشکیک در دین شمرده ببطلان او حکم کرده نوشته از مغز بپوست قناعت نموده ما که صور را مغز خیال کرده و تنزیه را پوست چه دعوت و گرفتاری علما بتنزیه است و شهود و مطلوب صاحب تجلی صوری صور و اشکال انصاف باید داد که کدام گرفتار بمغز است و کدام بپوست و امانده است انا و ایاکم لعلی هدی او فی ضلال مبین ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا والسلام اولا و آخرا

مکتوب سی و سوم بملا شمس رسید یافته

در بیان تحقیق این سخن شیخ شرف الدین یحیی منیری که گفته تا کافر نشود و سر برادر نبرد و بادر خود جفت نشود مسلمان نشود. ملا شمس باستقامت باشید رسیده بود که شیخ المشایخ شیخ شرف الدین یحیی منیری در رساله ارشاد السالکین نوشته اند که تا کافر نشود و تا سالک سر برادر نبرد و با مادر خود جفت نشود مسلمان نشود و تا با در خود جفت نشود مسلمان نشود مراد ازین کلمات چیست بدانند که مراد از کفر کفر طریقت است که عبارت از مرتبه جمع است که موطن استتار است و مقام عدم امتیاز است میان حسن اسلام و قبح کفر بلکه چنانکه اسلام را مستحسن میداند کفر را آنجا نیز حسن میباید و هر دو در اظهار اسم الهادی و اسم المضل یافته انه هر دو لحظ میگیرد و متلذذ میگردد و این آن کفر است که منصور ازان خبر داده است و دران بوده است و بران مرده که گفته شعر کفرت بدین الله والکفر واجب؛ لدی و عند المسلمین قبیح؛ شطحیات مثل قول انا الحق و قول سبحانی و قول لیس فی جبتی سوی الله همه اثمار آن شجره جمع اند که منشای آن استیلای حب و غلبه محبت محبوب حقیقی است که غیر محبوب از نظر شان مستور گشته است و مشهود جز محبوب نمانده این مقام جهل است و مقام حیرت است نیز اما آن جهل است که محمود است و آن حیرت است که ممدوح است و چون بنهایت

وجود خطرهٴ منافی آن دولت است وحصول وسوسه مانع آن منزلت در مقام فنا که دهلیز آن وصل است خطره
نوعی منتفی میگردد که اگر بتکلف یاد اشیا دهند یاد نکند بواسطهٴ نسیانیکه او را از ماسوا حاصل گشته است
نوشته بودند وهو علی کل شیئ محیط بیان احاطه باین عبارت نیامده است مانا که از کلام مولدین است
چه تعدیه احاطه در کلام عجم بکلمهٴ علی بسیار می آید و متعارف در عبارات فصیحه عرب تعدیه احاطه بکلمهٴ باست
قال الله تبارک و تعالی وکان الله بکل شیئ محیطا قال الله تعالی الا انه بکل شیئ محیط ظاهراً این
عبارت را از قرآن خیال کرده بطریق استشهاد آورده نه چنین است بیان این معنی در کلام مجید
بعبارات دیگر است چنانچه گذشت و ایضاً نوشته بودند کثرت وهمی و تعداد اعتباری نوعی
مستر گشته است که اکثر علما تعدد وجود در غلط افتاده از مغز بپوست و از لب بقشر قناعت نموده اند
کثرت و تعدد هرچند وهمی و اعتباری است اما چون بصنع ایجاد حضرت واجب جل سلطانه پیدا گشته است
متقن و مستحکم است و معاملهٴ دنیویه و اخرویه بوی مربوط و آثار خارجیه بروی مترتب هرچند وهم و اعتبار
مرتفع شود ارتفاع این کثرت و تعدد ممنوع است چه عذاب و ثواب دائمی و اخروی که مخبر صادق
علیه و علی آله الصلوات والسلام ازان خبر داده است منوط بکثرت است و مربوط بتعدد و حکم بارتفاع
کثرت و تعدد نمودن و حول دار الحاد و زندقه است اعاذنا الله سبحانه من ذلک پس صوفیه
علیه و علمای کرام هر دو بثبوت و استمرار این کثرت و تعدد قائل اند و معاملهٴ اخروی دائمی بوی مربوط
میدانند لیکن این کثرت در وقت عروج چون از شهود صوفیه مرتفع میگردد و آنرا وهمی و اعتباری
مییابند و چون در نفس الامر مرتفع نمیشود هرچند از شهود مرتفع شود علما آنرا موجود میدانند پس نزاع فریقین
راجع بلفظ گشت بعد از اتفاق در معنی هرکدام باندازهٴ دریافت خود حکم کرده است صوفیه اعتبار شهود
نموده اند و ارتفاع شهودی را ملاحظه نموده حکم بوهمی و اعتباری کرده اند و علما ملاحظهٴ ثبوت و استقرار
نفس امری او کرده حکم بوجود او فرموده ولکل وجهة اینمعنی را این فقیر در مکتوبات و رسائل خود بتفصیل بیان
نموده است و نزاع فریقین را راجع بلفظ داشته اگر خفائی ماند آنجا رجوع باید فرمود نظر علما نزدیک بصواب
است که مطابق نفس الامر است و نظر صوفیه باعتبار سکر و غلبهٴ حال است ستارها در روز مخفی است و در
نفس بر ثابت اند و از شهود مستور حکم ثبوت بستارها اقرب بصواب است از آنکه ملاحظهٴ عدم شهود آنها
نموده حکم بعدم وجود ستارها نمایند علما که بوجود کثرت قائل اند مقصود شان ابقاء شریعت است

منقاد خود میسازد کید شیطانی فی حد ذاته ضعیف است که بیاری دشمن خانگی کار خود میکند فی الحقیقت بلاے ما اماره است که دشمن جانی ماست هیچکس دشمن خود نیست مگر این خسیس دشمن بیرونی بامداد او کار خود میکند پس اوّل سر نفس خود را باید برید و از انقیاد نفس خود باید بر آمد و او را خوار و زار باید داشت سر برادر دشمن این جهاد بریده خواهد شد و خوار و زار خواهد گشت حجاب راه اینکس نفس اینکس است و برادر خارج از بعث است که از دور بشر در دعوت مینماید و از صراط مستقیم بسبیل سقیم میخواند بعد از انقیاد نفس دفع آن دشمن خارجی بامداد خداوندی جل سلطانه باسهل وجوه متصور است ان عبادی لیس لک علیهم سلطان بشارتے است مر آن عباد را که از رقیت نفس بر آمده اند و بعبادت معبود حقیقی ساخته والله سبحانه الموفق و آنکه گفته تا بما در جفت نشود مسلمان نشود و تواند شد که از مادر او عین ثابته او را مراد داشته باشد که بسبب ظهور وجود است در خارج و در اصطلاح این طائفه از عین ثابته بمادر تعبیر آمده است عزیزی فرموده ولدت امی اباها ان ذا من اعجبا مراد از ام عین ثابته خود داشته و پدر آن ام اسم الهی را جل سلطانه خواسته که عین ثابته ظل و عکس و پرتو آن اسم است جل شانه و چون ظهور آن اسم جل شانه در خارج بتوسط آن عین ثابته گشته است تعبیر از ان ظهور بولایت نموده بالجمله مادر میگویند و عین ثابته میخواهند و این عین ثابته را تعین وجوبی میگویند زیرا که تعینات نزد این طائفه علیه پنج است که آنرا تنزلات خمس گویند و حضرات خمس نیز گویند دو تعین در مرتبه وجوب اثبات نمایند و سه تعین در مرتبه امکان ثابت میکنند و دو تعین وجوبی تعین وحدت و تعین واحدیت است که هر دو در مرتبه علم است فرق باجمال و تفصیل علمیست و سه تعین که در مرتبه امکان اثبات مینمایند تعین روحی است و تعین مثالی است و تعین جسدی و چون عین ثابته در مرتبه واحدیت است ناچار تعین آن وجوبی بود و چون حقیقت آن شخص ممکن همان عین ثابته است که تعین وجوبی دارد و این شخص ممکن کالظل است مر آن عین را پس مادر این از عالم وجوب بود که او را بعالم امکان ظهور داده است و جفت شدن بمادر باین معنے است که این تعین امکانی شخص با آن تعین وجوبی که حقیقت اوست متحد شود + بیت + چو ممکن گرد امکان بر فشاند + بجز واجب و چیزے نماند + یعنے تعین امکانے او از نظر او مختفی شود و ناسی خود را بر تعین وجوبے اطلاق دهد نه بآن معنے که تعین امکانی فی نفس الامر با تعین وجوبے متحد گردد که آن محال است و مستلزم الحاد و زندقه زیرا که معامله آنجا بشهود است اگر زوال تعین است بشهود تعلق دارد و اگر اتحاد است هم بشهود است بیت نه آن این گردد و نے

اللہ سبحانہ ازین مرتبہ جمع بلند تر سیر واقع شود و علم باین جہل جمع شود و معرفت با حیرت قرین گردد و فرق و تمیز پیدا شود و از سکر بصحو آید دولت اسلام حقیقی ظہور فرماید و حقیقت ایمان میسر آید این اسلام و ایمان از زوال محفوظ است و از طریان کفر مامون و در ادعیۂ ماثورہ آمدہ است اللہم انی اسألک ایمانا لیس بعدہ کفر این ہمان ایمان است کہ از زوال محفوظ است الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا ہم یحزنون نشان حال اہل این ایمان است چہ ولایت بے این ایمان متصور نیست ہرچند در مرتبہ تجلی ہم اطلاق اسم ولایت میتوان نمود اما نقص و قصور ہمہ وقت دامنگیر آن مرتبہ است چہ کمال در ایمان و معرفت است نہ در کفر و جہل ہر کفر و جہل کہ باشد پس است آمدانچہ شیخ گفتہ تا بکفر طریقت متحقق نشود باسلام حقیقت مشرف نگردد و آنکہ گفتہ کہ تا برادر خود را نکشد مسلمان نشود مراد از برادر ہمزاد شیطان داشتہ کہ قرین اوست و ہمیشہ او را دلالت بشر و فساد مینماید در حدیث آمدہ است علی قائلہ الصلوٰۃ والسلام کہ ہیچ بنی آدم نیست مگر آنکہ او را قرینے از جن است پرسیدند یا رسول اللہ شما را قرین جنی است فرمودند ہست اما خدا تعالیٰ مرا بر وی اعانت دادہ است کہ از شر او سالم ماندہ ام برین تقدیر کہ لفظ فاسلم در حدیث واقع شدہ است بصیغۂ متکلم روایت کردہ شود و اگر بصیغۂ ماضی روایت کردہ شود معنی چنان میشود کہ آن قرین من مسلمان شدہ است این معنی اخیر مشہور است و کشتن آن قرین عبارت از عدم انقیاد اوست و خوار و زار داشتن است او را سوال آدمی با وجود عقل و فراست چرا مغلوب آن شیطان میگردد و بدلالت سوء او مسارعت مینماید و مرتکب نا مرضیات حق جلشانہ میشود **جواب** شیطان فتنہ و بلا است کہ حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ از برائے ابتلا و آزمائش عباد مسلط ساختہ است و او را از نظر شان مستور فرمودہ است و بر احوال او ایشان را اطلاع ندادہ و او را بر احوال ایشان بینا گردانیدہ است و در رگ و پوست شان در رنگ خون جاری داشتہ ساعی و متمکن باشد کہ از کید و مکر چنین بلا بحفظ خداوندی جلشانہ محفوظ ماند مع ذالک حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ در کلام مجید کید او را بضعف یاد فرمودہ است و ساعی و متمکنان را دلیر ساختہ بلے با عانت خداوندی جل سلطانہ شیطان آن تسلیط حکم روباہ دارد و بے امداد و فضل او شیر درندہ است ؎ تو مرا دل دہ و دلیرے بین ٭ روبۂ خویش خوان و شیرے بین ٭ جواب دیگر آنکہ شیطان از راہ ہواہائے آدمی می در آید و بمشتہیات او را دلالت می نماید ناچار با عانت نفس امارہ کہ دشمن خانگی است بر وی نصرت میباید و او را

ایشان را مواخذه نباید نمود و بتقریبی سببی بی تقریب این نامرادان را زدن و دشنام کردن و ایذا رسانیدن نامناسب نامُلائم است و بتقصیرات خود نظر باید کرد که نسبت بجناب اقدس سبحانه جل سلطانه هر ساعت بوقوع می آید و او تعالی بمواخذهٔ آن تعجیل نمیفرماید و منع رزق نمی نماید و بعد از تصحیح اعتقاد و بعد از اتیان احکام فقهیه اوقات خود را مستغرق ذکر الهی جل شانه باید ساخت و بنهجیکه طریق ذکر را اخذ نموده اند بعمل باید آورد و منافی آن هرچه باشد آنرا دشمن خود انگاشته از آن اجتناب لازم باید دانست بیت هرچه جز ذکر خدای احسن است * گر شکر خوردن بود جان کندن است * بشما در حضور هم گفته شده است که هرچند در امور شرعیه احتیاط کرده می آید در مشغولی می افزاید اگر مداهنت در احکام شرعیه خواهند نمود حلاوت و التذاذ مشغولی بر باد خواهید داد زیاده چه نویسد والله سبحانه اعلم **مکتوب سی و پنجم** بمرزا منوچهر در تعزیت و نصیحت و اغتنام شباب در رود یافته حضرت حق سبحانه و تعالی برخوردار سعادت اطوار را خوشوقت و بجمعیت دارد و حزن و اندوه ماضی را در حق ایشان باحسن وجوه تلافی فرماید ای فرزند زمان عنفوان شباب چنانچه اوان هوا و هوس است زمان تحصیل علم و عمل است نیز عملی که بمقتضای شریعت غرا درین اوان با وجود استیلای موانع شهوانیه و غضبیه نفسانیه بوجود آید باضعاف مزیت و اعتبار و اعتداد دارد از آن عملی که در غیر این اوان بوقوع آید چه وجود مانعی که باعث رنج و محنت است شان آنرا باسمان برده است و عدم مانعی که مستلزم عدم کد و کرده است معامله آنرا بر زمین انداخته ازینجاست که خواص بشر از خواص ملک افضل آمد که طاعت بشر مقرون بموانع است و عبادت ملک بی مزاحمت موانع و قوت اعتبار و اعتداد سپاهیان در اوان استیلای اعداست که موانع دولت اند اندک تردد شان در آنوقت باضعاف مزیت و اعتبار دارد و از تردد بسیار ایشان که در غیر اینوقت بوقوع آرند و معلوم است که هوا و هوس مرضی اعداء الله است که نفس و شیطان باشند و علم و عمل بمقتضای شریعت غرا مرضی حضرت رحمن جل سلطانه از فطانت و زیرکی دور است که اعدای مولی را راضی دارند و مولی را که مولی نعم است ساخط باشد والله سبحانه الموفق **مکتوب سی و ششم** بجناب میر محمد نعمان در رود یافته در رفع شبهات منکران عذاب قبر الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اجمعین در عذاب قبر که باحادیث صحاح مشهوره بلکه بآیات قرآنی نیز ثابت شده است تردد دارند بلکه نزدیک است که باستحالت و انکار آن جزم نمایند مقتدای اشتباه ایشان احساس احوال موتای غیر مدفون است بر نهج واحد و بر نسخ

این شود آن ؛ ہمہ اشکال گردد بر تو آسان ؛ و چون آن شخص این تعین خود را با آن تعین متحد یافت امیدوار آن گشت و از تلوینات امکانی وارہید و بدولت اسلام و انقیاد و مرتبۂ وجوب مشرف گردد باید دانست کہ از تنزلات خمس کہ گفتہ اند ہمہ را اعتبار راندہ در وجود و بکشف و شہود تعلق دارند نہ آنکہ فی الحقیقت تنزل است و تغیر و تبدیلیت فسبحان من لم یتغیر بذاتہ ولا بصفاتہ ولا فی اسمائہ لا بحدوث الاکوان صوفیہ باندازۂ دید خود کہ متضمن سکر و غلبۂ حال ست چیزہا بر زبان می آرند بظواہر محمول نباید داشت و بتاویل و توجیہ باید پرداخت فان کلام السکاری یحمل ویصرف عن الظاہر واللّٰہ سبحانہ اعلم بحقائق الامور کلہا چون این سخنان قلق انگیز از بزرگی نقل کردہ بضرورت در حل آن چیزے نوشتہ شد والا این فقیر در امثال این سخنان مخالفت نما خود را سر بمسند ہد و بر دو قبول آنہا لب نمی کشاید ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین ؁ الحمد للہ رب العالمین اولاً و آخراً والصلوٰۃ والسلام علی رسولہ دائماً و سرمداً و علی آلہ الکرام و صحبہ العظام الی یوم القیام

مکتوب سی و چہارم بوالدۂ میر محمد امین در دریافت و نصیحت نصیحتی کہ نمودہ می آید اول تصحیح عقاید ہست بموجب آرائے علماء اہل سنت و جماعت کہ فرقہ ناجیہ اند شکر اللہ تعالیٰ سعیہم بعد از تصحیح اعتقاد عمل بمقتضائے احکام فقہیہ ضروری ہست بانچہ مامور اند از امتثال آن چارہ نبود و از انچہ ممنوع اند از اجتناب آن گذر نہ نماز پنج وقت بے کسل و فتور با رعایت شرائط و با تعدیل ارکان در ان ادا باید نمود و بر تقدیر حصول نصاب از ادائے زکوٰۃ ہم چارہ نبود امام اعظم رضی اللّٰہ تعالیٰ عنہ در زیور زنان نیز زکوٰۃ دادن فرمودہ است و اوقات خود را بلہو و لعب نباید صرف کرد و بامور لا یعنی عمر گرامی را تلف نباید نمود و تکلیف کہ بامور منہیہ و بمحظورات شرعیہ صرف کرد و بسرود و نغمہ رغبت نکنند و بالتذاذ آن فریفتہ نگردند کہ آن سمے است عسل آلودہ و زہر یست شکر اندودہ و از غیبت و سخن چینی مردم خود را محفوظ دارند وعیدہائے شرعیہ در باب ارتکاب این دو ذمیمہ وارد است و از دروغ گفتن و بہتان بستن نیز اجتناب ضروری است کہ در ین دو رذیلہ در جمیع ادیان حرام است و مرتکب آنہا بوعیدہا موعود است و ستر عیوب خلق و ذنوب خلائق و از زلات ایشان در گذرانیدن و عفو کردن از عزائم امور است و بر مملوکان و زیردستان مشفق و مہربان باید بود و بتقصیرات

که عقل انبیا بعد اثبات نبوت ایشان و بعد از تصدیق رسالت شان علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات ا
ستدلالیست و تقلید او مرشان این اکابر را در موقت عین استدلال است مثلاً شخصی که اصل را
باستدلال ثابت نموده در موقت فروعی که از آن اصل ناشی گردند همه مستند بآن استدلال خواهند بود
و باستدلال اصل در اثبات جمیع فروع مستدل خواهد بود الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا
لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب سی و هفتم بمولانا محمد طاهر بدخشی صدور یافته در بیان آنکه هرچه از جمیل مطلق سبحانه
آید جمیل آید الحمد لله رب العالمین دائما وعلی کل حال بود واگرچه بصورت جلال نماید اما فی الحقیقت
جمال باشد این سخن بر تقول محمول نباشد و بر تقوه صرف نشود که تمام حقیقت دارد و سراسر صدق است
بگفتن و نوشتن راست نیاید اگر در دنیا ملاقات میسر شود فبها والا معامله بآخرت نزدیک است
بشارت المرء مع من احب تسلی بخش مهجوران است صحیفهٔ شریفه که بمصحوب درویش محمد علی
کشمیری ارسال داشته بودند رسید و بانچه نوشته بودند اطلاع یافت در جواب آنچه
بمقتضای وقت گنجید نوشته فرزندان و دوستان بجمعیت باشند و در مکان خود ثابت بوند
و بقضاء او تعالی راضی باشند

مکتوب سی و هشتم در دو یافته ملا ابراهیم در جواب سوال او از معنی
حدیث ستفترق امتی و درجهٔ ارباب فترة باید دانست که مراد از قول آن سرور علیه و علی آله
الصلوة والسلام که در حدیث تفرق این امت بهفتاد و دو فرقه واقع شده است کلهم فی النار
الا واحدة دخول شان است در نار و مکث شان است در عذاب آن نه خلود در نار که دوام در عذاب
آنکه منافی ایمان است و مخصوص بکفار است غایة ما فی الباب چون باعث دخول
شان در نار معتقدات سوء شان است ناچار همه ایشان داخل نار گردند و باندازهٔ خبث
اعتقاد معذب گردند بخلاف آنکه یک فرقه که معتقدات شان نجات بخش از عذاب نار است و سبب
فلاح شان است اینقدر هست که اگر بعضی از ایشان مرتکب اعمال سوء گردند و آن اعمال بتوبه و شفاعت
معفو نگردد جائز است که بقدر ذنب آنها در نار مبتلا گردند و دخول نار در حق ایشان متحقق گردد و لیس فرق
دیگر دخول نار در حق جمیع افراد آنها کائن است اگرچه خلود نبود و در حق این فرقهٔ ناجیه دخول نار مخصوص ببعض است
که ارتکاب اعمال سوء نموده اند و در کلمهٔ کلهم رمز لیست باین بیان کما لا یخفی و چون این فرقه مبتدعه اهل قبله اند

استقرار است و استقامت که منافی تعذیب و ایلام است که تذبذب و اضطراب از لوازم آنست جواب در حل این
اشکال آنست که حیات عالم برزخ که موطن قبر است نه از قبیل حیات دنیوی است که حرکت ارادی و احساس هر دو لازم
است که انتظام این نشأه مربوط باین دو امر است و در حیات برزخ حرکت هیچ در کار نیست بلکه منافی آن
نشأه برزخی است احساس فقط آنجا کافی است که وجدان الم و عذاب نماید پس حیوٰۃ برزخ گوئیا
نصف حیوٰۃ دنیوی است و تعلق روح به بدن آنجا نیمه تعلق روح است به بدن که در نشأه دنیوی بوده
است که موتای غیر مدفون بحیوٰۃ برزخی احساس عذاب و الم نمایند و هیچ حرکتی و اضطرابی بحیوٰۃ برزخی از ایشان
بوجود نیاید و آنچه مخبر صادق فرموده است صادق باشد علیه و علی آله الصلوٰۃ و التسلیمات اتمها و اکملها
آنکه گوئیم و حسم مادهٔ این اشکال و امثال این اشکال نمائیم که طور نبوت ورای طور عقل و فکر است امور یکه عقل
در ادراک آنها قاصر است اثبات آن بطور نبوت نموده می آید و اگر عقل کفایت میکرد انبیاء برای چه مبعوث
می گشتند صلوات الله تعالی و تسلیماته سبحانه علیهم اجمعین و عذاب اخروی را حواله بعثت ایشان مربوط
میساختند قال الله تبارک و تعالی وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا عقل هر چند حجت است اما حجت
بالغه نیست و در حجت کامل نه حجت بالغه ببعثت انبیا متحقق گشته است علیهم الصلوات و التسلیمات
و زبان عذر مکلف را بسته قال الله تبارک و تعالی رسلا مبشرین و منذرین لئلا یکون للناس علی
الله حجة بعد الرسل وکان الله عزیزا حکیما و چون ادراک عقل را در بعض امور قصور ثابت شد
پس جمیع احکام شرعیه را بمیزان عقل سنجیدن مستحسن نباشد و فی الحقیقت التزام تطبیق
آن حکم باستقلال بود و انکار طور نبوت باشد اعاذنا الله سبحانه عن ذلک اول فکر ایمان
برسول باید کرد و تصدیق رسالت او باید نمود تا در جمیع احکام او را صادق دانسته شود و بوسیله
آن از ظلمات شکوک و شبهات خلاصی میسر آید اصل را با معقول باید ساخت
تا فروع بتکلیف معقول و معلوم گردند هر فرع را برای اثبات اصل معقول ساختن
بسیار متعسر است و اقرب طرق بوصول این تصدیق و بحصول اطمینان قلبی ذکر الٰهی است
جل سلطانه قال الله تبارک و تعالی الا بذکر الله تطمئن القلوب الذین آمنوا و عملوا الصالحات
طوبی لهم و حسن مآب براه نظیر و استدلال باین مطلب عالی رسیدن دور دور است
پاے استدلالیان چوبین بود پاے چوبین سخت بے تمکین بود باید دانست

این آیه کریمه در روز فتح مکه نازل شده است و آن سرور علیه و علے آله الصلوة والسلام چون از بیعت
رجال فارغ گشت شروع در بیعت نساء فرموده بیعت آنحضرت علیه و علے آله الصلوة والسلام بنساء بمجرد
قول بوده است و هرگز دست آنحضرت علیه و علے آله الصلوة والسلام بدست نسای با لقاءات
نرسیده است و چون ذمائم و اخلاق ردیه در نساء نسبت برجال بسیار بوده است بنابران
در وقت بیعت نساء شرائع زائده بر بیعت رجال در میان آورده است و از جهت امتثال
امر خداوندی جل سلطانه نساء را در آنوقت نهی از آن ذمائم فرموده است شرط اول هیچ چیز را باو
تعالے شریک نباید ساخت چه در وجوب وجود و چه در استحقاق عبادت کسیکه اعمال او از شائبه ریا
و سمعت پاک نباشد و از فتنه طلب جزا از غیر او تعالے ولو بالقول و ذکر الجمیل مبرا نبود
آنکس از دائره شرک بیرون نباشد و موحد و مخلص نبود قال علیه و علے آله و صحبه الصلوات
والسلام الشرک فی امتی اخفی من دبیب النمل التی تدب فی لیلة مظلمة علی صخرة سوداء بیت
لاف بی شرکی مزن کان از نشان پای مور در شب تاریک بر سنگ سیه پنهان تر است
قال علیه و علے آله الصلوة والسلام اتقوا الشرک الاصغر قالوا ما الاصغر قال علیه و علے
آله الصلوة والسلام الریاء و تعظیم مراسم شرک و موسم کفر همه را قدم راسخ است و شرک مصدق
و مبین از اهل شرک است و بتشبث بمجموع احکام اسلام و کفر و شرک تبری از کفر شرط اسلام است
و بیزاری از شائبه شرک توحید و استمداد از اصنام و طاغوت در رفع امراض و اسقام که در جهله اسلام
شائع گشته است عین شرک و ضلال است و طلب حوائج از سنگهای تراشیده و ناتراشیده انفس کفر و انکار
از واجب الوجود تعالی و تقدس قال الله تبارک و تعالی شکایة عن حال بعض اهل الضلال یریدون ان یتحاکموا
الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروا ویرید الشیطان ان یضلهم ضلالا بعیدا اکثر زنان بواسطه کمال جهل که
دارند باین استمداد ممنوع مبتلا اند و طلب دفع بلیه ازین اسمای بی مسمی مینمایند و باداء مراسم ترک و اهل شرک
گرفتار اند علے الخصوص ببعضی از نیک و بد ایشان در وقت عروض مرض جدری که در زبان هندیه
سیتلا معروف است مشهور و محسوس است کم زنی باشد که از دقائق این شرک خالی بود و برسمی
از رسوم آن عمداً بجا اقدام ننمایند الا من عصمها الله تعالے و تعظیم نمودن ایام معظمه هنود
را و بجا آوردن در آن ایام رسوم متعارفه جهود را نیز مستلزم شرک و مستوجب کفر است چنانچه

در تکفیر آنها جرأت نباید نمود تا زمانیکه انکار ضروریات دینیه نمایند و رد متواترات احکام شرعیه کنند و قبول ما علم مجیه من الدین بالضرورت نکنند علما فرموده اند اگر نود و نه وجه کفر دائر شود و یک وجه اسلام یافته شود تصحیح این وجه باید نمود و حکم بکفر نباید کرد والله سبحانه اعلم و کلمته احکم و نیز باید دانست که مراد از نصف یوم که فقرای امت پیش از اغنیای آن امت به بهشت خواهند رفت پانصد سال دنیوی است زیرا که یوم نزد حق جل و علا هزار سال است وان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون شاهد این معنیست و تقدیر آن مدت مفوض بعلم الهی است جل شانه بی آنکه روز و شب و سال و ماه متعارف متحقق شود و مراد از فقیر فقیر صابر است که التزام اتیان احکام شرعیه نموده است و از محظورات شرعیه اجتناب فرموده و در فقر درجات و مراتب است بعضها فوق بعض و اعلای مراتب آن در مقام فنا صورت می بندد که غیر از حق جل شانه همه را ناچیز گرداند و نسیان نماید و هر که جامع جمیع مراتب فقر است افضل است و از آنکه بعد از آن مراتب دارد و دون بعض پس با وجود فنا هر که فقر ظاهر هم دارد افضل است از آنکه با فنا فقر ظاهر ندارد فافهم

مکتوب چهلم بخدمت خواجه حسام الدین احمد ورود یافته در جواب طلب مشورت آنجناب بسفر حج مع توابع

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی احوال و اوضاع فقرای اینجا مستوجب حمد است المسئول من الله سبحانه سلامتکم و عافیتکم صحیفه شریفه که از روی شفقت و مهربانی نامزد این فقیر ساخته بودند بمطالعه آن مشرف گشت اظهار اشتیاق فرموده بودند که در یکی از حرمین شریفین با متعلقان متوطن و مدفون گردد مخدوما مکرما رفتن متعلقان بنظر سهل در آید بلکه نزدیک است که منع مفهوم شود اگر ایشان جریده بروند و بر گردند بنظر مستحسن می در آید و امید است که بسلامت برسد والامر الی الله سبحانه دیگر در باره سیادت مآب نوشته بودند که اطبا بصر آن عالم پناه شرافت آثار را هر چند امعان نموده می آید در نظر هیچ ضرری از ان نمی آید جز آنکه یک ظلمتی از انجا محسوس میگردد که غیر ظلمت این ضرر را است تا چشم چه باشد بالجمله ضرر را اطبا مفقود است والله سبحانه اعلم والسلام

مکتوب چهل و یکم به یکی از صالحات ورود یافته در نصائح ضروریه نساء و در ضمن تاویل کریمه یا ایها النبی اذا جاءک المؤمنات الآیة

قال الله تبارک و تعالی یا ایها النبی اذا جاءک المؤمنات یبایعنک علی ان لا یشرکن بالله شیئا ولا یسرقن ولا یزنین ولا یقتلن اولادهن ولا یاتین ببهتان یفترینه بین ایدیهن وارجلهن ولا یعصینک فی معروف فبایعهن واستغفر لهن الله ان الله غفور رحیم

این محرم داند این خود عین ضلالت است و تسویل شیطان لعین است والله سبحانه العاصم و شرط دوم که
در وقت بیعت نسا در میان آورده اند نهی از سرقه بوده است که از کبائر سیئات است و چون این
ذمیمه در اکثر افراد زنان متحقق است و کم زنی باشد که از دقائق این ذمیمه خالی بود نهی این ذمیمه شرط
بیعت شان آمد زنان که در اموال شوهران بی اذن شان متصرف شوند و بی تحاشی تلف و خرج
آن مینمایند داخل سارقان گردند و کبیره سرقه متحقق باشند اینمعنے در عموم نسا توان گفت که ثابت
باشد و این خیانت در جمیع افراد شان نزدیک است که متحقق شود الا من عصمها الله سبحانه
کاش اینمعنے را سیئه شمرند و بد تصور نمایند هم استحلال نسبت باین سیئه در حق شان غالب
است خوف کفر از راه این استحلال در باب ایشان بیشتر حکیم مطلق جل شانه بعد از نهی شرک
زنان را نهی از سرقه فرموده که این ذمیمه در حق شان بواسطهٔ شیوع استحلال آن از ایشان
قدمے راسخ در کفر دارد و از سائر کبائر سیئات در حق ایشان شنیع تر است و چون زنان را بواسطه
تکرار اخذ اموال شوهران ملکهٔ خیانت پیدا میشود و قبح تصرف در اموال غیر از نظر شان زائل میگردد
دور نبود که در املاک غیر شوهران نیز متعدی تصرف نمایند و بے تحاشی در اموال دیگران خیانت و سرقه
کنند نزدیک است که اینمعنے باندک تامل واضح و لائح گردد پس متحقق شد که نهی سرقه در حق زنان
از اهم مهم اسلام آمد و بعد از شرک نسبت بایشان قبح آن متعین گشت تذییل روزی حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله وسلم از اصحاب خود پرسیدند که میدانید که اسرق السارقین کیست یعنی بدترین
دزدان کدام است عرض کردند نمیدانیم فرمایند حضرت فرمود علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات که اسرق السارقین
کسے است که از نماز خود بدزدد و ارکان نماز را اتمام و تمام ادا ننماید از این سرقه نیز اجتناب ضروری
آمد تا از بدترین دزدان نباشد بحضور دل نیت نماز زیاده باید کرد که بے حصول نیت عمل
صحیح نبود و قرائت را درست باید خواند و رکوع و سجود را باطمینان بجا باید آورد و قومه و
جلسه را نیز باطمینان باید ادا کرد یعنی بعد از رکوع درست باید استاد و بمقدار یک تسبیح در
استادن درنگ باید کرد و در میان دو سجده درست باید نشست و بمقدار یک تسبیح نشستن مکث
باید نمود تا در قومه و جلسه اطمینان میسر شود و هر که چنین نکند خود را در اقطار سارقان داخل
سازد و مورد وعید گرداند شرط ثالث که در بیعت نسا منصوص است نهی از زنا است

در ایام دوالی کفار جهله اهل اسلام علی الخصوص زنان ایشان رسوم اهل کفر را بجای آرند و عید خود می سازند
و هدایا شبیه بهدایای اهل کفر بخانهای دختران و خواهران در رنگ اهل شرک میفرستند و ظرفهای خود را
در رنگ کفار دران موسم رنگ میکنند و به برنج سرخ آنها را پر کرده میفرستند و آن موسم را اعتبار
و اعتنا مینمایند همه شرکست و کفر است بدین اسلام قال الله تبارک و تعالے وما یومن اکثرهم
بالله الا وهم مشرکون و حیوانات را که نذر مشائخ می کنند و بر سر قبرهای ایشان رفته آن حیوانات
را ذبح مینمایند در روایات فقهیه این عمل را نیز داخل شرک ساخته اند و درین باب مبالغه نموده
و این ذبح را از جنس ذبائح جن انگاشته اند که ممنوع شرعیست و داخل دائره شرک ازین عمل
نیز اجتناب باید نمود که شائبه شرک دارد وجوه نذر بسیار است چه درکار است که نذر ذبح حیوانی
کنند و ارتکاب ذبح آن نمایند و به ذبائح جن ملحق سازند و تشبیه بعبده جن پیدا کنند و ازین
عالم است صیام نسا که بنیت پیران و بے بیان نگاه دارند و اکثر نامهای ایشان را
از خود تراشیده روزهای خود را بنام آنها نیت کنند و در وقت افطار از برای هر روزه
خاص بوضع مخصوص تعیین مینمایند و تعیین ایام نیز میکنند از برای صیام مطالب و مقاصد
خود را باین روزها مربوط میسازند و بتوسل این روزه از ایشان حوائج میخواهند و روای حاجت
خود را از آنها میدانند این شرکت در عبادت است و بتوسل عبادت غیر حاجات
خود را از ان غیر خواستن است شناعت این فعل را نیک باید دریافت و حالانکه در حدیث
قدسی آمده است که او تعالی فرموده الصوم لی وانا اجزی به یعنے صوم مخصوص برای من است و
غیر مرا در عبادت صوم شرکتے نیست هر چند در هیچ عبادت شرکت باو تعالی جائز نیست اما
تخصیص صوم از برای اهتمام این عبادت است که بتاکید نفی شریک دران عبادت کردن است و حیله
است آنچه بعضے از زنان در وقت اظهار شناعت این فعل گویند که ما این روزها را برای خدا نگاه میداریم
و ثواب آن را به پیران میبخشیم اگر درین امر صادق باشند تعیین ایام از برای صیام چه
درکار است و تخصیص طعام و تعیین اوضاع شنیعه مختلفه در افطار برای چیست بسا است
که در وقت افطار ارتکاب محرمات نمایند و افطار بامر حرام کنند و بهیچ جهت
سوال و گدائی کنند و بآن افطار نمایند و قضای حوائج خود را مخصوص بارتکاب

و ایضاً نهی آمده است از آنکه پایهای خود را بر زمین زنند تا معلوم شود زینت پوشیدهٔ ایشان چنانچه خلخال و امثال آن در حرکت آید و آواز نماید که آن مستلزم میل رجال است بسیار و بالجمله هر چه منجر بفسق است منهی و مستقبح است احتیاط باید نمود که ارتکاب مقدمات و مبادی محرمات نموده نشود تا سلامتی از نفس محرمات میسر آید والله

سبحانه العاصم و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب پوشیده نماند که زن اجنبیه زن را در رنگ مرد اجنبی است در حق نظر و مس بشهوت روا نیست که زن خود را بر آن غیر شوهر خود بنماید و خود را زینت دهد و فریب سازد و غیر شوهر مرد باشد یا زن چنانچه مردان را نظر بشهوت با مردان حرام است و مساس مردان نیز ایشان را بشهوت محرم زنان را نیز نظر بشهوت بزنان محرم است و مساس بشهوت ایشان را حرام نیک این دقیقه را رعایت باید کرد که شاه راه بخسارت دنیا و آخرت است وصول مرد بزن بواسطهٔ تباین صنفین متعسر است و موانع در میان است بخلاف وصول زن بزن که باتحاد صنف در کمال تیسیر و آسان است احتیاط اینجا بیشتر مرعی باید داشت و در منع نظر و مساس نسا بنسا از نظر مردم بزن و نظر زن بمردان از طریق و بلاغ مبین باید نمود شرط چهارم که در بیعت نسا فرموده است نهی از قتل اولاد است که زنان ایشان دختران خرد را میکشتند از جهت ترس فقرا این عمل شنیع چنانچه متضمن قتل نفس بغیر حق است متضمن قطع رحم است نیز که از کبائر سیئات است و شرط پنجم که در بیعت نساء فرموده است نهی از بهتان و افترا است و چون این صفت در نساء بیشتر بوده است تخصیص نهی بایشان فرموده است این صفت از اشد ذمائم صفات است و ارذل رذائل اخلاق که متضمن کذب است که در جمیع ادیان حرام و مستنکر است و نیز متضمن ایذاے مومن است که نسبت باو بهتان و افترا نموده است و ایذاے مومن حرام است و نیز مستلزم فساد فی الارض است که بنص قرآنی ممنوع و محظور و محرم و مستنکرات است شرط ششم نهی از معصیت و نافرمانبرداری پیغمبر است علیه و علی آله الصلوٰة والسلام در هر امرے که فرماید این شرط متضمن امتثال جمیع اوامر و انتها از جمیع نواهی شرعیه است چه صلوٰة و زکوٰة و چه صوم و چه حج که بناء اسلام بعد از ایمان بالله و باجاء من عنده بالضرورت برین چهار رکن است نماز پنجگانه را بی کسل و بے فتور بجد و جهد ادا باید نمود و زکوٰة مال برغبت و منت بمصارف زکوٰة ادا باید کرد و صوم رمضان که مکفر سیئات سالیانه است نگاه باید داشت و حج بیت الله

تخصیص بیعت نسا باین شرط بواسطه آنست که حصول زنا در غالب بتوسط حصول رضا است زنان را این
عمل و عرض کردن اینها است نفوس خود را بر مردان پس زنان درین عمل سابق باشند و رضای ایشان در
حصول این عمل معتبر باشد پس نهی ازین عمل در حق زنان اکد باشد و مردان درین عمل تابع زنان باشند
ازینجاست که حضرت حق سبحانه در کتاب مجید خود زن زانیه را بر مرد زانی تقدیم فرمود الزانیة والزانی فاجلدوا
کل واحد منهما مائة جلدة این ذمیمه خساره بخش دنیا و آخرت است و در جمیع ادیان مستقبح و منکر است
ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه از حضرت پیغمبر روایت کند علیه و علی آله الصلوٰة والسلام که فرموده علیه و
علی آله الصلوٰة والسلام ای گروه آدمیان از زنا پرهیز نمائید که در وی شش خصلت است سه در
دنیا و سه در آخرت اما سه خصلت که در دنیا است یکی آنست که بها و نورانیت و صفا از زنا کننده
زائل میکرد و دوم آنکه آنکه زنا مورث فقر است سوم آنکه نقصان در عمر می آرد و آن سه خصلت
که زانیان را در آخرتست یکی سخط و غضب خداست جل سلطانه دوم سوء حساب است سوم
عذاب نار بدانند که در حدیث نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوٰة والسلام زنای چشمان نظر
بسوی محرمات است و زنای دستان گرفتن محرمات است و زنای پای رفتن بسوی محرمات قال الله تبارک و
تعالی قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم ویحفظوا فروجهم ذلک ازکی لهم ان الله خبیر بما یصنعون وقال الله
تعالی وقل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن ویحفظن فروجهن یعنی بگو ای محمد مر مومنان را که
بپوشند چشمان خود را از محارم خود و نگاهدارند فرجهای خود را از محرمات و بگو مر زنان مومنات
را که چشمهای خود بپوشند از محرمات و محافظت کنند فرجهای خود را از محرمات باید دانست که دل
تابع چشم است تا زمانیکه چشم از محرمات پوشیده نشود محافظت دل مشکل است و چون
چشم گرفتار شود محافظت دل مشکل است و چون دل گرفتار شود محافظت فرج متعسر پس
پوشیدن چشم از محرمات ضروری آمد تا محافظت فرج میسر آید و بخسارت دینی و دنیوی نرسانند
و در قرآن مجید نهی فرموده است از آنکه زنان با مردان بیگانه کلام نرم و ملائم گویند در
رنگ زنان بدکار بر نهجیکه مردان بدکار را در وهم سوء اندازند و طمع بد در دل آنها افتد
و بگویند زنان با مردان قول معروف و حسن را که خالی ازین وهم و طمع بود و نیز نهی آمده است
از آنکه زنان اظهار زینت و محاسن خود در پیش مردان نمایند و مردان را در خواهش اندازند

نیز داخل این بیعت بوده است بلکه سرگروه آنها او بوده از زبان آنها او سخن میکرد از این بیعت و استغفار در حق او امیدوار عظیم است پس از زنان هر که باین شرائط اعتراف نماید و بمقتضای آنها عمل کند حکما در این بیعت داخل شود امیدوار برکات آن استغفار گردد و قال الله تبارک و تعالیٰ ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم و آمنتم یعنی چه کار دارد خدا تعالیٰ بعذاب شما اگر شما شکر او بجا آرید و ایمان درست کنید شکر بجا آوردن عبارت از قبول کردن احکام شرعیه است و بمقتضای آن عمل نمودن است طریق نجات و راه رستگاری همین متابعت صاحب شریعت است علیه و علیٰ آله الصلوٰة والسلام در اعتقاد و عمل استاد و پیر برای آن عرض میگیرند که دلالت بشریعت نمایند و ببرکت ایشان تیسیر و سهولت در اعتقاد و عمل بشریعت پیدا شود نه آنکه مریدان هرچه خواهند کنند و هرچه خواهند خورند و پیران سپر اینها گردند و از عذاب نگاهدارند که این معنی تمنائے محض است آنجا بے اذن کسے شفاعت نتواند کرد و تا عمل مرتضیٰ نبود شفاعت او نکنند و مرتضیٰ وقتے شود که بمقتضای شریعت عامل باشد و بموجب بشریت زلتے اگر از وے واقع شود بشفاعت تدارک آن ممکن بود سوال مذنب را بکدام اعتبار مرتضیٰ توان گفت جواب چون حضرت حق سبحانه و تعالیٰ مغفرت او میخواهد وسیله از برای عفو او درمیان می آرد آن شخص فی الحقیقت مرتضیٰ است اگرچه بظاهر مذنب است والله سبحانه الموفق ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا و السلام

مکتوب چهل و دوم بخواجه محمد هاشم کشمی در بشارت او و درود یافته

بعد الحمد و الصلوٰة و تبلیغ الدعوات میرساند صحیفه شریفه بمصحوب ملا فتح الله ارسال داشته بودند رسید چون متضمن محبت و اخلاص و حرارت و اشتیاق بود فرحت بخشید در وقت مطالعهٔ کتاب شما انبساط نورانیت شما در نواحی بسیار بنظر در آمد امیدوار ساخت لله سبحانه الحمد والمنة علیٰ ذلک زیاده چه نویسد محبت اطوار را معلوم نه شد که ترک مراسلات سعادت مآب میر محمد نعمان را باعث چه باشد اگر توهم از این جانب دارند هیچ وقوع ندارد و کمال صفا تصور نمایند فقیر در محافظت میر غایت سعی مرعی میدارد تا مبادا فتوری در کار طلب طاری شود و سد راه سالکان گردد در رنگ مرغ که محافظت بچگان خود نماید و دیگر دو ماه نزدیک است که فقیر ضعف وارد و در تسوید جواب بعض اسوله که در مکتوب سابق اندراج نموده بودند عاجز است اگر صحت شد انشاء الله تعالیٰ

که در شأن آن مخبر صادق فرموده است علیه وعلی آله الصلوة والسلام الحج یهدم ما کان قبله نیز ادا باید نمود تا اسلام
را ابر باد داشته اند و همچنین از ورع و تقوی چاره نبود که حضرت پیغمبر فرموده است علیه وعلی آله الصلوة والسلام
ملاک دینکم الورع یعنی برپا دارنده دین شما ورع است و آن عبارت از ترک منهیات شرعیه است
از تناول مسکرات اجتناب باید نمود آنرا در رنگ خمر باید دانست و محرم و مستنکر باید داشت و
و از غنا نیز اجتناب ضروری است که داخل لهو و لعب است که حرام است و آمده است که الغناء رقیة
الزنا یعنی غنا افسون زنا است و از غیبت گفتن و سخن چینی نمودن نیز اجتناب لازم است که ممنوع
شرعی است و نیز تمسخر به و ایذاء مومن بناحق بهر وجه که باشد منهی عنه است اجتناب از آنهم ضروری است
و شگون بد را اعتبار نکنند و آنرا تاثیر ندانند و نیز مرض یکی بدیگرے ندانند که تجاوز کند و از بعضی
بعضی برسد که مخبر صادق علیه وعلی آله الصلوة والسلام ازین هر دو منع فرموده است لا طیرة ولا عدوی
یعنی شگون بد را اصل ثابت نیست و مرض یکی بدیگری رسیدن معلق متحقق نه و سخن کاهن
و منجم را اعتبار نکنند و امور غیبیه ندانند از اینها استفسار ننمایند و اینها را عالم بامور غیبیه ندانند
که در شریعت مبالغه در منع آن آمده است و سحر نکنند و ساحر را کار نفرمایند که حرام
قطعی است و قدم راسخ در کفر دارد و هیچ کبیره از سحر و ساحری نزدیکتر بکفر نیست احتیاط باید کرد
که دقیقه از دقائق آن بفعل نیاید که آمده است که مسلم تا زمانیکه اسلام دارد سحر از وے در وجود
نیاید و چون ایمان از وی جدا گردد اعاذنا الله سبحانه آن زمان سحر از وی متحقق شود پس گویا سحر
و ایمان نقیض یکدیگرند اگر سحر است ایمان نیست نیک رعایت این دقیقه باید کرد تا خللے در
کارخانه ایمان نیفتد و بشومی این عمل اسلام از دست نرود بالجمله آنچه مخبر صادق فرموده است
علیه وعلی آله الصلوة والسلام و علما در کتب شرعیه آنرا بیان فرموده اند بجان و دل در
امتثال آن باید کوشید و خلاف آنرا سم قاتل باید اندیشید که بموت ابدی رساند و بعذابهای
گوناگون مبتلا گرداند و چون نساء بایعات اینهمه شرائط را قبول نمودند آن سرور علیه وعلی آله الصلوة
والسلام بمجرد قبول با اینها بیعت فرموده بامر حق جل وعلا ایشان را طلب مغفرت نموده استغفار کرد
از آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام بامر حق جل وعلا در حق جماعه بوقوع آید
امیدواری تمام است که باجابت رسد و آن جماعه مغفور گردند هنده زوجه ابی سفیان

از دو قطعهٔ عصبهٔ مجوفه بجس و حرکت است قوت آن بدهد که بشرط مقابله و محاذات احساس ابصار اشیا نماید
چرا نتواند که در نشأهٔ آخرت که قویه و باقیه است همان دو قطعهٔ عصبیه را قوتی عطا فرماید که بی شرط مقابله
و محاذات ابصار مرئی نماید و در جمیع جهات بود که آن مرئی را بی جهت باشد اینجا استبعاد چیست و محال کدام
زیرا که فاعل جل سلطانه در اعلای مرتبهٔ اقتدار است و قابل مستعد احساس و ابصار غایته ما فی الباب
در بعضی امکنه و مصالح شرط محاذات و تعیین جهت را در احساس ابصار مرعی داشته است و در بعضی امکنه
و ازمنهٔ دیگر اعتبار این شرط نفرموده و بحصول این شرط رؤیت ابصار مقرر نموده یک موطن را بر موطن
دیگر اعتبار نمودن با وجود کمال اختلاف و تفاوت مواطن از انصاف دور است و اقتصار نظر است
بر مکشوفات عالم ملک و شهادت و انکار است از عجائب عالم ملکوت خالق السموات والارض سوال
اگر حضرت حق سبحانه و تعالی مرئی شود باید که محاط و مدرک بصر گردد و آن مستلزم حد و نهایت است
تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا جواب گوئیم روا باشد که مرئی بود و محاط و مدرک بصر نباشد قال الله
تعالی و لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر مؤمنان در آخرت حق را ببینند جل شأنه
و بیقین وجدانی بیابند که حق را می بینیم جل سلطانه و التذاذی که بر رؤیت مترتب شود نیز بر وجه
کمال در خود یابند اما مرئی هیچ مدرک ایشان نشود و هیچ حاصلی از مرئی بدست نیارند و غیر از وجدان
رؤیت بغیر التذاذ دیدن هیچ چیز از مرئی نقد وقت شان نبود بیت عنقا شکار کس نشود
دام باز چین ؛ کاینجا همیشه باد بدست است دام را ؛ نقصانیکه در رؤیت متوهم میگردد
و احاطه و ادراک مرئی است که در آن موطن مفقود است مجرد ثبوت رؤیت بی جهت و
التذاذیکه رائی را از آن رؤیت حاصل شود هیچ نقص و قصور ندارد بلکه کمال انعام و احسان
مرئی است که جمال بی کمال خود را بر سوختگان نائرهٔ محبت جلوه گر سازد و بزلال وصال رؤیت
ایشان را تسلی دهد و سیراب گرداند هیچ نقص و قصور بجناب قدس او تعالی عائد نشود و
هیچ جهت و احاطه آنجا پیدا نگردد ؛ کسوف از آن طرف نپذیرد کمال او نقصان ؛ و زین طرف
شرف روزگار من باشد ؛ یا آنکه گوئیم که مقابله و محاذات اگر در حصول رؤیت شرط باشد
باید که چنانچه که در جانب مرئی شرط است در جانب رائی نیز شرط باشد
زیرا که مقابله نسبتی است که بمتقابلین قائم است که رائی و مرئی باشند پس لازم آمد که

خواہد نوشت والا از دوستان التماس دعا و فاتحہ وارد حسبنا اللہ ونعم الوکیل والسلام علیکم وعلی سائر اہل اللہ

فرزندان گرامی برخوردار باشند مکتوب چہل وسوم بحضرات مخدوم زادہ ہائے کبار خواجہ محمد سعید و خواجہ محمد معصوم سلمہا اللہ تعالیٰ در ورود یافت در مکانہائے کہ در محفل سلطان وقت مدظلہ گذشتہ الحمد للہ

وسلام علی عبادہ الذین اصطفی احوال واوضاع این حدود مستوجب حمد است صحبتہای عجیب و غریب میگذرد و بعنایت اللہ سبحانہ سر موئے درین گفتگوہائے امور دینیہ واصول اسلامیہ مساہلۃ ومداہنۃ راہ نمی یابد و ہمان عبارات کہ در خلوات و در مجالس خاصہ بیان میگرد و درین معرکہا بتوفیق اللہ سبحانہ بیان مینماید اگر یک مجلس را نویسد دفترے باید خصوصاً امشب کہ شب ہفتدہم ماہ رمضان بود آنقدر از بعثت انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات واز عدم استقلال عقل واز ایمان بآخرت و عذاب و ثواب دران واز اثبات رویت واز خاتمیت نبوت خاتم الرسل واز مجدد ہر مائۃ واز اقتدا بخلفاے راشدین رضی اللہ تعالیٰ عنہم اجمعین وسنتہ تراویح واز بطلان تناسخ واز احوال جن و جنیان واز عذاب و ثواب ایشان واشال آنہا بسیار مذکور شد و بحسن استماع مسموع گردید و ہمچنین درین ضمن اشیاء دیگر از احوال اقطاب وابدال واوتاد و بیان خصوصیات ایشان کذا وکذا مذکور گشت الحمد للہ سبحانہ کہ بجا مینمایند و تغیری ظاہر نمیشود و درین واقعات و ملاقات شاید حق را سبحانہ مصلحتہا و سرہا مکنون بود

الحمد للہ الذی ہدانا لہذا وما کنا لنہتدی لولا ان ہدانا اللہ لقد جاءت رسل ربنا بالحق دیگر ختم قرآن را تا سورۂ عنکبوت رسانیدہ ام شب کہ ازان مجلس برگشتہ می آیم تراویح اشتغال مینمایم این دولت عظمیٰ حفظ درین قرأت کہ عین جمعیت بود حاصل گشت الحمد للہ اولاً و آخراً مکتوب چہل وچہارم بمیر عبد الرحمان ولد میر محمد نعمان در رفع شبہات منکران رویت اخروے

بسم اللہ الرحمن الرحیم اعتراضیکہ در مسئلہ رویت دارند بلکہ دلیلے کہ بر نفی رویت آوردہ اند آنست کہ رویت بصری تقاضای محاذات ومقابلہ میکند مرئی را با رائی و آن در حق واجب تعالیٰ مفقود است کہ مستلزم جہت است کہ منجر با حاطہ و تحدید و نہایت است کہ مستلزم نقص است و آن منافی الوہیت است تعالیٰ اللہ عن ذلک علواً کبیراً جواب آنکہ قادر بکمال جل سلطانہ ہرگاہ درین نشأ ضعیفہ فانیہ دنیویہ بصر را کہ عبارت

ف

بغیریت است والا شان متغایرانِ قضیۂ مقررۂ ارباب معقول است و آن مستلزم تجدد است پوشیده نماند که بعضے ازین قسم شبہات زنادقه اند و در غیر حقه التزام فرق است در میان احکام غیبت و احکام شهادت و عدم قیاس کردن است غائب را بر شاهد چه تواند بود که بعض احکام در شاهد صادق باشد و در غائب کاذب و در شاهد کمال باشند و در غائب نقص زیرا که تباین احکام است علی الخصوص که در میان مواطن بون بعید بود ما للتراب و رب الارباب حضرت حق سبحانه الضاف وما و که باین توهمات و تخیلات مشتبه انکار نصوص قرآنی ننمایند و تکذیب احادیث صحاح نبوی نکنند ایمان باین قسم احکام منزله باید آورد و کیفیت آنرا مفوض بعلم بیچون حواله باید نمود و قصور ادراک کیفیت آنرا بعجز در راجع باید داشت نه آنکه ادراک خود مقتدا ساخته نفی آن احکام باید کرد که از سلامتی و صواب دور است تواند بود که چیزهای بسیار که در نفس امر صادق باشند از ادراک عقول ناقصه ما مستبعد بوند عقل اگر کفایت میکرد مثل ابی علی سینا که مقتدای ارباب معقول است در جمیع احکام عقلیه محق مے بود و غلط نمیکرد حالانکه در یک مسئله الواحد لا یصدر عنه الا الواحد الفقدر غلط کرده است که بر ناظر منصف بادنی تاویل واضح است درین مقام امام فخر رازی طعن او مینماید و باین عبارت ایراد می کند

والعجب ممن یفنی عمره فی تعلیم الالة العاصمة عن الخطاء فی المنکر و تعلمها ثم اذا جاء الی هذا المطلب لا تترف فوقع منه شبلع یضحک منه الصبیان علمای اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم

اثبات جمیع احکام شرعیه دارند معقول المعنے باشند آن احکام یا نه و بعلت عدم دریافت کیفیت آنها نفی آن احکام نمی نمایند مثل عذاب قبر و سوال منکر و نکیر و پل صراط و میزان اعمال و امثال آنها که عقول ناقصه از ادراک آن عاجز اند این بزرگواران مقتدای خود کتاب و سنت را ساخته اند و عقول را تابع آن گردانیده اگر توانستند ادراک نمود فیها و الا قبول احکام شرعیه مے نمایند و عدم ادراک خود را محمول بر قصور خود و فهم خود میدانند نه در رنگ دیگران که هر چه عقول شان قبول کند و تواند دریافت قبول مے نمایند و هر چه در درک عقول شان نه در آید قبول نمے نمایند مگر نمے دانند که بعثت انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات بواسطۂ قصور عقول است از بعضے مطالب مرضیۂ مولای بیچون و بیچگونه عقل هر چند حجت است اما حجت کامله نیست حجت کامله بعثت انبیا تمام شده است علیهم الصلوات

حضرت حق سبحانه هم اشیا را نه بیند وصفت رویت اشیا او را ثابت نباشد تعالی وتقدس و آن مخالف
نصوص قرآنی است قال الله تعالی والله بما تعملون بصیر وهو السمیع البصیر ویری الله عملکم
وایضاً مستلزم نقص است وسلب صفت کامله از وی تعالی **سوال** اگر گویند که
رویت در واجب تعالی عبارت از علم اوست باشیا امرے دیگر ورای علم که مستلزم جهت بود
نیست **جواب** گوئیم که شک نیست که رویت از صفات کامله است و باستقلال مر واجب را سبحانه
بنصوص قرآنی ثابت ارجاع آن بعلم خلاف ظاهر است ولو سلم که از اقسام علم بود عدم اشتراط
محاذات در وی لازم نمی آید گوئیا علم دو قسم است که محاذات معلوم در وے شرط نیست و
قسمے دیگر آنست که محاذات در آنجا مشروط است که مسمے برویت است و آن در ممکنات
اعلاے اقسام علم است که در مرتبهٔ اطمینان قلب است در معقولات از معارضه وهم امنی حاصل نیست
محسوس است که ازین معارضه وارسته است وازین خطره رجسته وازینجاست که حضرت خلیل الرحمن علی
نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام با وجود ایمان ویقین باحیای موتی سوال رویت احیا سوتی نمود تا
اطمینان قلب بآن حاصل فرماید باید دانست که رویت که از صفات کامله است هرگاه در واجب تعالی
کائن نبود در ممکن از کجا بیاید زیرا که هر کمالی که در ممکن ظهور نموده است عکس آن کمال است که در مرتبهٔ حضرت
او تعالت وتقدست کائن وثابت بوده خدا نکند که در ممکن بود در واجب نباشد تعالی وتقدس چه ممکن
فی حد ذاته نقص است اگر کمالے است در وے عاریتے است از مرتبهٔ حضرت وجوب تعالت وتنزهت
که همه خیر وکمال است بیت نیاوردم از خانه چیزے نخست ٭ تو دادی همه چیز ومن چیز تست
وجواب دیگر مر اصل سوال را گوئیم که این اعتراض در وجود واجب هم متمشے است تعالی وتقدس
در رنگ نفی رویت نفی وجود هم مینماید ازان جناب قدس خداوندی جلشانه پس این اعتراض
صادق نبود که مستلزم محال عقلی است بیانش آنست که اگر حضرت حق سبحانه موجود باشد البته در جهتے
از جهات این عالم بود در فوق خواهد بود یا در تحت یا اقدام خواهد بود یا خلف در یمین خواهد بود یا
در شمال و آن مستلزم احاطه وتحدید است که مستوجب نقص است که منافی الوهیت است تعالی وتقدس
عن ذلک **سوال** تواند بود که در جمیع جهات عالم بود واحاطه وتحدید لازم نیاید **جواب** گوئیم در جمیع جهات
عالم بودن نفی احاطه وتحدید نمی نماید چه برین تقدیر هم البته ورای عالم خواهد بود زیرا که ورائیت لازم

باب غيبة الهوية لكن الوصول من طريق القلب وحده يتيسر ذلك التفصيل بعسر بل انما
تيسر الوصول بعد من اتمام ذلك التفصيل الا ترى ان الجامعية والتوسعة فيه انما
يكون بعد طئ تلك المراتب التفصيلية والمراد من القلب ههنا هو القلب الجامع
البسيط لا المصنوع الجمعية

مكتوب چهل وششم في العروج والنزول الى حضرت مخدوم زاده
خواجه محمد سعيد مد ظله العالي نقل بالمعنى نحمده ونستعينه ونصلي على سيدنا ومولانا وشفيع ذنوبنا محمد
وآله واصحابه اعلموا ان الله سبحانه وتعالى اظهر علي ان في الكائنات نقطة هي مركز العالم الكلي
وتلك النقطة اجمال الجميع العالم والعالم بتمامه تفصيل لذلك الاجمال وتلك النقطة
كالشمس في السماء به تنوّر ما في الآفاق فكل ما يصل اليه الفيض منه سبحانه يكون بتوسط تلك
النقطة وتلك النقطة محاذية لنقطة غيب الهوية وتلك النقطة كائنة في مرتبة
النزول فما لم يكن النزول في هذه المرتبة من الهبوط والاسفلية لا يكون العروج الى تلك
المرتبة المسماة بغيب الهوية وهذا النزول في الدعوة والتكميل وفي ذلك النزول
الذي يكون بمرتبة تلك النقطة يتخيل كان التوجه الى العالم والنظر اليه سبحانه وظهر ان
هذا التوجه الى العالم ولا انقطاع عنه سبحانه انما هو الى الموت فاذا جاء وقت
الوصال انعكس الحال ففي هذه النشأة الفراق والشوق من الجانبين والملاقاة
انما يكون بعد الموت وظهر معنى الحديث القدسي الا طال شوق الابرار الى لقائي
وانا اليهم لاشد شوقا واعلم انه مع تحقق النزول في هذه المرتبة ليس
بين السالك وبين الله سبحانه حجاب بل الحجب كلها مفقودة ولكن التوجه اليه سبحانه
مفقود بل التوجه يكون بتمامه الى الخلق فهذه مقام الدعوة وقد يقع النزول من تلك
النقطة التي هي مركز دائرة العالم الظلي الى النقطة التي هي مركز دائرة الظلمة وهو مقام
الكفر بالله والانكار عنه سبحانه وعن انبيائه صلى الله تعالى عليهم وسلم واعداء الله
تعالى ويقع العروج عن تلك النقطة الى مركز دائرة الاصل التي هي دائرة مقامات الانبياء
عليهم السلام وتلك النقطة التي ذكرناها ظلمانية غاية الظلمة فالنزول في ذلك المقام
تنويره واشراقه امر عظيم القدر ومقابلها نقطة الاسلام وهي النقطة التي يقع العروج اليه

والتسلیمات قال الله تعالى وما كنا معذبين حتى نبعث رسولا باز بسر اصل سخن رویم و گوییم که در
رویت شاهد هر چند مقابله و محاذات شرط بود اما تواند بود که در غائب این شرط نبود چنانچه
غائب موجود است و در هیچ جهتے از جهات موجودات نیست مرئی بے رویت رائی از جهات
منزه است بعد رویت نیز هیچ جهت او را ثابت نباشد و مقابله و محاذات آنجا مفقود بود اینجا
کدام استبعاد و استحصال است رویت بیچون هم بیچون است چه چون را به بیچون راه نیست لایحمل
عطایا الملک الا مطایاه و آن رویت بیچونی را بر رویت چونی که بمرئیات چون متعلق است قیاس کردن
نامناسب است و از انصاف دور والله سبحانه الموفق للصواب مکتوب چهل و پنجم بمولانا سلطان
سرهندی که در علو شان قلب مومن و منع ایذای آن نقل بالمعنی الحمد لله رب العالمین والصلوة
والسلام على رسوله محمد وآله اجمعين اما بعد فاعلموا ان القلب جار الله سبحانه وليس لشئ اقرب
الى جناب قدسه كالقلب اياكم وايذائه اى قلب مومنا كان او عاصيا فان الجار وان كان
عاصيا يحمى فاحذروا ثم احذروا واحذروا فانه ليس بعد الكفر الذى هو سبب ايذاء
الله سبحانه ربنا مثل ايذاء القلب فانه اقرب ما يصل اليه سبحانه فان الخلق كلهم عبيد لله
سبحانه والضرب والالم لعبيد اى شخص يوجب ايذاء مولاه فما شان مولى الذى هو
المالك على الاطلاق فلا يتصرف فى خلقه الا بالقدر الذى امر وانه ليس بداخل فى الايذاء
بل هو امتثال لامر الله تعالى مثل الزانى البكر حده مائة سوط فلو زاد واحد على مائة سوط كان
ظلما وداخلا فى الايذاء واعلموا ان القلب افضل المخلوقات واشرفها وكمال الانسان افضلها
لاجماله وجمعه ما من العالم الكبير كذلك القلب بجامعيته ما فى الانسان وكمال
بساطته واجماله وكلما كان الشئ اشد اجمالا واكثر جمعية يكون اقرب الى جنابه
تعالى وان ما فى الانسان اما هو من عالم الخلق او عالم الامر والقلب
برزخ وفى مراتب العروج يعرج الانسان الى اصوله مثلا يكون عروجه اولا الى
الماء ثم الى النار ثم الى اصول اللطائف ثم الى الاسم الجزئى الذى
هو ربه ثم الى قلبه ثم الى ما شاء الله تعالى بخلاف القلب فانه ليس له
اصل يعرج اليه بل يكون العروج منه اولا الى الذات تعالى وانه

حضیض یاس رسانید بلی ع بتاریکی درون آب حیات است شاعر میگوید ع غلام خویشتنم خود را
لاله رخساری بسیاه روی من کرد عاقبت کاری هر چند این کمترین شایان آن نیست که خود را
در اعداد لشکر دعا داخل سازد ولیکن بمجرد اسم فقر و احتمال اجابت دعا خود را از دعاء دولت قاهره فارغ
نمیدارد و بلسان حال و قال بدعا و فاتحه سلامت رطب اللسان میباشد ربنا تقبل منا
انک انت السمیع العلیم مکتوب چهل و هشتم بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد سعید مدظله العالی
در سر اقربیت او تعالی در بیان آنکه انکشاف کنه ذات بعلم حضوری است بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی معامله اقربیت او تعالی بعلم حضوری مربوط است که
تعلق باصل معلوم دارد نه بظلی از ظلال معلوم و بصورتی از صور آن که نصیب علم حصولی است پس
علم حصولی فی الحقیقت علم نفس شیء نباشد بلکه علم بصورتی از صور آن شیء باشد و نسبت بنفس آن شیء
جهل متحقق بود سبحان الله جهل بشیء را علم بآن شیء گفته اند تا کصورت و ظل شیء را عین شیء تصور
نموده علم صورت شیء را علم شیء دانسته اند و آن ممنوع است و دعوی عینیت غیر مسموع زیرا که شیء و
صورت شیء با یکدیگر نسبت اثنینیت دارند و هر جا که نسبت اثنینیت ثابت است تغایر لازم الاثنان
متغایران قضیه مقرره ارباب معقول است ایضاً علم بصورت شیء چگونه مستلزم علم شیء کما هو بود
که صورت شیء تمثال ظاهر وی است که تلبیس باطن مرآت آن شیء در ظهور پیدا کرده است و بسا از
دقائق و اسرار شیء است که در صورت نامی و نشانی از آنها نیست ع گر مصور صورت
آن دلستان خواهد کشید حیرتی دارم که نازش را چسان خواهد کشید کاش ظاهر شیء بصرافت
خود در صورت شیء ظاهر شود و باطن موقوف شود هرگاه ظاهر شیء رنگ محل و مرآت را تلبیس نموده
بصورت شیء ظهور نماید یقین است که ظاهر بصرافت خود نمی ماند بلکه هیئتی دیگر پیدا می کند پس
صورت چنانچه از اهل باطن شیء محروم است از ظاهر شیء نیز محروم بود پس ناچار علم آن صورت مستلزم علم آن
شیء کما هو نباشد بالجمله معلوم فی الحقیقت آنست که در ذهن کائن باشد و در ذهن چون صورت کائن است
معلوم هم همان صورت باشد و صورت را هرگاه با شیء نسبت تغایر پیدا شد علم صورت مستلزم علم شیء
کما هو نگشت علم حضوری است که حاضر مدرکه آنجا نفس شیء است و ظلی و صورتی درمیان متخلل نگشته
است پس معلوم دراین علم نفس شیء بود نه صورتی از صور آن شیء پس علم حضوری اشرف بود

بعد ہذا النزول الظلمانی ومصباح تلک النقطۃ الظلمانیۃ لا الہ الا اللہ والسلام **مکتوب چہل و ہفتم** بسلطان وقت مدظلہ در اسرار دعا و مدحت علما و صلحا کمترین دعاگویان احمد بعز بار یافتگان سدۂ درگاہ و خادمان والا بارگاہ اظہار شکستگی و نیازمندی می نماید و شکر نعمت امن و امانی کہ بدولت و اقبال بندگان شامل حال عوام و خواص است بجا می آرد و در اوقات و آوان مظنۂ اجابت دعا و زمان اجتماع فقرا فتح و نصرت عسکر ظفر قرین میخواہد زیرا کہ سبحانہ ہر کسی را بہر کاری ساختہ‌اند کہ عبث در کارخانۂ خداوندی ممنوع است کاری کہ بلشکر غزا و جہاد مربوط ساختہ‌اند تقویت و تائید مآبۂ دولت قاہرہ سلطنت است کہ ترویج شریعت غرا منوط بآن است کہ الشرع تحت السیف گفتہ‌اند و ہمین کار جلیل الاعتبار مربوط بلشکر دعا است کہ ارباب فقر و اصحاب بلا اند چہ فتح و نصرت دو قسم است قسمی است کہ آنرا مربوط باسباب ساختہ‌اند و آن صورت فتح و نصرت است کہ تعلق بلشکر غزا دارد و قسم دیگر حقیقت فتح و نصرت است و از نزد مسبب الاسباب است و کریمۂ وما النصر الا من عند اللہ اشارت بآن است تعلق بلشکر دعا دارد پس لشکر دعا بواسطۂ ذل و انکسار خود از لشکر غزا سبقت نمود و از سبب بمسبب دلالت فرمود ع بردند شکستگان ازین میدان گوی ۔ و ایضاً دعا رد قضا مینماید چنانچہ مخبر صادق فرمودہ علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام لا یرد القضاء الا الدعاء و سیف و جہاد این قدرت ندارد کہ رد قضا نماید پس لشکر دعا با وجود ضعف و شکستگی بقوت نیز آمد از لشکر غزا و نیز لشکر دعا ہمچون روح است مر لشکر غزا را و لشکر غزا قالب است مر او را پس لشکر غزا را از لشکر دعا چارہ نبود کہ قالب بی روح قابل تائید و نصرت نباشد ازینجا است کہ گفتہ‌اند کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یستفتح بصعالیک المہاجرین یعنی پیغمبر خدا طلب فتح و نصرت میفرمود بتوسل فقرا مہاجرین با وجود لشکر غزا و استیلای محاربان پس فقرا کہ لشکر دعا اند با وجود خواری و زاری و بی اعتباری کہ الفقر سواد الوجہ فی الدارین گفتہ‌اند بروزگار بکار می آیند و با این بی اعتباری اعتبار پیدا میکنند و از ہمگنان و ہمکاران پیش قدم می گردند مخبر صادق فرمودہ علیہ من الصلوات اتمہا کہ فردای قیامت خون شہدا را با سیاہی علما وزن کنند پلۂ آن سیاہی راجح آید سبحان اللہ وبحمدہ این سیاہی در این سیاہ روئی باعث عزت و سرخروئی ایشان گشت و پایۂ ایشان را از

که مستلزم احاطه است نه در انکشاف لا تدرکه الابصار فرمود و لا تراه الابصار سوال چون درک حاصل نشود انکشاف بچه کار آید گویم مقصود از انکشاف التذاذ درائی است که حاصل است درک بود یا نه بود سوال انکشاف بی درک چگونه مستلزم التذاذ باشد جواب علم بانکشاف کافی است در التذاذ درک باشد یا نباشد یا آنکه گویم درک در آن موطن حاصل است اما مجهول الکیفیة درکی که منفی است والله سبحانه اعلم همان است که کیفیت آن در علم در آید و احاطه معلوم نماید لا یحیطون به علما که مناسب علم حصولی است اگر درک در علم حضوری نبود در علم حصولی از کجا آید که در ظل آنچه هست از مرتبه اصل مستفاد است لیکن درک در اصل مجهول الکیفیة است و در ظل معلوم الکیفیة

مکتوب چهل و نهم بجناب حضرت سید محمد نعمان در ورود یافته در آنکه علم حضوری که عارف را بخود بود و با و تعالی تعلق گیرد

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی باید دانست که علم حصولی نسبت بآفاق است و علم حضوری نسبت بانفس و چون معامله اقربیت او تعالی بعارف تمام المعرفة رو دهد و بآن مقام عالی متجلی گردد این انفس در رنگ آفاق حکم آفاق پیدا میکند و علم حضوری آن بعلم حصولی متبدل گردد درینوقت اقربیت او سبحانه حکم انفس پیدا میکند و علم حضوری که اولا بانفس تعلق داشت بآن اقربیت تعلق پیدا میکند نه بآن معنی که خود را عین واجب داند تعالی و علمیکه متعلق بنفس اوست بعینه متعلق بواجب انگارد سبحانه این خود معامله توحید است و بمقامات قرب تعلق دارد که نهایت قرب اتحاد است اقربیت دیگر است و کار و بار آن دیگر از اتحاد باید گذشت و باثنینیت باید آمد تا اقربیت متصور شود قاصری از لفظ اثنینیت در توهم نه افتد و اتحاد را فوق آن نداند اثنینیتی که دون اتحاد است مقام عوام کالانعام است و این اثنینیت که هزاران فریب بر اتحاد دارد مقام انبیاء کرام است علیهم الصلوات والتسلیمات چنانچه صحوی که دون سکر است حال عوام است و صحوی که بعد از سکر است مقام خواص بلکه اخص خواص و چنانچه اسلام که پیش از کفر طریقت است اسلام عوام اهل اسلام است و اسلامیکه بعد از کفر طریقت است اسلام اخص الخواص عجائب معامله است هرچند عارف خود را واجب نداند تعالی اما علم حضوری که بنفس عارف تعلق داشت بواجب تعالی تعلق پیدا میکند و علم به نفس او که حضوری بود علم حصولی میگردد ع در عشق چنین بو العجبیها باشد ع عقل عقیل پی باین حقیقت نبرد که [illegible] جمیع ضدین سازد عارفی گوید عرفت ربی بجمع الاضداد ربنا آتنا من لدنک رحمة

بلکه علم بهان باشد وبس ماسوای علم حضوری آنچه بود جهل باشد که بصورت علم خود را وانموده است جهل مرکب
است که جهل خود را علم میدانند و نمیدانند که نمیدانند پس علم حصولی را بذات و صفات واجبی تعالی و تقدس
راه نبود ذات و صفات واجبی تعالی و تقدس باین علم معلوم نشد چه این علم فی الحقیقت علم بصورت
معلوم است نه بنفس معلوم چنانچه گذشت و صورت را در آن حضرت جل سلطانه راهی نیست تا علم صورت را
علم اصل صورت نموده آید هر چند بعضی گفته اند که حق را جل سلطانه مثل نیست اما مثال هست لیکن
این صورت مثالی اگر ثابت شود غیر صورت شبهی است که بعلم تعلق دارد و تواند بود که در مثال که اوسع
مخلوقات است صورت کائن باشد و در ذهن ثابت نبود حدیث قدسی لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی
قلب عبد المؤمن مخصوص بقلب بندهٔ مومن است که معامله آن از سایر ناس جدا است که بفنا و بقا مشرف
گشته است و از حصول وارسته بحضور پیوسته است آنجا اگر گنجایش است باعتبار حضور است
نه باعتبار حصول هیچ در کدام آئینه در آید او فتد باید دانست که در علم حضوری اتحاد عالم و معلوم است
پس زوال این علم از عالم روا نبود که معلوم نفس وی است که از وی منفک نیست بلکه علم هم در آنجا
عین عالم است و عین معلوم انفکاک چه گنجایش دارد و باید دانست که در علم حضوری چون معلوم نفس شیء
است نه صورت وی ناچار معلوم در آنجا چنانچه هست منکشف میگردد و کما هو در علم می آید و بکنه
معلوم میگردد چه کنه شیء عبارت از نفس شیء است و چون جمیع وجوه و اعتبارات ساقط شد و نفس ذات
ماند که حاضر مدرک است کنه آن معلوم گشت بخلاف علم حصولی که معلوم در آنجا وجوه و اعتبارات شیء است
که صور و اشباح شیء اند نه نفس شیء چنانچه گذشت پس معلوم در آنجا کنه شیء نمود و شیء بکنه معلوم نگردد
غایة ما فی الباب در علم حصولی هم انکشاف شیء است و هم درک شیء و در علم حضوری هم انکشاف شیء
است اما درک شیء نیست پس کنه معلوم منکشف گردد اما مدرک نشود و پوشیده نماند که چون علم حضوری
نسبت بذات واجبی جل سلطانه ثابت گشت بتمام لازم می آید که کنه ذات واجبی جل سلطانه منکشف
گردد و ذات واجب تعالی کما هو معلوم شود و این خلاف مقرر علما است گوییم که این علم حضوری
که بذات واجب تعالی تعلق گرفته است در رنگ رویت است که نسبت بواجب تعالی اثبات می کنند
که انکشاف آنجا هست و درک مفقود است درین علم هم انکشاف باشد و درک مفقود بود هرگاه رویت
بذات واجبی تعالی تعلق کند علم چرا تعلق نکند که از رویت الطف است محدود در ادراک است

با جحود و انکار. با آن و علامت تسلیم و انقیاد و رضای قلب است بحق سبحانه و انشراح صدر است بآن و علامت
جحود و انکار کراهت قلب است از تصدیق به و تنگی سینه است قال الله تبارک و تعالی فمن یرد الله ان یهدیه یشرح
صدره للاسلام ومن یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا کانما یصعد فی السماء کذلک یجعل الله
الرجس علی الذین لا یؤمنون و حصول تسلیم و انقیاد مر قلب را بحق سبحانه بعد از حصول تصدیق
و یقین بآن بمحض موهبت الهی است جل سلطانه و بصرف کرم نامتناهی اوست تعالی و تقدس یا آنست
که ایمان را موهبت الهی گفته اند جل شانه و منشأ جحود و انکار بعد از حصول تصدیق و یقین به مصدق
به رسوخ و تمکن صفات ردیه نفس اماره است که بحسب جاه و ظهور ریاست مجبول
است و بعدم قبول تبعیت و تقلید دیگری مطبوع میخواهد که همه او را تقلید نمایند و
گرویده او و تقلید و تبعیت دیگری نکند و تسلیم و انقیاد او نماید و ما ظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم
یظلمون الله تعالی جمعی را بمحض فضل و کرم خویش ازین مرض جبلی برآورده به تسلیم و انقیاد و تقلید
انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات که در راه صراط مستقیم اند مشرف ساخت و موعود بجنات
نعیم گردانید که او از رضای اوست تعالی و گروهی را بطور آنها گذاشت و بقهر و جبر از آن
رذائل طبعی نه برآورد و باین دولت نکشید لیکن در بیان صراط مستقیم و در ابشار و انذار مصدق
و مکذب و مطیع و عاصی بارسال رسل و انزال کتب ابلاغ مبین فرمود و حجت را بر فریقین درست
نمود مکتوب پنجاه و دوم بفقیر محمد هاشم کشمی در فنای قلب و نفس و زوال علم حصولی و حضوری
صدور یافته فنا عبارت از نسیان ما سوی حق است سبحانه و ماسوی دو قسم است آفاق و انفس نسیان آفاق عبارت
از زوال علم حصولی است نسبت بآفاق و نسیان انفس عبارت از زوال علم حضوری است نسبت با نفس
چه علم حصولی بآفاق تعلق دارد و علم حضوری با نفس زوال علم حصولی اشیا مطلقا هم هر چند تعسر دارد که
نصیب اولیاست اما زوال علم حضوری مطلقا بسیار متعسر است و نصیب کمل کمل است از اولیا
نزدیک است که تجویز آن بلکه تصور آن بر اکثر عقلا محال نماید و عدم حضور شی را بر شی در رنگ سفسطه
انکار نمایند چه حضور شئی بر نفس شئی ضروری است نزد ایشان پس زوال علم حضوری نزد ایشان اگر چه یک لحظه
باشد مجوز نبود فکیف که زوال این علم مطلقا شود بحیثیت لا یعود ابدا و نسیان اول که نسبت بعلم حصولی است بفنای قلب تعلق
دارد و نسیان ثانی که نسبت بعلم حضوری است مستلزم فنای نفس است که اتم و اکمل است و حقیقت فنا در همین

و یهیئ لنا من امرنا رشداً والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب پنجاهم بقاضی نصر الله صدور یافته در
بیان استدلال علماء راسخین و استدلال ارباب ظاهر از اثر بموثر و استدلال از اثر بموثر و از مخلوق بخالق
حق سبحانه همه کار علماء ظواهر است و این کار علماء راسخین که کمل ورثه انبیاء اند علیهم الصلوات والتحیات
علماء ظواهر از علم بوجود مخلوق علم بوجود خالق پیدا میکنند و وجود اثر را دلیل بر وجود موثر ایمانی و یقینی
بوجود موثر حاصل مینمایند و علماء راسخین که درجات کمالات ولایت را قطع کرده بمقام دعوت که خاصه
انبیاء است بالاصالت علیهم الصلوات والتسلیمات رسیده اند نیز بعد از تحصیل تجلیات و مشاهدات
استدلال از اثر بموثر مینمایند و ایمانی از این راه نیز بموثر حقیقی پیدا میکنند چه در آخر کار دانسته اند
که هر مشهود که متجلی شده بود ظلی از ظلال مطلوب بوده که شایان نفی و مستحق عدم ایمان است و تقیید
کرده اند که ایمان به بیچون بی استدلال درین موطن میسر نیست ناچار رو باستدلال می آرند
و مطلوب را بحیلوله ظلال طلب می نمایند و چون این بزرگواران رشته محبت بآنجناب قدس دارند و
ماسوی را فدای محبت مطلوب حقیقی ساخته اند ناچار بحکم المرء مع من احب از راه استدلال بمطلوب حقیقی
میرسند و از تنگنای تجلیات و ظهورات که مشوب بظلال است وارسته باصل الاصل میپیوندند
و مقامی که آنجا علم علماء ظواهر میرسد این بزرگواران بقلاب محبت مجذوب گشته در آنجا میرسند و اتصال
بیچونی پیدا میکنند این فرق از راه محبت آمد هر که محبت است از غیر محبوب گسسته است بمحبوب می پیوندد و هر که
این محبت ندارد و بعلم کفایت میکند و آنرا اتم میداند بلکه جائیکه آن بزرگان خود میرسند علم ایشان
هم بآنجا نرسد نهایت علم بر تقدیر صحت نادیده مطلوب است و آنکه واصل بمطلوب است با مطلوب است
معیت بیچون و بیچگونه را نمیگذارد که نصیب نشود و بزرگی گوید ع بنده با حق بود شیر و شکر است
ولله المثل الاعلی بنده باید شد و از بندگی ماسوا آزاد باید زیست والله سبحانه الموفق مکتوب پنجاه و پنجم بملا
شیر محمد لاهوری صدور یافته در فرق میان تصدیق قلبی و یقین آن الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
سوال بعضی از محققان متکلمین که حقیقت ایمان گردیدن دل گفته اند مومن به معنی آن چیست
و گردیدن عبارت از نفس تصدیق و یقین قلب است بمومن به یا امر زائد است بر نفس تصدیق و
یقین دل بآن مصدق جواب گردیدن دل ورای یقین دل است هرچند ورای تصدیق نیست
لیکن متفرع است بر آن یقین بعد از حصول یقین دل را از دو حالت خلو نبود تسلیم و انقیاد بود بمومن به

وجوبا لاستلزام الاتحاد والزندقة ورفع الاثنينية الثابتة بين العبودية والربوبية فما يقتضي
زوال العين والاثر فلا الوجود ايضا حالنا قلت انصباغ الشيء بحيث يصير
احدهما مستعليا عن احكامه ومتصفا باحكام الآخر يوجب رفع الاثنينية عنهما حتى يكون
اتحادا وزندقة فان الانسان الملقى في معدن الملح ما اتحد مع الملح وما زال
اثنينيته بل حصل له من جوار الملح وسلطانه فناء عن نفسه وعن صفاته وبقاء
بالملح واحكامه مع بقاء الاثنينية غاية ما في الباب ما هذه الا اثنينية
شبيهة باثنينية الظل مع الاصل لا استقلال لها وتلك الاثنينية الزائلة نوع
الاستقلال في نظر العوام فالاثنينية باقية بعد فلا اتحاد ولا زندقة واما ما يقتضي
في الكتب والرسائل عن الزوال الوجودي محمول على قصور فهم العوام
فانهم يفهمون منه رفع الاثنينية ويقعون في الاتحاد والزندقة تعالى الله عما
يقول الظالمون علوا كبيرا ينبغي ان الشبح الذي يبقى من ذلك الانسان
بعد صيرورته ملحا حكميا هو في الحقيقة صورة الملح الذي هو الشبح ذلك الانسان
بصبغة الا صورة الانسان الا انه ليس ذلك الملح الحكمي بمقياس شبح ذلك الانسان
وصور بصورته لانه يبقى شبح الانسان فيبقى اثره تنبيه ذلك الشبح في الملح
الذي ليس بمقياس صورة الانسان ممكن بل واقع واما ما نحن بصدده فليس
كذلك فلله المثل الاعلى فهو سبحانه لا يتحد مع شيء ولا يتحد منه شيء ولا يتصل
بالاشياء ولا ينفصل الاشياء عنه تعالى والاشياء ايضا غير متصلة به
سبحانه ولا ينفصل عنه سبحانه من لا يتغير بذاته ولا بصفاته وكا في اسمائه بحدوث
الاكوان فهو سبحانه الآن كما كان على صرافة التنزيه والتقديس فهو
تعالى قريب من العالم بالقرب والمعية المجهولة كيفيتهما كقرب الجسم مع الجسم
ولا كقرب الجسم مع العرض بالجملة صفات الامكان وسمات الحدوث كلها
مسلوبة عن جنابه قدسه عروج الاولياء لا يزيد في قربه سبحانه للعبد ووصول
الاصفياء لا يحصل اتصاله مع الله والفناء والبقاء احوال العرفاء غير انهما

موهوم است و فنای اول کالصورت است مر این فنای ثانی را که ظل است مر او را چه علم حصولی فی الحقیقت ظل علم حضوری
است پس ناچار فنای آن ظل فنای این بود بحصول این فنا نفس در مقام اطمینان می آید و از حق جل و علا
راضی و مرضی میگردد و بعد از بقا و رجوع معامله بتکمیل و ارشاد به او تعلق میگیرد و جهاد و غزا او را میسر
میگردد با طبائع مختلفه عناصر اربعه که ارکان بدن اند هر یکے تقاضای امری از امور نماید و خواهش شیئے از
اشیا میکند هیچ یکے از لطائف بدن را این دولت میسر نیست اوست که انانیت ابلیسیه را که
ناشی از عنصر ناری است بسیاست باصلاح می آرد و قوت شهویه و غضبیه و سائر اوصاف ذمیمه را
که بهائم و سائر حیوانات را در آن شرکت است بحسن تربیت باعتدال مے آرد سبحان الله لطیفه که بدترین
لطائف بوده است بهترین آنها میگردد و قال علیه الصلوة والسلام خیارکم فی الجاهلیة خیارکم فے
الاسلام اذا فقهوا تنبیه علامت نسیان ماسوا از قلب قبول آن ننماید و علامت زوال
علم حضوری بنفس عالم انتفاء عالم است بالکل عینا و اثرا تا زوال علم و معلوم از وے متصور شود
چه علم و معلوم در آن موطن نفس عالم است تا نفس عالم زوال نپذیرد علم و معلوم منتفی نگردد
و فنای اول فنای آفاق است و فنای ثانی فنای نفس که حقیقت فنا است مکتوب

پنجاه و سوم الی حضرت مخدوم زاده خواجه محمد المعصوم مد ظله فی زوال العین والاثر وجودا و
شهودا و بیان ما ذلک بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تعالی هل اتی علی الانسان حین من
الدهر لم یکن شیئا مذکورا بلی یا رب قد اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا
مذکورا لا عینا ولا اثرا لا شهودا ولا وجودا ثم بصر بعد ذلک ان شئت حیا بحیاتک و باقیا
ببقائک متخلقا باخلاقک بل صار باقیا بک بفضلک فی عین الفناء و فانیا فیک فے
عین البقاء لتلازم بینهما و حصول کمال کل واحد منهما بوجود الآخر مثله انسان القی فی معدن
الملح حتی صار شیئا فشیئا متصفا باحکام الملح الی ان صار کله ملحا ما بقی منه
عین ولا اثر فلم ابح فقتله قطعه و حل اکله بحیث شرعا ولو بقی منه عین
او اثر لما جاز ذلک وانعم ما قال فی الشعر الفارسی ع سگے کاندر نمکزار او فتد
گم گردد اندر وی ❊ من این دریای پر شور از نمک کمتر نمیدانم ❊ فان قلت انک قد کتبت
فی المکاتیب والرسائل ان زوال العین والاثر انما یکون شهودیا لا

نہی شر الاشرار و خیر الاخیار فان شره شر ابلیس و زار خیره علی خیر اہل التسبیح والتقدیس
تشبیہ لیس معنی الفناء الزوال الوجودی ومعنی البقاء بالله ہو زوال الامکان من الممکن
راسا وحصول الوجوب له ثانیا فانه محال عقلی والقول بذلک کفر بل ہو خلع ولیس
مع بقاہو الامکانیۃ اثبتته ارباب المعقول فی العناصر بطریق الکون والفساد الا انہم
ابقوا ہیولاہا ثابتا فی الحالین مع تبدیل الصورۃ النوعیۃ ونحن لا نقول بالہیولی
ولا بشبہہا بل نقول ان الفناء والبقاء اعدام وایجاد من القادر المختار جل شانہ
جار فی التحیر لن یلج ملکوت السموات من لم یولد مرتین کانہ اشارۃ الی الایجاد
والثانی بالولادۃ الثانیۃ وانما قالوا البقاء بالله تجوزا وتشبیہا لزوال الصفات
الرذیلۃ وحصول الاخلاق الحمیدۃ کانہا شبیہۃ بصفات مرتبۃ الوجوب
تعالت وتقدست وقد حققت فی غیر موضع ان ذات الممکن ہو العدم لیس ہو فلا
معنی لزوال فان الممکن ممکن فی جمیع الاحوال حال الفناء والبقاء کما کان فی حال
قدمہما والواجب تعالی واجب علی الاستمرار والدوام لا یلحق بجناب قدسہ شئ
ولا ینفصل عنہ امر ونعم ما قیل فی الشعر الفارسی ؎ سیہ روئی ز ممکن در دو
عالم ؕ جدا ہرگز نشد واللہ اعلم ؕ ولا یخفی علیک ان بقاء الامکان فی الممکن لیس
عبارۃ عن بقاء الاثر فی الممکن وبقاء ثبوتہ فی مرتبۃ من مراتب الثبوت فانہ
مناف للفناء الاتم والفانی بہذا الفناء بعد رد الامانات الی اہلہا ورد الظلال
المنعکسۃ فیہ الی اصلہا من الوجود وتوابعہ کلہا من الصفات الکاملۃ والنعوت
الفاضلۃ یحق ہو بالعدم الصرف الکامل فی العدمیۃ یجب لہ یوجد فیہ اضافۃ ولا نسبۃ
الی شئ ولا اسم فان الوجود والاضافۃ فی العدم تنبیئ عن ثبوتہ ولو فی الجملہ مکتوب پنجاہ
وچہارم بخان جہان در اتباع شرع مبین ومحاربہ اعدای دین حق سبحانہ وتعالی
توفیق مرضیات خود کرامت فرمودہ سلامت ومعزز ومحترم داراد بالنبی وآلہ الامجاد
علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات ؎ گوی توفیق وسعادت درمیان افگندہ
اند کس بمیدان درنمی آید سواران را چہ شد ؕ تلذذات وتنعمات دنیویہ فانیہ

العقلاء من زوال العين والاثر له معنے لا يفهمه الا من رزق له ذلك كما ينبغی تحقيقه
فاستمع كلام هذه الطائفة بحسن الظن والقبول ولا تفهم منه حمد لوله الظاهر و
معناه المتبادر الذی يلقی فانه ربما تغلط فتغلط غلطا فاحشا فتضل فتضل والله سبحانه
الموفق الملهم للصواب فان قلت قد جوزت زوال العين والاثر من الانسان
فما تقول فيما جاء فی القرآن المجيد فی شان خاتم الرسل عليه وعليهم الصلوات والتسليمات
قل انما انا بشر مثلكم يوحی الی وما جاء فی حديث النبی صلی الله علی مصدرا تم
الصلوة والسلام انما انا بشر مثلكم اغضب كما يغضب البشر وليس هذا الا بقاء الاثر
من الانسانية قلت ليس كذلك ولا دلالة له علی بقاء الاثر الا انه لما اريد
ارجاع الانسان الكامل بعد الفناء والبقاء الی العالم ودعوة الخلق الی الحق
سبحانه ركبت معه الصفات البشرية والخصائص الانسانية الزائلة بعد كسر صورة تلك
الصفات لتحصل المناسبة بينه وبين العالم بعد ما زالت وليفتح الله باب الافادة
والاستفادة بينه وبين العالم بتلك المناسبة والحكمة الاخری هذه الصفات البشرية
والحاقها بعد زوالها ابتلاء المكلفين واختبار المدعوين لتميز الخبيث من الطيب
ويعتزل المكذب من المصدق ويحصل الايمان بالغيب بعد ما يلبس الامر ويستر الحال
برجوع تلك الصفات قال الله تبارك وتعالی ولو جعلناه ملكا لجعلناه رجلا
وللبسنا عليهم ما يلبسون فان قال قائل ما معنی زوال العين والاثر من الانسان
الكامل والحال ان ظاهره دائم علی الصفات البشرية يأكل ويشرب وينام ويستريح قال الله
تعالی فی شان الانبياء عليهم الصلوات والتسليمات وما جعلناهم جسدا لا يأكلون
الطعام قلت الفناء والبقاء من الصفات الباطن لا تعلق للظاهر بهما بالاصالة فان الظاهر
دائم علی الاحكام والباطن يتخلع ويتلبس فان قيل لطائف الباطن متعددة كلها
يتحقق بالفناء والبقاء فاين بعض هو قلت تحقق بهما انما هی لطيفة النفس التی هو
فی الحقيقة حقيقة الانسان المشار اليها باشارة قوله انما هی الامارة بالسوء اولاه
والمطمئنة آخرها والقائمة بعداوة الرحمن جل شانه ابتداء والمرضية عند المرضية انتهاء

بدنیا جمع ساختن مشکل است که جمع ضدین است اینقدر هست که درین وضع که اختیار کرده اند رو به آن خدمت تردد دارند اگر تصحیح نیت کرده شود داخل عزلت است وعمل نیک است اما تصحیح نیت مشکل است امروز این خدمت است که فی الجمله نیک فردا شاید خدمتی فرمایند که عین وبال باشد و بالجمله کار مشکل است هشیار باشند خبر شرط است والسلام

مکتوب پنجاه و ششم بجناب پیرزادهٔ حضرت ایشان خواجه محمد عبد الله و بخواجه جمال الدین حسین ولد خواجه حسام الدین احمد در تاسف بر فوت صحبت گذشته و ایماء اسرار جدیده

قرتی العینین و سرتی الاذنین خواجه محمد عبد الله و خواجه جمال الدین محمد بجمعیت صوری و معنوی متحلی باشند عجب تغافلی ورزیده اند و نامهربانی نموده اند که با وجود حصول قرب و جوار در سرهند نرسیدند و این غریب را نپرسیدند و حقوق آشنائی بجا نیاوردند از خواجه محمد افضل چه گله نماید که در آشنائی خود را از ایشان بمراحل دورتر میدارد بلکه از آشنائی ما هراسان است از میر منصور چه گوید که همیشه آرزوی صحبت دارند و از قوت بفعل نمی آید قول فقهای عظام هست الراضی بالضرر لا یستحق النظر شکر هرچند دریای ظلمات است اما متضمن آب حیات است در اینجا بعنایت الله سبحانه ولو علی سبیل الندرة آن گوهر بدست می آید که در جاهای دیگر اگر شیخ آن گوهر میسر شود مغتنم است هر مبارزی که قدر و قیمت پیدا کرده است در استیلای اعدا اورا میسر شده است هرچند سلامتی در زاویه است اما دولت غزا و شهادت در معرکه است کنج و زاویه باهل شهر و ارباب ضعف مناسب است در حدیث آمده است المؤمن القوی خیر من المؤمن الضعیف حسب الامر قطب الاقطاب نوشته شد کار مردان اقویا مبادرت و معرکه کبری است قل کل یعمل علی شاکلته فربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا بعد از بعضی مدت خدمت چون متوجه عسکر شد فرزندی محمد سعید را بعذر ورت در خانه گذاشته آمد و چون فیوض و برکات و علوم و معارف را که بعد از مفارقت فرزندی بظهور آمده بود ملاحظه نمود از مفارقت او پشیمان شد و فرصت را غنیمت شمرده طلبید خورد و ریزه همه آمده اند با میدآنکه ازین برکات دریوزه نمایند عجائب معامله ایست گوئیا در جرگهٔ ملامتیه ایم و در زمرهٔ قلندریه با وجود آنکه از فریقین جدا ایم و کار و بار علیحده داریم شمه از علوم جدیده بشوید عنوان مکتوب است قال الله تبارک و تعالی هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا الا غنیاء و الا تر

وقتی گوارا افتد و تحلیل رود که در ضمن آن عمل بمقتضای شریعت غرا نموده آید و با خرت جمع شود و الا حکم سم قاتل دارد که بشکر پیش اندوده اند ابلهی را بآن فریب داده و اسے اگر بمعالجهٔ آن تریاق حکیم مطلق جل شانه نموده آید و تلافی آن بشیرینی و تلخی اوامر و نواهی شرعیه کرده شود و بالجمله باندک سعی و تردد بر نهج شریعت که بنای آن بر سهولت است ملک ابدی بدست مے آید و باندک غفلت و فراغت آن دولت جاودانی از دست میرود و عقل دور اندیش ما کار باید فرمود و در رنگ طفلان بجوز و مویزے عوض نباید کرد و همین خدمت که در پیش دارند اگر آن را باتیان شریعت مصطفی علی مصدرها الصلوٰة والسلام والتحیة جمع درازند کار انبیا کرده باشند علیهم الصلوات والتسلیمات و دین متین را منور ساخته و معمور گردانیده ما فقیران اگر سالها جان بکنیم درین عمل بگرد شما شاهبازان نرسیم گوے توفیق و سعادت در میان افگنده اند کس میدان در نمی آید سواران را چه شده اللهم وفقنا بما تحب و ترضی بقیة المرام را فعان رقیمه دعا فضائل مابین خواجه محمد سعید و خواجه محمد اشرف از یاران مخصوص اند هر قدر که رعایت احوال ایشان خواهند فرمود موجب امتنان فقیر است کما مر علی و شائکم ارفع

مکتوب پنجاه و پنجم به ممریز خان افغان در نکوهش رجوع از فقر بغنا

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی اخوی میان ممریز خان از تنگناهے فقر گریخته التجا باغنیا آورده اند و بتلذذات و تنعمات آن درساختند انا لله وانا الیه راجعون نیک فهمیده اند اگر بسیار ترقی در دنیا در صحبت اغنیا مے کنند بزاری میگردند و مانسنگه پنجهزارے یا هفت هزاری بود از و بالانمے گذرند اگر فرضا بمنصب مانسنگی برسید فکر کنید چه کرده باشید و کدام بزرگے حاصل نموده لقمه تلخے در فقر هم میرسید الحال نان چرب تر از ان میخورید با نهم میگذشت و باین هم خواهد گذشت اما تصور کنید که کدام امر از دست شما مے رفت و تا استید میرود و مفلس ترمیگردید الراضی بالضرر لایستحق الشفقة یعنی کسیکه بضرر خود راضی است مستحق شفقت نیست چون مبتلا شده آید سعے کنید که طریق استقامت و التزام شریعت از دست شما نرود و در شغل باطن هم فتور نیفتد هر چند آنرا

نمی پوشند وابیتہ وفرمودہ اذا الشمس کورت واذا النجوم انکدرت واذا الجبال سیرت وفرمودہ اذا السماء انفطرت
واذا الکواکب انتثرت وفرمودہ اذا السماء انشقت وفرمودہ کل شیئ ہالک الا وجہہ لہ الحکم والیہ ترجعون و
امثال اینہا در قرآن مجید آیتہائے بسیار وارد است جاہلے بود کہ انکار فنائے اینہا نماید ایمانے
بقرآن نداشتہ باشد بہ مموہات فلسفے مفتون بود بالجملہ اثبات عدم لاحق در ممکنات در رنگ
اثبات عدم سابق آنہا از ضروریات دین است وایمان بآن لازم وانچہ بعضے از علما گفتہ کہ
ہفت چیز راکہ عرش وکرسی ولوح وقلم وبہشت ودوزخ وروح باشند فنا نخواہند شد وباقی
خواہند ماند بآن معنے است کہ اینہا قبول فنا نمی کنند وقابلیت زوال ندارند حاشا وکلا بلکہ
قادر مختار جلشانہ ہر کرا خواہد بعد از وجود فانی سازد وہر کرا خواہد باقی دارد از جہت حکم
ومصالح یفعل اللہ ما یشاء ویحکم ما یرید ازین بیان لائح گشت کہ عالم بجمیع اجزائے خود مستند
بواجب ست تعالی ودر وجود وبقا باو سبحانہ محتاج چہ بقا عبارت از استقرار نفس ہمان وجودست
در زمان ثانی وثالث الا ماشاء اللہ بقا امر زائد نیست بر آن وجود کہ مسمے بہ بقا باشد پس
نفس وجود واستقرار وجود ہر دو بارادہ او تعالے مفوض باشند عقل فعال چیست بود
کہ سر انجام اشیا نماید وحوادث باو مستند باشند در نفس وجود وثبوت او ہزاران سخن است
چہ تحقیق وحصول او مبنی بر مقدمات زراندودہ فلسفہ است کہ باصول فقہ جمیع اسلامیہ
ناتمام وناقص جا ماندہ ابلہے بود کہ اشیا را از قادر مختار جلشانہ باز داشتہ باین خیال موہوم
مستند سازد بلکہ اشیا را ہزاران ننگ وعارست کہ بمنحوت فلسفے مستند باشند بلکہ اشیا بعدم
خود راضی وخورسند باشند ہرگز میل وجود ننمایند از آنکہ استناد وجود شان بمجعول مقطے نمودہ آید
واز سعادت انتساب بقدر قادر مختار جلسلطانہ ممتنع گردند کبرت کلمۃ تخرج من افواہہم ان یقولون الا
کذبا مکتوب پنجاہ وہشتم بخواجہ صلاح الدین احراری در آنکہ خلق ونمود وجود ممکنات در مرتبہ وہم است
کہ اتفاق یافتہ است کان اللہ ولم یکن معہ شیئ وچون خواست کہ کمالات مکنونہ خود را ظاہر سازد ونہر کہ
از اسمای الٰہی جلسلطانہ طلب مظہری از مظاہر فرمود تا کمالات خود را در ان مظہر جلوہ فرماید ومظہریت
وجود وتوابع وجود را غیر از عدم قابل نیست چہ مظہر ومرآت شیئ مباین ومقابل شیئ است ومباین
ومقابل وجود عدم است فقط پس حضرت حق سبحانہ وتعالے بکمال قدرت خویش

الا شهوداً ولا وجوداً الی آخره و شما در مکتوب دیده آید که سخن زوال وجودی را از قبیل الحاد و زندقه شمرده ام
و اینجا باین عبارت نوشته ام و علاج آن بکرم الله سبحانه نمودیم قیاس کن زگلستان من بهار مرا این همه فیض
از برکات این واقعات است لولاک لما و مدت تلک ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر مولانا محمد مراد
چون متردد آن حدود بوده دو کلمه نوشته آمد العاقبة بالخیر مکتوب پنجاه و هفتم بمولانا حمید احمدی در بیان
حدوث عالم و رد عقل فعال الحمد لله رب العالمین والسلام علی سید المرسلین الله تعالی بذات اقدس
خود موجود است و هستی او سبحانه بخود وی خود است او تعالی چنانچه هست همیشه بوده است و همیشه خواهد بود
عدم سابق و عدم لاحق را بجناب قدس او سبحانه راه نیست چه وجود وجوب کمینه خادم آن
درگاه مقدس است و سلب عدم کمینه کناس آن بارگاه محترم و ماسوای او تعالی که مسمی بعالم
است چه از عناصر و چه از افلاک و چه از عقول و چه از نفوس و چه از بسائط و چه از
مرکبات همه با یجاد او جل سلطانه موجود گشته است و از عدم بوجود آمده قدم ذاتی و زمانی جناب
قدس او را ثابت است و بس حدوث ذاتی و زمانی غیر او را سبحانه کائن چنانچه زمین را در دو روز خلق
فرموده است سموات و کواکب را بعد از خلق زمین در دو روز از عدم بوجود آورده است کریمه خلق الارض
فی یومین کریمه فقضهن سبع سموات فی یومین مصداق این سخن است سفیهی باشد بلکه منکر نص قرآنی
بود که بقدم بعض ماسوای لب کشاید و بقدم افلاک و کواکب حکم کند و بسائط عناصر را قدیم داند و عقول
و نفوس را ازلی و قدیم تصور نماید اجماع اهل ملت بر حدوث ماسوای حق جل و علا منعقد گشته است
و باتفاق حکم بوجود ماسوای او بعد از عدم سابق نموده اند چنانچه امام حجة الاسلام در رساله
المنقذ عن الضلال تصریح باین معنی نموده است و جماعتی که بقدم بعضی از اجزای عالم قائل گشته اند ازین
راه تکفیر آنها فرموده رضی الله تعالی عنه پس حکم بقدم شیئی از اشیاء ممکن خروج از ملت است و دخول
در فلسفه و چنانچه ماسوای حق را جل سلطانه عدم سابق کائن است عدم لاحق نیز دامنگیر اوست
کواکب از سموات فرو خواهند ریخت و آسمانها پاره پاره خواهند گشت و زمین و جبال نیز ریزه ریزه
خواهند شد و بعدم خواهند پیوست چنانچه نص قرآنی بدان ناطق است و اجماع جمیع فرق اسلامیه
بر آن منعقد حضرت سبحانه تعالی در کلام مجید فرموده است فاذا نفخ فی الصور نفخة واحدة
وحملت الارض والجبال فدکتا دکة واحدة فیومئذ وقعت الواقعة وانشقت السماء

که صور علمیه متکثره که حقائق ممکنات اند و تعبیر از آنها ثابته کرده است در مرآت ظاهر وجود تعالی که جز او در خارج موجودی نیست منعکس گشته و در خارج نمودی پیدا کرده اند می نمایند و در خارج اند فی الحقیقة غیر از یک ذات تعالی در خارج موجودی نیست سیر باید که هر یک از صور علمیه را در وقتی از اوقات بظاهر وجود که کالمرآت است مر آن صور را نسبت مجهول الکیفیه پیدا میشود که سبب نمایندگی آنها در خارج میگردد که این نسبت مجهول الکیفیه معلوم احدی نیست حتی که انبیا را نیز ازین سر اطلاع نداده اند علیهم الصلوات والتسلیمات و اظهار این صور را در خارج که بعد از حصول آن نسبت مجهول الکیفیه است خلق گفته است و ایجاد اشیا تعبیر نموده است و باین تحقیق سابق که در بیان آن متصدی گشته است اشیا را چنانچه در خارج وجودی نیست نمودی هم ایشان را بجانب خارج بر همان بیرنگی خود است نه وجودی است غیر را و در وی نه نمودی نشانی اگر نمود است او را در مرتبه وهم است و اگر ثبوت است بصنع خداوندی جلشانه هم در مرتبه وهم است بالجمله نمود و ثبوت او در مرتبه وهم است نه آنکه نمود او در جائی است و ثبوت در جای دیگر مثلاً دائره موهومه که ناشی از نقطه جواله است چنانچه ثبوت آن در مرتبه وهم است نه در خارج و نمود هم در آن مرتبه است زیرا که در خارج از وی نشانے نیست تا نمود دارد غایت ما فی الباب نمود وهمی را نمود خارجی می انگارند در رنگ آنکه صور مثالیه را در عالم مثال در یقظه بحس باطن می بینند و خیال کنند که آن صور در عالم شهادت و حس ظاهری می بینند و این قسم اشتباه بسیار واقع میشود که یک مرتبه را با مرتبه دیگر مشتبه می یابند و حکم یکی بر دیگرے میکنند پس در ما نحن فیه آن دائره موهومه که در خیال مرتسم گشته است بچشم خیال در مرتبه که مرتسم است می بینند نه اینچنین است زیرا که آنجا در خارج که محل نقطه جواله است نامے و نشانے نیست تا دیده شود و صورت شخص که در آئینه منعکس گشته است همبرین منوال است که صورت را در خارج نه ثبوتست و نه نمود بلکه ثبوت و نه نمود وی هر دو در مرتبه خیال است والله سبحانه اعلم پس آنرا که شیخ قدس سره خارج دانسته است اشیا را و در آن بطریق انعکاس نمودی اثبات کرده آن خارج نیست مرتبه وهم است که بصنع خداوندی جلشانه تقرر و ثبات پیدا کرده است و خارج متوهم می شود خارج ورای اوست که از شهود و احساس ما برتر است آنچه مشهود و محسوس و معقول و متخیل ماست همه داخل دائرهٔ وهم است موجود خارجی جل سلطانه ماورای افهام ماست هر آئینه اینجا بر گنجائش دارد و کدام صورت بود که در آن حضرت سبحانه منعکس گردد و مرایا و صور همه در مراتب ظلال است که بدائرهٔ وهم و حس تعلق دارد

و در عالم عدم هر اسمی را از اسماء مظهری از مظاهر تعیین فرمود و آن را در مرتبهٔ حس و وهم هرگاه که خواست و هر طور که خواست خلق فرمود خلق الاشیاء حتی شاء و معامله ابدی با آن مربوط ساخت باید دانست که منافی عدم خارجی است نه ثبوتی که در مرتبهٔ حس و وهم پیدا کنند که آن بوی منافات ندارد و در ثبوت عالم از مرتبهٔ وهم و حس است نه در مرتبهٔ خارج تا منافی او بود و بس همین است که عدم در مرتبهٔ حس و وهم ثبوت پیدا کنند و بصنع خداوندی جل سلطانه اتقانی و رسوخی آنجا او را حاصل شود و در آن مرتبه بطریق انعکاس و ظلیت حی و عالم و قادر و مرید و بینا و شنوا و گویا بود و در مرتبهٔ خارج هیچ نامی و نشانی از وی نباشد و در خارج غیر از ذات و صفات واجبی جل سلطانه هیچ چیز ثابت و موجود نبود و باین معنی توان گفت الآن کما کان مثال آن نقطه جواله و دائره موهوم است که موجود همان نقطه است و بس و دائره در خارج معدوم است و نامی و نشانی در خارج ندارد و مع ذلک آن دائره در مرتبهٔ حس و وهم ثبوتی پیدا کرده است و در آن مرتبه بطریق ظلیت و انارة و اشراق او را حاصل است ازین تحقیق استغنائی حاصل میگردد و از آن مقدمات مبسوط که حضرت شیخ محی الدین و تابعان او در تکوین عالم فرموده اند در بیان تنزلات نموده و تعینات علمی و خارجی ساخته و حقائق و اعیان ثابته را در مرتبهٔ علم واجبی جل سلطانه ثابت کرده و عکوس آنها را در خارج که ظاهر وجود است مقرر داشته و آثار آنها را خارجی نامیده کما لایخفی علی المنصف الناظر فی کلامهم المطلع علی اصطلاحهم و باین تحقیق معلوم گشت که هیچ چیز غیر از حق جل و علا در خارج موجود نیست چه اعیان و چه آثار اعیان بلکه ثبوت اینها در مرتبهٔ حس و وهم است و هیچ محظور لازم نیست و چه این نه موهومی است که باختراع وهم ثبوتی کرده است که بارتفاع وهم مرتفع گردد بلکه ثبوت آن بصنع خداوندی جل شانه در مرتبهٔ وهم است و ثبات و تقرر و اتقان و استحکام درین مرتبه دارد صنع الله الذی اتقن کل شیء ازین بیان واضح گشت که حقائق ممکنات عدمات اند که در مرتبهٔ علم واجبی تمیز و تعین پیدا کرده اند و بصنع خداوندی جل سلطانه مرة ثانیه در مرتبهٔ حس و وهم ثابت گشته بعضی از آنها مرآیا اسمای الٰهی جل شانه شده و درین مرتبه بحکم ظلیت و انعکاس حی و عالم و قادر و مرید و بینا و شنوا و گویا گشته و تحقیق شیخ و متابعان و حقائق ممکنات صور علمیه اسماء الٰهی است که یکی از تنزلات خمسه حضرت وجود است بالجمله نزد فهم این فقیر حقائق ممکنات عدمات اند و نزد حضرت شیخ وجودات متنزله و حضرت شیخ نمود کثرت را در خارج اثبات کرده است و گفته

بعد از آن از وصور و اشکال پیدا آرند و باید دانست که مراد از عدم اینجا عدم خارجی است که مقابل وجود خارجی است پس منافی اتحاد او که در مرتبهٔ وهم واقع شود نبود و ثبوت وهمی بوی جنگ ندارد و با آنکه گویم منافی عدم وجود است که نقیض اوست و عدم موجود نگردد و اما اگر عدم موجود گردد هیچ محظور لازم نیاید چنانچه در وجود گفته اند که از معقولات ثانیه است که در خارج معدوم است ازین تحقیق معلوم گشت که حقائق اشیا اعدام اند که کمالات مرتبهٔ وجود تعالت و تقدست در آنها منعکس گشته است و آنها بایجاد خداوندی جل سلطانه تحقق و ثبوت وهمی پیدا کرده اند و در مرتبهٔ حس و وهم استقرار و استمرار حاصل نموده گویا ذوات اشیا آن اعدام اند و انعکاس کمالات و آنها در رنگ دست و پای اعدام اند و قوی و جوارح آنها بعد از تمهید این مقدمات سخنی چند از مقصد اصلی که بولایت خاصه تعلق دارند مذکور میسازد بگوش هوش باید شنید بدان ارشدک الله تعالی و هداک سواء الطریق که حقیقت انسان و ذات آن عدم است که حقیقت نفس ناطقه است و در ابتدا التعبیر ازان نفس بنفس اماره مینمایند و هر فردی از انسان بلفظ انا اشاره باو میکند پس ذات انسان نفس اماره باشد و سائر لطائف انسان در رنگ قوی و جوارح باشند مر او را و چون عدم فی ذاته شر محض بود بهره از خیریت ندارد و نفس نیز شر محض بود و بهره از خیریت در وی نباشد از شرارت و جهل اوست که کمالات منعکسه را که در وی بطریق ظلیت ظهور نموده اند از خود میداند و قیام آنها را که بالاصل شان ثابت است بنفس خود نسبت میکند و خود را بآن کمالات کامل و خیر میداند و ازین راه دعوی همسری پیدا میکند و بخدای خود جل سلطانه در کمالات خود شریک میسازد و حول و قوت از خود تصور مینماید و تصرف خود را میانکارد و میخواهد که همه تابع او باشند و خود تابع نبود و خود را از همه بهتر میپندارد و دیگری برای خود دوست میدارد و شر برای ایشان و ازین تخیلات فاسده عداوت ذاتی بمولای خود جل سلطانه پیدا میکند و باحکام منزله او تعالی منقاد نمیگردد و منقاد نمی نماید و در حدیث قدسی آمده است عاد نفسک فانها انتصبت بمعاداتی و حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال رأفت و رحمت خود انبیا را مبعوث ساخته علیهم الصلوات والتسلیمات که رحمت عالمیان اند تا دعوت بحق فرمایند جل سلطانه و تخریب کار نفس دشمن کنانند و او را بحقائق و مولای او دلالت کنند [illegible]

ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا. مکتوب پنجاه و یکم بخواجه شرف الدین حسین در ارجاع حوادث یومیه باراده او تعالی و تقدس. ثبتکم الله سبحانه تعالی بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت بخشیده بکلیت گرفتار جناب قدس خود گرداناد فرزند عزیز باتمیز حوادث یومیه چون باراده واجب الوجود جل سلطانه کائن است و بفعل او تعالی ثابت اراده خود را تابع اراده او تعالی ساخته آن حوادث را مرادات خود باید داشت و بآن متلذذ باید بود اگر بندگیست این نسبت باید پیدا کرد والا پا از بندگی کشیده نشست و بمولای خود جل شانه معارضه نمودن در حدیث قدسی آمده است من لم یرض بقضائی ولم یصبر علی بلائی فلیطلب ربا سوائی ویخرج من تحت سمائی آری مردم فقرا و مساکین و جماعه زیردستان برعایت و حمایت شما آسوده و مرفه الاحوال بوده اند و چون ایشان هم صاحبی دارند کافی است نیکنامی شما باقی مانده است حضرت حق سبحانه و تعالی جزای عاجل و آجل کرامت فرماید والسلام.

مکتوب پنجاه و دوم به پیرزاده ایشان خواجه محمد عبدالله در بیان عدمیت ذات انسان و بیان آنکه ذات انسان نفس ناطقه اوست و بیان فنای نفس و قلب و زوال علم حصولی

هو الحق المبین سبحانه من لا یتغیر بذاته ولا بصفاته ولا فی اسمائه بحدوث الاکوان زیرا که در حدوث اکوان هر تغیرے و تکوینے که رفته است در مراتب علم است و در حضرت وجود تعالی و تقدس هیچ تغیرے و تبدلے چه در خارج و چه در علم راه نیافته بیان این سخن آنست که حضرت حق سبحانه و تعالی چون خواست که کمالات ذاتی و صفاتی و اسمائی خود را ظاهر سازد و در مجالی و مرایای اشیا جلوه دهد هر کمالے را در مراتب عدم نقیض آن کمال که مقابل اوست باضافه از سائر اعدام متمیز است از برای مظهریت آن کمال تعین فرمود چه مرآت شئے مقابل شئے است و سبب ظهور آن شئے ولهذا تتبین الاشیاء باضدادها آن اعدام را که قابلیت مرآتیت آن کمالات دارند هرگاه خواست در مرتبه علم تمیز داد و هم آنجا وجود [illegible] استقرار داده است و بکمال تخشید آن کمالات را مرآتها انعکاس ساخته است و باین انعکاس آن اعدام را در آن مرتبه حی و عالم و قادر و مرید و سمیع و بصیر و متکلم گردانید لیکن محسوس گشته است که اول [illegible] ثابت شده [illegible] دیگر ساخته و آنرا [illegible] ملائکه و مردم [illegible]

بعد از آن از صور و اشکال پیدا آرند و باید دانست که مراد از عدم اینجا عدم خارجی است که مقابل وجود خارجی
است پس منافی اتحاد او که در مرتبهٔ وهم واقع شود نبود و ثبوت وهمی بوی جنگ ندارد و با آنکه گوییم منافی عدم
وجود است که نقیض اوست و عدم موجود نگردد اما اگر عدم موجود گردد هیچ محظور لازم نیاید چنانچه در وجود
گفته اند که از معقولات ثانیه است که در خارج معدوم است ازین تحقیق معلوم گشت که حقائق اشیا اعدام
اند که کمالات مرتبهٔ وجود تعالت و تقدست در آنها منعکس گشته است و آنها بایجاد خداوندی جل سلطانه
تحقق و ثبوت وهمی پیدا کرده اند و در مرتبهٔ حس و وهم استقرار و استمرار حاصل نموده گوئیا ذوات اشیا
آن اعدام اند و انعکاس کمالات در آنها در رنگ صفت و بای اعدام اند و قوی و جوارح
آنها بعد از تمهید این مقدمات سخنی چند از مقصود اصلی که بولایت خاصه تعلق دارند مذکور
می سازد و بگوش هوش باید شنید بدان ارشدک الله تعالی و هداک سواء الطریق که حقیقت
انسان و ذات آن عدم است که حقیقت نفس ناطقه است و در ابتدا التعبیر از آن نفس بنفس اماره مینمایند و او
خود را از انسان بلفظ انا اشاره باو میکند پس ذات انسان نفس اماره باشد و سائر لطائف
انسان در رنگ قوی و جوارح باشند مر او را و چون عدم فی ذاته شر محض بود از خیریت ندارد
و نفس نیز شر محض بود و بوی از خیریت در وی نباشد از شرارت و جهل اوست که کمالات منعکسه
را که در وی بطریق ظلیت ظهور نموده اند از خود میداند و قیام آنها را که باصل شان
ثابت است بنفس خود نسبت میکند و خود را بآن کمالات کامل و خیر میداند و ازین راه دعوی همسری
پیدا میکند و بخدای خود جل سلطانه در کمالات خود شریک میسازد و حول و قوت از خود تصور
مینماید و متصرف خود را می انگارد و میخواهد که همه تابع او باشند و خود تابع هیچ نبود و خود را از همه
دوست تر میدارد و دیگری را بسبب خود دوست میدارد و نه بسبب ایشان و ازین تخیلات
فاسده عداوت ذاتی بمولای خود جل سلطانه پیدا می کند و باحکام منزله او تعالی سر گردد و متابعت
هواهای نماید و در حدیث قدسی آمده است عاد نفسک فانها انتصبت بمعاداتی
و حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال رأفت و رحمت خود انبیا را مبعوث ساخته علیهم الصلوات
والتسلیمات که رحمت عالمیان اند تا دعوت بحق فرمایند جل سلطانه و تخریب کارخانهٔ دشمن نمایند
و او را بجناب خالق و مولای او دلالت کنند و از تنگنای جهل بفضا برآرند و بر نقص و شر او

ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا. مکتوب پنجاهم بخواجه شرف الدین حسین در ارجاع
حوادث یومیه بارادهٔ او تعالی و ثبات. در آن حق سبحانه تعالی بر جادهٔ شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة
والسلام والتحیة استقامت بخشیده بکلیت گرفتار جناب قدس خود گرداناد و فرزند عزیز با تمیز حوادث یومیه
چون بارادهٔ واجب الوجود جل سلطانه کائن است و بفعل او تعالی ثابت ارادهٔ خود را تابع ارادهٔ او
تعالی ساخته آن حوادث را مرادات خود باید داشت و بآن متلذذ باید بود اگر بندگیست این نسبت باید
پیدا کرد والا پا از بندگی کشیده نیست و بمولای خود جل شانه معارضه نموده. در حدیث قدسی آمده
است من لم یرض بقضائی ولم یصبر علی بلائی فلیطلب ربا سوائی و یخرج من تحت سمائی. آری مردم
فقرا و مساکین و جماعهٔ زیردستان برعایت و حمایت شما آسوده و مرفه الاحوال بوده اند و چون ایشان
هم صاحبی دارند کافی است لیکن نامی شما باقی مانده است حضرت حق سبحانه و تعالی اجر
عاجل و آجل کرامت فرماید والسلام. مکتوب پنجاه و یکم به پیرزادهٔ ایشان خواجه محمد عبد الله
در بیان حدیث ذات انسان و بیان آنکه ذات انسان نفس ناطقهٔ اوست با ذکر فنای نفس قلب
و زوال علم حصولی بعد تحقق الیقین. سبحانه من لا یتغیر بذاته ولا بصفاته ولا فی اسمائه بحدوث الاکوان
زیرا که در حدیث اکوان هر تغیری و تلوینی که رفته است در مراتب عدم است و در حضرت وجود تعالی
و تقدس هیچ تغیری و تبدلی چه در خارج و چه در علم راه نیافته بیانش آنست که حضرت حق
سبحانه و تعالی چون خواست که کمالات ذاتی و صفاتی و اسمائی خود را ظاهر سازد و در مجالی
و مرایای اشیا جلوه دهد هر کمالی را در مراتب عدم نقیض آن کمال که مقابل اوست
باضافه از سائر اعدام متمیز است از برای مقابلهٔ آن کمال تعین فرمود چه مرآت
شیء مقابل شیء است و سبب ظهور آن شیء و بضدها تتبین الاشیاء و آن اعدام را که
قابلیت مرآتیت آن کمالات دارند هر گاه خواست در مرتبهٔ حس و وهم ایجاد فرمود و
استقرار و استحکام بخشیده آن همه کمالات را در آنها منعکس ساخت و این انعکاس
آن اعدام را در آن مرتبه حی و عالم و قادر و مرید و سمیع و بصیر و متکلم گردانید لیکن محسوس
گشته است که اول در وهم [illegible] آنکه [illegible] دیگر ساخته و آنرا [illegible] تصرف
[illegible]

بحضرت ذات تعالی و تقدس می افتد و جمیع نسب و اعتبارات ساقط میگردد و دران موطن عروج متعذر میشود
و بے سلاقه و تعلق برآمدن دشوار مینماید و رعونت گاه باشد که بحکم النظرة الاولی لک نگاه اول
که بظاهر جمیله تعلق کند در مقام مدد نماید و بسرعت بالا برد و از مجاز که منظره حقیقت گفته اند
بحقیقت رساند امداد رعونت محافظت از نظر ثانیه که النظرة الثانیة علیک فرموده اند لازم
است که مصر و مستلزم فاسق است امداد و اعانت آنجا خود چه متصور بود مایعمل الله لک سبحانه
الحرام متعلق مخصوص گشته است که اگر بطبیع حام نظر ثانی واقع شده است خالی افتاده است و در
رنگ سائر سنگ و کلوخ یافته و جمعی که نظرهای ثانی و ثالث و رابع را که بظاهر جمیله تعلق کند مفید دانسته اند و
از اسباب عروج بحقیقت انگاشته از ارباب استدراج اند و حقیقتی که بآن عروج مینمایند از عالم مجاز است
کریمه قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم در رد اینجماعه کافیست و گاه بود که درین
وقت ظلمات جوار نافع آید که صورت فسق همسایها امداد کند هر چند این ظلمت بیش بود امداد زیاده
نماید بعضے گفته اند که فیوض وارده بر جماعه که غرق ظلمت غفلت باشند از ناقابلی آن
فیوض بایشان نمیرسد بلکه متوجه شخصے میشود که با حضور در جوار ایشان بود و مخصص بفیوض دیگران
ترقیات مینماید که اینچنین است زیرا که بواسطه علو درجه آن عارف توان گفت که آن فیوض دارد
بحوالے او نرسد چه جای آنکه امداد عروج او نمایند کار و بار خانه این بزرگواران بلند است عملی و فیضی
آنجا نافع نیست بلکه اینجا سریست دقیق که بر ارباب آن حال منکشف است اینقدر
روا مینمایند که ظلمت هم از برای کمال ظهور نور در کار است و بضدها تتبین الاشیاء
شنیده باشند و چون ارتکاب ظلمت ممنوع است از کمال کرم ظلمت جوار را هم نامعتبر
اند و ظهور نور که نور الانوار است نافع ساخته اگر گویند که طاعات و عبادات را
خصوصاً ادای فرائض را و ذکر متوطن چرا نفع نبود و چرا امداد عروج نمایند گویم که چرا نافع نیست و
چون امداد عروج نمی نمایند لیکن نفع و امداد معتبره که سابقاً محقق میگشت درینوقت حاصل
نیست و در رنگ اصحاب خارجی که بالا مذکور شد و امثال آنها نافع نه والله سبحانه اعلم
بحقیقة الحال سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب شصت و دوم بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم مدظله العالی در استغنای حق

او اطلاع دهند هر که سعادت ازلی داشت دعوت این بزرگواران اجابت نمود و از جهل و خبث خود باز گشت و منقاد احکام منزله شد باید دانست که طریق تزکیه نفس برد و نوع است طریقی است که بریاضات و مجاهدات تعلق دارد و آن طریق انابت است که بمریدان مخصوص است و طریق دیگر طریق جذب و محبت است که راه اجتباست و بمرادان تعلق دارد و ششتان ما بین الطریقین طریق اول رفتن است بجانب مطلوب و طریق ثانی بردن است مقصود از رفتن تا بردن تفاوت بسیار است و چون بسابقه کرم صاحبی دولتی را خواهند که براه اجتبا برند او را جذب و محبت بجناب قدس تعالی فرمایند و کشان کشان می برند درین میان سعادتمندی بود که او را بحد فنا رسانند و از دید و دانش ماسوی رها نند و از آفاق و انفس بگذرانند نسیان آفاق وابسته بفنای قلب است و فنای نفس موقوف بر فنای نفس اماره در اول زوال علم حصولیست و در ثانی زوال علم حضوری و زوال علم حضوری متصور بوجود تا زوال نفس حاضر متحقق نشود چه تا زمانیکه حاضر برپا است علم حضوری برجاست زیرا که علم حضوری عبارت از نفس حاضر است نه امر زاید بر آن پس زوال شهودی که در فنای نفس است عبارت از زوال وجودی آن بود بخلاف زوال شهودی که در فنای نفس عبارت از زوال وجودی آن بود بخلاف زوال شهودی که در فنای قلب اعتبار کرده گرد میشود مستلزم زوال وجود قلب نیست که شهود آنجا زائد بر شاهد حاضر است فنای احدی مستلزم فنای دیگر نیست تنبیه ساده لوحی خیال نکند که زوال نفس حاضر در مقام بقا باشد که ارباب توحید وجود را میسر میشود و هم حاصل است چه حاضر دران موطن حق است سبحانه نه نفس سالک که فنا یافته است گویم که حاضر دران مقام نفس سالک است که بعنوان حقیقت وانسته است از حضرت حق تعالی و تقدس که از زین تعین و از زین حضور منزه و مبرا است ازان قبیل است که گفته اند بخواب اندر مگر موشی شتر شده اینجا زوال علم شخص حاضر است که از قسم علم حصولی است نه زوال نفس حاضر که مستلزم زوال علم حضوری گردد و زوال نفس حاضر عبارت از زوال عین و اثر اوست نه زوال علم بنفس حاضر ششتان ما بینهما مکتوب شصت و یکم بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد سعید مدظله در آنکه کار نسبت را گاه رویت بعض مظاهر عروج حاصل گردد و غیر ذلک و چون معامله عارف

قرب و اتصال در میان واجب تعالی و ممکن از قبیل قرب موجود بموهوم بود و هیچ محذوری ازین قرب و معیت بجناب قدس او تعالی عائد نشود و اشیای خبیثه که در آئینه منعکس شود و آئینه را قرب و احاطه بآن با حاصل گردد هیچ نقصی بآئینه و راه نمی یابد و هیچ خبثی در وی سرایت نمیکند چه در مرتبه که آئینه است این اشیاء خبیثه متوهمه را در آن مرتبه نامی و نشانی نیست تا صفات اینها در وی تاثیر نماید غایت ما فی الباب حضرت حق سبحانه و تعالی چون عالم را در مرتبه حس و وهم خلق فرموده است و می خواهد که این مرتبه را اثبات و استقامت بدهد احکام و آثاری که بر موجود مترتب است برین موهوم جاری ساخته است و آثار موجود را بر موهوم مترتب کرده لهذا قرب و احاطه موهومه را در رنگ قرب و احاطه موجوده اثبات فرموده و از احکام صادقه ساخته نمی بینی که رؤیت صورت جمیله در خارج چنانچه مستلزم التذاذ و گرفتاری است همچنین تا بصورت که در آئینه منعکس شود ثبوت وهمی آنجا پیدا کند نیز موجب التذاذ و گرفتاری است با آنکه صورت اولی موجود است و ثانیه موهوم و در حصول اثر هر دو شرکت دارند و چون بکرم خداوندی جل سلطانه موهوم را با موجود در ترتب احکام شرکتی پیدا شده و اثرها در موهوم در رنگ موجود مترتب گشت امیدواریها موهوم تا مراد را از موجود پیدا آمد و بشارتها از دولت و قرب و اتصال موجود او را حاصل شده ع

هنیئا لارباب النعیم نعیمها و للعاشق المسکین ما یتجرع ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم باید دانست که قرب و اتصال بغیر این معنی که ذکر یافته بهر معنی که تصور کنند و متعقل سازند بی شائبه تشبیه و تجسیم نخواهد بود مگر آنکه ایمان آرند و اشتغال بکیفیت ننمایند و مفوض بعلم حق دارند جل سلطانه و چون این الفاظ را نوعی از بیان لاحق گشت اگر از متشابهات بر آورده داخل مجمل یا مشکل ساخته شود گنجایش دارد و الله سبحانه اعلم بحقیقة الحال

مکتوب شصت و چهارم بحضرت مخدوم زادهای کبار جامع الاسرار و العلوم خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم سلمهما الله تعالی سبحانه و ابقاهما در فنای اتم که مربوط بزوال عین و اثر است و تحقیق وجود واجب سبحانه و بیان زوال عدم از ممکن و بقای ثبوت وجود و حیات

آن فنای اتم وقتی متحقق شود که زوال عین و اثر از فانی حاصل گردد و نامی و نشانی از وی نماند سوال حقیقت ممکنات چون اعدام باشند که باضافت اعتبار یافته جای اسماء و صفات واجبی جل سلطانه گشته اند چنانچه در مکاتیب تحقیق این معنی نموده ایم لازم می آید

وجودی از انسان بنابر عدم ذاتی او حقیقت و ذات انسان نفس ناطقه ای که مشار الیه انسان است ملحوظ انا است حقیقت نفس ناطقه عدم است که بواسطهٔ انعکاس وجود و صفات وجودیه خود را موجود هم نموده است و حی و عالم و قادر باستقلال دانسته و این صفات کمال را از حیوة و علم و غیرها از خود تصور نموده و بخود قائم انگاشته و باین توهم خود را کامل و خیر یقین کرده شرارت و نقص ذاتی خود را که ناشی از عدم است که شر محض است فراموش ساخته و چون عنایت خداوندی جل سلطانه در حق او در رسد و از جهل مرکب و تصدیق کاذب او را وا رهانند و دانند که این کمالات از جای دیگر است و این صفات کامله نه از وست و نه قائم باو و دانند که حقیقت و ذات او عدم است که شر محض است و نقص خالص و این دید اگر بکرم او تعالی غالب آمد و درست کمالات را بصاحب آنها برد و ادای این امانت بالکل باهل آن نموده خود را عدم محض یافت و بوی از خیریت در خود ندید این زمان نه نامی از وی ماند و نه نشانی نه عینی ماند و نه اثری چه عدم لاشی محض است و در مرتبهٔ از مراتب ثبوت ندارد و اگر فرضاً در مرتبهٔ از مراتب او را ثبوت متحقق بود جمیع کمالات از وی مسلوب نشود چه ثبوت عین کمالست بلکه ام کمالات ازین تحقیق لازم آمد که این فنا اتم و اکمل است زوال وجودی فانی هیچ در کار نیست چه وجودی او را هرگز نبوده است تا زوال متصور شود و عدمی بود که بتوهم وجود خود را برپا میداشت و چون این توهم زائل گشته بزوال شهودی متحقق شد عدم صرف ماند که هالک و لاشی است پس از زوال شهودی چاره نبود و زوال وجودی هیچ در کار نباشد والله سبحانه اعلم بالحقیقة

مکتوب شصت و سوم

بمیر منصور در کشف سر احاطه و قرب و معیت او تعالی و راجع داشتن این سر عظیم مجمل و مشکل کتاب کریم و قرب و معیت و احاطه و سریان و وصل و اتصال و توحید و اتحاد و امثال آنها در ان حضرت جل سلطانه از قبیل متشابهات و شطحیات است آن قرب و معیت و آن وصل و اتصال که در فهم ما در آید و متعقل ما شود جناب قدس خداوندی جل شانه ازان درک و معلوم منزه و مبرا است لیکن در آخر کار قدر معلوم ساخته اند که این قرب و غیره شبیه بآن قرب و اتصال است که در میان آئینه و در میان صورتی که در آن آئینه متوهم است حاصل است که از عالم قرب و اتصال موجود بموهوم است و چون حضرت حق سبحانه و تعالی موجود حقیقی است و عالم در مرتبهٔ حس و وهم مخلوق گشته است ناچار

و تحقیق نسبت او نیافته‌اند که عدم تعیّن و اثر وی منتفی گشته است لیکن این آن وجود و ثبوتست که ممکن را
در مرتبهٔ وهم و حس ثابت گردانیده است و آثار را بر وی مترتب ساخته و مرآت کمالات مرتبهٔ حضرت وجوب
تعالی و تقدس بعد از زوال عدم گشته و در رنگ عدم زائل ذات و حقیقت ممکن شده و این ثبوت
پیش از زوال عدم از صفات عدم بوده است که آنرا در مرتبهٔ حس و وهم ثابت گردانیده و مجال
چنان ثبوت بعد از زوال عدم تا صاحب مناسب او گشته ذات ممکن آمده و صفات را نیز بخود منتسب داشته
و کارخانهٔ عدم نیز بر پا مانده و این کارخانه که به نیابت عدم بوده است تا بجا بر پا است که
نقیض آن ثبوت بر جا است و امکان را بقا است و چون معامله از نقیض ثبوت بالا رود وجود را
تقابل نماند بلکه عدم را مجال تقابل او نبود و امکان را اصلا گنجایش نماند درینوقت کار و بار
دیگر است و ساز و برگ دیگر سزاوار وی اینجا باید جست تا هرجا که ثبوت امکان و مجال عدم است اگرچه
بتفاوت بات داخل قاب قوسین است و چون امکان و عدم بکلیت رخت خود بربستند و کوس رحلت
زدند کمالات او ادنی در پیش نه آن معنی که درینوقت ممکن ذات واجب گردد تعالی بلکه قیام
او بذات بحت تعالی ثابت می گردد و قیام که قبلی از ظلال ذات بوده تعالی زائل می شود ع
کسی که در خدا گم شد خدا نیست * قیام این عارف بذات واجب الوجود تعالی در رنگ قیام صفات
اوست تعالی بذات او سبحانه بلکه قیام او بمرتبه است که آنجا از صفات هیچ ملحوظ نیست هرچند صفات را از
ذات تعالی انفکاک نیست لیکن قیام صفات ازلی و ابدی است و قدم دارد و قیام او ازلی نیست
و از داغ حدوث متسم اما صفات را نقائض هست که اعدام باشند مثلاً عدم علم و عدم قدرت و معامله این
عارف از نقائض اعدام بالا رفته است چنانچه تحقیق یافته پوشیده نماند که معامله چون از نقائض
عدم بالا رود وجوب متحقق گردد و ممکن واجب شود و آن محال است گویم واجب و حق گردد
که وجود خارجی پیدا کند و ممکن را جز در مرتبهٔ وهم و حس ثبوتی نیست وجوب وجود از کجا متصور شود
ازین بیان فرق دیگر در میان قیام صفات و قیام عارف پیدا شد که قیام صفات باعتبار وجود خارجی
است و قیام عارف باعتبار وجود وهمی اگرچه ثبات و تقرر دارد و مبدا آثار است باید دانست که بقای
انانیت عارف تا بقای عدم است که حقیقت اوست و چون عدم زائل گشت انانیت مورد نماند که
بران اطلاق نموده آید معاملات ثبوت بعد از زوال عدم اگرچه طویل الذیل است و ثبوت هرچند

که بر تقدیر زوال حصول این فنا نامی و نشانی از عدم که حقیقت اوست در ممکن باقی نماند جز وجود صرف
که دیگر هیچ نبود زیرا که یکی از دو نقیض مستلزم حصول نقیض دیگر است تا ارتفاع نقیضین لازم نیاید و وجود صرف
صوفیه عین واجب است تعالی یا از اخص صفات اوست سبحانه و بر تقدیر قلب حقیقت لازم است
و آن مستلزم الحاد و زندقه است **جواب** نقیض عدم نه آن وجود است که عین واجب است تعالی
یا از اخص صفات ذاتیه سبحانه بلکه نقیض عدم ظلی است از ظلال آن وجود و عکسی است از عکوس
آن بالجمله هر وجودی که عدم در طرف اوست دار سلطان امکانست و احتیاج بر رفع عدم که نقیض اوست
دارد صفات واجبی جل شانه اگرچه از دائره امکان خارجند اما چون احتیاجی بذات واجبی دارند
تعالی و اعدام متقابله هر کدام را ثابت نیست از شوب امکان بیرون نیستند و جهت احتیاج بذات
تعالی دامنگیر شان است اگرچه قدیم اند از ذات واجب تعالی منفک نه نفس احتیاج دلیل امکان است
اگر احتیاج بغیریت نقص کامل دارد و داخل دائره امکان است و اگر احتیاج بغیر نیست بوی
از امکان دارد اگرچه داخل دائره امکان نه و جواب صفات واجبی تعالی که کمال ایشان دون
کمال ذات است تعالی و تقدس پس وجوب مطلق مر ذات را تعالی و تقدس متحقق شود که از نقص
نقص و شایبه قصور منزه و مبرا است و صفات واجبی تعالی هرچند قدم در دائره وجوب دارند اما چون محتاج
بذات اند وجوب شان دون وجوب ذات است تعالی چنانچه وجود شان دون وجود ذات است تعالی چه وجود شان
را از عدم تقابل است دارد که عدم علم و عدم قدرت باشد مثلا و وجود ذات را تعالی و تقدس هیچ عدمی
مقابل نیست و هیچ نقیضی متصور نه اگر وجود واجب را تعالی عدمی از اعدام نقیض باشد محتاج بود در رفع
آن نقیض و احتیاج از سمات نقص است که مناسب حال امکان است تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا پوشیده
نماند که در صفات واجبی جل سلطانه از اطلاق لفظ امکان تحاشی باید نمود که موهوم حدوثست و صفات
الله قدیم اند هرچند صفات واجبی واجب اند اما نیستند الا نظر بذات واجب جل شانه واجب اند
که از ذات منفک نیستند و حاصل آنکه هرچند منجر بامکانست اما از توهم حدوث خالیست و عدم
حصول نقیض که عدم باشد مر وجود واجب را تعالی کشفی است و شهودی اگرچه بصورت استدلال
نموده آید در رنگ آنکه ارباب سنی بصورت استدلال آرند بر سر اصل سخن آییم و در جواب سوال
گوییم که بعد از زوال عدم از ممکن بر تقدیر فنا غیر از وجود چیزی دیگر در وی نمی ماند بجز ثبوت

که مستلزم نقص و قصور است آورده می شود آن الفاظ را از ظاهر مصروف باید داشت و جناب قدس خداوندی را
جل سلطانه از جمیع صفات نقص و سمات قصور منزه و مبرا باید دانست و اطلاق بعضے الفاظ که در شرع با آن
حضرت جل شانه وارد نشده است بتقلید مشایخ عظام بطریق تجویز نموده می آید مثل مراتب و غیرها از
ترسان و ارزان است ربنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا اگر گویند از لفظ تجلی و ظهور و ظلی و امثال
آنها که در عبارت تو واقع می شود لازم می آید تنزل وجود در مراتب ظهورات چنانچه مشایخ دیگر گفته
اند و حال آنکه تو انکار تنزل وجودی می نمائی وجه آن چیست گویم که تنزل بر تقدیرے لازم می آید
که مظهر را عین ظاهر می گویم چنانچه دیگران گفته اند اما اگر عین نگویم تنزل چرا باشد و
مختار این فقیر عدم عینیه ظاهر است با مظهر والله سبحانه الموفق مکتوب شصت و پنجم
بمولانا ظفر احمد رومی بعد از بقای ذات عارف را هر صفتے از صفات و هر لطیفه از لطائف
بکلیت ذات برآید عارف کامل تام المعرفة را بعد از بقای ذات چون صفات و اخلاق کامله عنایت
فرمایند هر صفتے از آن صفات متصف بعنوان کلیت ذات او جواهر برآمده آنکه بعضے
از ذات متصف بصفتے باشد و بعضے دیگر متصف بصفت دیگر مثلاً ذات او بتمامه علم
خواهد بود و بتمامه بصر و بتمامه سمع خواهد بود چنانچه محققان صوفیه در صفات واجبی جل شانه
گفته اند که ذات الله تعالی کله علم و کله قدرة و کله سمع و کله بصر مثلاً از نیجا است که مومنان حق
سبحانه را در بهشت بے جهت خواهند دید که بکلیت خود بصر خواهند بود و چون تمام بصر باشند جهت
را چه گنجایش باشد گفته اند که آنچه عوام مومنان را بعد از اللتیا واللتی در آخرت میسر خواهد شد
اولیا را که خواص مومنان اند در دنیا میسر خواهد بود که نسبة آنها القد اینها است نسبة آنها را
از نیجا قیاس باید کرد ؎ قیاس کن زگلستان من بهار مرا ۞ ذلک فضل الله یوتیه من
یشاء والله ذو الفضل العظیم و همچنین هر لطیفه از لطائف آن عارف درینوقت برنگ کلیت
او می برآید بتمامه عارف لطیفه روح می گردد و بتمامه لطیفه قلب می شود و علی هذا القیاس
سائر اللطائف الانسانیه من النفس الناطقة و السر الخفی و الاخفی و همچنین منوال است
هر جزوے از اجزائے او و هر عنصرے از عناصر او که حکم کل پیدا می کند مثلاً عارف بتمامی
خود را عنصر خاک می یابد و بتمامی عنصر آب تصور می نماید و چون لطیفه قلب که حقیقت

ذات ممکن گشته اما کلمهٔ انا را آنجا سوے و نیست گویا وضع لفظ انا از برای حقیقت عدمیه بوده است که از حقیقت ما
ثبوتیه بحضرت داشته بلی عجز و اعظم در ممکن عدم است و ممکن از عدم ممکن گشته است و در خانهٔ ممکن از عدم بهیچ
ستده احتیاجی که در ممکن است از عدم آمده است و حدوثی که دامنگیر امکان است هم از عدم پیدا شده
اگر کثرتی در ممکن است هم از راه عدم است و اگر امتیازست هم از راه وی وجود در حق ممکن مستعار است
و اسم تخیل و توهم است اگرچه ثبات و استقرار دارد بدانند صفاتی که بذات واجبی جل سلطانه قیام دارند
ذات عز شانه تمامه برنگ هر یک از آن صفات ظهور میفرمایند نه آنکه چیزی از ذات متصف بصفتی
بود و چیزی دیگر متصف بصفت دیگر چه در آن حضرت تبعض و تجزی نیست بسیط حقیقی است هر حکمی که
آنجا اثبات نمایند باعتبار کلیت است چنانچه گفته اند ذات الله تعالی کله علم و کله اراده و کله قدرة و
قیاسیکه عارفانرا بذات واجبی جل سلطانه بے ملاحظهٔ اسماء و صفات پیدا میشود نیز ازین قبیل است
که بکلیت برنگ آن می برآید و برعکس مرایای دیگر تشخص او مرآتیه خود را ادا می نماید فهم من فهم
قیامت میکنی سعدی بدین شیرین سخن گفتن * مسلم نیست طوطی را بدورانت شکرخائی
این طوطی او را که مرآت بکلیت برنگ صورت برآید اگر عارف را بعد از فنای اتم بقائی بآن ظهور
پیدا شود اکمل تعینات او خواهد بود که وجود موهوب حقانیست که بولادت ثانی او را میسر گشته است
و این تعین با وجود حدوث و امکان چون ناشی از مرتبه جمع است بر تعینات دیگر که نه ازین مرتبه
ناشی اند مزیت و فضل دارد در رنگ مزیت و فضلی که حروف و کلمات قرآنی راست بر حروف و
کلمات دیگر هر چند هر بحدوث و امکان متسم اند ابلهے بود که بظاهر بینی این تعین را با آن تعینات
دیگر برابر بیند و این حروف و کلمات قرآنی را با حروف و کلمات دیگر مساوی داند اینجا فضل عارف
در باب مزیت او بر دیگران مثل مزیت کلام خدا عز و جل بر کلام دیگران قیاس نمای بیت
هر کس افسانه بخواند افسانه است * و آنکه دیدستش نقد خود مردانه است * محجوبان که محمد رسول الله
صلی الله علیه و سلم را بشر گفتند در رنگ سائر بشر تصور نمودند ناچار منکر آمدند و صاحب دولتان
که او را علیه الصلواة والسلام بعنوان رسالت و رحمت عالمیان دانستند و از سائر ناس ممتاز
دیدند بدولت ایمان مشرف گشتند و از اهل نجات آمدند تنبیه در اداے بعضے از مطالب دقیقه که
بذات و صفات واجبی جل شانه تعلق دارد بواسطهٔ تنگی میدان عبارة الفاظ موهمه صفات محکو

حق می انکارند بعضی ازیشان گفته بیت امروز چون جمال تو بی‌پرده ظاهر است ٭ درحیرتم که وعده
فردا برای چیست ٭ تعالی الله عما یقولون علواً کبیراً حق را سبحانه این کوته نظران چه گمان برده اند و حسن و
جمال او را چه تصور نموده مگر نشنیده اند که اگر فرضاً تار سر موی حجاب که از مخلوقات وی
است سبحانه در دنیا افتد از اشارات و اشراق آن موی هرگز دنیا تیره و
ظلمت نشود و قصه سوختن کوه طور و پاره پاره شدن آن بیک تجلی حق جل و علا و افتادن
به بیهوشی گشتن کلیم الله علی نبینا و علیه الصلاة والسلام از ان تجلی با آن منزلت
و قرب بنص قرآنی ثابت شده است و ایشان باین بیخبری همه وقت بی‌پرده حق را
بینندگان و وعده رؤیت اخروی تعجب کنندگان لقد استکبروا فی انفسهم و عتوا عتوا کبیرا
علمای اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم جانها کنده اند و براهین نقلی بر مخالفان اثبات
رؤیت اخروی کرده که غیر از اهل سنة از فرق مخالفه هیچکس چه از ملیین و چه غیر از ملیین
برؤیت حق جل و علا قائل نیست بلکه آنرا محال عقلی می انگارند و اهل سنة هم آن را
بلا کیف گفته اند و مخصوص بآن نشاء داشته و این بوالهوسان درین نشاء فانیه حصول
این دولت قاهره را تصور نموده اند و بخواب و خیال خود خورسند گشته ربنا آتنا من لدنک
رحمة و هیئ لنا من امرنا رشدا والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی
آله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها **مکتوب شصت و هفتم** بمیر منصور در حقیقت
کائنات و فرق میان مکشوف حضرت ایشان و صاحب فتوحات ٭ این عرصه کائنات که متخیل
و مشاهده و منبسط و مسطح و طویل و عریض متخیل می گردد در حضرت شیخ محی الدین بن العربی و
تابعان او حضرت وجود است که جز وجود در خارج موجودی نیست و آن وجود ذات حق است سبحانه
که آنرا ظاهر وجود نامند که بواسطهٔ انعکاس و تلبس صور علمیه متکثره که آنرا باطن وجود می گویند
و معبر باعیان ثابته اند آن وجود که بر وحدت و بساطت خود است متکثره و منبسط و طویل و
عریض و متخیل می در آید و میفرمایند که مشاهد و محسوس همه چه عوام و چه خواص دران صفحه در کسوت
گونه گون صور و اشکال متمایزه حضرت حق است سبحانه که عوام را توهم بعالم می گردد و عالم
اصلاً از خانه علم بیرون نیامده است و بوی از وجود خارجی نیافته عکوس آن صور علمیه است

جامع است برنگ کل منصبغ میگردد و تعلقی که او را بعنصر قلبیه بوده زائل میشود و منقطع از زبان
خالی نمیماند و در رنگ جسد شیر روح مجاهد و حیوان تخیل می گردد که درین وقت و آمد گرد است درین راه
بوی نرسیده است و او بر حرارت اصلی خود است در رنگ آنکه هر دو دیگ پخته دانه خام بر حرارت
اصلی نماند حرارتی از آتش در وی اثر کند و رطوبتی از آب بوی رسد غایة ما فی الباب
اسرش آن تعلق و بعد از حلو منصبغ برنگ سائر اجزا میگردد و در رنگ اجزای دیگر حکم کل پیدا می کند

مکتوب شصت و ششم بمحمد مقیم قصوری در جواب سوال از معنی المجاز قنطرة الحقیقة که از انوی
تحقیقش پرسیده بود که المجاز قنطرة الحقیقة بچه معنی گفته اند بداند که مجاز ظل حقیقت است که از ظل باصل
شاهراه انکشاف دواست مگر باین اعتبار گفته اند من عرف نفسه فقد عرف ربه چه معرفت ظل مستلزم معرفت
اصل است زیرا که ظل بر صورت اصل خود کائن است پس سبب انکشاف اصل بود کان صورة
الشئ ما ینکشف به ذلک الشئ لیکن بداند که المجاز قنطرة الحقیقة بر تقدیری است که
گرفتاری بمجاز در میان نیاید و بنظرۀ ثانیه نکشد نظره اولی است که قنطرۀ حقیقت است
که مخبر صادق آنرا النظرة الاولی لک فرموده است علیه و علی آله الصلوات والسلام گویا
بلفظ لک اشاره بحصول این دولت کرده و اگر عیاذاً بالله سبحانه گرفتاری بمجاز در میان آمد
بلکه بنظرۀ ثانیه کشید آن مجاز سد راه وصول حقیقت است قنطره چه بود بلی است که بیرش
خود می خواهد و بوی می است که از حقیقت میگرداند لهذا مخبر صادق علیه و علی آله الصلوات
والسلام نظرۀ ثانیه را مضر دانسته النظرة الثانیة علیک فرموده کدام چیز مضرتر از آن بود
که از حق باز دارد و بباطل گرفتار سازد و باید دانست که نظرۀ اولی وقتی نافع است که
بی اختیار بود و اگر باختیار بود حکم نظرۀ ثانیه دارد کریمه قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم در
اثبات این مطلب کافیست ابلهان صوفیه خام معنی این عبارت را نفهمیده و غلط کرده گرفتار بیا
بصورت جمیله پیدا کنند و بعشوه و دلال اینها فریفته گردند بطمع آنکه آنرا وصول حقیقت شناسند
و معراج حصول مطلوب نمایند که این خود سد راه مطلوبست و حاجب حصول مقصود باطلی
است که در نظر شان مزین گشته است و در عوض حقیقت افتاده حبی از بیها حسن و جمال این
صور را حسن حق دانسته جل شانه گرفتار اینهای عین گرفتاری بحق می دانند و مشاهده آنها را مشاهده

بالحق والسلام مکتوب شصت و هشتم بفقیر محمد هاشم کشمی در رد تحقیق قوم بوهم که عالم در مرتبه وهم نمود
وجود دارد و هم با ماست و ذلک لان عالم را که موهوم می گوییم نه آن معنی است که عالم منحوت و مجعول وهم است چگونه
متحقق شود که وهم نیز از جمله عالم است بلکه مراد آنست که عالم را حضرت حق سبحانه در مرتبه وهم خلق
فرموده است و هر چند وهم در آن وقت بوجود نیامده بود اما در علم الله سبحانه بوده در مرتبه وهم عبارت از نمود
بی بود است که در رنگ دائره که از نقطه جواله در وهم ناشی گشته است که نمودی دارد بی بود و حکیم مطلق
جل سلطانه عالم را بغیر صنعه جلیل مرجود آن نمود محض را ثبوت و ثبات را بخشید و از غلط حسن آن رود
انگذت بصدق کشید و نفس الامر ساخت فاولئک یبدل الله سیاتهم حسنات مرتبه موهوم مثل مرتبه
است که آنرا با موجود هیچ مرتبه نسبت نه و هیچ ندا قع نه و هیچ جهتی از جهات باوی اثبات نمی نماید و
هیچ حدی و نهایتی او را پیدا نمیکند دائره موهوم را با نقطه جواله موجود هیچ جهتی نیست و هیچ جهتی
از جهات این را با او ثابت نه و هیچ نهایتی این نقطه را بحدوث این دائره پیدا نشد ان گفت
که نقطه در عین دائره است یا در شمال قدام است یا خلف فوق است یا تحت ثبوت این جهات
مر آن دائره را نسبت بآن اشیا است که در مرتبه او ثبوت دارند اما چیزی که در مرتبه دیگر کائن است آن
دائره باوی از جهات هیچ ثابت نه و نیز این نقطه را بحدوث این دائره هیچ حدی و نهایتی
پیدا نشده است و بر صرافت حالت سابق خود است ولله المثل الاعلی ازین بیان و ازین تمثیل
حال عالم با صانع عالم جل شانه دریافت که او را سبحانه بایجاد این عالم حدی و نهایتی حاصل
نشده است و جهتی از جهات کائن نگشته این نسبت آنجا چگونه متصور گردد که در آن مرتبه علیا از
ایشان نامی و نشانی نیست تا تصور نسبت نموده آید بیدولتان چند از کوته نظری حصول این نسبت و
ثبوت این جهات را در حق صانع عالم جل شانه نسبت بعالم تصور نموده نفی رویت واجب تعالی نموده
اند و آنرا محال انگاشته و جهل مرکب و تصدیق کاذب خود را بر کتاب و سنت تقدیم داده گمان برده
اند که اگر حق جل و علا مرئی شود البته در جهتی از جهات خواهد بود از رائی و آن مستلزم حد و نهایت
است از تحقیق سابق معلوم گشت که حق را سبحانه با عالم ازین نسبت هیچ ثابت نیست رویت
اثبات کنند یا نه رویت موجود بوده جهت نبود چنانچه تحقیق آن گذشت جهتی خواهد بود مگر ندانسته اند که
این محظور در رویت وجه و عالم نیز کائن است زیرا که در رویت صانع تعالی از عالم درجهتی

که در مرآت حضرت وجود ظاهر گشته بود در خارج پیدا کرده عوام را در توهم وجود خارجی خود انداخته
مولوی جامی علیه الرحمه سه مجموعه کون را بقانون سبق بکردیم بصفحه ورق تا بعد ورق حقا که
ندیدیم و نخواندیم در وی جز ذات حق و شیون ذاتیه حق و آنچه مکشوف و معتقد این فقیر است
آنست که این عرصه عرصه وهم است و این صور و اشکال که دران عرصه است صور و اشکال ممکنات
است که بصنع خداوندی جل سلطانه در مرتبه حس و وهم ثبوتی پیدا کرده است و اتقان یافته
و هرچه مشهود و محسوس است درین صفحه از جنس ممکنات است هرچند بعضی از سالکان را آن مشهود
متوهم بواجب گردد بعنوان حقیقت ظاهر گردد اما فی الحقیقة از افراد عالم است و او تعالی وراء
الوراء است و از دید و دانش ما جدا است و از کشف و شهود ما مبرا است سه خلق را وجه که تا باو
در کدام آئینه درآید او غایت ما فی الباب این عرصه متوهمه ظل آن عرصه خارجیه است که
شایان مرتبه حضرت وجوب است تعالی و تقدس چنانچه وجود این مرتبه ظل وجود آن مرتبه است و آن
مرتبه وهم را اگر باعتبار آنکه ظل مرتبه خارج است خارج گویند گنجایش دارد چنانچه باعتبار وجود
ظلی او را موجود نیز گویند و این عرصه وهم در رنگ عرصه خارجی نفس الامری است و احکام صادقه و
معامله ابدی باآن مربوط است چنانچه مخبر صادق ازان خبر داده است علیه و علی آله الصلوة والسلام
ملاحظه باید نمود که ازین دو مکشوف کدام یکی بتنزیه و تقدیس خداوندی جل سلطانه اقرب و
الیق است و بجناب قدس او تعالی اولی و انسب و ازین دو کدام مناسبت ببدایت و توسط
حال دارد و کدام مناسب حال انتها است سالها این فقیر معتقد مکشوف اول بوده است و
احوال عجیبه و مشاهدات غریبه در آن موطن گذرانیده و حظهای وافر در ان مقام حاصل کرده آخر الامر
بمحض فضل خداوندی جل شانه معلوم گشته که هرچه دیده شد و دانسته شد همه غیر حق است سبحانه که نفی آن لازم
و بعد اللتیا والتی بکرم خداوندی جل شانه معامله از نفی بانتفا آمد و باطلی که خود را بحق وانموده بود عنان
دید و دانش فرو ریخت و گرفتاری بغیب الغیب حاصل گشت و موهوم از موجود جدا شد و قدیم از
حادث متمیز آمد حاصل مکشوف ثانی است للمؤلف رباعی در عرصه کائنات بادقت هم
بسیار گذشتیم بسرعت چون سهم گشتیم همه جا شیم ندیدیم در وی جز ظل صفات آمده ثابت در وهم

الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا

ما صحبت است و اصحاب کرام بدولت صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات از اولیای امت
افضل آمده اند که هیچ ولی بمرتبه صحابی نرسد اگرچه اویس قرنی باشد المسئول من الاخوان الدعا بسلامة
الایمان ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا رحم علی و رفیق خود گرد آمده است و
باصلاح آمده است حضرت سبحانه استعانت است و باقی السلام مکتوب هفتادم بمولانا اسحاق
و قاضی موسی در تحریص بر صحبت ارباب جمعیت الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب
شریف که مصحوب رحم علی درویش مرسل داشته بودند رسید چون منبی از ذوق و شوق بوده
مسرت بخشید و در کاغذ علیحده واقعه که رو داده بود نوشته بودند از مطالعه آن فرحت بر فرحت
انجامید این قسم واقعات مبشرات است سعی باید نمود که از قوت بفعل آید و از گوش تا آغوش رسد
امروز که تدارک تقصیر ممکن است فرصت را غنیمت باید شمرد و تسویف و تاخیر نباید انداخت
حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند که جمعی از درویشان بودیم سخن از ساعت
مرجوکه در روز جمعه دولت سعاده اند در میان آمد که اگر میسر شود دران ساعت از حضرت
حق سبحانه و تعالی چه باید طلبید هر کسی چیزی گفته چون نوبت بمن رسید گفتم صحبت ارباب
جمعیت باید طلبید که در ضمن آن جمیع سعادات میسر است بعضی مکاتیب را نقل گرفته
مصحوب رافع فرستاده است حضرت حق سبحانه و تعالی المستمع گرداناد دیگر احوال شیخ کریم الدین چند
گاه است که آمده اند شاید که از احوال خود بشما نویسند از دوستان توقع دعا است ربنا اتمم لنا نورنا
واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی
آله الصلوات والتسلیمات مکتوب هفتاد و یکم بجناب پیرزاده خواجه محمد عبید الله در تمیز
میان دقائق موهوم که عالم است و میان موجود حقیقی که صانع عالم است والله المتعال الاعلی المعز
حوالی که دائره ازلی در وهم ناشی گشته است چنانچه در خارج موجود است در وهم هم موجود لیکن آنجا بی
رو پوش نموده دائره است و اینجا با رو پوش و موجود در خارج و در وهم نه آن معنی است که در هر
مرتبه وجود علیحده دارد بلکه یک موجود است هم در خارج و هم در وهم که آنجا بی رو پوش دائره است
و اینجا با رو پوش و این دائره موهومه که در وهم نمودی دارد پی بود که از نقطه پیدا گشته است
اگر اثر او در آن مرتبه موجود گردانند اثبات تقرر دهند و نمود یابد و بساید هر آئینه ا نه

از جهات او خواهد بود نیز ورای آن خواهد بود و آن مستلزم حد و نهایت است اگرچه جمیع جهات عالم گویند حد و نهایت را چه خواهد گفت و کدام لازم در رؤیت است چه منشأ جهت و اساس استلزام نهایت است و آن حد لازم است خلاصی ازین مضیق در اختیار قول صوفیه است که عالم را موهوم گویند و از اشکال جهت و نهایت وارهند و در موهوم گفتن هیچ محظور لازم نمی آید که آن در رنگ موهوم موجود احکام صادقه دارد و معامله ابدی و تنعمات و تعذیبات سرمدی بوی مربوط است آن موهوم دیگر است که سوفسطائی ضمیر آن قائل است که آن اختراع وهم و تراش خیال است شتان ما بینهما بر سر اصل سخن رویم و گوییم که دایرهٔ موهومه را ناشی از نقطهٔ جواله است با آن نقطه هیچ جهت ثابت نیست آن نقطه بیرون از جهات اوست که اگر فرضاً آن دایرهٔ تمامه بصر گردد هر آئینه آن نقطه را بی جهت خواهد دید که جهت در میان اینها مفقود است در ما نحن فیه اگر برای تمام بصر گردد حق را جل و علا بی جهت بیند چه محظور لازم آید در بهشت مومنان تمام بصر گشته خواهند دید و هیچ جهت ثابت نخواهد بود اولیاء را که متخلق باخلاق الله اند در دنیا این دولت حاصل می گردد تمام بصر میگردند هر چند رؤیت نبود که مخصوص بآخرت است اما حکم رؤیت دارد اینکه گفته که متخلق باخلاق الله زیرا که در واجب تعالی فرموده اند که ذات او تعالی کله بصر و کله سمع و کله علم متخلقان را ازین اخلاق البته نصیب است هر صفت ایشان نیز در آن مقام برنگ کلیت ایشان می بر آید همه بصر میگردند مثلاً و سائر مومنان را در آخرت این نسبت کرامت فرموده بدولت رؤیت مشرف خواهند ساخت ان شاء الله تعالی هیچ محظوری و اشتباهی بر تقدیر لازم نیست والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال

مکتوب شصت و نهم بقاضی موسی شوحین در ترغیب التزام شریعت و صحبت ارباب جمعیت بعد حمد و الصلوات و تبلیغ الدعوات میرساند که احوال فقرا ازانجا ستوجب حمد است صحیفهٔ شریفه که مصحوب درویش محمد علی مرسل داشته بودند رسید خوشوقت ساخت سلامت و با استقامت باشند طلب نصائح اندراج یافته بود مخدوما النصیحة هی الدین و متابعة سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات غایة ما فی الباب متابعت را اقسام است یک قسم اتیان احکام شرعیه است و باقی اقسام فقیر در مکتوبی که به بعضی از محبان نوشته است بتفصیل ذکر نموده است خواهم گفت ان شاء الله تعالی که نقل آن را ابتما فرستند بالجمله مدار افاده و استفاده این طریقه بر صحبت است بگفتن و نوشتن کفایت نمی شود حضرت خواجه نقشبند فرموده اند قدس سره طریقه

شیخ میفرماید بعدم التمیز بینهما و حال آنکه درمیان عبد و رب پنجاه هزار ساله راه است که کریمه
تعرج الملائکة والروح الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة اشارة بآن است و شیخ خود نیز
باین دوری راه معترف است ازینجا است که بحیرت قائل گشته است ساده لوحے از دوری این
راه حق سبحانه بعید نه انگارد و از خود دور نپندارد و نداند که سبحانه قریب بل اقرب الی العبد من
نفس العبد لیکن این بعد باعتبار درک و معرفت است نه باعتبار مکان و مسافت نقطه آخر دائره
نزدیکترین نقطهها است بمبدأ دائره لیکن چون پشت او را بجانب مبدأ ساخته اند دوری
او را الطرف دیگر گردانیده ناچار یافت او با وجود قرب از مبدأ دور افتاده است و بعد از طی جمیع
نقط مربوط گشته است

ای کمان و تیرها بر ساخته * صید نزدیک تو دور انداخته * هر که دوراندازتر
او دورتر * از چنین صیدست او مهجورتر * تا شدت نهایی بعد نکشد قدر دولت
قرب نداند ما صنع الله سبحانه فهو خیر والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب هفتاد و دوم

بجناب خواجه حسام الدین احمد در آنکه تلوینات سکر ارباب جمعیت تمکین است و جواب
استفساری که در باب مولود خواندن نموده بود الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه
و ملاطفه منیفه که از روی کرم و شفقت ارسال این فقیر ساخته بودند بمطالعه آن مشرف گشت
لله سبحانه الحمد والمنة که بصحت و عافیت اند و از تفقد احوال دوستان دور افتاده فارغ نیستند
احوال و اوضاع فقرای اینجا مستوجب حمد است که در عین بلا عافیت است و در مظان تفرقه
جمعیت فرزندان و دوستان که همراه اند اوقات شان بجمعیت است و احوال ایشان در ترقی
و تزاید سکر در حق ایشان حالا مشخص است که در عین تلوینات سکریان تمکین نصیب ایشان است
و در عین گرفتاریهای شتی که از لوازم این وطن است گرفتار یک مطلب اند نه کسی را با ایشان
کاری و نه ایشان را با کسی کاری مع ذلک مسلوب الاعتبار اند بدولت حبس و قید گرفتار عجب
حبسی است که رهائی را در عوض آن بجوی نخرند و طرفه قیدی است که اطلاق را از آن
بپشیزی نستانند الحمد لله سبحانه والمنة علی ذلک وعلی جمیع نعمه العظام مجده و مقصود از
نوشتن این کتابت به قرة العینین اظهار خبره بود و سر فوت بعضی نعمتها که در جوار وطن
حصول آن متوقع بوده و در شکر آمدن و صحت و اشتیاق مجاهد بوط بصلاح ایشان است

غلط حس خواهد برآمد و نفس امری خواهد گشت و احکام صادقه پیدا خواهد کرد پس این دائره در وهم حقیقتی
است و صورتی حقیقتش همان نقطه جواله است که بآن برپا است و صورتش همان دائره است که ثبوت
و ثبات پیدا کرده است این صورت هر چند عین آن حقیقت نیست که صفات و احکام متمائزه دارد اما
از حقیقت دور نیست و جدائی ندارد و حقیقت است که بلباس خود خود را متخیل گردانیده است
؎ خوشتر آن باشد که سر دلبران ٭ گفته آید در حدیث دیگران ٭ حضرت شیخ محی الدین ابن العربی
قدس سره درین مقام گویند ان شئت قلت انه حق وان شئت قلت انه خلق وان شئت قلت انه حق من وجه خلق من وجه وان
شئت قلت بالحیرة لعدم التمیز بینهما لیکن باید دانست که این تمیز در میان حقیقت و صورت هر چند
در وهم است اما چون صورت در آن مرتبه بایجاد خداوندی جل سلطانه موجود گشته است و
ثبات و تقرر پیدا کرده هر آئینه نفس الامری شده و تمیز نفس الامری حاصل ساخته بطریق
ظلیت موجود خارجی گشته چه وجود صورت چنانچه ظل وجود حقیقت است مرتبه بود بعد از حصول
بود ظل خارج آمده پس تمیز در میان حقیقت و صورت چونکه نفس الامری بلکه خارجی شد حمل یکی
بر دیگری ممتنع گشت و یکی عین دیگری نباشد و آنکه عین گفته است زیاده بر تمیز وهمی نفهمیده و دانسته
امتیاز علمی ندانسته سبحان الله مرتبه وهم بواسطه ایجاد خداوندی جل شانه که در آن
مرتبه واقع شده است خارج گشته است و نفس الامر آمده و در آن علم و خارج که متعارف
است گشته و چون این مرتبه خارج آمده است ناچار در آن مرتبه وهم را جدا نموده و نقطه جواله
موجود خارجی گشته و دائره که از آن ناشی است موهوم یافته عجب معامله است صورت
که از حقیقت ناشی است و هر چه دارد از حقیقت دارد و هیچ جدائی او را از حقیقت نیست
مر او را از حقیقت جدا ساخته آمده از توهم و تحقق آورده تمیز وهمی را خارجی گردانیده
کریمه صنع الله الذی اتقن کل شیء ملاحظه باید کرد که لاشیء محض را بقدرت کامله خود شیئی
گردانیده است و دانا و بینا و قادر و مرید ساخته سر رشته گوید ؎ چونکه او شد گوش و چشم و
دست و پای ٭ خیره ام در چشم بندی خدای ٭ چشم بندی چه گنجایش دارد زیراکه چشم بندی
در جائی ثابت است که غیر واقع را واقع نماید اینجا قدرت خداوندی جل شانه غیر واقع را
واقع گردانیده است و احکام کاذبه را که در آن مرتبه کائن بود صادقه ساخت

کا شیخ آنجا کلیه دارد که در آن اقامت ورزیده است شاید در آخر با خطے از مقام عروج گرفته باشد بعد
مسافت در بین طور بعد ہای بیچون بود اعتبار توان گفت مگر میدان عبارت تنگ است با صورت مثالی
آن بعد بیچون در عالم مثال بعید مسافت مشهود است سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم

والسلام علی من اتبع الهدی افضل البحیر از این بیان لازم آمد که علم در مرتبهٔ حیوة که فوق اوست ثابت نبود چه علم حصولے و چه حضورے و چون در مرتبهٔ حیات ثابت نبود در مرتبهٔ حضرت ذات عز شانه چگونه ثابت باشد که فوق الفوق است و چون علم ثابت نباشد نقیض او ثابت بود تعالی الله سبحانه عن ذلک علواً کبیراً جواب ازین اشکال مبنی بر معرفت دقیقه است که کم کسے از اولیاء الله آن لب کشاده است باید دانست که علم واجب جل سلطانه چنانچه از صفات ثمانیه حقیقیه زائده است چنانچه اهل حق فرموده اند از شئون و اعتبارات ذاتیه غیر زائده است نیز و چون قسم اول از صفات زائده است بر ذات تعالی متعلق آن نیز ما سوای ذات است سبحانه عالم باشد ما سوای با صفات زائده واجبی جل سلطانه را بجهة مداخ ظلیت متسم گشته است اسم ذاتی پیدا کرده شایان مرتبهٔ مقدسه حضرت ذات تعالی و تقدس نبود تعلق بآن جناب قدس قدس پیدا نکند حصولے باشد آن علم یا حضورے اگر حضورے نیز ظلے از ظلال صرف ذات تعالے متعلق است اگرچه اتحادی در میان علم و عالم و معلوم پیدا کرده است چه این مرتبهٔ اتحاد نیز ظلے از ظلال بمرتبهٔ مقدسه است نه عین آن اگرچه بسیے گمان عینیت آن برده اند و قسم دیگر از شئون ذاتیه غیر زائده است متعلق آن حضرت ذات است ولیس تعالے و تقدس و بالا تر است از آنکه بما سواے ذات است تعالے و تقدس عز سلطانه تعلق پیدا کند بالجمله علمی که زائده است تعلق آن مقصور بما سوای ذات است تعالی و تقدس و علمی که زائد نیست و مجرد اعتبار است تعلق آن مقصور بر حضرت ذات است تعالی و تقدس و علمی که در مرتبهٔ حضرت ذات تعالی منتفی است همان علم زائده است که شایان آن مرتبهٔ مقدسه نیست که ظل آن شایان علم غیر زائده است از انتفاء آن علم ثبوت نقیض آن که جهل است لازم نیاید هرگاه که علم از صفات کامله است آنجا گنجایش ندارد و نقیض این که سراسر نقص است چه گنجایش دارد که دران حضرت ما را بدرایت ما فی الباب این هر دو نقیض ازان

که ایشان اوضاع لشکر و لشکریان را بهتر می‌دانند و نفع و ضرر این موطن را بیشتر می‌شناسند اندراج یافته بود
که اگر به ولیمی که از آفات محفوظ خواهند بود بیایند العیب عند الله تعالی فاحمد الله سبحانه که از همراهیون
بکرم الله سبحانه با وجود کثرت اختلاط بار باب تفرقه هیچکس را تا این زمان آفت تفرقه نرسیده است
و از مطالب مانده اشته دیگر در باب مولود خوانی اندراج یافته بود در نفس قرآن خواندن بصوت
حسن و در قصائد نعت و منقبت خواندن چه مضائقه است ممنوع تحریف و تغییر حروف
قرآن است و التزام رعایت مقامات نغمه و تردید صوت بآن بطریق الحان با تصفیق مناسب
آن که در شعر نیز غیر مباح است اگر بنهجی خوانند که تحریفی در کلمات قرآنی واقع نشود و در
قصائد خواندن شرائط مذکوره متحقق نگردد و آنرا هم بغرض صحیح تجویز نمایند چه مانع است مخدوما
بخاطر فقیر میرسد این باب مطلق نکنند بوالهوسان ممنوع نمی‌گردند اگر اندک تجویز کرده شد منجر
ببسیار خواهد شد قلیله یفضی الی کثیره قول مشهور است والسلام **مکتوب هفتاد و سوم**
بحضرت خواجه مخدوم زاده خواجه محمد سعید در اسرار صفت حیات که فوق علم است و در بیان آنکه
علم چنانچه از صفات زائده است از شیون غیر زائده است نیز و کذا سائر الصفات حضرت شیخ
محی الدین بن العربی قدس سره و متابعان او که تنزلات خمس نوشته اند تعین اول اجمال حضرت علم
اعتبار نموده اند و آن را حقیقت محمدی گفته علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات و کشف
این تعین را تجلی ذات دانسته و فوق این تعین لاتعین میدانند که مرتبه ذات بحت است
و احدیت مجرده از جمیع نسبت و اعتبارات پوشیده نماند که فوق شان العلم شان الحیوة
است که علم تابع او ست و امام جمیع صفات ست چه علم و چه غیر علم و چه علم حصولی و چه علم
حضوری و این شان الحیوة شانی است عظیم الشان شیون و صفات دیگر در جنب آن حکم
جداول دارند نسبت بدریای محیط عجب است که شیخ بزرگوار با این مملکت وسیع سیر نفرموده
است و از گلشنهای این گلهای علوم و معارف نه چیده و هر چند این شان بحضرت
ذات عز شانه اقرب است و جهالت و عدم ادراک انسب امّا چون شائبه تنزل او
ظلیت دارد از مظان علم و معرفت است قل او کثر و تا آنوقت که این فقیر را بکرم الله سبحانه
سیر در آن شان عظیم الشان اتفاق افتاده بود در آن مقام بمسافت بعیده مشهود شده بود

بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم در شرح کلام صاحب فصوص در بیان تجلی ذات و تحقیق و ترجیح حاصل
حضرت ایشان دران باب حسب اتفاق این مکتوب شریف باتمام رسید الحمد لله و سلام علی عباده الذین
اصطفی قال الشیخ ابن العربی قدس سره التجلی من الذات لا یکون الا بصورة المتجلی له فالمتجلی له
ما رای سوی صورته فی مرآة الحق وما رای الحق ولا یمکن ان یراه والمراد من مرآة
الحق هو الشان الذاتی الذی ظل الاسم الالهی الذی هو مبدأ تعین المتجلی له فان
الکل اسم ربانی هو مبدأ تعین من تعینات المخلوقات اصلا فی مرتبة الرائیة هو
الشان الذی هو مجرد اعتبار فی الذات کما حققت فی غیر موضع ولیس المراد منه الذات
مطلقا فان المطلق لا یکون مرآة للمقید ولما کانت المرآة مقیدة و مثل الصورة الکائنة
فیها و حاصلة لاجل تلک والصورة لاجرم یجب المرآة فی نظر المتجلی له بصورة الکائنة فیها
من غیر زیادة ولا نقصان لان تجلی ذلک الشان وظهوره فی هذه المرتبة التی وقع التجلی
فیها لا یکون الا بهذه الصورة التی کان المتجلی له علیها الا ان ظهوره بهذه الصورة لسائر
وعدم تعلقه بالعالم مشروط بتوسط الاسم الظلی الذی هو مبدأ تعین صورة المتجلی له وهذه المرآة
المقدسة مباینة لسائر المرایا فان ظهور الصورة فی تلک المرایا کائن فی زاویة من زوایاها
ولا تظهر المرایا باعیان الصور الحالة فیها للمباینة بینهما بخلاف هذه المرآة المقدسة
فان الصورة غیر حالة فیها ولا حاصلة فی زاویة من زوایاها لعدم الحالیة والمحلیة فی
تلک الحالة ولو حسا وعدم التبعض والتجزی فی تلک المرآتیة المقدسة ولو وهما
بل تظهر هذه المرآة المقدسة بکلیتها بصورة المتجلی له فحینئذ تکون هی مرآة صورة فالمتجلی له
ما رای سوی صورته فی مرآة الحق الذی هو شان الذات الذی ظهر بصورة
المتجلی له وما رای الحق المطلق ولا الشان ما تجاوز علی النهج التنزیهی والنمط التقدیسی
ولا یمکن ان یراه هذا مبنی علی رای الشیخ فی نفی امکان الرؤیة التنزیهیة واثبات
الرؤیة فی الظهورات التشبیهیة الجامعة اللطیفة بطریق التمثل والمثال وهو کما تری
مخالف لما اتفق علیه علماء اهل السنة والجماعة شکر الله تعالی سعیهم من ان
رؤیته تعالی فی الدنیا جائزة غیر واقعة وفی الآخرة بلا کیف واقع لا تکون تمثیل

حضرت مسلوب بود و هیچ محظور نشود عارفی گوید عرفت ربی بجمع الاضداد گوئیا بواسطه علو مرتبه آن مقام اقدس هیچ یکی ازین دو نقیض آنجا نمیرسد هرگاه جمیع نسب و اعتبارات در آنحضرت مسلوب باشند علم و عدم علم که از جملهٔ نسب اند نیز مسلوب باشد آن ممکن است که اولاً از نسب و اعتبارات چاره نبود و جمع و رفع نقیض درو هی باشد خالق نسب و اعتبارات منزه است از نسب و اعتبارات و قیاس غائب بر شاهد درین موطن ممتنع است یا آنکه گوییم انتفای علم خاص مستلزم عدم علم مطلق نیست بلکه مستلزم عدم علم خاص است که متضمن شائبهٔ ظلیت است برین تقدیر هیچ محظور لازم نیاید و ارتفاع نقیضین نشود فافهم باید دانست که علمے که از شیون ذات است تعالے هیچ مناسبتے ندارد بعلمی که از صفات زائده است اگرچه اصل این علم همان علم است چه صفت زائده ظل شان ذاتی است انجا همه انکشاف در انکشاف است و حصول ست در حصول حضور از علو درجهٔ آن جهل نمی تواند در طرف او افتاد و نقاصت او رنمی تواند برخاست بر خلاف صفت علم که جهل آنرا منقاصت رسیده است اگرچه وقوع آن غیر جائز و خطا است و این احتمال نقیض آنرا باعث انحطاط او گشته است و از تعلق آنجناب قدس باز داشته چه احتمال نقیض بحال هر کمال که باشد آنرا در آنحضرت گنجایش نیست قدرتیکه در آن مرتبه مقدسه اثبات نموده اند همان است که عجز در طرف دیگر او نیست بخلاف صفت قدرت که احتمال نقیض دارد اگرچه واقع نیست علے هذا القیاس جمیع الشیون والصفات الواجبیة تعالے و تقدس است و چون شان العلم را بصفت العلم هیچ مناسبت نباشد علم مخلوقات را بآن شان عظیم الشان چه نسبت بود و کدام مناسبت باشد و تعلق آن با آن مرتبهٔ مقدسه چگونه متصور بود دیگر آنکه بنده را ازین فرمایند و انکشاف ناقص مخلوق را از مرتبهٔ انکشاف خود جلائی دهند بعد از فنا راتم و بقای اکمل از نزد خود بخشند درین وقت تواند بود که تعلق بیچون با آن مرتبهٔ مقدسه پیدا کند و جائی برسد که اصل را از انجا کوتاهی کند و بمرتبهٔ اصل با صل الاصل و اصل گردد این فوق خصوصیتی است که بنی آدم مرحمت شده است و راه ترقی بر ایشان کشاده است هم از اصل میگذرند و هم از اصل الاصل در جائی میرسند که اصل در رنگ ظل در راه میماند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم

مکتوب هفتاد و چهارم

وهي ايضا لا تستلزم تحديد الموجود الخارجي حتى يحكم بالاتحاد والعينية بينها وبينه وانما يحدد
الموجود الخارجي مثله بالموجود الخارجي مثله اما الموجود العلمي فلا يحدد الموجود الخارجي
ولا يزاحمه لتباين المرتبتين الا ترى ان تصور شريك البارى تعالى وثبوته فى العلم
ليحكم عليه بالاستحالة لا يزاحم البارى تعالى الموجود فى الخارج ولا يحدده ولا يقيده
اصلا حتى يحيل نفيه وقعه على غير واقع بان احدهما عين الآخر هذا ولنرجع الى كلام الشيخ
فى التجلى الذاتى وما يناسبه منقول ذكر الشيخ بعد ذكر هذا التجلى حاصله ان هذا التجلى نهاية
التجليات وغاية العروجات وما بعد هذا الا العدم المحض فلا تطمع ولا تتعب نفسك
بتحصيل العروج فوقه والوصول وراءه فلا مقام اعلى من هذا العروج من التجلى الذاتى

مکتوب هفتاد و پنجم باین حقیر محمد هاشم کشمی در بیان آنکه تجلی افعال و تجلی صفات و تجلی ذات سبحانه اخوی خواجه محمد هاشم گفته بودند که تجلی افعال عبارت از ظهور فعل حق ست سبحانه بر سالک بر نهجیکه افعال عباد ظلال آن فعل نماید و این فعل را اصل آن افعال در یابد و قیام این افعال را بآن فعل واحد مشاهده کند و کمال این تجلی آنست که این ظلال از نظر او تمام مختفی گشته باصل خود ملحق گردد و فاعل این افعال را در رنگ جماد بیحس و حرکت یابد و آنچه ارباب توحید وجود که بعینیت اشیا قائلند و همه اوست میگویند درین موطن گفته اند و این افعال متکثره عباد را فعل یک فاعل جلسانه دانسته آنجا اخفاء انتساب افعال است که به فعله حود داشته و حدوث انتساب ست آن افعال را بفاعل واحد به اقتضاء نفس افعال است و الحاق آنها باصل شان با بینهما دان و یکا دان یخفی علی البعض تجلی صفات ذات ظهور صفات حق است سبحانه بر سالک بر نهجیکه صفات عباد را ظلال صفات واجبی جل سلطانها و قیام آنها را باصول آنها دریابد علم ممکن را مثلا ظل علم واجب یابد و قائم باو داند و همچنین قدرت او ظل قدرت او تعالی داند و قیام آن باو تصور نماید و کمال این تجلی آنست که این صفات ظلال تمام از نظر سالک مختفی گشته باصول خود ملحق گردد و خود را که موصوف باین صفات بوده است در رنگ جمادی بی حیات و

وقال ~ ؎ يراه المؤمنون بغير كيف + وإدراك وضرب من مثال + لان رؤية التمثل رؤية
كيف، والبيت ليست رؤيته تعالى بل رؤية مخلوق اوجده واظهره بطريق التمثل وهو
تعالى وراء التمثل والمثال ووراء التوهم والخيال وكل ذلك مخلوق له تعالى والعجب
من كبراء العرفاء انهم تسلوا بالتشبيه عن التنزيه وبالحادث عن القديم اذ اكتفوا بالمثال
وعكفوا على التمثال وعلى ان ذلك لمرض حدث لهم من قولهم بالتوحيد والاتحاد
واصرارهم على قصور حكمهم بان العالم هو الحق سبحانه فلا جرم تكون رؤية اى
فرد من افراد العالم رؤية له تعالى عندهم للاتحاد بينهما من هنا قال بعضهم بالشعر
الفارسي ؎ امروز چون جمال تو بی پرده ظاهر است ٭ در حیرتم که وعدهٔ فردا برای
چیست، ٭ الا ان الشيخ اخص من بين تلك الافراد فردا خاصا جامعا حصل بطريق
التمثل وهو لا يجدي نفعا كان قدس سره يوفق علمه بالكتاب والسنة واقوال
العلماء تنبيها على شناعة القول باطلاق الرؤية والحكم بان رؤيتهم مطلقا رؤيته
سبحانه مع ذلك لغلبة السكر وفوت حال التوحيد ما تخلص عن مضيق التشبيه مطلقا
وما عرج لتحصيل كمالات التنزيه مفردا بل زعم ان المنزه الصرف قاصر وناقص ومحدد له
تعالى كالمشبه فرفض التنزيه الصرف وجزم بان الاكمال في الجمع بين التشبيه
والتنزيه والحكم بين احدهما بين الآخر ليوقع التحديد والتقييد مطلقا ولا يخفى عليك
ان التشبيه معدوم في الخارج عنده وانما الموجود في الخارج هو التنزيه
الصرف فلا يكون احدهما محددا ومقيدا الاخر على قياس الوجود والعدم
الخارجيين فان العدم غير محدد للوجود ولا العكس فان الوجود على اطلاقه
مع العدم اطلاقه مع الوجود وغير مقيد احدهما بالآخر ولو كان العدم محددا للوجود
لكان ينبغي ان يحكم بان الكمال في الجمع بين الوجود والعدم ويكون آخرت
عين الاحد وهو سفسطة ظاهرة فلا يكون القول بالتنزيه الصرف تحديدا ايضا
ولا يكون الجمع كمالا بل نقصا والحاقا للناقص بالكامل ومعلوم ان المركب من الناقص
والكامل ناقص وفي الصور العلمية المسماة بالاعيان الثابتة عنده ثابتة في العلم

حصول ظلال در وی باعتبار توهم بود امتیاز او نیز همچنین باشد پس وجود ممکن چنانچه باعتبار
توهم است عدم او نیز باعتبار توهم باشد بیرون دائرهٔ وهم او را قدمگاه نداده اند چه
فی الحقیقت وجود بر صرافت اطلاق خود است و عدم بر صرافت اطلاق خود متنزل
نیامده است و نه این راتبه کمال اقتدار صانع است تعالی که در مرتبهٔ وهم از آن و این
عالمی را خلق فرموده است و اتقان تمام داده و معاملهٔ ابدی و عذاب و ثواب سرمدی
بوی منوط گردانیده و ما ذلک علی الله بعزیز و آنکه در بالا گفته ایم که حصول این دولت
فنا از پرتو تجلی ذات است یعنی حصول نفس تجلی ذات بعد از حصول این دولت
فنا است که تا رهی نیابی فرق در میان پرتو تجلی و رنگ فرق در میان اسفار صبح
و طلوع آفتاب دریاب در وقت اسفار پرتو تجلی آفتاب است و بعد از طلوع نفس تجلی
آفتاب و بسا است که بعد از پرتوی انداختن بعضی را بنفس تجلی مشرف نسازند و لو بواسطه
عروض بعضی عوارض بآن دولت قصوی نرسانند اسفار را دریابند و بعروض علت سماوی
یا ارضی بطلوع آفتاب مستفید نشوند و ایضاً در شهود اسفار کمال قوت باصره در کار نیست
شهود آفتاب است که کمال قوت باصره می طلبد و حدت نظر میخواهد خفاش مسکین در ادراک
اسفار قادر است و در ابصار آفتاب عاجز دیده دیگر میباید که بآن ابصار آفتاب نماید و بسا باشد که
استعداد پرتو تجلی ذات بود و استعداد نفس آن تجلی نبود و خفاش را استعداد پرتو تجلی آفتاب است
و استعداد تجلی آفتاب نیست سخنی میگویم سربسته شاید نافع آید بعد از انصرام تجلی صفات و بعد از
حصول فنا صفات و ذات عارف را تجلی رو میدهد که گویا دهلیز تجلی ذات است و گویا
برزخ است در میان تجلی صفات و تجلی ذات صاحب دولتی را ازین تجلی گذرانیده پیش برند
بتجلی ذات بقدر استعداد او و نصیب است و این تجلی برزخی بزعم این فقیر اصل است مر آن تجلی
ذاتی را که شیخ محی الدین بن العربی قدس سره بیشتر از آن تجلی باین عبارت فرموده است من الذات
لا یکون الا بصورة المتجلی له فما رأی المتجلی له سوی صورته فی مرآة الحق و ما رأی الحق و لا یمکن ان
یراه و شیخ این تجلی را منتهای تجلیات گفته است و فوق این مقامی ندانسته و گفته
ما بعد هذا التجلی الا العدم المحض فلا تطمع و لا تتعب فان الترقی هذه الدرجة من التجلی

بے علم یابد اثرے از وجود وکمالات وتوابع وجود در خود نیابد وذکری باشد اجنبا
نه توجہے نه حضوری بود نه شهودی بعد از لحوق باصل اگرچه توجه است خود بخود ومتوجه است
واگر حضور است خود بخود حاضر ونصیبے که سالک راست ازین مقام حصول حقیقت فنا
ونیستی است انتفای انتساب کمالات است که بزعم خود آن کمالات را بخود منتسب
میساخت وادای امانت که تهمت وکذب آن امانت را از خود
می انگاشت ونیز زوال مورد کلمه انا است بحدیکه اگر او را ببقای بالله مشرف سازند
نیز هرگز انا را مورد نباشد وتعبیر از خود با نامی تواند کرد هرچند خود را همان اصل
خود باید گنجایش اطلاق کلمهٔ انا بر آن اصل میسر نباشد وخود را عین اصل خود نمی تواند گفت
که خودی از وی برطرف شده است وانانیت زائل گشته انا الحق گفتن از عدم
حصول این نسبت است وسبحانی بر زبان آوردن از نارسیدن باین دولت لیکن
این قسم الفاظ که از اکابر صادر شده حمل بر توسط احوال شان باید نمود وکمال شان
ورای آن گفتگو اعتبار باید فرمود این دولت فنا که حقیقت نیستی است هرچند
منتهای تجلی صفات است اما حصول آن از پرتو تجلی ذات است وتا ذات متجلی نشود
این دولت فنا میسر نباید بلکه تجلی صفات نیز بانجام نرسد تا بنابی نرسید از تجلی
ذاتست که آن بقیهٔ عار زمانه در نظر او در رنگ جمادیت هم مفقود نیز زائل نمی گردد وآن
عدمے بوده است که اصل هر ممکن است که بواسطهٔ انعکاس صفات کاملهٔ حضرت وجوب
تعالت وتقدست در وے امتیازے وتمیزے پیدا گشته بود وباین آئینه داری از اعدام
دیگر جدا شده وچون این ظلال منعکسه باصول خود ملحق گشت مابه الامتیاز درین عدم
نماند واین عدم خاص نیز بعدم مطلق ملحق شد این زمان از عارف نه نامی ماند ونه نشانی
ونه اسمی ماند ونه رسمی لاتبقی ولاتذر وجود وتوابع وجود چنانکه از وی وداع گرفته رفت عدم نیز
از وی جدا شده باصل خود لاحق شد باید دانست که امتیاز این عدم از اعدام دیگر که بواسطهٔ
حصول ظلال صفات در وے حاصل شده بود باعتبار توهم بوده است ولی الحقیقة در وے
هیچ ظلے کائن نبوده در رنگ مرایای دیگر که حصول صور در آنها باعتبار توهم است وچون

گفته اند تجلی شانی از شیون ذاتست که سریع الاستتار است هرچا تجلے ذات ست و بی ملاحظہ
شیون و اعتبارات است دوام آن لازم است و استتار آنجا متصور نہ تلونیات تجلیات از
صفات و شیون نشان میدہد حضرت ذاتست تعالے و تقدس کہ از تلونیات منزہ مبراست و
استتار را آنجا گنجایش نہ ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذوالفضل العظیم مکتوب ہشتاد و
ہشتم بحضرت مخدوم زادہ خواجہ محمد معصوم در علو شان العلم و مرتبہ مقدسہ فوق آن کہ معبر است
بنور صرف کہ شان العلم ہرچند تابع شان الحیوۃ است اما علم را در مرتبہ حضرت ذات تعالے و
تقدس بعد از سقوط اعتبار صفات و شیون شایست و گنجایشے کہ حیات را باعتبار صفات و شیون
خود چہ رسد مرتبہ است در موطن تجرد از جمیع نسب کہ تعبیرا اطلاق نور برخود تجویز نمیفرمایند کلام
کہ علم را نیز آنجا گنجایش است نہ آن علم کہ آنرا حصولے یا حضورے گویند نہ آن با ہر دو قسم خود
تابع حیوۃ است نہ آن علم بیچون و بیچگونہ است در رنگ حضرت ذات تعالی و تقدس و ہمہ شعور
است بیچون بے اعتبار عالم و معلوم و فوق آن مرتبہ الیست کہ علم را دران موطن در رنگ سائر
شیون گنجایش نیست آنجا ہمہ نور است کہ اصل آن شعور است بیچون و بیچگونہ است و چون
ظل آنحضرت نور بیچون و بیچگونہ بود از ہیچ نئے اصل کہ عین نور است چہ گویند و چہ تواند
گفت و ہمہ کمالات چہ وجوبے و چہ امکانے ظلال نور اند و بنور برپا اند و جود ہمہ از نور
وجود گشتہ است و مبدا آثار شدہ مرتبہ اولے چون از مرتبہ حضرت نور صرف رائحہ اختلاط
دارد و جامع شعور و نور است محمد صادق علیہ و علی آلہ الصلوات والسلام آنرا مخلوق مخلوق گفتہ است
و تعبیر از ان گاہی بعقل فرمودہ آنجا کہ گفتہ اول ما خلق اللہ العقل و گاہی آنرا بنور یاد فرمودہ
و گفتہ اول ما خلق اللہ نوری و ہر دو یکے است ہم نور است و ہم عقل و شعور و چون آن
سرور علیہ و علی آلہ الصلوات والسلام این مرتبہ نور را نسبت بخود دادہ است و فرمودہ
نوری توان گفت کہ این مرتبہ حقیقت محمدی بود و تعین اول باشد نہ آن حقیقت و تعین
اول کہ متعارف گشتہ است آن تعین اگر ظلے از ظلال این بہ تعین باشد ہم مغتنم است چنانچہ
مراد ازین عقل آن عقل نیست کہ فلاسفہ آنرا بطریق ایجاب از واجب تعالی صادر اول گفتہ اند
و آنرا مصدر صدور کثرت ساختہ باید دانست کہ ہرچا تعین است رائحہ امکان دارد و شمولی آن

الذاتی عجائب کاروبارہاست وصول بمطلوب حقیقی درماوراء این تجلی است وشیخ از آنجا
می ترساند و بکریمهٔ ویحذرکم الله نفسه تحذیر و تهدید میفرماید ما آواره شدگان اگر در پی
طمع نکنیم و در حصول آن تعب نکشیم چه کار کرده باشیم و از جوهر نفیس بخزف ریزه تسلی گشته
غایت ما نحن الباب نصیبی از هر مرتبه مناسب آن مرتبه است نصیبی که از بیچون میسر گردد هم
بیچون خواهد بود که چون را به بیچون راه نیست پس معرفتیکه با آن مرتبه تعلق گیرد نه در رنگ معرفتی
است که بچون متعلق شود که این معرفت را گنجایش نیست ازینجا گفته اند که العلم فی ذات
الله سبحانه جهل ای لیس علما من جنس العلم المتعلق بعلم الممکن فانه من مقولة الکیف و
لاکیف و تفکر که در ذات الله تعالی سبحانه منع کرده اند بواسطه آنست که او تعالی وراء وراء
تفکر و تخیل است او را سبحانه باو توان یافت نه بفکر و خیال ربنا آتنا من لدنک رحمة
وهیئ لنا من امرنا رشدا و شیخ قدس سره بایستی میگفت و ما بعد هذا التجلی الا الوجود
الصرف والنور المحض بعد آن تجلی که عدم گفته است باین اعتبار گفته که عالم ظل صفات است
از صفات بالا گذشتن در عدم خود کوشیدن است نه اینچنین است عارفیکه از صفات که اصل
اوست بالا ترود و از شیون و اعتبارات ذاتیه فوق نگذرد چه کار کرده باشد و برای
چه آمده فنایی و بقایی که او را در هر مرتبه میسر شده است برفتن فوق از اصل خود و لیس
ساخته و بقایی اصل از اصل گذشته و باصل الاصل رسیده سه تحقق بالنار من لیس بها
ومن هو النار کیف یحترق و شیخ قدس سره اگر باصل این ظل میرسید از ترقی فوق نمی ترسید
و نمی ترسانید لیکن حسن ظن تقاضای آن میکند که بفضل خداوندی جل سلطانه آن بزرگوار
ازان مقام ترقی فرموده باشد و حقیقت کار را دریافته حال بزرگ را بمیزان قال
او نباید سنجید شاید آنرا در ابتدا و توسط گفته باشد و ازانجا بمراحل گذشته من استوی
یوماه فهو مغبون والله سبحانه الموفق از تجلی ذات چه نویسد و چه تواند نوشت که ذوقی
ست هر که یافت یافت و من لم یذق لم یدر سه قلم اینجا رسید و سر بشکست + اینقدر روا
مینماید که تجلی ذات در حق این عارف گرفتاری که او را بالا ذکر یافته است دائمی است و آنچه
دیگران کالبرق است و او را دوام است بلکه تجلی برقی فی الحقیقت تجلی ذات نیست اگرچه تجلی ذات

ورای طور کشف و شهود است نیز ارباب کشف و شهود در فهم این علوم در رنگ ارباب علم و عقل اند نور فراست نبوت باید که بدولت متابعت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بمدرک این حقائق هدایت فرماید و دریافت این علوم و معارف دلالت کند باید دانست که این نور در رنگ سائر انوار حاشا که مشابه و از امکان داشته ممکن باشد و از جنس جوهر و عرض بود مرتبه ایست که عبارت نور بر وی هیچ چیز اطلاق می تواند کرد اگرچه وجوب وجود بود که وجوب دون آن است تنبیه ازین بیان کسی توهم نکند که خرق جمیع حجب از ذات تعالی در حق این عارف متحقق گردد چه اخیر جمیع حجب این نور را گفته است و آن ممتنع است بحدیثی که نقل کرده اند ان الله سبعین الف حجاب من نور و ظلمة لو کشفت لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه زیرا که اینجا تحقق و بقا حجب است که معدات یکدیگر اند نه خرق حجب شان ما بینهما ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب هفتاد و هفتم بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد سعید در اسرار حقیقت کعبه ربانی با دقائق عجز و معرفت و حقیقت صلوات و کلمه طیبه نفی و اثبات

الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق بعد از مرتبه علیه نور صرف که آنرا این فقیر حقیقت کعبه ربانی یافته است و نوشته مرتبه ایست بس عالی که حقیقت قرآن مجید سبحانی است جل سلطانه کعبه معظمه بحکم قرآن مجید قبله آفاق گشته است و بدولت مسجودیت همه مشرف شده اما قرآن است و ماموم پیش قدم کعبه معظمه این مرتبه مقدسه مبدأ وسعت بیچون حضرت ذات است تعالی و تقدس و نیز مبدأ امتیاز بیچون و بیچگونگی آن حضرت آن درجه علیا است وسعت دران درجه مقدسه نه از درازی طول و پهنی عرض است که آن از سمات نقص و امکان است امری است که تا آن متحقق نشود نه وسعت یابد و همچنین امتیاز دران مرتبه مقدسه نه بمزایله و مباینه است که آن مستلزم تبعض و تجزی است که از لوازم جسم و جسمانی است تعالی الله سبحانه عن ذلک موطن مرض شیء بغیر شیء متصور نیست که غیریت مبنی از مغایرت و اثنینیت است بلکه فرض هم گنجایش ندارد که از قبیل فرض محال است من لم یذق لم یدر

چگویم با تو از مرغی نشانه * که با عنقا بود هم آشیانه
ز عنقا هست نامی پیش مردم * ز مرغ من بود آن نام هم گم

در آن موطن هر شیء که

عدم بادی همراه است که باعث تعیین و تمیز وجود گشته است تعالی و بضدها تتبین الاشیاء صفات
واجبی است جل شانه که تعین و تمیز پیدا کرده اند با وجود قدم واجب لذواتها نیستند بلکه واجب لذاتها
واجب اند تعالی که حاصل آن وجوب بالغیر است که از اقسام امکان است هر چند از اطلاق لفظ
امکان در صفات قدیمه تحاشی لازم است که موهم حدوث است و مناسب آنجا اطلاق وجوب است
که از ذات واجب آمده است تعالی اما فی الحقیقت امکان را آنجا گنجایش است که وجوب شان لذواتها
نیست و از غیر آمده است هر چند غیر نگویند و غیر مصطلح نخواهند اما اثنینیت مقتضی غیریت است
الاثنان متغایران قضیهٔ مقررهٔ ارباب معقول است عجب است که شیخ محی الدین بن العربی
دو تعین را وجوبی گفته است و سه تعین را امکانی فی الحقیقت جمیع تعینات در رنگ ظلیت داخل
امکان اند هر چند از ممکن تا ممکن فرق بسیار است یکی قدیم و دیگری حادث بود اما همه از
دائره امکان خارج نیستند و بوی از عدم دارند مرتبه دوم را که نور صرف است و به لاتعین
متعین آن را ذات بحت واحد مجرد در رنگ دیگران خیال نکنی که آن نیز حجابی است از حجب
نورانیت صرف که ان لله سبعین الف حجاب من نور و ظلمة هر چند تعین نیست اما حجاب مطلوب حقیقی
است اگر چه آخرین حجب بود او تعالی وراء الوراء است این نور صرف چون دائره تعین نیست
از ظلمت عدم منزه و مبرا است و لله المثل الاعلی مثل آن مثل آن شعشعان نور آفتاب است
که حاجب قرص او است و از عین قرص مستتر گشته حجاب او شده است فی الحدیث
حجابه النور و این مرتبهٔ علیا فوق تجلیات ذاتیه است از تجلیات فعل و صفت چه گوید
زیرا که تجلی بی ثبوت تعین متصور نیست و این مقام فوق جمیع تعینات است اما منشأ آن تجلیات
ذاتیه همان نور صرف است و تجلی متوسط او صورت بند و لولاه لما حصل التجلی و حقیقت کعبهٔ ربانی
انگارم که حضرت آن نور است که مسجود جمیع آمده است و اصل جمیع تعینات شده است هرگاه ملاذ و
ملجای تجلیات ذاتیه این نور بود مسجودیت دیگران چه شایان او نماید و چون کمال فضل و عنایت
خداوندی جل سلطانه عاشقی را از هزاران بوصول این دولت مشرف سازد و نقطهٔ در مهبط سرفراز
فرماید تواند که تقابل این نور یافته از فوق الفوق خطوات فرو یابد و بنور از نور گذشته باصل نور
رسید ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم پس معارف چنانچه ورای طور نظر و فکر است

ونزد فقیر بلکه توان گفت فی الحقیقت این علوم که شیخ گفته است مراتب پایان تر از ان عجز است
بلکه بآن عجز نسبت ندارد که ظلال وابسته است و عجز در آن موطن اصل است سبحان الله قائل این
قول حضرت صدیق است رضی الله عنه چنانچه گفته اند و مصدر ظهور این عجز او رضی الله تعالی عنه
که راس عرفا و رئیس صدیقان است علم چه بود که از ان عجز سبقت نماید و کدام قادر بود که از ان
عاجز پیشقدم باشد بلی هرگاه بخواجه صدیق علیه و علی آله الصلوات والسلام چنان گوید اگر صدیق
چنین گوید چه توان کرد عجب معامله است شیخ باین گفت و گو باین شطح خلاف جرانا از مقبولان
بنظر می در آید و در اعدا اولیا متاهد میگردد ع با کریمان کارها دشوار نیست * آرے گاهی بود
که بدعای رنجند و گاهے بود که بدشنامی خندند و کننده شیخ در خطر است و قبول کننده او با سخنان او
نیز در خطر شیخ را قبول باید کرد و سخنان خلافی او را قبول نباید کرد اینست طریق وسط در قبول و عدم
قبول شیخ اختیار این فقیر است والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال بر سر اصل سخن رویم و گوئیم
که این مرتبه مقدسه که آنرا حقیقت قرآن مجید گفته ایم اطلاق نور نیز درین مرتبه گنجایش ندارد
و در رنگ سائر کمالات ذاتیه نور نیز در راه مانده آنجا غیر از وسعت بیچون و امتیاز بیچگون
هیچ چیز را گنجایش نمے یابد و کریمه قد جاءکم من الله نور اگر مراد او نور قرآن بود تواند که باعتبار
انزال و تنزل باشد چنانچه کلمه قد جاءکم ایمائے بآن دارد و فوق این مرتبه مقدسه مرتبه است
بس عالی که حقیقت صلوات است که صورت آن در عالم شهادت بمصلیان ارباب نهایت
میسر است تواند بود که ایمائے باین حقیقت صلواة رفته باشد آنچه در قصه معراج
آمده است که قف یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم فان الله یصلی بلی عبادتیکه شایان
مرتبه تجرد و تنزه بود مگر از مراتب وجوب صادر گردد از اطوار قدم بظهور آید فالعبادة اللائقة
بجناب قدسه تعالی هی العبادة من مراتب الوجوب لا غیر فهو العابد والمعبود درین مرتبه
مقدسه کمال وسعت و امتیاز بیچون است چه اگر حقیقت کعبه است جزو اوست و اگر
حقیقت قرآن است هم بعض اوست صلواة جامع جمیع کمالات مراتب عبادات است
که بنسبت اصل کائن است چه معبودیت صرف آنرا متحقق است و حقیقت صلواة که جامع
جمیع عبادات است در غیر مرتبه عبادات است مر مرتبه مقدسه را که فوق اوست که

فرض کرده شود اگرچه فرض محال بود و دران شئ هر چند دور رود و در رفته شود اگر هیچ رفته نشود
هرگز امرے آنجا پیدا نشود که استیناس بآن شئ داشته باشد و در شئ دیگر معروض یافته نشود
مع ذلک امتیاز دران دو شئ مفروض کائن و باین بود و احکام یکے از دیگرے متمیز باشد
فسبحان من لم یجعل للخلق الیه سبیلا الا بالعجز عن معرفته عجز از معرفت نصیب اکابر اولیا است
عدم معرفت دیگر است و عجز از معرفت دیگر مثلاً حکم بعدم امتیاز دران موطن مقدس بودن هر
کمال ذاتی را عین دیگر یافتن چنانچه گفته اند علم عین قدرت است و قدرت عین اراده اینجا
عدم معرفت است بامتیاز آن موطن و حکم بامتیاز آن موطن بودن و اعتراف بعدم دریافت کنه
امتیاز کردن عجز از معرفت امتیاز آن موطن است عدم معرفت جهل است و عجز از معرفت علم
بلکه عجز متضمن دو علم است علم شئ و علم بعدم دریافت کنه آن شئ از جهت کمال عظمت و کبریای
آن شئ اگر علم ثالث را هم درج کنم گنجایش دارد و آن علم بعجز و قصور خود است که مؤید مقام عبدیت
و مجبوبیت خود است و در عدم معرفت که جهل است لما است که آن جهل مرکب گردد جهل خود را
جهل نداند و علم انکار دو در عجز معرفت ازین مرض نجات تام است بلکه این مرض آنجا گنجایش
ندارد که اعتراف بعجز خود دارد و اگر عدم معرفت و عجز از معرفت یکے باشد همه نادانان
عرفا بودند و جهل شان واسطه کمال شان بود بلکه آنجا هر که جاهل تر بود عارف تر باشد
که معرفت آنجا عدم دریافت معرفت است و در عجز از معرفت این مقدمه صادق
است که هر که عاجز تر از معرفت بود عارف تر در معرفت باشد عجز از معرفت مدحی است
که شباهت بذم دارد و عدم معرفت ذمی ذمی صرف که رائحه از مدح ندارد رب زدنی علما
بکمال العجز عن معرفتک سبحانک و شیخ محی الدین بن العربی قدس سره اگر این فرق را ملاحظه
میفرمود که این فقیر را آن معتقد گشته است هرگز عجز معرفت را جهل یاد نمیکرد و آنرا عدم علمی
نمی شمرد آنجا که گفته فمنا من علم و منا من جهل فقال العجز عن درک الادراک ادراک بعد ازان
علوم تحقیق اول بیان نموده است و آن مباهات فرموده و آن علوم را بخود دانسته و گفته که
خاتم الانبیا نیز این علوم را از خاتم الاولیا اخذ مینماید و خاتم الولایت المحمدیه خود را گفته و ازین
راه مورد مطاعن خلائق گشته و شراح فصوص در توجیهات آن صرف همم نموده اند

و بی رغبت ماندن بسیار مغتنم میدانند و یکساعت این عرصه را به ساعات کثیره الفته دیگر تصور مینماید
از بیجا آن میسر است که در جاهای دیگر معلوم نیست که تمثال آن میسر شود و علوم و معارف این موطن
جدا است و احوال و مقامات این مجمعی علیحده ــــ که از جانب سلطان است آمده در یکجه
کمال رافت و رضامندی مولای خود میداند جل شانه و سعادت خود درین حبس انگارد
علی الخصوص درین ایام مشاجرت عجائب کار و بار است و درین اوقات هر تفرقه غرائب
نعیم و دلال لیکن هر دولت تازه بو العجب که روز بروز میرسد فرزندان در دل میخلند و
از دوری نایافت آنها جگر در اضطراب میباشد اکارم که شوق من بر شوق شما چرب و
غالب است و مقرر است که آن قدر که پدر خواهان پسر است پسر خواهان پدر نیست هرچند قضیه اصالت
و فرعیت مقتضی عکس این معنی است چه اصل را احتیاجی نیست و فرع سراسر محتاج اصل اما از
بیکار و چنین آمده و اشد شوق اصل را ثابت گشته آری ــــ در خانه یکدخدائی مانده همه چیز اگر
دهلی است بتماشا آید است و اگر آگره است بکرم الله سبحانه قریب والسلام مکتوب هفتاد و
نهم بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم در اسرار بیچونی ذات موهوب عارف و تحقق تجلی ذات
و رویت اخروی ۔ چون معامله عارف از شیون و صفات بالا رود و از وجوه و اعتبارات ذات
تعالی و تقدس فوق الحامد و از مقامیکه تعبیر از آن بحقیقت صلوٰة نموده ایم تفوق پیدا کند
توجه متوجه آنجا در رنگ متوجه الیه بیچون خواهد بود که چون را به بیچون راه نیست و آن متوجه ذات عارف
است و حذف جمیع وجوه و اعتبارات از وی و کنه عبارت از همان ذات مجرد است که بذات خود نه توجه
اعتبار متوجه ذات و کنه معروف و مطلوب خود است و آنکه گفتیم که کنه عبارت از ذات مجرد است زیرا که کنه شیئ
آنست که ماورای جمیع وجوه و اعتبارات شیئ بود و ذات شیئ همان است که ماورای جمیع وجوه اعتبارات
شیئ چه هرچه از وجوه و اعتبارات شیئ اعتبار کرده شود ذات شیئ ماورای همه آنهاست در مرتبه ذات
اثبات هیچ امر گنجایش ندارد هرچه اینجا اثبات نموده آید داخل وجوه و امتیازات است و ذات
ماورای ورا آنست غیر از نفی و سلب در آن مقام امری متصور نیست اگر علم با متیاز است
آنجا سلب است اگر تعبیر و تفسیر است هم به سلب هر چیز که اثبات را در آن گنجایش نبود
و بغیر از سلب در تعبیر نیاید نصیبی از بیچونی وارد و مجهول الکیفیت است و توجهی که

استحقاق معبودیت صرف مر آن فوق را ثابت است که اصل کل است و ملاذ همه در آنموطن سرعت
تیز کوتهی مینماید و اقتدار هم در راه مینماید اگرچه بیچون و بیچگونه باشد منتهای اقدام اکمل افراد انبیا
و اکابر اولیا علیهم الصلوات و التسلیمات اولاً و آخراً تا نهایت مقام حقیقت صلوٰة است
که نهایت مرتبهٔ عبادت است و فوق آن مقام معبودیت صرف است که هیچکس را دران دولت
به هیچ وجه شرکت نیست تا قدم بالاتر نهد تا هر جا که نسبت عبادت و عابد نیست قدم را در رنگ
نظر گنجایش است چون معامله بمعبودیت صرف رسد قدم کوتهی کند و سیر بانجام رسد لیکن بحمد الله
سبحانه که نظر را از آنجا منع نفرموده اند و بقدر استعداد گنجایش داده سبیلا بودی اگر این هم نبودی
گنجایش دارد که در اثر قف یا محمد صلی الله علیه وسلم + اشارتست باین کوتاهی قدم بوده باشد یعنی
ساکن باش ای محمد صلی الله علیه و آله وسلم و قدم پیشتر منه که فوق مرتبه صلوٰة که از مرتبهٔ وجوب
صادر است و مرتبهٔ تجرد و تنزه حضرت ذات را تعالی و تقدس قدم را آنجا جولانگاهی نیست
و گنجایشی نه و حقیقت کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله درین موطن متحقق میگردد و نفی عبادت آلهه غیر
مستحقه اینجا صورت می بندد و اثبات معبود حقیقی که جز او مستحق عبادت نیست درین مقام
حاصل میشود و کمال امتیاز در میان عابدیت و معبودیت اینجا هویدا میگردد و عابد از معبود
کما ینبغی جدا میشود و معلوم میگردد که معنی لا اله الا الله نسبت بحال منتهیان لا معبود الا الله
است چنانچه در شرع معنی آن کلمه قرار یافته است لا موجود و لا وجود و لا مقصود گفتن نسبت
با ابتدا و وسط است و لا مقصود فوق لا موجود و لا وجود است که دریچه لا معبود الا الله است
باید دانست که در آنموطن ترقی در نظر و حدت در بصر وابستهٔ بعبادت صلوٰة است که کار منتهیان
است عبادت دیگر مگر در تکمیل صلوٰة مدد فرمایند و نقص آن را تلافی کنند از اینجا تواند بود که نماز
را حسن لذاته گفته اند و در رنگ ایمان و عبادت دیگر را حسن لغیره انتهی مکتوب هشتاد
و هشتم بحضرت مخدوم زاده های عالی مرتبه خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم در اظهار اشتیاق و
اشفاق بایشان با ذکر ثمرات عسکر الحمد لله و الصلوٰة و السلام علی رسول الله ما فرزندان گرامی
هرچند مشتاق و خواهان دوام صحبت ما اند و ما هم آرزومند حضور و ملاقات ایشان اما چه توان کرد
که جمیع آرزوها میسر نیست شعر تجری الریاح بما لا تشتهی السفن + درین طور عسکر بی اختیار

و تقدس دیگری باینها چگونه قائم باشد جواب گوئیم که دیگری با اینها وقتی قائم نتوانند شد که موجود بوده و اگر آن
در مرتبه توهم ثبوت و استقرار پیدا کرده باشد چرا با اینها قائم نباشد که اضعف است و آنکه گفتیم و نوشته
که ذات ممکن عدم است در رنگ آنست که بگویند که عکس را ذات نیست ذاته عدم و لا ذات له هر دو یک
معنی است هرچند تدقیق فلسفی تغایر در میان این دو مفهوم پیدا کند اما حاصل ندارد و در
حقیقت مرجع شان یکی بود عدم از برای خود نیست بدیگری چه کار آید خود را نمیتواند برداشت
دیگری را چگونه بردارد و تحقیق تحت آنست که چون عکوس اسماء و صفات در
مرآت عدم ظاهر گشته است بظاهر قیام آنها بآن مرآت می نماید و آن مرآت در رنگ ذات
آنها باعتبار قیام وی متخیل میگردد و فی الحقیقت قیام آنها باصل خود است و تعلق بمرآت
ندارد و جز در توهم آنها را بمرآت عدم کاری نیست جوهریت و ذاتیه آن مرآت اینجا چه گنجایش
دارد و عدم قابلیت عرض بودن ندارد چه جوهر چگونه بود و این عارف تام المعرفت
که واصل مرتبه ذات است تعالی و تقدس و بقای ذات یافته و همه وقت حکم عنقای
مغرب دارد که عزیز الوجود و غریب الوقوع است بعد از فنا و بقاء ذاتی بوی کرامت فرموده
اند از ان ظلال و عکوس و اسماء و صفات که حقیقت اوست بآن ذات بود چنانچه اصول اینها را
که اسماء باشند قیام بحضرت ذات است ظلال آن اسماء را قیام بهمان ذات باشد
که بعارف عطا فرموده است پس این عارف مرکب از جوهر و عرض باشد و سائر افراد ممکن مجرد
اعراض باشند که از جوهریت شائبه ندارد و خوش گفت صاحب فتوحات مکی که عالم
اعراض مجتمعه است که قیام بذات واحد دارد و اما شیخ قدس سره دو دقیقه را اینجا فرو گذاشته
است یکی آنکه عارف اکمل را ازین حکم استثناء نفرموده است دوم آنکه قیام او بذات احد
داشته تعالی و حال آنکه قیام او باصل خود است که اسماء و صفات باشند نه بذات تعالی
هرچند اسماء و صفات را قیام بذات باشد چه حضرت ذات را از عالم استغناء ذاتی است
قیام عالم بآن درجه علیا چه رسد و عالم چه باشد که هوس قیام بآن ذات تصوری نماید
ع ما و تماشاکنان کوته دست * تو درخت بلند بالائی * و معامله این عارف از عالم
جدا است و حکم او از احکام عالم مستثنی بحیثیت ذاتی بحکم المرء مع من احب از اصل خود

در مرتبهٔ ذات اثبات نموده آید علی ذات متوجه خواهد بود نه وجه اعتبار ذات چه جمیع وجوه و اعتبارات دران مرتبه مسلوب گشته است و بغیر از یکذات نمانده پس ما یار آن توجه که علی ذات است نیز نصیبی از بیچونی خواهد داشت پس راست آمد که توجه و متوجه در رنگ متوجه الیه بیچون خواهد بود هرچند از بیچون تا به بیچون فرق بسیار است ما للتراب و رب الارباب لهذا در توجه و متوجه نصیبی از بیچونی اثبات نموده است که بیچون حقیقی متوجه الیه است فقط و هرگاه ذات و کنه ممکن مجهول الکیفیت و بیچون باشد و هیچ در اثبات نیاید ذات واجب تعالی که در کمال لطافت و تقدس و تنزه است چگونه مدرک شود و کدام حاصل ازان بدست آید

؎ آنکه از خویشتن چو نیست چنین ÷ چه خبر دارد از چنان و چنین ÷

ارحم الراحمین از کمال رافت و مهربانی در ممکن که سراسر چون است نصیبی از بیچون عطا فرموده تا از بیچون حقیقی آگاهی پیدا کند و گرفتاری بآن حاصل نماید ؎ وللارض من کاس الکرام نصیب و آنکه معرفت کنه ذات را محال گفته اند معرفت متعارف خواهد بود که از عالم کیف و چون است تعلق آن به بیچون محال است اما امریکه از عالم بیچون بود و باتصال بیچون به بیچون واصل گردد و حظی ازان دولت عظمی فرا گیرد چرا محال بود معرفة غریبة و مسئلة عجیبة قلما ظهرت الی الان من اهل الکشف والعرفان این ذات مجرد که نصیبی از بیچونی دارد و تفصیل بیان یافته است محصول بعارف تام المعرفت است که واصل حضرت ذات مجرد گشته است تعالی و تقدس و فنای و بقای دران درجهٔ علیا حاصل کرده و این دولت اثر آن بقای ذات است و سائر ممکنات را که سوای آن عارف باشند نصیبی از ذات نیست و اصلا ذات ندارند که صفات ایشان بآن قائم باشد همگی وجود شان ظلال اسما و صفات است عکوس شیون و اعتبارات که قیام باصل خود دارند که اسما و صفات باشد نه بامری که تعبیر ازان بذات نموده آید لطائف سبع انسانی که جامع ترین ممکنات است اگر خفی است و اگر اخفی از صفات است و جسمانی و روحانی او پرتو اسما و اعتبارات ذات تعالی و تقدس از نفس ذات و روی تعبیه نفرموده اند و قیام آنها بآن ذات ندارد سوال اسما و صفات را قیام بخود نیست بلکه قیام شان بذات است تعالی

ظلیت میطلبد که ظهور در مرتبه ثانیست و نصیب از نفس ذات که گفته شد سایهٔ ظلیت را بر نتابد و از
نفس تجلی و ظهور هم روپوش گردد ظهور ذات بصفتی که از صفات کائن گردد آنهم ظهور ذات است
در مرتبه ثانی اما تجلی ذات نیست بلکه تجلی اعتباری از اعتبارات ذات است تعالی و تقدس چه
ذات عزوشانه جامع جمیع اعتبارات است بلکه منزه از جمیع پس تجلی اعتباری از اعتبارات تجلی
ذات نبود **سوال** شیخ محی الدین بن العربی و تابعان او قدس الله تعالی اسرارهم تعین اول را
تجلی ذات گفته اند و آن ظهور ذات است بتعین علمی جملی که اعتباری از اعتبارات ذات است اگرچه جامعیت دارد
جواب آنچه معتقد این درویش است آنست که آن ظهور علمی جملی که تعبیر از آن بتعین اول
کرده اند هم تجلی ذات نیست که با خود شیونی از شیونات ذات است تجلی ذات جامع جمیع
شیون و اعتبارات است بلکه فوق جمیع شیون و اعتبارات اعتبار علم آنجا در رنگ سائر اعتبارات
ذات است که دست وصول شان از دامن عنا آن مرتبه مقدسه کوتاه است اگر گویند ظهور در
مرتبه ثانی مفقود بر علم است چه در خارج نفس ذات است تعالی پس ظهور آن در مرتبه ثانی در حیطه
علم خواهد بود چه ظهور در علم است یا خارج شق ثالث مبین نگشته است تا آنجا ظهور اثبات نموده آید
گویم قادرے که شان علم که اعتباری است از اعتبارات ذات ظهور فرموده است توانا است که
بر نهجی ظهور فرماید که اعتبار ظهور علم بعض آن ظهور جامع بود بلکه بر نهجی ظهور نماید که اعتبار علم
و سائر اعتبارات را آنجا گنجایش نباشد آن مرتبه ظهور جامع ماورای مرتبه خارج و مرتبه
علم بود که ظل خارج بود و بعلم کار نداشته باشد و تجلی ذات را مقید بتعین علم ساختن دریا را
بکوزه در آوردن است بلکه آب را در سراب جستن شاعرے گوید ؎ کسے در صحن کاچے قلیه جوید ؎
اضاع العمر فی طلب المحال آرے اعتبار علم جامع ترین سائر اعتبارات و التست القدر شمول
کمالات ذات که در وی است در هیچ اعتباری نیست اگر بر سبیل تجوز ظهور علمی را ظهور ذات
گویند و بران اطلاق تجلی ذات نمایند گنجایش دارد اگرچه از اطلاقات ایشان بعید است
و از مذاق شان مستبعد کما لا یخفی علی الناظر فی کلامهم **سوال** شیخ محی الدین بن العربی
قدس سره رویت اخروی را بصورت لطیفه جامعهٔ مثالیه مقرر ساخته است معتقد
درین مسئله چیست **جواب** رویت صورت جامعهٔ مذکوره رویت حق نیست جل و علا

گرسته نیست باصل اصل خود پیدا کرده است و خود را دران اصل اصول فانی ساخته اکرم الاکرمین با او
بمقتضای کریمه هل جزاء الاحسان الا الاحسان مکافات فناء او را ببقاء او فرموده است و در این
فانی شده بود بآن باقی گردانیده و مظهر ذات و اسماء و صفات خود کرده و مرآت جامع ساخته
پس سائر افراد عالم در جنب جامعیت این عارف عاشق حکم قطره داشته باشد نسبت بدریای
محیط چه اسماء و صفات را در جنب حضرت ذات تعالی هیچ قدرے و مقدارے نیست قطره را
هم قدرے هست نسبت بدریا واینان را در جنب آن توان گفت که آن هم نیست از اینجا
علم و معرفت و درک و ادراک این عارف نسبت بدیگری قیاس باید کرد و عظم و علو او درای
باید فهمید ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم این صاحب دولت را
که ببقاے ذاتی مشرف ساخته اند و ذاتے داده اند که قیام صفات او مثل علم و قدرت
بآن ذات باشد چنانچه اول قیام باصول شان بوده و در رنگ سائر افراد عالم وجود این
بقاء اکمل اطلاق کلمه انا که از وے زائل شده بود عود نمی نماید و در هیچ مرتبهٔ از مراتب
بقا اطلاق انا بر خود نمے تواند کرد زیرا که بقاے اکمل متفرع بر فناے اتم است که نام
و نشان اطلاق کلمهٔ انا برابر برداشته است گنجایش بود هم نگذاشته الزائل لا یعود
قصه مشهوره است و آنکه عود می نماید زائل نگشته است مغلوب و مستور شده بود و بعروض عارض
سر کشیده است و غالب آمده فان المغلوب قد یغلب باید دانست که نصیب از مرتبهٔ علیا
حضرت ذات تعالی و تقدس مخصوص باین صاحب دولت است که بحصول ذات باقی گشته
است و صفات او تعالی قیام داشته ماسواے آن هر قسم و فنا و بقاے که پیدا کند نصیب او
از اسماء و صفات است نه از ذات تعالی و تقدس هرچند اسماء و صفات را از ذات تعالی
انفکاکے نیست اما نصیبے از ذات دیگر است و نصیبے از صفات دیگر اگرچه عین عدم
انفکاک صفات از ذات جمعے را در توهم اندازد و نصیب صفات را نصیب ذات دانند
لیکن هر کدام را علامات و امارات دیگر است و علوم و معارف دیگر که بر ارباب وصول
این دولت عظمی مخفی نیست لیکن پوشیده نماند که تجلے ذاتے مخصوص باین بزرگی نیست
روا است که غیر او را نیز تجلے ذات شود اما نصیب از نفس ذات تعالی نشود چه تجلی نحوی

شیخ است قدس سره که گاهی بادی صلاحست وگاهی صلاح اوست که سخن معرفت و عرفان را ببسط و
تمهید داده است و شرح و بسط داده و اوست که از توحید و اتحاد بتفصیل سخن گفته است و منشاء تعدد
و تکثر را بیان نموده است و اوست که وجود را بالکل بحق داده است و علم و عالم را
موهوم و متخیل ساخته و اوست که تنزلات وجود را ثابت گردانیده است و احکام هر مرتبه را
جدا کرده و اوست که عالم را عین حق دانسته است جل شانه و همه اوست گفته و با وجود آن تنزیه
حق سبحانه وراء عالم یافته است و از دید و دانش او را سبحانه منزه و مبرا دانسته
مشائخی که از شیخ متقدم اند درین باب اگر سخن گفته اند باشارت و برموز گفته اند و بشرح
و تفصیل آن نپرداخته و آنانیکه ازین طائفه بعد از شیخ آمده اند اکثر ایشان تقلید شیخ اختیار
کرده اند بر طبق اصطلاح او سخن رانده ما پس ماندگان نیز از برکات آن بزرگ استفاضه نموده
ایم و از علوم و معارف او حظ وافر گرفته جزاه الله سبحانه عنا خیر الجزاء غایة ما فی الباب چون بحکم
بشریت مجال خطا و مجال صواب بایکدیگر مختلط است و انسان گاهی در احکام مخطی و گاهی
مصیب است لاجرم موافقت احکام سواد اعظم اهل حق را مصداق صواب باید ساخت
و مخالفت آن را دلیل خطا باید دانست قائل هر که بود و منقول هر چه باشد مخبر صادق فرموده است
علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات علیکم بالسواد الاعظم و نیز مقرر است که تکمیل صناعت
بتلاحق افکار است و اختلاف انظار سیبویه را هر چند توان گفت که بانی احکام علم نحو است
اما نحوی که بتلاحق افکار متاخران و اختلافات انظار ایشان کمال و تنقیح پیدا کرده است چیزی دیگر
است و زیب و زینت دیگر یافته توان گفت که نوعی دیگر گشته است و احکام علیحده یافته
ربنا آتنا من لدنک رحمة و هیئ لنا من امرنا رشدا

مکتوب هشتادم

نیز بحضرت مخدوم زاده محمد معصوم سلمه الله سبحانه در استناد اشیا بذات موهوب عارف

الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق علیهم الصلوات
والتسلیمات هر ظلی را با اصل خود شاهراهی است و هیچ خاری و خسکی در میان شان
حائل نیست اگر خار و خسک است اقبال او بخود است و اعراض او از اصل و ظل پیش از
امانت و از اصل نیست چه هر چه او دارد از حسن و کمال وجود و توابع وجود مستفاد از اصل است

رویت مظهریست از مظاهر کمالات او سبحانه که در عالم مثال حصولے پیدا کرده است ؎ یره المؤمنون بغیر
کیف ٭ وادراک وضرب بس مثال ٭ رویت حق سبحانه برویت صورتے قرار داده اند فی الحقیقت نفی
رویت حق کرده اند است جل وعلا ابصر صورتے که در عالم مثال حاصل گردد هر چند جامع باشد باندازه
عالم مثال خواهد بود و عالم هر چند هر چند وسعت دارد یکے از عوالم مخلوقه اوست تعالی جامعیت
صورتے که در وے بود چه گنجائش دارد که جمیع کمالات وجوبیه را جامع باشد وهمه را ضبط نماید
تا مرآت آن مقدسه گردد و در رویت او برویت آن شود تعالی هرگاه صفت علم که از صفات
وجوبیه است وجامع ترین صفات ذاتیه گنجائش ندارد که جامع جمیع صفات واعتبارات ذاتیه بود
چنانچه تحقیق آن بالا گذشت عالم مثال که ممکن ومخلوق است چه بود که صورتے در وی جامع جمیع کمالات و
جوبیه باشد واگر فرضاً وتقدیراً آنرا جامع گوئیم ظلے از ظلال آن مرتبه مقدسه خواهد بود ورویت ظل
فی الحقیقت رویت اصل نخواهد بود مخبر صادق علیه وعلی آله الصلوات والسلام رویت اخروی را
برویت قمر لیلة البدر تشبیه فرموده وهیچ خافیه نگذاشته ورویت ظل در رنگ قمر است در طشت
آب که ارباب فطرت علیا آنرا نه پسندند اینقدر در درک می در آید که ظهور آن مرتبه مقدسه در مرتبه
خانه علم تواند که حاصل گردد از ظل مرتبه خارج ثبوت پیدا کند کما مر وآن ظهور جامع را در خانه علم
بود که تعبیر از آن به تعین مینمایند وآن ظل جامع را در عالم مثال ظل دیگر بود جامع که مرآت ظل جامع
علمی نماید واین ظل جامع مثالی که بصورت لطیفه در عالم مثال ظاهر گردد و بصورت انسانی
کائن باشد که جامع ترین مخلوقات است ان الله خلق آدم علی صورته تواند بود که باین
اعتبار آمده باشد اما رویت حق آنست جل وعلا که ماورای ظهورات وصور بود و از عالم
بیکیف وبیچون باشد ایمان برویت اخروی باید آورد و بهیچ کیف وچند وچون نباید
پرداخت خلق ووجود آخرت را بخلق ووجود دنیا هیچ نسبتے نیست تا احکام یکی را بر دیگری
قیاس نموده آید چشم آنجا دیگر است وفهم وادراک آنجا دیگر آنرا دوام ابدی است واین را زوال
وفنا در قضا آنرا سراسر لطافت ولطافت است واین را خبث وکثافت وشیخ قدس سره
حق را جل وعلا در بیرون خانه علم ظهوری اثبات نمی نماید و در ماورای مجالی ومظاهر شهود
مشاهده ورویت تجویز نمیکند ؎ آن الستانند ومن چنینم ٭ یارب چه توان کرد درین عرصه

اعتبار پس عالم را از مرتبه مقدسه حضرت ذات تعالی جز حرمان نصیب نبود و وصل و اتصال را گنجایش نباشد لیکن عادت الله جاری گشته است که از کمال رحمت و رأفت خود بعد از قرون متطاوله و ازمنه متباعده صاحب دولتے را بعد از فناء اتم بقاے اکمل مے بخشد و انموذجے از ذات اقدس او را اعطا میفرمایند که قیام او چنانچه اول باصل جود بوده که اسماء و صفات باشند الحال قائم باین انموذج باشند و مجموع آن اعراض سابقه که داشت و این ذات موهوب حقیقت او بود بکمال السانی او بانجام رسد و نعمت در حق او تمام گردد سخنے میگوئیم نیک استماع نمای که قیام عارف مخصوص بآن ذات موهوب نیست بلکه تمام افراد عالم را که اعراض مجتمعه اند چنانچه اول قیام باسماء و صفات داشتند الحال قیام آنها بآن ذات موهوب مربوط ساخته اند و بآن یک ذات همه را قائم گردانیده ع خاص کند بنده مصلحت عام را ه سر خلافت انسان که در کریمه انی جاعل فی الارض خلیفة آمده است اینجا متحقق می گردد و حقیقت خبر ان الله خلق آدم علی صورته در ینمقام واضح میشود و آنکه گفتیم که انموذجی از ذات اقدس او را اعطا میفرمایند از تنگی میدان عبارت است والا انموذج را آنجا چه گنجایش است و کدام چیز است که بصورت او بر آید و صورت را اینجا چه مجال است باید دانست که این قسم بزرگ در یک عصر متعدد نمیشود هرگاه بعد از قرون متطاوله پیدا شود تعدد آن در یک عصر چه صورت دارد اگر بتعین ملت ظهور این قسم دولت نموده آید مگر اقل آنرا باور کند ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا باید دانست عارفے را که بقای ذات مشرف سازند آن ذات موهوب بیچونی خواهد داشت و ورای جمیع وجوه و اعتبارات خواهد بود چه هر چه چون است مقید بوجه و اعتبار است تا بیچون نشود از وجه و اعتبار نبرهد ذاتے را که نصیب از بیچونی دارد شاه راه است بذات بیچون حقیقی جل شانه چنانچه و اعتبار ظل را راهی است بوجه و اعتبار که اصل اوست ذات مجرد ظل را که عطا فرموده اند نیز شاه راه هست بذات مجرد بیچونی و این ذات موهوبے که عارف است چه کنه آنست که ورای جمیع وجوه و اعتبارات بود و این ذات ماورای جمیع اعتبارات نیست و سائر افراد عالم را کنه نیست که تمامی وجوه شان وجوه و اعتبار است و ای نیست ماورای اعتبار که آنرا کنه گفته شود پس چون در ایشان کنه نباشد از کنه اصل چه نصیب شان بود کنه است

عدم است که بے توسط اصل مگر نصیب او شده باشد و آن لاشیء محض است و مجرد اعتبار و این ظل از
کمال نادانی اصل خود فراموش ساخته امانات او را از خود انگاشته است و خیانت در
امانت نموده با وجود قبح ذاتی که از راه عدم دارد خود را حسین و کامل دانسته لیکن
با وجود اقبال بخود و اعراض از اصل او را محبتی و میل طبعی باصل خود کائن است داند
یا نداند بلکه محبتی بخود دارد همان محبت فی الحقیقت باصل متعلق است زیرا که حسن و
کمال و متعلق محبت است از اصل است نه از وی که بغیر از عدم و قبح از خود چیزی دیگر ندارد که
محبت بآن تعلق گیرد کما حقق غیر مرة و چون بکرم خداوندی جل سلطانه این مرض خودبینی از
وے زائل گردد و از جهل مرکب که داشت باز آید و امانت را از اهل امانت داند و بجاے
اقبال بخود که داشت اعراض از خود پیدا کند و اعراضی که از اصل داشت باقبال آن
مبدل شود این زمان رشته سعادت بدست آید و امید وصول باصل حاصل گردد غایت
ما فی الباب چون عالم ظلال اسماء و صفات واجبی است تعالی اصول آن هم اسماء و صفات خواهد
بود و این ظلال اعراض اند که قیام آنها باصول خود است که اسماء و صفات باشند و جوهری در میان
اینها نیست که او قائم بود نظام از معتزله بحکم ان الکذوب قد یصدق برین سر آگاه شده
گفته است که عالم بتمامه اعراض است و جوهری در میان اینها نیست که بوے قائم باشند اما
خطا کرده است که قیام این اعراض را بانفسها گفته است و از اصول اینها غافل مانده که
بآن قیام دارند و از صوفیه شیخ محی الدین بن العربی قدس سره عالم را اعراض مجتمعه
فرموده است و قیام آنها بذات حق داشته جل و علا نه باسماء و صفات که اصول آنهاست
لیت شعری ما معنی القیام بالذات المجردة عن جمیع الوجوه و الاعتبارات و لا معنی القیام
ثم الا الاختصاص الناعت و لا نعت ثم فلا قیام و ایضا ان القیام من جملة الوجوه و الاعتبارات
التعینیة فلا معنی لاثباته فی تلک المرتبة المقدسة و چون افراد عالم ظلال اسماء و صفات باشند
ناچار وصول شان باصول شان خواهد بود که اسماء و صفات باشند و اگر باصول اصول
هم رسند منتهی بذات مجرده مقدس نخواهد بود از انجا پیش نخواهد گذشت و اصالت مارا هم
آنجا گنجائش نیست که عطای ذاتی است آنجا از همه چه اسم بود و چه صفت و چه شان و چه

مشغول بوده الحال دارد قوی که مشحون ساخته بود بر لطیفهٔ روح توفر و دآمده است و روح را از مقر
خود در آورده ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها وجعلوا اعزة اهلها اذلة چون مشار الیه متصور
که روح بوده است مغلوب واردی گشت بیوتی نقد وقت آمد این وقت کار و بار تمام بلطیفهٔ
روحی متعلق است و رحلقهٔ امروزهٔ امداد و اعانت در تکمیل این نسبت بوقوع آمده است
وظهور اثر آن مشهود شده معلوم شد که وسعتے پیدا کرده است و در صدد سرایت است حضرت
حق سبحانه تعالی با تمام رساناد واقعهٔ دوم که نوشته بودند وتلاقی پروین و بنات النعش را
در منزل خود یافته تعبیر آن مناسب تعبیر آن اولی است که جمیع نسبت قلبی و نسبت روحی را
تلاقی این دو قسم کوکب نموده اند دریده دیں چون انتظام کواکب است بقلب مناسب
است و بنات النعش چون انتشار دارد بروح مناسب واقعهٔ دوم اگر بعد از واقعهٔ اولی
ظاهر گشته است درست است و جمع حصول دو نسبت نموده و اگر پیش است هم درست است
چه لیبا است که نسبتے حاصل گردد و ظاهر نشود حصول آنرا نموده اند و بعد ازان بوقوع دیگر
ظاهر ساخته اند والله سبحانه اعلم بالصواب سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا والسلام مکتوب هشتاد و
دوم بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم مد ظلهما در اظهار آلام مهاجرت یا
بعض بشارات الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی فرزندان گرامی بجمعیت صوری و معنوی
متحقق باشند درین سفر یاد مخلصها هیچ الم برابر مفارقت آن دو فرزند عزیز نمی ماند و کم ایشان کدام
یاد ایشان فارغ باشد هر چند وصول تعلیم از منعم حقیقی جل شانه بیشتر است کراجه دور افتاده زیاده تر
سوانح جدیده روز بروز در مسوده می آید و بیاض میرسد اما کیست که درک کند کیست که آنکه حظ بگیرند
کدام خواجه محمد هاشم مغتنم است که ذوق فهم سخن دارد و فی الجملة تسلی می گردد لیکن درین سفر اجمیر
از شدت محن از مخلصان صحیح العقیدة گشته است چندے و مگر موافقت کنند حسبنا الله و نعم
الوکیل مدد رفقاهم کم امداد داقاهم کم الیس الله بکاف عبده دیگر از مفارقت شما در آزار بوده
شبے بقصد نماز تهجد می بیند که شما هر دو برادر با یکے ازین یاران پیش وکیل بادشاهی رفته آید و نوکر
بادشاه گردیده اید و تجویز نوکرے را بآن وکیل تفویض نموده اند که هر کرا قابل داند نوکر گیرد هر کرا
تجویز میکنند چه ورقی چهره اینو نویسند و نوکر بگیرند ازین هر سه شما چهره هر دو شما را نوشته است

کہ بکنہ راہ دارد وچہ را بکنہ چہ مناسبت کنہ گویا محاذی کنہ افتادہ است وچہ را از کنہ
انحراف است بکنہ چگونہ رسد ہر چند دورتر بود دورتر افتد ع ترسم نرسی بکعبہ ای اعرابی کین
رہ کہ تو میروی بترکستان است * اطلاق محاذات کنہ بر کنہ از تنگی مجال عبارت است محاذات
درآن حضرت چہ صورت دارد لیکن آن معنی بیچون در صورت مثالی چون بصورت محاذات
متمثل می گردد اطلاق محاذات بر سبیل تجوز نمودہ می آید ربنا لاتؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا
بشنو چون افراد عالم را کہ اعراض مجتمعہ اند قیامی بذات موہوب عارف پیدا شد چنانچہ گذشت نسبتے
نیز ایشان را بتوسط آن ذات عارف بذات اقدس جل شانہ ہویدا گشت و نصیبی احاد اورا
ازین راہ ازان مرتبۂ مقدسہ ہم حاصل آمد چہ ذات اینہا ہمان ذات عارف است
گویا بتوسط ذات خود ارتباط بیچون بذات بیچون پیدا کردہ اند مع ذلک انتساب ایشان
بذات اقدس بتوسط عارف است کہ آن ذات فی الحقیقت ذات عارف است سخنی غریب
بشنو ہر کسی را کہ بذات خود انتسابی بذات اقدس است جل شانہ موصول است بیچون بآن
مرتبۂ مقدسہ آنکس در اخذ فیوض و برکات ازان مرتبۂ مقدسہ اصالت و استقلال
دارد و توسطی در میان نیست وسائط در ما دون آن مرتبہ منزہ است ہر کسی را از واصلان
آنجا بقدر استعداد خود نصیبی است بطریق اصالت واللہ سبحانہ اعلم بحقائق الامور کلہا
والسلام علی من اتبع الہدی

مکتوب ہشتاد و یکم بخواجہ جمال الدین حسین در حل معاملہ تعبیر
واقعہ او * بعد الحمد والصلوات وتبلیغ الدعوات معلوم فرزندی اعزی میباید کہ صحیفۂ شریفہ
کہ ارسال داشتہ بودند چون متضمن عافیت وجمعیت صوری ومعنوی بود فرحت بخشید
واقعہ رو دادہ بود نوشتہ بودند وتعبیر آنرا خواستہ اند اندراج یافتہ بود کہ در پی وضو ساختن
بود کہ یکبار بیہوش گشتہ افتاد وگویا جان از بدن برآمد وچون بازبا خود آمد نوری دید بمثال
آفتاب درخشندہ کہ غایت لطافت بیہوش ساختہ بود چنانچہ شخصی مجذوبی را میبیند در پرتو
جمال وی محو گردد ونامی ونشانی ازوی نماند مکشوف فرزندی باد کہ انسان مرکب
از لطائف سبعۂ مشہورہ است وہر لطیفہ را کار وبار دیگر است واحوال ومواجید
دیگر تا این زمان احوال اذواق فرزندی تعلق بہ لطیفۂ قلب داشتہ وبہ تلوینات قلبیہ

حضور نکنند و اگر بتکلف احضار بحضر نماید میسر نشود بواسطهٔ نسیانے که از غیر مذکور دل را حاصل گشته است و این
نسیان که دل را از جمیع ماسواے مطلوب حاصل گشته است مقدمهٔ حصول مطلوب است و نتیجه
وصول اوست از حصول مطلوب و وصول حقیقی بمقصود زیاده چه نویسد که ورای آن ورا است
کیف الوصول الی سعاد و دونها ÷ قلل الجبال و دونهن حتوف ÷ و چون برادر عزیز این سبق را
بعنایة الله سبحانه بانجام رسانید طلب سبق دیگر نماید و الله سبحانه الموفق والسلام علی من اتبع
الهدی

مکتوب هشتاد و پنجم بحضرت مخدوم خواجه محمد معصوم در وعظ حفظ اوقات احوال
و اوضاع ایشان و مستوجب حمد است المسئول من الله سلامتکم و استقامتکم بسنة الله سبحانه اگر
اجمیر رسیده شده و ازین عقبات شدائد راه که بتاے مفرط بجائے میسر گشت بشما خواهد نوشت
خواهد طلبید انشاء الله تعالی بجمعیت باشند و همت خود را تمامی مصروف رضاے مولی
جل شانه سازند مبادا در فراغت افتند و حظ نفس نمایند و با اهل و عیال موانست تمام پیدا
کنند و فتورے در کارخانه هم نماید جز حرمان و ندامت وقت نخواهد بود و سود نخواهد داشت
این صحبت و این دولت را غنیمت دانند و باهم امور گذرانند نیز شرط است معارف
جدیده که نوشته شده است همه سبق بعد سبق شما است سرسری نگذارند و بجد و جهد
در مطالعهٔ آن کوشند شاید دریچهٔ از مکنونات آن منکشف گردد و سرمایهٔ سعادت شود
در باده شما البته یافته ام که در مکتوبے نوشته بخواجه محمد هاشم کشمی سپرده ام که بشما رسانند
امید که بکرم خود حق سبحانه و تعالی شما را ضائع نگذارد و قبول فرماید اما ترسان و لرزان باشند
و بلهو و لعب نگذرانند بعد صحبت مبادا تاثیرے نماند و بحضرت حق سبحانه ملتجی و متضرع باشند و بقدر
ضرورت با اهل حقوق اختلاط نمایند و خاطر داری کنند و با جماعهٔ مستورات بوعظ و نصیحت زندگانی
نمایند و امر معروف و نهی منکر در حق ایشان دریغ نکنند و جمیع اهلخانه را بنماز و صلاح و اتیان
احکام شرعی ترغیب نمایند فانکم مسئولون عن رعیتکم حق سبحانه و تعالی شما را علم داده است عمل بر وفق
آن نیز کرامت فرماید و بر آن استقامت دهاد آمین

مکتوب هشتاد و ششم بدرویش حبیب خادم در
کثرت ظهور خوارق و قلت آن ارتکاب فضول مباحات باعث قلت خوارق است علی الخصوص که
کثرت مباشرت فضول بحد مشتبه رساند و از اینجا عیاذاً بالله سبحانه بحوالی محرم آرد

و تجویز نوکری نموده و آن یار سوم را چهره نوشته و نوکر نگرفته من از شما پرسیدم آن ثالث را چرا چهره
نوشت شما گفتید که در وقت چهره نوشتن روی خود را بر دیگر روی او آورده و نیک ملاحظه نمود
گفت سیاهی دارد یا نزدیک باین لفظ چیزی گفت و نتوشته حمداً لله سبحانه که خاطر از جانب
هر دوی شما جمع گشت که قبول کردند اما از ان یار ثالث خاطر در آزار ماند که تجویز نشد کاش
نوی نوکران بادشاه تجویزش فرمایند العاقبة بالخیر

مکتوب هشتاد و سوم

بحضرت مخدوم زاده های کبار سلمهما الله تعالی در برکات عسکر که بودن در ان باختیار است فرزند
گرامی بجمعیت باشند هر دم همه وقت محنت های ما را در نظر می دارند و مخلصی از ین مضیق می طلبند نمی دانند
که در نامرادی و بی اختیاری و ناکامی چه بلا حسن و جمال است و کدام نعمت برابر آن ست که این
کس را بی اختیار از اختیار او بر آرند و بی اختیار خود او را زندگانی دهند و امور اختیاری او را نیز تابع
آن بی اختیاری او ساخته از دائره اختیار او بر آرند و کالمیت بین یدی الغسال در ایام حبس گاهی که
معامله ناکامی و بی اختیاری خودی می شود عجب حظی میگرفتم و طریقه ذوق پیدا میکردم بلی ارباب فراغت
ذوق ارباب بلا را چه دریابند و از جمال بلا چه درک نمایند طفلان را حظ منحصر در
شیرینی است و آنکه از تلخی حظ ها گرفته اند شیرینی را بجوی نمی خرند بیت مرغ آتشخواره
کی لذت شناسد دانه را والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب هشتاد و چهارم

بحافظ عبد الغفور در آداب این طریقه علیه الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی طالب این
راه را باید که بعد تصحیح عقائد بموجب آراء صائبه اهل حق شکر الله سعیهم و بعد از علم باحکام فقهیه
ضروریه و بعد از عمل بمقتضای علم جمیع اوقات خود را مصروف ذکر الهی جل سلطانه گرداند بشرط آنکه
آن ذکر را از شیخ کامل مکمل اخذ کرده باشد زیرا که از ناقص کامل نیاید و اوقات خود را بذکر
بر نهجی معمور دارد که بغیر اداء فرائض و سنن موکده بهیچ چیز نپردازد حتی که تلاوت قرآن و
عبادت نافله را نیز موقوف دارد و با وضو و بی وضو ذکر گوید ایستاده و نشسته و افتاده همین کار
مشتغل باشد و در آمد و رفت و در خورد و خفت از ذکر خالی نباشد بیت ذکر گو ذکر تا ترا جان است
پاکی دل ز ذکر رحمان است چندان بدوام ذکر بپردازد که غیر مذکور را از ساحت سینه او رخت
بر بندد و از ماسوای مذکور نشانی در باطن او نماند تا آنکه ماسوای بطریق خطره هم در دل

ملوثات دنیای دنیه چه هر قدر که از حوائج ضروری ست داخل دنیا نیست وانچه فضول ست از دنیاست ونفع دیگر در ریاضات واقتصار بر ضرورت قلت محاسبه ومواخذهٔ اخروی ست ایضاً سبب ارتفاع درجات اخرویه است چه هر قدر که در دنیا محنت ست اضعاف آن در آخرت مسرت است پس وجه دیگر هم از برای ریاضات ومجاهدات انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات سوای وجهی که بالا مذکور شد پیدا گشت واضح شد که ریاضات واقتصار بر ضروریات مباحه اگرچه شرط وصول در راه اجتبا نیست اما حد ذات محمود ومستحسن است بلکه نظر بر فوائد مذکوره ضروری ولازم ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب هشتاد و هفتم

مولانا صالح کولابی در اسرار مرادی و مریدی حضرت ایشان مدظله العالی

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی من هم مرید الله ام وهم مراد الله عز شانه سلسلهٔ ارادت من بی توسطه الله متصل است تعالی ویدمن نائب مناب ید الله است سبحانه وارادت من به محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بوسائط کثیره است ودر طریقه نقشبندیه بیست ویک واسطه در میان ست ودر طریقه قادریه بیست وپنج ودر طریقه چشتیه بیست وهفت وارادت من بالله تعالی قبول وساطت نمی نماید چنانچه گذشت پس من هم مرید محمد رسول الله ام صلی الله علیه وسلم وهم هم پیره پس نزد او صلی الله تعالی علیه وسلم بر خوان این دولت هرچند طفیلی ام اما ناخوانده نیامده ام وهرچند تابعم اما از اصالت بی بهره نیم وهرچند امتیم اما شریک دولتم نه شریکی که از آن بوی همسری خیزد که آن کفر ست بلکه شرکت خادم است با مخدوم ما ناطلبیده اند بر سر این دولت حاضر نشده ام وتا نخواسته اند دست باین دولت دراز نکرده هرچند اویسی ام اما مربی حاضر و ناظر دارم هرچند در طریقه نقشبندیه پیر عبد الباقی ست رضی الله تعالی عنه اما متکفل تربیت من الباقی ست جل جلاله وعم نواله من بفضل تربیت یافته ام براه اجتبا رفته سلسله من سلسله رحمانی ست که من عبد الرحمن ام چه رب من رحمن جلت شانه وعم احسانه ومربی من ارحم الراحمین وطریقه من طریقه سبحانی ست که از راه تنزیه رفته ام واز اسم وصفت خرفات تقدس تعالی آن خواسته این سبحانی نه آن سبحانی ست که بسطامی بآن قائل گشته است که آن را

کرامات کو و خوارق کجا هرچند دائرهٔ مباشرت مباح تنگ تر گرفته شود و بقدر ضرورت اکتفا نموده
آید گنجایش کشف و کرامات بیشتر شود و راه ظهور خوارق کشاده تر باشد ظهور خوارق شرط نبوت است نه شرط
ولایت چه اظهار نبوت واجب است نه اظهار ولایت بلکه ستر و اخفاء در یغمرتبه اولی است زیراکه آنجا دعوت خلق
است و اینجا قرب حق جل شانه و معلوم است که دعوت را اظهار لازم است و قرب را استتار مناسب کثرت
ظهور خوارق از اولیاء ولایت بر افضلیت او و دیگران که آن قدر خوارق از ایشان بظهور نیامده است
ندارد بلکه روا است که ولی باشد که اصلا خارقی از وی بظهور نیاید افضل باشد از اولیائی که اظهار
خوارق نموده اند چنانچه شیخ الشیوخ تحقیق اینمعنی در کتاب عوارف فرموده است هرگاه در انبیا علیهم
الصلوٰة والسلام ظهور قلت و کثرت خوارق که شرط نبوت است موجب افضلیت و مفضولیت نباشد
در ولایت که شرط نیست موجب تفاضل چرا باشد انکارم که مقصود اصلی از ریاضات و مجاهدات انبیا
علیهم الصلوٰة و التسلیمات و تنگ گرفتن ایشان مباشرت و مباحات را بر نفوس خویش تحصیل ظهور
خوارق بوده است که بر ایشان واجب و شرط نبوت شان بوده نه وصول بدرجات قرب آلهی
جل سلطانه چه انبیا علیهم الصلوٰة و التحیات مجتبی اند که بقلاب جذب محبت کشان کشان ایشان را
می برند و بی مشقت شان بدرجات قرب آلهی جل شانه میرسانند انابت و ارادت است که ریاضات
و مجاهدات از برای وصول بدرجات قرب جل سلطانه آنجا در کار است که راه مریدان است و
اجتبا راه مرادان آن مریدان بمشقت و محنت بپاهای خود میروند و مرادان را بناز و نعم و بی محنت
شان بدرجات قرب میرسانند باید دانست که ریاضات و مجاهدات شرط راه انابت و ارادت
است و در راه اجتبا مجاهدات شرط نیست مع ذلک نافع و سودمند است مثلاً شخصی را که کشان
کشان میبرند و او با آن کشش سعی و مشقت خود را نیز در بیرون در کار دارد و زود تر رود از آنکه سعی خود
را بکار نفرماید هرچند روا است که گاهی کشش تنها که اقوی بود کار بیشتر کند از آنکه کشش مرکب
مذکور کند پس سعی و تردد و مشقت در راه اجتبا شرط کمال وصول هم نبود چنانچه شرط
نفس وصول نیست آری احتمال نفع دارد و بوسعی بعض فوائد و منافع ریاضات
و مجاهدات که عبارت از اقتصار بر ضروریات مباح است ارباب اجتبا را نیز بغیر
این سعی که مذکور شد بسیار است مثل دوام جهاد اکبر و طهارت و نظافت باطن از

خلّت عام است و محبت فرد کامل او چه در ایلاف انس والفت محبت ست که باعث گرفتاری حق گردد
و بغیر او وی را آرامی آرد خلّت سراسر انس والفت و آرام ست محبت ست که تنها گرفتاری
پیدا کرده از افراد دیگر خلّت متمیز گشته است و گویا جنس دیگر شده و بهره که محبت درین
امتیاز پیدا کرده است از سائر افراد خلت درد و حزن ست و نفس خلت همه عیش و عشرتیست
و فرح در فرح و انس در انس است ازینجا تواند بود که حضرت حق سبحانه و تعالی خلیل خود را
علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام در دنیا از محن است اجر عمل کرامت فرموده و هم در
آخرت قال الله تعالی فی حقه وآتیناه اجره فی الدنیا وانه فی الآخرة لمن الصالحین
و چون محبت منشاء درد و حزن آمد پس در فردیکه محبت غالب باشد
درد و حزن بیشتر ازینجا گفته باشند که کان رسول الله صلی الله علیه وسلم متواصل
الاحزان دائم فرموده علیه و علی آله الصلوٰة والسلام ما اوذی نبی مثل ما اوذیت چه
فرد کامل از افراد انسانی در حصول محبت او بوده علیه و علی آله الصلوٰة والسلام و حبیب
او محبوب بوده است علیه و علی آله الصلوٰة والسلام اما چون نسبت محبت درمیان آمد
محبوب نیز در رنگ محب درد آلود گرفتار آمد حدیث قدسی است الا طال شوق الا
برار الی لقائی وانا الیهم اشد شوقا اینجا **سوال** ست مشهور که شوق در
مفقود باشد و چون از آنحضرت جل و علا هیچ چیز مفقود نیست شوق چه بود
و اشد شوق چه باشد **جواب** گوییم که مقتضای کمال محبت رفع اثنینیت ست و اتحاد
محب بمحبوب و چونکه اینمعنی مفقود است شوق موجود است و چون تمنای اتحاد بالاصالت در محبوب
کائن است چه محب شاید که بمجرد وصل محبوب هم قناعت کند ناچار اشد شوق در جانب محبوب
بود و متواصل الحزن صفت حبیب باشد اگر گوید حضرت حق سبحانه بر جمیع امور قادر است هرچه
بخواهد او را میسر است پس هیچ چیز در حق او تعالی مفقود نباشد تا شوق متحقق گردد **جواب**
تمنای امر دیگرست و ارادت آن امر دیگر مراد او تعالی از اراده او سبحانه تخلف نکند اما تمنا بود و از
حصول آن متوجه آری نخواهد ع در عشق چنین بو العجبها باشد بلکه گاه هست که در عشق
مجرد درد مطلوب باشد و وصل هیچ ملحوظ نبود بلکه وصل را نخواهد و از اتصال محبوب گریزان

با این مناسبت تنزیه است آن از دائره انفس برآمده است و این ماورای انفس و آفاق است
و آن تشبیهی است که بلباس تنزیه پوشیده است و این تنزیه است که گردی از تشبیه بوی نرسیده
و آن صرصر چشمه از شکر جوش زده و این از عین صحو برآمده است ارحم الراحمین در حق من
اسباب تربیت را غیر از سعادات نداشته است و علت فاعلی در تربیت من غیر از فضل
خود نساخته اند از کمال کرم اهتمام و غیرتی که در حق من وارد تعالی و تقدس تجویز نمی فرماید
که فعل دیگری را در تربیت من مدخلی باشد و ما من بدیگری در سینه متوجه گردم مربای آلای ام
جلت آلائه و مجتبای فضل و کرم نامتناهی او تعالی ع با کریمان کارها دشوار نیست و الحمدلله
ذی الجلال والاکرام والمنة والصلوة علی رسوله والتحیة اولاً و آخراً

مکتوب هشتاد و هشتم بحضرت مخدوم زاده عالی مرتبه خواجه محمد سعید سلمه الله تعالی در اسرار
خلت جمیل و اثبات تعیّن و تودد حضرت حق سبحانه و تعالی شده را که بدولت خلت
خود که بالاصالة مخصوص بحضرت ابراهیم است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام مشرف سازد
و بولایت ابراهیمی سرفراز گرداند او را انیس و ندیم خود میفرماید نسبت انس و الفت که از لوازم
خلت ست درمیان می آرد و چون نسبت خلت که از لوازم آن انس و الفت ست درمیان آمد قبح
و کراهت اخلاق و اوصاف خلیل از نظر مرتفع گشت چه قبح اگر در نظر باشد باعث نفرت و
بی الفتی خواهد بود که منافی مقام خلت ست که سراسر الفت ست **سؤال** ارتفاع قبح اوصاف
خلیل از نظر دوستانه ظاهر ست زیرا که رواست که درین موطن نسبت خلت غالب آید و قبح
اوصاف خلیل را مستور سازد اما در مرتبه حقیقت که آنجا علم شئ کما هو است قبیح را غیر قبیح
دانستن و مغلوب نسبت خلت شدن جائز نیست **جواب** در هر قبیح وجهی از وجوه حسن
کائن است پس تواند که قبیح النظر بآن وجه حسن حسن نماید و حکم بحسن آن می فرماید باید دانست
که هر چند دران قبیح حسن مطلق پیدا نشده است اما چون وجه حسن او ملحوظ و منظور دوست جل شانه
گشته است ناچار بحکم الا ان حزب الله هم الغالبون بر سائر وجوه قبیح آن غالب آمده است
و همه را برنگ خود ساخته مستحسن گردانیده فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات بدان
ارشدک الله تعالی سواء الصراط که نسبت درمیان خلت و محبت عموم و خصوص ست

این تعین وجودی مندرج است اگر تعین علمی جملی ست در ضمن اوست و اگر تفصیلی ست
هم مندرج در وی است اینجا تواند بود که حضرت پیغمبر ما علیه و علی آله الصلوٰة والسلام ابراهیم علیه السلام
را بابوت یاد میکرد و سائر انبیاء را باخوت علی نبینا و علیهم الصلوٰة والتسلیمات و اگر سائر انبیاء را بنوت
یاد می فرمودند هم گنجایش داشت زیرا که تعینات این بزرگواران در ضمن تعین او که تعین علمی
جملی گفته اند مندرج است علیه و علیهم الصلوٰة والتسلیمات و آنچه در صلوٰة منطوقه
آمده است کما صلیت علی ابراهیم تواند بود که بواسطهٔ آن بود که وصول بحضرت
ذات تعالی و تقدس بی توسط تعین اول وجودی و بی توسل تمامی کمالات
ولایت ابراهیمی میسر نیست زیرا که قاب اول مر آن مرتبهٔ مقدسه را اوست و اوست که
آئینه داری غیب الغیب فرموده است و ابطن بطون را بظهور آورده پس بیچکس را از توسط
او چاره نبود خاتم الانبیاء را علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات امر بمتابعت او فرموده تا بتبعیت
او بولایت او برسد و از آنجا بحضرت ذات جل شانه منجر گرداند علیه و علی جمیع الانبیاء الصلوٰة
والتحیات **سوال** ازین بیان لازم آید که حضرت ابراهیم از حضرت خاتم الرسل افضل باشد
علی جمیع الانبیاء الصلوٰة والسلام و حال آنکه اجماع بر افضلیت خاتم الرسل ست علیه و علیهم
الصلوٰة والتسلیمات و نیز لازم می آید که تجلی ذات بالاصالت نصیب حضرت خلیل بود و دیگران
را بتبعیت او باشد و حال آنکه مقرر اکابر صوفیه است که تجلی ذات بالاصالت مخصوص بخاتم الرسل
است علیه و علیهم الصلوٰة والتسلیمات و دیگران را بتبعیت اوست علیه و علی آله الصلوٰة والسلام
جواب وصول بذات نیز در رنگ تجلی ذات تعالی و تقدس بر دو قسم است باعتبار نظر ست
و باعتبار قدم یعنی نظر واصل ست یا نظر بقدم خود واصل آن قسم که وصول نظری ست بالاصالت
نصیب حضرت خلیل ست که اقرب تعینات بحضرت ذات تعالی تعین اول ست که رب اوست
چنانچه گذشت و تا بآن تعین نرسد نظر بماورای آن نفوذ نکند و آن قسم که باعتبار قدم است بالاصالت
مخصوص بحضرت حبیب ست که محبوب رب العالمین محبوبان را جای برند که خلیلان از آنجا در مانند مگر آنکه
بتبعیت شان بروند خلیلی باید که نظر او تا مقام وصول رئیس محبوبان علیه و علی آله الصلوٰة والسلام
برسد و در راه کوتاهی نکند تجلی ذات بیک وجه بالاصالت مخصوص بحضرت خلیل ست

مانند این دیوانگیهای عشق ست بلکه از هنرهای عشق لم یذق لم یدر بر سر اصل سخن رویم و گوئیم
که خلّت پس مقام عالیست و کثیر البرکت ست در عالم مجاز هر کسے را که باو یکدیگرے اُنس و اُلفت
و سکونت و آرام است همه انظلال مقام خلّت است و همچنین هر بسطے و لذّتے و آرامے
که از صور حسنه و مظاهر جمیله کائن ست از مقام خلّت است و محبت دیگر است که نشاء دیگر دارد
و اگر خلّت و اُنس و الفت آن در میان نبود هیچ مرکبے بوجود نیامدے و هیچ جزو او با جزو
دیگر علی الخصوص که نسبت تضاد داشته باشند منضم نشدے بلکه هیچ وجودے با ماهیتے منضم
نگردد بلکه هیچ عالمے در تحت ایجاد واجب تعالی داخل نیامد چه حب ست که سلسله
ایجاد را بحرکت آورده است و باعث وجود اشیا شده ان اعرف فخلقت الخلق
حدیث قدسی ست و حب فرد کامل خلّت ست چنانچه گذشت اگر خلّت نبود هیچ چیز
موجود نگردد و هیچکس با دیگرے جمع نشدے و الفت نگیرد وجود عالم و نظام او هر دو مربوط
خلّت ست اگر خلّت ساقط شود نظام نیز در رنگ وجود مفقود گردد پس خلّت اصل ایجاد آمد
هم در جانب موجِد و هم در جانب موجود چه خلّت است که ممکن را بقبول وجود مانوس ساخته
است و در قید ایجاد آورده بلکه عدم هم در جلوه‌خانهٔ خود بدولت خلّت آرام یافته است و با
نقیض خود ساخته بلکه بنقیض خود نیز الفت و اُنس گرفته مرآت کمالات او شده است و واسطه وجود
ممکنات آمده پس خلّت از جمیع اشیا بسیار کثیر آمد و برکات او شامل موجود و معدوم گشت چون
معارف دقیقه مقام خلّت دانستی و عموم برکات آنرا معلوم ساختی و نیز دانستی که مقام خلّت
بالاصالت مخصوص بحضرت ابراهیم است علی نبینا و علیه الصّلوٰة و السّلام و ولایت آن
ولایت ابراهیمی ست پس بدانکه اکنون برین فقیر بتوسل برکات این معارف ظاهر ساخته
اند که تعین اول تعین حضرت ذات ست تعالی و تقدس بحضرت وجود آن تعین اول وجودی به
حضرت خلیل ست علی نبینا و علیه و علی جمیع الانبیاء الصّلوٰة و التحیة و البرکة و السلام لهذا او را امام
آمد انی جاعلک للناس اماما و سید البشر بمتابعت ملّت او مامور گشت اتبع ملة ابراهیم
حنیفا علی نبینا و علیه الصّلوٰة و السّلام و بعد از وے هر پیغمبر که مبعوث
گشت مامور بمتابعت او شد علی نبینا و علیهم الصّلوٰة و التسلیمات و سائر تعینات در رنگ

آن فرد امت و سائر انبیا چه بود که حیلوله در هر دو مفقود است و تبعیت موجود **جواب** تبعیت در فرد امت باعتبار تشریع ست تا متابعت شریعت بی تکلف نرسد و تبعیت در انبیا باعتبار آن ست که نبی متبوع را وصول بآن درجه اولاً بالذات ست و دیگرانرا ثانیاً و بالعرض چه مطلوب از دعوت محبوب ست و دیگرانرا بالطفیل او خواسته و تبعیت او طلبیده اما چه جلیس یک سفره اند و در یک مجلس علی تفاوت الدرجات استیفا و تلذذات و تنعمات پیغمبرانند ایشانست که زلّه برداران ایشان اند و الوش خوران مگر خادمی از افراد ایشانان که بکرم خداوندی جلّ سلطانه مخصوص شوند و جلیس مجلس اکابر گردد چنانکه گذشت ع با کریمان کارها دشوار نیست مع ذلک امت امت ست و پیغمبر پیغمبر ست هر چند سرافراز گردد و علو بسیار پیدا کند دولتی ست که سر او بپای پیغمبری رسد قال الله تعالی و لقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون **سوال** مراد از متابعت ملت ابراهیم که حضرت پیغمبر ما بآن مامور شده است و با وجود استقلال شریعت او امر بتبعیت چه باشد علیه و علی جمیع الانبیاء الصلوات و التسلیمات **جواب** استقلال شریعت بتبعیت جنگ ندارد روا است که حضرت ما علیه و علی آله الصلوة و السلام شریعت را باصالت اخذ کرده باشند اما بواسطه حصول امری مامور بمتابعت حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوات و السلام گردند چه آن امر از خصائص آن متبوع ست که مامور بمتابعت او شده است و حصول آن امر بحصول آن متابعت مربوط ست مثلاً شخصی ادای فرض از فرائض نماید مع ذلک نیت متابعت نیز کند و گوید این فرض را نبی ما اداء کرده است ما هم ادا کنیم برین تقدیر امید ست که سوای ثواب ادای فرض ثواب متابعت جدا یابد و بآن نبی مناسبت پیدا کرده از برکات استفاده نیز نماید و تفتیش آنکه مراد از متابعت ملت متابعت تمام ملت ست یا اگر بعض تمام ست با وجود نسخ بعضی از احکام متابعت کل چگونه است آید و اگر بعض ست هم بی خدشه نیست حل آنرا علمای تفسیر نموده اند آنجا رجوع باید کرد که آن باب علمای ظواهر ست بعلوم صوفیه مناسبت کم دارد سبحان الله معارفی از من ظاهر می گردد که از غرابت آن نزدیک ست که ابنای جنس هم از من نفرت پیدا کنند و محرمان نیز در مقام ستیز آیند و محروم گردند مراد حصول آن معارف چه اختیار ست که در اظهار آن چه کار و ما را دانا باید که تعیّن اول التعین وجود

و دیگران تابع وی اند علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام و بوجه دیگر آن تجلی بالاصالت مخصوص بحضرت
خاتم الرسل ست و دیگران تابع اویند علیه الصلوٰة والتسلیمات و چون وجه ثانی
اقوی و ادخل است در مراتب قرب ناچار تجلی ذات را بیشتر مناسبت بحضرت خاتم الرسل
علیه و علیهم الصلوٰة والتسلیمات بوده پیدا گردد و او صلی الله علیه وسلم از حضرت خلیل
و از سائر انبیا علیه و علیهم الصلوٰة والتسلیمات والتحیات افضل آمد پس فضل کلی در میان
انبیا نصیب این دو بزرگوار آمده هرچند یکی از دیگری افضل بود علیهما و علیهم الصلوٰة
والتسلیمات والبرکات و حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوٰة والتسلیمات چون رئیس
محبان است چنانچه حضرت پیغمبر ما رئیس محبوبان ست علیه و علیهم الصلوٰة والسلام ناچار
او را علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام تجلی ذاتی مع الحب بحضرت ذات تعالی هست دیگری را
نیست و نیز در آن حضرت او را قدم گاهی هست که بتوسل محبت اوست و بس دیگری را
آنجا مدخلی نیست اما این فضل راجع بجهتی ست که توان گفت که فضل کلی ست چه هم غیر از
انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات درین مقام تابع اویند علی نبینا و علیه و علیهم الصلوٰة والتسلیمات
مع ذلک فضل کلی همان ست که نصیب خلیل و حبیب آمد علیهما الصلوٰة والتحیات و هرچند هر یکی
بیک وجه تابع دیگری ست در وصول نظری حضرت خلیل اصل است و حضرت حبیب تابع او علیهما
الصلوٰة والتسلیمات و در وصول قدمی حضرت حبیب اصل ست و حضرت خلیل تابع او
علیهما الصلوٰة والتحیات والبرکات و کمالات و فضائل مخصوصه حضرت کلیم را علی نبینا و علیه
الصلوٰة والسلام آن قدر که باین حقیر ظاهر شده بخاطر هست که در کاغذ علیحده ثبت نماید ان شاء
الله تعالی باید دانست که انبیا بتوسل نبی بحضرت ذات تعالی برسند علیه و علیهم الصلوٰة والتسلیمات
آن نبی در میان ذات حضرت تعالی و در میان آن انبیا حائل نیست و انبیا را از حضرت ذات
بالاصالت نصیب ست غایت ما فی الباب وصول بآن درجه ایشان را مربوط به تبعیت آن نبی ست
علیه و علیهم الصلوات والتحیات بخلاف امتی که بتوسل او برسد آن پیغمبر در میان حائل ست
مگر آنکه ضروری از امرا داشت را بالاصالت از حضرت ذات تعالی نصیب بود و آنجا نیز جولانی مفقود
است و تبعیت او موجود علیه الصلوٰة والسلام و تقلیل ما هم بل اقل **سوال** بدین تقدیر فرق در میان

یافته اند چه نسبت ست و درمیان این دو تعین تعین دیگر هم هست یا نه **جواب** تعین وجودی
فوق تعین علمی ست و فوق تعین علمی که مرتبه ذات حضرت والا تعین گفته اند همین تعین وجودی
ست که عین حضرت ذات یافته اند و وجود را تعین ذات دانسته و درمیان این دو تعین
شان الحیات ست که اقدم جمیع شیونات ست بعد از آن شان العلم ست اجمالاً و تفصیلاً و
تابع اوست لیکن این تعین میان کلی را از نظر و در نظر می آید و او مناسبت بحضرت ذات تعالی از
همه بیشتر دارد و استغنای ذاتی در وی بسیار جلوه گر است اینقدر مفهوم میگردد که فیوض و
برکات آن خصوصاً بروحانیان مستفاض ست والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال سبحانک
لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم **تنبیه** آنچه بالا گذشته است که وصول
نظری بالاصالت نصیب حضرت خلیل ست و وصول قدمی بالاصالت نصیب
حضرت حبیب علی نبینا و علیه الصلوة والسلام نه بآن معنی ست که آنجا شهود و مشاهده
و یا قدم را آنجا گنجایش ست آنجا شهود را گنجایش نیست قدم چه باشد بلکه قدمی و وصولی
است مجهول الکیف اگر در صورت مثالیه بنظر مرتسم گشت وصول نظری می گویند و اگر بقدم وصول
قدمی و الا نظر و قدم از آن جل شانه هر دو واله و حیران ست والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب هشتاد و نهم بقاضی اسماعیل فریدآبادی در شرح سخن شیخ روزبهان بقلی بعضی وقایع
توحید وجودی و قال الشیخ الولی روزبهان البقلی قدس سره فی تعیین غلطات المتصوفة
و دیگر غلط آنست که گویند همه اوست و باین همه جزئیات متفرقه حادثه یکذات
خواهند و بر هر یکی دیگری را گویند که ما خود اوئیم پس آن کافران را صد هزار جدا باشد
وحدت او مر تعالی و تقدس از جمیع و تفرقه محدثات منزه است واحد ست که جزو را بروی را
نیست حلول نه پذیرد و متلون نشود بدین قول کافر شدند و خود را او دانند و نه خدا را که اگر کسی حق بودی کسی فنا شدی
قومی را غلط در روح و این بار او در جسم ست قاتلهم الله سبحانه انتهی پوشیده نماند که عبارت
همه اوست هر چند در بار صوفیه قدس الله تعالی اسرارهم متعارف بوده است
اما مثل انا الحق و سبحانی و لیس فی جبتی سواه و امثال آنها بوده بسیار ست که بوده این
عبارت و آن عبارات یکی ست ۱۵ آب از سر چو گذشته است چه یک نیزه چه صد نیزه

و آن رب حضرت خلیل ست و سید الیقین او علی انبیا و علیه الصلوٰة و السلام در این هزار سال هرگز
کسی نه فهمیده است که تعین اول وجودی بود آن رب خلیل الرحمن باشد علی نبینا و
علیه الصلوٰة و السلام در متقدمین این عبارت متعارف بود و تعین و تنزل را گنجایش نه
در متاخرین که این قسم سخنان متعارف گشت تعین اول تعین علمی قرار یافت و آن رب
خاتم الرسل مقرر گشت علیه الصلوٰة و التسلیمات امروز که خلاف مقرر را اند کسی ظاهر شود خیال
باید کرد که بر سر او چه آید و چه سان مطعون و ملام گردند انکار دارند که تفضیل خلیل بر حبیب می نماید
و حبیب را جزو خلیل میسازد علیهما الصلوٰة و السلام زیرا که سائر تعینات را مندرج در تعین اول
میدانند هر چند در بالا دفع توهم ایشان نموده است و جواب شافی گفته اما معلوم نیست که بآن
اکتفا نمایند و بآن شفا تشفی گردند چه توان کرد جهل و عناد و تعصب را علاجی نیست مگر آنکه
مقلب القلوب بقدرت کامله خود دلهای ایشانرا بگرداند و محال قبول استماع حق
سازد بزرگی حضرت خلیل علوبتان او را امر تبع که به حبیب خود فرموده است توان دریافت
علیهما الصلوٰة و التسلیمات که متبوع را با تابع چه نسبت ست اما محبوبیتی که نصیب خاتم الرسل آمد
علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات بر جمیع فضائل و مراتب قرب چربید و از همه پیش قدم
ساخت هر مراتب قرب بیک نسبت محبوبیت برابر نمیتواند شد محب محبوب را از نفس خود
عزیز تر می خواهد بدیگران چه رسد که بوی مشارکت طلبند **سوال** تو در رسائل نوشته که رب
حضرت خلیل هم شان العلم ست چنانچه رب حضرت حبیب ست علیهما الصلوات و التسلیمات
اینقدر فرق ست که آنجا بتفصیل ست و اینجا باجمال **جواب** این معرفت پیش از
وصول بحقیقت این ولایت خلت بوده و چون بحقیقت این ولایت متحقق شد معامله
چنانچه بود ظاهر گشت گوئیا آن معرفت متعلق بظل این حقیقت بوده است و الله سبحانه
الملهم للصواب از این معارف واضح گشت که وجود عین ذات نیست بلکه تعینی ست
اسبق از تعینات حضرت ذات تعالی و تقدس و آنکه وجود را عین ذات گفته است تعین را
لا تعین انگاشته است و غیر ذات را ذات دانسته و مناقشه در غیریت محصل ندارد که از تنگی عبارت
ست **سوال** این تعین اول وجودی را که تو یافته با آن تعین اول علمی جملی که دیگران

طائفه مراد او را نفهمیده بتخطیهٔ او نموده‌اند و مطعون و ملام ساخته‌اند و درین مسئله در کثرت تحقیقات
تنقیح محتاج است و طاعنان او دور از صواب بزرگی و وفور علم شیخ را از تحقیق این مسئله مانع در موافقت
رد و طعن او باید کرد و این مسئله هر چند پیشتر رود به تلاحق افکار متأخران واضح و منقح تر می‌گردد
و از شبهه‌های حلول و اتحاد دورتر می‌افتد نحو یکه الحال به تلاحق افکار متأخران نحو
واضح و منقح گشته است هرگز در زمان سیبویه و اخفش آن تنقیح و وضوح نداشت که تکمیل صناعات
به تلاحق افکار است امام اعظم و امام ابی یوسف رضی الله تعالی عنهما تا شش ماه در مسئلهٔ خلق
قرآن با یکدیگر مناقشه داشتند و رد و بدل میکردند بعد از شش ماه متشخص شد کسی که قرآن
را مخلوق گوید کافر گردد و این طول منازعت بواسطهٔ عدم تنقیح این مسئله بوده است و درین وقت
و الحال که به تلاحق افکار منقح شده است گوییم که محل نزاع اگر حروف و کلمات اند که دال اند بر کلام
نفسی شک نیست که حادث اند و مخلوق و اگر مدلولات مراد باشد قدیم و غیر مخلوق است این
تنقیح از برکات تلاحق افکار است بر سر اصل سخن رویم و گوییم که بعضی دیگر هم این عبارت هست
که از حلول و اتحاد بعید است یعنی همه نیستند موجود اوست تعالی نه آنکه اینها هم هستند و با او
متحد اند تعالی این را خود ملحدی نگوید از بزرگان چگونه متصور شود و چون در غلبهٔ محبت
ماسوای محبوب از نظر این بزرگواران مستور می‌گردد و غیر او در شهود شان نمی‌ماند
می‌گویند همه اوست یعنی اینها که ثابت می‌نمود متوهم و متخیل بوده است موجود اوست
تعالی برین تقدیر هم نه شایبهٔ جزئیت و اتحاد است و نه مطلب حلول و تلون مع ذلک این
فقیر امثال این عبارت را نمی‌پسندد و هر چند ازین مقاصد بری است زیرا که شایان مرتبهٔ تقدس
و تنزیه خداوندی نیست جل سلطانه اینها چه باشند که مظاهر او بوند تعالی ع در کدام آئینه
درآید او بود ایشان را یارای آن کجاست که باعتبار ظهور هم سر روی تعالی مجهول اگر مظهر اند ظلی
از ظلال کمالات آنرا مظهر اند و آن ظل که اینها مظهر اویند خداوند جل سلطانه که او را چندین هزار
ظلال با ذات تعالی درمیان بوده باشد ان الله سبعین الف حجاب من نور و ظلمة شنیده
باشند پس بی تحاشی مظهر ظلی از ظلال کمال او را سبحانه به روی تعالی مجهول داشتن
و اوست گفتن سوء ادب است و کمال جرأت اما چون به غلبهٔ سکر حال است آنقدر مذموم

مشہور ست کہ در متاخران صوفیہ این عبارت شائع و ضائع ست و تکلف ہمہ اوست می گویند و بران قول اصرار دارند مگر قلیلے ازیشان کہ درین عبارت و امثال این عبارت ہا سر دو دارند بلکہ صورت انکار ظاہری می نمایند و آنچہ این فقیر از اطلاقات ایشان یعنی ہمہ اوست می فہمد آنست کہ این ہمہ جزئیات متفرق حادث ظہور مبدات اند تعالی و تقدس در رنگ آنکہ صورت زید مثلاً در مرایای متعددہ منعکس گردد و ظہور آنجا پیدا کند گویند ہمہ اوست یعنی این ہمہ صور کہ در مرایای متعددہ نمود پیدا کردہ است ظہور مبدات زید ست اینجا کدام جزئیت و اتحادست و کدام حلول و تلون ذات زید باوجود اینہمہ صور بر صرافت و حالت اصلی خودست و این صور در وے ہیچ افزودہ است و ہیچ کاستہ آنجا کہ ذات زیدست این صور را آنجا نامے و نشانے نیست تا بادی نسبتے از نسب جزئیت و اتحاد و حلول و سریان پیدا کند سر الآن کما کان را اینجا باید جست چہ در مرتبہ کہ اوست تعالی چنانچہ عالم را پیش از ظہور آنجا گنجایش نبود و بعد از ظہور ہم ہیچ گنجایش نباشد فلا جرم یکون الان کما کان عجائب کار و بارست بسیارے از اکابر متقدمین صوفیہ ازین عبارت توحید آمیز یعنی حلول و اتحادی فہمند و تکفیر و تضلیل قائلان آن عبارت می نمایند و بعضے ازیشان توجیہات آن عبارات بنہجے می نمایند کہ بجز اف قائلان ہیچ نسبت و مناسبت ندارد و صاحب عوارف میفرماید کہ قول انا الحق از منصور و قول سبحانی از بایزید بسطامی بر طریق حکایت بودہ است یعنی از حق جل و علا سلطانہ اگر بطریق حکایت نباشد بلکہ شائبہ حلول و اتحاد در میان بود قائلان این اقوال را ردمی نمایم چنانچہ نصارے را ردمیکنیم کہ بحلول و اتحاد مائل و از تحقیق سابق واضح گشت کہ درین عبارات شائبہ ہیچ حلول و اتحاد نیست و اگر محمل است باعتبار ظہورست نہ باعتبار وجود چنانچہ فہمیدہ اند بحلول و اتحاد بردہ مانا کہ این مسئلہ توحید در متقدمان صوفیہ نیک محرر و ملخص نشدہ بود ہر کسے ازیشان کہ مغلوب حال میگشت کلمہ در توحید کہ اتحاد نماما تند از وی ظاہر می شد و از غلبۂ سکر بسر آن در نمی رفت و ظاہر آن عبارات را از شائبۂ حلول و اتحاد مصروف نمیساخت و چون نوبت بشیخ بزرگوار محی الدین بن العربی قدس سرہ رسید و از کمال معرفت این مسئلہ دقیقہ را شرح ساخت و مبوّب و مفصّل گردانیدہ در رنگ صرف و نحو در ماندہ این آورد و مع ذلک جمعے ازین

سوی آنحضرت نسب کردی درست * وانکه دانستی که ظل کیستی * عارئی گر فردی و گر زیستی *
بعد از فنا اگر او را بقا مشرف سازد در مرتبهٔ ثانیه وجود و توابع وجود از صفات کامله او را اعطا خواهند
فرمود و بولایت ثانیه متحقق خواهند ساخت لن یلج ملکوت السموات من لم یولد
مرتین سه بیتنا لارباب النعیم نعیمها * یا خدایا از تنگی عبارات الفاظ که شرع باطلاق آن
وارد نشده است در رنگ ظلیت و غیرها اطلاق مینمائیم و می گوئیم وجود ممکن ظل وجود واجب است تعالی و
صفات او ظلال صفات کامله او تعالی از این اطلاقات ترسان و لرزانم و چون اولیای تو این
اطلاقات سبقت نموده اند امید وار عفوم ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا باید دانست
ازین تحقیق که سابق نموده اند واضح گشت که صوفیه که قائلند بکلام همه اوست عالم را با حق جل و علا
متحد نمیدانند و حلول و سریان اثبات نمیکنند و حملے که می نمایند باعتبار ظهور
ظلیت ست نه باعتبار وجود و تحقق و هر چند از ظاهر عبارات شان اتحاد وجودی متوهم شود اما
که مراد شان آن بود که کفر و الحاد ست و چون حمل یکے بر دیگرے باعتبار ظهور گشت نه باعتبار
وجود معنی همه اوست همه از وست که مدلول شیٔ باشی از آن شیٔ ست و هر چند در غلبه حال همه اوست
گویند اما فی الحقیقت مراد شان از آن عبارت همه از وست باشد فلا مجال حینئذ الطعن فی کلامهم
والحکم بضلال قائلیهم و تکفیرهم بدانکه ظل شیٔ عبارت از ظهور شیٔ ست در مرتبهٔ ثانیه یا ثالثه
یا رابع مثلا صورت زید که در مرآت منعکس گشته است ظل زیدست و ظهور زیدست در مرتبهٔ ثانیه
و زید بحد ذاته در مرتبه وجود اصلی خودست که بظلے خود را در مرآت ظاهر ساخته است بے آنکه در
ذات و صفات او تلونی و تغیر رود چنانچه گذشت ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیٔ
قدیر والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب نود و هم

بفقیر هاشم کشمی در جواب سوالے که نموده از حقیقت مشاهده و از احوال و علم پرسیده بود ند که بعضے از محققان صوفیه اثبات
رویت و مشاهدهٔ او تعالی بدیدهٔ دل در دنیا می فرمایند کما قال الشیخ العارف فی کتاب العوارف
موضع المشاهدة بصر القلب الخ و شیخ ابو اسحق کلاباذی قدس سره که از قدمای این طائفه علیه است
از رؤسای ایشان در کتاب تعرف می آرد اجمعوا انه لم تعالی لا یری فی الدنیا والابصار ولا
بالقلوب الا من قبل الایقان توفیق میان این دو تحقیق چیست و راست تر کدام

همه اوست و همه از اوست

نیست و همچنین بر توجیه ثانی مشهود خود را عین حق دانستن و باعتبار آن محمول ساختن نیز سوا
اوست بلکه خلاف واقع آن مشهود هم ظلی از کمالات اوست سبحانه و او تعالی
وراء الوراء است ثم وراء الوراء ثم وراء الوراء لیغیر هرچه مشهود ست تا پایان نفی ست پس حق نبود حتی که
علاحواجه نقشبند میفرمایند قدس سره هرچه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر
حق ست سبحانه بحقیقت کلمهٔ لا نفی آن باید کرد و آنچه مختار آن حقیر ست درین مسئله مناسب شأن
تقدس و تنزیه است عبارت همه ازوست نه بآن معنی که علمای ظواهر بران اقتصار نمانند و
گویند صدور و خلق همه ازوست این خود صادق ست مع ذلک اینجا علاقه دیگر هم هست که علما 1
بآن مهتد نگشته اند و صوفیه مدر یافت آن ممتاز گشته و آن ارتباط اصالت و ظلیت ست
یعنی اگر وجود ممکن ست ناشی از وجود واجب ست تعالی و پرتو وجود اوست سبحانه و
همچنین اگر حیوات ست ناشی از صفت حیوات اوست سبحانه و پرتو آن حیوات مقدسه
است علی هذا القیاس العلم والقدرة والارادة وغیرها پس بطور صوفیه عالم هم صادر
ازوست سبحانه و هم ظل کمالات او و ناشی ازان کمالات منزه او تعالی مثلاً وجودی که به
ممکن داده اند امری ست که بسر خود باشد و استقلال او را حاصل بود بلکه آن وجود پرتو ظل وجود
واجب ست تعالی همچنین حیوات و علم و غیرها که بممکن بخشیده اند امور ی اند که استقلال ثبوت از
صانع تعالی پیدا کرده اند بلکه وجود صدور از صانع تعالی اینها ظلال کمالات وی اند سبحانه و صور
امثال آن کمالات همین ارتباط اصالت و ظلیت و صوفیه بآن مهتد گشته اند معامله صوفیه را
باعلای علیین برده است نه بفنا و بقا رسانیده بولایت خاصه متحقق ساخته و چون علماء ظواهر
را باین دید میسر نشده است از فنا و بقا بهره نرسیده بولایت خاصه متحقق نشده در صوفیه کمالات
خود را ظلال و کمال واجب تعالی یافته اند و وجود و سائر توابع وجود را عکوس آن کمالات
دانسته ناچار خود را بیش از امانت دار کمالات او ندیده اند غیر را از مرایای کمالات نیافته چون
بحکم ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها این امانت را باهل امانت بسپارند این
کمالات را دوست بذوق با صل بدهند خود را معدوم یابند و میت دانند چه وجود حباب چون
با صل رفت معدوم و میت ماند و فنا متحقق گشت للمولوی س چون ندانستی تو او را از نخست

وصفات ست از ذاتیه بهره ندارد چنانچه تحقیق آنرا در مواضع متعدده نموده ایم پس ناچار بهمه از قسم
معانی باشد و در مثال آنرا صورتے کائن بود و در کمالات وجوبے هرجا صفت و شان ست که قیام
بذات دارد و از قبیل معانی ست اگر آنرا در مثال صورتے بود و لو ما لنفس گنجایش دارد اما ذات او تعالی
سبحانه حاشا که در مرتبه از مراتب صورت بود چه صورت مستلزم تحدید و تقیید در مرتبه که باشد تجویز
نیست مراتب همه که مخلوق او سبحانه کجا گنجایش دارند که خالق خود محدود و مقید سازند هرکه
تجویز مثال دران حضرت جلّ شانه نموده است باعتبار وجوه و اعتبارات نه باعتبار عین ذات تعالی
و هرچند تجویز مثال در وجوه و اعتبارات حق ذات تعالی هم برین فقیر گران ست مگر آنکه در ظلے از ظلال
بعیده آنرا تجویز نموده آمد ازین بیان واضح گشت که در عالم مثال ارتسام صور اسما و صفات را کائن ست
نه ذات او تعالی پس آنچه صاحب فصوص تجویز رویت اخروی بصورت مثالیه نموده است چنانچه گذشت
آن رویت حق نیست تعالی بلکه رویت صورت حق هم نیست سبحانه چه او را سبحانه صورتی نیست
تا رویت بآن تعلق پیدا کند و اگر در مثال صورتے هست ظلے از ظلال بعیده او را کائن ست
پس رویت آن رویت حق چرا باشد سبحانه شیخ قدس سره در نفی حق رویت جلّ و علا از معتزله
و فلاسفه هیچ کم پائی نمیکند بلکه اثبات روت به نهجے مینماید که مستلزم نفی رویت ست و آن
ابلغ در نفی ست از صریح نفی لان الکنایة ابلغ من التصریح فضیه مقرره است اینقدر فرق است
که مقتدای این جماعت عقل علیلشان ست و مقتدای شیخ کشف بعد از صحت ما نا که او اگرچه
نامه مخالفان که متخیله شیخ نقشه کشف او را نیز درین مسئله از صواب منحرف گردانیده است
و مائل بمذهب شان ساخته و چون اهل سنت بوده است صورت اثبات آن نموده است و بان
اکتفا کرده که آنرا رویت انگاشته ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا و تحقیق این مسئله دقیقه که در حل
بعض از مواضع کتاب عوارف نوشته است نیز تحریر یافته است نه آنچه از احماع پرسیده بودند تواند
بود که تا آن وقت خلافی ست با آن اعتداد باشد بظهور نیامده باشد یا اجماع مشائخ عصر خود خواسته
باشد والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال مکتوب نود و یکم بمولانا طاهر بدخشی در جواب استفسار او
از فرق میان معرفت و ایمان حقیقی و غیر ذلک بعد الحمد والصلوات و تبلیغ الدعوات مرساند
صحیفه شریفه اخوی اعزی که بمصحوب شیخ سجاول ارسال داشته بودند رسید الحمد لله

و اجماع ما را چه و اختلاف چه معنی ست بدان ارشدک الله تعالی که مختار این فقیر درین مسئله قول صاحب
تعرف ست قدس سره که می داند که قلوب را درین نشاء از آن حضرت جل سلطانه غیر از ایقان
نصیبی نیست که آنرا رویت انگارند یا مشاهده و چون قلب را رویت بنود ابصار را چه بود که او درین نشاء
درین معامله بیکاره و معطل ست غایت ما فی الباب معنی ایقان که قلب را حاصل شده است در عالم مثال
بصورت رویت ظاهر میشود و موقن به بصورت مرئی چه در عالم مثال هر معنی را صورتی ست مناسب
عالم شهادت و چون در عالم شهادت کمال تیقن در رویت ست آن ایقان نیز بصورت رویت در
مثال ظاهر می گردد و چون ایقان بصورت رویت ظاهر شود متعلق آنکه موقن به است ناچار بصورت
مرئی اینجا ظاهر گردد و چون سالک آن را در مرآت مثال مشاهده می نماید از توسط مرآت زائل
گشته و صورت را حقیقت دانسته می انگارد که حقیقت رویتی او را حاصل گشته است و مرئی پیدا
آمده نمیداند که آن رویت صورت ایقان اوست و آن مرئی صورت موقن به او این از اغلاط صوفیه
است و از تلبیسات صور بحقائق و همین دید چون غالب می آید و از باطن بظاهر می ترادد سالک را در
توهم می اندازد که رویت بصری نیز حاصل گشته مطلوب از گوش با آغوش آمده میداند که حصول آن معنی چون در
اصل که بصیرت ست نیز مبنی بر توهم تلبیس ست به بصر که درین نشاء فرع اوست چه رسد و رویت او از کجا حاصل شود و در
رویت قلبیهم غیر از صوفیه در توهم افتاده اند و حکم بوقوع آن کرده و در رویت بصری مگر ناقصی این طائفه در توهم وقوع
آن افتاده باشد که مخالف اجماع اهل سنت و جماعت ست شکر الله تعالی سعیهم **سوال** موقن به را چون صورت
در مثال پیدا شد لازم آید که حق سبحانه آنجا صورت بود **جواب** تحریر نموده اند که حق سبحانه هر چند مثل
نیست اما مثال هست و روا داشته اند که در مثال بصورتی ظهور فرماید چنانچه صاحب فصوص قدس
سره رویت اخروی را نیز بصورت جامعه طبقه مثالیه مقرر ساخته است و تحقیق این جواب آنست که آن صورت
موقن به صورت حق نیست سبحانه در مثال بلکه صورت مکشوف صاحب ایقان ست که ایقان او بآن تعلق
گرفته است و آن مکشوف بعض وجوه و اعتبارات ذات حق ست سبحانه ذات حق جل و علا لهذا چون معامله
عارف بذات میرسد جل سلطانه این قسم تخیلات پیدا نمیشود و هیچ رویت و مرئی متخیل نمیگردد چه ذات
اقدس سبحانه را در مثال صورتی کائن نیست تا آنرا صورت وی وانماید و ایقان آنرا بصورت
رویت وانماید یا آنکه گوییم در عالم مثال صور معانی ست نه صورت ذات و چون بتمامه مظاهر اسما

و چون اذعان نبود تصدیق چه صورت بندد و ایضاً در صورت اولی مقصود اثبات نبوت نیست بلکه
اثبات فعل است و در صورت ثانیه مقصود اثبات نبوت است که معاذ الله ابتر ماند پس اذعان چه
صورت دارد اگر فرضاً پیش حصول اذعان تصدیق و حکم پیدا شود آن نیز داخل تصورات است صورت
تصدیق تا اذعان پیدا نشود حقیقت تصدیق صورت نه بندد و ایمان حاصل نشود و این مسئله از
امهات مسائل کلام است و بسیار دقیق است فحول علما در حل آن در مانده اند بعضی از ایشان از اضطرار
رکن ثالث در ایمان افزوده اند و گرویدن را زاید بر تصدیق داشته و جمعی دیگر که تصدیق را
عین گرویدن گفته اند حل این معنی کما ینبغی ننموده اند و باجمال گذرانیده الحمد لله الذی هدانا
لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله بشنو مرکب تقییدی و مرکب توصیفی مثل نبی الله و هذا النبی
هر چند متضمن حکم است یا نه بی و مشتمل است بر معرفت او بعنوان نبوت اما حصول تصدیق با نبی
موقوف بر اذعان است که ثبت ایمان است غلام زید مثلاً که او جل صالح حکم بهذا هر دو بی اذعان
ممکن صحیح است و در هر دو معرفت بعنوان غلامیت و صلاحیت ثابت اما اذعان نیست
که تصدیق به غلامیت و صلاحیت هر یکی حاصل آید اگر گویند که تو اذعان نفس بعد از
اذعان قلب گفتی و اذعان نفس را با ایمان حقیقی تعبیر نمودی و حال آنکه فلاسفه و ارباب معقول
در تصدیق مطلق اذعان نفس گرفته اند و از اذعان قلب سخن نگفته جواب گوییم که ارباب معقول گاهی از
نفس روح میخواهند و گاهی قلب اراده مینمایند بالجمله تدقیقات فلسفی ایشان در جاهای دیگر است اگر اکثر
آن لاطائل است اینجا آنها معطل و بیکار اند و حکم عوام دارند نوبت تدقیق اینجا بصوفیه رسیده است که
باحکام هر لطیفه متلبس می گردند و از هر کدام لطائف به سیر و سلوک بالا میگذرانند و نفس را از قلب جدا
میسازند و روح را از سر علیحده و خفی را از اخفی متمیز میگردانند و ارباب معقول را غیر از معرفت اسامی
اینها معلوم نیست که نصیبی باشد نفس اماره را فلاسفه شیء بزرگ دانسته اند و از مجردات شمرده و از قلب
و روح نامی نبرده اند و از سر و خفی نشانی نداده ان الله سبحانه ملکا یسوق الابدانی الاهد جواب
دیگر گوییم که ارباب معقول نظر باحکام عادتی عرفی اذعان نفس را که قریب بفهم اینها بوده است
ذکر کرده اند و سخن ما در تصدیقات احکام شرعیه است که نفس را بالذات از آنها انکار است
اذعان چه بود این انکار است که منکر را بجد عداوت صاحب آن احکام رساند نعوذ بالله من شرور

سبحانہ کہ سلامت و عافیت اند چند اسولہ اندراج نمودہ بود ندر جواب آن انچہ بخاطر رسیدہ نوشتہ شد نیک توجہ نمایند **سوال** اول آنکہ در میان معرفت و ایمان حقیقی چہ فرق ست جوابش آنست کہ معرفت دیگر است و ایمان دیگر چہ معرفت شناختن ست و ایمان گرویدن شناخت بود و گرویدن بنود اہل کتاب را در حق پیغمبر ما علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام معرفت بود و می شناختند کہ پیغمبر ست کما قال اللہ تعالیٰ یعرفونہ کما یعرفون ابناءہم اما بواسطۂ عناد چون گرویدن بنود ایمان متحقق نشد و معرفت ہم در رنگ ایمان دو قسم است صورت معرفت ست در رنگ صورت ایمان و حقیقت معرفت ست در رنگ حقیقت ایمان صورت ایمان ہمان ست کہ حضرت حق سبحانہ از کمال رافت و رحمت خود در شریعت از برای نجات اخروی بآن اکتفا فرمودہ است و آن گرویدن قلب ست با وجود انکار و تمرد نفس امارہ و صورت معرفت ہم مقصود ہمان لطیفہ است با وجود جہل امارہ حقیقت معرفت آنست کہ امارہ جہالت جبلی خود بر آید و شناسائی پیدا کند و حقیقت گرویدن ایمان اوست بعد از شناسائی و مطمئنہ گشتن او بعد امارگی کہ طبعی او بودہ اگر گویند کہ در شریعت تصدیق قلبی اعتبار کردہ اند این گرویدن عین آن تصدیق است یا امری است ورای آن تصدیق اگر ورای تصدیق باشد لازم آید کہ در ایمان سہ چیز معتبر باشد اقرار و تصدیق و گرویدن و این خلاف مقرر علما است و عمل را کہ بعض علما اعتبار در ایمان نمودہ اند جزو چہارم ایمان میشود **جواب** گوییم کہ گرویدن عین تصدیق ست زیرا کہ تصدیق کہ حکم است عبارت از اذعانست کہ تعبیر بگرویدن ست اگر پرسند کہ اہل کتاب حضرت پیغمبر ما را علیہ وعلی آلہ الصلوات والسلام چون بعنوان نبوت میدانستند ناچار حکم بنبوت علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام میکردند و اذعان و گرویدن ایشان را حاصل میشود چہ حکم برین تقدیر عین گرویدن ست پس ایمان در حق ایشان چرا متحقق نشود و بکدام علت از کفر بر آیند **جواب** گوییم کہ بعنوان نبوت میدانستند اما بواسطۂ تعصب و عناد قلب ایشان را اذعان حاصل نمیشد تا حکم بہ نبوت او نمایند معرفت و تصور بود اذعان حاصل نشد تا تصدیق گرویدن بایمان رساند و از کفر بر آرد و فرق و تمیز است لیشود بوجدان خود و دیاد چہ وجود عناد بنی اللہ تعالیٰ کذا توان گفت لیکن تا اذعان پیدا نشود انہ نبی اللہ نمیتوان گفت زیرا کہ در صورت اولی تصور ست کہ حوالہ بمعرفہ مستورہ است و در صورت ثانیہ تصدیق ست کہ مبنی بر اذعان و گرویدن است

حضرت حق سبحانه وتعالی آنرا نیز بسماع بیچون استماع میفرمایند و بے توسط حروف و کلمات و
بے تقدیم و تاخیر آنرا میشنوند و لا یجری علیه تعالی زمان لیصح فیه التقدیم والتاخیر و دران موطن
اگر بنده بسماع است بکلیت سامع است و اگر بکلام است هم بکلیت متکلم تمام گوش است و تمام زبان
است روز میثاق ذرات ذریه قول الست بربکم را بی واسطه بکلیت خود شنیده اند و بکلیت خود جواب بلی گفتند
تمام گوش بودند و تمام زبان زیرا که اگر گوش از زبان متمیز بودی سماع و کلام بیچون حاصل نیامدی
و شایان ارتباط مرتبه بیچون نگشتی لا تحمل عطایا الملک الا مطایاه غایة ما فی الباب آن معنی ملقی
که از راه روحانیت اخذ نموده بود ثانیاً در عالم خیال که آن در انسان تمثال عالم مثال است بصورت
حروف و کلمات مترتبه متمثل میگردند و آن تلقی و القا بصورت سماع و کلام لفظی مرتسم میشود چه هر معنی را در
آن عالم صورتی است اگرچه آن معنی بیچون بود اما ارتسام بیچون هم آنجا بصورت چون است که هم اهتمام بآن
مربوط است که مقصود از آن ارتسام است و چون سالک متوسط وجود حروف و کلمات مترتبه مییابد
و سماع و کلام لفظی احساس مینماید خیال می کند که این حروف و کلمات را از اصل شنیده است و لی تفاوت
آنجا اخذ کرده نمیدانند که این حروف و کلمات صور خیالیه آن معنی ملقی است و این سماع و کلام لفظی
تمثال سماع و کلام بیچونی عارف تام المعرفت باید که حکم هر مرتبه را جدا سازد و یکی را بدیگری ملتبس نگرداند
پس سماع و کلام این اکابر که بمرتبه بیچونی مربوط است از قبیل تلقی و القاء روحانی است و این
کلمات و حروف که تعبیر از آن معنی ملقی بآن مینماید از عالم صور مثالیه گردیده که گمان برده اند که ما حروف
و کلمات را از آنحضرت جل سلطانه استماع مینمائیم دو فریق اند یکے از ان دو فریق که احسن عالم میگویند
که این حروف و کلمات حادثه مسموعه دال اند بر آن کلام نفسی قدیم و فریق دیگر اطلاق قول سماع
کلام حق جل شانه نمیکنند و همین حروف کلمات مترتبه را کلام حق سبحانه جل و علا و فرق نمیکنند در میان
آن که لائق بشان او تعالی کدام است و کدام است که شایان جناب قدس او نیست سبحانه هم
الجهال البطال لم یعرفوا ما یجوز علیه وما لا یجوز علیه تعالی سبحانک لا علم لنا الا
ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم والصلوة والسلام علی خیر البشر و آله واصحابه الاطهر

مکتوب نود و سوم بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد سعید در تحقیق تعین اول وجودی در تفریق میان مبادی حبیب و خلیل و کلیم علیهم الصلوات + الخ

واعف عنا ومن سیئات اعمالنا و در حدیث قدسی آمده عاد نفسک فانها انتصبت بمعاداتی ارحم الراحمین از کمال مهربانی در اوائل حال اذعان نفس را منظور نداشت و باذعان قلب نجات را مربوط ساخت اگر ثانیاً محض کرم او سبحانه اذعان نفس هم میسر شد نور علی نور و سرور علی سرور و وصول علی درجات الولایة و حصول الحقیقة الایمان نوشته بودند که جواب موافق فهم و دانش فقیر نوشته شود که معلوم تواند کرد مسئله بسیار وقت دار و حل آنهم بوقت مشکل است بلکه نفس حل وقت می طلبد گناه چیست عبارات مالیتی این فکر را اول میکردند و بسوال حل این طور متفاجرات می نمودند فاره تلوسونی و تو سوالکم **سوال** دوم آن بود که زهاد و عباد حقیقی بر بلند مشرف اند یا نه **جواب** اگر بمرتبه مقربین برسند و نفوس ایشان مطمئنه گردد بایمان حقیقی برسند **سوال** سوم آن بود که صاحب معرفت اجمال که نشان آن کفر حقیقی است اسمارا عارف چون توان گفت معنی این عبارت خوب معلوم نشد که چیست خوب و عبارت متعلق بمنولیسید دیگر آنرا منع منع می کنند اگر مقصود این است که کافر طریقت را عارف کی بمعنی توان گفت جوابش آنست که کافر طریقت هم خدا را جلت عظمته بیرنگی شناخته است و ماسوای او را مجهول ولاشی ساخته عارف است اما عارف مطلق نیست که انتها تیز بر آمده است چون تمیز آمد عارف مطلق گردد و بایمان حقیقی مشرف شود والسلام

مکتوب نود و دوم بفقیر محمد هاشم کشمی در جواب سوال نموده که از استماع کلام صوفیه حق را سبحانه و تعالی الشان ما و شما نیز رسیده بودند آنکه بعضی عرفا فرموده اند ما کلام حق را میشنویم و مارا حق تعالی مکالمه میشود چنانچه از امام همام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه منقول است که گفت ما زلت اکرر الایة حتی سمعتها من المتکلم بها و نیز از رساله غوثیه که منسوب بحضرت شیخ عبدالقادر جیلی است قدس سره مفهوم می گردد که بعضی است تحقیق آن نزد تو چیست بدان ارشدک الله تعالی که کلام حق جل و علا در رنگ ذات حق و سایر صفات حق جلت بیچون و بیچگون است و سماع آن کلام نیز بیچون است زیرا که چون را به بیچون راه نیست پس آن سماع مربوط بجاسه سمع نباشد که سراسر چون است آنجا اگر از ضد استماع است بلکه روحانی است که نصیبی از بیچونی دارد و بی توسط حروف و کلمات است و نیز اگر از بنده کلام است هم بالقای روحانیت بی حروف و کلمه و این کلام نصیبی از بیچونی دارد که مسموع بیچون می گردد یا آنکه گوییم کلام لفظی که از بنده صادر میشود

والسلام ناچار ولایت محمدی که منشاء آن محبت ست مرکز ولایت خلیلی باشد که منشاء آن خلّت است
علی صاحبها الصلوات والسلام و ولایت خلیلی باوجود اولیت در میان ولایت محمدی و در میان حضرت
ذات تعالی وتقدس حاجز و حائل نباشد چه مرکز دائره از دائره سبقت فائقی دارد پس چه حائل سلب
شود بلکه امر منعکس ست و وجه دیگر از برای سبقت و قرب این مرکز بشنو چون بعنایت الله سبحانه درین نقطه
مرکز دور دور رفته میشود از این نقطه که حاصل آن محبت است محب و محبوب متمیز می گردند و
صورت دائره پیدا می شود که مرکز آن محبوبیت است و محیط آن محبت مبدأ ولایت
موسوی ست علی نبینا وعلیه الصلوات والسلام و محبوبیت آن مبدأ ولایت
محمدی علیه وعلی آله الصلوات والسلام پس این مرکز محبوبیت از مرکز محبوبیت دائره گشته
است پیش قدم آمد و بحضرت ذات تعالی نزدیکتر گشت چه مرکز را سبقی و قربی هست که دائره را
نیست و همچنین این مرکز را نسبت بمحیط دائره نیز سبقی و قربی هست که محیط را نیست پس ولایت
محمدی از ولایت موسوی هم اسبق آمد و اقرب علی صاحبها الصلوات والسلام و وجه دیگر از برای
سبقت و قرب ولایت محمدی بشنو چون بفضل الله سبحانه درین مرکز محبوبیت دور دور رفته میشود
آن مرکز نیز صورت دائره پیدا می کند که مرکز آن محبوبیت صرف می نماید و محیط آن محبوبیت
ممتزج بمحبت ظاهر می گردد که نصیب موسوی از افراد است به تبعیت او علیه وعلی آله الصلوات
والسلام بلکه به تبعیت ولایت موسوی نیز علی نبینا وعلیه الصلوات والسلام که مناسبت
بمحیط دائره دارد و از آنجا آمده است که ولایت محمدی همه وقت مرکز ست و منشأ محبت
نیز از برکات آن ولایت است که با متزاج مرکز ثانی دائره گشته است مرکز دیگری از وی
پیدا شده باید دانست که این مرکزیت ثالث کار را بجای پیش برده نزدیکتر از نزدیک ساخت
با کریمان کارها دشوار نیست زیاده برین دقائق و اسرار چه وانموده آید و از ماورای تعین اول چه
ازین چه گفته شود هر چند ورای تعین اول نیست که جزو اوست یا جزو جزو او بیک واسطه یا بدو واسطه
اما در نظر کشفی هر داخلی از تعین اول سبقت دارد و بمنازل از وی بمطلوب نزدیکتر است **سوال**
هر کمالی که جزو را میسر گردد کل را نیز میسر ست زیرا که کل عبارت از آن جزو و اجزای دیگر ست پس سبقت
و قرب که در جزو پیدا شود در کل نباشد وجه آن چیست **جواب** کمالی که در جزو بطریق

در آخر کار بکرم و فضل مکشوف ساختند آنست که تعین اول حضرت ذات را تعالی و تقدس تعین حضرت وجود است که محیط همه اشیا است و جامع جمیع اضداد است و خیر محض است و کثیر البرکت است حتی که اکثری از مشایخ این طائفه علیه آنرا عین ذات گفته اند تعالی و منع زیادتی آن بر ذات نموده سبحانه غایت دقت و لطافت دارد که چشم همه کس او را نمیتواند دریافت و از اصل نمیتواند جدا ساخت لهذا التعین او در وحدت مختفی مانده و از متعین متمیز نگشته و هم بجهت آنرا بجای اتحاد پرستیدند معبود و مطلوب ماورای آن نطلبیدند و مبدأ آثار خارجی او را دانستند و مکون حوادث یومی او را انگاشتند و این تمیز حق از ما دون حق دولتی بود که برای این مسکین واپس مانده ذخیره داشته بودند و این نفی مشارکت غیر معبود بمعبود سبحانه اولش مانده بود از انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات که برای این دوله بر دارشان نگاهداشتند الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق مکشوف ساختند که این تعین اول وجودی رب خلیل الرحمن است علی نبینا و علیه الصلوات و التحیات ست و مبدأ التعین او و تعین خلت او و نیز مکشوف گردانیدند که مرکز این تعین که جزو اشرف اوست در اجزای دیگر نسبت اقربیت باصل دارد رب حضرت حبیب الله است و نیز مبدأ التعین او و تعین محبت او علیه و علی جمیع الانبیاء الصلوات و التسلیمات سوال تعین اول چون رب حضرت خلیل بود پس پیغمبر ما علیه و علی الخلیل الرحمن الصلوات و السلام بکدام معنی فرموده است اول ما خلق الله نوری مرکز دائره اسبق اجزای دائره است و نیز جزو با تقدم است بر کل پس ناچار مبدأ التعین آنسرور که تعبیر از آن بنور فرموده است از همه اسبق باشد علیه و علی آله الصلوٰة و السلام مرکز دائره هرچند جزو دائره است و دائره کل اوست اما آن جزو است که سائر اجزای کل از وی ناشی شده است زیرا که جمیع اجزای محیط دائره ظلال آن جزو است که سائر مرکز آن دائره است اگر آن جزو نبود از دائره نامی و نشانی نباشد پس واضح شد که رب و مبدأ التعین حضرت خلیل تعین اول است و منشأ تعین اول که جز مرکز و اشرف اجزای اوست رب و مبدأ التعین حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات پس اسبق از همه حقیقت خاتم نبوت بود که منشأ ظهور دیگران هم او باشد علیه و علی جمیع الانبیاء الصلوات و التسلیمات از همین است که در حدیث قدسی آمده است در شان حبیب الله لولاک لما خلقت الافلاک لما اظهرت الربوبیت و چون مبدأ التعین حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات مرکز دائره تعین اول آمد که مبدأ التعین حضرت خلیل است علی نبینا و علیه الصلوٰة

آن سرو آن نشانکه در مرکز این تعین نهاده اند از ولایت محمدی ست علی صاحبها الصلوات و
والتسلیمات و آن حسن و جمال ذاتی که تعین اول ظل آنهاست مشابه است به صباحت دارد که در
عالم مجاز از قبیل حسن خد و جمال خال است و آن سرو نشانه که در مرکز ودیعت نهاده اند مناسبت
بملاحت دارد که در راه و رشاقت قد و صباحت خد است و در ورای حسن چشم و جمال خال امری ست ذوقی
تا ذوق ندهند در نیابد شاعری گوید ؎ آن دارد آن نگار که آن هست هر چه هست * آنرا طلب کنید
حریفان که آن کجاست * از این بیان تفاوت در میان این دو ولایت دریاب هر چند هر دو از قرب
حضرت ذات تعالی و تقدس ناشی می گردند اما مرجع یکی کمالات ذات است و مرجع دیگری صرف
ذات تعالی و چون ملاحت فوق صباحت ست پس وصول بملاحت بعد از طی مراتب
صباحت صورت بندد و تا وصول جمیع مقامات ولایت ابراهیمی میسر نشود وصول بحقیقت
این ولایت که ذروه علیای ولایت محمدی ست میسر نیاید علی صاحبها الصلوات والسلام
از اینجا تواند بود که خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات مامور بمتابعت ملت حضرت
ابراهیم گشت علیهما الصلوات والسلام تا بوسیله این متابعت بحقیقت ولایت او برسد و از آنجا
بحقیقت ولایت خود که تعبیر از آن بملاحت رفته است متحقق گردد و چون حضرت پیغمبر ما را مرکز دائره
ولایت خلت مناسبت ذاتی ست که بحضرت اجمال ذات اقرب است و محیط آن دائره مناسبت تمام است
که در تفصیل کمالات ذات دارد تعالی پس تا بکمالات محیط آن دائره هم متحقق نشود ولایت خلت تمام نگردد
از اینجاست که در صلوات منطوقه آمده است کما صلیت علی ابراهیم تا کمالات ولایت خلت تمام او را میسر آید چه او
صاحب آن ولایت را لایق شده بود علی نبینا و علیه الصلوات والسلام و چون طبیعی ولایت محمدی نقطه مرکز
دائره ولایت خلیلی ست علیهما الصلوات والتحیات و سیر او نیز مقصود بر سیر مرکزی آن دائره ناچار
آنجا بر آمدن بمحیط آن دائره و در آمدن و اکتساب کمالات آن که در اول معسر باشد و خلاف مقتضای
طبیعت بود پس بتوسطی باید از افراد امت او علیه و علی آله الصلوات والسلام که به طبیعت او علیه الصلوات
والسلام در عین آن مرکز بود و از راه دیگر مناسبت بمحیط آن دائره داشته باشد تا او اکتساب
کمالات آن مرتبه نماید و بحقیقت آن مرتبه متحقق گردد و پیغمبر بتوسط او بحکم من سن سنة
حسنة فله اجرها واجر من عمل بها بتوسط وصول او بآن کمالات نیز متحقق شود و از مراتب ولایت

اصالت پیدا شود و در کل تبعیت و وساطت جزو خواهد بود نه بطریق اصالت و شک نیست که اصالت را سبقتی هست که تبعیت را نیست و اصل را قربی هست که فرع را نه پس اگر مرکز دائره در کمالات مخصوصه خود از دائره پیش قدمی نماید گنجایش دارد و تحقیق در جواب آن است که کمال جزو در کل وقتی سرایت نماید که آن کمالات از ماهیت اصلیه آن جزو ناشی شده باشد و اگر کمالی باشد در جزو که بعد از انقلاب ماهیت جزو پیدا شود لازم نیست که در سرایت کند که آن جزو آن بعد از انقلاب ماهیت جزو دیگر از آن کل نماینده است با سرایت با آن نماید مثلاً نقره که یک جزو آن بحیل اکسیر طلا گردد و از ماهیت نقره بماهیت طلا انقلاب نماید نمیتوان گفت که کمالات ذهبیت این جزو منقضیه که کل بوده است سرایت خواهد کرد چه آن جزو بعد از انقلاب جزو او نمانده است تا سرایت کند فافهم وقس علیه امر فته ما نحن فیه **سوال** تعین اول وجودی وجود او در خارج است یا ثبوت علمی دارد و لیکن هیچکدام ازین دو تردید درست نمی آید چه در خارج نزد این بزرگواران جز یک ذات احد تعالی موجود نیست و در آن خارج از تعینات و تنزلات نامی و نشانی نه و اگر ثبوت علمی گوییم لازم آید که تعین علمی از وی سابق باشد و آن خلاف مقرراست **جواب** گوییم در نفس امر ثابت است و اگر ثبوت خارجی هم بگویند باین معنی که در ماورای علم هم او را ثبوتی هست نیز گنجایش دارد والله سبحانه الملهم للصواب

مکتوب نود و چهارم

بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم سلمه الله در وجود فائق کمال و جمال ذاتی و مرتبه مقدسه که فوق است و نصیب تعینات حبیب و خلیل و کلیم علیهم السلام از آن دو مرتبه و بهره تعین حضرت ایشان ازین ذات حضرت حق سبحانه و تعالی فی حد ذاته جمیل است و حسن و جمال ذاتی او را ثابت است نه آن حسن و جمالی که مکشوف و مدرک ما گردد و در تعقل و تخیل ما در آید مع ذلک در آنحضرت مرتبه الیست اقدس که این حسن و جمال هم از غایت عظمت و کبریائی آن بآن مرتبه نمی تواند رسید و بحسن و جمال متصف نمیتواند ساخت تعین اول که تعین وجودی است تعین آن کمال و جمال ذاتی است و ظل اول آنها از آن مرتبه اقدس که کمال و جمال را هم آنجا گنجایش نیست که او از غایت عظمت و کبریائی بهیچ تعینی متعین نمیگردد و در هیچ آئینه در نمی آید مع ذلک سری و نشانی از آن مرکز اقدس در مرکز دائره این تعین اول ودیعت نهاده اند و نشانی که آنجا تعبیه نموده اند چنانچه تعین اول نشأ ولایت خلیلی است

کما صلیت علی ابراهیم بعد از هزار سال باجابت مقرون گشت و مسئول مستجاب شد آنسرور را علیه و علی
آله الصلوات والتسلیمات بعد از تمامی ولایت خلّت و کاروبار بآنسرور زنشاهٔ است که در مرکز ودیعت
نهاده اند و تعبیر آن بملاحت یافته است و آن فرد را از برای حراست و محافظت ست از آن مقام بعالم
بازگردانیده خود در خلوتخانهٔ غیب الغیب با محبوب خلوت داشته ع هنیئاً لارباب النعیم نعیمها والعاشق
المسکین ما یتجرع ه باید دانست که محیط مرکز ثالث هرچند نسبت بمحیط مرکز تعیّن اول اصغر می نماید امّا
جمع است چه هرچه بحضرت ذات جلّ شانه نزدیکتر ست جامع تر ست صغر آن دررنگ صغر انسان ماند است
که باوجود صغر جامع ترین جمیع اضعاف عالم است و ایضاً شخصی که بکمالات این محیط
متحقق گشت و از اجمال مرکز بتفصیل محیط آمد آن بی مناسبتی که بمحیط و تفصیل داشت
زائل شد و بی تکلف از تفصیلی رفت و بکمالات آن نیز متحقق گشت بشنو باوجود کمال قهّار
چون نظام عالم بحکمت منوط ساخته اند در تربیت محبوبان نیز از وجود اسباب چاره نبود هرچند
وجود سبب بیش از بهانه نباشد و زیاده از روپوش قدرت نبود سنة الله التی قد خلت من
قبل ولن تجد لسنة الله تبدیلا **تنبیه** نبی هرچند بعضی کمالات را بتوسط فردی از افراد
امت خود حاصل نماید و بتوسل او بعض مقامات برسد امّا نقص آن نبی ازین راه لازم نیاید
و آن فرد را مزیتی بآن توسط بر آن نبی حاصل نشود چه آن فرد این کمال را از متابعت آن نبی یافته
است و بطفیل او باین دولت رسیده پس آن کمال فی الحقیقت از آن نبی است و نتیجهٔ متابعت
اوست آن فرد بیش از خادم او نیست که از خزائن او خرج کرده لباسهای مرتبت طیار کرده اورا
که باعث مزید حسن و جمال مخدوم می گردد و در عظمت کبریائی می افزاید اینجا کدام نقص مخدوم است
و کدام مزیت خادم امداد و اعانت از همگنان نقص است امّا از خدام و غلمان که امداد و اعانت
واقع شود عین کمال ست و موجب ازدیاد جاه و جلال ناقصی باشد که یکی را بدیگری غلط کند و در
توهم منقصت افتد بادشاهان بامداد خدم و حشم ملکها میگیرند و قلعها فتح مینمایند ازین امداد غیر از
عظمت و ابهت بادشاهان هیچ معلوم نمیشود و نیز از شرف و عزت خدم و حشم هیچ ظاهر نمیگردد اتباع خدام
و غلمان انبیااند علیهم الصلوات والتسلیمات اگر ازینها امداد باین بزرگواران برسد جای توهم
منقصت ایشان ست و آنکه گوید که این بزرگواران اصلاً محتاج بامداد نیستند و جمیع مراتب

تجلیلے تمام کند بیان سر این معما که برین فقیر ظاهر ساخته اند آنست که نقطهٔ مرکز دائرهٔ ولایت خلت که
از سائر نقطه آن امتیاز به محبیت یافته است اگرچه بسیط است اما چون متضمن اعتبار عشق است اعتبار
محبوبیت است صورت دائره پیدا میکند و از آن مرکز دائره پیدا می گردد که محیط آن اعتبار
محبیت است و مرکز آن امتیاز محبوبیت و منشاء ولایت موسوی علی نبینا وعلیه الصلوات
والسلام اعتبار محبیت ست که محیط آن دائره است و منشاء ولایت محمدی اعتبار محبوبیت که
مرکز آن دائره است حصول حقیقت محمدی اینجا تصور باید نمود و بعد از هزار سال این نقطه
مرکز دائره ثانی که حقیقت محمدی بآن مربوط ست نیز وسعتے پیدا کرد و اعتبار دروی هویدا گشت
و بصورت دائره بر آمد که مرکز آن محبوبیت صرف ست و محیط آن محبوبیت ممتزج محبیت و
منشاء ولایت احمدی مرکز آن دائره است و احمد اسم دوم آن سرور ست علیه الصلوات والسلام
که در اهل سموات بآن اسم معروف ست چنانچه گفته اند اینجا تواند بود که حضرت عیسیٰ علی نبینا وعلیه
الصلوات والسلام که از اهل سموات گشته است بشارت قدوم آن سرور را باسم احمد داده است و این اسم
مبارک را بذات احد جل شانه خیلے تقرب ست و یک مرحله از آن اسم دیگر بحضرت ذات جل شانه نزدیکتر ست چنانچه
مبین گشت و اسم مبارک احد بیک حلقهٔ میم جدا شده است که بعد محبت ست که باعث ظهور و اظهار
گشته و ایضاً میم که در احمد اندراج یافته است از حروف مقطعات قرآنی ست که در اوائل صور
منزل گشته است و از اسرار غامضه است و این حرف مبارک میم را بآن سرور خصوصیتے
خاص ست که باعث محبوبیت او گشته است و او را از همه تفوق داده است بسر اصل سخن
رویم گوییم که محیط آن دائره که عبارت از محبوبیت ست که ممتزج بمحبیت منشاء ولایت فردی از
افراد امت آن سرور علیه وعلی آله الصلوات والسلام که باوجود حصول ولایت محمدی مرکزے
مناسب بمحیط دائره داشته باشد و کمالات آنرا هم مکتسب ساخته و معلوم شد که این دولت ثانی
او را از ولایت موسوی حاصل گشته است و او از تحصیل این دو ولایت عظمیٰ جامع کمالات مرکز و محیط شده
و مقرر ست که هر کمالیکه امت را میسر آمد بنبی آن امت نیز آن کمال حاصل ست بحکم من سن سنة
حسنة پس آن سرور را علیه وعلی آله الصلوات والسلام بتوسط آن فرد کمالات محیط آن دائره نیز
میسر شد و ولایت خلت در حق او علیه وعلی آله الصلوات والسلام نیز تمام گشت و دعای اللهم صل علی محمد

ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا والسلام علی من اتبع الهدی **فصل بالخیر** اگر شمه
از آن کاروبار که با این ولایت مربوط ست اظهار نماید و باشارتی از آن معاملات که بآن دو ولایت
مربوط ست ظاهر سازد قطع البلعوم و ذبح الحلقوم هرگاه ابوهریره در اظهار بعضی علوم که از حضرت پیغمبر گرفته
است علیه وعلی آله الصلوات والسلام قطع البلعوم گوید از دیگران چه گفته آید غوامض اسرار الهی ست
جل سلطانه که باخص خواص عباد خود در میان می دارد و نامحرمی را در حوالی آن نمی گذارد و حضرت
خاتم الرسل علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات که رحمت عالمیان ست از کمال معرفت و وفور قدرت آن
اسرار را با ابوهریره وغیره در میان آورده و نا قابلیت استماع دانسته آن درهای مکنونه را با ایشان ایثار فرموده تا قبل
من مفلس کم بضاعت از تذکر و خطور آن اسرار هراسان و لرزان ست و هیچگونه مناسبت خود را با
این خرابی و آوارگی با آن مطالب علیائی باید آگاهی داند **مصرع** با کریمان کارها دشوار
نیست ـ بهر حال خدا را چنین باید جل شانه و خدای را چنین کرم تا باید این کرم در حق ما امروزه
نیست مشت خاک ما را از خاک برداشته خلیفه خود ساخت و به نیابت خود قیوم اشیا
گردانیده بی واسطه او را تعلیم اسما جمیع اشیا فرمود و ملائکه را که عباد مکرم اویند تلامید او گردانیده
ایشان را بآن بزرگی امر بسجود او نمود و ابلیس را که ملقب بمعلم ملکوت بوده و در طاعت و عبادت و شان
عظیم داشته چون در سجود او ابا آورد و تعظیم و توقیر او ننمود از درگاه معلای خود رانده ملعون و
مطرود گردانید و ملام و مطعون ساخت و آن مشت خاک را قدرتی و همتی بخشید که تحمل بار امانت او
نمود که سموات و ارض و جبال از تحمل آن ابا نمودند و نرسیدند نیز او را قوتی عطا فرمود که بآن قوت
قابلیت رویت خالق سموات و ارض که بیچون و بیچگونه است با چونی و چگونگی خود پیدا کرد تا آنکه جبل
بآن صلابت بیک تجلی او سبحانه پاره پاره شد و خاکستر گشت آن خدای که قدیم الاحسان و
ارحم الراحمین ست توانا ست که مثل من واپس ماندگان را بدرجات سابقان رساند و
بطفیل ایشان شریک دولت ایشان گرداند ـ اگر پادشه بر در پیرزن بیاید تو ای خواجه سبلت
مکن ـ **تنبیه** حضرت حق سبحانه وتعالی همیشه بر تنزیه و تقدیس خود ست و از صفات و سمات حدوث
مقدس و منزه و مبرا است تغیر و تبدیل را دران حضرت جل سلطانه بار نیست و انقسام و انفصال را
دران بارگاه گنجایش نه تجویز حالیت و محلیت آنجا کفر ست و حکم باتحاد عینیت الحاد و زندقه

کمال ایشان بالفعل حاصل است مکابره صریحه است چه این بزرگواران نیز بندگان خداوند جل شانه همواره
از فیوض و برکات فضل و رحمت او امیدوارند و همیشه خواهان ترقیات اند در حدیث آمده است
من استوی یوماه فهو مغبون و آنسرور در مراتب خود فرموده است علیه و علی آله الصلوات والسلام
سلوالی الوسیلة و ایضا در حدیث صحاح آمده است کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یستفتح
بصعالیک المهاجرین یعنی پیغمبر خدا علیه و علی آله الصلوات والسلام در جنگها طلب فتح می کرد
بتوسل فقرای مهاجرین اینهمه طلب امداد و اعانت است چیکه امداد و اعانت امتان را در حق
این بزرگواران تجویز می نمایند و این بزرگواران را محتاج بامداد ایشان نمیدانند نظر ایشان بر
بزرگی انبیا افتاده است علیهم الصلوات والتسلیمات و علو درجات شان در نظر انیا آمده
مع ذلک اگر نظر شان بر عبودیت این بزرگواران نیز می افتاد و احتیاجات ایشان که بمولای
خود دارند جل شانه معلوم شان می گشت از امداد امتان انکار نمی نمودند و از اعانت خدام و غلمان
شان استبعاد نمیکردند ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر والصلوات و
السلام علی نبینا و علی جمیع الانبیاء و علی الملائکة الکرام العظام۔

مکتوب نود و پنجم

بمولانا صالح کولابی در اسراری که مخصوص بولایت
حضرت ایشان است مدظله تعالی ولایت این فقیر هرچند مربای ولایت محمدی و ولایت موسوی
است علی صاحبهما الصلوات والسلام و بطفیلی این دو اکابر علیهما الصلوات والتسلیمات مرکب از نسبت
محبوبی و نسبت محبی است که رئیس محبوبان حضرت محمد رسول الله است صلی الله علیه وسلم و راس
محبان حضرت کلیم الله علی نبینا و علیه الصلوات والسلام اما بوسیله متابعت حضرت خاتم الرسل
علیه و علیهم و علی آل کل الصلوات والسلام با ولایت من کاروبار دیگر ست و معامله علیحده
بآن مربوط است اگرچه این ولایت ولایت پیغامبر خود است علیه و علی آله الصلوات
والسلام که ولایت محمدی که منشای آن اصالت نسبت محبوبیت صرف است و لیکن چون
ولایت موسوی که باصالت ناشی از محبت صرف است با این ولایت ضم گشته است و
منصبغ برنگ آن نیز شده هیئتی دیگر پیدا کرده است بلکه توان گفت که حقیقتی دیگر گشته و فرده دیگر زاده
و نتیجه دیگر آورده خوش گفته ؎ از آن افیون که ساقی در می افگند حریفان را نه سر ماند و نه دستار

و بیشتر محب را محو و مجذوب سازد و شیفته و واله تر گرداند ؏ نه تنها آفتم برپای اوست بالای من ز ناپیدائی اوست ؏ و مراد از بلا افراط عشق است که مطلوب عاشق است ؏ سبحان الله عجب اسم است که مرکب از کلمهٔ مقدسهٔ احد است و از حلقهٔ حرف میم که از غوامض اسرار الهی جل شانه در عالم بیچون گنجایش ندارد که در عالم بیچون تعبیر از آن سر مکنون بغیر از حلقهٔ میم توان کرد اگر گنجایش می داشت حضرت حق سبحانه و تعالی بآن تعبیر می‌فرمود و احد احد است که شریک است و حلقهٔ میم طوق عبودیت است که بنده را از سوی التمیز گردانیده است پس بنده همان حلقهٔ میم است و لفظ احد از برای تعظیم او آمده است و اظهار اختصاص او کرده علیه وعلی آله الصلوات والسلام

چو نام این ست نام آور چه باشد ؏ مکرم تر بود از هرچه باشد ؏ بعد از هزار سال که آنرا تاثیری نهاده اند در تغییر امور عظام معامله این ولایت با این ولایت کشیده و ولایت محمدی بولایت احمدی انجامید و کار با از دو طوق عبودیت بیک طوق رسیده جای طوق نخستین حرف الف که رمزی از رب اوست متمکن گشت تا محمد احمد شد علیه وعلی آله الصلوات والسلام بیانش آنست که دو طوق عبودیت از دو حلقهٔ میم است که در اسم مبارک محمد صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم وبارک اندراج یافته است تواند بود که آن دو طوق اشارت بدو تعین او باشد علیه وعلی آله الصلوات والسلام یکی از آن دو تعین جسدی بشری است و دوم تعین روحی ملکی و در تعین جسدی هرچند بواسطهٔ عروض موت فتور رفته بود و تعین روحی گرفته اما اثر آن تعین باقی مانده بود و هزار سال بایست تا آن اثر نیز زائل شود و نشانی از آن تعین نماند چون هزار سال آخر آمد اثری از آن تعین نماند و یک طوق عبودیت از آن دو طوق گسسته شد و زوال و فنای بآن طاری گشت و الف الوهیت که آنرا در رنگ بقای مانده توان گفت بجای آن نشست تا محمد احمد گشت و ولایت محمدی بولایت احمدی انتقال فرمود پس محمد صلی الله تعالی علیه وآله وصحبه عبارت از دو تعین آمد و احمد کنایت از تعین باشد پس این اسم بحضرت اطلاق اقرب باشد و از عالم تجرد بیشتر بود ؏ **سوال** فنا و بقا که مشائخ قرار داده اند و ولایت را بآن مربوط ساخته چیست و این فنا و بقا که در تعین محمدی گفته شد بکدام است ؏ **جواب** فنا و بقا که ولایت بآن مربوط است فنا و بقا شهودی است اگر فنا و زوال است باعتبار نظر است و اگر بقا و ثبات است هم باعتبار نظر آنجا صفات بشری را استتار است نه زوال و فنای این تعین از قبیل است که

خواص عباد او تعالی هرچند دران حضرت قرب و وصل پیدا کنند از قبیل قرب جسم بجسم نخواهد بود و چنین اتصال
جوهر بعرض نیز آنجا اگر قرب است بیچونی است و اگر وصل است هم بیچون همگی کار و بار این بزرگواران در آنحضرت
جل سلطانه از عالم بیچونی است و عالم چون نسبت بعالم بیچون حکم قطره دارد نسبت بدریای محیط
که آن ممکن است و این واجب تعالی و نیز عالم چون در ضیق زمان و مکان کائن است و عالم بیچون
از تنگی وارسته است و از زمان و مکان گذشته آری پیدا است عبارت و تعبیر در ان عالم پیچ است آنکه
ودر این عالم تنگ و تاریک تعالوا من العبارة بعده عن الاشارة ارحم الراحمین خواص
عباد خود را نصیبی از بیچونی داده در عالم بیچون سر واده است و بمعاملات بیچونی مشرف ساخته
است اگر فرضاً تعبیر از آن بیچونی بچون نمایند بعید تر از آن است که بالغان لذت جماع را بنارسیدگان
بلذت قند و شکر تعبیر کنند چه این هر دو لذت از یک عالم چون است و آن تعبیر متعسر از دو عالم
متباین و ناچار چون کسی تعبیر از بیچون بچون نماید و بر بیچون احکام چون اجرا کند جای آن دارد
که مورد طعن و طرد گردد و بالحاد و زندقه متهم شود پس دقت و غموض آن اسرار از راه عبارت
و تعبیر آمده نه از راه تحقق و حصول آن زیرا که متحقق شدن بآن اسرار کمال ایمان است و
تعبیر نمودن از آن بیچون بعبارات چون عین کفر و الحاد من عرف الله کل لسانه اینجا کار باید کرد
ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر الحمد لله اولاً و آخراً والصلوات
علی رسوله دائماً وسرمداً

مکتوب نود و ششم

بفقیر محمد هاشم کشمی در اسراری
که متعلق است بدو اسم مبارک آن سرور صلی الله علیه وسلم حضرت پیغمبر ما علیه و علی آله
الصلوات والسلام مسمی بدو اسم است که هر دو اسم مبارک او در قرآن مجید مسطور است فرمود
محمد رسول الله و نیز فرمود در حکایت بشارت روح الله اسمه احمد و هر کدام این دو اسم مبارک را ولایت
علیحده است ولایت محمدی هرچند ناشی از مقام محبوبیت اوست علیه الصلوات والسلام اما آنجا
محبوبیت صرف کائن نیست مزجی از نشاء محبیت نیز دارد اگرچه آن مزج بالاصالت او را نیست
نباشد اما منبع مقام محبوبیت صرف است و ولایت احمدی ناشی از محبوبیت صرف است که شائبه محبیت
ندارد این ولایت سابق بیش قدم است و یک مرحله بمطلوب نزدیکتر است و محب مرغوب تر و محبوب
هرچند در محبوبیت تمامتر بود استغنا و بی نیازی او را کاملتر باشد و در نظر محب زیاده تر در آید و عظمت

ذاتی ممکن بواسطهٔ عدم ذاتی او شر محض ست قبح و نقص ست لیکن این حسن و جمال که در ممکن مشهود ست هرچند از وجود آمده است اما چون در مرآت عدم ظاهر شده است حکم مرآت گرفته نصیبی از قبح گرفته است و نقص پیدا کرده و ممکن چون قبح ذاتی دارد آنقدر حظ و لذت که از آن حسن در می یابد که بسد ازین حسن ست نمی دریابد هرچه مناسبت باین بیشتر دارد و نسبت بآن کناس را بواسطهٔ مناسبت لذتی که از رائحهٔ منتنه کائن ست از رائحهٔ طیبه نیست قصه مشهور ست که کسی از محلهٔ عطاران گذشت از فرط بوی خوش ناخوش گشته بیهوش شده افتاد بزرگی از آن راه می گذشت چون بر سر معاملهٔ او مطلع شد فرمود که نجاستی نزد مشام او بگذرارید که از بوی ناخوش آن خوش گشته بهوش آید چنان کردند بهوش آمد

مکتوب نود و نهم بجناب سیادت مآب ارشاد پناه میر مومن بلخی در اظهار شکر نعم ظاهریه و باطنیه که مفاض از برکات اکابر ماوراء النهر ست

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی من لم یشکر الناس لم یشکر الله حقوق علما و مشائخ ماوراء النهر شکر الله تعالی سعیهم بر ذمهٔ ما واپس ماندگان و دور افتادگان بلکه بر کافهٔ اهل اسلام هندوستان آنقدر ست که در ضمن تقریر و تحریر بر آید درستی اعتقاد بر وفق آرای صائبهٔ اهل سنت کثرهم الله سبحانه فی الاسعار از تحقیقات این بزرگواران اکتساب نموده ایم و صحت عمل بموجب مذهب علمای حنفیه رضی الله تعالی عنهم از تدقیقات ایشان حاصل گردیده و نیز سلوک طریقهٔ علیهٔ صوفیه قدس الله تعالی اسرارهم درین دیار از برکات آن بقعهٔ شریفه مستفاد ست و تحقیق مقا جذبه و سلوک و فنا و بقا و سیر الی الله و سیر فی الله که بمرتبهٔ ولایت خاصه مربوط است از فیوض اکابر آن بومهٔ متبرکه معاصی بالجمله اگر ظاهر ست اصلاح آنجا یافته است و اگر باطن ست فلاح را آنجا حاصل نموده ست ؏ شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار ٭ اگر خار و اگر گل همه پروردهٔ تست ٭ حرسها الله سبحانه و اهالیها من الآفات و البلیات بحرمة سید السادات علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات یارانی که بتقریبات از آن دیار بعلیا ما بدین دیار سعلی می آیند الطاف حضرات ذوی البرکات آنجای علی الخصوص اسحاق ملاذ ما ارشاد و هدایت پناه افادت و افاضت دستگاه سلمه الله تعالی النسبت باین حقیر اظهار می نمایند که عالیجا نجابت آیات ایشان را بتو حسن ظن کائن ست و بعض علوم و معارف این فقیر را که تسوید نموده مطالعه فرموده اند و پسندیده این قسم بشارت ست

صفات بشری را زوال وجودی متحقق ست و انخلاع از جسد گاه بر حی کائن و در جانب بقا اینجا نیز هرچند
بنده حق نشود و از بندگی نه آید اما بحق نزدیکتری یافته و جمعیت بیشتر پیدا می کند و از خود دورتر گشته احکام
بشری از وی مسلوب تر می گردد و باید دانست که این عروج محمدی که مربوط با نتفای صفات بشری است
هرچند کار و بار او علیه و علی آله الصلوات والسلام بالاتر برده و در دو علیه رسانید و از کشایش غیر غیریت
دارها بیدا اما بر آستان او علیه و علی آله الصلوات والسلام تنگتر گشت و نور هدایت او بواسطهٔ مناسبت
بشریت بود کمتر شد و توجهی که بحال این واپس ماندگان داشت قلت پیدا کرد و بکلیت متوجه وسیله
حقیقی گشت وای بر حال آن رعایا که بحال شان نپردازد و بکلیت بمحبوب خود متوجه شود ازینجاست
که بعد از هزار سال ظلمات کفر و بدعت مستولی گشته است و نور اسلام و سنت
نقصان پیدا کرده ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر

مکتوب نود و هفتم

بصوفی قربان جدید در سر موهوم بودن عالم، صوفیه که عالم را موهوم گفته اند
باین معنی نیست که عالم محض اختراع و تراش وهم ست که مذهب سوفسطائی بیخرد ست بلکه موهوم بآن معنی
است که در مرتبهٔ وهم بخلق خداوندی جل شانه مخلوق گشته است و در آن مرتبه بصنع او تعالی ثبوت و
استقرار پیدا کرده لیکن خیر و کمال که در وی ثابت ست مستعار از مرتبه حضرت وجود است تعالی و تقدس
و ظلی ست از ظلال کمالات آن مرتبهٔ مقدسه و شر و نقص که در وی کائن ست مستعار او عدم است
و ظلی ست از ظلال شر و نقص که در آن عدم مخزون ست که منشا هر شر و نقص ست و چون سالک مستعد
سالک بحکم تربیت خداوندی جل سلطانه این امانات نادرست باهل آن امانات بسپارد خیر و کمال را
باهل آن بدهد و شر را باهل شر حواله نماید ناچار بدولت فنا متحقق گردد و ما حاصل ازو چیزی نماند و از خیر
در وی اثری نبود از شر او را ضرری متوقع گردد چه هرچه او داشت از خیر و شر همه مستعار از عدم و وجود بوده است
که او از خانهٔ خود چیزی نیاورده است بهر رو در پیش از امانت داری امری دیگر نبوده و چون امانات را باهل آن
امانات رد نماید لاجرم از زحمت تهی و ما ئی خلاص شود و بفنا و بستی ملحق گردد

مکتوب نود و هشتم

بحاجی عبد اللطیف خوارزمی در شر الندا از حسن صورت خیر و کمال حسن و جمال هرجا هست اثر جود
ست که خیر محض ست و مخصوص بواجب الوجود جل سلطانه در ممکن چنانچه وجود از آن حضرت جل و علا
بطریق ظلیت منعکس گشته است حسن و جمال نیز از آن مرتبهٔ مقدسه بطریق ظلیت آمده

وعلیہما الصلوۃ والبرکات والتحیات اولی الایدی والابصار تعبیر یافتہ و نیز در شان آبای کرام او می فرماید
انا اخلصناہم بخالصۃ ذکری الدار وانہم عندنا لمن المصطفین الاخیار؛ پس گرفتار ے بما دون حق
جل وعلا چہ مناسبت شان انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات اولی الایدی والابصار باشد و مخلصان برگزیدہ
را بہ تعلق مخلوق چہ گنجایش دارد گفتہ نشود کہ این گرفتاری بما دون حق نبود تعالیٰ کہ مخلوق
پیش از مرآت حسن و جمال او نیست سبحانہ چنانچہ صوفیہ گفتہ اند و شہود وحدت را در مرآت کثرت
تجویز کردہ و سوای رویت اخروی درین نشاۃ در مجالی و مظاہر صور ممکنات مشاہدہ و مکاشفہ
اثبات نمودہ زیرا کہ این قسم کشف و شہود کہ سالکان صوفیہ را در غلبات توحید درین نشاۃ
فانیہ دست می دہد نیز و یک ست کہ خواص انسان اینہا را آن استنکاف بود و ایشان از آن
مکشوف و مشہود تحاشی و تنزہ نمایند ہر گاہ معاملہ اینچنین بود مر انبیا را برگزیدہ ثبوت
این نوع احوال را چہ احتمال ست بلکہ تصور امثال آن درحق این بزرگواران عین وبال ست جواب
این سوال مبنی بر مقدمہ است و آن آنست کہ حسن و جمال آخرت و ہمچنین تلذذات و تنعمات آن
موطن نیز نہ در رنگ حسن و جمال دنیوی ست نہ مثل تلذذات و تنعمات اینجائی زیرا کہ
آن حسن و جمال خیر در خیر ست و آن تلذذ و تنعم مرضی و مقبول مولیٰ جل شانہ و این حسن و جمال ہمہ
شر و نقص ست و این تلذذ و تنعم ہمہ نامقبول و غیر مستحسن لہذا آخرت دار رضای او
و دار دنیا دار غضب مولیٰ گشت جل سلطانہ سوال حسن و جمال در ممکن چون مستعار از مرتبہ
حضرت وجوب بود تعالیٰ و ممکن نیست الا مظہر و مرآت آن مرتبہ نباشد چہ ممکن از خود ہیچ ندارد و آنچہ
دارد مستعار از حضرت وجوب ست تعالیٰ و تقدس پس تفاوت درین دو موطن از کجا آید و چرا یکی
مرضی و مقبول دیگرے نامقبول و غیر مستحسن گردد جواب مبنی بر چند مقدمہ است مقدمہ اولیٰ
آنکہ عالم بتمام مجالی و مظاہر اسما و صفات واجبی ست جل شانہا و مرایای کمالات اسمائی
و صفاتی او تعالیٰ مقدمہ دوم آنکہ صفات واجبی جل سلطانہا ہر چند داخل دائرہ وجوب اند
اما چون احتیاجی در وجود و قیام ایشان را بحضرت ذات تعالیٰ ثابت ست آنچہ امکان در ینہا کائن ست
نسبت وجوب ذاتی در حق شان غیر مقطوع چہ وجوب شان بخود نیست بلکہ بذات واجب ست ہر چند
اینہا را غیر ذات نگویند اما از غیریت چارہ ندارد چہ اثنینیت در میان اینہا کائن ست

از بزرگان باعث اند و باعث امیدواری می گردد بر تحریر بعض از اذواق و مواجید و ولیه میاز د و چون درین
ایام بتازگی شیخ ابو المکارم صوفی آمده اظهار الطاف ایشان نموده انواع مهربانی بیان فرموده ناچار
اعتماد بر کرم ایشان نموده بچند کلمه بتصدیع گشت و خود را فرا یاد ایشان داد و چون نقل بعض مسودات
این فقیر را اخوی محمد هاشم که از دوستان حاجتمند است بمحبوب صوفی مشار الیه مرسل داشته است
اکتفا بآن نموده حرفی از مقوله علوم و معارف این طائفه علیه درین رقیمه مندرج نساخت و
اشفاق حضرات امید آن دارد که در اوقات مرجوه از دعای خیر فاتحه سلامت خاتمه مسی
نخواهند فرمود ربنا اتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا دعوات فقیرانه این فقیر را
بحضرات آن عالی درجات هر کدام جناب نقابت و نجابت پناه ملاذ اهل الله سید میرک شاه
و جناب افادت دستگاه علامة الورای مولانا حسن و جناب ناصر الشریعت حافظ الملت قاضی
تولک ادام الله تعالی برکاتهم تبلیغ فرمایند مخدوم زاده های گرامی ما نیز از فقیر زاده های عرض
دعا نموده التماس فاتحه مینمایند

مکتوب صدم بشیخ نور الحق در کشف سر گرفتاری حضرت

یعقوب بحضرت یوسف علیهما السلام با بعضی اسرار غریبه و علوم عجیبه الحمد لله وسلام علی عباده
الذین اصطفی مصائل کمالات اخوی اعز شیخ نور الحق از سر گرفتاری که حضرت یعقوب را بحضرت
یوسف بوده صلوات الله سبحانه وتسلیماته تعالی علی نبینا وعلیهما باهتمام و شوق تمام استفسار نموده بودند
و این فقیر نیز مدتها بود که شوق انکشاف این سر داشت چون شوق ایشان سلاوه آن شوق شد
بے اختیار بکلیت متوجه کشف این دقیقه گردید و در بادی النظر ظاهر ساختند که خلقت او و حسن و
جمال او علی نبینا وعلیه الصلوات والسلام از جنس خلقت و حسن و جمال این نشأه دنیویه نیست ظاهر
گشت که جمال او از حسن جمال بهشتیان است و مشهود گردید که با وجود این نشأه صباحت او را
مشابهت بحسن حور و غلمان است بعد ازان آنچه تفصیل دران باب بکرم و فضل خداوند بے
ملک سلطانه وارد گشت در قید کتابت آورده مرسل داشت سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا ؎
درپس آئینه طوطی صفتم داشته اند ٭ آنچه استاد ازل گفت همان می گویم ٭ سوال اینهمه افراط
محبت و گرفتاری که حضرت یعقوب را بحضرت یوسف بوده است علی نبینا وعلیهما الصلوات والتسلیمات
از کدام راه بوده و حال آنکه حضرت حق سبحانه وتعالی او را و آبای کرام او را علی نبینا

آن نشأه بیشتر باشد و در مراضی مولی جلت شانه قدم بیشتر نهد چه گرفتاری آن نشأه عین گرفتاری ست
بصاحب آن نشأه که آن نشأه از طلسم حکمت او بیت جل سلطانه و در رنگ ردای کبریا روپوش
جمال بیرنگی او آمده آید والله یدعوا الی دار السلام نص قاطع ست والله یرید الآخرة بر تفضیل محبت واقع و آنکه گرفتاری
آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا مذموم داشته است و ورای گرفتاری مولی جل شانه ساخته حقیقت آخرت
را کماهی ندانسته است و غائبی را بر شاهد با وجود فارق مبین قیاس کرده رابعه بیچاره اگر حقیقت
بهشت را کماهی می دانست همگی سوختن آن نمیکرد و گرفتاری آنرا ورای گرفتاری مولای
آن جل سلطانه نمی دانست و دیگری گفته است که کریمه منکم من یرید الدنیا ومنکم من یرید الآخرة
شکایت از فریقین ست حضرت حق سبحانه انصاف نشن و باد چگونه متصور گردد که حضرت
حق سبحانه وتعالی دعوت به بهشت بفرماید و بعد از دعوت کسیکه اجابت کند از وی
شکایت نماید اگر گرفتاری آن موطن قدس مذموم بودی یا شائبه ذم داشتی بهشت دار
الرضا نگشتی که رضای او نهایت مراتب قبول ست و آنهم در رنگ دنیا مغضوب آمدی علت غضب
باعث ذم عدم است و بیخ هر قبح و نقص ست و نصیب دنیا آمده است و سبب طعن دنیا گشته چون
چیزی از عدم حاصل گشت شائبه ذم و قبح زائل شد دار رضائی و نامقبول نصیب اعدا آمد و جز رضا و قبول
وجود نبود غیر از وصل و وصول و راحت و سرور هیچ نباید مخبر صادق فرموده است علیه وعلی آله
الصلوات والسلام که در بهشت تسبیح و تهلیل و تحمید درختانی بنشانند یعنی سبحان الله بگویند درختی در بهشت
بنشانند معنی تنزیهی که اینجا بکسوت این حروف و کلمات پیدا گشته است آنجا بصورت درخت متمثل شود که
گرفتاری بآن درخت و تلذذ از آن درخت عین گرفتاری و تلذذ معنی تنزیهی باشد علی هذا القیاس جمیع علوم
که آنهم حقائق و اسرار در توحید و اتحاد فرموده اند و بر مظاهر این جمیله نشأه فرود آورده اند و عشق کرده اند
و در ضمن اینها شهود و مشاهده اثبات نموده و حسن و جمال اینها را حسن و جمال مولی جل شانه یکی گفته
[illegible] فی کل طعام لذیذ و دیگری گوید ؎ امروز چون جمال تو بی پرده ظاهر ست ۰۰ در حیرتم که وعدهٔ فردا
برای چیست ۰۰ و ثالثی گوید ؎ عاملشان گر در قدح آبی خورند ۰۰ در درون آب حق را ناظرند
[illegible] اصدق امثال این سخنان از هم و دریافت این فقیر دورست در این [illegible]
[illegible] تحمل این نازکیها می باید و آن را قابل قبول این قسم دولت نمی داند اگر طاعت قبول

ولاشان متغائران تعقیبه مقرره ارباب معقول ست مع ذلک اطلاق امکان درحق شان نباید کرد که
موهم حدوث ست لان کل ممکن حادث عندهم وجوب ما نیز درآن موطن نباید تجویز نمود که موهم
انفکاک شان ست از حضرت ذات تعالی و تقدس مقدمه ثالث آنکه هرکجا که امکان ست عدم را
فی حد ذاته آنجا گنجایش ست اگر حصول آن عدم محال بود لیکن آن استحاله ناشی از نفس او نگشته
است بلکه از جای دیگر آمده مقدمه رابع آنکه اسماء و صفات واجب را جل سلطانه چنانچه در جانب وجود
شان حسن و جمال کائن ست در جانب احتمال عدم شان نیز حسن و جمال ثابت اگر ثبوت این حسن در
مرتبه حس و وهم بود که مناسب عدم است و هرچند مستعار از جوار باشد که عدم را فی حد ذاته غیر از شر و قبح
نصیبی نیست وجود ست که سراسر خیر و کمال ست و تمامه حسن و جمال باید دانست حسنی که در عدم نمودار
گردد در رنگ آنست که حنظل را بشکر غلاف نمایند و شیرین وانمایند مقدمه خامس آنکه بکرم الله
سبحانه بنظر کشفی لائح گشته است که درین نشأه جانب عدم ممکن را از کمال اقتدار تربیت نموده آنرا در مرتبه
حس و وهم بصنع کامل خود ثبات و استقرار بخشیده اند و مظهر حسن و جمال صفات که در جانب احتمال عدم
شان نمودار شده بود ساخته و نیز واضح گشته است که در نشأه آخرت جانب وجود ممکن را ترجیح داده بمظهر حسن
و جمال و صفات که در جانب وجود شان ثابت ست خواهند ساخت چون این مقدمات پنجگانه معلوم
گشت تفاوت درمیان حسن و جمال این نشأه و حسن و جمال آن نشأه واضح شد و قبح یکی و حسن دیگری
لائح گردید و غیر مرضی از مرضی تمیز پیدا کرد و ازین تحقیقات هم حل این سوال شد و هم توضیح مقدمه
شد که جواب سوال اول مبنی بر وی بوده است کما لا یخفی علی الفطن و چون این مقدمه واضح گشت
درجواب سوال اول گوییم که بفضل خداوندی جل شانه بکشف صحیح معلوم گشته است که وجود حضرت یوسف
علی نبینا و علیه الصلوات والسلام هرچند درین نشأه پیدا گشته است اما بر خلاف سائر موجودات این نشأه
نشأه وجود او از نشأه آخرت ست و جانب وجود او را ترجیح داده او را مظهر حسن و جمال که تعلق
بوجود اسماء و صفات داشته ساخته اند و شائبه عدمیه را که نفس او یا باصل او تعلق گیرد مقتضی گردد
او از علت عدم که منشأ هر قبح و نقص ست او را و اصل او را پاک کرده غیر از استیلای جانب نور وجود
که نصیب بهشتیان ست در وی نگذاشته ناچار گرفتاری حسن و جمال او در رنگ گرفتاری بحسن و جمال
بهشت و بهشتیان محمود آمده نصیب کمل گشته و هرچند محب کامل تر و گرفتار حسن و جمال

تعالی را نیز تعلق رویت هر شخص هم بهمان اعتبار خواهد بود که رب آن شخص است ازینجا کسی توهم تجزی
و تبعض نبرد زیرا که ذات عز شانه سامهٔ آن اعتبارست نه بعض آن ذات اعتبارست و بعض دیگر اعتبار
دیگر که این علامات نقص و حدوث و حدوث است تعالی الله سبحانه عن ذلک گفته اند ذات الله تعالی
تمامهٔ علم و تمامهٔ قدرت و کل ارادت و هر چند هر اعتبار تمام ذات است اما هر یکی همان اعتبار است نه غیر
اعتبارات دیگر سر لا تدرکه الابصار را اینجا باید جست گفته نشود که چون در اعتبارات تمیز نبود هر یکی عین ذات
باشد تعالی را متعلق رویت اعتباری را ساختن در میان اعتبارات کثیره بچه معنی باشد زیرا که گوییم که این
اعتبارات هر چند عین ذات اند بلکه عین یکدیگر تمیز و امتیاز چونی که نزد گرفتاران عالم چون معتبر است
نه اند امتیاز بیچونی در میان شان کائن است و صاحب دولتان که از عالم چون بعالم بیچون پیوسته
اند پیوستنی بیچون امتیاز بیچون شان برایشان نیز واضح است و اشاره در رنگ امتیاز گوش از چشم
میباید آری صاحب دولتی که مبدأ تعین او اسم جامع باشد بر سبیل اعتدال علی تفاوت الدرجات
او را علی سبیل الاجمال از جمیع اعتبارات ذات تعالی و تقدس نصیبست و رویت او بجمیع
آنها متعلق لیکن چون ضیق جامعیت اجمال که نصیب اوست همه وقت دامنگیر اوست احاطه
درک او حق او نیز مفقود باشد و کریمهٔ لا تدرکه الابصار صادق و من اصدق من الله حدیثا
باید دانست بنده را که حضرت حق سبحانه بکرم خود مخصوص ساخته بدولت فنای اتم مشرف
میگردانند و اتیقنیده دهم که ماهیت او شده بود خلاص میسازد و عین و اثری از وی نمیگذارد او را بعد
ازینچنین فنا وجودی می بخشند که شبیه وجود نشاء آخرت بود و تعلق ترجیح جانب وجود ممکن داشته
باشد و مظهر کمالات جانب وجود اسماء و صفات الهی جل شانه بود و تحقیق آن سابقا ذکر یافته است
حضرت یوسف علی نبینا علیه الصلوة والسلام بوجود نخستین باین دولت مشرف شده بود و این
عارف این وجود ثانی بولادت ثانی و چون آن جبلی بود حسن ظاهر نیز او را عطا فرمود و این چون
او را کسبی حاصل گشت بنور باطن اکتفا نمود و حسن ظاهر او را ذخیره برای آخرت داشته
اینچنین دولتمندی بعد انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات عزیز الوجود است و اقل قلیل این
بزرگوار هر چند نبی نیست اما بتبعیت انبیا شریک دولت خاصهٔ انبیاست علیهم الصلوات و اگرچه
طفیلی است اما سفره نشین خوان نعمت شان است هر چند خادم است اما همنشین مخدومان است

می‌داشت منسوب بوی جل شانه نمی‌آمد پیغمبر علیه و علی آله الصلوات والسلام الدنیا ملعونة نمی‌فرمود
و بهشت است که سزاوار کرامات است و قابل این مقامات و تمسک فی کل طعام الدید در طعام بهشت
صادق است نه در طعام دنیوی که مخلوط به هزاران عدم است لهذا ارتکاب این مستحسن ننمایند نزد
این فقیر بهشت هر شخص عبارت از ظهور آن اسم الهی است جل شانه که مبدأ تعین آن شخص است آن
اسم بصورت اشجار و انهار و بصورت حور و قصور و کسوت و ولدان و غلمان ظهور فرموده است چنانچه در
اسمای الهی جل سلطانه تفاوت است و باعتبار علو و سفل و باعتبار جامعیت و عدم جامعیت درجات نیز باندازهٔ
آن تفاوت است اگرچه نزد من این ظهور مشهود و مشاهده اثبات نموده آید مستحسن و زیباست و وضع
شیء در موضع خود است اما در غیر این موضع امثال این سخنان اطلاق نمودن جرأت است و وضع شیء
در غیر موضع خود اما آنکه صوفیه علیه از فرط محبت و کمال اشتیاق که بمطلوب دارند هر قدر که رائحهٔ
... بمشام جان ایشان میرسد مغتنم دانسته آن را از استیلای سکر محبت عین مطلوب مقصود انگاشته اند و
عاشقیها که نفس مطلوب با یاد کرده باوی در میان آورده و خطها برده اند و مکاشفه اثبات نموده بزرگی گوید
سوی تو از رها جمله سست و جوینده ز هر سو که آواز پای برآید. بلی این قسم معاملات و عاشقیها
و در مجه آن سیرها محبت مجوز است بلکه مستحسن که از برای خدا است و از فرط شوق لقای مطلوب
بیجاست خطای ایشان حکم صواب دارد و سکر شان حکم صحو در خبر آمده است سین بلال عند الله
شین است هر شنید تو خنده زند سهد بلال. باید دانست که مکشوف این فقیر آنست
که رویت هر شخص بهشتی در بهشت نیز باندازهٔ آن اسم الهی است جل سلطانه که مبدأ التعین و
تشخص اوست و کسوت اشجار و انهار و حور و غلمان بهشتی ظهور فرموده است با معنی بعد از چند گاه
بحکم خداوندی جل شانه این اشجار و انهار و غیر همان که مظاهر آن اسم مقدم بوده اند رمالی حکم
عنکبوت پیدا می‌کنند وسیله دولت رویت نمیشوند آن شخص می‌گردند و از مجالست اصلی
می‌آیند و او را بخود مشغول میدارند و همچنین الی ابد الآبدین در رنگ تجلی ذاتی حرفی که در دنیا
اثبات کرده اند که تجلی ذات حضرت جل شانه مستعدان این دولت را همیشه در پردهٔ اسما و صفات
بعد از چند گاه ببعضی حجاب این اسما و صفات مرتفع میشود و شهود ذات بی پردهٔ اسما و صفات
متجلی می‌گردد و چون آن اسم الهی جل سلطانه اعتباری از اعتبارات حضرت ذات است

قرب بان مربوط است جواب منشا هر خیر و کمال حسن و جمال حضرت وجود را هر چند قوت و استقرار
بیشتر پیدا شود ظهور این صفات کامله تر آید و شک نیست که وجود نفس امری از وجود وهمی اقوی و اثبت
است ناچار خیر و کمال در وی اتم و اکمل بود و در قرب چه سخن است که در مرتبه صفات افعال او تعالی
موجود گشته است بصفات خالقیه در ارتقیه حق جل و علا پیدا گردیده باید دانست که ثبوت عدم و همچنین
ثبوت کمالاتی که شائبه عدم در آنها ملحوظ است اگرچه از کمالات صفاتیه بود همه در مرتبه حس و وهم است تا از
عدم بالکل پاک نشود و عین و اثر عدم زائل نگردد شایان وصول مرتبه نفس امری نگردد و اگرچه در ثبوت
وهمی درجات است باعتبار قوت و ضعف عدم هر چند اقوی بود گرفتاری مرتبه وهم اتم باشد و چون
ضعف گردد گرفتاری کمتر بود و بسیاری از اولیای کبار که به سیر و سلوک از مراتب عدم گذشته و غیر از اثری از عدم
در آنها باقی نمانده است هر چند تا آن اثر باقیست داخل مرتبه نفس امری نمیشوند الا از مرتبه وهم گذشته
بسقط نهایت آن میرسند و نظارگیان مرتبه نفس امری میگردند و نصیبی ازین مقام حاصل میکنند
محسوس می گردد که انبیای کرام و ملائکه عظام علی تفاوت الدرجات علیهم الصلوات و التسلیمات و همچنین بعضی از
تابعان انبیاء اگرچه قلیل باشند تا نهایت مقام مرتبه نفس امری رسیده اند و هر کدام را آنجا علی
تفاوت الدرجات او را است خاص و مقامی است علیحده حروف و کلمات قرآنی نیز آنجا مشهود
میگردند و مینمایند که مقام اینها فوق مقام انبیاست علیهم الصلوات و التسلیمات گوئیا ازین مقام سر زده
اند و بمقام فوق نارسیده در میان برزخ شده اقامت نموده اند که مقام فوق مخصوص بصفات
صفات مقدسه حضرت واجب الوجود است تعالی و موجود در خارج غیر سبحانه این حروف و کلمات
چون سمات حدوث دارند قابلیت وصول آن مقام ندارند الا از همه موجودات آن مرتبه پیش قدم اند
و چنگلی در دامن مدلولات خود زده اند و به بیگانگی که در منتهای مرتبه نفس امری طرفی است نموده اند
مرتبه فوق اند و از کمال گرفتاری و در رنگ تمام چشم گشته نگران آنجناب مقدس اند عجب معامله است که این از
بزرگواران با این بطون و قامت بحکم المرء مع من احب با محبوب خود معیت مجهول الکیفیت دارند و بیخودی یاد از
اند چه اتحاد و اثنینیت با مطلوب خود مانوس و مالوف اند درین اثنا معیت حروف و کلمات قرآنی را با آن
مرتبه مقدسه ملاحظه نموده آمد معلوم گردید که این معیت را با معیت دیگران هیچ نسبتی نیست
این معیت بس عالی است هیچ در درک نمی آید که با بطن البطون مربوط است فهم مخلوق

و آن تابع ست که مصاحب و همراز متبوعان ست گاهی بود اسراری باوی در میان آرند که انبیا در آن اختلاط نمایند و شرکت باوی خواهند علیهم الصلوات والتسلیمات چنانچه مخبر صادق نیز علیه الصلوات والتسلیمات بآن خبر داده است اما این قسم معامله داخل فضل جزوی ست فضل کلی مر انبیاست علیهم الصلوات والسلام این فضل نیز که اعدا چون بدولت متابعت شان میسر گشته است از ایشان ست و پیش از امانت ایشان کریمه ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون وان جندنا لهم الغالبون نص قرآنی ست که نشان این بزرگواران از همه پیش برده است و بر همه نصرت داده و غالب ساخته

سوال این وجودی که بعارف تام الفنا بخشیده اند آیا او باین وجود هم در رنگ سائر موجودات این نشأه در مرتبهٔ حس و وهم ست یا ازین مرتبه برآمده است و اگر برآمده است وجود خارجی پیدا کرده است یا نه و حال آنکه مقرر قوم ست که در خارج غیر از حق سبحانه تعالی هیچ چیز موجود نیست

جواب آنچه در آخر کار معلوم گشته است گوییم که برآمده است و نفس امری گشته مرتبهٔ وهم هرچند باعتبار ثبات و تقرر حکم نفس امر پیدا کرده بود اما فی التحقیق نفس امر نبود که نفس امر ورای آن مرتبه است گوئیا این مرتبه برزخ ست در میان وهم و خارج موجودات نشأهٔ آخرت هم در مرتبهٔ نفس امر بلکه صفات واجبی جل شانه سوای صفات ثمانیهٔ حقیقیه همه دران مرتبه اند و در مرتبهٔ خارج غیر از ذات اقدس واجبی جل شانه و غیر از صفات ثمانیهٔ او تعالی هیچ چیز موجود نیست پس موجود گشته مرتبه پیدا شد مرتبهٔ وهم که نصیب اکثر افراد این نشأه است انبیاء را جمیعهم علیهم الصلوة والتسلیمات که ازین مرتبه برآمده اند و همچنین ملائکه کرام علی نبینا وعلیهم الصلوة والتسلیمات که وجود شان مناسب وجود نشأهٔ آخرت ست و اقلی از اولیای کرام نیز باین دولت مشرف گشته اند و از وهم بنفس امر ملحق گشته مرتبهٔ دوم نفس امر ست که صفات و افعال واجبی جل شانه آنجا کائن ست و ملائکه کرام نیز در دران مرتبه موجود اند و وجود نشأهٔ آخرت نیز دران مرتبه ثابت است و همچنین انبیا ست و اخص اولیا نیز بآن مرتبه رفته اند علیهم و علی انبیائهم الصلوة والتسلیمات نقد سیت که صفات واجبی جل شانه مرکز آنمقام ست که اشرف اجزای اوست و سائر موجودات در اطراف و اکناف آن مرکز علی حسب الاستعداد مرتبهٔ سوم خارج ست و موجود درآنجا ذات و صفات ثمانیهٔ واجب الوجود ست تعالی و تقدس اگر فرق ست باعتبار مرکز و غیر مرکز است که شرف بأقدس النسب ست سوال از مرتبهٔ وهم مرتبهٔ نفس امر ترقی کرد اتم پیدا در کدام

نشده اند ایقان است که رویت بصری و مشاهده که عبارت از رویت قلب است علی تفاوت الدرجات
نتیجه شده است که بآخرت مربوط است صاحب تعرف که از اکابر این طائفه علیه است در کتاب خود اجماع
مشائخ را رضی الله عنهم نقل می کند و می گوید که اجماع کرده اند بر آنکه رویت حق جل و علا در دنیا بچشم و به دل
واقع نیست مگر از طریق ایقان امری دیگر آنجا کائن نه **سوال** مقرر این طائفه علیه است که یقین را سه درجه است
علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین علم الیقین عبارت از استدلال از اثر بموثر گفته اند چنانچه یقین بوجود
آتش مثلا که از راه استدلال از علم بوجود دخان حاصل گردد و عین الیقین عبارت از دیدن آتش گفته اند
مثلا و حق الیقین عبارت از تحقق شان با آتش دانسته و چون رویت قلبی هم نبود عین الیقین بکدام معنی
راست آمد و اجماع مشائخ بر عدم رویت اصلا چگونه صادق بود **جواب** تواند بود که مراد از اجماع مشائخ ما
تقدم بوده باشد متاخران بر خلاف آن حکم کرده اند و تجویز رویت قلبی نموده و نزد این فقیر این حکم ثابت
نشده است و این تجویز بثبوت نه پیوسته و این درجات ثلث که در یقین گفته اند همه داخل علم الیقین است
و از استدلال بر نیامده و از علم الیقین نرسته و آنچه در عین الیقین رویت آتش گفته اند رویت دخان است
که از آنجا بر وجود آتش استدلال کرده اند نه رویت آتش چنانچه در علم الیقین استدلال از علم دخان
بود بر وجود آتش اینجا از رویت دخان است بر وجود آتش این یقین ثانی اتم است از یقین اول
بواسطه قوت دلیل چه آنجا علم دلیل است و اینجا رویت دلیل است و تحقیق در حق الیقین بغال
متحقق شدنیست مر آیین دار آنجا استدلال بر آتش کردن است و این یقین از هر دو سابق اتم و
اکمل است که از نفس خود که دخان گشته است استدلال بوجود آتش نماید و از انفس تا آفاق فرق واضح
است قال الله تعالی سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق قال الله تعالی
وفی الارض آیات للموقنین و فی انفسکم افلا تبصرون آنچه در آفاق و انفس دیده می شود
همه آیات مطلوب است نه نفس مطلوب پس مرئی در آفاق و انفس که دخان بود
که آیت آتش است نه آتش پس معامله در آفاق و انفس استدلال باشد که حقیقت
علم الیقین است و حق الیقین در ماورای آفاق و انفس باید تشخیص نمود سبحان الله
بزرگان یافتن مطلوب را درین قفس مقرر ساخته اند و بیرون انفس بی حاصل دانسته یکی فرموده
ع هیچ تا بیا مبر تو سوی دست ع ما تو در زیر گلیم است آنچه هست ع دیگری گوید ع چون

آنجا چه گنجایش القرآن کلام الله غیر مخلوق آمده است از علوشان این حروف وکلمات مقدسه معلوم میگردد که کلام نفسی
هم همین حروف وکلمات است چنانچه قاضی عضد تحقیق آن نموده است و سلب تقدیم و تاخیر همین ها را کلام قدیم
نفسی گفته و تقدیم و تاخیر آنها را عائد بقصور آلت حادث خود داشته سوال اگر همین حروف وکلمات کلام
نفسی باشند باید که داخل مرتبه خارج گردند و در سابق گذشت که داخل آن مقام نمیگردند وجه آن چیست
جواب این حروف وکلمات چون در ازمان تقدیم و تاخیر مذکور شده اند ناچار باین ملاحظه نظر کشفی عدم
دخول شان در مرتبه خارج ظاهر میگردد و چون مرتبه ثانیه بی ملاحظه تقدیم و تاخیر دیده اند مشهود گشت که داخل اند
و باصل خود ملحق بلکه متحد پس معیت شان بمعیت دیگران چه نسبت دارد که آنجا اتحاد است و معیت دیگران
اتحاد گنجایش ندارد سبحان الله همین حروف وکلمات قرآنی چون کلام قدیم سبحانی بود ظهور آن درین
نشاه بخلاف سائر صفات قدیمه نفس خود خواهد بود چه حروف وکلمات برین تقدیر نفس او بند و
روپوش آن غیر از تقدیم و تاخیر عارضی که از راه قصور آله تکلم آمده است نخواهد بود پس قرب این
اشیا بجناب قدس خداوندی جل سلطانه قرآن مجید که گردی از ظلیت بوی نرسیده است و خس و
خاشاک تقدیم و تاخیر را در چشم محجوبان انداخته باصالت خود در عالم ظلال جلوه گر گشته است لهذا
افضل عبادات تلاوت قرآن مجید آمده شفاعت او مقبول ترین شفاعت دیگران گشت چه شفاعت ملک
مقرب و چه شفاعت نبی مرسل نتائج و ثمرات که بر تلاوت قرآنی مترتب میشود چه تفصیل آن توان نمود
و سپاس است حق تعالی را بر شرف مزید بدرجاتی برده است که تصور آنجا گنجایش متصور نبود سوال آیا حروف وکلمات
قرآنی باین دولت مخصوص گشته اند یا حروف وکلمات سائر کتب منزله نیز باوی درین دولت
شرکت دارند و همه کلام قدیم نفسی اند جواب همه را درین دولت شرکت است اینقدر فرق در نظر
کشفی متمثل میگردد که قرآن مجید گویا مرکز دائره است و سائر کتب منزله بلکه جمیع آنچه بدان از ازل
تا ابد تکلم واقع شود همه گویا محیط آن دائره پس قرآن اصل همه آمد و اشرف جمیع کتب گشت چه مرکز شرف
اجزای دائره است و اصل جمیع نقط دائره است گویا سائر نقط تفصیل او و بیند او اجمال آن کل قال الله تعالی
فی شانه و انه لفی زبر الاولین سوال از تحقیق سابق معلوم گشت که درین نشاه ضمن مظاهر جمیله شهود
و مشاهده که گفته اند واقع نیست و ایشان را قابلیت مظهریت آن مرتبه مقدسه یا غیر این مظاهر درین
نشاه نفس شهود و مشاهده متحقق است جواب آنچه معتقد این فقیر است آنست که نصیب

ثابت بود فافهم از حق الیقین چه نوشته آید که کمال تحقق آن مربوط بنشأه اخروی ست واگر نصیبی ازان دولت
در دنیا ممکن ست بخصوص ما خص خواص ست که سیر بالنفس که مناسبت بحق الیقین دارد نزد ایشان
داخل علم الیقین شده و انفس آن حکم آفاق گرفته و علم حضوری ایشان که بالنفس بوده است علم
حصولی گشته و عین الیقین در ماورای آفاق و انفس در حق شان حاصل شده و قلیل هم خاتمه حسنه در
بیان حسن و جمال محمدی علی صاحبها الصلوات والسلام که متعلق محبت پروردگار عالمیان گشته ست ملاحت
او صلی الله تعالی علیه وسلم ما آن جمال محبوب رب العالمین آمده حضرت یوسف هرچند بصباحتی که
داشت محبوب حضرت یعقوب بوده است علی نبینا وعلیه الصلاة والتسلیمات حضرت پیغمبر ما که
خاتم الرسل ست بملاحتی که دارد محبوب خالق زمین و آسمان ست علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات
والتحیات و زمین و زمان را بطفیل او خلق فرموده است کما ورد باید دانست که خلق محمدی
در رنگ خلق سائر افراد انسانی نیست بلکه بخلق هیچ فردی از افراد عالم مناسبت ندارد و او صلی الله
علیه وسلم با وجود نشأه عنصری از نور حق جل وعلا مخلوق گشته است کما قال علیه وعلی آله
الصلوات والسلام خلقت من نور الله و دیگران را این دولت میسر نشده است بیان
این دقیقه آنست که در ما سبق گذشته است که صفات ثمانیه حقیقیه حضرت واجب الوجود جل سلطانه
هرچند داخل دائره وجوب است اما بواسطه احتیاجی که ایشان را بحضرت ذات ست تعالی رائحه
امکان در ایشان کائن ست و چون در صفات حقیقیه قدیمه رائحه امکان را گنجایش گشت
در صفات اضافیه حضرت واجب الوجود تعالی ثبوت امکان بطریق اولی باشد و عدم
قدم شان نیز ادل دلیل باشد بر امکان شان و بکشف صریح معلوم گشته است که خلقت آنسرور علیه وعلی آله
الصلاة والتسلیمات ناشی ازین امکان ست که بصفات اضافیه تعلق دارد نه امکانیکه در سائر ممکنات عالم
کائن ست هرچند بدقت نظر صحیفه ممکنات عالم را مطالعه نموده می آید وجود آنسرور آنجا مشهود نمیگردد
بلکه منشأ خلقت و امکان او علیه وعلی آله الصلاة والسلام در عالم ممکنات نباشد بلکه فوق این عالم
باشد ناچار او را سایه نبود و نیز در عالم شهادت سایه هر شخص از شخص لطیف تر ست و چون لطیفتر ازوی
در عالم نباشد او را سایه چه صورت دارد علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات بشنو بشنو
صفت علم از صفات حقیقیه است و داخل دائره موجود خارجی ست و چون آن صفات را

جلوهٔ آن جمال بیرون ز تو نیست ٭ مادر و ایمان دست رحمت اندر کش ٭ مثالے گوید ٭ ذره گر بس نیک
گر بس بد بود ٭ گرچه عمری تک زند در وجود بود ٭ صاحب فصوص فرماید التجلی من الذات لایکون الا
بصورة المتجلی له ٭ بزرگے دیگر فرماید اهل الله بعد فنا و بقا هرچه می بینند در خود می بینند و هرچه می شناسند
در خود می شناسند و حیرت ایشان در وجود خود است و فی انفسکم افلا تبصرون و نزد فقیر انفس نیز در
رنگ آفاق بے ماحصل است و از یافت مطلوب خالی و بے نصیب است نه زیرا که در آفاق و انفس
است استدلال است بمطلوب و دلالت است بمقصود و وصول بمطلوب ماورای آفاق و انفس مربوط
است و بما سوای سلوک و جذبه منوط چه سلوک سیر آفاقی است و جذبه انفسی پس سلوک و جذبه و سیر
آفاق و انفس همه داخل سیر الی الله باشند آنچه گفته اند که سیر و سلوک آفاق سیر الی الله است و
جذبه و سیر انفسی سیر فی الله چه توان کرد ایشان را چنان دانایند تدو هرا چنین سبحانک لا علم لنا
الا ما علمتنا این مسکین الوش خورستان را چه یارا که سخن خلاف مذاق ستان گوید اما چون معامله از
تقلید گذشته است ناچار هرچه می یابد میگوید مخالف قوم باشد یا موافق ابویوسف رح را بعد از
گذشته تقلید التزام موافقت ابوحنیفه که او ستاد اوست خطاست ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او
اخطأنا **سوال** این درجات ثلث یقین چون داخل علم الیقین گشت و عین الیقین نزد تو چه بود
جواب عین الیقین مثلاً عبارت از ان حالت است که نفس و جان را با آتش کائن است و چون مستدل
بمنتهای درجه دلیل برسد که دخان باشد او را نیز حالتے با آتش پیدا خواهد شد که دخان با آتش
ثابت است نزد فقیر این حالت معتبر بعین الیقین است که فوق علم استدلال است و بیرون آفاق و
انفس است و چون پرده استدلال از میان برخاسته است که نهایت مرتبه علم است ناچار از علم
بکشف آمده و از غیب بشهود و حضور انجامیده باید دانست که شهود و حضور دیگر است و رویت و
احساس دیگر ضعیف البصر را در وقت شعشان نور آفتاب کائن است و رویت و احساس آن متحقق
نه بتنبیه متحقق شدن بدخان دو درجه دارد و شامل علم الیقین و عین الیقین است تحقیقے که ذکر یافته تا زمانیکه تحقق
بدخان جمیع نقطه ارا طے کرده به نقطه آن آخر آن نرسد علم الیقین است چه هر نقطه که مانده استجاب
اوست که مستلزم استدلال است و چون به جمیع نقط متحقق شده و بنقطه آخر آن برسد از استدلال برآید
که حجب تماماً ارتفاع یافته است و در رنگ نفس و جان عین الیقین او را

تعالی جمیل ویحب الجمال **سوال** کریمهٔ یحبهم دلالت دارد بر آنکه محبت حضرت حق سبحانه بغیر او صلی الله علیه و آله وسلم نیز متعلق میشود و دیگران هم محبوب او تعالی میباشند وجه تخصیص آن چیست که در دیگران موجود نیست **جواب** محبت دو است محبت ست که بذات محب متعلق ست و محبتی ست که بغیر از ذات او تعلق دارد قسم اول محبت ذاتی ست و اعلای اقسام محبت ست چه هیچکس هیچ چیز را دوست ندارد چنانکه خود را و نیز این قسم محبت احکم و اوثق ست که بعروض عارضی زوال نپذیرد و نیز متعلق این محبت محبوب صرف ست که شایبهٔ محبیت ندارد و بخلاف قسم دوم محبت عرضی ست و زوال پذیر ست و متعلق او هر چند من وجه محبوب ست اما از وجوه متعدده محبیت نیز دارد و چون حسن جمال خاتم الرسل علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات مقتبس حسن و جمال حضرت ذات ست تعالی چنانکه گذشت ناچار قسم اول که بذات جل و علا متعلق ست بآن علیه وعلی آله الصلوات والسلام متعلق باشد و در رنگ ذات سبحانه متعلق محبت او نیز صلی الله تعالی علیه وعلی آله محبوب صرف بود و دیگران را چه اینها دوست میشوند واز حسن ذات تعالی قلیل النصیب اند قسم دوم محبت با ایشان متعلق باشد و بیک وجه ایشان را محبوب گردانند محبوبیت متعلق او صلی الله علیه تعالی وسلم که در رنگ ذات محب همیشه محبوب ست محسوس می گردد که آن قسم غلبهٔ محبت که حضرت موسی راست با حضرت حق سبحانه و او با آن محبت رأس و رئیس محبان آمده تمام طور را صراط محبت حضرت حق سبحانه راست با حضرت خاتم الرسل علیه وعلیهم الصلوات والتحیات هر چند این فقیر در دریای این دو محبت غواصی مینماید که تفاوتی در میان این دو محبت بقوت و ضعف پیدا آرد و محبتی که خالق راست از محبت مخلوق شدیدتر مییابد الا ان حزب الله هم الغالبون هیچ تفاوت ظاهر نمیشود گوییا این دو محبت را بمیزان عدالت برابر سنجیده اند و سر موی تفاوت کم و بیش تجویز نکرده **سوال** صوفیه علیه تمام افراد عالم را مظاهر و مجالی اسماء الهی داشته اند جل سلطانه و حقائق اشیاء را همان اسماء یافته و اشیاء را اظلال آنها دانسته پس تمام عالم ظهور اسماء الهی داشته اند جل سلطانه تخصیص که بظهور بعضی اسماء الخلقت آنسرور نموده علیه وعلی آله الصلوات والسلام چنانچه گذشت وجه آن چه باشد **جواب** حقائق اشیاء نزد صوفیه این اعیان ثابته اند که صور علمیهٔ الهی اند جل سلطانه اسماء الهی بانفسها و این عالم را ظهور آن صور علمیه گفته اند

اضافتے عارض شود و بآن تقسیم یابد مثل علم اجمالے و علم تفصیلے آن اقسام از صفات اضافیه
خواهند بود و داخل دائرهٔ ثبوت النفس امریکه مقرر صفات اضافیه است چنانکه گذشت متشهود میگردد
که علم اجمالی از صفات اضافیه گشته است نوری ست که در نشأه عنصری بعد از انصباب از اصلاب بارحام
متکثره بمقتضای حکم و مصالح بصورت انسانی که احسن تقویم ست ظهور نموده است و مسمی بمحمد و احمد شده
نیک استماع باید نمود که اینقدر اجمال هرچند علم مطلق را مقید ساخته است و از حقیقت باضافه آورده
اما هیچ زیادتی در مقسم پیدا نکرده است و هیچ چیز او را مقید نگردانیده چه اجمال علم عبارت از نفس علم
است نه امر زائد منضم بعلم بخلاف تفصیل علم که تقاضای جزئیات متکثره می نماید تا تفصیل متصور
گردد و عجب قیدیست که مظهر اطلاق ست و طرفه مقیدیست که نفس مطلق ست همین قسم نازکے
در مطلق علم بنسبت بذات عالم جل سلطانه ملاحظه باید نمود که علم نفس عالم و نفس معلوم میتواند بود چنانچه
در علم حضوری کائن ست بخلاف صفات دیگر که این قابلیت ندارد و نتواند گفت که قدرت همین قادر
عین مقدور ست و ارادت عین مرید و عین مراد پس علم را با ذات عالم و اتحادی ست و اتحادی که غیر
او را نیست از ینجا قرب احمد با احد باید دریافت چه واسطه در میان دارد و آن صفت علم ست امریست که
اتحاد بمطلوب دارد پس حجابیت را در آنجا چه گنجایش و ایضاً علم را حسنی ست ذاتی که غیر او را از صفات
این حسن ثابت نیست لهذا بزعم این فقیر محبوب ترین صفات واجبی نزد حق جل و علا صفت العلم ست
و چون حسن آن شائبه محبوبیت دارد حسن و مراد راک آن قاصر ست ادراک تمام آن حسن مربوط
بنشأه آخرت ست که موطن رویت ست چون خدا را عز و جل به بینند جمال محمد را در یابند
هرچند درین نشأه دو ثلث حسن بحضرت یوسف مسلّم و ثلث ثانی بهمه تقسیم شد اما در آن
نشأه حسن حسن محمدی و جمال جمال محمدی علیهم الصلوات والتسلیمات که محبوب
خداوند ست جل سلطانه چگونه حسن دیگرے را با حسن صفت علم مشارکت که حسن او بواسطه
اتحاد ست بمطلوب حسن عین مطلوب ست و دیگری را چون اتحاد نیست آن حسن نیست
پس خلقت محمدی علیه و علی آله الصلوة والسلام با وجود حدوث مستند بقدم ذات گشت
تعالی و احکام او نیز منتهی بوجوب ذات شد تعالی و حسن او حسن ذات آمد تعالی که شائبه غیر
حسن بر وے کائن نیست چون چنین شد ناچار متعلق محبت جمیل مطلق گشت و محبوب او آمد

که نصیب خلقت وے حرما آمده است کما قال علیه الصلوات والسلام اکرموا عمتکم النخلة فانها خلقت
من بقیة طینة آدم علیه وللارض من کاس الکرام نصیب **سوال** حضرت شیخ محی الدین بن العربی
وتابعان او حقیقت محمدی را عبارت از حضرت اجمال علم دانسته اند وآن را تعین اول گفته وتجلی ذات
دانسته و فوق آن مرتبه لاتعین تصور نموده که حضرت ذات بحت ست جل شانه وتو آنرا
قسم علم دانسته در صفات اضافیه داخل ساختی که دون صفات حقیقیه ست وجه آن چیست
جواب شیخ محی در خارج جز ذات احد مجرده را موجود نمیدانند وجود را صفات را اگرچه حقیقیه
باشند جز در علم اثبات نمی نمایند پس ناچار تعین اول نزد او علم جملی بود وثبوت صفات بعد ازان
صورت بندد که ثبوت شان فرع ثبوت علم ست که جز در علم ایشانرا ثبوتی نمیدانند پس علم ازینها سابق
باشد و جامع جمیع کمالات بود و نزد فقیر آنچه منکشوف گشته است آنست که صفات حقیقیه ثمانیه در رنگ
ذات واجبی جل شانه در خارج موجود اند اگر تفاوت هست باعتبار مرکزیت و بعدم مرکزیت ست
چنانچه گذشت و این قول موافق آراء علمای اهل سنت و جماعت ست شکر الله تعالی سعیهم
که وجود صفات را زائد بر وجود ذات تعالی فرموده اند برین تقدیر علم جملی و تعین اول گفتن معنی ندارد
بلکه اطلاق تعین نمودن هم گنجایش ندارد و اسبق جمیع صفات صفت الحیوة ست که صفت العلم تابع اوست
علم را بروی سبقت دادن صورت ندارد علی الخصوص که بعلم قیدی منضم شده باشد آن از مطلق
علم پایان تر ست و داخل اضافات ست چنانچه گذشت آری اگر علم جملی را تعین اول علم گویند
گنجایش هم دارد که تعین ثانی آن تفصیلی باشد **سوال** شیخ محی الدین که تجلی را بحقیقت
محمدی گفته است و این منشاء عنصری را ظهور آن دانسته مراد او ظهور نفس اسم ست چنانچه تو
گفته یا ظهور صورت این اسم چنانچه در سائر ممکنات ست **جواب** صورت اسم زیرا که تعین اول نزد
او قدس سره تعین علمی ست چه دو تعین اولین را علمی گفته است و سه تعین آخرین را تعین
خارجیه و تعین علمی صورت شان العلم که در خارج آنرا عین ذات گفته است و در علم صورت
آنرا اثبات کرده و آن صورت علمی که حقیقت محمدی باشد در نشاء عنصری بصورت انسانی
محمدی ظهور نموده است بالجمله نزد شیخ هرجا ظهور ست ظهور صورت علمیه ست اگرچه صفات واجبی تعالی جل
سلطانه نزد او ثبوتی جز در علم نیست و در خارج غیر از ذات بحت هیچ چیز نزد او موجود نه **سوال** در آنکه

اگرچه بر سبیل تجویز آنرا ظهور اسما نیز گویند بلکه صورت علمی شئ نزد ایشان نیز عین آن شئ ست نه شبح و مثال آن شئ و آنچه این فقیر در خلقت آن سرور گفته است ظهور نفس اسم الٰهی ست جل سلطانه نه ظهور صورت علمی آن اسم شتان ما بین نفس الشئ و بین صورته العلمیه آتش را که تصور نمایند و صورت علمیه آن اشراق و اضاءت کجاست که کمال و جمال آتش همه او بوده است و در صورت علمیه آن بشبح و مثال آتش کائن نیست ارباب معقول آنرا البته مدیابه بلکه عین آتش گویند اما کشف صحیح ما مکذب عینیت ست و صورت علمیه آتش جز شبح آتش نیست که در خارج موجود ست محسوس می گردد و آنچه ظهور صور علمیه اسما است امکان و وجود آن از قبیل امکان عالم است و وجود عالم که در مرتبه وهم بصنع خداوندی جل سلطانه ثبات و تقرر پیدا کرده است و آنچه ظهور نفس اسما الٰهی ست جل سلطانه چنانچه در خلقت آن سرور گذشته است علیه و علی آله الصلوات و السلام امکان از قبیل امکان صفات اضافی ست و وجود آن نیز در رنگ وجود آن صفات در مرتبه نفس الامر متقرر ست و بغیر آن سرور علیه و علی آله الصلوات و السلام هیچکس در نظر نمی در آید که ظهور نفس اسم الٰهی باشد تعالی الا قرآن مجید که آن نیز ظهور نفس اسم الٰهی ست جل سلطانه چنانچه شمه از ان بالا ذکر یافته است غایة ما فی الباب منشا ظهور قرآنی که از صفات حقیقیه ست و منشا ظهور محمدی از صفات اضافیه ناچار آنرا قدیم و غیر مخلوق گفتند و این را حادث و مخلوق و معامله کعبه ربانی ازین دو ظهور الٰهی هم عجیب تر ست که آنجا ظهور یعنے نیز بی ست بے کسوت صور و اشکال چه کعبه که مسجود الیه خلائق ست عبارت از سنگ و کلوخ نیست و همین جدران و سقف نیست چه اگر اینها نباشند کعبه کعبه ست و مسجود الیه است پس آنجا ظهورست اما هیچ صورت نیست و این از عجب عجائب ست بشنو بشنو هرچند درین دولت خاصه دین محمدی دیگری را شرکت نیست اما اینقدر می باید که از ان دولت خاصه او علیه الصلوات و السلام بعد از تخلیق و تکمیل او علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات بقیه مانده بود که در خوان دولت و ضیافت کریمان زیادتیها لازم ست که اولش گویا نصیب خادمان بود آن بقیه را بیکی از دولتمندان امت او علیه و علی آله الصلوات و السلام اولش گویا عطا فرموده و آنرا خمیر مایه ساخته تخمیر طینت نموده و تبعیت و وراثت او شریک دولت خاصه او گردانیده علیه و علی آله الصلوات و السلام ؎ با کریمان کارها دشوار نیست و این بقیه در رنگ آن طینت حضرت آدم است علی نبینا و علیه الصلوات و السلام

علیه وعلی آله واصحابه البررة التقی مکتوب صد و یکم بشیخ عبد الله در منع تفسیر و تاویل آیات قرآن طبق
مذاق فلاسفه سلمکم الله سبحانه وعافاکم عن البلیات کتاب تبصرة الرحمن را که مرسل داشته
بودند بعضی از مواضع آنرا مطالعه نموده واپس فرستاد مگر مصنف این کتاب چلبی و میلی بمذهب
فلاسفه دارد و نزدیک ست که حکما را عدیل انبیا سازد علیهم الصلوات والتسلیمات آیت در سورهٔ
هود بنظر در آمد که بیان آنرا بطرز حکما که خلاف طور انبیاست علیهم الصلوات والتحیات کرده است
وتسویه در میان قول انبیا وحکما داده و گفته است در بیان کریمه اولئک الذین لیس لهم فی الا
خرة الا النار رده باتفاق الحکماء علی الا النار الحسی با وجود اجماع انبیا علیهم الصلوات اتفاق حکما چه
گنجایش دارد و در عذاب اخروی قول شان را چه اعتبار ست علی الخصوص که مخالف قول انبیا بود
علیهم الصلوات والتسلیمات فلاسفه که عذاب عقلی اثبات می نمایند مقصود منع عذاب حسی ست
که اجماع انبیا بر ثبوت آن واقع شده است و در مواضع دیگر آیتهای قرآنی را موافق مذاق علما
بیان می کند هر چند مخالف مذهب ملیین بود مطالعه این کتاب بی ضررهای خفیه بلکه جلیه نیست
اظهار این معنی لازم دانسته بچند کلمه متصدع گشت والسلام مکتوب صد و دوم بجناب میر
محمد نعمان در ترغیب مجاهدات و انزوا و تربیت طالبان حق جل و علا الحمد لله والسلام علی
عباده الذین اصطفی احوال و اوضاع فقرا اینجا محمود و مستوجب حمد ست لله سبحانه الحمد والمنة
والثناء علی کل حال مدتی ست که بر احوال خیر مآل خود اطلاع نداده اند امید ست که آن ورق را
گردانیده باشند و از کسل تمیل آمده و از فراغت بمجاهده رو آورده وقت کشتن کار ست هم خورد و
خواب نصف شب برای خواب مقرر سازند و نصف دیگر را برای طاعت و عبادت اگر این همت نتوانند
در زیادت بیداری ثلث شب را که از نصف ناقص ست ملتزم باشند و سعی فرمایند که در دوام حصول
این دولت فتور نرود با خلق همان قدر اختلاط و انبساط نمایند که ادای حقوق آنها نموده آید
بضرورة تقدر بقدرها انبساط با خلائق زیاده بر قدر حاجت فضولیست و داخل ما لا یعنی و
لیساست که ضررهای عظیم بر آن متفرع شود و داخل محظورات شریعت و طریقت گردد شیخی که
با مریدان افراط در انبساط نماید مریدان را ناچار از ارادت سر آورد و در طلب ایشان فتور آرد
و عیاذا بالله سبحانه من ذلک تیح این معنی را نیک دریافته با طالبان بنوعی سلوک نماید که

علم در عالم معلوم ست که حاصل آن علم حضوری ست پس صورت اسم را آنجا گنجایش بود چه حصول صورت
در علم حصولی نیست و در علم حضوری حاضر نفس معلوم ست نه صورت معلوم جواب آن مرتبه
مرتبه ذات بحت نیست جل سلطانه لهذا آنرا تعین و تنزل گفته است پس در خارج موجود نباشد و چون
در خارج موجود نشد ناچار ثبوت علمی چاره ندارد و لهذا آنرا تعین علمی گفته است و ثبوت علمی را از صورت
معلوم چاره نباشد ازین بیان لازم آمد که در علم حضوری هم صورت معلوم با وجود حضور نفس
معلوم کائن ست که حاضر نفس معلوم خالص نیست اعتبارے در وی راه یافته است که آنرا از
نفس بصورت آورده هم هرکس باین نرسد تا بذات بحت جل شانه واصل نشود بوصول بیچونی
این دقیقه را در نیابد سبحان الله من فقیر درمانده و الیس افتاده و را چه یارا که بعد از هزار سال از بعثت
خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات سخن از معارف و اسرار اکابر انبیا اولی العزم بر زبان
آدم علیه و علیهم الصلوات و التحیات و البرکات در دامن معاد در آمده و فائق کمالات مبدا را بیان تمام
ه ولی چون شه مرا برداشت از خاک ٭ سزد گر بگذرانم سر ز افلاک ٭ من آن خاکم که ابر نو بهاری ٭
کند از لطف بر من قطره باری ٭ اگر بر روید از تن صد زبانم ٭ چو سبزه شکر لطفش کے توانم ٭

الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا
بالحق الصلوات و التسلیمات بخاطر بود که شمه از صباحت و ملاحت که در حدیث نبوی آمده است
اخی یوسف اصبح و انا املح بنویسد علیه الصلوات و التحیات و برمز و اشارت در بنیاد این سخن گویا آماده که
رمز و اشارت در اداء مقصود قاصر ست و مستمعان در فهم آن عاجز حروف مقطعات قرآنی همه رموز و
اشارات ست بحقائق احوال و دقائق اسرار که در میان محب و محبوب کائن ست لیکن کیست که آنرا دریابد
علمای راسخین که حکم خدام و غلمان حبیب رب العالمین دارند و خدام را جائز ست که بر بعض اسرار
خفیه مخدوم اطلاع بود بلکه بتبعیت مخدوم با خادم جائز ست که معاملات در میان آید و بطراوتش شریک
دولت خاصه مخدوم گردد اما اگر شمه ازان سخنی اظهار نماید خائن بود و سر خود را بر باد دهد و قطع البلعوم
که ابوهریره رض فرموده است در حق او صادق آید یضیق صدری و لا ینطلق لسانی نقد
وقت ست ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی
القوم الکافرین والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی

ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر والسلام اولاً و آخراً **مکتوب صد و چهارم** بحضرت ذوی البرکات حضرت مخدوم زاده خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم در بشارت وصول بعضے مراتب عالیشان را الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی فرزندان گرامی مدتےست که از احوال ظاهر و باطن خود ننوشته اند شاید بواسطهٔ تمادی ایام مفارقت نسیانی بحال دور افتادگان طاری شده باشد ما هم ارحم الراحمین داریم کریمهٔ الیس الله بکاف عبده تسلی ده غمهای نامرادست عجب کاروبارےست با این همه ناپروائی شما خاطر همیشه متوجه احوال شماست و خواهان کمال شما دیروز بعد از نماز بامداد مجلس سلوک نشسته بودم ظاهر شد که خلعتے که داشتم از من جدا شده و خلعت دیگر بمن متوجه شد که بجای آن خلعت پوشید بخاطر آمد که این خلعت زائله را بکسے خواهند داد و بانه ازدیاد آن شد که اگر آنرا بدهند بفرزندی ارشدی محمد معصوم بدهند بعد از لمحه دید که بفرزندی مرحمت فرمودند و آن خلعت او را تمام پوشانیدند و این خلعت زائله کنایت از معاملهٔ قیومیت بوده است که به تربیت و تکمیل تعلق داشته و باعث ارتباط با این عرصهٔ محقره او بوده و این خلعت جدیده را چون معامله بانجام برسد مستحق خلع گردد امیدست که از کمال کرم آن بفرزندے اعزے محمد سعید عطا فرمایند این فقیر بهر اره بتضرع این مسالت می نماید و اثر اجابت می فهمد و فرزندے را مستحق امید دولت میباید بود * با کریمان کارها دشوار نیست * اگر استعداد است هم داد اوست تعالے * نیاوردم از خانه چیزے نخست * تو دادی همه چیز من چیز تست * قال الله تعالے اعملوا آل داود شکراً و قلیلٌ من عبادی الشکور بدانید که شکر عبارت از صرف عبد است جمیع ما انعم الله علیه من الجوارح والقوی الظاهریة والباطنیة الی ما خلق و اعطاه لاجله لو لا لما حصل الشکر والله سبحانه الموفق این قسم علوم از اسرار خفیه است هرچند بصرفه گفته می شود اما اخفای آن لازم است که مردم مفتون نگردند دیگر آن مشکلے که داشتم آن معامله شاید در مثال عالم بود درین ایام حل شده و خافیه نماند شاید که درین نیمعنے روحانیت خواجه معین الدین را هم مدخلے باشد محمد معصوم آن مشکل دانسته اند در خاطر داشته باشد والسلام **مکتوب صد و پنجم** بشیخ حسن برکے در جواب کتابت او که در بیان احوال خود نوشته بود در احیاے سنت و تهدید از بدعت الحمد لله وسلام علے عباده الذین اصطفی صحیفهٔ شریفه

سبب انس و الفت شان باشد موجب نکرت و نفرت شان از تو و از خلائق ضروریست که بقدر حاجت آشنائی باین قسم حاصل ست شما را بتوفیق الله سبحانه این معنی بسهولت میسر ست ارباب ابتلاء چه کنند که بر دوام بارباب تفرقه محشور اند قدر این نعمت بدانید و بمقتضای آن عمل نمائید نیک از حال طالبان خبردار باشید و بظاهر و باطن متوجه تربیت شان شوید زیاده چه نویسد

مکتوب صد و سوم بشیخ حمید احمدی در تربیت او بر قصور احوال و ترغیب بر حصول تکمیل و کمال

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف اخوی اعزی شیخ حمید رسیده مسرور وقت ساخت چه نعمتی ست درین طور زمان که شخصی در صحبت شخصی را بجناب قدس خداوندی جل سلطانه عشقی پیدا شود و از ما سوای او تعالی دلهای شان را برودتی حاصل گردد مع ذلک آن برادر باین دولت مسرور نگردد و از کار خود فارغ نباشد که مثل مشهور ست که هنوز دهلی دور ست معلوم نیست که از صد یکی سرانجام یافته باشد که این احوال که طالبان را در ابتدا رو میدهد و ذوق و لذت می بخشد در رنگ آن الف است که طفلان سبق الف و با آموخته سازند کار آنست که از تجلی بولایت رسد و از اذواق و التذاذات بدرجه ولایت خاصه داخل گردند ۵
هنوز احوال استغنا بلند ست هنوز افکر رسیده نا پسند ست چه باید که اوقات خود را معمور سازند و بشریعت و طریقت بظاهر و باطن متحلی باشند تکمیل دیگریست فرع کمال خود ست که درجه ولایت خاصه ست لیکن چون در صحبت طالبان را رشدی پیدا میشود و احوال و مواجید رو می دهد اگر بحد فنا و بقا نرسد هم غنیمت است و دریوقت علم کیفیت احوال بود و آنرا هم می کرده باشید اما بعد از استخاره باد و توجهات مهر که تعلیم طریقت گویند مناسب ست بلکه لازم در این عمل ترسان و لرزان باشند مبادا که ازین راه شیطان بر شما چیره شود اعاذنا الله سبحانه عن شره عدد که شما گفته بودند اگر تمام کرده آید عدد چهل ان عدد را بکار دارید بعد از ان خبر کنید تا مناسب حال اعلام نموده آید ان شاء الله تعالی یاران را که بشما مربوط اند دعا رسانند صحیفه شریفه سید یحیی نوشته بودند نیز رسید الحمد لله سبحانه درینوقت که کمال قرب قیامت وارد و تقوم الساعة علی شرار الناس در خبر آمده دلهای مردم بحضرت حق سبحانه تعالی منجذب ست و واله و شوقین آن درگاه اقدس اند جل سلطانه توقع از احباب دعای ظهر الغیب ست و فاتحه سلامتی خاتمه

روی داده است می‌نویسیم غیبک سماع نمایند که امشب که شب شنبه بود بمجلس سلطانی رفته بودم بعد
از یک پهر شب برگشته آمده سه سیپاره از حافظ شنوده زیاده از دو پهر شب گذشته بود که خواب میسر
شد بعد از حلقهٔ صباح چون کوفت شب داشته بخواب می‌بیند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
وسلم از برای فقیر اجازت نامه نوشته اند چنانچه عادت مشائخ ست که خلفا می‌نویسند و یکی از یاران
حاجتمند من دریں معامله ست درین اثنای گویا ظاهر گشته است که در امضای این اجازت نامه
نحوی از فتور ست و تعلیق و وجه فتور همدران وقت معلوم ست آن یار که متصدی این خدمت
است بار دیگر گویا این اجازت نامه را در ملازمت آنسرور برده علیه وعلی آله الصلوٰة والتسلیمات
و آنسرور در پشت آن اجازت نامه دیگر نوشته اند یا او لیسانیده این تشخیص نشد اما نسبت
بآن سرور معلوم ست و بعد از نوشتن بمهر خود مزین فرموده اند علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام مضمون
این اجازت نامه آنست که در عوض اجازت نامهٔ دنیا اجازت نامه آخرت داده اند و در مقام شفاعت
نصیب عنایت فرموده و کاغذ هم طولانی ست و سطرهای بسیار نوشته اند من ازان یار میپرسم که
اجازت نامهٔ اول کدام ست و ثانی که نوشته اند کدام ست در آنوقت می‌یابیم که من با سرور علیه وعلی آله
الصلوٰة والسلام در یکجا ایم و در رنگ پسر یا یار رگانی می‌نمائیم حضور آنسرور و اهل بیت آنسرور علیه وعلی آله
الصلوٰة والتسلیمات بر من غریب نیست و آن کاغذ را پیچیده بدست خود نهاده و در رنگ فرزندان محرم
داخل حرم شریف ایشان گشته ام کالا نترا امهات مومنان هر او حضور آنسرور در بعضی خدمات با اهتمام
میفرمایند و می‌گویند که انتظار تو داشتم چنان و چنان باید کرد درین اثنا افاقت روی داد از خاطر
رفت که وجه آن فتور چه بود معائنه میشد بهانقدر که چشم وا میشد خصوصیات آن واقعه از خاطر رفت
بخاطر شمایان مانده بود که در میناب سخنی پیشتر هم مذکور می‌کردم که این نسبت علیا عجب ست
که باندازه خود ظهور میکند بخاطر نمیگذشت که ظهور آن ظاهر از خیر و برای آخرت بود و نعم البدل میسر
آمد ازین واقعه تسلیّ آن ترددات حاصل گشت قرب قیامت ست و وقت تراکم ظلمات کدام حیرت
و چه نورانیت مگر حضرت مهدی باشد علیه الرضوان که بخلاف ظاهر بایند یافته ترویج آن نماید شکراً للنعمة
امروز طعامهای متلون فرموده ایم که بروحانیت آنسرور علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام برسند مجلس شادی
سازند و افغان نیز شاید ازان طعامها تناول نمایند دیگر در مکتوبی نوشته ام که در بیان واقعه که

اخوی اعزی شیخ حسن احسن الله اماله رسیده خوشوقت ساخته از علوم و معارف اندراج یافته بود مطالعه آن
موجب بر فرحت افزود حمد الله سبحانه که علوم صحیحه اند و معارف صادقه بر طبق کتاب و سنت اند بر وفق عقاید فرقهٔ
ناجیه حضرت حق سبحانه استقامت کرامت فرماید و بمنتهای مقاصد علمیه رساند شمه از رفع بدعتها نوشته
بود مدیحه نعمتیست که درین طور و ظلمات بدعت صاحب دولتی توفیق رفع بدعتی از بدع یابد و احیای
سنتی از سنن نماید در احادیث صحاح آمده است که هر که احیای سنت نماید بعد از آنکه عمل بآن
سنت مرتفع شده باشد آنکس را ثواب صد شهید ست ازینجا بزرگی این عمل را دریابند اما
اینقدر دقیقه رعایت کنند که کار بایقاظ فتنه نکشد و یک حسنه باعث ظهور بسیار سیئه نگردد
که آخر الزمان ست و آوان ضعف اسلام رساله که فرستاده بود نیز از مطالعه آن مرحمت اعتبار رو داد الحمد لله
سبحانه که در علوم موافقت باین فقیر بسیار ست و در کشف مطابقت افتاده است و نظرهای نیک
بلند رفته کتابت شما را که متضمن عالیا و علوم استفسارها بود باخوی محمد هاشم کشمی سپرده
بودیم که در وقت جواب نوشتن حاضر سازد اتفاقاً گم ساخت بنا بر آن در تفصیل اجوبه توقف
واقع شد آنچه بخاطر مانده بود آنرا نوشت مجملاً آنکه احوال پسندیده است و صحت علوم کائن و دیگری
تربیت و تعلیم فرزندان مغفرت پناه مولانا اند سعی بلیغ دارند و بآداب ظاهر و باطن هدایت
مرعی نمایند و سائر یاران حاجتمند را بلکه جمیع اهل اسلام آن بقعه را دلالت بشریعت و التزام سنت
نمایند و از اتیان بدعت تهدید و تحذیر کنند والله سبحانه الموفق بعضی از مکاتیب جلد ثالث را خواجه
محمد هاشم نویسانیده بشما فرستاده است منتفع گردند اوقات فقیر مختلف ست در بعضی اوقات رغبت
بر تسوید علوم و معارف بی اختیار پیدا می شود و در اوقات دیگر با آنکه اسرار غریبه افاضه می یابند از نوشتن
نفرت پیدا می گردد تا بحدیکه بدست قلم گرفتن خوش نمی آید بنا بر آن در تفصیل جواب کتابتهای شما که می رسند
فتور می افتد و نمیتوانم تکلیف چیزی نوشت باقی احوال مستوجب حمد ست از همراهی
عسکر بعنایت الله سبحانه مخلصی میسر شده است حضرت حق سبحانه و تعالی باستقامت دارد و جمیع یاران
آنجای را از دعوات مخصوصه ست والسلام

مکتوب صد و ششم بحضرت مخدوم زادها

سلمهم الله سبحانه در بیان واقعه که آن سرور را صلی الله علیه وسلم دیده و از بشارتهای علیا یافته

صحیفه شریفه فرزندان گرامی رسید حمد الله سبحانه که بصحت و عافیت اند معامله که تبارگی امروز

بواسطهٔ حوادث ایام ناتمام مانده . مرتبهٔ وهم عبارت از مرتبه ایست که در آنجا نمود بی بود بود چنانچه صورت زید
مثلاً اگر در مرآت متوهم شود آنجا نمود بی بود است چه در مرآت اصلا صورتی کائن نیست بیش از نمود وهمی
آنجا ثبوتی ندارد و کشف صحیح و شهود صادق الانجلی گشته است که حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال اقتدار خود
عالم را درین مرتبه خلق فرموده است و بصنع کامل خویش نمود محض را ثبوت بخشیده و از مرتبهٔ هرچند نمود بی بود است اما چون
عالم را از مرتبهٔ مخلوق گشته است نمود با بود آمده است چه ایجاد او تعالی بثبت بوده است و چون نمود با بود آمد نفس
امری گشت و احکام و آثار صادقه بروی مترتب شد و اینکه مرتبهٔ وهم در آنکه مرتبهٔ علم و مرتبهٔ خارج ست این مرتبه پیش از مرتبهٔ
علم مشابهت و مناسبت بمرتبهٔ خارج دارد و ثبوت او شبیه بثبوت خارجی ست بخلاف ثبوت علمی که آنرا وجود ذهنی
گویند بر طرف دیگر وجود خارجی ست و ظهوری که در مرتبهٔ وهم ست نیز شباهت تام بظهور خارجی دارد بخلاف تمیز
علم که آنجا بطون و کمون ست گویا در مرتبهٔ وهم ظلی از مرتبهٔ خارج انداخته ایجاد علم او را ایجاد فرموده است ظل خارج و
خارج عالم را در مرتبهٔ ظل خارج موجود ساخته پس در نفس خارج حضرت ذات احدیت جل سلطانه هیچ چیز موجود نه
و در ظل خارج بوجود ظلی عالم باین تعداد و کثرت ایجاد خداوندی جل سلطانه موجود بود در خارج نفس امر
وحدت ست و در ظل خارج نفس امر کثرت چنانچه در علم نیز نفس امر کثرت ست پس هم وحدت نفس امری
باشد و هم کثرت و هر کدام را اعتبار علیحده باشد و محدود دفیه چنانچه این خارج وجود عالم را ظلی ست
سائر صفات آن از حیات و علم و قدرت وغیرها نیز در وی ظلال صفات واجبی ست جل سلطانه بلکه نفس
امر که در ثبوت عالم اثبات نموده می آید نیز ظل نفس امر مرتبهٔ خارج ست ؎ بنیاد در و هم از خانه
چه پرسی نخست بودهٔ وی همه چیز و من چیز نیست . قال الله تعالی و تقدس الم تر الی ربک
کیف مد الظل ﴿ سوال تو در رسائل خود نوشته که ظل هرچه دارد از اصل ست و در ظل ایشان
از امانت دار آن اصل هیچ پیدا نیست اگر سالک مستعد بحکم ظلیت دارد هرچه از خیر و کمال که وجود و کمالات
توابع وجود و وجود با اصل خود بدهد و خود را از جمیع کمالات خالی باید ناچار بفنا و نیستی متحقق گردد و ماحی
و منتفی از وی نماید حاصل این کلام چیست و کمالات را با اصل دادن بچه معنی ست و با وجود ثبوت
و استقرار سالک فنا و نیستی بکدام اعتبار ست جواب این فنا در رنگ آنست که شخصی جامها عاریتی
پوشیده باشد و داند که این جامها از وی نیست از دیگری ست که بعاریت پوشیده است و چون این تیقن
غالب آید و استیلا تمام پیدا کند تواند که با وجود تلبس جامه این جامها از دست بصاحب جامه بدهد

روی داده بود که پار ثالث را نوکری قبول نکردی بعد از زمانی ظاهر گشت که محض کرم آنرا نیز قبول
فرمودند و آثار قبول ظاهر گشت الله سبحانه الحمد لله والمنة علی ذلک وعلی جمیع النعم ، درین ایام معارف
عزیزه معلوم عجیبه روی دهد گوئیا آن ورق مرقوم گشته است و معامله هر یکی دیگر ظاهر شده فرزندان هم را
هم نزدیک شود الخیر فیما صنع الله تعالی می گوئیم و صبر می نمائیم ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا
والسلام علی من اتبع الهدی **مکتوب صد و هفتم** در بیان سبب فتور در نسبت رابطه و التذاذ
در طاعات بخواجه محمد اشرف بعد الحمد والصلوٰة وتبلیغ الدعوات می رساند که صحیفه شریفه اخوی اعزی
رسید حمداً لله سبحانه که بصحت و عافیت آمده اند پرسیده بودند که لم این چیست که چون در نسبت رابطه فتور
میرود در اتیان سائر طاعات التذاذی یابد بدانند که همان وجهی که سبب فتور رابطه گشته است مانع التذاذ
اوست گاه هست که سبب فتور قبض بود و گاه کدورتی طاری می گردد بواسطه ارتکاب زلات اگرچه اندک بود
وجه اول مذموم نیست بلکه از لوازم سلوک طریقه است و عروض طریقه وجه دوم را تدارک توجه و استغفار باید نمود
تا بکرم الله سبحانه اثر آن مرتفع گردد و چون تمیز نسیان قبض کدورت وقت می طلبد بهر حال توبه و استغفار
نافع است حضرت حق سبحانه و تعالی با استقامت دارد والسلام **مکتوب صد و هشتم**
بملا طاهر خادم در بیان معاملاتی که باصل الاصل تعلق دارد و این معرفت بعینه منقول است
معاملاتیکه باصل الاصل تعلق دارد دو نوع است نوعیست که از انجا بصورت مثالی یا بامر آخر نیتان علوم
کرد و این معانی تا دقیقی است که سیر در مقاماتی است که آنها را با عالم مناسبتی و مشارکتی است و
نوبا لوجه والاسم و آن تا نهایت سیر مقام رضاست شخصی را سیر فوق مقام رضا میسر گردد و از انجا
هیچ معلوم وی نخواهد بود نه بصورت مثالی و نه بامر آخر این زمان آن عارف را علم بمحض حصول مقامات
فوق خواهد بود نه آنکه چیزی از آنها معلوم وی گردد و درین مقامات اسم بنود رسالت و امثال آن
نیز مفقود است انکار هم که حضرت حق سبحانه تعالی فرد ادر دار خلد علم آنها را النصیب گردانند و نهایت
این سیر تا مرتبه مخصوص است که بر ارباب آن پوشیده نماند والسلام **مکتوب صد و نهم** بحضرت
مخدومزاده خواجه محمد معصوم سلمه الله سبحانه در بیان آنکه ایجاد عالم در مرتبه وهم است اما بواسطه استقلال
و تعلق ایجاد و نقش امری گشته است و این مرتبه ورای مرتبه علم و خارج است و بیان آنکه وهم وحدت نقش
احدیت و هم کثرت و تحقیق آنکه فنای سالک با وجود ثبات و استقرار بچه معنی است این مکتوب

علیه وعلیهم الصلوٰة والسلام این معارف تعقل معنی یافته چون عارف مقامات ظلال را طی کرده معامله را باصل رسانید
اینزمان علم وی که باشیا تعلق خواهد کرد از قید ظلیت مبرا خواهد بود یعنی اشیاء معلوم وی بود بوجهی که
هیچ از آنها در وی حصول نکند زیرا که هرچه شئ در وی حاصل خواهد شد ظل و صورت آن شئ خواهد بود نه عین
الشئ کما قیل فی تعریف العلم هو حصول صورة الشئ فی العقل اذ لا شک ان الصورة الحاصلة من الشئ فی العقل
شبح ومثال لذلک الشئ لا عینه کما یشهد به الکشف الصریح والالهام الصحیح اینزمان عارف را با حق
سبحانه هیچ نسبتی سوای نسبت معائیت و مصحوبیت اثبات نخواهد کرد از ظلیت و عینیت و مرآتیت
تحاشی خواهد نمود این معامله مربوط بکمالات ذاتیه است چه ذات را سبحانه از عالم غنای ذاتی است
ان الله لغنی عن العالمین بخلاف مراتب بعضی اسماء و صفات که آنجا این نسبت متصور است پس
تا زمانیکه ازین مقامات نگذرد و باصل الاصل نرسد ازین نسبت بی نصیب است درین مقام عارف را
هر ذره از ذرات شاهراهی گردد بجناب قدس خداوندی جل شانه بخلاف در علم حصولی که در آن صورت
عالم هر شئ را بجانب خود کشد خود مرآت جمیع اشیا گردد لکن همچنین در صورت ظلیت و مرآتیت
هر شئ صاحب آن عالم را بسوی خود کشد نظر بصیرت او را بیرون خود نگذرد و چون بفضل الله سبحانه
از قید حصول ظلیت وا رهد هر ذره از ذرات موجودات چه عرض چه جوهر و چه آفاق و چه انفس او را
دروازه غیب الغیب گردد باید دانست که چنانچه سابقا آن شخص مرآت جمیع اشیا بود و هرچه میکرد برای
خود میکرد و هرچه از وی صادر مییافت ناچار راجع بهمان میگشت خواه نیت میکرد یا نه اکنون چون
مرآت خود را از آئینه داری باز گردانیده و از تقیید ظل بازمانده مثل نادانی گشته که هرچه در وی بود
نماند و بیرون خود انداخت پس ناچار هرچه خواهد کرد برای خود نخواهد کرد بلکه برای حق خواهد کرد نیت
کند یا نه نیت در محل است نه در تحقیق اینزمان حب این عارف بحب او تعالی کشد و بغض او ببغض او سبحانه
همچنین تعظیم و توقیر وی تعظیم و توقیر حق است سبحانه و اهانت و سوء ادب وی منجر باهانت و سوء ادب او
تعالی همین نسبت بوده اصحاب آنسرور را با آن سرور علیه وعلیهم الصلوات والتحیات علی تفاوت درجاتهم که
حب و بغض ایشان منجر بحب و بغض آنسرور است علیه و علی آله الصلوٰة والسلام که فرموده علیه السلام
من احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم و نیز همین نسبت است اهل بیت آن سرور را با آن سرور
علیه و علی آله الصلوٰة والسلام اما ظهور این نسبت در حضرت مرتضی و فاطمه زهرا و حسنین رضی الله

و خود را برهنه و عریان یابد بلکه از همیشینا از برهنگی خود انفعال بکشد و خود را از چادر زاویه گیرد و چون
وجود سالک در مرتبه وهم و تخیل مخلوق گشته است فنای تخیلی نیز او را کافی است چه استیلای این تخیل او را
بتعین قلبی میرساند و ذوقی و وجدانی می گرداند و آنچه مقصود از فنا و نیستی است بوجود می آرد چه مقصود از فنا
زوال گرفتاری ظل است و حصول گرفتاری باصل و چون رجوع ظل باصل یقینی گشت و وجدانی و ذوقی آمد
ناچار گرفتاری بظل زائل گشت و گرفتاری بجای آن نشست و اگر این تخیل بحصول نمی پیوست
دولت گرفتاری بزوال ظل زائل نمیگشت بلکه مدار سلوک این راه بر توهم و تخیل است احوال و مواجید
که معانی خزینه راه است بوهم مدرک می گردد و تجلیات و تلوینات سالکان در مرآت خیال شهودی
می شود فلولا الوهم لقصر فهم ولولا الخیال لستر الحال درین راه هیچ چیز نافع تر از وهم و خیال یافته نشد اکثر
در ادراک و انکشاف شان مطابق واقع بر آمده وهم است که پنجاه هزار ساله راه را که در میان عبد و رب است
بکرم خداوندی در اندک مدت قطع می نماید و بدرجات وصول می رساند و خیال است که حقائق و اسرار
غیب الغیب را در مرآت خود منکشف میسازد و سالک مستعد را مطلع می گرداند از شرافت وهم که حضرت حق
سبحانه تعالی عالم را در آن مرتبه اختیار فرموده است و اتم المحل ظهور کمالات خود ساخته و از بزرگی
خیال است که حضرت واجب الوجود آنرا نمونه عالم مثال گردانیده است که اوسع جمیع عوالم است حتی که در مرتبه وجوب
را جگشانه نیز صورتی در آن عالم گفته اند و حکم کرده که حق را جل سبحانه مثل نیست اما مثال است
ولله المثل الاعلی صور احکام وجوبیه است که عارف آنرا در آت خیال خود احساس مینماید و بذوق
دریافت آنها ترقی میفرماید سوال از تحقیق سابق واضح گشت که فنا و نیستی باعتبار تخیل است اگرچه بتعین قلبی
رساند و وجدانی و ذوقی سازد و احکام صادقه بروی مترتب شود نه باعتبار تحقق وجود و در بعض رسائل
نوشته که اسم فنا باعتبار وجود است در زوال عین و اثر است حقیقت این معامله چیست جواب چون رجوع
وجود ظل باصل بتعین پیوست و وجدانی و ذوقی گشت ناچار حکم بزوال وجود نیز کرده آید و ارتفاع عین او
اثر گفته شد سوال این حکم بفنای وجودی با وجود ثبوت و استقرار ثانی صادق است یا کاذب مکتوب
صد و دوم بحضرت مخدوم زاده محمد معصوم سلمه الله تعالی در بیان آنکه معامله عارف بجائی میرسد که صورت هیچ معلومی
در خود حصول نمیکند آنزمان بهره وه از ذات او راست هر آئی است مطلوب و بیان آنکه حب این عارف منجر بحب
حق است سبحانه و بعض او به بعض او تعالی و بجز تعظیم و اهانت او و آل و اصحاب آنسرور را بانسرور بیعین نسبت است

من النفوس الشائقة هناك اثر ولا علم نا و قوسين صمنا حقيقة و هذا المعارف من اسرار الله
سبحانه يظهرها على اخص الخواص من عباده والسلام على من اتبع الهدى والتزم متابعة المصطفى
عليه وعلى آله الصلوات والبركات العلى مکتوب صد و دوازدهم شریعت پناهی قاضی اسلم
در بیان آنکه صفات حقیقیه او تعالی نه عین ذات اند و نه غیر ذات سبحانه الحمد لله و سلام علی عباده
الذین اصطفی. علماء اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم در صفات ثمانیه حقیقیه واجب الوجود
تعالی چه بلا زیبا گفته اند که لا هو ولا غیره این معرفت ورای طور عقل ست که بنور فراست
و برکت متابعت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات دریافته اند عقلا ازین عبارت ارتفاع نقیضین
می فهمند ندانسته است که در حصول تناقض اتحاد مکان و اتحاد زمان شرط است و چون آنحضرت جل سلطانه را
مکان و زمان گنجایش ندارد تناقض چگونه متصور گردد و آنچه علما در دفع تناقض در لفظ غیر تصرف
کرده اند و از غیر معنی خاص خواسته هیچ در کار نیست بلکه نظر کشفی منع این تخصیص می نماید و نفی غیر
بهر معنی که باشد اثبات می کند می باید که صفات واجبی جل شانه چنانچه عین ذات اقدس او تعالی نیند
که زاید اند غیر ذات او سبحانه هم نیستند اگر چه زائد اند تعالت و تقدست و نسبت اثنینیت پیدا کرده
اینجا آن قضیه مقرره ارباب معقول که الاثنان متغایران تخلف کرده و نقیض حصول شان نموده آنکه
گفته شد که ما ورای طور عقل ست بآن معنی است که عقل بآن مهتدی نمیگردد و از ادراک آن قاصر است
و آنکه عقل به خلاف آن حکم می کند چگونه به خلاف آن علم نماید که آن را قصور هم کرده بلکه از حیطه
ادراک او بیرون ست حکم باثبات او و نفی آن چه متصور شود ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا
من امرنا رشدا. مکتوب صد و سیزدهم بملا سلطان سرهندی در بیان آنکه صفات او تعالی
بحیات و علم و سائر کمالات متصف اند و در تحقیق معنی قیام صفات بذات جل سلطانه صفات
واجب الوجود جل سلطانه که قیام می بذات او دارند تعالی و تقدس مثل الحیوة والقدرة والعلم وغیرها
از کمال تقدس و تنزه هیچ نسبتی بصفات ممکن ندارند که صفات ممکن اعراض اند که قیام بجواهر دارند
و صفات واجبی جل سلطانه مقوم جواهر اند که قیام جواهر بآنهاست و ایضا صفات ممکن حکم میت دارند
و جماد محض اند و از حیات و علم غیر ایشان تعبیر است که ممکن بتوسط شان حی و عالم و قادر میگردد و اما آنها بالفعل
حی و عالم نیستند بخلاف صفات مقدسه واجب الوجود تعالی و تقدس که در نظر این حقیر

تعالی عنهم اتم ست و در بقیهٔ ائمه اثناء عشر نیز سرایت آن مشهور میگردد و در ما ورای آنها این نسبت مخفی نمیشود والسلام

مکتوب صد و پانزدهم بشیخ نور محمد بهاری در بعضی از اسرار غریبه مقام قاب قوسین او ادنی و بر آنکه عارف کامل شمال خود را در یمن می یابد این معارف نیز منقول بعینه ست در معامله قاب قوسین در ظاهر رنگی از مظهر هویداست که ذهاب و مجی اثر از سالک مجهول نمی پیوسته بخلاف معامله او ادنی که آنجا هیچ حکمی و اثری از مظهر نماند پس درین مرتبهٔ ثانیه ناچار مظهر امری باشد مستفاد از مرتبه وجوب آن خلعتی است خاص که عارف را بعد از تمامی معامله از مرتبهٔ اصل عنایت فرموده اند و تعبیر از ان بافاضهٔ صورت نیز توان کرد این سریست پس غامض شاید تفصیل آن در موضع دیگر انشاء الله سبحانه ثبت یابد پس مظهر درین معامله امری بود که بوی از عدم آنجا راه نیافته باشد و شائبهٔ امکان را آنجا بار نبود پس اگر انفعالی دران مرتبه اثبات نماییم از خود بخود بود نه از غیر که نشانی از غیر نمانده است و لو بوجه من الوجوه فتسمیه ولعینه من بعینه کحل هرچند انفعالیکه در مرتبهٔ قاب قوسین اثبات نموده آید نیز حق است و ظهور حکمی دران مرتبه بود و ظهور اصل ابالی شائبهٔ ظلیت نیست و شایان آن مرتبهٔ علیا نه انفعالی که شایان آن مرتبهٔ مقدسه باشد آنست که بوی از ظلیت بدو در راه نیافته باشد و غیری را هیچ وجه در میان مدخلی نبود زیرا که غیر از بوث عدم خالی نیست و از نقص امکان بیرون نه آری اگر انفعالات مراتب ظلال چنان بود گنجایش دارد و باید دانست که درین معامله او ادنی که شمه ذکر یافت عارف کامل شمال خود را یمین می یابد سرش آنست که شمال او حکم یمین گرفته زیرا که شمال از مقتضیات عدم بود قبل از زوال احکام العدم فما بقی الا الوجود الصرف و لیس ثمه شمال بل کلتا یدیه سبحانه یمین فافهم و لا تقنع فی الزندقة و چون اسرار غامضه و معارف غریبه را در یافتی بشنو قال الله سبحانه ثم دنی فتدلی بدانکه تحقق این دنو بعد از تحقیق باسرار او ادنی است که بالا ذکر یافته است زیرا که تا حکمی و اثری از عارف باقی ست و از بوث عدم سر انگشته او را لیاقت این دنو نیست بعد از تحقیق این دنو تدلی ست که رو بنزول دارد و چون تدلی متحقق گردد و عارف را بمحل آرند این زمان صورت قوسین ظاهر گردد هرچند از قوس اول اثری و حکمی نمانده است لیکن چون دایرهٔ تدلی مستدیر می سازد صورت قوسین درین وقت متوهم می گردد پس از تدلی فکان قاب باین اعتبار فرموده که این وقت صورت قوسین ثابت ست حقیقت آن او ادنی بل ادنی ازو ما بقی

واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر. مکتوب صد و چهارم در تحقیق صفات واجبی تعالی و کیفیت تعلق علم او
تعالی بکمالات خویش و در بیان آنکه ممکن را از قیام بعین چاره نبود اما اثبات محل او را هیچ در کار
نیست و بیان تعینات وجوبی و مبادی انبیاء متبوعین و انبیاء تابعین و ملائکه کرام علی الانبیاء علیهم الصلوٰة
والسلام و مبادی تعینات اولیا و عوام مؤمنین و کفار و موجودات نشأت اخروی. صفات حقیقیه که در مرتبه
حضرت ذات او تعالی اثبات مینمایم هیچ تعینی ازین اثبات در آن حضرت جل سلطانه تمیزی پیدا
نمی گردد و مرتبه دیگر ورای مرتبه او تعالی ثابت نمیشود و بوجهی از وجوه انفکاک شان صورت
نمی بندد و تا مرتبه ثانی متحقق نشود انفکاک بوجهی از وجوه حاصل نگردد و تعین تنزل صورت نه
بندد. حضرت ذات تعالی و صفات حقیقیه او سبحانه گویا در یک مرتبه کائن اند با وجود زیادتی گویا
عین ذات اند تعالی و تقدس و هرچند این صفات مقدسه تفصیل کمالات مندرجه حضرت ذات اند
سبحانه اما حکم شان از حکم سائر اجمال و تفصیل علیحده است چه اجمال در مرتبه نیست که تفصیل در آن
مرتبه کائن نیست بلکه مرتبه تفصیل دوم مرتبه اجمال است و در آن حضرت جل سلطانه این
معنی مفقود است و تفصیل در عین مرتبه اجمال است و این معرفت ورای طور عقل است
که نظر کشفی تا آن ممتد گشته است و علم واجبی جل سلطانه در آن مرتبه که باین صفات متعلق گشته است
در رنگ علم بذات خود و علم بکمالات مندرجه ذاتیه خود علم حضوری است و اینها با وجود زیادتی گویا
عین عالم اند و حضور شان در رنگ حضور نفس عالم است از کمال اتحاد شان بحضرت ذات تعالی که جمعی
از صوفیه صفات را عین ذات گفته اند تعالی و انکار زیادتی صفات نموده اند و منع لا هو کرده اثبات
لا غیره فرموده و کمال آنست که با وجود تصدیق لا هو اثبات لا غیره نموده آید با وجود زیادتی سلب
غیریت کرده شود و این کمال موافق مذاق علوم انبیاء است علیهم الصلوات والتسلیمات و مطابق آرای
صائبه فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت شکر الله سعیهم باید دانست که التفات ذاتی در آن مرتبه که بحضرت
ذات تعالی و صفات مقدسه او سبحانه تعلق دارد از قبیل علم حضوری است چه صفات مقدسه را نیز
حکم حضرت ذات است تعالی و تقدس چنانکه گذشت و آنکه گفتیم که از قبیل علم حضوری است
دیگر که علم حضوری عبارت از حضور نفس عالم است و چون صفات نفس عالم نیستند باید که علم آنها علم
حضوری نباشد اما چون صورتی از آنها منتزع نمی گردد و نفس شان کائن است از

اینها نیز در رنگ موصوف خود سبحانه حی و عالم اند و تفصیل کمالات مندرجهٔ خود دانا و مکشوف لیکن علم شان از قبیل علم حضوری مفهوم میگردد نه از عالم علم حصولی و همچنین هر صفتی و شانی که در مرتبهٔ وجوب تعالی و تقدس اثبات نموده می آید همه بثبوت حیات و علم مکشوف میگردند و نور صرف بنظر می درآیند گویا آن نور همگی حیات است و همگی علم و انکشاف و این دو صفت کمال درآنجا عین هویت است بخلاف صفات دیگر از قدرت و ارادت و غیرها که باین وضوح آنجا مکشوف نمیگردند بلے آنچه در کار است در آن موطن انکشاف کمال است که بصفت علم تعلق دارد و چون علم تابع حیات ست از صفت حیات همه چاره نبود و قدرت و ارادت بمقدور و مراد مربوط است والسمع و البصر بعلم اکتفا توان نمود و مقصود ازین کلام افادهٔ تکوین است از برای مکونات ست مع ذلک هر صفت چون جامع ست ناچار این کمال در وی کائن ست اظهر لعلم گفته نشود که ازین بیان لازم آمد قیام معنی بمعنی چه صفات هرگاه حی و عالم باشند از قیام حیات و علم بآنها چاره نبود گوییم که هر دو قائم بذات واجب اند تعالی یکی باصالت و دیگری بتبعیت چنانچه علمای اهل بقای اعراض گفته اند که عرض و بقاء عرض هر دو قائم بمحل عرض اند تحقیق این مبحث آنست که صفات واجبی جل سلطانه بذات اقدس او نه در رنگ قیام عرض ست بجوهر کلا بلکه شبیه قیام مصنوع ست بصانع صانع قیوم مصنوع ست هر چند آنجا اتصاف ست و اینجا اتصاف آنها بلکه آن قیام در رنگ قیام شی ست بذات خود و اینقدر فرق ست که آنجا زیادتی ثابت ست و اینجا زیادتی متصور نیست زیرا که آن زیادتی بجهت غیریت پیدا شده است و لا غیره حکم کرده اند پس هر دو جا انتفای زیادتی ثابت شده و قیام متحقق گشت و حصول اتصاف اینجا اتصاف انسان ست بانسانیت و اتصاف جوهر ست بجوهریت بلکه گوییم در آن موطن که ذات اقدس و صفات حقیقیه مقدسه اند که بحضرت ذات قدیم اند هیچ ملاحظهٔ صفت و اتصاف آنجا کائن نیست در نه حضرت ملاحظهٔ موصوفیت ست و نه در صفات مقدسه ملاحظهٔ صفاتیت ست هرگاه وجود و وجوب را در آنحضرت گنجایش نبود صفت و اتصاف را چه مجال باشد که فرع وجود اند در آن موطن مقدس غیر از وی هیچ چیز را گنجایش نیست و آن هم بیچون اگر حیات ست نور ست و اگر علم ست نور علی هذا القیاس و آن نیز اقدس بیچون را اگر ظهوری مرتبه بی تمیز بود احتمال اثبات نموده آید هر آئینه قابل مظهریت آن غیر از وجود چیزی دیگر نخواهد بود دانند تعین را تحقیق تعین وجودی آمده است و سائر تعینات تابع اند مر این تعین اول را هر چند اطلاق لفظ تعین اینجا بمقتضای علوم از تعبیر گنجایش ندارد و چون در قوم این لفظ متعارف گشته است ما هم در اطلاق آن مسامحه نمودیم ربنا اتمم لنا نورنا

وجود ذهنی و خارجی را که اقسام او بند آنجا چه مجال بود و ظرفیت علم و خارج آنجا مر وجود را چه گنجایش باشد
پس این صور علمیه ثابت باشند و قائم بصفت علم بودند و هیچ ثبوت علمی و خارجی در ایشان متحقق نشود بلکه وجود علمی
و خارجی نیز ایشان بود که از صفات امکان و سمات حدوث ست چه آن کل ممکن حادث عندهم و در مرتبهٔ
وجوب وجود چه وجود ثابت گشته است اما ظرفیت خارج و علم مر آن وجود را پیدا نشده که ظرفیت و مظروفیت
را آنجا مجال نیست نیک استماع می نمائی صور معلوم عبارت از نفس علم ست حصول آن و حلول او در
علم بچه معنی باشد متاخران صوفیه علیه گفته اند که صور علمیه که عبارت از اعیان ثابته اند و حقائق ممکنات اند
ثبوت شان در حضرت علم ست و بس و در خارج هم بوئی از وجود بایشان نرسیده است لیکن عکوس آن
صور علمیه چون در مرآت ظاهر وجود که جز او در خارج موجودی نیست افتاده است متوهم میگردد
که آن صور در خارج موجود اند در رنگ صورتی که چون در مرآت منعکس می گردد متوهم میشود که
آن صورت در مرآت ست فیالیت شعری ما مراد هؤلاء الکبراء و ما معنی حصول الصور فی العلم
وما الصور سوی الشاهد الا نفس العلم و فی الغایت علمه تعالی ازلی قدیم بسیط وحدانی
لی تعلق بمعلومات متکثرة حصلت من تعلقه صور متعددة متمیزة لتلک المعلومات من غیر ان ثبت
حصولها و حلولها فی ذلک العلم الازلی کیف تحل الصور المتعددة فیه و هو یستلزم التبعض و الانقسام
للمحل و فی شیء منه غیر متحقق و هو یوجب الترکیب المنافی للقدم و الازلیة عجب معامله است ارباب
معقول صورت حاصله معلوم را در ذهن اثبات کرده اند و حلول آن را در ذهن دانسته نه در علم چه آن
صورت نزد شان عین علم ست نه حال در علم و متبادر از عبارت صوفیه متاخرین حصول آن صورت
است در علم که آن را بالحق وجه و گویند و هو سبحانه اعلم باید دانست که این صور علمیه که از تعلق
صفت بکمالات مندرجه ذات او تعالی ثابت گشته اند سطر کشفی لائح می گردد که ایشان را
حیات و علم ثابت ست و انکشافیکه مناسب علم حضوری بود ایشان را نسبت بکمالاتی که در آنها
مندرج ست کائن چنانچه تحقیق این مبحث مکتوبی بتفصیل بیان نموده است اگر از غرائب این معرفت
خفائی باند و اشتیاقی افتد آنجا رجوع باید کرد و چون از بیان سابق واضح گشت که ذات اقدس
او تعالی و صفات مقدسه او سبحانه در یک مرتبه کائن اند و ثبوت زیادتی صفات هیچ تعینی و تنزلی
در آنحضرت جل سلطانه پیدا نشده است بدانکه این مرتبهٔ مقدسه را که حضرت ذات مع الصفات ست

قبیل علم حضوری بود و انکشافی که بصفت علم تعلق دارد از قبیل علم حصولی ست و آنکه گفتیم از قبیل علم حصولی ست زیراکه علم حصولی عبارت از صورت حاصل است از معلوم در علم و نزد این فقیر متحقق و مکشوف است که صورت هیچ معلومی در علم واجبی جل شانه منتقش نیست و علم او تعالی محل هیچ صورت معلومه نیست فکیف حصول صور در ذات عالم تعالی بلکه علم او را تعلقی ست به معلوم و انکشافی ست آن بی آنکه صورتی از معلوم در علم ثابت شود و ساحت علم او از جمیع نقوش و صور علمیه خالی و مصفا ست مع ذلک لا یعزب عن علمه مثقال ذرة فی الارض و لا فی السماء اینقدر مکشوف می گردد که چون علم او تعالی بمعلومی تعلق می گیرد از این تعلق صورتی از معلوم منتزع می گردد و قیامی با آن علم پیدا میکند بی آنکه حلولی و حصولی در علم پیدا کند و چون از تعلق علم صورتی از معلوم منتزع می گردد و قیامی بعلم ملکه بعالم پیدا میکند راست می آید که از قبیل علم حصولی بود و چون صفت علم تعلق بکمالات مندرجه ذاتیه او تعالی پیدا کند ناچار از آن کمالات باین تعلق صورتهای علمیه منتزع خواهد شد و قیامی بعلم پیدا خواهد کرد اگرچه حلولی و حصولی مر آنها را در علم ثابت نباشد سوال این صور علمیه را قیامی بصفت علم پیدا کردی اما معلوم نشد که محل ثبوت این صور کدام ست یعنی محل را چنانچه از قیام بعین چاره نیست از محلیت عین نیز او را چاره نبود جواب یعنی را از قیام بعین چاره نیست اما اثبات محل او را هیچ در کار نیست مقصود از اثبات محل از برای معنی اثبات قیام اوست آن نه امر زائد بر قیام هرگاه در جواهر مجرده ملکی کالانفاس اندمر آن صور علمیه او آن صور مبادی تعینات این جواهر اند گفته باشند که اینها را هیچ محلی و مکانی ثابت نیست بلکه هیچ در کار نیست اگر حصول این جواهر مجرده را محل نباشد چه گنجایش تعجب ست این صور علمیه در رنگ اعراض نعوت مباحثی که قیام بغیر دارند و بر قیاس اعراض در اثبات محل شان در نمانی که این صور علمیه صور مبادی تعینات جواهر اند که قیام اعراض با آنهاست نه اعراض چه رسد بلکه در اعراض هم گوییم که مقصود از اثبات محل از برای آنها اثبات قیام آنهاست به محل نه آنکه محل با استقلال مقصود باشد تحقیق آنست که این صور علمیه در مرتبه وجوب کائن اند که محل و مکان را آنجا گنجایش نیست و غیر از قیام آنجا متصور نه صفات حقیقیه واجب الوجود تعالی که بحضرت ذات اقدس قیام دارند هیچ حالیه و محلیت آنجا کائن نیست و ثبوت ذهنی و خارجی که گفته اند در مرتبه امکان تقسیم یافته است زیراکه عدان حضرت نه خارج را گنجایش ست و نه علم را هرگاه وجود را در آن حضرت جل سلطانه بار نبا

تا درین مبدأ تعین پیدا نشود وصول بحضرت ذات تعالی بالاصالت کجا میسر شود و ملائکهٔ علیین
را که مقربان حضرت اند علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات نیز مبادی تعینات ازین تعین وجودی
است که وصول بحضرت ذات تعالی مربوط بآنست باید دانست که این صفت العلم که در مرتبهٔ
تفصیل تعین وجودی پیدا گشته است هرچند حصه است از حصص آن تعین وجودی اما چون جامعیت دارد
گویا در رنگ نفس وجود جامع جمیع حصص آن تعین است آن را هم اجمال است و هم تفصیل اجمال حکم مرکز
دائره دارد و تفصیل حکم محیط پس مرکز این تعین علمی که اجمال است کانه ظل مرکز آن تعین اول وجودی
است و باین علاقه جمعی تعین کرده اند که مبدأ تعین حضرت خاتم الرسل علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات
اجمال حضرت علم است لا لکن این اجمال ظل مبدأ تعین اوست علیه و علی آله الصلوة والسلام که مرکز تعین
تعین اول وجودیست بکمال و نیز این اجمال علم را التعین گفته اند و مرتبهٔ فوق را لاتعین دانسته
و عین حضرت وجود انگاشته بلکه عین وجود است اما تعین مسلوب است چنانکه گذشت پوشیده
نماند که تعین اول هرچند حصص مندرجهٔ آن مبادی تعینات انبیاء کرام و ملائکه علیین عظام است
علیهم الصلوة والتسلیمات اما درین مرتبه چون اجمال کائن است مبادی هرکدام علیحده تفصیل معلوم
نمی گردد و مسمی باسمی کرده نمیشود و چون تفصیل یافت مبادی هرکدام متمیز گشت و نام
علیحده یافت مثلاً یک حصهٔ آن تعین اول وجودی اسم الحیوة است و حصهٔ دیگر اسم العلم
است علی هذا القیاس و مشهود می گردد که اسم الحیوة باعتبار جامعیتی که دارد مبدأ تعین ملائکهٔ
علیین عظام است علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات و نیز حضرت روح الله را که مناسبت بملاء
اعلی دارد درین مقام نصیب است علی نبینا و علیهم الصلوة والتسلیمات و حضرت مهدی علیه الرضوان
چون مناسبت خاص بحضرت روح الله دارد و درین مقام امیدوار است علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام باید دانست که هرکدام از صفات ثمانیه که در مرتبهٔ تعین ثانی تفصیل یافته است مبدأ تعین است
مر هر یک پیغمبر بزرگ مقتدا را چنانچه علم مثلاً مبدأ تعین خاتم الرسل است علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات
و قدرت مبدأ تعین حضرت عیسی است علی نبینا و علیه الصلوة والتسلیمات و تکوین مبدأ تعین حضرت
آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و جزئیات این اسماء کلیهٔ مقدسه مبادی تعینات سائر انبیاست
علیهم الصلوة والتسلیمات هر گروهی ازین بزرگواران که مناسبت باسمی خاص دارند و نسبتی خاص

تعالی در مرتبهٔ ثانیه ظهوریست اوّل بمثابه تغییر و تبدیل و آن نزد این حقیر از روی کشف و شهود و هم از ترتیب تعیّنات
وجود است که خیر محض و کمال صرف است و قابلیت ظهور جمیع کمالات دارد و بطریق ظلیّت و غیر وجود را این قابلیت
میسّر نشده است لهذا اگر تعلّقی بآن مرتبهٔ مقدسه متعلق شود و اختراع کمالات او باید چنانکه گذشت آن مرتبه
اوّل چیزیکه از آنحضرت جلّ شأنه منتزع گردد حضرت وجود خواهد بود و کمالات دیگر توابع او خواهند
بود ازینجاست که هم عقیر از صوفیه و غیرهم وجود را عین ذات سبحانه تصوّر کرده اند و تعیّن وجود را
لاتعیّن انگاشته و ثبوت این تعیّن اسبق را وراے علم و جارح است چنانچه تحقیق این معنی در مواضع
کثیره بیان یافته است و این حضرت وجود بطریق ظلیّت جامع جمیع کمالات ذاتیه و صفاتیه است اجمالا
و این مرتبه جامع اجمالیه را تفصیل که توان گفت که تعیّن ثانی است اوّل چیزی که در مرتبهٔ تفصیل ثبوتے
پیدا کرد صفت الحیوٰت است که امّ جمیع صفات است و این صفت حیوٰت گوئیا ظلّ آن صفت حیوٰت است
که وراء مرتبهٔ حضرت ذات است تعالے هر آئینه لاغیره در حق او ثابت نمود و او مداح غیریت متسم باشد
و بعد از صفت الحیوٰت صفت العلم بطریق ظلیّت چنانچه در صفت الحیوٰت گذشت کائن است و این
صفت جامع جمیع صفات است و صفت القدرت و الارادت و غیرها با وجود استقلال گوئیا
اجزاے او یند زیرا که او صفت را بحضرت ذات تعالے و تقدس نوعے از اتحاد است و غیر
او را نیست چه در صورت علم حضوری اتحاد علم و عالم و معلوم است و قدرت هرگز بقادر و مقدر متحد
گشته است و در ارادت و تخصیص احد المقدورین است نیز این اتحاد کائن نیست علی هذا القیاس نزد
این حقیر مبداء تعیّن حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام بالاصالت تعیّن اوّل است
که تعیّن وجودست و مرکز این تعیّن که اشراف اجزاے اوست بالاصالت مبداء تعیین حضرت
خاتم الرسل است علیه و علیهم الصلوٰة والتسلیمات چنانچه در مکتوبے تحقیق این بحث بتفصیل ذکر یافته است
و چون ولایت حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام ولایت اسرافیل است علی نبینا و علیه
الصلوٰة والسلام هر آئینه مبداء تعیّن حضرت اسرافیل نیز همین تعیّن وجودے است علی
نبینا و علیه الصلوٰة والسلام و مبداء تعیّن هر پیغمبرے و رسولی بالاصالت حقیقه ایست از حصص این
تعیّن اوّل وجودی و اصحاب ایشان نیز اگر کسی را ببرکت متابعت انبیا علیهم الصلوٰة والتسلیمات درین تعیّن
وجودی نصیبے باشد و حقیقه یا نقطه از حصص و نقطهٔ آن تعیّن مبداء تعیّن آنکس بود و چه درست ملکه واقع

هیچ تحدیدی و نهایتی در ثبوت اصل خود پیدا کرده و هیچ نسبتی و جهتی حاصل نموده و وجود عالم در رنگ وجود آن صورتست که در مرتبهٔ وهم کائن است که هیچ مزاحمت با اصل ندارد که در خارج موجودست و از این ثبوت وهمی صورت هیچ تحدیدی و نهایتی و جهتی در ان ثبوت خارجی که اصل صورت ست پیدا نشده و لله المثل الاعلی ازین تحقیق حقیقت آن سخن مفهوم گشت که گفته اند عالم در مرتبهٔ وهم ثابت ست یعنی عالم در مرتبهٔ خلق یافته است که آن مرتبه شبیه بمرتبهٔ وهم ست که هر صورت منعکسه مرائیه را ثابت ست نسبت باصل خود که در خارج موجودست بلکه توان گفت اطلاق وجود خارجی نیز در آن مرتبهٔ مقدسه از قبیل تشبیه و تنظیر بود که خارج را آنجا گنجایش نیست هرگاه وجود از ان مرتبهٔ اقدس کوتهی نماید خارج چه بود که خبر وجود است و قسم اوست ماانة حسنة ایں همه مبادی تعینات که مذکور شد از تعین وجودی جملی بود تا تفصیلی نسبت بموجودات ممکنه این نشاة دنیویه است و وجود و تشخص موجودات این نشاة مربوط بآن مبادی ظلیه ست اما موجودات ممکنه این نشاة دنیویه ست و وجود و تشخص موجودات این نشاة مربوط بآن مبادی ظلیه است اما موجودات اخرویه که متشخص می گردد که منوط باین مبادی مذکوره نیست بلکه مبادی تعینات شان امور دیگر است و آن امور نزد این فقیر کمالات ذاتیه اند که گرد ظلیت بدامان پاک شان نرسیده و اندراج در آن مرتبهٔ اقدس دارند بلکه در آن مرتبهٔ مقدسه مفصل و متمیز اند بتفصیل و تمیز مجهولی آن کمالات مفصلهٔ ذاتیهٔ مقدسه هر کدام مبداء تعین موجودیست از موجودات آن نشاة اخرویه و وجود اهل بهشت گویا مساوی نیست آن تعینات وجودی جملی و تفصیلی که بنشاة دنیویه تعلق دارد و موجودات آن نشاة کانه مواجه اند مر آن مرتبهٔ مقدسه را بر عکس موجودات این نشاة که از مواجهت قلیل النصیب اند موجودات آن نشاة دائمه را چه بیان نماید که از ان مرتبهٔ مقدسه چه قسم نصیبها و حظها دارند هنیئا لارباب النعیم نعیمها و من بعد هذا ما یدق صفاته و ما کتمه احظی لدیه و اجمل ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب صد و پانزدهم بعمده خان پناه مرزا حسام الدین احمد در جواب استفسار احمد مقدر و سلام علی عباده الذین اصطفی احوال داده صائع فقرا

این حدود و مستوجب حمد ست المسئول من الله سبحانه سلامتکم و عافیتکم صحیفهٔ شریفه که از روی شفقت و مهربانی نام زد این فقیر ساخته بودند بمطالعهٔ آن مشرف گشت

ایشان را مناسبت ست جزئیات آن اسم مبادی تعینات شان ست و اولیائی که بر قدم پیغمبری از پیغمبران
مقتدا کائن اند علیهم الصلوات والتسلیمات مبادی تعینات شان جزئیات اند جزئیات آن اسم را که
مبدء تعین آن پیغمبر است علیه الصلوة والسلام و همچنین تعینات سائر مومنان جزئیات اند جزئیات
آن اسم را که مبدء تعین پیغمبری ست که اینها بر قدم اویند علیه الصلوة والسلام و مبادی تعینات کفار
باسم المضل تعلق دارد و این مبادی مذکوره علاحده اند و چون مبادی تعینات ممکنات معلوم گشت
بدانکه تمامی دائره وجوب بر منتهای این تعینات ست ازانجا گذشته آن شروع در دائره ممکنات است
و حضرت حق سبحانه و تعالی جواد است که از کمال کرم و احسان خود فیوض و انعامات خود را بدیگران
عطا فرماید و گنج مخفی نماید خلق را آفرید و از کمالات وجود و توابع وجود خود به ایشان بخشید بی آنکه
ازانجا چیزی جدا شود و اینجا لاحق گردد که آن از سمات نقص ست تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا
مقصود از خلق افاده انعام و احسان ست با ایشان نه تکمیل و تتمیم کمالات اسمائی و صفاتی
بتوسل شان حاشا و کلا و صفات فی حد ذاتها کامل اند و هیچ احتیاجی بظهور و مظهر ندارند و دران حضرت
جل شانه همه کمال بالفعل حاصل است بالقوه نیست که حصول آن مربوط بامری بود و دیگری شهود
و مشاهده است که دران حضرت جل شانه از خود بخود ست و اگر علم و معلوم ست همه خود عالم و خود معلوم
ست همچنین در خود متکلم ست و خود سامع جمیع کمالات آنجا منفصل و متمیز اند لیکن بعنوان بیچونی که چون را
به بیچون راه نیست خلق چه باشد که مرآت کمالات او سبحانه گردد و در کدام آئینه درآید او
و عالم چه بود که تفصیل آن اجمال نماید و آن حضرت جل شانه در عین اجمال تفصیل ست و در عین تفصیل بسیط و
و چون تفصیل و وسعت اینجا بیچونی ست متوهم میگردد که اجمال و تفصیل درکار است که تخلق عالم مربوط
ست و تکمیل آن اجمال باین تفصیل است و حق آنست که آنجا هم اجمال ست و هم تفصیل بکمال
والله واسع علیم باید دانست که خلق این عالم در مرتبه واقع شده است که آن را هیچ مناسبتی و علاقه
بآن مرتبه مقدسه نیست وجود احد الموجودین هرچند مقتضی تحدید وجود آخر ست اما آن قاعده
اینجا مفقود ست که وجود عالم هیچ تحدیدی و نهایتی بآن وجود اقدس پیدا نکرده است و هیچ
نسبتی و جهتی اثبات نموده صورتیکه در مرآت متوهم می گردد ثبوت او در مرتبه کائن است و این ثبوت
را هیچ مزاحمتی و مدافعتی بثبوت زید که اصل آن صورتست حاصل نیست و ثبوت این صورت

تم اہل واحجب لقیتہم لان اللہ تعالیٰ اذا تجلی لشیء خضع لہ وخشع قال الشیخ وہذا الذی قالہ الواسطی صحیح فی حق اقوام وہذہ الآیۃ تحکم بخلاف ہذا الامر لقوم آخرین وہم ارباب التمکین تجمع لہم بین المشاہدۃ والفہم لا یخفی ان ما قالہ الواسطی اولا یدل علی الذکر لاہل التمکین خصوصا لانہم الذین احیاہم اللہ سبحانہ بعد الموت ای القاہم بعد الفناء واہل التلوین لا فناء لہم ولا بقاء فلا حیوۃ لہم موہوبۃ ثانیا لانہم فی وسط الطریق والفناء والبقاء احوال الانتہاء وقولہ الثانی ان ذکر التمکین خصوصا لانہم الذین احیاہم اللہ سبحانہ بعد الموت ای القاہم بعد الفناء اہل التلوین لا فناء لہم ولا بقاء فلا حیوۃ لہم موہوبۃ ثانیا لانہم فی اواسط الطریق والفناء والبقاء احوال الانتہاء اسلے ہہنا وقولہ الثانی ان ذکر فی بیان الآیۃ یدل علی ان الذکر لاہل التلوین فی حال الاحتجاب والاستتار لا فی وقت المشاہدۃ والمکاشفۃ لانہ او ان الذہول عنہا فی ہذا القول قولہ الاول ان ذکر ہذہ المعرفۃ فی توسط حال فی موضع آخر لا ینافی بیان ہذہ الآیۃ فلا منافاۃ والاعتراض للشیخ قدس سرہ بان ما قالہ الواسطی صحیح فی حق اقوام ای لاہل التلوین وہذہ الآیۃ تحکم بخلاف ہذا الامر لقوم آخرین وہم ارباب التمکین لان الواسطی بین فی معنی الآیۃ ان الذکر مخصوص بارباب التمکین لانہم ہم احیاء بعد الموت لا اہل التلوین غایۃ ما فی الباب ذکر ثانیا معرفۃ الواسطی فی بیان احوال اہل التلوین لا تعلق لہا ببیان الآیۃ فلا اعتراض علیہ بانہا تخالف حکم الآیۃ لان الآیۃ وردت فی حق قوم وہذہ المعرفۃ بیان احوال قوم آخرین او ان الواسطی لم یخص الذکر باہل التمکین اولا واثبت الذکر لاہل التلوین ایضا فی حال احتجابہم بقولہ الثانی لما حصل المنافات بین قولہ ولما ورد اعتراض الشیخ علیہ والظاہر عندی ان الکریمۃ بیان حال العارفین فمن کان لہ قلب ارباب القلوب الذین تلونت احوالہم وہم اصحاب التلوین وقولہ تعالیٰ او القی السمع وہو شہید

اظهار اشتیاق فرموده بودند که در یکی از حرمین شریفین با متعلقان متوطن شوند اگر مخدوم ما تنها
رفتن متعلقان بنظر نمی درآید بلکه بر دیگر است که منع مفهوم شود اگر ایشان جریده روند بنظر مستحسن می
درآید امید است که بسلامت برسند والامر الی الله سبحانه دیگر درباره سیادت مآب نوشته بودند
که اطبا بصیر آن حاکم اند و ما شفقت آثار او در نظر فقیر هر چند بالامعان نموده ام هیچ ضرری در آن
باره نمی باید غیر از آنکه یک ظلمتی آنجا محسوس میگردد که غیر ظلمت این ضرر است تا وجهش چه باشد بالجمله
ضرر اطبا مفقود است و ظلمتی که هست از راه دیگر است والامر الی الله سبحانه دیگر فرزندی محمد سعید
صحت یافت کتبه بشفاء الله سبحانه الحمد والمنة که در صحبت دار دیعافیت آمده و دعا مسئول است
قرة العین خواجه جمال الدین حسین با خوان و اخوات از مکتبات آخر اوان محفوظ باشند
حضرت مخدوم و مخدوم زادهای کرام بجمعیت صوری و معنوی متحلی باشند مکتوب
صد و شصت و نهم بخواجه ابو المکارم در ترغیب بخدمتگاری خلق الله حضرت حق سبحانه
و تعالی بر حد اعتدال و مرکز عدالت استقامت کرامت کناد چه دولتی است که حضرت
واهب العطیات جل سلطانه بنده را مخصوص به بعضی از فضائل و مزاید گردانیده کلید حوائج
که جمعی از بندگان خود را بید تصرف او حواله فرماید و او را ملاذ و ملجاء آن جماعت گرداند چه نعمتی
است که جمعی از خلائق را که از عیال و کرم ایشان را عیال خود فرموده است باو مرتبط سازد و تربیت ایشان را
باو تفویض نماید سعادتمندی بود که بجهد این دولت قیام نماید و هوشمندی باشد که بشکر این نعمت
قدام نماید و خدمتگاری بال صاحب خود را سعادت خود داند و تربیت عبید و اماء مولای
خود را شرف خود انگارد حمد الله سبحانه که اهل آن بقعه بذکر خیر ایشان رطب اللسان اند و حدیث
کرام ایشان را بر زبان دارند مکتوب صد و هفتادم بمولانا شیخ غلام محمد در بیان معنی آیه
کریمه ان فی ذلک لذکری الآیة و در بیان دیگر اعراضات بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و
سلام علی عباده الذین اصطفی قال الشیخ الاجل قدس سره فی کتاب العوارف فی الباب
الثانی منه فی بیان معنی الکریمة ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع وهو شهید
قال الواسطی ای لذکری لقوم مخصوصین لا لسائر الناس وهم الذین قال الله تعالی
فیهم ومن او من کان میتا فاحییناه قال الواسطی ایضا المشاهدة

الى المطلوب عندي بل هو المطلوب لان ما تخيل انه سبحانه يرى فانما هي رؤية
خيالية اي كشف صورة في الخيال للايقان الذي حصل للقلب والموقن به ايضا
صورة كوشفت للقلب فانهم جوزوا المثال للحق سبحانه وان لم يكن له تعالى مثل ولله المثل
الاعلى وانما ارتسم في الخيال صورة الايقان وصورة الموقن به وان لم يكن له تعالى صورة
في الواقع لان المعاني الحاصلة في القلب وله اثر للطائف بل كليا وجسدا ويوجد
بها صورة في الخيال الذي هو تمثال الذي هو وسع العوالم كلها فليس ههنا الا
ايقان للقلب وصورة ايقان وصورة موقن به تتمثل في الخيال بصورة رؤية
مرئي ولا رؤية في الحقيقة للقلب له تعالى فضلا عن ان يكون للبصر وانما هي رؤية
مثالية للقلب تمثل ايقانه بصورة الرؤية تمثل موقنه بصورة المرئي فظن منه انه راه
حقيقة وما هي الا رؤية خيالية بل نقول ان صورة الموقن به ليست صورة
مثالية للحق سبحانه بل صورة كشف تعلق الايقان به ظهرت
في الخيال وحاشا وكلا ان يكون له تعالى صورة ولو في الخيال وانما
هي صورة لبعض مكشوفات قلب السالك من الوجوه والاعتبارات التي لها تعلق
بالذات نعم ولهذا اذا وصل العارف الى الذات تعالى لم يتخيل له مثل هذا الخيال فليس
لذاته تعالى صورة ولو في المثال والخيال وليس له تعالى مثال عندي كما لا مثل له
سبحانه اذ الصورة تستلزم الحد والنهاية ولو في مرتبة من المراتب وهو سبحانه منزه
من التحديد والتقييد وجميع المراتب مخلوقة له تعالى فافهم الحمد لله الذي
اعطانا سلطان الخيال وجعله مرآة لحصول صور معاني الكمال ولولا الخيال لما
ادركنا درجات الاتصال عن دركات الانفصال ولما علمنا واردات الاحوال فان
لكل معنى وحال صورة فيه ان كوشفت يدرك بها ذلك المعنى والحال فشان
اللطائف السبع السير والسلوك والانتقال من حال الى حال وشان الخيال اراءة
درجات السير والسلوك الحاصلة للسالك بصورها المرتسمة واراءته تزيد الاذعان الى
الفوق واليقين باراءته تحصيل السير على بصيرة وتيسير السلوك على معرفة وسلطانه تخرج السالك

بیان حال اہل التمکین فانہم القوا سمعہم للفہم فی حال عین الشہود الا ان الذکر
للمفہوم الاول فی بعض الاوقات وللثانی فی جمیع الاحوال کما ترے ولو قال
الشیخ قدس سرہ وہذا الایۃ تحکم بخلاف ہذا الامر لقوم احسن الیہ لکان
انسب وکلمۃ او لمنع الخلو فلا ینافی الجمع بین الفریقین فی الثانی کما ترے ثم
قال الشیخ بعد ذلک فموضع الفہم محل المحادثۃ والمکالمۃ وہو سمع القلب وموضع
المشاہدۃ بصر القلب فمن ہو فی سکر الحال یغیب سمعہ فی بصرہ ومن ہو فی حال
الصحو والتمکین لا یغیب سمعہ فی بصرہ لتملکہ ناصیۃ الحال ویفہم ما لو عام الوجود
للسامعین لفہم المقال لان الفہم مورد الالہام والسماع والالہام یستدعیان
وعاءً او وجودا وہذا الوجود یکون موہوبا منشاء انشاء ثانیا للتمکن فی مقام الصحو وہو غیر
الوجود الذی یضمحل عند العیان نور المشاہدۃ لمن جاوز عن محل
الفناء الی مقام البقاء انتہی فموضع الفہم محل المحادثۃ والمکالمۃ ای
مع اللہ عز وجل یغیب سمعہ فی البصر ای لا یفہم وقت المشاہدۃ وہو
حال اہل التلوین یذہل عند المشاہدۃ کما قالہ الواسطی لا یغیب سمعہ فی
بصرہ ای یفہم فی عین المشاہدۃ وہو حال التمکین یجمع بین المشاہدۃ
والفہم کما مر لمن جاوز متعلق بقولہ موہوبا ای موہوبا لمن جاوز عن الفناء و
وصل الی البقاء لا یخفی انہ ما معنی المشاہدۃ فی اہل التلوین والمشاہدۃ
انما یکون فی الذات کما قالوا وہو غیر واصل بعد الی الذات فالاولی فی حقہ
المکاشفۃ بالصفات المتجلیۃ المتلونۃ وما ہو فی الذات لا تلوین لہ ولا تغییر
فی تلک الحضرۃ المقدسۃ تارۃ الذہول واخری الشعور بل شعور فی عین الذہول
والاسم فی نفس الشہود والظاہر من کلام الشیخ قدس سرہ جواز وقوع المشاہدۃ
فی الدنیا ببصر القلب صاحب التعرف قدس سرہ وہو امام الطائفۃ منع رؤیتہ تعالی
فی الدنیا ببصر القلب معا وادعی الاجماع علیہ وقال اجمعوا علی ان اللہ تعالی
لا یری فی الدنیا بالابصار ولا بالقلوب الا من جہۃ الایقان ما قالہ صاحب التعرف قدس سرہ قد

ناصية التوحيد والتقى سمعه عند سماع الوعد والوعيد وقلبه بالتخلص عما سوى
الله تعالى صار بين يدي الله حاضرا شهيدا يرى لسانه ولسان غيره في التلاوة
كشجرة موسى على نبينا وعليه الصلوة والسلام حيث اسمعه الله تعالى منها خطابه
اياه باني انا الله فاذا كان سماعه من الله استماعه الى الله صار سمعه بصره
وبصره سمعه وعلمه عمله وعمله علمه وعاد اخره اوله واوله آخره الى ان قال
فاذا تحقق الصوفي بهذا الوصف صار وقته سرمدا وشهوده مزيدا وسماعه
مترادفا متجددا اقول في الصوفي لما لاحت له ناصية التوحيد بيان لقول الامام
رضي وشرح لسماعه من المتكلم بان الصوفي لما غلب عليه حال التوحيد وزال
عن نظره شهود الغير صار بين يدي الله حاضرا شهيدا الحميد كلما سمع كلاما
من نفسه او من غيره انه سمعه من الله سبحانه ويرى لسانه ولسان غيره
كشجرة موسى على نبينا وعليه الصلوة والسلام فالامام كلما كرر الآية سمعها
من نفسه ومن لسانه الى ان لاح له في اثناء التكرار حال التوحيد فسمعها من المتكلم بها
وان كان صادرا منه ومن لسانه فانه وجد لسانه كالشجرة الموسوية فالكلام
الظاهر من اللسان كالكلام الظاهر من الشجرة في انه كلام الله سبحانه اقول
وبالله سبحانه العصمة والتوفيق ان المسموع من الشجرة الموسوية كان كلام الله سبحانه
لا محالة حتى لو انكره احد كان كافرا والمسموع من الامام ليس في الحقيقة كلاما له
تخيل المتصوف في غلبة التوحيد انه كلام الله حتى لو انكره احد لم يكن كافرا بل يكون
محقا صادقا لانه حصل من حركة اللسان واعتماد المخارج ولا كذلك في الشجرة فاين احد
الكلامين من الاخر فان الاول تحقيقي والاخر تخييلي والعجب من الشيخ الاجل قدس سره
انه تابع ههنا في التوحيد حتى جعل التخييلي تحقيقيا وجعل الكلام الصادر من العبد في غلبة
الحال صادرا من الحق سبحانه وقد انكر في موضع آخر من كتابه الاقوال الصادرة في التوحيد
عن اربابها في غلبة الحال وحملها على الحكاية من الله سبحانه فرارا عن مشابهة توحيد
الحلول والاتحاد ونزههما عن شوب الحلول بل حكم بالاتحاد العينية والتحول

عن الجهل ويكون من اهل العلم فالله سبحانه وليه والسلام على من اتبع الهدى

مكتوب صد و هفدهم بمولانا عبد القادر انباتی

قال الشيخ رضي الله تعالى عنه في الباب الثاني من كتاب العوارف في بيان الحديث المروي عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ما نزل من القرآن آية الا ولها ظهر وبطن ولكل حرف ولكل حد مطلع ويحتاج سري ان يكون المطلع ليس بالوقوف لصفاء الفهم ولا دقيق المعنى وتمامية السر في الآية ولكن المطلع ان يطلع عند كل آية على شهود المتكلم بها لانها مستودع وصف من اوصافه ونعت من نعوته فيتجدد له التجليات بتلاوة الآيات وسماعها ويصير له امرا يا منبئا عن عظيم الجلال الى آخر ما قال في تائيد هذا التوجيه وشرحه ويخطر ببالي بكرم الله المتعالي ان الظهر لنظم القرآن البالغ الى حد الاعجاز والبطن تفسيره وتاويله على اختلاف صفاء الفهم على دقيق المعاني وتمامية السر والحد ونهاية مراتب الكلام وهو شهود المتكلم وهو التجلي الصفاتي المنبئ عن عظيم الجلال والمطلع ما هو فوق ذلك التجلي الصفاتي وهو التجلي الذاتي المعرى عن النسب والاعتبارات اثبت لحد الكلام ونهاية جميع مطلع فيكون المطلع وراء الكلام ووراء نهاية الكلام صفة تعالى وشهود المتكلم في مرآت تلك الصفة تجلى لتلك الصفة ونهاية المراتب كمالها والاطلاع على وراء تلك التجلي يكون بالترقي منه الى تجلي ذاتي لا محالة فالوصول الى الذات ههنا يكون بتوسط صفة الكلام وبتوسل تلاوة النظم القرآني الدال على تلك الصفة فلا بد من الخطوتين خطوة من النظم الدال الى المدلول الذي هو الصفة والخطوة الثانية من الصفة الى الموصوف قال العارف قدس سره خطوتان وقد وصلت وما ذكر الشيخ قدس سره الا الخطوة الاولى واتم بها هذا السر وقيد فائدة التلاوة بها لا غيره سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العليم الحكيم وقال الشيخ بعد ذلك انه قد نقل عن جعفر الصادق رض وعن آبائه الكرام انه خر مغشيا عليه وهو في الصلوة فسئل عن ذلك فقال ما زلت اردد الآية حتى سمعتها من المتكلم بها فالصوفي لما

ان کان بحاسة السمع فلا بد ان یکون المسموع حرفا او صوتا واما اذا کان السماع
بکل جزء من اجزاء السامع غیر مخصوص بالحاسة جاز ان یحصل بلا حرف وصوت
من المسموع فانا نسمع بکلیتنا وبکل جزء من اجزائنا کلاما لیس من جنس الحروف
والاصوات وان کان یتخیل فی الخیال بالحروف والاصوات الخیالیة فیعلم ان الکلام
الماخوذ المسموع ای کلمة کان اولا مجردا عن الحروف او الصوت وتلبس ثانیا فی الخیال
بالحرف والصوت الخیالی لیقرب الی الفهم والافهام انا نقول ما هو اعجب منه ان
الله تعالی یسمع کلامنا المرکبة من الحروف والکلمات المترتبة المتقدمة المتاخرة
لکن سماعه تعالی انما یکون بلا توسط حرف وکلمة بلا ترتب وتقدم وتاخر لان الکلام
المرکب المترتب المتقدم المتاخر یقتضی زمانا ولا یجری علیه سبحانه زمان هو تعالی خلق الزمان
فلما جاز سماع الکلام المرکب من الحروف والکلمات بلا توسط حرف وکلمة فاولی ان یجوز
سماع الکلام الذی لیس من جنس الحروف والاصوات فافهم ولا تکن من القاصرین لا من العقلاء
والجاهلین والله سبحانه الملهم للصواب والذی انکشف به ثانیا بعد تسوید هذه السطور فی تحقیق هذا
الکلام ان فهم العبد المستعد خطابه تعالی واخذه منه سبحانه انما یکون اولا
بتلق روحانی بلا توسط صوت ونداء ثم تمثل هذا المعنی المتلقی فی سلطان
الخیال الذی فیه ارتسم صور الاشیاء کلها بصورة حرف وصوت لان الافادة
والاستفادة فی عالم الشهادة لا تکون الا بتوسط الالفاظ والحروف ویجوز ان یطلق
علی هذا التلقی سماع بلا کیف ایضا لا بد ان یکون اسماعه ایضا بلا کیف اذ لا
لا سبیل للکیف الی ما لا کیف فیه فصح انه یجوز ان یسمع کلامه المجرد من الحروف
والصوت بلا کیف ثم بعد ذلک تمثل الکلام فی الخیال بصورة حرف وکلمة لیحصل
الافادة والاستفادة فی عالم الاجسام ایضا ومن لم یطلع علی هذه الدقیقة زعم بعض منهم
وهم احسن حالا انهم یسمعون کلامه تعالی لکن بتوسط حروف وکلمات حادثة من دالة غلبة
وبعضهم اطلقوا القول بانهم یسمعون کلام الله تعالی ولم یعرفوا ما یلیق بشانه تعالی وما لا یلیق
وهم الجهال البطال لم یعرفوا ما یجوز علی الله تعالی عما لا یجوز والحق ما حققت بفضل الله سبحانه

هذا المقام ان الحكم بالاتحاد والعينية في غلبة الحال تخيلي لا تحقيقي سواء كان الاتحاد
في الذات او في الصفات او في الافعال فسبحان من لا يتغير بذاته ولا بصفاته
ولا في اسمائه بحدوث الاكوان ولا يتحد معه احد ولا يتحد صفات احد من صفاته تعالى
ولا افعال احد مع افعاله سبحانه فهو سبحانه هو والممكن ممكن حادث في الذات
والصفات والافعال فالحكم بالاتحاد بين القديم والحادث من تلويحات العشق و
وعليات المحبة والسكران فلا يؤاخذ عليهم بشائبة الحلول ومظنة الاتحاد
المستلزمة للكفر والالحاد فانه غير مواردة لهم حاشا لله سبحانه ان يكون مرادهم
ما هو غير لائق بجناب قدسه تعالى فانهم اولياء الله واحباؤه سبحانه المحفوظون من
تجويز ما لا يجوز على الله والذين تشبهوا بهم من غير حال وبدون صدق وتكلموا
بكلماتهم وحسبوا انهم مواداتهم فوقعوا في الالحاد والزندقة حتى اثبتوا الحلول مع الاتحاد
مع الله سبحانه وحكموا بصيرورة الممكن واجبا فهم الزنادقة الخارجة من البحث قاتلهم الله
انى يؤفكون ولا يخفى ان ما ذكره الشيخ قدس سره في بيان قول الامام رض ان الحق
في حق قوم من اهل التلوين استولى عليهم السكر وغلب عليهم التوحيد لكني بحسن ظني بشان
الامام لا اجوز صدقه في حقه رضي الله تعالى عنه لانه عندي من اكابر ارباب التمكين والصحو
لا تلبيس عنده المتخيل بالمتحقق والاسماع من الغير بالسماع من الحق سبحانه فليطلب لكلامه محل
حسن مناسب بحاله غير هذا الوجه وهو انه يمكن ان يسمع العبد كلام الرب تعالى
بلا كيف كما سمع موسى في الطور على نبينا وعليه الصلاة والسلام فان قلت ممنوع
ما معنى سماع الكلام من الله تعالى ولا يسمع الا ما هو حرف وصوت قلت ممنوع
الا يرى ان الله تعالى يسمع كلامه بلا حرف وصوت فجاز ان يكون العبد
اذا صار متخلقا باخلاقه تعالى يسمع بلا حرف وصوت والاستحالة مبدلة الوهم
الناشئة من قياس الغائب على الشاهد مع وجود الفارق كيف يقاس الشاهد في مضيق الزمان
المقتضي للترتب والتقدم والتاخر والغائب لا يجري عليه الزمان لا تقدم ولا تاخر ولا ترتب
فجاز في الغائب ثبوت اشياء لا تجوز في الشاهد فليفهم والله سبحانه اعلم بالصواب لتحقق ان السامع ان

وكذلك الشهود والمشاهدة لا يكون الا للوصول الى الذات تعالى كما تقرر وما حصل في مرتبة الصفات يسمى بالمكاشفة والشهود وذلك هو نصيب ارباب التمكين الواصلين الى الذات لا اهل التلوين المقيدين بالصفات فانهم ارباب القلوب واصحاب التقلب سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العليم الحكيم

مکتوب صد و نود و سیم بمولانا شیخ محمود و محمد

قال الشيخ قدس سره في الباب السابع من كتابه العوارف في ذكر من انتمى الى الصوفية من جملة اولئك قوم يقولون بالحلول خذلهم الله سبحانه ويزعمون انه سبحانه يحل فيهم ويحل في اجسام يصطفيها ويسبق الى فهومهم معنى من قول النصارى في اللاهوت والناسوت ومنهم من يستبيح النظر الى المستحسنات اشارة الى هذا الوهم ويتخايل له ان من قال كلمات في بعض غلباته كان مضمرا لشيء مما زعموه مثل قول الحلاج انا الحق وما يحكى عن ابي يزيد قوله سبحاني حاشا لله سبحانه ان نعتقد في ابي يزيد انه يقول ذلك الا على معنى الحكاية عن الله تعالى وهكذا ينبغي ان نعتقد في الحلاج قوله ذلك ولو علمنا انه ذكر ذلك القول مضمرا لشيء من الحلول رددناه كما نردهم انتهى فليس بشيء ما معنى الحكاية عن الله تعالى وما وجه تخصيص ارباب السكر بمثل هذا القول على معنى الحكاية اللهم الا ان يقال انه قدس سره اراد ان القائل بمثل هذا القول ان كان هو العبد كما هو الظاهر عند الاكثر فلا بد ان يكون حكاية من الرب تعالى فان العبد لا يصير بالكلية القائل به في الحقيقة هو الرب سبحانه ولسان العبد مثل الشجرة الموسوية فلا اعتراض على الحلاج ولا تعرض على ابي يزيد قدس الله تعالى اسرارهما والظاهر من عبارة الشيخ انه لو لم يحمل على الحكاية يفهم منه الحلول وليس كذلك اذ يجوز ان يقول ذلك عند غلبات التوحيد واستتار ما سوى الواحد المشهود عند لمعان نور الشهود بلا شائبة حلول واتحاد فمعنى قوله انا الحق عند اختفائه عن نظره لست انا شيئا وانما الموجود الحق لا اني متحد مع الحق او حال في الحق فانه كفر ومناف للتوحيد الشهودي فان المشهود فيه ليس الا الواحد الاحد وعلى تقدير الحلول والاتحاد التشهود متعدد وعلى صفة الاتحاد والحالية قوله ومنهم من يستبيح النظر الى المستحسنات

واحسانه تعالى قوله صار سمعه بصره وبصره سمعه الى ان قال وصار آخره
اوله واوله آخره انتهى اى اخذ سمعه حكم بصره وبصره حكم سمعه اى سمع بكليته وعلم
بكليته لانه ان سمع ببعضه وبصر ببعضه الآخر مثلا فح لا يكون السمع عين البصر ثم عين
قوله وصار آخره اوله واوله آخره مخالفته وحاصله ان الله سبحانه خاطب الذر
بقوله الست بربكم فسمعت النداء بلا واسطة على غاية الصفاء ثم لم تزل الذر تنقلب
فى الاصلاب وتنتقل فى الارحام حتى برزت الى اجسادها فاحتجبت بالحكمة
عن القدرة وتراكم ظلمتها فى التقلب فى الاطوار فاذا اراد الله تعالى بالعبد حسن
الاستماع بان يصيره صوفيا صافيا لا نزال نرقيه فى رتبة التزكية والتحلية حتى تخلص
الى فضاء القدرة ويزال عن بصيرته الفاقدة حجاب الحكمة فيصير سماعه بالست
بربكم الشهادة عيانا وتوحيده وعرفانه بيانا وبرهانا حيث احد لسانه ولسانه عين سره
فى حقه حكم شجرة موسى ليستمع منه كلامه تعالى كما سمع موسى من تلك الشجرة وصح
انه صار آخره اوله واوله آخره حيث سمع كلامه تعالى آخرا كما سمع اولا وعلى هذا يحمل
قول البعض انه قال انا اذكر خطاب الست بربكم اى كان ذلك الخطاب الذى اسمع
الآن منه تعالى على الالسنة هذا ولا يخفى عليك ان الخطاب الاول منه تعالى كان تحققا
وسماع الذر منه تعالى كان على سبيل الحقيقة وهذا الخطاب المأخوذ المسموع من الا
لسنة انما يكون الخطاب الله على سبيل التخيل والتوهم كما مر فاين احدهما من الآخر
فالعجب كل العجب ان الشيخ قدس سره مع جلالة قدره جعل احدهما عين الآخر ولم يفرق
بين التحقق والتخيل وما هو الا عين السكر وصرف التوحيد مثله مثل قوله انا الحق
وسبحانى وليس فى جبتى سوى الله واعجب من هذا ما قال بعد ذلك
فاذا تحقق الصوفى بهذا الوصف صار وقته سرمدا وشهوده مريدا وسماعه
متواليا متجددا الا يذهب عليك ان الصوفى فى هذا المقام بالحقيقة الا بالتجلى
المعنوى الصفاتى كما مر وهو مقام التلوين لا غير فمن اين صار وقته سرمدا و
شهوده مزيدا بالدوام والسرمد للوقت الا فى الوصول الى الذات تعالى وتجليه الذاتى

شاید بتفصیل بگوید

مکتوب صد و بست و یکم در حل عبارت مکتوبی که متضمن سیر مرادیست

الحمد للہ و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفهٔ گرامی که از روی شفقت و مهربانی نامزد این حقیر ساخته بودند بمطالعهٔ آن مشرف گشت اندراج یافته بود که عزیزی بر عبارت مکتوبی که در اجمیر نوشته بودهٔ اعتراضها دارد و در حل آن باید بوست و بعضی از یاران هم تعیین مواضع اشتباه نوشته بودند باندازهٔ آن چند مقدمه در حل آن اشتباه نوشته آید واللہ سبحانه الهادی الی سبیل الرشاد مقدمه مکرر یا سیر مرادی و سیر مریدی آنست که بوجدان سیر تعلق دارد و الزام امری نیست که بغیر تعلق داشته باشد پس حجت و برهان بر اثبات آن طلبیدن گنجایش ندارد و مع ذلک کسی را که حضرت حق سبحانه قوت قدسیه داده است اگر در احوال و اوضاع صاحب آن سیر ملاحظه نماید و فیوض و برکات و علوم و معارف آنجا جلّ شانه که او را آن ممتازست مشاهده کند تواند بود که حکم بسیر مرادی او نماید و هیچ محتاج بدلیل نبود در رنگ آنکه بمدار ملاحظهٔ قرب و بعد و مقابله و اجتماع که قمر را با شمس ست حکم کند که نور قمر مستفاد از نور شمس است اگرچه این معنی بر غیر ارباب حدس حجت نبود و نیز حضرت خواجهٔ ما قدس سره در اوائل حال سلوک این فقیر را بسیر مرادی مقرر فرموده بودند شاید یاران هم این معنی را از ایشان شنوده باشند و این ابیات مثنوی مطابق حال فقیر دانسته میخواندند

عشق معشوقان نهانست و ستیر ❋ عشق عاشق با دو صد طبل و نفیر ❋
لیک عشق عاشقان تن زه کند ❋ عشق معشوقان خوش و فربه کند ❋

و از مراد آن هر که واصل گشته است براه اجتبائی رفته است راه اجتبا مخصوص بانبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات صاحب عوارف قدس سره در بیان مجذوب سالک و سالک مجذوب تصریح باین معنی فرموده است و راه مرید آنرا راه انابت و راه مراد آن را راه اجتبا گفته اللہ یجتبی الیه من یشاء و یهدی الیه من ینیب اگرچه راه اجتبا بالاصالة مخصوص بانبیاست علیهم الصلوٰة والتسلیمات و امتان را در رنگ سائر کمالات بتبعیت ایشان ست نه آنکه اجتبا مطلقاً مخصوص بانبیاست علیهم الصلوٰة والتسلیمات و امتان را از ان اصلا نصیب نیست که آن غیر واقع است مقدمه دوم وصول فیوض هر سالک را بتوسط و حیلولت خیر البشر علیه و علی آله الصلوٰة والسلام تا زمانیست که حقیقت آن سالک که محمدی المشرب ست بحقیقت محمدی منطبق نگشته است و با آن متحد نشده چون بکمال متابعت مانکه بمحض فضل

اشارۃ الی ہذا او بعضہم ای الحلول والعجب عن الشیخ الاجل انہ یفہم من امثال
ہذہ العبارات الاتحاد والحلول والحلول ان المتیاور من ہذہ الاقوال الظہور
وہو وراء الحلول لان الحلول کینونۃ نفس شئ فی شئ مثل کینونۃ نفس زید فی
البیت والظہور کینونۃ عکس شئ فی شئ مثل کینونۃ عکس زید فی المرآۃ والاول محال
فی مرتبۃ الوجود ونقص لتلک المرتبۃ المقدسۃ والثانی لا منع لثبوتہ والا نقص عند
حصولہ فان الاول یستلزم التغیر المنافی للقدم والثانی لا یستلزم کما لا یخفی
فلو ظہرت الکمالات الوجوبیۃ فی مرایا الاعدام والامکانیۃ لم یلزم منہ حلول تلک
الکمالات فی تلک المرایا ولا تغیرہا ولا انتقالہا المنافی للقدم وانما ہو ظہورہا واراءۃ
کما فی مرات فتجویز شہود کمالاتہ تعالیٰ فی المرایا الامکانیۃ لیس تجویز لحلول تلک الکمالات
فیہا بل ہو تجویز لظہور الکمال فی المرآۃ ولا نقص فیہ فکان المجوز لمثل ہذا الشہود صاحب
النقص وغیر مستقیم علی الجادۃ لکن المقصود رفع تہمۃ الحلول عنہ لا اثبات کمالہ وکونہ
علی الشئ واللہ سبحانہ اعلم بحقائق الامور کلہا مکتوب صد و بستم بمیر منصور در میان اختیار
کردن عزلت الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی صحائف شریفۂ اخوی اعزی بتکرار یکدیگر
رسیدہ خوشوقت ساختند حمد اللہ سبحانہ کہ با وجود اسباب بی مناسبتہا و جمعیت و ارتباط فقرا
کہ داشتند تلوینی راہ نیافتہ ست و منافی و سبب فتور نگشتہ بلکہ دران ارتباط قوت بخشیدہ
حضرت حق سبحانہ درحرمت این طائفہ استقامت کرامت فرماید کہ سرمایۂ سعادتست
شفقت شعارا درین فرصت شوق انزوا غالب آمدہ گوشہ اختیار کردہ ست و بغیر از جمعہ مسجد
میسر و جماعت پنج وقتہ در ہمان زاویہ منعقد می شود و راہ ملاقات مردم مسدود گشتہ ست
اوقات بنی جمعیت بسر میرود و متمنای تمام عمر گویا حالا میسر شدہ حمد اللہ سبحانہ عن ذلک
باقی احوال صوری ہم بعافیت مقرون ست و فرزندان و متعلقان ہم جمعیت میگذرانند
جناب خواجہ عبد اللہ پیش از ماہ مبارک رمضان بدہلی تشریف بردند حمد اللہ سبحانہ کہ خواجہ در
آمدن فوائد بسیار حاصل کردند و ورق را تمام گردانیدند و از غلبات توحید بدریا فرقیۃ عوطہ خوردند
و متوجہ حق اند و از ظاہر بباطن بلکہ با بطن بطون میروند تفصیل احوال ایشان چون حافظ بہاء الدین آنجا آمد

علی آله الصلوة والسلام تجلی ذات است امر حضرات واتم امد و غیر از صورت حضرت غیبی بود اول
حصول جذب نحوی از محبوبیت می طلبد پس کفار را که اعدای الله اند نصیبه از جذب چگونه تجویز
نموده آید جواب تواند بود که بعضی از کفار نحوی از معنی محبوبیت داشته بوده مگر باعث تحقق
جذب شان شده باشد و چون آن از متابعت صاحب شریعت علیه علی آله الصلوة والسلام تجلی نیافته
تماشی محمد ول باند و آن جذب غیر از محبت را ایشان درست نکرده که اسلام استعداد ایشان نموده
که تحصیل ممنا د آن را از قوة بفعل آورد وما ظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم یظلمون و در طریق مدبا گر
بتوسل متابعت صاحب شریعت علیه و علی آله الصلوة والسلام که عبارت از سلوک است
وصول بمطلوب میسر شود بیواسطه و بی حیلولت امری چه دیده بود گفته اند بود لغیم نیز لو دلیتم علی الله
یعنی اگر کشیده شوید بحضرت حق سبحانه و رسانیده شوید بطن بطول هر آئینه در میان شما
و در میان حق جل و علا حیلولت و حجاب امری نخواهد بود و شاید که بخاطر شریف شما هم ماده آید
که حضرت خواجه ما قدس سره میفرمودند که وصول در راه معیت که حق را جل سلطانه با بنده
است اگر میسر شود ناچار به توسط امری خواهد بود که مناسب معیت است و اگر واسطه است
در سلسله تربیت است که عبارت از سلوک است و در راه معیت یکی از طرف جذبه است و حدیث
المرء مع من احب علی صاحبه الصلوة والسلام نیز تائید این معنی میفرماید زیرا که هر در ما مجبور
خود چون معیت ثبوت پیوست و واسطه مرتفع گشت استتار میفرماید هر ظل را با اصل خود
شاهراه ست و هیچ چیز در میان شان حائل نیست اگر عنایت خداوندی جل شانه ظلی را
با اصل خود میلی پیدا شود و کششی باو هویدا گردد بدولت متابعت صاحب شریعت علیه و علی
آله الصلوة والسلام آن ظل را با آن اصل وصول و الحاقی حاصل آید هر آئینه بی حیلولت امری
خواهد بود و وصول آن اصل اسمی است از اسمای الهی جل شانه در چار در میان اسم و مسمای او حائلی
نخواهد بود و وصول ظل درین راه باصل الاصل که مسمای آن اسم است بتوسط امری خواهد بود ولیکن
هر که در اصل حضرت ذات تعالی بوصول بیچونی بی توسط و حیلولت امری در حق او مفقود است هر چند در
صورت وصول بحضرت ذات سبحانه حیلولت و حجابیت صفات و اسمای جل سلطانه مرتفع گردد حیلولت
و حجابیت غیر صفات چه گنجایش دارد سوال واجبی را جل شانه هر گاه الله کی را از حضرت ذات تعالی

در مقامات عروج این حقیقت را بآن حقیقت اتحادی حاصل شد توسط برخاست چه توسط و حیلولت
مغایرتست و در انحال متوسط و متوسط و حاجب محجوب نبود آنجا که اتحاد ست معامله بشرکت ست امّا
چون سالک تابع و الحاق بطفیلی ست از قبیل شرکت خادم بود با مخدوم و آنکه گفته ایم که حقیقت او را
با حقیقت آنسرور علیه و علی آله الصلوٰة والسلام انطباقی و اتحادی پیدا میشود بیانش آنست که حقیقت
محمدی علیه و علی آله الصلوٰة والسلام جامع جمیع حقایق ست و آنرا حقیقت الحقائق گویند و حقائق دیگران
در رنگ اجزا اند مر او را با جزئیات زیراکه اگر محمدی المشرب ست حقیقت سالک در رنگ جزئی ست
مرآن کلی را محمول ست بروی و حقیقت غیر محمدی المشرب در رنگ جزو است مرآن کل را و غیر
محمول ست بروی و حقیقت غیر محمدی المشرب را اگر اتحادی در عروج پیدا شود با حقیقت
پیغمبرے خواهد بود که این بر قدم اوست و محمول بر آن حقیقت خواهد شد و شرکتے در کمالات
مناسبت او را پیدا خواهد کرد لیکن از قسم شرکت خادم بود با مخدوم چنانچه گذشت و چون
این جزئی را بعلاقه کمال متابعت بلکه بمحض فضل محبت خاص بکلی خود پیدا میشود و شوق و
وصول آن دامنگیر او میگردد آن قید یکه کلی را بجزئی آورده بود بفضل خداوندی جلّ
شانه رو بزوال می آرد و بتدریج بعد از زوال این جزئی را بآن کلی انطباق و لحاق حاصل
میشود آنکه گفتیم محبت خاص پیدا میشود در رنگ آنکه بمحض فضل این فقیر را پیدا شده بود و در غلبات
آن محبت میگفت که محبت من بحضرت حق سبحانه از ان جهت ست که او تعالی رب محمد ست
صلی الله تعالی علیه و آله وسلم و میان شیخ تاج و یاران دیگر ازین مقوله تعجب کردند انکار هم که از
خاطر شما هم رفته باشد و تا این قسم محبت پیدا نشود الحاق و اتحاد چگونه متصور بود و ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و حقیقت توسط و عدم توسط را بیان نماید نیک
استماع فرماید طریق جذبه را چونکه کشش از جانب مطلوبست و عنایت اسلئے جلّ شانه متکفل حال
طالب ست ناچار قبول وساطت نمیکند و در طریق سلوک چونکه انابت طالب ست از وجود
وسائط چاره نبود و در نفس جذبه هر چند وسائط در کار نیست امّا تمامی جذبه متوسط بسلوک است
که اگر سلوک که عبارت از اتیان شریعت ست از توبه و زهد و غیرها با جذبه منضم نگردد جذبه ناتمام
و ابتر ست بسیاری از هنود و ملاحده را دیده ایم که جذب دارند امّا چونکه بمطابعت صاحب شریعت علیه

انبیاست علیهم الصلوات والتحیات و در وجها جزء القضا و باید دانست که جذبه هر چند از سالک مجذوبیست مقدم باشد جذبه بر سلوک یا متاخر اما فضل در تقدیم جذبه راست که سلوک خادم اوست و در تاخیر جذبه سلوک مخدوم اوست که بدولت سلوک او را جذبه میسر شده است و در تقدیم جذبه ایچنین ست که او بالذات مطلوب و مدعوست لهذا این مرا و آمده آن مرید و راس مرادان رئیس محبوبان محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم که مقصود ذاتی دعوت اول ازین دعوت اوست علیه وعلی آله الصلوة والسلام و دیگران را بالطفیل او طلبیده اند مرادان باشند یا مریدان لولاه لما خلق الله الخلق ولما اظهر الربوبیة کما ورد و چون دیگران را همه طفیلی او باشند و او مقصود اعلی این دعوت بود علیه وعلی آله الصلوة والسلام ناچار همه محتاج او باشند و بتوسط او فیوض و برکات اخذ نمایند علیه وعلی آله الصلوة والسلام ، اینمعنی اگر همه را آل او گویند گنجایش دارد علیه وعلی آله الصلوة والسلام که همه پس رو اویند و بتوسط او کمال احدی نماید چه هرگاه وجود شان بتوسط وجود او صورت نه بندد و کمالات دیگر چه که تابع وجود اند بتوسط او چه صورت دارد علیه وعلی آله الصلوة والسلام بلی محبوب رب العالمین چنین باید استماع نمایید مکشوف گشته است که محبوبیت او علیه وعلی آله الصلوة والسلام بآن محبت واجبی جل سلطانه کائن ست که مدات محبت او تعالی بی ملاحظه شیون و اعتبارات تعلق گرفته است و حضرت ذات تعالی آن محبت محبوب گشته بخلاف محبوبیت دیگران که بآن محبت کائن ست که تعلق بشیون و اعتبارات دارد [illegible] صفات ست یا از ظلال [illegible] ثابت ست [illegible]

قال [illegible] ان الله [illegible] علیه [illegible] انه من الانبیاء والمرسلین [illegible] الصلوات والتسلیمات والتحیات والبرکات تحقیق ایمقام آنست که توسط آن سرور کائنات علیه وعلی آله الصلوة والسلام [illegible] بود [illegible] صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم حائل و حاجب بود در میان سالکان و در میان مطالب [illegible] او توسط شفاعت و شفاعت او علیه وعلی آله الصلوة والسلام [illegible] در طریق سلوک پیش از رسیدن بحقیقت محمدی توسط [illegible] کائن ست [illegible] که [illegible] طریق [illegible] هر که در میان [illegible] متوسط و حاجب شود [illegible]

جار ساقط از ارتفاع حیلولت حاجت در میان دخل موصول البته بچه معنی بود و جواب سالک
بجواب وصول بحقیقت آن ظل شد و آن اسمی ست از اسماء الهی جل شانه و آن سالک ظل اوست حاصل گردد
هر آئینه در میان حضرت اسما نیز هیچ توسطی و حیلولتی نخواهد بود چنانچه در میان اسم و سمای او حیلولتی
امری کائن نیست پس ارتفاع لازم آمد و انتفا کے مثل این تحقیق بالا گذشته است و در میان سالک حقیقت
سالک حقیقت محمدی علیه و علی آله الصلوٰة والسلام و نیز تنها ازین بیان در بیان وصول ظل
باصل هم گذشته تنبیه ساده بوحی ازین عدم توسط که در طریق جذبه و غیرها گفته شده است
استغنای از تبعیت خیر البشر علیه و علی آله الصلوٰة والسلام گمان نبرد که آن کفر و الحاد و زندقه است
و بکارمت از شریعت حقه او علیه و علی آله الصلوٰة والسلام و بالا گذشته است که جذبه بی توسط
سلوک و عبارت از اتیان شریعت است علی صاحبها الصلوٰة والتحیة ابتر و ناتمام است و نقمت
ست که بصورت نعمت برآمد و محبت را بر صاحب جذبه ناتمام بتمام کرده بالجمله کشف
صحیح و الهام صریح نیز در تعیین پیوسته است و هیچ دقیقه از دقائق این راه و هیچ
معرفتی از معارف این قوم بی واسطه او و بی توسط متابعت او علیه و علی آله الصلوٰة والسلام
بشریت و منتهی را در رنگ مبتدی و متوسط فیوض و برکات این راه بی تبعیت و بی طفیل او حاصل
نه عالست سعدی که راه صفا * توان رفت جز در پی مصطفا ﷺ افلاطون را چه رو بی حماقی که
در نفس خود از ریاضات و مجاهدات یافت خود را از بعثت انبیا علیهم الصلوٰة والتسلیمات
مستغنی دانست و گفت نحن قوم مهدیون لاحاجة بنا الی من یهدینا نمیدانست که این صفا
که بریاضات شده بی متابعت انبیا حاصل شده است علیهم الصلوٰة والتسلیمات حکم آن دارد که مس سیاه
را زر اندود ساخته باشد هر آئینه مس تا مس است تا متابعت انبیاست علیهم الصلوٰة والتسلیمات که حقیقت
مس را متقلب گرداند و از مس زر خالص سازد و مس را از آلایش تمامی آن آرد و تعلیم خلق حق جل و علا
بعثت انبیا و وضع شرائع ایشان را علیهم الصلوٰة والتسلیمات از برای همین تحریر بار دگر مقرر ساخته
است و از آن مراد بلکه اصلاح و در ریاضات متابعت این بزرگواران نداشته علیهم الصلوات والتسلیمات
اگر هزاران ریاضات و مجاهدات بی متابعت این بزرگواران علیهم الصلوٰة والتسلیمات کرده شود و مس
از زنگاری و کم نگردد بلکه از دید و سرکشی افزاید ع هرچه گیرد علتی علت شود و لذا لم صاحب الشرع

روحانیان را در تربیت او مدخلی باشد حضرت خواجه احرار را قدس سره با وجود پیر ظاهر چونکه امدادی از روحانیت حضرت خواجه نقشبند قدس سره یافته بودند اویسی میگفتند و همچنین حضرت خواجه نقشبند با وجود پیر ظاهر چون مددها از روحانیت حضرت خواجه عبدالخالق قدس سره یافته بودند اویسی بودند علی الخصوص شخصے را وجود اویسیت اقرار به پیر ظاهر دارد و درین رو انکار بر پیر سیر اویسیتن عجب انصاف است مخدوما مراد از ترکیب لفظ عبدالباقی معنی اضافی است بمعنی علمی هرچند بانع وجوه اشاری بمعنی علمی هم دارد یعنی پیر من هرچند بنده باقی است اما متکفل تربیت من الله بقیت ایجا کدام تحریف است و چه سوء ادب است تعالی الله انصافی باید مخدوما قصوریکه در معنی سبحانی که از بسطامی قدس سره در غلبات سکر صادر شده است گفته باشد لازم نمی آید از ان که آن قصور در قائل آن مستقر و مستمر باشد تا دیگری از وی افضل بود چه بسا معارفست که در وقتی بمقتضای حال از وی صادر شده است و در وقت دیگر بعنایت خداوندی جل شانه چونکه قصور آن معرفت را دریافته است از ان در گذشته و بمقام فوق رسیده در مکتوب شریف اندراج یافته بود که ارباب سکر اگر این قسم سخنان شطح آمیز نویسند گنجایش دارد اما ارباب صحو اظهار این سخنان بسیار مستبعد است مخدوما هر که این سخنان نوشته است منشاء آن سکر است و بی مزج سکر در نیاب دست بقلم نبرده نهایت ما فی الباب در سکر مراتب کثیره است هرچند سکر بیشتر شطح غالب تر بسطامی یا بد که بے تحاشی قول لوائی ارفع من لواء محمد از ان بوجود آید پس هر که صحو دارد گمان نکنند که سکر همراه او نیست که آن عین قصور است صحو خالص نصیب عوام است هر که صحو را ترجیح داده است مرادش غلبهٔ صحو است نه صحو صرف و همچنین هر که سکر را ترجیح میدهد مرادش غلبهٔ سکر است نه سکر خالص که آن آفت است جنید قدس سره که رئیس ارباب صحو است و صحو را بر سکر ترجیح میدهد چندان عبارت سکر آمیز دارد که چه تعداد آن نماید فرموده هو العارف والمعروف و گفته و لون الماء لون انائه و فرموده المحدث اذا قرن بالقدیم لم یبق له اثر و صاحب عوارف که از اکمل ارباب صحو است در کتاب او چندان معارف سکریه است که چه شرح آن دهد و این فقیر در رسالهٔ بعضے معارف سکریهٔ او را قدس سره جمع کرده است از بقایای سکر است که تجویز افشای اسرار نموده می آید و از سکر است که مباهات و افتخار کرده میشود و از سکر کفریت خود بر دیگرے اظهار کرده می آید اگر صحو خالص باشد افشای اسرار کجا کفر بود و خود را

ومعامله از پرده دلی پردگی کشد زیرا که در طریق جذبه و بعد از رسیدن بحقیقت الحقائق توسط نبی
ثابت است که بطفیل و تبعیت است نه حیلولت و حجاب که پردهٔ شهود و مشاهده و مانند آفتاب بود
گفته نشود که این عدم توسط اگرچه بیک معنی بود قصوری بجناب حضرت خاتم علیه و علی آله الصلوة
والسلام والتحیة لازم می آید گوئیم که این عدم توسط مستلزم کمال آنجناب است علیه وعلی آله
الصلوة والسلام نه مستلزم قصور در وجود توسط است زیرا که کمال متبوع آنست که تابع او
بطفیل و تبعیت او بجمیع درجات کمال برسد و هیچ دقیقه فرو نگذارد و این معنی در عدم توسط
کائن است نه در وجود توسط که آنجا است مهجوری و بی پرده است که از تصاعد درجات کمال است و اینجا
در پرده پس کمال در عدم توسط بود و قصور در توسط از شوکت و عظمت محمدی است که خادم او در
هیچ مقامی از وی تخلف نکند و بتبعیت او تبرک دولت مخدومان او گردد و از آنجا است که آن سرور
فرموده است علیه وعلی آله الصلوة والسلام علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل علیه علیهم الصلوات والتسلیمات
رؤیت اخروی بی توسط و بی حیلولت امری خواهد بود در حدیث صحیح آمده است علی صاحبها الصلوة والسلام
بنده که چون نماز در اصل میشود و حجابیکه در میان بنده و خداست مرتفع میگردد و لهذا الصلوة معراج المؤمن
آمده وحظ وافر از این نعمت منتهی را حاصل گشت چه رفع حجاب مخصوص باو اصل منتهی است پس ثبات عدم
توسط و حیلولت ثابت گشت الحمد لله این معرفت از خواص معارف لدنیهٔ این فقیر است که محض فضل و کرم آنرا
عطا فرموده اند و تحقیق آن متحقق ساخته من آن خاکم که ابر نوبهاری * کند از لطف بر من
قطره باری * خوش گفته است اگر پادشه بدر پیر زن * بیاید تو ای خواجه سبلت مکن * و مشائخ طریقت
قدس الله اسرارهم در توسط و عدم توسط آن سرور در احوال علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات جمعی بتوسط
رفته اند و گروهی بعدم توسط و هیچ کدام شان تحقیق توسط و عدم توسط ننموده است و از کمال قصور
شان سخن نگفته از ارباب ظواهر نزدیک است که عدم توسط را که کمال ایمان است کفر دانند و قائل آنرا
نا دانسته تضلیل کنند و توسط را کمال ایمان تصور نمایند و قائل آنرا از کمل تابعان شمرند و حال آنکه عدم
توسط ناشی از کمال متابعت است و توسط مشعر از قصور متابعت کما مر کل فی ذلک منهم بعدم الدرک عن حقیقة
الحال قال الله تعالی بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یأتهم تأویله کذلک کذب الذین
من قبلهم محذور و ملامتی نیست گفتن انکاری از پیر ظاهر نیست زیرا که او لیسی کسی است که

اشتباهی و انحرافی در دهان شما نیز طاری شده بود ما نا که انعکاسی بایستی که منشأ آن اشتباه
را ایشان خود حل میکردند و برین فقیر نمی انداختند و تسکین فتنه میفرمودند از یاران دیگر چه گله نماید
که بعضی از ایشان با وجود قدرت بر رفع اشتباه خود را معاف داشتند و سکوت ورزیدند ع
از یاران چشم یاری داشتیم ﴿ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا﴾ والسلام اولاً
و آخراً مکتوب صد و بست و دوم بمولانا حسن دهلوی بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و
سلام علی عباده الذین اصطفی حقیقت محمدی علیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها
که ظهور اول ست و حقیقة الحقائق ست بآن معنی که حقائق دیگر چه حقائق انبیاء کرام و چه حقائق
ملائکه عظام علیه و علیهم الصلوة والسلام کالظلال اند مر او را و وی اصل حقائق ست قال علیه الصلوة
والسلام اول ما خلق الله نوری و قال علیه الصلوة والسلام خلقت من نور الله والمؤمنون
من النوری پس ناچار آن حقیقت واسطه بود در میان سائر حقائق و در میان
حق جل و علا و وصول بمطلوب احدی را بی توسط علیه و علی آله الصلوة و
السلام محال باشد فهو نبی الانبیاء والمرسلین و ارسالش رحمة للعالمین علیه و علی
آله الصلوة والسلام ازینجاست که انبیاء اولو العزم با وجود اصالت بتبعیت میخواهند
تا در داخل امتان او میگردند کما ورد علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات والتحیات سوال کدام
کمال است که مربوط بامت شدن اوست علیه و علی آله الصلوة والسلام و انبیا را با وجود دولت
نبوة میسر نشده علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات جواب آن کمال وصول و اتحاد ست بآن حقیقة
الحقائق که منوط بتبعیت و وراثت ست بلکه موقوف بر کمال فضل اوست تعالی که نصیب اخص
خواص امتان اوست علیه و علی آله الصلوة والسلام و تا امت نشود باین دولت نرسد و رفع حجاب
توسط نگردد که بوسیله اتحاد میسر ست مگر ازینجا فرموده است جل شانه کنتم خیر امة فهو علیه و علی
آله الصلوة والسلام کما هو افضل من کل فرد من الانبیاء الکرام والملائکة العظام افضل من
الکل من حیث الکل علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات زیرا که اصل را بر ظل خود فضل ست اگر
چون ظل متضمن اوصاف ظلال بود و هم وصول فیوض ازان حضرت جل شانه مر ظل را بتوسط طفیل
اوست در رسائل تحقیق کرده است که نقطه فوق را بجمیع نقطها تحت که کالظلال اند ...

از دیگرے بهتر دانستن شرک باشد لقیه سکر در صحو در رنگ که نمک مصلح طعام ست اگر نمک نباشد طعام معطل و بیکار بود ؎ گر عشق نبودی و غم عشق نبودی * چندین سخن نغز که گفتی و شنودے صاحب عوارف قدس سره که قول قدمی هذه علی رقبة کل ولی را که از حضرت شیخ عبد القادر قدس سره صادر شده است بر بقیات سکر محمول داشته است مرادش قصور این قول نیست کما توهم که آن غیر محموده است بلکه بیان واقع نموده است یعنی صدور این قسم سخن که ناشی از مباهات و افتخار است بے بقیه سکر کائن نیست که در صحو خالص امثال این سخنان تکلم نمودن دشوار ست این فقیر که این همه دفاتر در بیان علوم و اسرار ایشان آنفه علیه نوشته است ظاهر بخاطر شریف شما قرار یافته است که از روی خالص نوشته است هیچ سکر حاشا که آن حرام و منکر ست و زاف و سخن باقی ست سخن با قال بغیر خالص متصف اند بسیار اند چه این قسم سخنان نیا شنود و لهذا مردم را از ما شنوند ؎ فریاد حافظ این همه آخر بهرزه نیست * هم قصهٔ عجیب و حدیث غریب هست *

مخدوما این قسم سخنان که مبنی بر انشای اسرار باشد و از ظاهر مصروف در هر وقتے از مشائخ طریقت قدس الله تعالی اسرارهم بظهور آمده است و عادت مستمره این بزرگواران گشته امری نیست که این فقیر آن را ابتدا کرده باشد و اختراع نموده لیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام پیش این همه شور و غوغا چیست اگر لفظے صادر شده است که ظاهرش مطابق علوم شرعیه نبود و آن را مدرک توجیه از ظاهر صرف نموده مطابق باید ساخت و مسلمانی را مهم باید گردانید اشاعت ما چه و تفضیح قائلش چیزی که در شریعت حرام و منکر باشد تفضیح مسلمانی نکرده استماع چه مناسب بود و شهر بشهر آن منادی کردن کدام تدین باشد طریق مسلمانی و مهربانی آنست که کلمه که ظاهرش مخالف علوم شرعیه است اگر از شخصے صادر شود باید دید که قائل آن کیست اگر ملحد و زندیق بود رد آن باید کرد و در اصلاح آن نباید کوشید و اگر قائل آن کلمه از مسلمانان بود و ایمان بخدا و رسول داشته باشد در اصلاح سخن او باید کوشید و محمل صحیح از برای آن پیدا باید نمود یا از آن قائل حل آن باید طلبید و اگر در حل آن عاجز آید نصیحتش باید کرد و امر معروف و نهی منکر برفق اولی ست که باجابت نزدیک ست و اگر مقصود اعانت نباشد و تفضیح مطلوب بود امر دیگر ست الله تعالی توفیق دهاد عجب تر آنکه از مکتوب شریف مفهوم میشود که بعد استماع حکایت فقیر از ان عزیزان

و تعالی بذات خود موجود است نه بوجود و همچنین صفات ثمانیه او تعالی بذات واجب الوجود جل
شانه نه بوجود غیر که وجود بلکه وجوب را نیز در آن حضرت گنجایش نیست که وجوب وجود هر دو را اعتبار
است اول اعتباریکه پیدا شد از برای ایجاد عالم حب است بعد از آن اعتبار وجود که مقدمه ایجاد است
چه حضرت ذات را جل شانه بی اعتبار این حب بی اعتبار این وجود از عالم و ایجاد عالم استغناست ان
الله لغنی عن العلمین قاطع است و تعین علمی جملی را ظل آن دو تعین گفتن باعتبار آنست که آن دو تعین
باعتبار حضرت ذات است تعالی بی ملاحظه صفات و درین تعین ملحوظ صفت است که کالظل است
مر ذات را عز شانه باید دانست که تعین اول که تعین حبی است چون بدقت نظر کرده میشود بفضل
الله سبحانه معلوم میگردد که مرکز آن تعین حب است که حقیقت محمدی است علیه و علی آله الصلوة
والسلام و محیط آن کالدائره است در صورت مثال و آن محیط کالظل است مر آن مرکز را خلت است
که حقیقت ابراهیمی است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام پس حب اصل آمده و خلت کالظل شده
مر او را و این مجموع مرکز و محیط که یک دائره است تعین اول آنست و مسمی است باشرف و اسبق
اجزائے او که مرکز است که عبارت از حب است و در نظر کشفی نیز باعتبار اصالت و غلبه آن جزو
تعین حبی ظاهر میگردد و چون محیط دائره کالظل است مر مرکز آن ناشی است از آن و آن مرکز اصل
و منشأ او ست آن محیط را اگر تعین ثانی گویند هم گنجایش دارد اما در نظر کشفی دو تعین نیست بلکه
تعین است که مشتمل بر حب و خلت است که مرکز و محیط یک دائره است و تعین ثانی در نظر کشفی تعین وجودیست
که کالظل است مر تعین اول را چنانچه گذشت و چون مرکز اصل و محیط آمد ناچار محیط را از توسط مرکز در
وصول بمطلوب چاره نباشد چه وصول بمطلوب از راه مرکز است که اصل اجمال دائره است
ازین بیان مناسبت و اتحاد حضرت حبیب الله را بحضرت خلیل الله باید دریافت علیهما و علی جمیع الانبیاء
والمرسلین الصلوات والتسلیمات و چون اصل واسطه است در وصول ظل بمطلوب لاجرم حضرت
خلیل الله توسط حضرت حبیب الله را در خواسته است و از روی آن تمنا نموده که در
امت او داخل شود کما ورد علیهما و علی جمیع الانبیاء الصلوات والتحیات اتمها و اکملها
سوال چون معامله چنین باشد حضرت حبیب الله را امر بمتابعت ملت حضرت خلیل را چه معنی بود
علیهم الصلوات والتسلیمات و آنحضرت در بیان صلوة والسلام بر او کما صلیت و کما بارکت علی

عارف آن نقطهٔ فوقانی که کالاصل ست زیاده است از آنکه جمیع نقطهٔ تحت را که کالظلال دید قطع نماید

سؤال ازین بیان لازم می آید فضل خواص این امت را بر انبیا علی نبینا و علیهم الصلوات و والتسلیمات

جواب هیچ لازم نمی آید اینقدر ثابت شد که خواص این امت با انبیا درآن دولت شرکت دارند مع ذلک

کمالات دیگر بسیار ست که انبیا را بآن مزیت و اختصاص ست علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات

اخص خواص این امت اگر بسیار ترقی نماید سرش تا پایهٔ پیغمبری که ادون پیغمبران ست نرسد مساوات

و مزید چه گنجایش دارد قال الله تعالی ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین علیهم الصلوة والتسلیمات

و اگر فردی از امتان بطفیل و تبعیت پیغمبر خود از بعضی پیغمبران بالا رود بعنوان خادمیت و تبعیت

خواهد بود و معلوم ست که خادم را با همگنان مخدوم غیر از خادمیت و تبعیت چه نسبت خواهد بود که

خادم طفیلی در همه وقت طفیلی ست و حقیقت محمدی علیه و علی آله الصلوة والسلام که حقیقة الحقائق

ست آنچه در آخر کار بعد از طی مراتب ظلال برین فقیر منکشف گشته است تعین و ظهور حبی ست که

مبدء ظهورات و منشاء خلق مخلوقات ست در حدیث قدسی که مشهور ست آمده است کنت کنزا

مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق اول چیزیکه ازان گنجینهٔ مخفی بر منصهٔ ظهور آمد حب بوده است

که سبب خلق خلائق گشته اگر این حب نمی بود در ایجاد نمی کشود و عالم در عدم راسخ و مستقر می بود

سر حدیث قدسی لولاک لما خلقت الافلاک را که در خاتم الرسل واقع ست علیه و علیهم

الصلوة والتسلیمات اینجا باید جست و حقیقت لولاک لما اظهرت الربوبیة را درین مقام باید

طلبید سؤال صاحب فتوحات مکیه تعین اول که حقیقت محمدی ست حضرت اجمال علمی را

گفته است و تو در رسائل خود تعین اول تعین وجودی گفته و مرکز آنرا که اشرف و اسبق اجزا

اوست حقیقت محمدی قرار داده و تعین حضرت اجمال را ظل این تعین وجودی انگاشته و اینجا

می نویسی که تعین اول تعین حبی ست و آن حقیقت محمدی وجه توفیق درمیان این اقوال چیست

جواب ظل شی بسا ست که خود را باصل شی وانماید و سالک را بخود گرفتار سازد پس آن دو

تعین ظلال تعین اول اند که در وقت عروج بر عارف بر اصل تعین که اول تعین حبی ست ظاهر

گشته سؤال تعین وجودی را ظل تعین حبی گفتن چگونه راست آید و حالانکه وجود را بر حب سبقت

است چه حب فرع وجود ست جواب این فقیر در رسائل خود تحقیق کرده است که حضرت حق سبحانه

آن قسم ست که در مظاهر جزئیه خود را بحقیقت خود وا نموده است و رنگ اصل بر آمده و این اشتباه در راه بسیار است
و تہمه عظیمه ست مر سالک را مگر بمحض فضل ازین عقبه خلاصی میسر شود و شک نیست که ترقی ازین ظل
حقیقت نا جائز ست بلکه واقع و اگر وصولے بنفس حقیقت خود واقع شد ترقی ازان بی تطفیل
و تبعیت دیگرے جائز ست که آن حقیقت نهایت مراتب استعداد ذاتی اوست امّا اگر بطفیل او را
بحقیقت دیگرے که فوق حقیقت اوست رسانند جائز ست بلکه واقع این سیر گویا سیر تسییری است
که ورای سیر طبعی و استعدادی است چنانچه شمّه ازین در ما سبق در بیان وصول بحقیقت محمدی گذشته
است علیه و علی آله الصلوة والسلام سوال ترقی از حقیقت محمدی که حقیقة الحقائق ست و حقیقتے از
حقائق ممکنات فوق آن نیست جائز هست یا نه و تو در رسائل خود نوشته ترقی از حقیقت محمدی
واقع شد حقیقت این معامله چیست جواب جائز نیست زیرا که فوق آن مرتبه مرتبهٔ لاتعین است که وصول
و الحاق متعین بآن محال ست و وصول و الحاق بی تکییف گفتن تجرد نموده ست که پیش از رسیدن بحقیقت
معامله بآن تسلّے نموده می آید امّا بعد از وصول بحقیقت کار حکم بعدم وصول و الحاق لازم ست که
ریب را در آنجا شائبه نیست و آنکه نوشته ام که ترقی از حقیقت محمدی واقع شد مراد ازان
حقیقت ظل آن حقیقت بوده ست که عبارت از اجمال حضرت علم گفته اند و معتبر بوحدت
کرده و را بوقت اشتباه ظل بود باصل چون بمحض فضل خداوندی جلّ سلطانه ازان ظل و از سائر ظلال
خلاصی میسر شد معلوم که ترقی ازان حقیقة الحقائق واقع نیست بلکه جائز نه که قدم از آنجا بر داشتن و پیش
نهادن قدم در وجوب ماندن ست و از امکان بر آمدن که محال عقلی ست و شرعی سوال برین تحقیق
لازم می آید که حضرت خاتم الرسل را علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات نیز ازان حقیقت ترقی واقع نشود
جواب آنحضرت علیه و علیهم الصلوة والسلام نیز با علو شان و با آن جاه و جلال همیشه ممکن است
و هرگز از امکان نخواهد بر آمد و بوجوب نخواهد پیوست که مستلزم تحقیق است بالوهیت تعالی
الله عن ان یکون له ولد و شریک مع ما ادعته النصاری فی نبیهم الخ سوال از تحقیق سابق مفهوم گشت که دیگر
آنرا نیز بطفیل و وراثت او علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات وصول بحقیقة الحقائق و الحاق و اتحادی بآن
ثابت ست و شرکتے در کمال خاص او کائن پس برین تقدیر فرق درمیان متبوع و درمیان اصلی
و طفیلی درین کمال که متضمن رفع حجاب و ارتفاع واسطه است و فوق جمیع کمالات ست چه بود در کلام

ابراهیم چرا فرماید علیهم الصلوة والتسلیمات جواب حقیقت شئ هرچند بلند تر بود و به تنزه اقرب باشد مظهر آن حقیقت در عالم عناصر پست تر بود و بصفات بشریت بیشتر متلبس باشد پس وصول این مظهر بطریق عروج بآن حقیقت متضمن عسر بود و ملتی که بحضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام عطا شده است شاهراه است بوصول حقیقت ابراهیمی که در جوار حقیقت محمدی واقع شده است چنانچه گذشت و حضرت ابراهیم بهمین راه باینجا رسیده است بنابر آن امر شده که متابعت آن ملت نموده بحقیقة الحقائق وصول فرماید و آن سرور کما صلیت فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام که صلوة و رحمت بروی علیه السلام بعد از حصول دولت وصول حقیقت است یا آنکه گوییم گاه هست که فاضل را بمتابعت مفضول امر کنند از این امر بمتابعت هیچ قصوری در فاضلیت او لازم نیاید قال الله تعالی لنبیه علیه و علی آله الصلوة والسلام وشاورهم فی الامر امر بمشورت باصحاب خالی از تضمن امر بمتابعت شان نیست والا مشورت را چه فائده باشد که حقیقت حضرت صدیق یعنی رب او و از اسماء الهی جل شانه که مبدأ تعین اوست متوسل ظل حقیقت محمدی است برنهجی که هرچه در آن حقیقت کائن است بطریق تبعیت و وراثت در آن ظل ثابت از اینجاست که او رضی الله تعالی عنه اکمل و افضل و ارشد این امت اند قال علیه الصلوة والسلام ما صب الله شیئا فی صدری الا و قد صببته فی صدر ابی بکر و نیز لائح گشت که حقیقت اسرافیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام نیز همان حقیقت محمدی است علیه و علی جمیع اخوانه الصلوة والسلام نه بطریق اصالت و ظلیت در رنگ حقیقت حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه که ظل است مر آن حقیقت را بلکه اینجا هر دو اصالت دارند ظلیتی در میان حائل نیست اگر فرق است بکلیت و جزئیت است چه آن سرور کل است علیه و علی آله الصلوة والسلام لهذا آن حقیقت مسمی باسم اوست علیه و علی آله الصلوة والسلام و حقائق ملائکه کرام علی نبینا و علیهم الصلوة والتسلیمات ناشی از آن حقیقت اسرافیل است علی نبینا و علیه و علی جمیع اخوانه الکرام الصلوة والسلام سوال عارف را از حقیقت خود که عبارت از اسم الهی جل شانه که رب اوست ترقی بعد از وصول بآن حقیقت جائز است یا نه جواب وصول بآن حقیقت بعد طی مراتب سلوک که عبارت از تمامی سیر الی الله گفته اند به دو نوع که وصول آنجا ظلی از ظلال است

باید دانست بهر حال گوئیم که آن تعیّن امکانی ست و مخلوق و حادث ست قال علیه و علی آله الصلوٰة والسلام
اوّل ما خلق اللّٰه نوری و در احادیث دیگر تعیین وقت خلقت آن نور هم آمده است چنانچه فرمود قبل
خلق السمٰوات بالفی عام و امثاله و هرچه مخلوق ست و مسبوق بعدم ست ممکن ست و حادث و چون
حقیقة الحقائق که اسبق حقائق ست مخلوق ممکن گشت و حقائق دیگران بطریق اولی مخلوق خواهند بود
و امکان و حدوث خواهند داشت عجب ست که شیخ قدس سرّه حقیقت محمدی را بلکه حقائق جمیع
ممکنات را که اعیان ثابته گفته است از کجا حکم بوجوب شان می کند و قدیم می داند و التزام
خلاف قول پیغمبر می نماید علیه و علی آله الصلوٰة والسلام ممکن به اجزائے خود ممکن ست و
بصورت و حقیقت خود ممکن تعین وجوبی حقیقت ممکن برائے چه بود حقیقت ممکن البته باید که ممکن
باشد که ممکن را با واجب تعالیٰ اشتراکے و انتسابے نیست غیر از آنکه ممکن مخلوق اوست
و او تعالیٰ خالق او و شیخ چون در میان واجب و ممکن تمیز نمی کند و خود می فرماید
بعدم التمیز بینهما اگر واجب را ممکن گوید و ممکن را واجب باک ندارد اگر معذور شان
فرمایند کمال کرم و عفو ست ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا سوال تو در رسائل
خود در میان واجب تعالیٰ و ممکن نسبت اصالت و ظلیت اثبات کرده و
ممکن ظل واجب تعالیٰ گفته و نیز واجب را تعالیٰ باعتبار اصالت حقیقت ممکن که ظل
اوست نوشته و معارف کثیره بران متفرع ساخته و اگر باین اعتبار شیخ قدس
سرّه نیز واجب را تعالیٰ حقیقت ممکن گوید چه محذور لازم می آید و چرا ملام
بود جواب این قسم علوم که اثبات نسبت نماید درمیان واجب تعالیٰ و
ممکن در شرع به ثبوت آنها وارد نشده است همه از معارف سکریه ست و از مانحن فیه
است بحقیقت معامله ممکن چه بود که ظل واجب باشد و واجب را تعالیٰ چرا ظل بود
که ظل موهم تولید به مثل ست و مبنی از شائبه عدم کمال لطافت اصل هرگاه محمد رسول
اللّٰه را از لطافت ظل نبود خدائے محمد را چگونه ظل باشد موجود در خارج بالذات و بالا
ستقلال حضرت ذات ست تعالیٰ و صفات ثمانیه حقیقت او تعالیٰ و تقدس و ماسوا آن هرچه
باشد بایجاد او تعالیٰ موجود گشته است و ممکن و مخلوق و حادث ست و هیچ مخلوق ظل خالق خود نیست

مزیّت باشد در متبوع و اصیل که در تابع و طفیلی نیست جواب وصول و الحاق دیگران بآن حقیقت
از قبیل الحاق خادم ست بمخدوم و وصول طفیلی ست به اصیل اگر واصل از اخص خواص ست که
اقل قلیل اند خود خادم ست و اگر از انبیاست علیهم الصلوٰة و التسلیمات هم طفیلی ست و خادم که ایشان
خورست او را چه شرکت بمخدوم و کدام عزّت و آبروست در جنب او و طفیلی هرچند جلیس و
هم لقمه است امّا طفیلی طفیلی ست خادمان که بامکنهٔ عالیه بتبعیت مخدوم میرسند و از طعمهٔ مخصوصهٔ
او لیش میخورند و عزّت و احترام می یابند از بزرگی مخدوم ست و از علو متابعت اوست گوییا مخدوم را
با وجود عزّت ذاتی عزّتی دیگر از راه الحاق خادمان پیدا میشود و وارد یا ارتفاع شان او می‌افزاید
نیک استماع نما که در حدیث نبوی آمده ست علی صاحبه الصلوٰة و السلام من سنّ سنة حسنة فله اجرها و اجر
من عمل بها پس متبوع را در سنّت حسنهٔ او هرچند تابعان بیشتر باشند او را مثل اجور شان زیاده تر بود و
موجب ازدیاد منزلت او باشد پس تابعان را با متبوع چه شرکت باشد و کدام مساوات متوهم گردد
قصهٔ مشهور ست که جمعی در یک مقام باشند و شریک یک دولت بوند امّا با هر کدام شان معامله جدا
باشد و هیچ یکی را از دیگری اطلاع نبود ازواج مطهرات در بهشت با آنسرور در یک مقام باشند
و از یک طعام و شراب تناول فرمایند علیه و علی اهل بیته الصلوٰة و السلام لیکن معامله که با آنسرور باشد
با ایشان نباشد و التذاذی و سروری که او را باشد ایشانرا نبود علیه و علی آله الصلوٰة و السلام و اگر ایشانرا
در جمیع امور آنجا شرکت با او بود و افضلیت ایشان نیز در رنگ افضلیت او بر همه لازم علیه و علی اهل بیته ایضا
و السلام که افضلیت اینجا بسبب کثرت ثواب عند الله است سوال دیگر تعین حقی که تعین اوّل ست حقیقت
محمدی ست علیه و علی آله الصلوٰة و السلام ممکن ست یا واجب حادث ست یا قدیم صاحب فصوص
تعین اوّل را که حقیقت محمدی گفته است و تعبیر از ان بوحدت کرده و همچنین تعین ثانی را که واحدیت
گفته است و اعیان ثابته که آن را حقایق ممکنات گوید در آن مرتبه اثبات نموده هر دو تعین
را تعین وجوبی میگوید و قدیم میداند و سه تنزل دیگر را از روحی و مثالی و جسدی بود و
تعین امکانی و معتقد تو درین مسئله چیست جواب نزد این فقیر هیچ تعینی ثابت نیست کدام تعین بود
که لاتعین را متعین سازد و این الفاظ موافق مذاق حضرت شیخ محی الدین و تابعان
اوست قدس الله تعالی اسرارهم در عبارت فقیر این قسم الفاظ اگر واقع شود از قبیل صنعت مشاکلة

مسلم و مستحسن ست و چون نظر بعبدیت و عجز و بشریت او صلی الله تعالی علیه و آله وسلم نموده
آید و ملاحظه عزت و جلال عظمت و کبریائی و استغنائی ذاتی او تعالی کرده شود حصول
حزن و فقدان کمالی از کمالات بی نهایت او تعالی در حق آنسرور نیز علیه و علی آله الصلوة
والسلام هیچ مستبعد نبود بلکه شایان حال بندگی باشد کریمه و لا یحیطون به علما و کریمه
لا تدرکه الابصار هر دو برین معنی گواه عادل اند و اثبات فقدان در حق کل میباید
بلی ممکن هر چند بدرجات علیا رسد از حقیقت واجب چه دریابد و حادث از
قدیم چه فرا گیرد و متناهی چگونه احاطه غیر متناهی نماید و آنکه نوشته اند که هر کمال
که در نوع بشر ممکن ست در حضرت خاتمیت بالفعل حاصل ست علیه و علی آله الصلوة
والسلام بلی فضل کلی بر کل مخصوص بانسرور ست علیه و علی آله الصلوة والسلام اما کمالی
باشد که راجع بفضل جزئی بود روا است که مخصوص ببعضی از انبیاء کرام و ملائکه عظام
باشد علی نبینا و علیهم الصلوة والتسلیمات و هیچ قصوری در فضل کلی او نکند علیه و علی
آله الصلوة والسلام در احادیث صحیحه آمده است که بعضی از کمالات در افراد امتان
باشد که انبیاء غبطه آن نمایند علیهم الصلوة والتسلیمات و حال آنکه فضل کلی مر انبیا
راست بر جمیع افراد امتان و نیز در حدیث آمده است که شهدای فی سبیل الله
بچند چیز بر انبیاء مزیت دارند شهداء را احتیاج بغسل نیست و انبیا را غسل باید داد
و بر شهدا نماز جنازه نیامده است چنانچه مذهب امام شافعی ست و بر انبیا نماز جنازه
باید کرد و در قرآن فرموده که شهدا را اموات مپندارید که احیا اند و انبیا را موتی
فرموده اینهمه فضائل جزئیه اند قصوری در فضل کلی انبیا فرارند پس تواند بود که بسبب حصول
بعضی این خصائل جزئیه مزیتی داده و همی نسبت بآن سرور علیه و علی آله الصلوة
والسلام جاری گردد که بسبب حصول امتیان او وصول آن فضائل شود مثلا با هوقه درجه
شهادت جمیع شود و اگر مسلم داریم که جمیع کمالات جمیع افراد انسان در آن حضرت
بالفعل حاصل ست علیه و علی آله الصلوة والسلام گوئیم که چون همت علیای
آن سرور بلند افتاده است علیه و علی آله الصلوة والسلام بآن کمالات

وغیر از مخلوقیت هیچ انتسابی بخالق تعالی ماورای آن نسبت که شرع بآن وارد است ندارد
این علم بظلیت عالم سالک را در راه بسیار بکار می برد و آید کشان کشان باصل می برد و چون
بکمال عنایت منازل ظلال را طی کرده باصل برسد بمحض فضل او تعالی می یابد که این اصل هم
حکم ظل داشته است و شایان مطلوبیت نبود که بداغ امکان متسم است و مطلوب ماورای
حیطهٔ ادراک و وصل و اتصال ست ربنا اٰتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا قصه
فضائل مآب و کمالات اکتساب مولانا حسن کشمیری دهلوی حسن الله سبحانه احواله در اصل
انها رساله بفقیر فرستاده بود و در آنجا اسوله چند اندراج نموده طلب حل آن کرده و چون
حال آنها متضمن اظهار بعضی بوده است با بعضی موانع دیگر فقیر در جواب آن جرأت نمی کرده
و تعلل میگذرانید چون مشار الیه را بر فقیر حق عظیم بوده است که بحسن دلالت ایشان بدولت
حضور ولایت پناه حاوی طریق اندراج النهایة فی البدایة مشرف شده است
و سبق الف و بای این طریق را از ایشان اخذ کرده و فیوض و برکات بی اندازه
را در خدمت ایشان استفاده نموده ناچار حل بعضی اسوله که مناسب علوم این رساله
بوده است در ذیل این رساله درج کرده والله سبحانه الهادی الی سبیل الرشاد
پرسیده بودند که کمالات صوری و معنوی و ظاهری و باطنی را علمی و عملی دنیوی و اخروی
هرچه در نوع بشر ممکن باشد در حضرت خیر البشر علیه و علی آله الصلوٰة والسلام الی
یوم الحشر بالفعل حاصل و متمکن ست چنانچه از حدیث نفیس انا سید ولد آدم ولا
فخر و آدم و من دونه تحت لوائی یوم القیمة فعلمت علم الاولین والآخرین و امثال
آنها فهم میشود و آنچه مشروط بچیزی یا قوت بر وقتی خواهد بود هم بأحسن وجوه جلوه
خواهد نمود پس برین تقدیر حزن آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم که بدوام و بکثرت
موصوف و معروف ست با چه است و آنرا سبب چیست چه حزن وا اندوه را سبب البته
فقدان چیزی ست که آنرا میخواهد مخذوما استیعا و حزن و فقدان کمال از آن حضرت
خاتمیة علیه و علی آله الصلوٰة والتحیة نظر بجاه و جلال محمدی و نظر بعنایت خدا وندی
جل سلطانه که شامل حال حبیب مآل اوست علیه و علی آله الصلوٰة والسلام

زائل گشت و ما به الامتیاز که در امکان و وجوب بود مرتفع شد و غیر از وجود که طرف دیگر امکان
است قدر مشترک ست درمیان وجوب و امکان و در آنجا مانده ست لازم آمد که امکان
از حقیقت خود منخلع گشته بوجوب که وجود صرف ست ملحق شده قلب حقیقت لازم آمد و
معنے بیت آن بزرگ که مذکور شده بجز واجب در وجود چیزے نماند بحقیقت محمول گشت
بجواب این وجود که در طرف ممکن کائن ست ظلّ آن وجودست که در وجود ثابت ست
نه عین آن وجود ست و این وجوب که از زوال طرف عدم در ممکن پیدا شده است
وجوب بالغیر ست که متحقق از ممکن ست نه وجوب بالذات تا قلب حقیقت لازم آید
چه ارتفاع این عدم از راهِ ذات ممکن نیامده است تا واجب بالذات گردد
و محال لازم آید بلکه ارتفاع این عدم در ممکن بواسطهٔ استیلائی وجود حضرت
واجب الوجود و قهرمان حضرت وجوب ست تعالے و تقدس بر ذات ممکن و مراد
از وجوب که در مصرع سابق واقع شده ست وجوب ذاتی ست نه وجوب
بالغیر و وجود را قدر مشترک گفتن در وجوب و امکان از قبیل اشتراک لفظی ست
نه معنوی اگرچه آن را کلی مشکک گویند چه وجود ممکن را با وجود واجب تعالی فی الحقیقت
هیچ شرکتے نیست تا کلیت و جزئیت متصور شود و سوال فنا و بقا که صوفیه علیه گفته اند و فنا
را عبارت از زوال ساخته بچه معنی ست هرگاه ارتفاع صفات بشریت متصور نباشد فنا
چه گنجایش دارد جواب آن فنا که در ولایت معتبر ست باعتبار شعور و شهود ست
که عبارت از نسیان ماسوای حق ست سبحانه نه ارتفاع ماسوی تعالی ما فی الباب جمعے
آن فنا در غلبات سکر عدم شعور اشیا را عدم اشیائی انگارند و آن را ارتفاع
ماسوی می فهمند و بآن تسلی می یابند و اگر بمحض فضل او را ترقی داده بدولت صحو مشرّف
سازند و صاحب تمییز کنند میدانند که آن فنا نسیان اشیا بوده است نه اعدام اشیا
و این نسیان اگر زائل گشته است گرفتاری باشیاست که تمکن داشته و موهوم
بوده نه نفس اشیا که اشیا به برهان صراحت برجا و برپاست و از نفی
واعدام . و تشنیع الامتناع بپاسے از حیثیت کے رود که خود زنگست

اکتفا نمی نماید و هل من مزید گویان شوق فوق میفرماید و چون کمالات فوق از امکان و تحمل
بشری خارج اند ناچار دوام حزن و افراط اندوه نقد وقت ست تحقیق این مبحث آنست
واللّٰه سبحانه اعلم بحقیقة الحال که مدار کار در طریقت و حقیقت در قربت و معرفت بر
فناست و بر زوال بشریّت و احکام امکان ع هیچکس را تا نگردد او فنا ٭ نیست ره
در بارگاه کبریا ٭ هر قدر که از وجود بشریت باقی ست حجاب راه همانقدر ست و ارتفاع
صفات بشریت بالکل در کل ممکن نیست چه در خواص و چه در اخص خواص شیخ عطار فرموده
ع نمی بینی که شاهی چون پیمبر ٭ نیابد فقر کل تو رنج کم بر ٭ از فقر کل زوال صفات
بشریت و امکان بالکل خواسته که حصول آن متصوّر نیست که مستلزم قلب حقایق
ست چه ممکن اگر ترقی نماید از امکان خود منخلع گردد هر آئینه واجب شود و آن محال
عقلی ست و شرعی و آنچه بزرگی گفته است ع چون ممکن گرد امکان بر فشاند ٭ بجز
واجب در وچیزی نماند ٭ محمول بر تمثیل و تشبیه ست نه محمول بر تحقیق و تقریر که آن غیر
واقع ست عزیزی می فرماید ع سیه روئی ز ممکن در دو عالم ٭ جدا هرگز نشد واللّٰه اعلم
سوال بقای احکام و آثار امکان در مقام قاب قوسین ظاهر ست که قوس امکان و قوس
وجوب آنجا بر پاست امّا در مقام او ادنی که بالاصالت مخصوص آنسرور ست علیه و علی
آله الصّلوٰة والسّلام بقای احکام امکان بچه معنی ست جواب مابه الامتیاز در وجوب
و امکان عدم ست که طرفے از امکان ست چه طرف دیگر از امکان که وجود ست
قدر مشترک ست در میان وجوب و امکان و در مقام او ادنی احکام آن عدم رو بزوال
می آرد و رفع امتیاز قوسین مینماید نه آنکه امکان بالکل مرتفع میگردد و انقلاب بوجوب
می نماید که آن محال ست کما مر این قدر هست که در مقام قاب قوسین الی حجب ظلمانی نیز آمده
است که از آثار عدم ست و در مقام او ادنی اگر حجب نورانی ست و از راه طرف
وجود امکان آمده است و بدین توجیه توان حل کرد معنے بیت آن بزرگ را که بالا
گذشته است و از فشاندن گرد امکان زوال احکام عدم آنکه سراسر
شر و قصور ست مراد توان داشت سوال هر گاه طرف عدم از امکان

معقول ست صبی که بلذت جماع نرسیده است اگر از کمال آن گوید شیرین خورد گفت و تلخ
وشیرینی آنرا در رنگ شیرینی نبات خواهد دانست که وجدانی او غیر آن نیست و این کمال الکمال
او نیست بلکه کمالیست که مجعول و مخترع آن صبی ست که فی الحقیقت راجع باوست تا آن ببین
هرچه مطلوب از قبیل خوبی اعلام او گوید از خود گفته باشد و هرچه از و ستاید خود را ستوده
باشد اینجا تاسف فرماید تواند بود که در کریمه و ان من شیء الا یسبح بحمده ضمیر حمد راجع
بشیء باشد یعنی هیچ چیز تسبیح و تقدیس و ستایش نمی نماید مگر خود را لهذا قال البسطامی
سبحانی لا ما و لیسبح الیه خوش گفت ع اے شده هم در جمال خویشتن * می پرستی
هم خیال خویشتن * رفتم غلطان ز انجمال و زان کمال * هست اگر بر هم نهی مشت خیال
گر ز معشوقت خیالے در سرست * نیست معشوق آن خیال دیگرست صاحب فصوص گوید
والتجلی من الذات لا یکون الا بصورة المتجلی له ما رای سوی صورته فی مرآة
الحق وما رای الحق ولا یمکن ان یراه عدم امکان رویت را از روی متابعت گفته است
نه از روی تحقیق زیرا که رویت در دنیا جائز ست و در آخرت واقع و چون فنای
کلیه سالک ممتنع شد و وصول و اتصال بمطلوب بی آن ممنوع گشت و معرفت بی
وصول صورت نه بست ناچار عجز از معرفت لازم آمد و عجز از معرفت عین معرفت
گشت گفته نشود که عجز از معرفت چگونه معرفت باشد که نقیض اوست زیرا که عجز از معرفت
عبارت از معرفت ست بانه لا یعرف قال الصدیق الاکبر رضی الله تعالی عنه
العجز عن درک الادراک ادراک فسبحان من لم یجعل للخلق الیه سبیلا الا بالعجز
عن معرفته بزرگی فرماید ع سبحان خالقی که صفاتش ز کبریا * بر خاک عجز می فگند
عقل انبیا * هرگاه انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات در معرفت صفات کبریا عاجز آیند
و ملائکه کرام علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات سبحانک ما عرفناک حق معرفتک و صدیق
اکبر که رئیس اصحاب این امت خیر الامم ست اعتراف بعجز می نماید دیگری چه بود که دم از
معرفت زند مگر که جهل مرکب خود را معرفت انگارد و غیر حق را حق شناسد و این عجز از معرفت
بنهایت نهایت مراتب عروج ست و منتهای غایات مدارج قرب تا بلفظ آخر نرسد و طی مراتب

و چون بفضل این دید و این تمییز عطا شد آن تسلی زائل گشت و بجائے آن حزن و اندوه و بے آرامے نشست و دانست که بود او مرضی ست که بسے دواء اهتمام او نابود نشود و یافت که در رنگ دو پای طاؤس که همیشه جانکاه ویست نقص امکان و قصور حدوث همواره جانکاه او خواهد بود عجب معامله است عارف هر چند بالاتر میرود و ترقیات و عروجات بیشتر می نماید این دید نقص در وی زیاده تر می گردد و قصور بیشتر در نظر او می در آید و بیقرار و بے آرام میسازد و همان قصّهٔ شاگرد رسن تابست که از روے تعجب باوستاد خود گفت که هر چند کار پیشتر میکنم دورتر می افتم مگر ازینجاست که آن سرور فرموده علیه وعلی آله الصلوة والسلام کما دریت رب محمد لم یخلق محمدا و نیز فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام ما اوذی نبی مثل ما اوذیت مانا که مراد ازین ایذا همین دید نقص و قصورست که موجب کمال حزن و اندوه است چه ایذا های دیگر ازانبیاء دیگر توان گفت که بیشتر بوده علی نبینا و علیهم الصلوة والتسلیمات حضرت نوح علی نبینا و علیه الصلوة والسلام نه صد و پنجاه سال در قوم بوده و دعوت کرده و ایذا هائے گوناگون کشیده منقولست که قوم او علیه السلام در وقت دعوت آنقدر سنگ بر وے میزدند که از بسیاری سنگ باری بیهوش شده مے غلطید و می افتاد و در ته سنگها مستور می گشت و چون بحال می آمد شروع در دعوت می کرد و قوم با او همان قسم معامله پیش می کردند الی ان یبلغ الکتاب اجله باید دانست که این دید نقص و قصور نه از دوریست بلکه از قرب و حضوریست چه کدورت اندک در محل صفا و نورانی بسیار بنظر مے در آید و کدورت بسیار در محل مکدر و ظلمانی اندک و آنکه در سابق گفته شد که مدار کار قربت و معرفت بر فنا ست زیرا که سالک تا از خود فانی نشود و بالکل از صفات بشریت و امکان خود بر نیاید بمطلوب نرسد چه جمع او با مطلوب از قبیل جمع دو نقیض است که در امکان ثبوت عدم ضروریست و در وجوب سلب عدم ضروری و تا بمطلوب نرسد از کمالات مطلوب چه دریابد و کمال او را غیر حائل کمال خود چه درک کند لا یدرک الشیء الا بما یضاده و نیز قضیه مقرره ارباب

چه بود و اگر معامله او از قیاس و تخمین بعجز آید و به وجدان و حال یابد که آنرا بعنوان شناخت
و ندانند که نصیب از آن غیر از ایمان بثبوت این صفت کمال هیچ نیست این زمان
هم معرفت حاصل گشت و هم حق معرفت پس فی الحقیقت اصل معرفت همین حق معرفت
آمد و آنچه حق معرفت نیست اصل معرفت نیست پس عوام را در حق معرفت با
خواص شرکت نشئه مساوات چه گنجایش دارد سوال چون حق معرفت نفس معرفت
بود باید که عوام را نفس معرفت هم نبود که حق معرفت هم نیست جواب معرفت را
صورتی ست و حقیقتی معرفتی که عین حق معرفت ست حقیقت معرفت است که مربوط
ست بعجز از معرفت و صورتش آنکه بجز این عجز رسد و از شائبه مقایسه صفات امکان
تنزه جوید چنانچه گذشت از کمال فضل ست که صورت معرفت را نیز در نفس ایمان اعتبار کرده
اند و نجات را با آن مربوط ساخته چنانچه صورت ایمان را نیز معتبر داشته اند و دخول
جنت را بر آن مترتب ساخته در صورت ایمان صورت معرفت کافی ست و در
حقیقت ایمان از حقیقت معرفت چاره نبود پس ازین تحقیق معلوم شد که ایمان را
نیز دو فرد است صورت و حقیقت و آنچه نصیب عوام ست صورت ست و آنچه
بخواص عطا شده حقیقت پس ایمان عوام مثل ایمان انبیا نشد که اخص خواص اند
علیهم الصلوة و التسلیمات چه آن ایمان دیگر است و این ایمان دیگر با یکدیگر مماثلت
ندارند و در حقیقت ایمان چون عجز از معرفت ماخوذ ست و معرفت بانه لا معرفت
موجود هر آینه زیادتی و نقصان آنجا مفقود باشد چه در معرفت سلب معرفت اجمالی
تفاوت درجات نیست ثبوت ست که آنجا تفاوت درجات ست پس حقیقت ایمان زیاد
و نقصان بود والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال سوال ازین تقریر لازم آید که علوم و معارف
کشفیه صوفیه علیه از حیز اعتبار ساقط باشند و معرفت حق جل و علا بآنها هیچ مربوط نبود
که حق معرفت بعلوم شرعیه حاصل شد و معرفتی نماند که صوفیه آن را بتلاش اکتساب
نمایند پس صوفیه را از علما در معرفت حق جلشانه هیچ مزیت ثابت نگشت جواب
علوم و معارف کشفیه صوفیه معدات اند مر آن عجز را که نهایت النهایه منتهیان

تجلیات و ظهورات تمایده وصل و اتصال را که مدت ها بآن خورسند بود و عین فضل و انفصال
نیابد بدولت این عجز مشرف نشود از خدا ناشناسی خلاص نگردد و غیر حق را حق داند سؤال
پس وجوب معرفت خدا جل شانه بچه معنی بود جواب وجوب معرفت بآن معنی ست که هرچه
شرع بآن وارد شده است در معرفت ذات و صفات واجبی جل شانه شناختن آن واجب است
و هر معرفتی که از غیر شریعت مستفاد می گردد و نزد فقیر آن را معرفت خدا گفتن جرأت
است و تخمین بر حق حکم کردن جل و علا تقولون علی الله ما لا تعلمون مگر از ینجا
گفته باشد سراج امت و امام ائمه امام اعظم کوفی رضی الله تعالی عنه سبحانک
ما عبدناک حق عبادتک ولکن عرفناک حق معرفتک اگرچه این قول بر اکثری گران
اما قابل توجیه وجیه است زیرا که حق معرفت آنست که حق سبحانه را بجمیع آنچه
شریعت بآن ناطق گشته است از کمالات و تنزیهات و تقدیسات او تعالی
شناخته شود و چه ماورای آن از معرفت چیزی نماند است که مانع حق معرفت
گردد سؤال درین معرفت عوام و خواص شرکت دارند بلکه مساوات و لازم می آید
که معرفت عوام مومنان مثل معرفت خواص انبیا باشد علیهم الصلوات و التسلیمات
که همه را حق معرفت حاصل ست این مسئله در رنگ آن مسئله
است که امام اعظم فرموده است الایمان لا یزید و لا ینقص و در آنجا
گفته اند که ازین عبارت لازم می آید که ایمان عامه مومنان مثل ایمان انبیا بود
علیهم الصلوة و التسلیمات جواب حل این شبهه قویه مبنی بر دقیقه است که این فقیر را
بمحض فضل و کرم بآن ممتاز ساخته اند و آن دقیقه آنست که حق معرفت آنست
که بآن معارف شرعیه عارف را عجز از معرفت لاحق شود مثلاً شریعت وارد گشته است
بثبوت صفت علم مر واجب را تعالی و آن علم در رنگ ذات واجب تعالی بیچون
و بیچگونه است و از حیطه ادراک ما بیرون اگر آن علم را قیاس بعلم خود کرده بشناسد
نشناخته باشد بلکه آنجا شناخت مجهول و مخترع خود ست نه معرفت علم حق که
صفت کمال اوست سبحانه پس درین صورت نفس معرفت نیست و حق معرفت

معرفتی در مدلول لازم آید و معرفتی غیر از سلب معرفت آنجا متحقق نگشت و اگر این مراتب سه گانه یقین راجع بآیات کرده نشود و بمدلول راجع باشد معنی ازین معرفت صورت چه دارد و سلب معرفت را معنی چه بود

مکتوب صد و بست و سوم

نور محمد تهاری در بیان آنکه راه هائے که موصل اند بجناب قدس دو اند

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی راه ها که بجناب قدس موصل اند دو اند راهی ست که بقرب نبوت تعلق دارد و علی اربابها الصلوٰة والسلام موصل اصل الاصل است و واصلان این راه بالاصالت انبیاء اند علیهم الصلوٰة والتسلیمات و صحابه ایشان واز سائر امثال تا کرا باین دولت بنوازند اگرچه قلیل بودند بلکه اقل و درین راه توسط و حیلولت نیست هر که ازین واصلان فیض می گیرد بے توسط احدے از اصل اخذ می نماید و هیچ یکے دیگرے را حائل نیست و راه دیگر ست که بقرب ولایت تعلق دارد و اقطاب و اوتاد و بدلاء و نجباء و عامه اولیاء الله بهمین راه واصل اند و راه سلوک عبارت ازین راه ست بلکه جذبه متعارفه نیز داخل همین ست و توسط و حیلولت درین راه کائن ست و پیشوائے واصلان این راه و سرگروه اینها و منبع فیض این بزرگواران حضرت علی مرتضیٰ ست کرم الله تعالیٰ وجهه الکریم و این منصب عظیم الشان بایشان تعلق دارد و درین مقام گویا هر دو قدم مبارک آن سرور علیه وعلیٰ آله الصلوٰة والسلام بر فرق مبارک اوست کرم الله تعالیٰ وجهه و حضرت فاطمهؓ و حضرت حسنین رضی الله تعالیٰ عنهم درین مقام بایشان شریک اند انگارم که حضرت امیرؓ قبل از نشاءة عنصری نیز ملاذ این مقام بوده اند چنانچه بعد از نشاءة عنصری و هر کرا فیض و هدایت ازین راه میرسید بتوسط ایشان میرسید چه ایشان نزد نقطه منتهائے این راه و مرکز این مقام بایشان تعلق دارد و چون دوره حضرت امیرؓ تمام شد این منصب عظیم القدر بحضرات حسنینؓ ترتیباً مفوض و مسلم گشت و بعد از ایشان بهر یکے از ائمه اثنا عشر علی الترتیب والتفصیل قرار گرفت و در اعصار این بزرگواران و همچنین بعد از ارتحال ایشان هر کرا فیض و هدایت

ایشان را میسر میگردد و این بزرگواران برتبها می این معارف کشفیہ بدولت آن عجز مشرف میشوند پس معارف این برگزیدگان معتبر باشد که وسیلہ حصول حق معرفت ست و ذریعہ وصول بآن حقیقی سوال چون عجز از معرفت ثابت شده کمال منحصر در عجز آمد پس صوفیہ علیہ که مراتب سہ گانہ اعتبار نموده آمد بچہ معنی بود واز علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین چہ مراد باشد جواب این فقیر را درین مسئلہ با قوم متاخره ست این بزرگواران این مراتب سہ گانہ را نسبت بذات حق جل و علا اعتبار کرده اند و علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین در آنحضرت جل سلطانہ اثبات نموده و در تمثیل که آورده اند علم آتش را که باستدلال از دخان حاصل شود علم الیقین نسبت بآتش گفتہ اند و دیدن آتش را عین الیقین تصور نموده اند و متحقق شدن حق الیقین و این فقیر این مراتب سہ گانہ را در آیاتیکہ دوال اند بر حضرت ذات واجبی جل سلطانہ فرود آورده است و علم و عین و حق در دوال گفتہ نہ در مدلول که آن از علم و عین و حق برترست و در تمثیل علم و عین و حق نسبت بدخان دانستہ نہ نسبت بآتش ست چہ اگر علم دخان باستدلال حاصل گشتہ است علم الیقین ست نسبت بدخان که متلزم آتش ست و اگر دخان را دیده است و از آنجا استدلال بوجود آتش کرده عین الیقین ست نسبت بدخان و اگر بدخان متحقق گشت و از آنجا استدلال بآتش کرده حق الیقین ست نسبت بدخان و این استدلال اتم ست از استدلال سابق که آن استدلال از آفاق ست و این استدلال از انفس که بدخان متحقق گشتہ است و ایضاً در عین الیقین دخان واسطہ است و در حق الیقین واسطہ نیست بلکہ ہمان نسبتی که دخان را بآتش کائن ست او را نیز ہمان نسبت حاصل می گردد و با علای مدارج قرب میرسد که ماورای علم و عین و حق ست گفتہ نشود که چون واسطہ مرتفع گشت رویت متحقق شد که عین الیقین ست زیرا که گویم ارتفاع واسطہ در تحقق رویت کفایت نمی کند چیزهای دیگر باید که وجود آن مفقود ست و چون مراتب یقین ہمہ راجع بآیات گشت و معرفتی نماند که راجع بمدلول باشد ناچار عجز از

وہیچ حائلے و متوسطے درمیان ندارد بے توسط احدی اخذ فیوض و برکات مینماید توسط
وحیلولت درراه اخیرست فقط و معاملہ آں متوسّل علاحده است چنانچہ گذشت حضرت
عیسٰے علی نبینا و علیہ الصّلوٰة والسّلام و حضرت مهدی علیہ الرضوان براه اوّل واصل
اند چنانچہ حضرت شیخین رضی اللّٰہ تعالےٰ عنہما براه اوّل واصل گشتہ در ہمس آن
سرور اند علیہ و علی آلہ الصّلوٰة والسّلام و آنجا شان خاص وارند علی تفاوت
درجاتہما تنبیہ باید دانست رواست شخصے از راه قرب ولایت بقرب
نبوّة برسد و در ہر دو معاملہ شریک باشد و بطفیل انبیا علیہم الصّلوٰة والتسلیمات
او را آنجا ہم بدہند و کار خانہ با و مربوط سازند و اینجا ہم معاملہ با و منوط گردانند
ع خاص کند بنده مصلحت عام را ؛ ذلک فضل اللّٰہ یؤتیہ من یشاء واللّٰہ ذو الفضل
العظیم سبحان ربک رب العزت عما یصفون و سلام علے المرسلین والحمد للّٰہ رب العالمین

تمام شد جلد ثالث مکتوبات امام ربانی

تکملہ و افادهٔ سرہندی از حالات بابرکات
سرچشمۂ فیوضات ربانی حضرت شیخ احمدؒ سرہندی ملقب بمجدد الف ثانی
احراری نقشبندی پیشوای مجددیان قدس سرہٗ مرقوم میشود

الحمد للّٰہ وسلام علی عباده الذین اصطفٰی اما بعد تکملہ ایست در بعضی از احوال مقیم سرادقات
جلال واقف استار جمال حضرت شیخ احمد سرہندی الفاروقی النقشبندی کہ مقتدای
ارباب عرفان و پیشوای اصحاب ذوق و وجدان بوده است ہیچکس حقائق شریعت و طریقت
را در مصنفات خود چنان مضبوط و مربوط نکرده است کہ وے در مکتوبات خود
بظاہر اطہر و بباطن انور محمد مظہر در مقامات احمدیہ اسمے گوید کہ ولادت
حضرت مولانا در سن ہنصد و ہفتاد و یک بوده است و بر پیشانی نور اسمے از
ایام طفولیت انوار رشد و ولایت و آثار لطف و عنایت ظاہر می شده اند
تا آنکہ ہمدران مدت بخدمت صاحب حال و قال حضرت شاه کمال کیتھلی

میرسید بتوسط این بزرگواران بوده و بحیلولت ایشان هر چند اقطاب و نجبای
وقت بوده باشند و ملاذ و ملجای ایشان بوده اند چه اطراف را غیر
از لحوق بمرکز یارا نیست تا آنکه نوبت بحضرت شیخ عبدالقادر جیلانی رسید
قدس سره و چون نوبت باین بزرگوار رسید منصب مذکور باو قدس سره مفوض
گشت و این امر مذکور بوی و حضرت شیخ هیچ کس درین مرکز مشهود نمی گردد و
وصول فیوض و برکات درین راه بهرکه باشد از اقطاب و نجبا بتوسط شریف او
مفهوم میشود چه این مرکز غیر او را میسر نشده ازینجاست که فرموده شعر
افلت شموس الاولین و شمسنا ✿ ابدا علی افق العلی لا تغرب ✿ مراد از شمس آفتاب
فیضان هدایت و ارشاد است و از افول آن عدم فیضان مذکور و چون بوجود
حضرت شیخ معامله که باولین تعلق داشت باو قرار گرفت و او واسطهٔ وصول
رشد و هدایت گردید چنانچه پیش از وی اولین بوده اند و نیز تا معامله بتوسط فیضان
برپاست بتوسل اوست ناچار راست آمد که افلت شموس الاولین و شمسنا الخ
این حکم منتقض است بمجدد الف ثانی زیرا که در بیان معنی مجدد الف ثانی
در مکتوبی از مکتوبات جلد ثانی اندراج یافته است که هرچه از قسم فیض بامتان
درین مدت میرسد بتوسط او میرسد هر چند اقطاب و اوتاد باشند و بدلا و نجبای
وقت بوده جواب گوییم که مراد از مجدد الف درین مقام نایب مناب حضرت شیخ است و
به نیابت حضرت شیخ این معامله باو مربوط است چنانکه گفته اند نور القمر مستفاد
من نور الشمس علامه محمد در سوال معنی مجدد الف که بالا مذکور شد تشکیل است زیرا
که در مدت مذکوره حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوٰة و السلام خواهد نزول فرمود
و حضرت مهدی علیه الرضوان نیز خواهند ظهور نمود و معامله این بزرگواران برتر از آن
ست که بتوسط احدی اخذ فیوض نمایند جواب گوییم که معامله توسط
مربوط براه دومی ست از دو راه مذکور که عبارت از قرب ولایت ست و در راه
اول که عبارت از قرب نبوت ست معامله توسط مفقود ست هر که ازان راه واصل گشته است

رسالہ در رد روافض

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله حمداً كثيراً طيباً مباركاً فيه مباركاً عليه كما يحب ربنا ويرضى والصلاة والسلام على سيدنا محمد اكرم البشر المبعوث الى الاسود والاحمر كما يناسب علو شانه ويجري على الخلفاء الراشدين المهديين وذريته واهل بيته الطيبين الطاهرين وسائر الصحابة المرضيين كما يليق بمراتبهم العظمى ودرجاتهم العليا اما بعد میگوید بندهٔ که محتاج است برحمت خداوند واحد صمد خادم علماء اهل سنت احمد بن عبد الاحد العمری الفاروقی نسباً که چون این ایام رساله که شیعه در وقت محاصرهٔ مشهد علماء ماوراء النهر نوشته بودند در جواب رسالهٔ آنها در باب تکفیر شیعه و اباحت قتل و اموال آنها مر مسلمانان را بود باین حقیر قلیل البضاعة رسید که حاصلش بعد از مقدمات ابله فریب تکفیر خلفای ثلثه است و ذم و تشنیع حضرت عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها و بعضی از طلبهٔ شیعه که متردد این حدود بودند باین مقدمات افتخار و مباهات مینمودند و در مجالس امرا و سلاطین آن مغالطات را شهرت میدادند و این حقیر هر چند در مجالس معارک مشارفه بمقدمات معقوله و منقوله رد آنها می کرد و بر غلطهای صریحهٔ ایشان را اطلاع میداد اما از روی حمیت اسلام و بموجب حدیث نبوی علی مصدره الصلاة والسلام که فرموده اذا ظهرت الفتن او البدع وسبت اصحابی فلیظهر العالم علمه ومن لم یفعل ذلک فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل الله له صرفاً و عدلاً این قدر رد و الزام کفایت نمیکرد و شورش شیعه بی کینه تسلی نیافت و بخاطر فاتر قرار یافت که اظهار مفاسد ایشان نماید در زمانیکه در قید کتابت نه در آید و در حیز تحریر فائده تام و نفع عام نه بخشد فشرعت مستعیناً بالله الصمد المعبود و هو حسبی لما هو المولی

قادریه در آمد و مورد الطاف بزرگانه شد و حفظ کلام الله نموده و از پدر خود شیخ عبد الاحد علوم متعارفه و معارف توحید تحصیل فرمود و در سلسلهٔ چشتیه اجازت ارشاد یافته قائم مقام ایشان گردید و در عمر هفده سالگی که زمان شباب است و بحکم حدیث نبوی که شباب شعبه ایست از جنون در جمیع علوم ظاهری و باطنی از امثال و اقران خود گوی سبقت ربود چنانچه سعدی شیرازی فرموده

قطعه

شب تاریک دوستان خدای + می بتابد چو روز درخشنده +
این سعادت بزور بازو نیست + تا نه بخشد خدای بخشنده +

آخر در دهلی بخدمت صاحب الشریعت والحقیقت والطریقت حضرت خواجه محمد باقی رضی الله عنه که یکی از اکابران تکوین اند و بشش واسطه بجناب بهاء الملة والدین خواجه بهاء الدین نقشبند رحمة الله علیه میرسند رسیده اخذ طریقهٔ انیقهٔ ایشان نموده در دو ماه کم و بیش دید آنچه دید و رسید بآنچه رسید گویند که خواجه در آن روزها بیکی از مخلصان نوشته بود که شیخ احمد نام مردی ست از سرهند کثیر العلم و قوی العمل روزی چند با فقیر نشست و برخاست کرده بود و بسی عجائب روزگار از وی مشاهده میشود و بآن مینماید که آفتابی شود که عالم از آن روشن گردد وفات شیخ در بست و هشتم صفر سن یکهزار و بست و چهار است او را در سرهند مزار

تمام شد جلد ثالث
مکتوبات امام ربانی

که مابعض او ومحکومیم همچو ابی بکر و عمر رض و همچنین فرائض عبارتست ازان جماعت که ما را بمحبت ایشان
امر فرموده اند و محرمات آن جماعت که ما را ببغض آنها حکم کرده و طائفه خطابیه اصحاب ابی الخطاب
اسدی که در خدمت امام محمد جعفر صادق رضی الله تعالی عنه بوده است و امام چون غلو ورا
در حق خود معلوم کرد از وی بیزار گشت و از صحبت خود براورد و هو بعد ذلک ادعی الامامة لنفسه
میگویند که ائمه انبیاء اند و حسنات ابناء الحسن جعفر صادق اله است اما ابو الخطاب و وی از علی افضل است
و هولا یستحلون شهادة الزور لموافقیهم علی مخالفیهم و نیز میگویند که جنت نعیم دنیا است و نار آلام است
و دنیا هرگز فانی نخواهد شد و محرمات و ترک فرائض را مباح میدانند و طائفه غرابیه از ایشان میگویند
محمد بعلی مشابه تر بود از مشابهت غراب بغراب و مگس بمگس و حضرت حق سبحانه تعالی وحی بجانب علی
رضی الله عنه فرستاده بود و جبرئیل از کمال مشابهت غلط کرده وحی را بمحمد صلی الله علیه و آله و بارک
وسلم رسانیده و شاعر ایشان میگوید ع غلط الامین فجازها عن حیدره * و ایشان حضرت جبرئیل
علیه السلام را لعن می کنند و طائفه ذمیه که ذم محمد صلی الله علیه وسلم میکنند و میگویند علی اله است
محمد صلی الله تعالی علیه و آله وسلم را مبعوث ساخته است که مردم را بسوی او دعوت کند محمد علیه السلام
بسوی خود دعوت کرد و بعضی از فرقه بر کند ام محمد را صلی الله علیه و آله وسلم اله میدانند جمعی از ایشان
محمد صلی الله علیه وسلم را در احکام الوهیت مقدم میدانند و جمعی دیگر علی رضی الله عنه را دگر دهی
از ایشان قائل اند که اصحاب عبا باشند محمد علیه السلام و علی و فاطمه و حسن و حسین رضی الله
عنهم میگویند که این هر پنج شی واحد اند و روح در اینها علی السویه حلول کرده است و هیچ یکی
را بر دیگری مزیت و فضیلت نیست و ایشان فاطمه بتاء تانیث نمیگویند تحاشیا عن وصمة التانیث و طائفه
یونسیه یونس بن عبد الرحمن قمی میگویند خدا بر عرش است و هر چند ملائکه او را برداشته اند اما
او از ملائکه قوی است در کلنگ که بر در دو پا میگردد و از هر دو پائی خود کلان تر بقوت تر
است و طائفه مفوضه از ایشان میگویند که خدای تعالی دنیا را خلق کرد و بمحمد علیه السلام تفویض
نمود و مباح ساخت او را هر چیزیکه در دنیا است و بعضی از ایشان میگویند که دنیا را بعلی تفویض
نموده و طائفه اسماعیلیه بباطن قرآن قائل اند نه بظاهر و میگویند نسبت باطن بظاهر همچو نسبت
لب است بقشر و سیکه که تمسک بظاهر آن میکند بعذاب و مشقت که امتثال

والمعین وبه التوفیق ومن عنده التحقیق اعلم احسن الله ارشادکم که شیعه امام حق بعد حضرت پیغمبر صلی الله
تعالی علیه وعلی آله وسلم حضرت علی را میدانند که امامت از وی و از دو ولد وی بیرون نمیرود
وان خرجت فاما بظلم یکون من غیرهم او بتقیة منه او من اولاده وایشان باکثرة طرق وتعدد
اصناف بیست ودو فرقه اند وبعضی از ایشان تکفیر بعض دیگر میکنند واظهار تلاعن وتسابع آنها
می نمایند وکفی الله المؤمنین القتال بقتالهم وما پیش از شروع در مقصود چند گروه ایشان را بیان کنیم
و بر حقیقت مقاصد ایشان اطلاع دهیم تا حقیقت مذهب ایشان بر وجه اتم معلوم شود وحق از
باطل ممتاز می گردد پس گوییم که رئیس واقدم ایشان عبدالله بن سبا حضرت امیر او را بجانب
مدائن اخراج کرده بود واو گفته که ابن ملجم علی را نکشته بلکه شیطان را که بصورت او متمثل شده بود
کشته است وعلی در سحاب است رعد آواز اوست وبرق تازیانهٔ اوست وتابعان عبدالله
در سماع آواز رعد میگویند که علیک السلام یا امیرالمؤمنین طائفه کاملیه از ایشان که اصحاب ابو کامل اند
تکفیر اصحاب پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم میکنند بترک بیعت علی وتکفیر علی می کنند بترک طلب
حق خود وبتناسخ قائلند وطائفه بیانیه که اصحاب بیان بن سمعان اند میگویند که خدا بصورت انسان است
واو تمام هلاک میشود مگر وجهش وروح خدا در علی حلول کرد بعد از ان بپسر او محمد بن حنفیه بعد از ان
در پسر او ابوهاشم بعد از ان در بیان طائفه مغیریه که اصحاب مغیره بن سعید عجلی اند میگویند که خدا بصورت
مرد نورانی است که بر سر او تاجی است از نور ودل او منبع حکمت است وطائفه جناحیه اصحاب
عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر ذی الجناحین بتناسخ ارواح قائل گشتند ومی گویند
که روح خدا اول در آدم حلول کرد بعد از ان در شیث وهمچنین در انبیا وائمه تا آنکه بعلی واولاد
او منتهی شد بعد از ان در عبدالله حلول کرد واین گروه منکر قیامت اند ومحرمات را حلال میدانند
کالخمر والمیتة والزنا وغیرها وطائفه منصوریه یا اصحاب ابی منصور عجلی که در خدمت امام محمد باقر
رضی الله عنه بوده فلما تبرء منه الامام وطرده ادعی الامامة لنفسه میگویند که ابومنصور بر آسمان رفته بود
و حضرت حق سبحانه بید خود بر سر او مسح کرده وفرموده یا بنی اذهب فبلغ عنی بعد از ان بزمین فرو آمد
وهو الکسف المذکور فی قوله تعالی وان یروا کسفا من السماء ساقطا یقولوا سحاب مرکوم وهم ایشان میگویند که
رسالت منقطع نمیشود وجنت عبارتست از امام که ما به محبت آن ماموریم ونار کنایه است از ان شخص

سبحانه مگر در چند مسئله و طائفهٔ امامیه از ایشان بنص جلی بر خلافت علی قائلند و تکفیر اصحاب
می کنند و امامت را تا امام جعفر رض باتفاق میرسانند و بعد از ان در امام منصوص اختلاف کردند
و آنچه مشهور است و مختار جمهور ایشان برین ترتیب است که بعد امام جعفر رض پسرش امام موسی کاظم
است و بعد از ان امام علی بن موسی الرضا و بعد او محمد بن علی التقی و بعد او حسن بن علی الزکی
و بعد او محمد بن الحسن و هو الامام المنتظر و اوائل ایشان از تمادی ایام بعضی رجوع کردند
بعضی دیگر بجانب تشبیه هذا آخر بیان فرقهم الضالة و المضلة و چند گروه دیگر ایشان را از ان ذکر
نکرده که در اصول و عقائد بطوائف مذکوره موافقت نکردند در چند مسئله که اختلاف نیز دارند
پوشیده نماند هر شخصی که او درایة و تمیز دارد و بر حقیقه مطالب ایشان اطلاع یابد بی آنکه رجوع
بدلائل نماید حکم فیها و آنها کند چندان مقاصد هو مبنیة الفساد و بداهة البطلان اند و ایشان
از کمال جهالة خود را باهل بیت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم و ائمه اثنا عشر نسبت میکنند و بنا بود
ملالات آنها او محا نمایند حاشا و کلا ثم حاشا و کلا ایشان از محبت مفرط بیزارند و متابعة قبول
نمیدارند و محبت این بدکیشان در رنگ محبت نصاری است بحضرت عیسی علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام که از فرط ضلالة او را الخدای می رسیدند و او از ان محبت بیزار بود و
مؤید او بالنقل عن علی رضی الله تعالی عنه انه قال قال لی النبی صلی الله تعالی علیه و آله
و سلم فیک مثل من عیسی ابغضه الیهود حتی بهتوا امه و احبته النصاری حتی انزلوه بالمنزلة التی
لیست له ثم قال یهلک فی رجلان محب مفرط یقرظنی بما لیس فی و مبغض علی ان شنأنی علی ان یبهتنی
و قوله سبحانه اذ تبرأ الذین اتبعوا نشان حال ایشان است یعنی وقتی که متبوعان از تابعان
اشمئزار شوند و متابعة قبول ندارند ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک
رحمة انک انت الوهاب فالآن نشرع فی جواب اعتراضاتهم الواهیة معتصما بحبل الله الملک
الاکبر انه علی ما یشاء قدیر و بالاجابة جدیر قال علماء ما وراء النهر شکر الله تعالی سعیهم حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کمال تعظیم و توقیر خلفاء ثلثه میداشته و در مدح هر یک احادیث
کثیره وارد گشته و جمیع اقوال و افعال آن حضرت کریمه و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی
یوحی بموجب وحی است و شیعه که مذمة ایشان میکنند مخالفة وحی میکنند و مخالفة وحی کفر است

اوامر و اجتناب از نواهی است گرفتار اوست باطن آن تبرک عمل ظاهر آن میرساند و درین
مطلب بآیهٔ کریمه تمسک میکنند تعالی عزّه و جلّ فضرب بینهم بسور له باب باطنه فیه الرحمة وظاهره
من قبله العذاب و ایشان محرمات را مباح میدانند و میگویند پیغمبرانیکه بشرائع ناطق اند هفت
اند آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد علیه و علیهم افضل الصلوٰة و محمد مهدی الی رسل میگویند
و اصل دعوت ایشان بابطال شرائع و در احکام شریعت تشکیکات میکنند چنانچه میگویند حائض را
چرا روزه قضا گفتند نه نماز و وجوب غسل از منی چرا شد نه از بول و در بعض از نمازها چهار رکعت
چرا فرض شد و در بعضی دیگر سه رکعت و در بعضی دو رکعت چرا فرض گشت و شرائع را تاویلات
میکنند و وضو را عبارت از موالات امام میدانند و نماز را کنایه از رسول و باین آیت تمسک
میکنند و ان الصلوٰة تنهی عن الفحشاء والمنکر و احتلام را عبارت از افشای اسرار بیجا نا اهل
میدانند و غسل تجدید وضو است و زکوٰة تزکیه نفس بمعرفت دین خیال کرده اند و کعبه نبی و باب
علی و صفا محمد علیه السلام و مروه علی و طواف هفتگانه عبارت از موالات ائمه سبعه میدانند و جنت
راحت ابدان است از تکالیف و نار مشقت ابدان ست بمزاولت تکالیف از امثال این قسم
خرافات بسیار دارند و نیز میگویند که خدا نه موجود است نه معدوم نه عالم نه جاهل نه قادر نه عاجز
و چون حسن بن محمد صباح ظاهر شد تجدید دعوت کرد به نیابت خود از امام که بزعم ایشان هیچ
زمانه از امام خالی نیست و ایشان منع میکنند عوام را از خوض علوم و خواص را از نظر در کتب متقدمین
بفضائح و قبائح ایشان مطلع نگردند و چنگ در دامنهای فلسفه زده اند و بشرائع استهزا میکنند
و طائفه زیدیه که منسوب بزید بن علی بن زین العابدین اند سه گروه اند یکی از ینها مسمّی
الجارودیه اند که بنص خفی بر امامت علی قائلند و تکفیر اصحاب میکنند بسبب ترک متابعت علی
بعد پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم دوم سلیمانیه اند گویند امامت شوری است درمیان خلائق
وابوبکر و عمر را امام میدانند اگرچه از مردم خطا واقع شده که با وجود علی بایشان بیعت
نمودند اما این خطا بحد فسق نمیرسانند و عثمان و طلحه و زبیر و عائشه رضی الله تعالی عنهم را
تکفیر میکنند سوم تبریه اند که بسلیمانیه موافق اند الا انهم توقفوا فی عثمانؓ و اکثر زیدیه درین
زمانه مقلد اند در اصول معتزله را تابع اند و در فروع بمذهب امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله

علیه

من الهوای و بانضمام نطقه بالقرآن عن الهوی و ایضا اگر جمیع افعال و اقوال آنحضرت صلی الله تعالی
علیه و آله وسلم بموجب وحی میبود بر بعض اقوال و افعال آنسرور علیه الصلوٰة والسلام اعتراض وارد
نمیشد و عتاب نمی آمد کما فی قوله تعالی یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک تبتغی مرضات ازواجک
و قوله عز و جل عفا الله عنک لم اذنت لهم و قوله سبحانه ما کان لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی
الارض تریدون عرض الدنیا و قوله تعالی لا تصل علی احد منهم مات ابدا که بروایتی ورود این
بعد از ادای نماز آنسرور است صلی الله تعالی علیه و آله وسلم برای منافق و بروایتی پیش از ادای نماز
بر آن و بعد از عزم بر ادای آن و بهر تقدیر نهی از فعل متحقق است سواء کان فعل الجوارح او فعل
القلب و امثال ذلک فی القرآن کثیرة پس تواند بود که بعض افعال و اقوال آنسرور علیه الصلوٰة
والسلام از روی رای و اجتهاد باشد قال البیضاوی فی تفسیر قوله عز وجل ما کان لنبی
الآیة و دلیل علی ان الانبیاء یجتهدون و انه قد یکون خطأ و لکن لا یقرون علیه و اصحاب کرام
در امور عقلیه و احکام اجتهادیه مجال اختلاف و مساغ خلاف داشتند و در بعضے از اوقات حکم
رای اصحاب نازل شده چنانکه در اساری بدر مطابق رای امیر المؤمنین عمر وحی آمده چه توجه
آنسرور بامر دیگر بود قال القاضی البیضاوی روی انه علیه الصلوٰة والسلام اتی
یوم بدر بسبعین اسیرا منهم العباس و عقیل بن ابی طالب فاستشار فیهم فقال ابو بکر رض قومک
و اهلک استبقهم لعل الله تعالی یتوب علیهم و خذ منهم فدیة تقوی بها اصحابک و قال عمر رض اضرب اعناقهم
فانهم ائمة الکفر و ان الله اغناک عن الفداء مکنی من فلان و مکن علیا و حمزة من اخویهما فلنضرب
اعناقهم فلم یهو ذلک رسول الله تعالی صلی الله علیه و آله وسلم و قال ان الله لیلین قلوب
رجال حتی تکون الین من اللین و ان الله لیشدد قلوب رجال حتی تکون اشد من الحجارة
و ان مثلک یا ابا بکر رض مثل ابراهیم علی نبینا و علیه و آله افضل الصلوٰة والتسلیمات قال
فمن تبعنی فانه منی و من عصانی فانک غفور رحیم و مثلک یا عمر مثل نوح علی نبینا و علیه و آله
الصلوٰة قال لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا فخیر اصحابه و اخذوا الفدیة فنزلت یعنی الآیة
ما کان لنبی الخ فدخل عمر رض علی رسول الله علیه و آله وسلم فاذا هو و ابو بکر رض یبکیان فقال
یا رسول الله اخبرنی فان اجد بکاء بکیت و الا تباکیت فقال ابکی علی اصحابی فی اخذهم

شیعه در جواب أنها اقول بطریق معارضه گفته‌اند که از دلیل قدح خلفای ثلثه و بطلان خلافت
ایشان لازم می‌آید زیرا که در شرح مواقف آمدی که از اکابر اهل سنت است منقول است
که قریب بوقت رحلت حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم درمیان اهل اسلام مخالفت
واقع شده و مخالفت اول این بود که حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم در مرض موت
فرمود که ائتونی بقرطاس اکتب لکم کتابا لا تضلوا بعدی و عمر رضی الله تعالی عنه باین امر راضی
نشده گفت ان الرجل لیهجر وعندنا کتاب الله حسبنا پس صحابه اختلاف
کردند تا آواز بسیار شد حضرت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم ازین معنی آزرده
شده فرمود که برخیزید پیش من نزاع سزاوار نیست و مخالفت دوم آن بود که بعد از قضیه
مذکوره پیغمبر صلی الله علیه وعلی آله وسلم جیشی را مقرر ساخت که همراه اسامه بسفر
روند و بعضی از آن جمع تخلف نمودند و چون خبر به پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
رسید آن حضرت مکرر مبالغه فرمودند که جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عنه
ومع هذا آن بعض تخلف کردند و متابعت ننمودند پس گوییم امری که حضرت پیغمبر صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم درباب نوشتن وصیت فرمودند بمقتضای کریمه مذکوره وحی است و منعی
که عمر کرده منع ورد وحی است و رد وحی کفر است علی ما اعترفتم به و علی ما دل علیه قوله تعالی
ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و کافر قابل خلافت پیغمبر نیست صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم و نیز از تخلف جیش اسامه بمقتضای دلیل مذکور کفر است و متخلفان خلفای
ثلثه اند بالاتفاق و چون حضرات در صحبت شریفه اعتراف نمودند که فعل حضرت وحی است
والواقع ایضا کذلک پس گوییم اخراج حضرت پیغمبر مروان را از مدینه بالضرور وحی است
و آوردن عثمان او را و تفویض بعض امور بامر و تعظیم او کفر است بدو وجه اول دلیلی که حضرت
فرمودن وجه دوم قوله تعالی لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله ورسوله
ولو کانوا آباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم اقول وبالله العصمة والتوفیق لا نسلم که جمیع
اقوال و افعال آنحضرت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بموجب وحی است و استشهاد ایشان بکریمه
غیر تام است زیرا که آن مختص بقرآن است قال القاضی البیضاوی فی معنی قوله سبحانه و ما ینطق

جمیع افعال و اقوال آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بموجب وحی است مراد آن از ان واللہ سبحانہ
اعلم سوای امور اجتہادیہ کہ از ان سرور علیہ الصلوٰۃ والسلام صادر شدہ سواء کان بالوحی
الجلی و بالخفی و ہمین قدر از فہم در مدعاء ایشان کافیست چہ احادیثی کہ در مدائح خلفاء
ثلثہ وارد گشتہ اند از قبیل اخبار از مغیبات اند و موطن طریق الوحی لا غیر و لا مدخل للرای
والاجتہاد فیہ قال عز و جل عندہ مفاتح الغیب لا یعلمہا الا ہو و قال سبحانہ عالم الغیب
لا یظہر علی غیبہ احدا الا من ارتضی من رسول اما برین تقدیر لازم است کہ از کریمہ و ما ینطق
عن الہوی علی عامہ از قرآن و وحی خفی مراد دارند کما لا یخفی شک نیست کہ از انکار و مخالفت چنین افعال
و اقوال انکار مخالفت وحی لازم می آید و مخالفت وحی کفر است والاحادیث
الواردۃ فی مدحہم الدالۃ علی انہا من اعلام اللہ سبحانہ کثیرۃ بحیث وصلت لکثرۃ الطرق وتعدد
والرواۃ الی حد الشہرۃ بل الی حد التواتر معنی فلنذکر عدۃ منہا ما روی الترمذی عن النبی صلی
اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم انہ قال لابی بکر انت صاحبی فی الغار و صاحبی علی الحوض و منہا
ما روی الترمذی ایضا عنہ علیہ الصلوٰۃ والسلام انہ قال اتانی جبرئیل فاخذ بیدی فارانی
باب الجنۃ الذی یدخل منہ امتی فقال ابوبکر یا رسول اللہ وددت انی کنت معک حتی انظر الیہ
فقال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم اما انک یا ابا بکر اول من یدخل الجنۃ و منہا
ما روی البخاری و مسلم عن النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم انہ قال دخلت الجنۃ الی ان قال فرأیت
قصرا بفنائہ جاریۃ فقلت لمن قال لعمر بن الخطاب فاردت ان ادخلہ فانظر الیہا فذکرت
غیرتک فقال عمر بابی و امی یا رسول اللہ علیک اغار و منہا ما رواہ ابن ماجہ عن النبی
صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم انہ قال ذلک الرجل ارفع امتی درجۃ فی الجنۃ قال ابو سعید
واللہ ما کنا نری ذلک الرجل الا عمر بن الخطاب حتی مضی بسبیلہ و منہا ما اخرج ابو علی
عن عمار بن یاسر انہ قال صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم ما قدمت ابا بکر و عمر ولکن اللہ قد
مہما و منہا ما اخرج ابو علی قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم اتانی جبرئیل فقلت یا جبرئیل
حدثنی بفضائل عمر بن الخطاب فقال لو حدثتک بما لبث نوح فی قومہ ما نفدت فضائل عمر وان
عمر حسنۃ من حسنات ابی بکر و منہا ما رواہ الترمذی و ابن ماجہ عن علی بن ابی طالب عن النبی

انقدا، ولقد عرض علی عذابهم ادنی من هذه الشجرة بشجرة قریبة قال القاضی البیضاوی وایضا روی
انه علیه الصلوٰة والسلام قال لو نزل العذاب لما نجا منه غیر عمر وسعد بن معاذ وذلک لاشارتهما
باثخان ایضا پس گوییم تواند بود امران حضرت باتیان قرطاس وتجهیز جیش اسامه وهمچنین امثال آن
حضرت مراوان مابطریق وحی نباشد بلکه بطریق رای واجتهاد باشد ومخالفه آنها لازم که کفر است
زیراکه ازین قسم مخالفه اصحاب کرام آمده است چنانکه بالا گذشت وباوجود تحقیق زمان نزول وحی
انکار بران مخالفه وارد نشده وعتاب نیامده وحالانکه اندک چیزی از سوء ادب نسبه بآن سرور علیه
الصلوٰة والسلام از اصحاب کرام صادر میشد حق سبحانه وتعالی فی الحال از افعال نهی میکرد وبر
مباشران وعید نازل میفرمود کما قال عز من قائل یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم
فوق صوت النبی ولا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم وانتم لا تشعرون
قال شارح المواقف نقلا عن الآمدی حیث قال کان المسلمون عند وفات النبی صلی الله
تعالی علیه وآله وسلم علی عقیدة واحدة الا من کان یبطن النفاق ویظهر الوفاق ثم نشاء الخلاف
فیما بینهم اولا فی امور اجتهادیة لا یوجب ایمانا ولا کفرا وکان غرضهم منها اقامة مراسم الدین
وادامة مناهج الشرع القویم وذلک کاختلافهم عند قول النبی صلی الله علیه وآله وسلم مرضه
ایتونی بقرطاس الخ وکاختلافهم بعد ذلک فی التخلف عن جیش اسامة رضه فقال قوم بوجوب الاتباع
لقوله علیه الصلوٰة والسلام جهزوا جیش اسامة رضه لعن الله من تخلف عنه وقال قوم بالتخلف
انتظارا لما یکون من رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فی مرضه اگر کسی گوید این
مقدمه ممنوع نماید که ثبوت واجتهاد آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم از وحی بوده پس معلوم
آمد که جمیع افعال واقوال آنسرور علیه الصلوٰة والسلام بموجب وحی است حتی
احکام اجتهادیه هم برین تقدیر بموجب وحی شده گوییم که مراد از جمیع افعال واقوال هر
قول وفعل ویست صلی الله تعالی علیه وسلم خاصه علی سبیل التفصیل کما لا یخفی علی المتامل والا
یلزم ان یکون اقوال جمیع المجتهدین واعمالهم بموجب الوحی لان اجتهادهم ثبت بالوحی ایضا
فاعتبروا یا اولی الابصار علی انا نقول اثبات تلک المقدمة لا یجدی نفعا لاقتضاء
المقدمة القائلة بان مخالفتها کفر وشده با مرفاهم وآنچه در بدایه عبارة علماء ماوراء النهر

قرآن ساخته و نیز سابقاً گذشت که طائفه از ایشان شهادت زور از برای نفع و صلاح گروه
خود تجویز کرده اند پس بواسطه این عقاید مورد طعن گشتند و اعتماد و عدالت ایشان راساً ساقط شد
و کتب مدونه ایشان از درجه اعتبار ساقط شدند و حکم توریت و انجیل محرفه گرفتند و کتب
اهل سنت مثل صحیح بخاری که اصح کتب بعد کتاب الله است و صحیح مسلم و غیرهما پر از مدائح و تعظیم
خلفای ثلثه نیست و آنچه ایشان از فساد طبیعت و انحراف مزاج خود وهم خیال کرده اند تصور باطل
و خیال فاسد است و از قبیل هذیان صفراست که مر شکر را تلخ داند و تحقیق آن بالا گذشت واما الذین
فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و آنکه گفته اند که بعض اهل سنت وضع حدیث
برای مصلحت تجویز کرده اند پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیه نیست بر تقدیریست که اهل سنت کلام
آن بعض را منکر در مقام انکار آن نباشند و اظهار کذب آن ننمایند والواقع لیس کذلک بلکه
ایشان در کتب خود کذب و افترای او را تصریح کرده اند و از درجه اعتبار و اعتماد ساقط نموده
فلا یعود والمسلم تسعی ولا یلتبس الحق الواضح بالباطل الظاهر المبین للعلماء و ایضاً شیعه در جواب
مطاعن منع گفتند که مخالفت خبر واحد لازم که کفر است چه مخالفت اخبار احاد از مجتهدین واقع شده
پوشیده نماند که احادیثی که در توصیف و تعظیم خلفای ثلثه وارد گشته اند اگرچه از روی
احاد اند اما از کثرت رواة و تعدد طرق آنها بحد تواتر معنوی رسیده اند کما مر و شک نیست
که انکار مدلول کفر است و مخالفت چنین اخبار احاد از مجتهدین واقع شده است و بلکه امام ابو
حنیفه رحمة الله که رئیس اهل سنت است مطلق خبر واحد بلکه اقوال صحابه را بر قیاس تقدیم میکرد
و مخالفت آنها تجویز نمی کند و ایضاً شیعه بعد تسلیم ورود مدح خلفای ثلثه در جواب گفتند و مسلم
مقدمه صحیحه نموده که تعظیم و توقیر حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم نسبت بخلفای
ثلثه قبل از صدور مخالفت از ایشان بود و دلالت بر حسن و سلامت عاقبت نمی کند چه عقوبت
قبل صدور عصیان یا آنکه معلوم الصدور باشد لائق نیست لهذا حضرت امیر از عمل ابن ملجم
خبر داده عقوبت نفرموده پوشیده نماند احادیثی که در مدائح ایشان وارد گشته اند دلالت
بر حسن و سلامت عاقبت می کنند و از حسن خاتمه خبر میدهند چنانکه از احادیث مذکوره هم این
دلالت مفهوم میشود و امثال این احادیث از صحاح و حسان بسیار است

رضی الله تعالی عنها انه علیه السلام قال ابو بکر و عمر سید کهول اهل الجنة من الاولین والآخرین
النبیین والمرسلین و منها ما روی البخاری و مسلم عن موسی الاشعری انه قال کنت مع النبی صلی الله
علیه وسلم فی حائط من حیطان المدینة وجاء رجل فاستفتح فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم افتح
وبشره بالجنة ففتحت له فاذا ابو بکر فبشرته بما قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فحمد الله
ثم استفتح رجل فقال لی افتح وبشره بالجنة علی بلوی یصیبه فاذا عثمان رض فاخبرته بما قال النبی
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فحمد الله سبحانه قال الله المستعان هذا وایضا وسلم که اخراج
مراد ان بطریق وحی بوده فلانم که اخراج و نفی دائمی مراد آنسرور بوده باشد چرا نتواند بود که
اخراج موقت و تقریب تجل خواسته باشد چنانکه آنسرور علیه الصلوة والسلام در حد نافرموده
البکر بالبکر جلد مائة وتقریب عام و چون امیر المومنین عثمان رض رتوقیت اخراج اطلاع داشت بعد
مضی مدت عقوبت و تعذیب او را بمدینه آورد ولا محذور فیه و آیة لا تجد قوما الخ منع از موت
کفار میکند و کفر مراد ان ثابت نشده که مودت او ممنوع باشد فافهم وانصف ولا تعف محبط
الحبط الشور و نیز شیعه ثانیا بطریق منع و مناقضة گفتند که در مدح خلفای ثلثه از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم متفق علیه فریقین نیست چه در کتب شیعه اثری از ان نیست وانچه دلالت
بر ذم کند مثل روایتین مذکورتین وغیرها در کتب فریقین مسطوراست و نیز در بعضی از اهل سنت
تجویز وضع حدیث برای مصلحت کرده اند پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیه نیست اقوال فی دفع الا
شکال بطریق اثبات المقدمة الممنوعة والله سبحانه اعلم چون شیعه از کمال تعصب و عناد و طعن و لعن
و سب خلفای ثلثه بلکه تکفیر ایشان را اسلام و عبادت خود خیال کرده ورا احادیث صحاح که در
مدائح و مناقب ایشان می شد و دلیل حجج می کنند و تحریفات و تصرفات در ان مینمایند حتی در
کلام الله که مدار اسلام بران و از صدر اول بتواتر منقول است و هیچ شبهه با و راه
نیافته و قبول زیادت و نقصان نمیکند آیات مخترعه و کلمات مزخوعه در می آورند و در آیات
قرآنی تصحیفات مینمایند چنانکه در کریمه ان علینا جمعه وقرآنه فاذا قرأناه فاتبع قرآنه باین
طریق تصحیف و تحریف میکنند ان علیا جمعه و قرآنه فاذا قرأه فاتبع قرآنه از کمال ضلال میگویند که
بعضی آیات قرآنی را حضرت عثمان پوشیده داشته است که مدائح اهلبیت بوده اند و آنها را داخل

داشته باشد سکینت و بر دلهای ایشان او سکینت و طمانیت را آنها نازل فرموده باشد کما
دل علیه قوله سبحانه بعده فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینة علیهم و آن سرور علیه الصلوٰة والسلام
ایشانرا بجنت مبشر ساخته باشد از خوف سوء خاتمه و نقض عهد و بیعت مصئون و مامون باشد
علی انا نقول اگر مراد از آیه رضای حق سبحانه تعالی باشد از ان فعل خاص که بیعت است الا
عملگو اهم هرگاه که حق سبحانه از بیعت ایشان راضی شد و این قول را مستحسن ساخت جماعه که
بآن موصوف اند مرضی و محمود العاقبة اند و آن آوان افعال را کفاره نیست و همچنین از
اعمال جماعه که مذموم العاقبة و آن آوان افعال را مستحسن ساخت اگرچه فی نفسها حسنه و صالح
باشند و در باب اعمال صالحه ایشان میفرماید والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه
الظمان ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا و در جای دیگر میفرماید من یرتدد منکم عن دینه
فیمت و هو کافر فاولئک حبطت اعمالهم فی الدنیا والآخرة پس فعلیکه در آخرت کار نیاید
و تا خیر شود رضای حق سبحانه تعالی از ان فعل هیچ معنی ندارد چه رضای نهایت مرتبه قبول
است و رد و قبول خداوندی عز و جل باعتبار مال است انما العبرة للخواتیم هذا و رد بعض
از حضرت پیغمبر صلی علیه و آله و سلم از برای خلافت امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه ثابت
نشده و است نه دلیل از امتناع ورود آن که اگر ورود میافت بتواتر منقول میشد لانه مما
تتوفر الدواعی و علی نقله تقبل الخطیب علی المنبر و نیز از حضرت امیر باین نص احتجاج میکرد و ابوبکر
رض را از خلافت منع میساخت چنانکه ابوبکر رض انصار را از امامت منع میکرد بخبر الائمة من
قریش و انصار قبول کردند و ترک امامت نمودند قال شارح التجرید و کیف یزعم من له
ادنی مسکة ان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مع انهم بذلوا مهجهم و ذخائرهم و قتلوا اقاربهم
و عشائرهم فی نصرة رسول الله صلی الله علیه تعالی علیه و آله و سلم و اقامة شریعته و انقیاد
امره و اتباع طریقه انهم خالفوه قبل آن یدفنوه مع وجود هذه النصوص القطعیة الظاهرة
الدلالة المنصوص علی المراد بل انها امارات و روایات ربما یفید باجتماعها القطع بعدم مثل
النصوص بل انها لم تثبت فمن یوثق به من المحدثین مع شدة محبتهم لامیر المومنین و نقلهم الاحادیث الکثیرة
فی مناقبه و کمالاته فی امر الدنیا و لم یتقبل فی خطبه و رساله و مفاخراته و مخاصماته عند تاخره عن البیعة

وچنانچه عقوبت قبل صدور عصیان با آنکه معلوم الصدور باشد لائق نیست همچنین مدح کسی که
معلوم الذم و مستوجب عقوبت اهم است سزاوار نیست خورد و المدح یدل علی حسنه حالا و مالا
لهذا حضرت امیر ابن ملجم را هرچند عقوبت نفرموده مدح توصیف او بهیچ وجه نکرده اعتبار التعظیم
والتوقیر او هم داشته تحقیق این مبحث در کریمه لقد رضی الله عن المؤمنین مذکور خواهد شد قال
علمای ما وراء النهر رحمهم الله سبحانه خلفاء ثلاثه بمقتضای کریمه لقد رضی الله عن المؤمنین
اذ یبایعونک تحت الشجرة برضوان حق مالک منان مشرف شده اند پس سب ایشان کفر
باشد شیعه در جواب بطریق مناقضه گفتند و استلزام امر رضوان ایشان را منع نموده
وگفتند که مدلول آیت عند التدقیق رضای حضرت الله تعالی است از فعل خاص که
بیعت باشد کسی منکر این نیست که بعض اعمال حسنه مرضیه از ایشان واقع است سخن
درین است که بعض اعمال قبیحه از ایشان بوجود آمده که مخالف آن عهد و بیعت
است چنانکه در امر خلافت مخالفت نص حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نمودند غصب فدک
کردند حضرت فاطمه رضی الله عنها را آزرده ساختند چنانکه در صحیح بخاری مذکور است و در مشکوة در مناقب
آنحضرت علیها الرضوان منقول است که من اذاها فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله
وکلام صادق بمضمون ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة ناطق
است حاصل که بواسطه این افعال ذمیمه منع وصیت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وتخلف
از جیش اسامه مورد طعن و مذمت شدند چه سلامت عاقبت بحسن خاتمه اعمال و وفا کردن
بحضرت رسول متعال است و اقوال در اثبات المقدمة الممنوعة و بیان الاستلزام و مدلول
آیة کریمه تحقیقا و تدقیقا رضای حق است سبحانه از مومنان در وقت بیعت ایشان با
سرور علیه الصلوة والسلام نهایة ما فی الباب ان الله تعالی یفضی الی علیه بیعتهم لرضاه سبحانه
عنهم فیکون البیعة مرضیة اتفاقیه من انها لما کان کانت علیه المرضاة یکون مورد الا بسببها
مرضیین یکون هی مرضیة بالطریق الاولی و اما ان البیعة هی المرضی علیها اصالة مع عدم
کون المبایعین بها مرضیین کما زعموا فما لا یفهم احد کما لا یخفی علی من له ادنی درایة فی اسالیب الکلام ولما
النبیین علیهم الحق سموا خطابهم تدقیقا پس گوییم جماعه که حق سبحانه و تعالی از آنها راضی شده باشد

خیرام الله او صدا لقهار نیز موید مقصود است پس حضرت یوسف علیه السلام که پیغمبر است
و دیگر صاحب خود خواند که بت پرست بودند پس ظاهر شد که مجرد مصاحبت پیغمبر بودن
دلیل خوبی نیست هرکرا روی بہبود نداشت اقوال مثبتا للمقدمة الممنوعة که مصاحبت بشرط
مناسبت البته موثر است و انکار تاثیران مصادم هدایت و معارض عرف و عادت است
بزرگی میفرماید که از آثار صحبت منکر است جهل او بر ما مقرر میشود و چون درمیان مسلم
و کافر مناسبت تحقق نشود از قبول تاثیر صحبت یکدیگر محروم باآنکه منقول است که اند
و بت پرست از برکت صحبت حضرت یوسف علیه السلام مسلمان شدند و از کیش مشرکان
بیزار گشتند پس حضرت صدیق رضی الله تعالے عنه با وجود مناسبت تام از سعادت
صحبت آن حضرت علیه الصلوٰة والسلام چرا مستفید نشود و از کمال و معارف او چون
محروم ماند و حالانکه آنسرور علیه الصلوٰة والسلام می فرماید ما صب الله شیئا فی
صدری الا و قد صببته فی صدر ابی بکر رض هرچند مناسبت بیشتر فوائد صحبت افزون تر
لهذا حضرت صدیق رض از جمیع اصحاب افضل گشت و هیچ یکے از آنها بمرتبه او نرسید چه
مناسبت با آن سرور از همه بیشتر داشت قال علیه الصلوٰة والسلام ما فضل ابوبکر رض بکثرة الصلوٰة
ولا بکثرة الصیام ولکن بشئ وقر فی قلبه علما گفته اند که آن شئ حب پیغمبر است صلی الله
تعالے علیه و آله وسلم و العار فیه پس انصاف باید کرد که چنین محبوب پیغمبر چون قابل
ذم و طعن باشد کبرت کلمة تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا قال علماء ما وراء النهر
که حضرت امیر با وجود کمال شجاعت در وقت بیعت مردم با خلفائے ثلثه بودند و منع
نفرمودند و خود نیز متابعت فرمودند و این نیز دلیل حقیقت بیعت است و گرنه قدح
آنحضرت لازم آید شیعه در جواب بطریق تفتش گفتند و بالزام مشترک رد آن کردن
و یمکن توجیه بطریق المنع ایضا کما لا یخفے علے من له ادنی درایة فی المناظرة و نمودند که
قبل از آنکه حضرت امیر از تجهیز و تکفین فارغ شدند خلفائے ثلثه در سقیفه بنی ساعده
اکثر اصحاب را جمع کرده برائے ابی بکر رض بیعت گرفتند و از ان حضرت بعد از اطلاع
برائے اتباع و بیم هلاک اهل حق یا باعث دیگر مباشر حرب نشدن و این دلالت

امر الخلافة شوری بین ستة نفر و دخل علی رضی الله عنه فی الشوری قال عباس لعلی رضی الله تعالی
عنهما امدد یدک حتی یقول الناس هذا عم رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم بایع ابن عمه فلا
یختلف فیک اثنان وقال ابو بکر رض وددت انی سألت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
عن هذا الامر فیمن هو وکنا لا ننازعه و علی رض معاویة رض بیعة الناس له لانبعض من النبی صلی الله
تعالی علیه وآله وسلم و نیز ظاهر است که آزار حضرت فاطمه علیها الرضوان که در حدیث وارد گشته
است مطلق بهر وجه که باشد حرام است نخواهد بود زیرا که آن حضرت رضی الله تعالی عنها بعض
اوقات از حضرت امیر رضی الله تعالی عنه آزار برداشته چنانکه در اخبار و آثار آمده و نیز
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بعض ازواج خود را فرموده لا تؤذینی فی عائشة رض فان
الوحی لا یاتنی وانا فی ثوب امرأة الا عائشة را آزار خود فرموده شک نیست که حضرت صدیقه
علیها الرحمة از حضرت امیر آزار برداشته پس گوییم تواند بود ایذائی که در احادیث منهی عنه
وارد گشته است مخصوص باشد بایذائی که از هوای نفسانی و ارادهٔ شیطانی بوده باشد و آزاری
که از محض اظهار کلمهٔ حق که مطابق حدیث و نص است حاصل شود ممنوع و منهی عنه نباشد و معلوم
است که باعث آزار آنحضرت زهرا علیها الرضوان از صدیق اکبر رض بواسطه منع ارث
از فدک بوده و صدیق رض در منع آن متمسک بحدیث نبوی علیه الصلوة والسلام بوده
که نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة تابع هوای نفسانی داخل وعید نباشد اگر کسے
گوید که چون صدیق علیه الرضوان متمسک بحدیث بوده و حکمی که از ان حضرت سرور علیه
الصلوة والسلام شنیده نقل کرده و حضرت زهرا علیها الرضوان چرا در غضب شده
و آزار کشیده که آن آزار فی الحقیقت آزار آن سرور بوده و هو منهی عنه در جواب گوییم
که این غضب و آزار اختیاری و قصدی نبوده بلکه مقتضای طبع بشری و جبلت عنصری
بوده که داخل تحت قدرت و اختیار نیست و نهی شرع بآن تعلق ندارد و فافهم قال علماء ما وراء
النهر حضرت الله تعالی ابو بکر رض را صاحب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خوانده و صاحب پیغمبر
قابل ذم و طعن نیست شیعه در جواب این طریق منع کنند که آیه قال له صاحبه و هو یحاوره
اکفرت دلالت بر آنکه مصاحب مسلم و کافر واقع است یا صاحبی السجن ءارباب متفرقون

فرموده بود با قامة حدود و سد ثغور و تجهیز جیوش از برای جهاد و حفظ اسلام و مسلا تیم
ابو اجب المطلق الا به و کان مقدورا فهو واجب لهذا صدیق اکبر رضی الله تعالیٰ عنہ گفت
ایها الناس من کان یعبد محمدا فان محمدا قد مات و من کان یعبد الله فان الله حی لا یموت
لا بد لهذا الامر من یقوم به فانظروا و ہاتوا آراءکم فقالوا صدقت پس اول حضرت عمر رض
بصدیق بیعت کرد رضی الله تعالیٰ عنهما بعد ازان جمیع اصحاب مهاجرین و انصار رضی الله تعالیٰ
عنهم بیعت کردند و بعد از بیعت ایشان حضرت ابی بکر رضی الله تعالیٰ عنه بر منبر بر آمد
و بجانب قوم ملاحظه نمود زبیر را رضی الله تعالیٰ نیافت فرمود که حاضر سازند چون حاضر
گشت صدیق رضی الله تعالیٰ عنه فرمود که میخواهی که اجماع مسلمانان را بشکنی زبیر رضی
الله تعالیٰ عنه گفت لا تثریب یا خلیفة رسول الله پس بصدیق رضی الله تعالیٰ عنه
بیعت کرد باز صدیق رضی الله تعالیٰ عنه در قوم ملاحظه فرمود حضرت امیر رضی
را نیافت فرمود که طلبند چون حاضر شد صدیق گفت که میخواهی که اجماع مسلمانان
شکست آری گفت لا تثریب یا خلیفة رسول الله فبایعه حضرت امیر و زبیر
از برای تاخیر بیعت خود عذر گفتند که ما غضبنا الا لتاخیرنا عن المشورة و انا نری ابابکر
احق الناس بها انه لصاحب الغار و انا لنعرف شرفه و خیره و لقد امره رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم بالصلوٰة بین الناس و هو حی قال الشافعی رحمة الله علیه بایع الناس
علی خلافة ابی بکر و ذلک انه اضطر الناس و هو حی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
فلم یجدوا تحت ادیم السماء خیرا من ابی بکر رض فولوه رقابهم و ایضاً اجماع امت بر حقیقت
خلافت یکی از ابی بکر و علی و عباس واقع شده بود و علی رض و عباس رض با ابوبکر منازعت
نکردند بلکه بیعت کردند پس اجماع بر امامت ابی بکر رض تمام شد چه اگر ابوبکر بحق نمی بود علی رض
و عباس رض با او منازعت کردند چنانچه علی رض با معاویه منازعت کرد با وجود شوکت از
معاویه طلب حق کرد تا آنکه خلق کثیر را مکشتن داد و مع ان الطلب اذ ذاک اشد و فی اول الا
مر اسهل لکون عهدهم بالنبی اقرب و همهم فی تنفیذ احکامه ارغب و ایضاً عباس از امیر طلب
بیعت کرده امیر قبول نکرد اگر حق جانب او میدید قبول میکرد و حال آنکه زبیر با کمال شجاعت با وجود بنو هاشم و

برحقیقت بیعت میکند چه حضرت امیر باکمال شجاعت در ملازمت حضرت پیغمبر با حضرت امیر سائر
باکفار قریش جنگ نکرده از مکهٔ معظمه مهاجرت نمودند و بعد از مدتی که متوجه مکه شدند در حدیبیه
صلح نمودند و مراجعت فرمودند پس هر وجهیکه برای جنگ نکردن حضرت پیغمبر و حضرت امیر و سایر
صحابه بجهد برای جنگ نکردن حضرت امیر تنها می گنجد مع شیء زاید چه ظاهر است که حقیقت کفار قریش
اصلا متصور نیست و نزد اهل تحقیق این نقض در بالا نیز جاری است چه فرعون در دعوی
خدائی چهارصد سال بر مسند سلطنت بوده و هر یک از شداد و نمرود و غیرهما نیز سالها در این
دعوی باطل بودند و حضرت الله تعالی باکمال قدرت ایشان را هلاک نکرده هرگاه در
مادهٔ حق سبحانه تاخیر در دفع خصم گنجد در مادهٔ بنده تنها بطریق اولی میگنجد و آنچه فرمود که
حضرت امیر با ایشان بیعت کردند و وقوع آن بلا اکراه و تقیه ممنوع است اقول فی حل
الاشکال والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال که علماء ماوراء النهر مجموع تاخیر حرب حضرت امیر
بحضرت ابی بکر رض و متابعت او بصدیق رض دال بر حقیقت خلافت ابی بکر رضی الله تعالی
عنهما ساخته اند و شک نیست که آن منتقض میشود بتاخیر حرب حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله و صحبه
وسلم و بارک باکفار قریش و بتاخیر اهلاک الله تعالی فرعون و شداد و نمرود را چه شق
ثانی از دلیل در اینجا اصلا متحقق نیست بلکه نقیض آن ثابت است زیرا که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم و بارک و حضرت الله تعالی غیر از مذمت و تشنیع ایشان نه فرموده و جز
ببدی یاد نکرده اند فاین هذا من ذلک و چون شیعه در بیعت امیر بصدیق رضی الله
تعالی عنهما مجال انکار نداشتند که این خبر بحد تواتر رسیده و انکار آن مصادم بدیهه عقل
بود بضرورت باکراه و تقیه قائل گشتند و در ابطال خلافت صدیق رضی الله تعالی
عنه بهتر ازین مجال سخن نیافتند و مخلصی برای خود ازین نتوانستند پیدا کرد فاقول فی
بیان حقیقة خلافة الصدیق رضی الله تعالی عنه و دفع احتمال الاکراه والتقیة که
اصحاب کرام رضی الله تعالی عنهم بعد رحلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و بارک
پیش از دفن بنصب امام مشغول گشتند و نصب امام را بعد از انقراض زمان نبوت
واجب دیدند بل جعلوه اهم الواجبات زیرا که آن سرور علیه الصلاة والسلام امر

برین رفته و نزد امام محمد غزالی سب شیخین کفر نیست و شیخ اشعری شیعه را با اهل قبله کافر
نمیداند پس آنچه این حضرات در تکفیر شیعه گفته نه موافق سبیل مومنان است نه مطابق
حدیث و قرآن اقول مثبتا للمقدمة الممنوعة که سب شیخین کفر است و احادیث صحیحه
بر آن دال است منها ما اخرج المحاملی والطبرانی والحاکم عن عویم بن ساعدة ان النبی صلی
الله علیه وآله وسلم وبارک قال ان الله تعالی اختارنی واختار لی اصحابا فجعل منهم
وزراء وانصارا واصهارا فمن سبهم فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل الله
منه صرفا ولا عدلا وکما اخرج الدارقطنی عن علی رضی الله تعالی عنه عن النبی صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم وبارک قال سیاتی من بعدی قوم یقال لهم الرافضة فان ادرکتهم فاقتلهم
فانهم مشرکون قال قلت یا رسول الله ما العلامة فیهم قال یقرظونک بما لیس فیک
ویطعنون علی السلف واخرجه منه من طریق اخری نحوه وزاد وعنه وآیة ذلک انهم یسبون
ابا بکر رض وعمر رض من سب اصحابی فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین و امثال این حدیث
بسیار آمده است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و ایضا سب شیخین موجب بغض ایشان
است و بغض ایشان کفر است بخبر من ابغضهم فقد ابغضنی ومن اذاهم فقد اذانی ومن اذانی فقد
اذی الله و ایضا اخرج ابن عساکر ان رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم قال حب
ابی بکر رض و عمر رض ایمان و بغضهما کفر اخرج عبد الله بن احمد عن انس مرفوعا انی لارجو لامتی
فی حبهما ما فی قول لا اله الا الله و بغض ایشان را بر حسب مقابله باید کرد لانهما علی طرفی
نقیض و نیز تکفیر مومن موجب کفر است چنانچه در حدیث وارد است من رمی رجلا بالکفر
او قال عدو الله ولیس کذلک الا کان کما قال و الا رجعت علیه ما یقین میدانیم که ابی بکر
و عمر مومنانند و دشمنان خدا نیستند و بهشت بخشیده اند پس تکفیر ایشان راجع بقائل است پس بحکم
این حدیث فیحکم بکفرهم واین حدیث اگرچه خبر واحد است اما تکفیر از وی معلوم میشود اگرچه جاحد او کافر نشود
وقال امام عصره ابو زرعة الرازی من اجل شیوخ الاسلام اذا رایت الرجل ینتقص احدا من اصحاب
رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فاعلم انه زندیق وذلک لان القران حق والرسول
حق وما جاء به حق وما ادی علینا ذلک کله الا الصحابة رضی الله تعالی عنهم فمن جرحهم انما اراد

جمعی کثیر با وی متفق بودند اجماع کافی است اما برای تحقیق خلافت ابی بکر رضی اللّٰه عنه اگرچه نص بر خلافت او
وارد نشده کما قال جمهور العلماء بلکه اجماع اقوی است از نصوص غیر متواتر چه مدلول اجماع قطعی
است و مدلول آن نصوص ظنی با آنکه گوئیم که نصوص هم وارد گشته اند از برای حقیقت خلافت
کما ذکره المحققون من المحدثین والمفسرین فمعنی قول الجمهور من علماء اهل السنة علی ما ذکره
بعض المحققین انه علیه الصلوة والسلام لم ینص علیها لاحد انه لم یامر بها لاحد و با ذکر نا ظهر حقیقة
خلافة الصدیق وبطل احتمال الاکراه در بیعت و تقیه آن زمان احتمال داشت که اهل آن
عصر تابع حق نمی بودند و بسعادت خیر القرون قرنی مستسعد نگشتند قال ابن الصلاح
والمنذری الصحابة کلهم عدول وقال ابن الحزم الصحابة کلهم من اهل الجنة قطعا قال سبحانه و
تعالی لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد
وقاتلوا وکلا وعد اللّٰه الحسنی لانهم المخاطبون فثبت لهم الحسنی وهی الجنة ولا یتوهم ان
التقیید بالانفاق والقتال فیهما یخرج من لا یتصف بذلک منهم لان تلک القیود خرجت
مخرج الغالب فلا مفهوم لها علی ان المراد من التصف بذلک ولا بالقوة والعزم
و ایضا اکراه و تقیه مستلزم نقص آن حضرت است کرم اللّٰه سبحانه وجهه زیرا که در اکراه
ترک عزیمت است و در تقیه کتمان حق که منهی عنه است هرگاه مومن عامی حمار امکن تبر
او ولی راضی نشود و مرتکب منهی عنه نگردد فکیف اسد اللّٰه و زوج بنت رسول اللّٰه صلی
اللّٰه تعالی علیه وآله وسلم که در شجاعت و صفدری بی نظیر بود مرتکب چنین امور ناشایسته گردد
و اینها از کمال جهالت و فرط ضلالت قدح آن حضرت را مدح گمان کرده اند و نقصان
او را کمال دانسته اند فمن لم یسوء عمله فرآه حسنا و قول علماء ما وراء النهر چون شیعه سب و لعن
حضرات شیخین و ذی النورین و بعضی از ازواج طاهرات رضوان اللّٰه تعالی علیهم اجمعین
که کفر است تجویز کنند بر پادشاه اسلام بلکه بر سائر انام امر ملک علام قتل و قمع ایشان
اعلاء الدین الحق واجب لازم است و تخریب ابنیه و اخذ اموال و امتعه ایشان جایز
شیعه در جواب بطریق منع گفته اند که شارح عقائد النسفی در اینکه سب شیخین کفر باشد
اشکال کرده و صاحب جامع الاصول شیعه را از فرق اسلامی شمرده و صاحب مواقف

پوشیده نماند که امر بملازمت بیوت و نهی از خروج آنها مطلق که شامل جمیع احوال و ازمنه باشد
مراد نیست و خروج بعضے ازواج آنسرور علیه الصلوة والسلام با او در بعضے اسفار و
اذن بر آن دلالت میکند پس امر بملازمت بیوت مخصوص گشت بوقت دون وقت و حال
دون حال و در رنگ عام مخصوص البعض شد و عام مخصوص البعض از روے مدلول
ظنی است مجتهد را جائز است که افراد دیگر هم بعلت مشترکه از آن اخراج نماید و
شک نیست که حضرت صدیقه رضی الله تعالی عنها عالمه و مجتهده بوده و ترمذی از
ابی موسی روایت میکند که او گفته که ما اشکل علینا اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم حدیث قط فسالنا عائشة الا وجدنا عندها منه علما و همچنین ترمذی از موسی بن طلحه روایت
می کند که او گفته ما رایت احدا افصح من عائشة رضی الله تعالی عنها پس تواند بود که حضرت
صدیقه رض خروج خود را در بعض اوقات یا بعضے احوال از برائے بعضے منافع و مصالح آن
مخصوص کرده باشد ولا محذور فیه ولا طعن علی انا نقول الظاهر من الآیة نهی الخروج بلا ستر
وحجاب کما دل علیه قوله سبحانه بعده ولا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی واما الخروج مع الستر
والحجاب فخارج عن النهی و خروج حضرت صدیقه از برای اصلاح بوده نه برای حرب
کما قال بعض المحققین و اگر از برای حرب باشد چنانکه مشهور است فلا باس به ایضا لانه عن اجتهاد
لا عن هوا و چنانکه شارح مواقف از آمدی نقل می کند که واقعات جمل و صفین از روے
اجتهاد بود والمجتهد وان کان مخطیا لا مواخذة علیه قال القاضی البیضاوی فی تفسیر قوله
تعالی لولا کتاب من الله لولا حکم من الله سبق اثباته فی اللوح وهو ان لا یعاقب المخطی
فی اجتهاده یا آنکه گوئیم خطائے مجتهد هم نزد خداے عز و جل هدایت است کما نقل
رزین عن عمر بن الخطاب رضی الله تعالے عنه قال سمعت رسول الله صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم وبارک یقول سالت ربی عن اختلاف اصحابی من بعدی فاوحی الله
الی یا محمد ان اصحابک عندی بمنزلة النجوم فی السماء بعضها اقوی من بعض ولکل نور
اخذ بشیء مما هم علیه فهو عندی علی هدی ثم قال اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم
و حدیث حرب یک حربے تواند بود که نزد حضرت صدیقه رضے الله تعالے عنها

وابطال الکتاب والسنۃ فیکون اطرح بالفسق ویحکم علیه بالزندقۃ والضلالۃ والکذب والعناد ولا اعتبار بہولاء قول الحق وقال سہل بن عبد اللہ التستری ما آمن برسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من لم یوقر اصحابہ وسئل عبد اللہ بن مبارک وکفاک بہ جلالۃ وعلماء ایہما افضل معاویۃ او عمر بن عبد العزیز فقال الغبار الذی دخل انف فرس معاویۃ رضی اللہ عنہ مع رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم خیر من عمر بن عبد العزیز کذا مرۃ اشار بذلک الی ان فضیلۃ صحبتہ ورؤیتہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم لا یعدلہا شیء وہذا فی غیر اکابر الصحابۃ رضوان اللہ علیہم ممن لم یفضہم الا بمجرد رؤیتہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم فما بالک فی من ضم الیہا انہ قاتل معہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم او فی زمنہ بامرہ او نقل شیئا من الشریعۃ الی من بعدہ او انفق شیئا من مالہ بسببہ فہذا مما لا یمکن ادراک فضلہ و شک نیست کہ شیخین از اکابر صحابہ اند بلکہ افضل ایشان پس تکفیر بلکہ تنقص ایشان موجب کفر و زندقہ و ضلالۃ باشد کما لا یخفی وفی المحیط لمحمد رحمہ اللہ تعالی لا یجوز الصلوٰۃ خلف الروافض لانہم انکروا خلافۃ الصدیق وقد اجمعت الصحابۃ علی خلافتہ وفی الخلاصۃ من انکر خلافۃ الصدیق فانہ کافر ویکرہ الصلوٰۃ خلف صاحب ہوی او بدعۃ ولا یجوز خلف الرافضۃ ثم قال ان کل ما ہو ہوی یکفر بہ لا یجوز والا یجوز ویکرہ وکذا من انکر خلافۃ عمر رضی اللہ عنہ فی الاصح ہرگاہ انکار خلافت ایشان کفر باشد فکیف حال من سبہم او لعنہم پس ظاہر شد کہ تکفیر شیعہ مطابق احادیث صحاح و موافق طریق سلف است و آنکہ از بعضی از اہل سنت عدم تکفیر شیعہ نقل کردند بر تقدیر صحۃ و دلالۃ آن بر عدم تکفیر ایشان محمول بر توجیہ و تاویل است لتطابق الاحادیث و مذہب جمہور العلماء و ایضا شیعہ از سب و لعن حضرت عائشہ صدیقہ و دور داشتہ آنحضرت علیہا الرضوان بسبب مخالفتہ بعض طعن و تشنیع ثابت کردند و گفتند آنچہ از خبث و فحش در مادۃ عائشہ شیعہ نسبت کردہ اند حاشا ثم حاشا اما چون عائشہ مخالفت امر وقرن فی بیوتکن نمودہ بنصرت در آمد و بہ حرب آن حضرت اقدام نمودہ و بحکم حدیث حربک حربی حرب حضرت امیر حرب حضرت پیغامبر است صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم و محارب پیغامبر یقینا مقبول نیست بنا برین مجرد طعن شدہ

ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا
وارحمنا انت مولٰنا فانصرنا علی القوم الکافرین ہذا ما تیسر لی فی ردہم واظہار شنائعہم بعون اللہ
سبحانه وحسن توفیقه ونسال اللہ سبحانه ان یثبت قلوبنا علی دینه ویرزقنا متابعة حبیبه صلی اللہ تعالی
علیه وآله وسلم ولنختم الرسالة بالخاتمة الحسنة وذکر مناقب اہل البیت واطہارہم وفضائلہم رضی اللہ تعالی عنہم اجمعین
قال اللہ سبحانه انما یرید اللہ لیذہب عنکم الرجس اہل البیت ویطہرکم تطہیرا اکثر المفسرین علی انہا نزلت فی علی وفاطمة
والحسنین رضی اللہ تعالی عنہم لتذکیر ضمیر علیکم وما بعدہ وقیل نزلت فی نسائه صلی اللہ علیه وآله وسلم لقوله سبحانه
واذکرن ما یتلی فی بیوتکن وینسب الی ابن عباس رضی اللہ تعالی عنہما وقیل المراد النبی وحدہ واخرج احمد عن
ابی سعید الخدری انہا نزلت فی خمسة النبی صلی اللہ تعالی علیه وآله وسلم وعلی وفاطمة والحسن والحسین
رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین وذہب الثعلبی الی ان المراد من الاہل فی الآیة جمیع بنی ہاشم والمراد من الرجس
الاثم والشک فیما یجب الایمان به وثبت فی بعض الطرق وتحریمہم علی النار وعن سعد رضی اللہ تعالی
عنه قال لما نزلت ہذہ الآیة ندع ابناءنا وابناءکم دعا رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیه وآله وسلم علیا
وفاطمة وحسنا وحسینا فقال اللہم ہؤلاء اہل بیتی وعن المسور بن مخرمة ان رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیه
وآله وسلم قال فاطمة بضعة منی فمن اغضبها اغضبنی وفی روایة یریبنی ما ارابها ویؤذینی ما آذاہا وعن ابی
ہریرة قال خرجت مع رسول اللہ صلی اللہ علیه وآله وسلم فی طائفة من النہار حتی اتی خباء فاطمة فقال اثم لکع
یعنی حسنا فلم یلبث ان جاء یسعی حتی اعتنق کل واحد منہما صاحبه اللہم انی احبه فاحببه واحبب من یحبه وعن انس قال
لم یکن احد اشبه بالنبی صلی اللہ علیه وآله وسلم من الحسن بن علی وقال فی الحسین ایضا کان اشبہہم برسول اللہ
صلی اللہ تعالی علیه وآله وسلم وعن زید بن ارقم رضی اللہ تعالی عنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم
انی تارک فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی احدہما اعظم من الآخر کتاب اللہ حبل ممدود من السماء الی الارض وعترتی
اہل بیتی ولن یتفرقا حتی یردا علی الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیہما وعنه ان رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیه
وآله وسلم قال لعلی وفاطمة والحسن والحسین انا حرب لمن حاربہم وسلم لمن سالمہم وعن جمیع بن عمیر قال دخلت مع عمتی
علی عائشة رضی اللہ تعالی عنہا فسالت ای الناس کان احب الی رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیه وآله وسلم قالت فاطمة
فقیل من الرجال قالت زوجہا وعن ابن عمر رضی اللہ تعالی عنہما ان رسول اللہ صلی اللہ علیه وآله وسلم قال ان الحسن
والحسین ہما ریحانای من الدنیا وعن علی رضی اللہ تعالی عنه قال الحسن اشبه رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیه وآله وسلم

به ثبوت رسیده باشد یا مخصوص باشد بحرب مخصوص چه تواند بود که اضافت بر است عهد باشد و آنچه از برای ترجیح کتب باطله خود و تزئین کتب اهل سنت آورده اند که در کتب شیعه چنین است که در وقتی ابن ام مکتوم اعمی در حضور حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله وسلم کسی که از اهل آنحضرت عبور کرد حضرت پیغمبر ازین معنی اعتراض فرمودند که تو کور نیستی و اهل سنت در کتب خود آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم عائشه را بکتف مبارک خود برداشت تا تماشای حبشی کند که در کوچه ساز مینواختند و بعد از مدتی فرمودند یا حمیرا مه اهل شیعه این محل را یا زوال ناموس نسبت نتوان کرد پوشیده نماند تواند که این واقعه پیش از نزول آیت حجاب متحقق شده باشد و منع از حضور ابن ام مکتوم بعد از نزول آن و نیز تو تواند بود که آن لهو مشروع باشد نه ممنوع چنانکه در اخبار صحاح وارد است و عنقریب مذکور خواهد شد که در مسجد حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله وسلم نیزه بازی میکردند و آن رنگ تیراندازی است در حق آنکه هر دو آله غزا و جهاد اند و تیراندازی مشروع است فکذا ما یعد مثاله و نیز وقوع آن لهو در مسجد دلالت بر مشروعیت میکند کما لا یخفی و آنچه گفتم که بعد از نزول آیت حجاب بوده پس گوییم که حضرت صدیقه در آن وقت صغیره بوده نه مکلفه کما یفهم من عبارة روی البخاری عن عائشه رضی الله تعالی عنها قالت والله لقد رأیت النبی صلی الله تعالی علیه و آله وسلم یقوم علی باب حجرتی والحبشة یلعبون بالحراب فی المسجد و رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم یسترنی بردائه لانظر الی لعبهم بین اذنه و عاتقه ثم یقوم من اجلی حتی اکون انا التی انصرف فاقدروا قدر الجاریة الحدیثة السن الحریصة علی اللهو نهایه آنکه در اصحاب کرام در آن زمان و در میان ایشان طعنها نمودن از کمال بی ادبی و فرط بی سعادتی است و طریق اهل اسلام نیست که منازعات و اختلافاتیکه در میان ایشان واقع شد بعلم حق سبحانه مفوض سازند و همه ایشان را به نیکی یاد کنند و حب ایشان از حب پیغمبر علیه الصلوة والسلام دانند من احبهم فبحبی احبهم حدیث صحیح است قال الشافعی هو منقول عن عمر بن عبد العزیز تلک دماء طهر الله عنها ایدینا فلنطهر عنها السنتنا اما چون شیعه شنیعه اصحاب را بدی یاد میکنند و سبب بعض ایشان جرأت مینمایند علمای اسلام را واجب لازم است که رد آنها نمایند و مفاسد ایشان را ظاهر سازند و این قلیل است بعض سخنان کم ازین قبیل در این باب بتحریر آمده چنانکه ذکر یافته ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا

رسالهٔ مصطلحات صوفیهٔ کرام

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از ستایش گری و منت گستری باید دانست که چون در هر سه مجلد مکتوبات امام ربانی در بیا بهانی باحث و مذاکرات افادت و استفادت ارباب سلوک و ابواب اکثری از آن مقاما بطریق مصطلحات حضرات صوفیه قدس سرهم تعلق میدارد پس بفهم و تعلیم صاحبهای مستقیم استعلام آنها ضرور و دانسته بکتاب آن اسماء با پدید شدند لهذا بعد تکمیل طبع هر سه مجلد مکتوبات رسالهٔ ذکر و افضل مندرجات آن چنانکه در خور است ترویج و اشاعت علوم در راه رزین صاحب تحقیقات و همین جناب منشی نولکشور صاحب سی آئی ای مالک مطبع جناب شمس دلپسند پدید آمد که بعض از مصطلحات و بعضی از مسلمات حضرات صوفیه برای الحاق با مجموعهٔ مکاتیب مدون مؤلف شود که خالی از فائده نخواهد بود چنانچه بمقتضای الامر فوق الادب اصطلاحات در موزات چند از کتب مصطلح حضرات صوفیهٔ کرام در سلک تسوید کشید و هو الله المستعان علیه التکلان

شرح مصطلحات و مسلمات حضرات صوفیهٔ کرام بترتیب حروف تهجی

الف

ایمان حقیقی — از فنا بقا رسیدن و غیر حق را بعید دیدن

اخلاص — آنکه از غیر حق مبرا باشد و در حق قطع نظر از خلق کند۔

ایمان — مرتبهٔ عالم بقا را گویند۔

ابرو — حجاب ربوبیت و عبودیت و هم اشارت بقاب قوسین۔

اعیان — صور علمیه را گویند۔

ب

بقا — آنکه بعد از فنا باقی ماند و نهانی کند وجود یافتن مر ذات خود بذات خود

بوسه — تلذذ روح است با تجلی و دوام مراقبه را نیز گویند۔

پ

پیر خرابات — مرشد کامل که افعال و صفات سیه را محو افعال و صفات الهی کرده اند

پیاله — کنایت از ادراک و سر نهان و کنایت از هر قطره از ذرات۔

ت

تکوین — ذو وجه مرتبه وارد و وحد مرتبهٔ تمکین

ما بين الصدر والى الراس والحسين اشبه بالنبي صلى الله عليه وآله وسلم ما كان اسفل من ذلك وعن ابن عباس رضي الله تعالى
عنهما قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حامل حسن بن علي على عاتقه فقال رجل نعم المركب ركبت يا غلام فقال النبي
صلى الله تعالى عليه وآله وسلم ونعم الراكب هو وعن عائشة رضي الله تعالى عنها قالت ان الناس يتحرون بهداياهم يوم عائشة
يبتغون بذلك مرضاة رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم وبارك وقالت ان نساء رسول الله
صلى الله تعالى عليه وآله وسلم وبارك كن حزبين فحزب فيه عائشة وحفصة وصفية وسودة والحزب الآخر ام سلمة و
سائر نساء رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فكلم حزب ام سلمة فقلن لها كلمي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
وبارك يكلم الناس فيقول من اراد ان يهدي الى الرسول صلى الله عليه وآله وسلم فليهده اليه حيث كان فكلمته
فقال لها لا تؤذيني في عائشة فان الوحي لم ياتني وانا في ثوب امراة الا عائشة قالت اتوب الى الله
من اذاك يا رسول الله ثم انهن دعون فاطمة فارسلن الى رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم فكلمته
فقال يا بنية الا تحبين ما احب قالت بلى قال فاحبي هذه وعن عائشة رضي الله تعالى عنها قالت
ما غرت على احد من نساء النبي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم وبارك ما غرت على خديجة وما رايتها و
لكن كان يكثر ذكرها وربما ذبح الشاة ثم يقطعها اعضاء ثم يبعثها في صدائق خديجة فربما قلت له كانه لم
يكن في الدنيا امراة الا خديجة فيقول انها كانت وكانت وكان لي منها ولد وعن ابن عباس رضي الله تعالى
عنهما قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم وبارك العباس مني وانا منه وعنه قال قال
رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم احبوا الله لما يغذوكم من نعمه فاحبوني بحب الله واحبوا اهل بيتي
لحبي وعن ابي ذر انه قال وهو آخذ بباب الكعبة سمعنا النبي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم يقول الا ان مثل
اهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من ركبها نجى ومن تخلف عنها هلك فليكن هذا آخر الرسالة الهي بحق بني
فاطمه ٭ كه بر قول ايمان كنم خاتمه ٭ اگر دعوتم رد كني ور قبول ٭ من و دست و دامان آل رسول
الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى اللهم اغفر لي ولوالدي بحق النبي العربي واهل بيته وارحم الينا واصلح
بحرمته جميع احباب الحضرة المدني صلى الله تعالى عليه وآله واهل بيته وسلم وبارك عدد خلقه ورضى نفسه
وزنة عرشه ومداد كلماته الحمد لله سبحانه على الاختتام والصلاة والسلام على حبيبه محمد النبي الامي سيد الانام
الى يوم القيام

تمام شد رسالهٔ ردّ روافض

ذ

ذوق۔ لذت عشق و ہستی او عاشق را

ر

ریا۔ از حق محجوب شدن۔
روح مکرم۔ جبرئیل علیہ السلام۔
رند۔ آنکہ شراب مستی میفروشد و کفند ہستی سالک میستاند۔
رومی۔ یعنے کشف انوار ایمان و عرفان
رسم و عادت ہر عباد تی کہ بی اخلاص بود

ز

زلف۔ اشارت از تجلی جلالی مشکلات طریقت

س

ساقی۔ پیر کامل۔
سالک۔ آنکہ در سلوک از قید باطلاق رود یعنی از ممکن بواجب پرواز د۔
سکر۔ مقام جبروت و در بہشت در مشاہدہ حق

ش

شاہد۔ حق را گویند باعتبار ظہور۔
شیخ۔ آنکہ کامل در شریعت و طالب و فانی در طلب مولی باشد نہ مانند بہشت
شراب۔ عشق و محبت مفرط۔
شمع۔ پرتو نور انوار الٰہی۔

ص

صوفی۔ آنکہ از خود رفتہ محو تخلقوا باخلاق اللہ گردیدہ باشد و از غیر خدا خود را نگاہ دارد و گویند صوفی آن باشد کہ نباشد یعنی محو پیروی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گردیدہ باشد۔

ع

عشق۔ ذات حق را گویند در اصطلاح متاخر صوفیہ آن را عالم احدیت و عالم لاہوت ہم خوانند۔
عاشق۔ اسما را نامند و مرتبہ واحدیت و عالم ناسوتی عالم معانی وغیرہ گویند۔
عقل کل۔ گاہی مراد جبرئیل و گاہی عرش و گاہی ام الکتاب و گاہی قلم باشد۔
عالم مثال۔ بالاتر از عالم شہادت و فروتر از عالم ارواح و عالم شہادت سایۂ عالم مثال ست
عدم۔ عبارت از صور علمیہ۔
عشوہ۔ تجلی جمالی۔
عشرت۔ لذتیکہ سالک با حق تعالی از دیدار در حال
عارف۔ مشاہدہ کنندہ صفات و اسمائی الٰہی را گویند یعنی از خود رفتہ محو تخلقوا باخلاق اللہ گردیدہ باشد۔

غ

غیب۔ غائب شدن از خویش و ظہور حضور۔

مراد از تلوین زوال بشریت ست کہ از فقر و فنا گویند
توحید۔ تخلیص دل تجرد واز آگاہی بغیر حق تعالے
تفرقہ۔ یعنی دیدن خلق بدون حق است پراگندگی
دل بسبب تعلق با مور متعددہ۔
تجلی شہودی ظہور وجودات و آن ظہور حق ست
ترسا۔ مرشد کامل کہ توجہ بہمہ موجودات باشد او
خواہ بطبع خواہ بارادہ۔
ترسا بچہ۔ کاملی باشد کہ درارادت معنوی بکامل دیگر
کہ متصف بصفت ترسائی او تجرد و انقطاع بودہ باشد
میرسد و آن کامل بکامل دیگر بطنا بعد بطن کہ طریقۂ اویساں
تا سلسلۂ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیوندد
و علم درایت خود باین طریق میسر نمی آید۔

ج

جمع۔ شہود حق بے خلق۔
جمع الجمع۔ شہود خلق قائم بحق۔
جلال۔ حجاب حق ست از نظار و نیز صفت قہاری اللہ ورا گویند
جمال۔ تجلی حق ست بوجہ حق برائے حق
جمعیت۔ آنکہ از ہمہ مشاہدہ واحد پرداز یعنی
حتی کہ از وجود خود غافل شوی بدانکہ وجود تو نفس
نفس نیست و نفس سہ ہست یکی امارہ کہ طبیعت
مائل بشہوت سفلی باشد۔ دوم لوامہ یعنی از غفلت
پرہیز کردہ بتقوی حکمت گراید۔ سوم مطمئنہ
کہ از اخلاق ردیہ پاک گردد و حضور یاد او

تعالے آسودہ شود۔

چ

چشم۔ اشارت بشہود حق مراعیان را

ح

حق۔ وجود مطلق غیر مقید بہیچ قید۔
حال۔ آنکہ از حالی بحالتے رو و صد مقام
یعنے در مواہب و ہاب گاہے ترقے کند و
گاہے تنزل و مانند راسیف قاطع گفتہ اند
زیرا کہ رفتہ باز نیاید و وارد ماندہ را اعتماد
نشاید پس وقت را شاد باید بود کہ دیر
نیاید۔
حجاب۔ صفت ذمیمہ۔

خ

خال۔ مراد از نقطہ باشد کہ مبداء و منتہائے
کثرت ست۔
خرابات۔ عبارت از آنکہ سالک بسبب
تجلی قہاری محو و فانی گردد و گاہے مراد
از آستانہ پیر باشد۔
خمار۔ مقام تکوین باشد۔
خط۔ اشارت بحقیقت محمدی و گاہے مراد
از عالم ارواح نیز۔

د

دہان۔ سر خفی۔

خاتمة الطبع از محمد حامد علی خان حامد

سپاس از تحمید خلاق دو عالم و ستایش نعت رسول فخر آدم بر ضمائر خورشید نظائر صافی درونان روشن رائی حقیقت پژوه مراتب شناسی ماهیات شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت رأی العین در مرایا تجلی ... همچنان لسان مهر منیر در جلوه آرائی هویدا باد که پایهٔ علم تصوف فی حد ذاته چندان رفیع است که طالب صادق تا سرمایهٔ استعداد عبور بر جملهٔ علوم تفسیر و حدیث و فقه و کلام درست نداشته باشد از ادراک حسن دقائق و غوامض وی بهره‌ور نخواهد شد و ملکه در نفس الامر فهم و ادراک علم شریف تصوف موقوف بر عمل و ریاضت باطنی و روحی ست که بدون پشت گرمی و امداد توجه مرشد کامل هادی مطلق الطاف حاصل نمی‌شود پس کسی تواند که حرفی از لوح احدیت بخواند لاجرم اشاعت چنین علم شگرف و نادر تحتم راحت است که وسیلهٔ استبصار دراکان از اکتساب علم شریف بود و بر همگنان ظاهر است که از آغاز اجرای این مطبع گرامی بوقت مالک مطبع ماهی سهیل مفتوت جناب منشی نولکشور صاحب سی آئی ای دام اقباله بر اشاعت علوم و اشاعت فنون مائل و متوجه است چنانچه تا حال کتابهای هزاران هزار از زیر طبع آمدند و توجه خاص بطبع کتابهای جدید که پیشتر طبع نشده باشد بسیار و فراوان دارند هر نسخهٔ نایاب کتاب قدیم از فنون نادره فراهم نموده بطبع رسانیدند اندرین حال و نادر درج لآلی آبدار از عرضحال که شاهان اهل معنی نقد شناسی همچو جواهر زواهر آنرا در میسار ندیشه مجموعهٔ هر سه جلد مکتوبات امام ربانی مع رسالهٔ رد روافض رسالهٔ مصطلحات حضرات صوفیهٔ کرام بهم رسید و حقیقت هر سه جلد مکتوبات مذکوره بر همین نسق است که این مجموعات خاص الخاص ارشادات و هدایات غوث العالمین قطب الاقطاب عالیجناب مظهر خوارق کرامات جامع درجات ولایت دافع بدعت و ضلالت عالم سنت و جماعت وارث کمالات نبویه مزین اطوار احمدیه عارج معارج نقشبندیه امام طریقت مصداق حقیقت مخدوم امام پیشوای اهل اسلام شیخ احمد فاروقی سرهندی ملقب به مجدد الف ثانی قدس سره السامی ست که از علمای راسخین بوده از خوارق و کرامات حضرت ایشان دفترها مملوست که تسویدش گنجایش مقام ندارد و اما نبذی از

فترہ۔ عبارت از خوف و رجا باشد۔

ف

فیض اقدس۔ آن فیض حق تعالیٰ است بواسطۂ اعیان
[illegible] که ظهور
کرده است [illegible] در خارج وجود

فنا۔ عبارت است از زوال شدن اغراض و تمیز میان خیر و شر
کار است در فاعل حقیقی سالک و میان نماند

فراق۔ غیبت را گویند از مقام وحدت۔

فقیر۔ آنست که او را بهیچ چیز احتیاج نماند مگر [illegible]

ق

قرب۔ [illegible] عهد است میان حق و بنده یعنی تبعیت شریعت
طریقت حقیقت را نگاه دارد۔

قرب نوافل۔ آنست که سالک فاعل و مدرک باشد و حق تعالیٰ آلۂ وے

قرب فرائض۔ آنست که حق تعالیٰ فاعل باشد و سالک آلۂ وے

قهر۔ عبارت از تجلی که با صل خود بود۔

قلندر۔ آنکه تجرید و تفرید کمال دارد و در تخریب
عادت عبادت کوشد۔

قدر۔ عبارت است از تقدیر الٰهی که برزخ وجوب و امکانست

ک

کفر۔ کنایت از عقد خدمت و طاعت محبوب حقیقی۔

ل

لطیفۂ انسانی۔ دل را گویند۔

لب۔ بالفتح عاشقان را در فیض و بسط بنوازش [illegible]

لب۔ بالضم عقل بود منور بنور قدس۔

لطف۔ موافقت معشوق عاشق را۔

م

مشتاق۔ [illegible] آن [illegible] و [illegible] ذات [illegible]
موجود آنکه او [illegible] باشد۔

مبدا۔ اسمای کلی کونی ست

معاد۔ اسمای کلی الٰهی که مدبر [illegible] اسمای کلی کونی
که [illegible] اوست [illegible] الٰهی باشد که معاد

مسجد۔ مظهر تجلی را گویند و آستانۂ پیر را نیز۔

مکاشفه۔ گاهی اطلاع بر ناسوت و [illegible] و ملکوت و لاهوت

مهره۔ حجابیست [illegible] تجلی [illegible] الٰهی

میل۔ رجوع [illegible] آنگاه [illegible] رجوع طبعی

مستی۔ عبارت از بیخودی که در مشاهدۂ جمال محبوب [illegible]

میخانه۔ خانقاه پیر و مرشد۔

مطرب۔ نیز پیر کامل۔

ملامتی۔ آنکه در کتم عبادت کوشد۔

مجذوب۔ آنکه در سکر و فنا باشد چون بمقام
جمع الجمع نرسیده اقتدا را نشاید۔

ن

نفس کل۔ لوح محفوظ و عرش را نیز گویند۔

ناز۔ قوت دادن عاشق مر معشوق را

ناقوس۔ عبارت از انتباه که بسوی توبه و انابت آرد

نقوش سماویه۔ افلاک و کواکب۔

ننگ و ناموس۔ آوازۂ نیکنامی خواستن

و

وصل۔ وحدت حقیقی را گویند که واسطه از میان ظهور و بطون

تلخیصات احوال شریف رقم پذیر میگردد که نسب شریف آنحضرت به بست و هشت واسطه بحضرت عمر فاروق رضی الله عنه خلیفهٔ ثانی حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم میرسد و در کتاب [illegible] احمدی که از ان حضرت مظهر کرامات مشهور و معروفست میفرمایند که روزی در [illegible] بودم که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم تشریف آورده فرمودند که آمدم نزد تو تا برای تو [illegible] اجازت [illegible] برای تحلیل نوشته ام تحریر فرمود [illegible] که بر هر چاره که نماز گذاردم آن [illegible] دیده در [illegible] بزند و صاحب مذکر در آدم بوری [illegible] حضرت موصوف را در طریقهٔ عالیهٔ نقشبندیه نسبت ارادت با حضرت شیخ عبد الباقی دهلوی بود [illegible] حضرت شاه سکندر کیتهلی و بسلسلهٔ چشتیه بحضرت محدوم شیخ عبد الاحد و فیض سلسله [illegible] پدر از حضرت شیخ عبد الاحد قدس الله سرهم [illegible] از [illegible] حضرت موصوف [illegible] شود مرید برآست الحاصل هنگامیکه خانداد [illegible] نفس بیا و حضرت ایشان [illegible] شاه یار محمد الجدید البدخشی الطالقانی جمع نمود [illegible] که این [illegible] یکصد و سیزده ۱۱۳ مکتوب ختم کن که مطابق عدد [illegible] [illegible] الله علیهم [illegible] اتفاق عدد اهل بدر و به تلخیص و جمع جلد ثانی [illegible] شاه عبد الحی [illegible] متصدی گشتند و به تدوین و تالیف جلد ثالث [illegible] حسن کشمی [illegible] بدخشانی خلیفهٔ آنحضرت متکفل شده [illegible] الحاصل [illegible] مکتوبات امام ربانی [illegible] رسائل [illegible] صمیمهٔ ش بالحاق رسالهٔ مصطلحات [illegible] امام [illegible] ثانی [illegible] بعنوان شایسته و صحت مطابقت با اصل خوش تقطیع حسن خط [illegible] کانپور به سر پرستی منشی پراگ نراین صاحب دام اقباله مالک مطبع بار ششم ماه مارچ ۱۸۹۶ء بحلیهٔ انطباع آراسته و پیراسته گردید

تاریخ طبع از مورخ کامل منشی بھگوان دیال صاحب عاقل اسسٹنٹ مطبع ہذا

چو مکتوبات ربانی شد طبع	عیان شد زان تراکیب تصوف
پے تاریخ هجری گفت عاقل	چه نادر مکاتیب تصوف ۱۳۱۳